

jabir.abbas@yahoo.com

jabir.abbas@yahoo.com

jabir.abbas@yahoo.com

1
1
2
2
3
3
4
4
5
5
6
6
7
7
8
8
9
9
10
10
11
11
12
12
13
13
14
14
15
15
16
16
17
17
18
18
19
19
20
20
21
21
22
22
23
23
24
24
25
25
26
26
27
27
28
28
29
29
30
30
31
31
32
32
33
33
34
34
35
35
36
36
37
37
38
38
39
39
40
40
41
41
42
42
43
43
44
44
45
45
46
46
47
47
48
48
49
49
50
50
51
51
52
52
53
53
54
54
55
55
56
56
57
57
58
58
59
59
60
60
61
61
62
62
63
63
64
64
65
65
66
66
67
67
68
68
69
69
70
70
71
71
72
72
73
73
74
74
75
75
76
76
77
77
78
78
79
79
80
80
81
81
82
82
83
83
84
84
85
85
86
86
87
87
88
88
89
89
90
90
91
91
92
92
93
93
94
94
95
95
96
96
97
97
98
98
99
99
100
100

٥
٥٠

١٠٩٧٣

١٠٩٧٣

jabir.abbas@yahoo.com



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى و بجزل چنین گوید بنده
مسکین این محمد کریم زین العابدین که چون در این اوان محنت افتاد که از هجر حضرت
خاتم پیغمبران علیه و آله صلوات الله الملائکة بکرمزار و سپید و بیست سال
میکند و او صفا آنحضرت مادام که در میان خلق تشریف داشتند بواسطه جور
و طغیان دشمنان و غلبه شیطان بر بنی نوع انسان و اغوای ایشان مظلوم و
مقهور بودند و حق ایشان در دست دیگران بخصب فتنه بود و بسبب حکمتها که
موقع بیان آنها نیست در صد دفع اعادی بر بنامده صبر بر اذیتهای آنها نمودند
حتی راضی بقتل خود شدند و از خود دفع نکردند و اعادی هم از خداوند شرم
نکرده و از پیغمبر خدا از رزم ننموده نسبت باهل بیت او کردند آنچه کردند تا آنکه فتنه
خلافت و وصایت با امام ثانی عشر حضرت صاحب الامر و العصر و الزمان صلوات
الله علیه و آله و علی ابائمه الطاهرين رسیدان بر کوار نظر بجان حکمتها که منظور
نظر اباء طاهرينش بود مصیبت را در صبر و پایداری و با وجود آن ملاحظه فرمود که اگر

مثل اباء طاهرين علیهم صلوات الله علیهم در میان خلق راه برود و دست روی
دست بگذارد و اعادی نمیکند دارند که جانی بسلامت ببرد و اگر دست ببرد
بیاورد و از خود دفع کند آنکه منظر نظر بوده است تمام نمیشود این بود که
صلاح را در غیبت دید که هم صبر فرموده باشد و هم وجود مبارکش سالم بماند
و زمین خلک از وجود و حق پیغمبر صلی الله علیه و آله بماند این بود که در سینه و پند
و شصت از هجرت تقریباً غیبت را اختیار فرمود و ناچندی خواص و امانه گاهها
بر بارش مشرف میشدند و بیکدیشان اندر هم بایش مسدود شد مگر هر چه
بجست لا یفترق خدمتش بر سندان باری و از آن زمان تا کنون هزار و شصت سال
میکند اما اعادی که خالشان معلوم است و شیطانهم از اغوای آنها فراغت
حاصل کرده با ضلال این مساکین دوستان پرداخته است و هر روز بدعتی
نازه در میان ایشان در این باب میکند و بفرمایش حضرت صادق علیه السلام و
بعضی ایشان را که راه میکند از جمله اظهار دعوی است که مدتی قبل میرزا علی محمد شیر
میرزا رضا شیرازی نمود که اول ادعای بابیت و نبایت خاصه از امام علیه السلام
کرد و بعد ملا حظه نمود که مردم بسکه زمان غیبت طول کشیده است و ظلم و
جور عالم را فرا گرفته طالب این هستند که کردگی جمعی شوند بلکه اسباب سایش
برای آنها حاصل شود و در بند دین و ایمانهم نیستند که از بعضی ادعاها و حشنة
داشته باشند و هر چه بگویند با الطوع و الرغبة قبول میکنند این بود که بعد از ادعا
بابیت دعوی امامت نمود باز ملاحظه کرد که مردم تمکین و تسلیمشان از اینهم بیشتر
است و دعوی نبوت کرد و بخیال خود شرع جدید و کتاب جدید آورد و بنا گذارد
مردم را دعوت کردن و امر بجهاد نمود تا آنکه خداوند دین پیغمبر را نصرت فرمود
و او را مخدول و منکوب نمود تا بعد بکه از کرده خود پشیمان شد اما شامد لك شقوا
باطنه او نکذاشت که يك سره دست از اضلال خلق بردارد باز وجود نداشتی که
داشت بفرمایش حضرت امیر علیه السلام بپناه اولیای حق که چون از عقده ها لاخر بید
و فانه میرزا حسینعلی را بقول بعضی از ایشان بجای خود گذارد و خود پایداری استغفار
نمود خلاصه معلوم است که کسی که بخواهد بر ابروی با صاحب الامر صلوات الله علیه

و با جد بزرگوار او نماید چگونه خداوند سلب کمال را از او مینماید تا بگوید
و نمایی بطلان امر او را ظاهر کند این بود که بعد از آنکه بنای این دعوی را
گذارد اگر احیاناً سابق بر آن اندک علمی هم تحصیل کرده بود خداوند از او گرفت
و بنا گذارد من خرافات بهم بافتن و اسم آنها را کتاب و سنت گذاشتن و عوام کافران
هم از او قبول کردن از آن طرف چون خداوند بهشت از برای آل محمد علیهم السلام عدا
و عوانی مهیا فرموده است که نفی کنند از این ایشان تحریف غالبین و انتقال مجلی
و ناویل جاهلین را این بود که مولای بزرگوار من اعلی الله مقامه و رفع فی الدارين
اعلامه و بعد از آن بزرگوار فرزند دلبند را چند ایشان امام الله ایام افاضانه
و روحی فداء برخواستند و کرمهت بر میان بستند و با انواع ادله و راهین که
از ائمه ظاهرین علیهم صلوات الله علیهم در دست ایشان بود رد و رد و رد و
قبایح اعمال و افعال و جهل اینها را بر مردم ظاهر کردند و الحق که اگر خلق انصاف
بدهند علامه می بینند که حق بزرگ بر اسلام و مسلمین دارند زیرا که غیر از ایشان
احکام این خدمت را با انجام نرسانید و این سعی و کوشش را نمود جز از الله عن
جیب اسلام و مسلمین خبر جزاء المحسنین الحاصل چون شیطان ملاحظه کرد که
فضایح اعمال و اقوال این ظالم بر مردم بینی واضح شد بر آنکه اینها از میان ایشان
بعضی را که اولاً بنا گذاردند انکار نمودن من خرافاتی را که از آن ملعون شنیده شده
بود و ختم اینچنان خود اصلاح کردن تا مریوطها که او گفته بود و هم در قفس مجتسب
امده از متشابهاً کتابی سنت و اخبار سابقین جمع نمودن و دروغهایی چند بر آنها
اضافه کردن و بعضی اخبار صحیح که را در غیر موضوع له اتخاذ کردند و کتابها را
خود در اثبات مدعای خود نوشتن از این قبیل هم رسائل متعدده از ایشان شد
امده است و مولای بزرگوار من اجل الله شانه و نادر بهانه از هر یکی جوابی شایسته
فرموده است نادراین اوقات که مشغول بمجواب یکی از آنها بودند و هم باز از فتنه ها
اخر الزمان داعی دیگر در دهند و سبنا بر خواسته و موافق قول بعضی از عامه لغتهم الله
که غایب منظر را حضرت عیسی می دانند داعی عیسوی می کنند و جمعی هم کرد
او جمع شده اند و رسائل هم از او بنظر رسیده است که او هم من خرافات بهم بافته است

و مولای بزرگوار من عزم بر جواب دادن او هم فرموده اند باز رساله دیگر از یکی از بابیه
افوا و انشور و رسانیده اند که از ادله اهل العرفان نام نهاده و الحق در این کتاب پائیه اشتبا
کاری و ایجابی گذارده که اگر جواب ششانی کافی از آن داده نشود برای جماعت
از صفحا مسلمین امر مشنبه خواهد شد مگر حفظ خداوند شامل حال ایشان شود
و نخواهند و بنشینند و کوشش ندهند و الا که هر کس است که دینی بسلامه پیون
این بود که فرمان واجب از عان از طرف قرین الشرف مولای بزرگوار من باسم این
شرمند صادر شد که توهم البینه در خدمت دولت محمد علیهم السلام سعی و کوشش
باید داشته باشی از این کتاب جوابی بنویس که رفع شبهه از مسلمین بشود و این مبنده
ناچیز آنچه خود را قابل اینگونه خدمات نمیدانم و بر جهل خود معترفم ولی از اینجا
که اطاعت فرمان ایشان را بر خود فرض میدانم ناچار از امثال امر ایشان هستم
و بخداوند امید دارم که بعد از آنکه چنین تکلیفی از زبان ایشان باین ناچیز فرماید خود
او توفیق عنایت فرماید تا از عهد برایم رقابلیت و ظرفیت مثل من گشت و الا مشایخ
ما شکر الله مساعیهم الجمله کوناهی در بیان نفرموده اند و انقدر تحری و تقریر
در هر باب فرموده اند که هرگاه اندک شعوری باشد میتوان چیزها بگوید و بنویسد
شوخی که بعد از چند سال که بنای ثبت مواظود و دوس مولای بزرگوارم روحی
فداء را گذاردم که تاکنون بیست و دو سه سال میگذرد تا الان تقریباً چهار کرد که عباد
از دو هزار هار بیت باشد از آنها ثبت شده سوای مضنیف و نالیفیکه
خود بدست خود فرموده اند چنانکه ما را رقابلیت که بود و قصور و تقصیر هر دو
را دارم و الا میبایست که سینه هر یک از ما مملو از علوم باشد باری غرض این است
که بر حسب فرمان واجب از عان ایشان اقدام بنویشتن این رساله نمودم و از
خداوند بنویسند بجز صاحب الامر استمداد میجویم که مرا توفیق دهد بر اظهار
فساد و بطلان امر این جماعت چنانکه خداوند خواسته است و انرا مستقی نمودم بصواب
البهتان و رد ادله العرفان و در بیان محتاجم بمقدمه و فضولی چند
مقدمه چون اینبرد برای مسلمین چنان جلوه داده است که از مفاد
کتاب و سنت پیرون نمبرد و در هر مقام ذکر ایات و اخبار مینماید و گاهی با دلیل

عقل صحبت میکند پیاده عوام متباین چنان گمان میکنند که اولاً معتقد باینها است
ثانیاً درست است لال میکند و بخاطر موقع حدیث وایه نامینولید این است که فریب و را
مخبرند لهذا باید اول تجلج رباب کتاب سنت و اجتماع رد لیل عقل بنو لیم ناکله ملنفت با
بعد باصل مطلب پرداخت و این اهم مسلمانان ملنفت باشند که این بد بخنان اول که این
بدعت را گذاشتند ابتدا کاری دست کتاب سنت گذاشتند و بکمره افکاره کردند بعد از
آنکه مشایخ ما یافتند و بطلان امرها را از اینجهت واقع کردند و مسلمانان از خواب بیدار
شدند این بود که ناچار از پی متابعات کتاب و سنت رفتند و الا اگر کاری سنت کتاب سنت
داشتند از اول عقب این فرخات که ان بدیعت بهم یافت نفرقت و الله اگر همین حلاوت صرف
ظاهر و اسکو کتاب و سنت را کسی اندک خجسته یا شد بفرخات این مرد ایذا اعتنا نمیکند
بلکه از شنیدن آنها منجر میشود چه چاره اینکه اخبار را الهیاد بالله در عداد کتاب سنت ظاهر
آید و بعضی خدا که ما از این سخنان چنان میگویم که اسم اینها را با اسم کتاب سنت قرین کنیم و
این بد بخنان اینقدر بجهانند که این فرخات را اشرف از کتاب خدا میدانند و اینمرد
که اول ایشان باشد اتقا میکند که همه آنچه در قرآن هست در یک کلمه یا یک حرف از کتاب
خودش میکند و باری میداند که شمشیر صاحب الامر بیرون آید و انحضرت ظهور فرماید
و همه فرق باطله را قلع و قمع فرماید امروز سوا گفتگو و بیان چیزی نیست انهم فایده یکدیگر میکنند
که در دین داشته باشند که اینک جدا میشوند و بی پی می کنند و این اسمها را بر سر خود
میکند و در سبیل بیگانه قرار میدهند خلاصه که چهار باب در این مقدمه باید بیان شود
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

باب اول در مجلی از آنچه متعلق بکتاب خداست بدانکه قرآن معجزی است که اگر چه
راش جمع شوند و یک یک بگویند که مثل قرآن را بیاورند نخواهند آورد و اگر علق
معجز بودن از اینجهت خواهی داشت که احدی نمیتواند مثل از اینها آورد و کلامی و غیر اینها
در این باب چیزها میگویند بعضی گفته اند که قرآن معجز است بجهت اینکه قدیم است یا حکایت
از کلام قدیم است لهذا مثل ان را نمیتوان آورد بعضی گفته اند که چون مخصوص شده است
در فصاحت بر بنیه که خارق عادت است لهذا معجز است بعضی گفته اند که چون خداوند عز و
جلا نموده از اینک مثل از اینها آوردند لهذا معجز است و اگر صرف غیر موده بود میتوانستند

مثل از اینها آوردند و بعضی گفته اند که چون میانی صحیح دارد موافق با عقل از اینجهت
معجز است و بعضی گفته اند چون مشتمل بر اخبار غیب است لهذا معجز است و هم چنین
از این قبیل وجوه و چون این مطالب خارج از محل نظر ما است و از باب مقدمه اشاره میشود
لذا تفصیل داده نمیشود و الا سبب دیگر که همه اینها بیانی است سنت بعضی که مخالف
فرمایش اهل بیت علیهم السلام است مثلاً قرآن قدیم است یا حکایت کلام قدیم است
لذا معجز است این حرف خطاست و الله رد بر اینها فرموده اند و خداوند در کتاب مجید خود
میفرماید ما یا اینهم من ذکر من ربهم محدث پس قدیم است یعنی چه چیز فرق در میان این و کلام
سایر هست که باین سبب قدیم است و سایر احادیث پس خطاست و اما آنکه در فصاحت یا علی
درجه سیده صحیح است و حرف در اینست که معنی این فصاحت چیست چه شده که این
طور شده و اما آنکه خداوند عز و جلا صرف نموده از آوردن مثل ان پس خود قرآن معجز نیست
ولکن صرف کردن خدا معجز است مثل آنکه تو اگر طفل عاجز یا شنه باشی و یک جوان مود
بسیار قوی و توانمند طفل بیاید و تو از دفع کنی این شجاعت از طفل نیست بلکه از توانست
هم چنین صرف خداوند در جمله معجز بودن خود قرآن ندارد کیفیت معجز بودن ان چیست
و اما آنکه چون معجزا صحیح دارد معجز است بسیار حرف غریب است پس همه کلاماً علماء و حکما
معجز است زیرا که معجزا صحیح موافق با عقل دارد و لا با تو نیست که معنی چه و اما آنکه مشتمل
بر اخبار غیب است همان اخبار غیبش معجز است سایر آیاتی که خاله از اخبار غیب است
همه معجز است خلاصه باینکه در دینی نداشته و بجهت قدیم است که سبب کلام آنها معلوم
نمیشود عرض شد اما آنچه حق واقع این مطلب است اینست که مختصر اشاره میشود که شمه
که مبنای الفاظ و معانی است باید باشد و وضع حکمت پروردگار بر این جاری شده
است و جهات مناسب در هر معنی معجز یک رد و ثابت بلکه اگر درست ملاحظه کنی
جهاتی نه ثابت است زیرا که هر خلق خدای بجد و تعاقبتند یا نه این است که در هر چیز
چیز گذارده شده نه ثابت با اختلاف قوت و ضعف کیفیت و کمیت و قوه و ضلالت
و احاطه نامتناهی که اینها مخصوص خداوند عالم است جل شان و هر کس را که او
خواست باشد ظاهر درجه که خواسته باشد چنانکه فرمود بکلم ما بین بدیهه و ما
خلفهم و لا یحیطون بشی من علمه الا بما شاء پس اینست که وضع الفاظ مخصوص بخداوند

از نزد خداوند با آنچه در نزد خودشان نبود و مردگان را زنده کرد و کور و بین را
شفاداد باذن خداوند و توحه خود را بر ایشان ثابت کرد و بدست سبک خدای بشارت
و تکیه محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد در وقتیکه اغلب براهل عصر خطب کلام بود
پس آورد ایشان را از کتاب خدا و مواظب او و احکام او آنچه باطل کرد بان قولشان را و
تجه خود را ثابت کرد تا آخر حدیث عرض میکنم ملاحظه کن ببین اگر که کتب اسمانی معجز بوده
چرا امام را در این مورد فرمود که اما کلام که اخلاص این پیغمبرمان دارد بر موسی هم توریه
نازل شد بر عیسی هم انجیل نازل شد بلکه علاوه بر اینکه چنین فرمایشی فرمود بشارت
بیان فرمودن و علت هر یکی را جدا شمرده تا آنکه علت معجزه پیغمبر را آورد که چون کلام
و خطب اغلب بود از این پیغمبر کلام آورد پس این دلیل را اخلاص است که کتب سایر انبیاء
معجز نبوده و تقدیری با آنها تفرموده اند و در اینجا از حضرت امام حسن که در تفسیر خود
نقل فرمود از موسی بن جعفر که خداوند خطاب فرمود به یهود و نصاری که قاتلان
من مشکی از مثل این قرآن از توریه و انجیل و زبور و صحیف ابراهیم و کتب چهارده گانه
پس بدرستی که شما نمیایید در سائر کتب خدا سوره مثل یکسوره از قرآن تا آخر
حدیث شریف پس بین قرآن نسبت به کتب اسمانی معجز است و مهمی بر کل است
و اما جواب دوم اینست که همه کلام خداوند همان قسم هست و معجز است الا اینکه آن
قابلیتی که استماع کلام او را همانطور که نازل فرموده بنماید و در قابلیت و تغییر نکند
و از صرافت حال خود نیافتند مخصوص است بقابلیت خاتم انبیاء و اما غیر او
باندازه دور که از او دارد در این باب که اگر کسی را در نمیتواند استماع کلام خدا را آن
طور که هست بکند بلکه بطوری مناسب حال خود و امت خود استماع خواهد کرد و شایسته
بر این فرمایش حضرت صادق است که فرمود وی از جانب خداوند نازل میشود
بهر بیت پس هرگاه به پیغمبر از پیغمبران رسید بزبان قوم او میرسد و در حدیث
دیگر فرمود که خداوند نازل فرموده کتابی و نه وحی مگر بعربیت و لکن در کوشش
انبیاء بزبان قومشان واقع میشد تا آخر حدیث و وقتی که قابلیت اینقدر را نداشتند که عربی
را سربانی کند یا عبری یا غیران البته این اثر را هم خواهد کرد که از آن اعلی درجه
فصاحت و بلاغت بیفتد جائی که اینقدر ملاحظه میشود که پیغمبر را بگوید در

بزبان سهل است و سخن میفرمودند و اگر کسی اصطلاح مخصوصی در تکلم داشت بجهت
اصطلاح سخن میفرمودند مثل اینکه اند عرض کرد ضمیرم صیام فی اسفر فرمود لبس من
برم صیام فی اسفر و هکذا مکرر بجهت وضعها جاری میشدند و ملاحظه قابلیت
اشخاص را میکردند هم چنین خداوند اول قابلیت خود انبیاء و ثانیاً ملاحظه
قابلیت امت ایشان را میکرد و کلام را مناسب ایشان جاری میکرد و مسلم قابلیت
نبی که از برای او نظراء و اقران متعدد است با آن نبی که واحد فردی است که شبیه
و نظیر ندارد تفاوت یک دارد و این نبی واحد فرد استماع کلام پروردگار را
طوری خواهد کرد که احدی از انبیاء نمیکند و غیر ایشان که بطریق اولی نخواهند
کرد پس این است که اگر حق و انصاف نبیوند مثل قرآن نمیتوانند بیاورند و بی
توریه و انجیل امرشان اینطور نیست چنانکه خود انبیاء هم چنین ادعا نکردند
و لو انک ان علومیک در توریه مندرجست خلق از عهد آوردن مثل انهار
بنابند ولی از حیث الفاظ که ملاحظه کنی لازم نیست که اینطورها باشد
خلاصه پس قرآن معجز است با این معنی که عرض شد و اما فیه بن این مطلب
برای ما اند بکر کیفیت دیگر دارد که اشاره بان باید کرد و نمیتوان تفصیل داد
و توضیح نمود بحال عرض میکنم که از برای پیغمبر معجزان مختلف متعدد بوده
است و مسلمانان در این باب شک و شبهه ندارند اگر چه اینجا عداوت انکار داشته
باشند و در مقام رد و بحث با آنها افتاء الله ایشان خواهد شد پس معجزات
متعدد داشته است آن بزرگوار از برای درک هر یک از آنها خداوند
مشعری با نشان عطا فرموده که با آن مشعر باید درک انمعجز را بکند زیرا که
درک معجز برای امت دیگر معجز نیست که خارق عاده ایشان باشد باید به نشان
وجه که طبیعی ایشان است درک کنند و اگر بنا باشد که انبیاء از غیر زاهدی
طبیعی عادی خلق اعجاز معجز ایشان را بفهمانند که پس اسان تر همان است که از
همان راه حقیقت خود را بر خلق ظاهر کنند و دیگر حاجت بمعجز و خارق عادی نباشد
خلاصه که سنت پروردگار بر این جاری شده که معجز یا نبیای خود عطا میکند و
خلق بجهان مشعرهای عادی خودشان درک معجز را میکنند و اگر کسی فادای مشعر باشد

باید استغاثه بکسی بخوبی که دارای انشعراست مثلاً شوق القمر معجزی است که باید با چشم
در دل کرده شود هر کس صاحب چشم است در دل میکند و هر کس چشم ندارد استغاثه
بچشم داران میجوید انطاق حصی مثلاً معجزی است که مشعر در دل ان کوش است هر کس
کوش دارد در دل میکند هر کس ندارد باید از کوش داران بفرماید نهایت این است که
واسطه که برای فهم مطلب دست میآورد و واسطه ثقه امینه باشد که بقول او
اطمینان حاصل کند معرفت ثقه امینه هم طبیعی است زیرا که در همه معاملات دنیا
خود محتاج بآن هستیم و خداوند از اسهل و اسان قرار داده خلاصه هر معجزی را تمسیر
باید نمید و هر که دارای انشعراست بفهمد و هر که دانست بواسطه خبر میفهمد و از جمله
انفاقران است که مشعر در دل معجز بودن ان مشاعر باطن است و نفس ملکوتی و عقل جبروتی
و قوای الهوتی نا این مشاعر در انسان نباشد در دل این مطلب نخواهد کرد زیرا که علاوه
بر فصاحت و بلاغت و سلاست و علاوت و حسن تنبیل الفاظ و حروف که همه اینها
و ابای علی درجه دارد از جهه علوم و حکمتها و اسرار و اخبار و غیب غیر اینها نیز معجز است
بلکه اصل همان است که کتاب باین کوچکی همه علوم اولین آخرین در آن هست و الا این
ظاهر به اعجاز فرج الهی است و فحشیدن اینکه این همه علوم در قرآن هست البته شان کسی است
که صاحب علوم و حکمتها نباشد نه هر که عربی دانست این مطلب را بفهمد یا فاضح و بلیغ شد
این را میدانند همین بس که همان عربی که در خدمت پیغمبر بودند و افصح مردم بودند و چند
سال پیغمبر بفضاحت و بلاغت قرآنی انفا را تربیت فرموده بودند مذکات اوقات که می
خواستند قرآن را جمع کنند میبایست دو شاهد بیاید شهادت بدهد که این آیه از
قرآن است اوقت ثبت کنند اگر فهم اعجاز ان امرسانی بود که عامه مردم یا فضا و بلغای
قوانیند بفهمند دیگر اینجاست که همه فضا بود ند محتاج بشاهد و بینه نبودند هر یک
خودشان که نظر میکردند میفهمیدند که این معجز است و حال اینکه هیچکدام نمیفهمیدند
نبلکه آیه را غلط میخواندند و مینوشتند و نمیفهمیدند که غلط است پس معرفت این مطلب
شان عالم حکیم خیر نیست که عالم اولین و آخرین در نزد او باشد مثل سلمان فرض کن که فرمود
علم عالم اولین و آخرین یعنی علم محمد و علی نه اینکه هر افند و خلاص از عهد انبیا
برای بله سایر مردم بعضی از وجوه ظاهریه را شاید بفهمند و باقی را باید بصدوق

تفکر

ثقافت و امن از علما و حکما بفهمند و از واءها اینها باید خدای عالم قادر و محیط و
بچشم حق را نشد بد و ناپید کند و احقاق نماید و باطل را خدایان فرماید و
ابطال نماید که اگر نشد بد و ناپید خدا نباشد در واقع یقین کامل هیچ چیز نمی
توان حاصل کرد پس اگر از برای قرآن فرضاً مثل و مانند ای باشد و پیغمبر نفوذ بالله
بد و رخ این دعا را نموده باشد بخداست که برساند شخصی یا اشخاصی را که بپیدا
و مثل قرآن را پیاورند تا آنکه همان طور که اهل خبره تصدیق قرآن را نمودند تصدیق
انکلام را هم بنمایند که اینهم مثل است و اگر همه اقرا و بجز کردند و هیچکس را ندیدیم که
از عهد معارضه برآید و اگر جاهل چهار کلمه را مریوطی گفت انقدر مستحضر و بیگنی
بود که همه کس عجز و نکاکت انرا فحشیدند یقین میکنیم که البته قرآن معجز است و بالفرض
اگر در واقع برای او مثلی هم باشد در صورتیکه خبر او بمن نرسیده باشد خدا را بر
من حجت نیست باری و دیگر وجوه فحشیدن اعجاز قرآن بسیار است ولی ما بملأ حظه
اختصار بجهنم بکوجه قصار میکنیم و بدانکه بعد از پیغمبر که خلفاء جور خواستند قرآن
را جمع کنند تحریف و تغییر و تبدیل و اسقاط از قرآن بسیار نمودند چنانکه اخبار بسیار
شاهد این مطلب است و اگر نخواهم همه آنچه دلالت بر این مطلب میکند جمع تمام هر آینه
کتابی مبسوط خواهد شد و لکن چند حدیث ذکر میشود از جمله حدیثی است که در مجاز
بیش از از بد و غفاری رحمه الله نقل میکند که بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه
و آله از دنیا رحلت فرمود علی علیه السلام جمع فرمود قرآن را و آورد بسوی مهاجرین و انصار و عترت
برایشان آورد چنانکه پیغمبر او را وصیت فرموده بود پس همینکه ابو بکر انرا کشود در
اول صفحه که کشود فضا بچ قوم بیرون آمد عمر بر جست و گفت یا علی انرا بر گردان که ما
را حاجتی بان نیست پس علی بن ابی طالب قرآن را گرفت و بر کشت پس قوم زبیدن ثابت را حاضر
کردند و قاری قرآن بود عمر با و گفت که علی علیه السلام قرآن را آورد و در ان فضا بچ مهاجر
و انصار بود و ما صلاح را بداشتیم که تو قرآن را نالیف کنی و هر چه از فضا بچ قوم
و هتک مهاجرین و انصار در ان هست از ان اسقاط کنی و بد قبول کرد بعد گفت
که اگر من فارغ شدم از جمع قرآن بجهانطوری که شما سوال کرداید و علی قرآنی را
که خود نالیف کرده ظاهر کردند اینست که آنچه شما دانستید باطل میشود عمر گفت چاره
اینکار چه چیز است زید گفت که شما بچله دانا ترید عمر گفت چیل نیست مگر او را بکشم
و از او اسوده شوم پس زید بگریه کرد که انحضرت را بردست خالد بن ولید شهید کند

و من فهمیده باشم

و شواهد

و توانست بعد از آنکه عمر بخلاف برخواست سوال کرد از آنحضرت که قرآن را با آنها بدهد
 تا بحرف تمامند عرض کرد یا ابوالحسن اگر میاوردی قرآن را که نزد ابوبکر آوردی تا
 اینکه همه بران جعشویم حضرت فرمود هیهات زاهی بسوی این مطلب نیست نزد ابوبکر و هم
 تا حقه را بر شما تمام کنم و نکوید روز قیامت که ما از این غافل بودیم یا بگویند که بنیاد دینی
 از ما بد رسیده ان قرآن که در نزد من است مست نمیکند او را مگر مطهرین و اوصیاء
 از فرزندان من عرض کرد که آیا وقتی برای اظهار قرآن هست که معلوم باشد حضرت
 فرمود بیهرگاه قائم از فرزندان من برخیزد ظاهر میکند و مردم را بران و امید دارد و مست
 جاری بران میشود انتی عرض میکنم از اول تا آخر این حدیث ملاحظه نمایند و ببینند که منید عین
 چگونه در همه این مطالب دروغ میگویند و مخالف آنچه از ثقات و ائمه ائمه سید میگویند
 و باک ندارند و بخالت نمیکشند و طبع نقد بقیم از ما دارند عصمت الله من الزلل و
 غامنا من الفتن بحق محمد و آله صلی الله علیه و آله و در احتجاج حضرت امام حسن است
 با معویه که عمر فرستاد نزد پدرم که میخواهم قرآن را در مصحف بنویسم آنچه از قرآن نوشته بود
 نزد من حضرت خود تشریف آورد و فرمود بحق خدا کردن مرا میریزد پیش از آنکه قرآن بتو
 برسد عرض کرد چرا فرمودی میهمه اینکه خدا بتو امر افشاد کرده نه تو را و نه اصحاب تو را
 عمر غضب کرد و گفت این ابی طالب کجای میکند که احکام غیر علم در نزدش نیست
 هر کس چیزی از قرآن را بخواند بیاید همبند که مردی میباید و میخواند چیزی که شاهد
 دیگر با او بود مینوشت و الا مینوشت پس گفتند که قرآن بسپار از ایشان خطی
 شد و فوت کرد بد بلکه دروغ گفتند و الله بلکه ان مجموع است و محفوظ در نزد
 اهلس انتی ملاحظه کن که اشاره باینکه است که اتانحن ترک الذکر و اتاله لحاظون و
 تخصیص میدهد انا ما باینکه ان در نزد اهلس محفوظ است نه در نزد دیگران و اگر
 آنهم حفظ کرده بودند دیگر حاجت بکتمان بیکدیگر نبود و فایده نداشت و مخصوص بنیابین
 مطالب میکنم که در مقام حاجت ملنفت یا بشی حضرت صادق فرمود در حدیثی
 که سوره احزاب فضای رجال و نساء قریش و غیر ایشان بود ای ابن سنان سوره احزاب
 منقضح کرد زلفای قریش را از عرب و ان طول از سوره بقره بود و لکن کم کردند و کج کردند
 و در حدیثی فرمود که خداوند هفت نفر را در قرآن با ستمها نشاند از لکرد و قریش شش نفر
 جو کردند و با الهی ترک کردند و حضرت باقر فرمود که اگر زیاد نشد بود در کتاب
 خدا و کمر نشد بود حق ما بر هیچ صاحب عقل پنهان نماند و اگر قائم ما بر خیزد و نطق

کند قرآن او را تصدیق خواهد کرد و این نبانه گفت شنیدم علی علیه السلام را که میفرمود
 کو بای بیغم عجم را که چادر هفتاد و دو در مسجد کوفه زده اند و تعلیم مردم میکنند قرآن را
 همانطور که نازل شده عرض کردم یا امیر المؤمنین آیا نیست این قرآن انطور که نازل
 شده فرمود نه محو شده از ان هفتاد نفر از قریش با ستمها نشاند و ان شاء الله انباشان و ترک
 کرده نشد ابویوب مکره میهمه عیب کبری بر پیغمبر میهمه اینکه عم او بود خلاصه که اخبار
 در این باب بسیار است و اما اخبار دیگر مخصوصا فرموده اند که فلان ایه نزولش اینطور
 بنوده و فلان قسم بوده است که یکی در و نادره تا نیست بلکه بسا از حد هم بگذرد اگر
 خواهی بخار و کتب تفاسیر برهان و کبر الدقایق و مرآت الاوار و غیر اینها و جوع کن تا
 بدانی و غالب شکال این که برای معتبرین در ظاهر قرآن شده است بلکه غالب ابرادانی که
 معاندین بر قرآن وارد دارند بواسطه همین تخریفات است که در قرآن واقع شده است
 چنانکه از اخبار ظاهر است ولی باز الحمد لله بیک وجود ال محمد در میان خلق و حفظ
 ایشان و احیای معاندین از ان بزرگواران امر قرآن مثل توریه و انجیل نشد که
 بیک فراموش کنند و همه را از رای خود بنویسند چنانکه اشاره باین مطلب در مقام خود
 خواهد شد و از باب اینکه مسلم بفرمایش پیغمبر هر چه در امتهای سلف واقع شده
 است در این امتهم واقع میشود بعد از آنکه توانستند تفصیل تحریف در کتاب و افشاد اما
 معانک بواسطه حفظ خداوند بقدریکه حقه خداوند تمام بشود و کسانیکه بعد از
 حوال محمد علیهم السلام را بفهمند از کتاب باقی ماند چنانکه در کتاب البین و وایت
 فرموده است از ابو جعفر که بد رسیده قرآن ایات بسیار از او طرح شد و زیاد شد
 در او و در او مکر حروفی که خطا کردند در ان نویسنده کان و در مجار و وایت
 میکنند از سلیم که طلع عرض کرد بحضرت امیر که یا ابوالحسن از مطلب میخواهم سوال
 بکنم که در بدم بیرون آمد با ثوب محتوی و فرمودی که ای مردم من مشغول بودم
 بفصل و کفر و دین پیغمبر بعد مشغول شدم بکتاب خدا تا اینکه انرا جمع کردم و این
 کتاب خداست که در نزد من مجموع است و بیک حرف از من ساقط نشده و من ندانم
 آنچه تو نوشته بودی و نالهف کرده بودی و عمر را دیدم که فرستاد بسوی تو که بفرست
 انرا بسوی من و تو با فرمودی بعد عمر خواند مرد مرا همین که در و نفر شهادت میدادند
 بر آنرا مینوشت و اگر غیر از بیک نفر شهادت میداد ناخبر میماند اخت پس منی
 نوشت و از عمر شنیدم که گفت در روزی امام جعفری کشته شدند که قرائت را میخواندند

که خیر این بخواند و از میان رفت و نیز کوفت که آمد و صفتی که مینوشتند خورد
و آنچه در آن بود از میان رفت و گاهی در آن روز عثمان بود و شنیدم از عمر و اصحاب
او که تالیف میکردند آنچه را که نوشتند در عهد عمر و عثمان که میکنند سوره احزاب بقدر
سوره بقره بوده است و نور یکصد و چند آیه بالا بوده و حجر خود و چند آیه بوده این
چهار کتاب است و چه منع میکند تو را بر حکم الله که بیرون بیاوری کتاب خدا را بگو
مردم و تحقیق که عهد کرد عثمان تا اینکه گفت آنچه عمر تالیف کرده بود بر آن کتاب مردم را و
داشت بر یک قرائت پیش مصحف این کتاب مسعودی پاره کرد و اندوا بالث سونخت حضرت
بنیاد داشت فرماید آن قرائت تا اینکه طلحه عرض کرد که بنی بدین یا الحسن که جواب از مساله
من بود از امر قرآن یا ظاهر نمیکنی برای مردم فرمود ای طلحه عدا جواب تو را نکنم پس خبره
مر از آنچه عمر و عثمان نوشتند یا هاشم قرائت یاد در چیزی سواي قرآن هست طلحه
عرض کرد بلکه هاشم قرائت حضرت فرمود اگر با آنچه در آن هست بکبر بدارش بجان پیشیا
و داخل جنت میشود پس بدین سبب که در آن است تخریج ما بر بیان حق ما و غرض بودن طای
ما طلحه عرض کرد اگر قرائت پس مرا پس است بعد عرض کرد که خبر بد مرا از آنچه در دست
تو است از قرآن و تاویل آن و علم حلال و حرام بسوی که دفع میکند و صاحب آن بعد از
تو نیست فرمود بسوی آنکس که پیغمبر مرا امر کرده که دفع کنم دفع میکنم بسوی وصتم و
اولای من مردم بعد از من مردم فرزندان من بعد از من بعد از من بسوی حسم بعد
من طفل میشود بسوی یکی بعد از یکی از فرزندان حسم تا اینکه وارد بشود آخری ایشان
بر دست خود اسیر غرض ایشان با قرائت و مفارقت از آن نمیکند و قرآن با ایشان است
و مفارقت از ایشان نمیکند تمام شد حدیث شریف غرض اینست که در همین کتاب به
فدا اینکه حق را از باطل تمیز بدهند هست و ملتفت نکنه باش که اینکه طلحه گفت هر آنچه
نوشته شده قرائت این کلام او است و حضرت هم لازم حرف او را گرفتند که تخریج را بر او
تمام کنند که بقصد حق خود این قرآن است و معذرت که تو مخالف میکنی نه اینکه حضرت
صدیق فرموده باشند که همان قرائت و هیچ تخریف نشده تا اینکه با سایر اخبار
خالف باشد غرض اینست که بقدریکه تخریج خداوند تمام بشود در این کتاب از قرآن هست
یعنی چیزی که غیر از قرآن جزو آن شده است و غالب آنها را اخبار اهل بیت بیان شده
و محض حفظ فروع در اخبار فرموده اند که این را بخواند و ای چه بسا آنها که بواسطه
این بدینچنان از غایت مسلمانان سلب شد خداوند عذاب آنها را زیاد کند خلاصه

و بعد از آنکه این مطلب را دانستی عرض میکنم که گمان میکنم این کتاب و احتجاج بان شان
هر کس است که اندک عربی تحصیل کند یا بلکه عربی را کامل کند بلکه علم آن مخصوص
است باهل بیت سلام الله علیهم و هو کس از ایشان بگوید خداوند بفرماید در کتاب محمد
خودش هو الله انزل علیک الکتاب منه ایان حکمت هن ام الکتاب اخر متا بهات فاما الله
فی قلوبهم رزق فیتعون ما تاسبه منه ابتغاء الفتنه و ابتغاء ناوله و ما یعلم ناوله الا الله
والاشیون فی العلم بقولون متا بکل من عند ربنا و ما یدر الا اولوا الالباب یعنی او است
انکه که نازل فرموده است بر تو کتاب را بعض از آن آیات محکم است که آنها ام الکتاب است
و بعض آنها متا بهات اما کتا اینکه در دل ایشان مهیست بیاطل متا بعت متا بهات
و امیکند میجه طلب فتنه و طلب ناول کتاب و خال اینکه نمیداند ناول کتاب را مگر خدا و
و اشیون در علم میگویند که ایمان بان آوردیم همه از نزد پرورنده ماست و منذر نمیشوند
مگر صاحبان عقل و چند حدیث باز در این باب نقل میکنم تا بدانی که باین اسانی نمیتوان
تفسیر و تاویل کتاب نمود در تجارت است از حضرت رضاء از پدر آن حضرت از امیر المؤمنین که
فرمود پیغمبر که فرمود خداوند جل جلاله که ایمان بمن نبوده است کپی که برای خود تفسیر
کند کلام مرا و نشا خد است مرا کسی که تشبیه کند مرا بخلق من و بر دین من نیست کپی که
قیاس را در دین من استعمال کند و از امیر المؤمنین است علیه السلام که بفرموده از اینکه تفسیر
کتاب را از برای خودت تا بفهمی از آن علما پس بدین سبب که بشا فخریله که تشبیه است بکلام
بشر و خال اینکه ان کلام خداست و تاویل آن تشبیه کلام بشر نیست هم چنانکه هیچ چیز
از خلق او تشبیه او نیست هم چنین فعل او تشبیه چیزی از افعال بشر نیست و چیزی
از کلام او تشبیه بکلام بشر نیست پس کلام خدای بشارت و نکتا صفا را است و کلام
بشر افعال ایشانست پس تشبیه ممکن کلام خدا را بکلام بشر هلاک میشود و گمراهی
کردی تمام شد حدیث شریف ملاحظه کن که چگونه بدلیل حکمت ثابت فرموده
است که علم کتاب را مردم ندارند باید از علما آموخت و ایشانند علما چنانکه
فرمودند نحن العلماء و شیعنا المتعلمون باری و کذا شد انحضرت بر یکی از قضایا
پس فرمود که ایانا سخر را از منسوخ میثناهی عرض کردند فرمود هلاک شدی و
هلاک کردی تاویل هر حرفی از قرآن بر وجهی است و حضرت باقر فرمود که نیست
چیزی دور تر از عقول مردم از تفسیر قرآن بدین سبب که ایه نازل میشود اول
آن در چیزی است و اوسط آن در چیزی و آخر آن در چیزی تا آخر حدیث و حضرت

صادق فرمود که نهی چیزی دورتر از عقول مردم از قرآن و در حدیث دیگر فرموده که هر کس به از کتاب خدا برای تفسیر کند کافر میشود و فرمود پیغمبر که هر کس در قرآن بداند علم بگوید جایگاه او بر اشی میشود و فرمود که هر کس تکلم در قرآن کند و در دست بگوید خطا کرده است و شیخ حر عابدی رحمه الله نقل میکند در وسائل از معتمد بن خلیس که فرمود که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام در وسائل اما آنچه سئوال کرده از قرآن پس انهم یبازر چیزها است که بخاطر قوت خطور کرده و متفاوت و مختلف است بجهت آنکه قرآن انطور که تود کرده نیست و هر چه شنیده معنی آن غیر از آن است که تویسوی گرفته و این است و جز این نیست که قرآن مثلها است از برای قومیک میدانند نه غیر ایشان و برای قومیک تلاوت میکنند از امتی تلاوت و ایشان انکشانند که ایمان بان دارند و افراطیها سند و اما غیر ایشان پس چه قدر سخت است اشکال بر ایشان و در و است از مذاهب طهای ایشان و از انچه فرمود پیغمبر که نهی چیزی دورتر از دلهای مردم از تفسیر قرآن و در آن حیران میشوند هر خلق مگر هر کس که خدا بخواد و این است و جز این نیست که خداوند داده فرموده بمعنی کردن قرآن بجهت آنکه منهی بشوند مردم لبوی بایان و صراطین و اینکه عبادت میکنند او را و منهی بشوند و در قول او لبوی طاعت قوام میگردد و طاعتین از امر او و اینکه استنباط میکنند آنچه از کلام حق لبوی اندند از قرآن از ایشان نه از خودشان پس فرمود و لورثه الی الرسول تا آخر خلاصه که اخبار در این باب نیز بسیار است بطر و اب می کنند در بخارا از حضرت صادق علیه السلام حدیثی که فرمود کتاب خدای عزوجل بر چهار قسم است عبارت و اشاره و لطایف و حقایق پس عبارت برای عوام است و اشاره برای خواص و لطایف برای اولیاء و حقایق برای انبیاء ولی صریح در این نیست که عوام با آنچه از عبارت ظاهر است عمل نمایند و بیا مراد همین باشد که عبارت مال عوام است که قرائت کنند و از این واضح توحید بی است که در فصل الخطاب نقل میفرماید از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در حدیثی فرمود که خداوند نعمت فرموده کلام خود را سه قسم پس قرار داد قسمی را بطور که عالم و جاهل همه آنرا بفهمند و قسمی را بطوری که فهمد از امر هر کس که ذهن او صافی است و حسن و لطیف است و تمیز و حقیق است از کسانیکه خداوند سینه آنها را منشرح فرمود باسلام و قسمی را بطوری قرار داد که ندانند و امکر خدا و ملکه او را سخن در علم و این است و جز این نیست که انطور کرده تا اینکه از عاقلان اهل باطل از کسانیکه مسئولی بر مبرات پیغمبر شدند از علم کتاب آنچه خدا برای ایشان قرار نداده و تا اینکه بکشاند ایشان

و اضطراب و یقین اتمام یکس که والی امر است و از طاعت و استکبار کرده اند و اینچنین است اگر چه صراحت میفرماید که قسمی را عالم و جاهل همه بفهمند اما معنی آنست که بجهت آنکه میفهمند نمیتوانند مستغنی بشوند بشهادت آخر حدیث علاوه بر این که در همین ظاهر متشابهاست هست که متکلفانها مشنبه است بلکه تمیز حکم و متشابها علاوه خودش علم لبیا میخواهد چه چاه این که از متشابها مطلبی دست بیاوریم پس باز امر طوری که اسوده و فایز البال با شیم و در مقام استدلال جرات داشتیم نیست خلاصه حال ملاحظه کن ببین که باین نشان که حضرت بخیا خود استدلال بایان میکنند و ناویل میکنند افکار برای خودشان این در مذاهب شعبه صحیح است یا نه اگر استدلال بکتابی کنند نه این است که باید اول تفسیر ناویل از اخبار اهل بیت در بایند پس بان استدلال کنند و اباروا است که خدا و پیغمبر و ائمه اطهار در این همه اخبار فریاد میکنند که علم کتاب مخصوص بمان است انوقت بجاهل نادانی از میان بخیزد و بنا بکند برای خود ناویل کتاب کردن و من و تو که ادعای اسلام و تشیع داریم بدون شاهد و بینه از او بیداریم و مغرور بشویم باینکه اینها به کتاب میخوانند پس معلوم است که حق میگوید پس اگر کسی بدعی آورد و پشت سر قرآن بر سر استشهاده قرائت کرد من بگویم معلوم است که حق میگوید زیرا که قرائت قرآن کرده نیست این والله از مذاهب اسلام همه هفتاد و سه فرق اسلام ایات قرآن را میخوانند و هر یکی شاهد بر مذهب خود میآورند پس من همه را ضد حق کنم خدمت امامم عرض کرد که با قرآن ای مردم را کتابت میکند فرمود بلی و وجد و اله مفسر اگر مفسری برای آن بیابند کتابت میکند و الا فلا و مفسران نیست مگر اهل بیت علیهم السلام و امری را هیچ لبوی این مطلب نیست مگر اخبار بکه بواسطه ثقات و امتنا بوسد و السلام علی من اتبع الهدی و مخالف الهوی **باب دوم** در اشاره بدلیل سنت است و شکی نیست که سنت پیغمبر و اخبار اهل بیت علیهم السلام که همه فضیله سنت پیغمبر است آنچه خداوند است بر ما واجب است اتباع آن و مخالفت آن حرام است و بی شروطی چند از برای معرفت سنت پیغمبر و متابعت آن هست که اگر اکثر و طرافت آن ملاحظه نکند و بمیل خود هر خبری را خواسته باشد عمل کند و هر چه را خواسته باشد ترک کند مثل اینست که مناعت سنت را نکرده بلکه مناعت دای و هوای خود را کرده است ملاحظه کن که هرگاه طبعی تو را مذا و اکند باد و پنه چند که همه را با هم استعمال نمائی و تو بعضی را بمیل خود اختیار کنی و بعضی را بمیل خود ترک کنی یا تو مناعت طبعی کرده یا مناعت دای و هوای خود را البته این مناعت هواست و بیا خون خود را باین

واسطه کردن گرفته زیرا که ادویه که طبیب میدهد غالباً نیست که بعضی آنها از جهتی مضراً
 و از جهتی صالح و در وی دیگر که ملحق بان میکنند بجهت دفع ضرر است که در آن یکی هستند
 پس هرگاه توار را از اخبار کردی و در ویم را ترک کردی البته مضرت خواهی شد و هم
 چنین ادویه که ذکر میکنند اگر بنا باشد توانها را برای خوردن معنی یکنی و از آن بگری
 و همانکه خودت گفته صرف کنی باز البته تو عمل برای کرده و خون خود را کردن گرفته مگر اینکه
 اسم را و مقصود از آن هر دو را از خود طبیب بپا موثر و استخالی کنی خلاصه سخن این است
 که با خبث اهل بیت بخان و حقی که فرموده اند باید گرفت و عمل نمود پس شرط اول اینست
 که صحیح و سقیم آنها را از هم تمیز بدی نه اینکه از هر جا خبری دست تو آمد بگیری و عمل بکنی
 و این امری واضح و بین است زیرا که اخبار دروغ نسبت به کس داده میشود چنانکه هر
 مدعی بنیاطل دروغ برخدا می بندند دیگر بر پیغمبر و امام بطریق اولی دروغ بسته میشود
 و اگر حضرت میگویند که ادعا بدروغ نمیشود و نفس ادعا دلیل صدق است پس توئی و
 تبری ایشان نسبت بموالف مخالف از چه جهته است مخالف هم برای خود ادعائی دارد پس
 هر را باید صدق نمود و صلح گشت و این قولیست که اگر بزبانم هم چنین حرف بزنند در
 دل ایشان یقیناً نیست و البته از مخالف خود تبری دارند حتی همانها که سر بجا میگویند
 ما صلح کنیم در حقیقه با مخالف خود موافقت و محبت ندارند و اگر محبت داشته باشند
 همین دلیل بیدنی ایشانست زیرا که با کسی که با دین ایشان علانیه دشمنی میکنند
 بظاهر دوستی میکنند و خداوند در کتاب مجید خود میفرماید ان الذين يجادلون الله
 ورسوله اولئك في الاذلة ان الله لا يهدي القوم الظالمين ورسوله ان الله قوي عزيز لا تجد قوما يؤمنون
 بالله واليوم الآخر يوادون من خالفوا رسولهم ولو كانوا ابائهم او ابناءهم او عشيقتهم اولئكَ
 كتب في قلوبهم الايمان وابتد لهم روح منه تا آخر یعنی بدین سبب که انکسان که دشمنی و مخالف
 میکنند با خدا و رسول و پیغمبر در سلك خوارانند و خداوند فوخته است که هر انچه
 غالب میشود من البته البته و رسولان من بدین سبب که خداوند صاحب قوت و صاحب عزت
 است بعد میفرماید که نمیبانی جماعتی را که ایمان بخدا و رسول و پیغمبر را در دهنده اند که دوستی میکنند
 با کسانی که با خدا و رسول دشمنی کردند و اگر چه جماعت پدران یا فرزندان یا برادران
 یا خویشان ایشان باشند و این جماعت مؤمنین را فوخته است خداوند در دهنده ایشان
 ایمان را و نباید کرده ایشان را بروی از خود و میفرماید يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا
 عدوي وعدوكم اولياء تلحقون الهم بالموذية وقد كفروا بما جاءكم من الحق يخون الرسول واني انا

او اخرهم

ان تؤمنوا بالله ربكم ان كنتم تخرجتم جهاد ابي سبيلى وابتغاهم منكم القرون الهم بالموذية وانا انا
 بما اخبتم واما علمتم من فعلكم منكم فقد ضل سواء السبيل يعنى اى انسانكه ايمان آورده
 نكبر بدشمن من دشمن خود را نازاد وستان طرح دوستی میکنند بکاتبه با آنها و حال
 اینكه كافرشند با آنها آمده است شمار از حق بیرون میکنند پیغمبر و شمار را بجهت گناه
 اینكه ايمان آورده خود او را بداند اگر بیرون آمده ابد بجهت جهاد و طلب حشاش من القاء عجز
 با آنها نكند به پنهانی میفرسند بسوی آنها بمودت و حال اینكه من دانا ترم با آنچه پنهان
 کرده اید با اشکار کرده اید و هر كه از شما بکند اینكار را پس بختیق كه كراه شده است از
 راست و اصل نزول اید در شان احاطب است كه هر دو بن اى بلغمه بود كه نوشت باهل
 مكه كه رسول خدا اراده جنك با شما دارد و لى كه ايات كتاب كه شك از تو دارد در رسا برورد
 هم جارى میشود خلاصه مقصود اینست كه دین و ایمان حبت و بعض است چنانكه در اینجا
 فرموده اند و صلح كل بودن از ایمان نیست و سخن از اینجا برخواست كه هم چنانكه مدعیین
 بنیاطل دروغ برخدا می بندند چنانكه خدا فرموده من اظلم من كذب على الله وكتب
 بالصدق اذ جاءه البس في جهنم مثوى للكافرين هم چنین دروغ بر پیغمبر هم بسته میشود
 و دروغ بر ائمه اطهار صلوات الله عليهم هم بسته میشود و باید ایشان در گرفتن حدیث اول
 را و بر ایشان است كه دروغ گواست یا راست گواست خداوند در کتاب محكم خود میفرماید
 يا ايها الذين امنوا ان جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا ان تصيبوا قوما بجهالة فتصبحوا على ما
 فعلتم نادمين اصل نزول ایه فوقی بود كه عایشه ملعونه قبطی را محض زد موافق بك
 روایت و خداوند میفرماید كه اى كسانكه ايمان آورده اند همینكه دروغ غوغوی خبری
 برای شما آورد صدق و كذب را معلوم كنید بنادا كه قتل بكنید و صبح بكنید در رختا
 كه از كرده خود پشیمانید پس ناچار باید صدق و كذب اخبار را از ان راهها كه فرموده اند
 تمیز و انوقت در عمل بانها بازید منور العمل ایشان راه رفت و چند حدیث در
 این باب باید نقل كرد تا مسئله معلوم شود در بخار نقل میکنند از حضرت صادق
 كه فرمود ما اهل بيتی هستیم راست گویان و خالی نیستیم از كسب كرده دروغ بر ما بیند
 و صدق ما را بواسطه كذب خودش از نظر مردم بیاندازد رسول خدا صدق خلق
 خدا بود از جهت طهر و مسبله دروغ بر او می است و امیر المؤمنین ا صدق خلق خدا بود
 بعد از پیغمبر و عبد الله سنانیه بر او دروغ می است و ابو عبد الله الحسین مستر
 بخندار بود و حث شامی و بنان بر علی بن الحسین دروغ می بستند بعد از كوفه بود

معد مباد

منبره بن سجد و نوح و سوری ابو الخطاب عمرو بن اشعری و حمزه بربری و طائفة من
 را و فرمود خدا لعنت کند ایشان را که هر یک از ما خلی از یکدیگر دروغ بر ما بپندارند و بنشینیم
 تا آخر حدیث و در حدیثی فرمود که سه نفر بودند که بر پیغمبر دروغ می بستند ابو هریره
 و انس بن مالک و زنی که مراد غایبه باشد ظاهر اینچنانچه مجلسی نقل کرده و هم
 از آنحضرت روایت کرده است که فرمود منبره بن سجد دروغ بستن بر پدرم را فحشاء
 کرد و میگوید کتب اصحاب پدرم را و اصحاب او در میان اصحاب پدرم مستتر بودند و
 میگویند کتب را و پیغمبر میدادند و او کفر و زندقه در آنها میسوزید و اسناد پدرم
 میداد با اصحاب پدرم و امر میکرد که در میان شیعه بپخش کنند پس هر چه در کتب اصحاب پدرم
 از غلو هست آنها از دست پیغمبر بن سجد است در کتب ایشان خلاصه که باین
 مضامین اخبار بسیار در بخار و غیره روایت شده است حتی پیغمبر در حجره
 انوداع فرمود که امروز دروغ گوینان بر من بسیار شده اند و زود باشد که زیادتر
 بشوند پس هر کس که دروغ بر من ببیند جایگاه او پرازش شود پس وقتیکه امر چنین
 است چاره چیست چرا احتیاط تمام کردن و بشین نمودن و حق را از باطل متمیز کردن
 چنانکه پیشینان شعبه بناشان بر این بود که بخار نقل میکنند که شخصی پیوست
 بن عبد الرحمن گفت که ای ابو محمد چه قدر در باب حدیث سخن و چه بسیار انکار میکنی آنچه
 را که اصحاب ما روایت میکنند پس چه تو را واداشته بر رد احادیث فرمود که خبر داد مرا
 هشام بن الحکم که شنیده است از حضرت صادق که قبول نکند بر ما حدیثی را مگر
 آنچه موافق قرآن و سنت باشد یا از احادیثی که پیشتر از ما بشمار رسیده شاهدی
 بر آن نیاید بجهت آنکه منبره بن سجد دسیسه کرده است در کتب اصحاب پدرم احادیث
 را که پدرم نفرموده است پس بر پیغمبر پدرم را و قبول نکند آنچه مخالف قول پروردگار
 ما است و سنت نبی ما محمد است بجهت آنکه ما هر وقت حدیث میگوئیم خدا فرمود
 و پیغمبر فرموده است پس گفت که در سیدم بعراق و جاعلی از اصحاب ابو جعفر را
 دیدم و اصحاب ابو عبد الله بسیار بودند و از ایشان استماع حدیث کردم و کتب ایشان
 را گرفتم و بعد عرضه کردم بر ابو الحسن رضاء و آنحضرت احادیث بسیار از آنها انکار
 فرمود که از احادیث حضرت صادق باشد و فرمود که ابو الخطاب دروغ بر آنحضرت
 خداوند لعنت کند ابو الخطاب و اصحاب او را که ما امروز دسیسه میکنند این احادیث
 را در کتب اصحاب ابی عبد الله پس قبول نکند بر ما خلاف قرآن و ائمه بدستیکه ما اگر

است کلام را

حدیث کنیم حدیث میگوئیم موافقت قرآن و موافقت سنت ما از خدا و رسول حدیث میگوئیم
 و نمیگوئیم فلان و فلان گفته اند پس کلام ما منافض بشود بدرستی که کلام اخوان مثل
 کلام اول ما متصادق کلام اخوان است و هرگاه او در شمار اکسیر حدیث بخلاف این میکند
 بگویند تو بهتر میدانی و آنچه آورده پس بدستیکه ما هر قولی از ما حقیقتی است و بر او
 نوری است پس آنچه حقیقه یا او نیست و نور ندارد ان قول شیطانیست تمام شد حدیث
 شریف پس باید بدین و تفحص نمود و دروغ گوینان منحصر همان ایام نبودند امروز هم
 جماعت بسیار هستند که دروغ بر ائمه علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
 این دروغ گوینان پیشتر خواهند شد و در اخبار غیبت نیز شواهد این مطلب هستند
 پس احتیاط تمام باید نمود و نه هر کس که حدیث را نسبت باهل بیت داد از او میتوان
 پذیرفت بلکه باید بدین نمود که با خود این شخص دروغ بسته یا از فاسق مثل خود گرفته
 است یا از ثقات و اصناف گرفته و آنها قصد بی روایت او را دارند یا ندارند و بجهت این که
 اجمال این اخبار ظاهر شود و باز اسباب شبهه شود عرض میکنم که اینک فرموده اند که
 بر کتاب و سنت عرضه کنید اینست که با هر ایه متشابهی و محلی یا سنت مخالف باشد
 میتوان حدیث را عرضه کرد و صحیح و سقیم از آنها پیدا بلکه اینرا هم خود ایشان دانستند
 العمل فرموده اند چنانکه در وسائل نقل کرده است از امیر المؤمنین که در کتاب خود
 بمالک اشتر فرمود که در کن بسوی خدا و رسول ما آنچه وارد نشود بر تو از امور که غیبی
 در آن باشد و مشبه بشود بر تو از امور پس ب تحقیق که خداوند فرموده از برای قومی
 که دوست داشتند از ایشان را که یا ایتها الذین امنوا اطعوا الله و اطعوا الرسول
 و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئ فردوه الی الله و الرسول بعد فرمود پس رد کنند
 بر خدا که برنده است بحکم کتاب و در حدیث بسوی رسول که برنده بسنت جامعه غیر
 منفرقه او است تمام شد حدیث شریف پس اینک در اخبار سابق فرموده اند که عرضه
 بر کتاب و سنت کنید مراد محکمات کتاب است و سنت جامعه پیغمبر نه اینک بجهت متشابه
 یا سنت مخالف فیهما بتوان عرض کرد بلکه آنها هم از جمله چیزهایی هستند که محتاج به عرضه
 کردن هستند باری و این را هم بدان که این رحمت غالب در جانی محتاج الیها است که حدیث
 از غیر ثقات و اصناف رسد و الا اگر از ایشان رسد بنص کتاب خدا و ندچاره جز تصدیق
 کردن نیست چنانکه فرموده است یومن بالله و یومن للؤمنین و فرموده است کونوا مع
 الصادقین و هم چنین غیر اینها آیات بسیار شاهد این مطلب است و حضرت صاحب

الامر فرمود لا عذر لاحد من هؤلاء في التشكيك فيما يروون من ثقاتنا وقد عرفوا باننا
 نقاضهم سترنا ونخلفهم انما هم وهم چنين خبر اين را از اخبار اهل بيت است و مسئله محل شبهه
 نسبت نكبت اين است كه مظهر خبري كه بواسطه ثقات و امضاء مبرسد باز ميتوان
 عمل كرد بلكه حديث محكم را بايد گرفت و متشابه را ترك كرد چنانكه در وسائل نقل
 ميكنند از حضرت امام رضا كه فرمود هر كس رد كند متشابه قرآن را بسوي محكم ان پير
 بتحقق كه هدايت يافت است بسوي راه راست پس فرمود كه در اخبار ما محكمي است مثل
 محكم قرآن و متشابهي است مثل متشابه قرآن پس رد كند متشابه الفا بسوي محكمشان و
 متابعت نكند متشابه آنها را بدون محكم آنها پس كراه شود بدلتقي پس ملاحظه كن كه
 چه قدر احتياط بايد كرد و اخبار متشابه را عرضه بر محكمات بايد نمود كه اگر نكنيم سبب
 كراهي است مثلاً ملاحظه كن اخباري هست كه دلالت بر توقيف در امر ظهور ميكنند
 ولي بطور تشابه كه محل شبهه است تو بيني كه اول توقيف خود را امری است كه با چنين
 ابر از كتاب منافي است و اخبار صحيحه محكمه معتمد عليها روايت شده است كه هر كس
 توقيف كرد مگر سید و او را نكذیب كند حال تو كه ادعای اسلام و تشیع ميكنی و میخواهی
 بیک حديث يا چند حديث متشابه كه معنی آنها بطور يقين معلوم نیست و علاوه
 بر آن كه با كتاب محكم خدا و اخبار محكم اهل بيت منافست است دلالت كنی و آنها را بخلاف آن
 دور رود از با هم تطبیق كنی انوقت بنای دین خود را بر این بگذاری این والله از دین ال
 محمد علیهم السلام نیست و باید از آن پرهیز كرد و شكی نیست كه از متشابهات يقين و
 علم برای انسان حاصل نمیشود زیرا كه معنی متشابه همین است كه محل اشتباه است
 شد علم از آن حاصل نمیشود و خداوند مفرماند ولا تقف ما ليس لك به علم يعني عجب
 چیزی كه علم بان نداری مروت و فرض كه از بعضی قرآن كه بخیال خود دست بیاوری يك
 معنی در نظر رجحان پیدا كند منتهی برای تو مظنه حاصل شود و خداوند در كتاب
 محكم خود مفرماند ان الظن لا يغني من الحق شيئا مظنه تو را از حق بی نیاز نميكند و در
 حديث است كه ان الظن كذب الكذب مظنه از همه دروغها دروغتر است پس جای كراهت
 باین منوال باشد چگونه ميتوان در چیزی كه اصل دین است انسان بدلیل ظنی بلكه و هم
 بگردان وقت بنای جبه دین خود را بر این بگذارد بطوريكه همه اساس دین و شریعت و
 این كه از پیش بطور يقين دست داشته باشیم را برهم بزنند و منسوخ به پندارد و الله اگر
 انسان دین باورش باشد چنين كاروی نميكند مگر اينكه دین را بشك جلت عظام

و چیزی كه محل اشتباه

دینا فرار داده باشد از اول پس از هر راه كه بجهت تحصیل افتد از راه ابر و برود خلا
 بمشابهات نمیشود كرفت و اگر كوشی كه پس چرا متشابهات را فرموده اند عرض ميكنم يك
 جهت همین است كه خالق از ما بش كند و انكس كه طينت او خبيث است ممتك باخا
 بشود و من سبقت له من الله الحسنی كه طينت و پاک و پاکیزه است از آنها حذر كند و
 بچكناك بگرد و بچكناك بپاید و در وسائل از حضرت امير نقل ميكنند كه فرمود در حديثي
 كه احذروا الشبهه فانها وضعت للفتنه يعني از شبهه پرهیز كنيد كه ان بجهت از ما بش وضع
 شده است پس و چنانكه خود ایشان بخود ایشان اينطور منع از گرفتن بمشابهات می
 كنند كه يك مدعی اينست كه من مثلاً بدین ایشان هستم چگونه ميتواند با آنها بگردد
 و خوشحال باشد و هم چنين كمر بخار نیز از حضرت امير نقل ميكنند كه فرمود در حديثي كه
 اينست چرا اين نیست كه هلاك شدند مردم در متشابه بجهت اينكه واقف بر معنی ان
 نشدند و حقیقه انرا نشناختند پس وضع كردند از برای ان ناويلات از نزد انفس
 خودشان بازاء خودشان و مستغنی شدند باین از مساله اوصياء پس انداختند قول
 رسول را پشت سرشان تا اينكه فرمود در تفسير متشابه كه ان انچيزی است كه حرف از ان
 منفق اللفظ است و مخالف المعنی مثل قول خدای عز وجل فضل الله من يشاء و بجدي مر
 يشاء بعد معانی چند از برای ضلال ذكر فرمود و هر ايه كه بيك معنی بود قرائت فرمود
 خلاصه و هم چنين شروط ديگر برای گرفتن باخبار اهل بيت هست كه بايد ملاحظه نمود
 و شرح همه آنها مناسبت اين رساله نیست و در كتب اصول فقه شرعاً داده میشود از جمله آنها ملاحظه
 فیه است كه حديثي كه موافق قول عامه وارد شده است و برخلاف ان حديث ديگر
 داریم يا چيه موافق قول عامه است نبايد گرفت اگر چه در بعضی مسائل قول حق در دست
 ایشانم باشد ولي در آنها ديگر حديثي مخالف در اخبار مانيت ولي در صورتيكه
 در اخبار صحيحه خود مان مخالف قول عامه هست و حديثي هم موافق قول آنها وارد شده
 باشد البته بايد انرا ترك كرد و اين مطلب بدیهی است علاوه بر آنكه اخبار اهل بيت و هم
 صریحاً دلالت بر اين معنی ميكنند و فرمودند كه خالفوهم ما استطعتم فانهم ليسوا من
 الحقيقه في شيء مخالفت كنيد با ایشان هر چه بتوانيد كه ایشان از دین حقيقه
 در هيچ چيز نپسندند و در حديثي فرمودند كه ميپايند جهنم اين مطلب چيه چيز است
 جهته اينست كه عامه عمد كردند برخالف حضرت امير را در مسائل اين است كه بنا
 انها بايد مخالف نمود خلاصه و چون مسئله واضح است حاجت باطناب و ذكر

همه اخبار و آثار نیست و بعد از آنکه حدیث صحیح محکم خالی از تقیه دست آورده و جهت
شروط دیگر که در اصول فقه مذکور است ملاحظه کردی افوت نماید بمضاد لفظ
ظاهر حدیث گرفت و رفت و ناول برای نمود مگر اینکه از ظاهر اخبار دیگر بران
داشته باشی و الا بدون این جایز نیست ناول کردن و اگر ناول کردی فوق نمیکند
که بکسر منکر اخبار اهل بیت بشوی یا برای خود ناول کنی در وسایل نقل کرده
است از حضرت صادق که فرمود من خبر میدهم بمرد حدیث را و او را نمی از جدال و مراء
دین خدا میکنم و نمی از قیاس میکنم پس بیرون میروم از نزد من پس ناول میکند حدیث
مرا بر غیر ناولش و در کتابی است از اخبار فساد از آنحضرت که در حدیثی فرمود من خبر میدهم
یکی از ایشان را بمحدث پس بیرون میروم از نزد من تا اینکه ناول کند از اخبار غیر ناول
و این بجهت اینست که ایشان طلب میکنند بمحدث مابعد و ما بعد و آنچه را که در نزد
خداست و در اخبار بسیار فرمودند که خداوند با هر خلقی از ماعد و ما بعد و آنچه را که در
میکند از دین تحریف غالی و از غای مبطلین و ناول باطلین و این در این مطلب
شبهه نیست که ناول کردن بغیر ناول حق صحیح نیست و ناول حق هم بدون معنی ظاهر
صحیح نیست زیرا که ناول ظاهر بمنزله روح و بدن هستند و هیچ روحی بدون بدن
نمیتواند بلی ناول در اجتناب از معنی ظاهر استغفال میشود و انما ظاهر است
و هاترا هم برای غیبت و انکشاف و باید مناجات اجتناب از معنی ظاهر است
معنی باطن استغفال میشود و در اینم نیز باید مناجات از ال محمد نمود و از هاترا که
ایشان فرموده اند رفت و اتا این ناول که محل سخن است در اینجا حضرت بابیه در غای
مقامات عملشان برانست ناول اصطلاحی است که بکل لفظ از معنی ظاهر صرف کنند
و بعضی دیگر تفسیر کنند و چند انهم سر رشته از اصطلاح ندارند که ملاحظه اترا میکنند
بلکه بطور اختلاف ناول میکنند و حقیقه اترا مشایخ ما اعلی الله مقامهم در کتب
خود بیان فرموده اند و مجلس این است که هرگاه لفظ و از معنی ظاهر صرف کردی و درین
که مقام مؤثر باشد حرکت دادی باطن میشود و اگر در عرض حرکت دادی ناول اصطلاح
میشود و گاه باشد که هر یک از آنها را ناول بخوانند بملاحظه معنی لغوی که ناول الیه
باشد خلاصه و خواه معنی باطن اراده کرده بشود یا ناول اصطلاحی هر یک از آنها
شرطش اینست که ظاهر در مقام خودش ثابت باشد زیرا که اگر باطن است ظاهر از
برای او بمنزله افراد و آثار کلی است و هیچ کلی بدون اثر در ملک بروز و ظهور ندارد

و اگر ناول است بمنزله روح است از برای بدن ظاهر و هیچ روحی بدون بدن در ملک
موجود و بالفعل نمیشود پس لازمه هر دو اینست که معنی ظاهر سر جای خود باشد
و معنی های دیگر هم در مقام خود باشد و تو اگر حرف را از روی فهم میزنی که پس
هر چیزی را در جای خود بگذار و اگر فهمیدی و نیچید میخواهی حرف بیزی دیگر توقع
مصدق نداشته باش خلاصه و در اینم نیز عاقل بشه نیست که هر بدنی جاذب
هر روحی نمیشود بلکه هر بدنی روح مناسب خود را جذب میکند پس هر لفظ را
بهر معنی نمیتوان ناول کرد بلکه باید ملاحظه مناسبت نمود تا آنکه ناول صحیح شود
و ما و تو چون احاطه بجهات مناسبات اشياء نداریم نمیتوانیم بعقل ناقص خود مان
پی بروج هر بدنی بیرون خاصه که دنیا عرض اعراض است و جوهر ابدان را از اعراض انما
مادر است بمنزله هم پس بصرف نظر کردن بابدان نمیتوان پی با روح آنها برد
انکه کسی نباشد که از بالا نظر کند و به بیند مثل اینکه تو اگر ملاحظه کنی ملح طعام
و او سفید رنگ او را به بینی خواهی گفت که مزاج ان بارد و رطب است بجهت اینکه مثل
برق چنانند همین که جوهر انرا میگیرند و رطوبت عرضیه ان که از زمین بر داشته است از او
گرفته میشود و قمر میشود و معلوم میشود که خاز و پایش است هم چنین است امر تمام
انچه در این عرض دیده میشود و بر آنکه امام فرموده است که کلاما بالجسم ظهوره فالعین
بلو لیس بواسطه اعراض تمیز از روح را من و تو نمیتوانیم بدو هم و ناول بدانی که نایکیم
هم بیگانه است مگر آنکه از معادن علم که ال محمد علیهم السلام هستند بگیریم که ایشان نظر
بحققه چیزها میفرمایند و جوهر هر چیزی را تمیز میدهند خلاصه که چندان در
صد دلیلهای عقلی نیستیم و عرض همانست که چون اینم در چنین جلوه میدهد
که مطلب خود را از آثار و اخبار اثبات میکنند بجهت نقد و منخواصهم که عوام مسلمان
بدانند که از برای اسناد لال باخبار و ايات نبص خود آنها شرط نیست که اگر ان
شروط ملاحظه نشود اسناد لال انسان بجا و بی حاصل میشود

باب سیم در بیان از امر ضرورت است چون بحکایت از بعضی مباحث
اینظافه شنیده شده است که باء از خلاف ضرورت ندارند و دلیل انها این
است که همه ادبانی که در عالم معتقد شده است هر یکی ضرورتهای شرع سابق را
بر مبداء و اگر بنا باشد بر ضرورت بگیریم باید هیچ شرع جدیدی را بعد از
شرع سابق قبول نکنیم مثلا حضرت موسی که فترت او در ضرورتها که دو

شرح حضرت ابی‌هشیم پیداشده بوده منسوخ فرمود و هم چنین حضرت عیسی بعد از
 مونی و هم چنین خاتم انبیاء بعد از عیسی هم چنین با اعتقاد حضرات پیغمبر هم که
 برخواستند نمیتوان بضرورت های سابقه بر او ابراد کرد که این فرد صریحا میگوید که من
 صاحب شرع جدید و کتاب جدیدم چگونه میتوان بضرورت سابقین بر او ابراد کرد
 و این حرف است که عوام بیچاره وقتی که میشوند گمان میکنند که حرف صحیح است و حال اینکه
 خطای صرفت و ضرورت های کلیه که در شرایع انبیاء بوده است هیچ پیغمبری منسوخ
 فرموده و اگر بنا باشد که آنها منسوخ بشود بکلی میزان حق و باطل از دست میبرد و نمی
 توان آنها را از هم تمیز داد و حضرت عیسی مخصوصا فرمود ما جئت لا غیر التاموس و پیغمبر
 میفرماید ما کنث بد عامن الوصل پس هر ضرورت های کلیه را برجا گذارده اند و نتیجه
 واقع شده است در جزئیات است علاوه بر اینکه بعضی ضرورت های هست که نسخ شد
 آنها و حکم جدید آوردن منافات باهم ندارد مثلا نسخ کردن رو کردن به بیت المقدس
 و امر کردن بکعبه منافات باهم ندارد و هر دو حقست چنانکه پیغمبر با مجود و مسلمین
 این فرمان را فرمود و نماز کردن رو به بیت المقدس امر دائمی نبود که بدائی در دوام آن
 باشد بلکه امر موقوق بود مثل لیل و نهار و صیفت و شتاهم چنانکه امر شتابان
 صیفت نهار صدا لیل از قبیل بذات نیست این امر هم بمنوال است چنانکه پیغمبر
 بیان این مطلب فرموده است در حاجه با مجود و مسلمین ضرورت های هست که نفس خودان
 در امر امیر رسانند و نسخ کردن آن خودش دلیل بطلان نسخ کننده است مثلا ضروری
 مسلمانان و اخبار و آثار شاهان بطلب است که کتابی بعد از قرآن از آسمان نازل
 نمیشود و این امری کتابهای اسمانی است و کتاب جدید هم که امام میاورد و همین کتاب
 است لایزال آنچه از آن سقط کرده اند و مخریف نموده اند درست میکند و همان نسخه که حضرت
 امیر جمع فرموده همان را میاورد و حال کسی بخیزد و ادعای امامت کند و کتابی بیآورد
 که هیچ دخل بقرآن نداشته باشد بلکه در هر چیز برخلاف قرآن باشد چنین چیزی درست
 نمیشود زیرا که اگر این حقست ضرورت اسلامیکه تاکنون درست داشته ایم باطل میشود
 و اگر این بر باطلست ضرورت اسلام حقست فقد ثبت المطلوب و هم چنین این شخص که
 ادعای نبوت میکند چنانکه از وضع و ظاهر و هویدا است زیرا که ادعای وحی بطور
 ناسپس نمودن و کتاب جدید و شرع جدید با بنوعی آوردن که هیچ ربطی بکتاب و
 شرع پیغمبر ندارد خود این ادعای نبوت و ضرورت مسلمانان بر این قائم شده است اگر

بعد از پیغمبر پیغمبر بکتاب و این اگر ضرورت در مقام خود حق بوده ادعای پیغمبر بر
 باطلست و اگر ادعای پیغمبر حقست ضرورت که مسلمانان داشتند در جای خود
 باطل بوده حال اختیار کن یکی از این دو را و قطعا اگر مسلمانی بوده و اخلاقی نباشد که بگوید
 مذهب اسلام از اول حرف پوچ و بر باطل بوده است پس اگر ان حق بوده لا محاله ادعا
 پیغمبر بر باطلست خلاصه که ضرورت های کلیه ذاتیه در همه ادیان هست که نسخ شدن
 از برای آنها نیست و میزان حق و باطل اند که اگر جایز باشد آنها از میان برداشته بشود
 حق از باطل شناخته نمیشود و خلقا برخلاف میمانند و چند حدیث باز در این مورد
 برای یقین و تکرار و اثبات میکنند تا هر کس که عرق اسلام و ایمان در نقش هست با آنها
 بگوید و کول صید عین را منحور و از جمله حدیثی است که در کتب بسیار نقل شده مثل
 بخار و وسائل و فصل الخطاب و من از اخبار و ابنت میگویم از حضرت امام موسی که فرمود
 رشید بن گفت که دوست می‌دارم که برای من کلام محضری بنویسی که برای آن اصول
 و فروع باشد و تمهید بشود و تفسیر آن و از آن پدید برزگوارت شنیده باشی پس
 من نوشتم بسم الله الرحمن الرحیم امور ادیان دو امر است که اختلاف در آن نیست
 و آن اجماع است بر ضرورت آن چنانکه مضطرب روی آن هستند و اخبار و اجماع
 علیها که هر شبهه را بر آنها باید عرضه نمود و هر خار را از آنها باید استنباط کرد و امری
 است که محتمل شک و انگار است و راه استنباط نمودن آنهاست از آنجه بر او است پس
 آنچه ثابت شد از برای مدعیان آن از کتابی مستجمع علی ناوله یا استی از پیغمبر که اختلاف
 در آن نباشد یا قیاسی که عقول عدالت از آنها میهند و ثبوت است بر کسیکه استنباط نموده
 باشد این تخریفات را رد کردن آن و واجب است بر او قبول آن و اقرار و پانث بان و آنچه ثابت
 شده باشد از برای مدعیان آن از کتابی مستجمع علی ناوله یا استی از پیغمبر که
 اختلاف در آن نباشد یا قیاسی که عقول عدالت از آنها میهند و وسعت دارد خاطر
 امت و عام انرا شک کردن در آن و انگار کردن مرا ترا هم چنین است ایند و امر از امر
 توحید فساد و توارش و خدش فساد و ان پس اینست معروض اینجانی که عرضه کرده
 میشود بر او مردین پس آنچه ثابت شد از برای تو بر هاتر اخبار میگویم و آنچه پنهان
 شد از تو روشنی آن نفی میکنی و لا قوه الا بالله و بحسبنا الله و نعم الوکیل ملاحظه کن
 در این حدیث شریف چگونه اجماع ضروری را تخریفات کرده اند که هر حادثه در ادیان بر آن عرضه
 کرده میشود و حق و باطل بواسطه آن تمیز داده میشود و کدام حادثه از حد و دین است

جدید بزرگترین است در جزئیات مسائل ما را بخود و انکار دارند و ضرورتاً بر ما حجت قرار
 دهند طوریکه اگر کتب از آن دوری کنیم رتبه اسلام را از کون خود بمقتضای اخبار
 دیگر خلع کرده ایم و در این امر بزرگی که اعظم امور است میزانی از پیش دست مانند هند
 که حق و باطل از آن بزرگتر است این نیست و الله از مذهب اسلام بلکه در هیچ دینی اینطور
 نبوده است و ملاحظه کن که آنچه از ضرورت حق و باطل معلوم نشود بکتاب مستجمع علی ثواب
 پابستی از پیچیدگی اختلاف در آن نباشد باقیبانی که هر عقول از پیچیدگی نباشد ثابت
 شود و اگر یکی از اینها ثابت نشد خاص عام است اگر در آن شک کنی در حجتی در آن نیست
 پس چه طور میتوان امری را بزرگی را بمتشابهاتی چند که حقیقتاً اخبار معلوم نیست فهمید
 و بان کوفت و این را هم بدان که ذکر قیاس در اینجا نیست از باب تقیه بوده است و بر آنکه روی
 سخن با هر و نالرشید بوده و غایت قیاس را بخوبی میگوید علاوه بر اینکه امام همین قدر
 خواسته اند که از اساتید کنند و الا وضعی که بیان فرموده اند از اهل علم و رجال فرموده اند
 و شخص جزئی محال است که احاطه به عقول نماید و بفهمد که آیا همه تصدیق صحت این
 قیاس را دارند یا ندارند خلاصه و نیز در کتاب آیین مریوط از حضرت امام حسن کدرد
 خصوصاً مضمونیه فرموده که مردم اجتماع کرده اند بر امور بسیار که اختلاف و نزاع میان
 ایشان نیست بمشاهدات باینکه خدائی جز خدا نیست و اینکه محمد رسول خدا و بنده او است
 و بر نمازهای پنجگانه بعد چیزهایی چند را شمرده اند باینکه فرمود که اجتماع دارند بر تحريم زنا و
 سرقت بعد چیزهایی چند را نا اینکه فرمود و اختلاف کرده اند در ستمهایی که مخالفند در
 آنها کردند و فرقه های مختلف شدند که بعضی ایشان بعضی را باینکه فرموده که
 کدام يك از ایشان اولای بان هستند مگر فرقه که مناجات کتاب و سنت پیغمبر را کردند پس
 هر کس کوفت با آنچه اهل قبله برانند و اختلاف در آن ندارند و رد کرد علم آنچه را که در آن
 مختلف شدند بسوی خداوند ساله ماند و نجات یافت بان از آتش و داخل جنت شد
 نا اینکه فرمود مردم سه قسمند پس ذکر مؤمن و ناصب فرمود نا اینکه فرمود و مردی است که
 گرفته است با آنچه اختلاف در آن نیست و رد کرده است علم آنچه مشکک شده است بر او بسوی
 خدا با اولاد ما و ابقام بنان کند و دشمنی با ما نکند و حق ما را نشناسد پس ما امید داریم
 اینکه خداوند بنام مردان برای او و او را داخل جنت کند پس این مسلم ضعیف است تمام شد
 حدیث شریف ملاحظه کن که در امور مختلف فیها راه نجات این است که انسان توقف کند و علم
 از بسوی خداوند در کند و نا آنچه واضح و پروردگار ثبات نشود طرف را اخبار نکند پس این

جماعه اگر مدعی اسلامند که بنای اسلام را از صدر اول بر این بوده است که دانش و نمیشود
 تخلف از ضرورت کرد و اگر اهل اسلام نیستند خود دانند و مذهب خود ما را با
 ایشان سرکاری نیست و لازمه اسلام ما اینست که از پی پیچیده نویم زیرا که دعاوی ایشان
 برخلاف ضرورت اسلام است و بر ما در مذهب اسلام حرامست متابعت آنها را از
 خداوند مسئلت کنیم تا بماند که بنیاد اسلام قدم راستی و یقین ثابتهای غایت فرماید که
 محتاج بان نباشیم که تازه عقب بمانی برای خود بگردیم خلاصه و اخبار در باب ضرورت
 و اجتماع متعدد است و بجهن در حدیث انکشاف میکنیم **باب چهارم در**
دلیل عقل است بدانکه عقل خداوند عالم حجتی بر اوست و از داده است در میان بندها
 و شبهه نیست که عقل کلیه حجت است چنانکه اخبار بسیار گواه اینست و بآن حرف در این
 است که اگر عقل صرف و خالص شد حجت است اما اگر مشوب شد با غرض و اغراض در
 جزئیات حجت نیست مثل اینکه چشم را خدا برای دیدن خلق فرموده است و آنچه بیند
 درست است باینکه اما معدن لك چشم که مرود شد و غبار گرفت درست نمی بیند باید
 شخص بینائی که چشم او سلامت است به بیند و برای او حکایت بکند و الا بقول خود
 انحصار مرود نمیشود اعتماد کرد و خود او هم اگر اعتماد بر او نیست خود کند خطای او پیش از
 صواب خواهد بود بلکه هیچی بیند بر غیران وضعی است که در واقع خارج است بدان
 و دنک و شکل هر چیزی را درست نمیشود بلکه بعضی چیزها که از نظر او اندک دور
 بشود مطلقاً نمی بیند هم چنین است امر عقل ناقص ما زیرا که هاش مشوب بعدادات و
 طبایع و شهوات است و از اینطور نبودیم محتاج بفرستادن پیغمبران نبودیم چنانکه در حدیث
 شریف پیغمبر فرماید در رساله حضرت صادق برای اصحاب رای و قیاس فرمودند و در خطبه
 الخطاب از بخار نقل شده فرمود که اگر حکم کردن بر آیی و قیاس در نزد خدا جایز بود بفرستاد
 پیغمبران را با آنچه در آن فصل است و نمی از هزل و شوخی نمیکرد و عیب نمیکرفت چهل را و
 نکر مردم چون جاهل شدند حق را و کوچک شمردند نعمت را و استغنا بجمل خودشان و
 ندانند بر خودشان از علم خداوند و انکشاف کردند باین از دون رسل خدا و قوام با حرا و گفتند
 چیزی نیست مگر هر چه عقول ما درک کند و الباب ما ایشانست پس این است که خداوند بجهنما
 طرف که رفتند ایشان را برد و ترک کرد آنها را بدون رای و قول کرد نصرت ایشان را تا اینکه
 عبادت نفس خود را کردند من جث لا بعلمون و اگر خداوند پسندیده بود از ایشان اجتهاد و
 نظر ایشان را آنچه از آنها کردند از این بفرستاد بسوی ایشان جدا کننده از برای آنچه میان ایشان

هست و نه نمی کنند از وصف ایشان و اینست و جز این نیست که اسنادی که در این باب است
 خدا عزوجل از این است بفرستادن او رسولان را با موعظه حق و ترسانیدن او را و مشکله
 مفسده پس قرار داد ایشان را ابواب خودش و صراط خودش و آلاء خودش بسبب خودی که
 محو است از دای قیاس تا آخر حدیث شریف پس ملاحظه کن ببین که اگر ما بعقل ناقص خود
 میتوانستیم زندگی کنیم و بقاءیت اصلی که معرفت و عبادت پروردگار است بر سر چه می
 بود که پیغمبران خدا را با اینهمه بلا و محن بسوی ما نفرستند و ما را دعوت کنند و
 حال اینکه آنچه انسان بعقل خودش بفهمد بموانع خود و توهمات عملی مقتضای آن میکند
 زیرا که بر طبع انسان ناکوار است که تمکین از دیگری بکند و هرگاه خودش مطالبه را بفهمد
 با نهایت شوق و ذوق عمل خواهد کرد پس آنچه حکایت است که معدلک را ضعیف نشاند
 که ما بعقل خود بگرییم بلکه سرچشمه ای از آن کردند اینست مگر از جهته آنکه عقل در ماکمل
 نشده است و آنچه میفهمیم مشوب است بطبایع و عادات و مبولات نفس اماره بسوء و بر آنکه
 اول که خداوند طاعت انسان را از خاک میبرد چون خاک دور تو از هر چیزی است از مقام عقل
 لهذا شباهت او بعقل از هر چیزی کمتر است و روز بروز خداوند او را ترقی میدهد و
 نزد یک بمقام عقل میفرماید تا اینکه عقل در او کامل بشود و اینجا جایی است که قابل نصب
 نبوت میشود چنانکه در حدیث فرمودند که خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود مگر
 بعد از کمال عقلش پس معلومست که من تو که همیشه در رتبه اقامت و رعیت هستیم هرگز
 عقل در ماکمل نمیشود بحدی که خودمان صلاح و فساد چیزها را بفهمیم و اگر میشد دیگر
 فرستادن انبیاء لغو بود و اگر اضاف بدی و جرئت و جهالت خود را در امور عالم به بین
 این مطلب را علانیه خواهی فهمید و حاجت بنقصیل دادن نیست و چند حدیث باز ذکر
 میکنیم و میکنیم در فصل الخطاب از علی بن ابی طالب و ثابت فرموده است که فرمود بفرست
 که دین خدا رسیده نمیشود بعقول ناقصه و آراء باطله و مقانیس فاسده و رسیده نمیشود
 مگر بتسلیم پس هر کس تسلیم از برای ما نمود سالم ماند و هر کس بنهادت یافت هلاکت
 شد و هر کس بقیاس و رای دین و زید هلاکت کرد و هر کس در نفس خود حرجی یافت از آنچه
 ما میگوئیم یا حکم میکنیم کافر شده است بان کسیکه سبع المثلانی و قرآن عظیم را نازل فرموده و
 حال اینکه او نمیداند و روایت شده است که بعد از آنکه موه از اجاء ضربه الله نازل شد
 فرمود پیغمبر که بدرستی که خداوند حکم فرموده است بجهاد بر مؤمنین در وقت بعد از من
 تا اینکه فرمود مجاهده میکنند بر احداث در دین هرگاه عمل میکنند براتی در دین و حال اینکه دای

شما بکنند و محل

در دین نیست این است و جز این نیست که دین از پروردگار است امران و حضرت امیر
 فرمود که فرمود پیغمبر که زود باشد که جدا بشود امت من بر هفتاد و سه فرقه بکفره ناجی هستند
 و باقی هالك و ناجون انکسانی هستند که مقتضای بولایت شما بشوند و اقتباس از عمل برای
 خود نکنند پس اینجا عیسی بر ایشان نیست و هم چنین حضرت امیر فرمود بدرستی که مؤمن
 نکرند است دین خود را از دای خودش و لکن آمده است او را از جانب پروردگار اش پس گرفته است
 بان تمام شد حدیث شریف و اخبار بسیار در این باب وارد شده است و حاجت بذکر آنها نیست
 پس بعقل میتوان حکم کرد و اگر احیاناً بی بوی گاهی مشایخ ما دلیل عقلی ذکر میکنند مستندان کتاب
 و سنت است چنانکه شیخ مرحوم اعلی الله مقامه در شرح فواید بیان میفرماید و مستند
 یک از ادله ثلثه را که حکمت باشد و موعظه و مجادله از کتاب و سنت میگیرد و هم چنین سایر
 مشایخ در سایر کتب خود بیان فرموده اند پس اگر دلیل کتاب و سنت شاهد صدق دلیل
 عقلی هست بان میگیریم و الا اعتمادی بران نیست و چون سخن با اینها رسید شروع میکنم
 در اصل مطلب لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم و اگر در این بیانها که در مقدمه عرض
 شد نامتای باشد و در اثنای سخن ضرورت باشد انشاء الله شرح داده میشود و بدانکه
 ما اگر میخواهیم تمام این کتاب را از اول تا آخر عبارات ترا ذکر کنیم و جواب بگوئیم موجب طنائ
 خواهد بود و خوانندگان ملول میشوند و از آن منفع نمیشوند این است که باید باین
 را اختیار کرد که نه از مطالب مهمه چیزی فوت شود و نه تطویل بلا طائل لازم آید
فصل بعد از ذکر خطبه عباراتی چند ذکر میکنم که خلاصه آنها این است که خدا
 علما و بزرگان عرض میکند که ان قائم موعودی که همه انتظار او را داشتید و عجل الله فرجه
 میکنید اینک بجمع دلائل و برهان و آثار و شراک فرموده بعد از این چند از کتابها
 با کلمات خود جز و کرده و ترجمه میکند و منظورش ذکر فضل این شخص است بعد میگوید
 با وجود این علما انکذیب او را نمودند و تحت بعلمنا نمیزنم که طالب حق نیستند ولی آزد و
 جهل است که عین عبادت فوشه میشود یکی تصور نمودن اینکه شاید اینجا از آیات و آثار
 و اخبار در بار رجعت و قیامت و ظهور و وارد شده حقیقه آنها را نفهمیده باشند و حال
 آنکه جمیع علیه است که آنچه از آیات و اخبار متعلق بقیمة و ساعت و رجعت و ظهور و حجت
 و ناز و صور و قیام من فی القبور است متشابه و ما بعلمنا و لا اله الا الله و الا سخون فی العلم
 و حدیثنا صعب من الصعب لا ملأ ملک مقرب و نبی مرسل او مؤمن اصحق الله قلبه
 للایمان و يوم ناول بالاجماع يوم رجعت و ظهور است و مصداق باین ظاهر و مؤمن

محقق بالا جماع از احاطه بآنست و دیگر آنکه این حزب را بجمع فسوق و فجور و قبايح و مناهي ترك
و عامل دانسته و مفسد و شر بر اعتقاد کرده اند و خود را بالله ایشان را منكر الوهيت
و ربوبيت و نبوت و رسالت دانسته اند و بافتنغیر الله متوسل و متشبث بولايت
اهل بيت طهارت نبينند و علمای اعلام شايد افعال و اقوال بعضی از مذهبها عالم و
بيد نهایی از خدا بی خبر را که بواسطه اغراض امراض شان خود را نسبت با نفیر داده و بی
دهند میزان عقاید و تعلیمات انحراف دانسته اند و این از انصاف بعد است میزان ایشان
صاحب امر است و حرکات مؤمنین و معتسکین بکتاب بعد شرحی از بی غرضی خود و تمجید
انجیانه و منصف بودن شان با خلاق حمید و عقاید سدید و تقوی و اعمال حسنه و غیر
اینها میدهد بعد میگوید از فساد و ما بینکد به القلوب و غما بکد را بقول بکمال جد
واجتهاد هاد و از اصول دین انحراف است ان قلنا و خبرکم من ان قلنا و قوله عز
ذکره نصرت در این ظهور اعظم با خلاق و اعمال و تقوی و انقطاع مقرر شده و در زیر
و الواح از قلم اعلی ثبت گشته هده من سنه الله فی هذا الظهور الا عظم و لن یجالیست
بید بلا و لا یجالیست بعد الله محفوظا من کله بمحو الله ما یشاء و مرتبنا بطر از شدت
و عند ام الكتاب انتمی نا آنکه میگوید آنچه خلاصه اش اینست که میگوید که حضرت صاحب
الامور بجمع ایات و علامات ظاهر گشته است و باز شرحی از اسلم خود داده است و خواهش
میکند که در این اوراق بدقت نظر نمایند و اگر دیدید که مطابق کتاب و سنت و ادله عقلیه
است با آنها بکبرید و اگر دیدید که مخالف است بر مردم واضح کنید و بطلان آنها را برسانید
و راهش اینست که از خالک پای مبارک شهرت یابی استدعا نمایند که انجا حاضر کنند
و با علمای اسلم مکالمه کنند اگر آنها معتقد خود را بدلیل کتاب و سنت ثابت کردند بان
بکبرند و اگر نکردند مستحق عذاب باشند **جواب** عرض میکنم و لا حول و
لا قوة الا بالله اما مطلب اولی که نوشته است که خلاصه ان را ذکر کردیم که عماله حاجت بجواب
ندارد و زیرا که بنای کتاب بر همین است و مفصل افشاء الله تعالی بیان خواهد شد
و اما آنچه گفته است که علماء اعلام تصور این نموده اند که شايد این اخبار و آثار را تفهید
باشند و حال اینکه مجمع علیه است که آنچه از اخبار و آثار متعلق بقیقه و ظهور رجعت هست
مقتضایست نمیدانم انجیانه که برای ایشان محقق شده است از جاست و اهل ان کبست
اگر این علمای اعلام اجماع دارند که همه این اخبار و مقتضایست چه حکایت است که از یکدیگر
خجالت نمیکشند و بالا اتفاق در صدور و در وطن و لحن بر زبان آمده اند و یکسانند انکساف

کادونه

کدام علمای این اجاعرا نموده اند نیست این مکر محض اینکه تحقیق بر آنها بید و عوام الناس
را فریب بدهید و الا علمای اعلام در اینگونه مسائل در وقتند بعضی اهل ظاهرند و
در صدور تحقیق اینها اهل نیستند و بصرف تسلیم از برای ائمه اطهار صدقین خود را
حفظ میکنند و لا رنجی را این مورد ندارند و بعضی اهل تحقیق اینگونه مسائلند انجیانه
بعضی متحمل امر شده اند و اهل ان نبوده اند و مطلبی دست نیارده و نا و بلاق بعد
نموده اند و بعضی هستند که اهل این مقام هستند و مطلب را هم دست آورده اند و در نزد
انها حکایت در این اخبار و آثار بسیار است و لوا اینکه جماعی فهمند این باعث این نیست که
حدیث یا اسیر از حکم بودن بپسند در اخبار ملاحظه کن و بین اینانی چند را از آیات احکام
مثل اینانی که در حلیت و حرمت چیزها وارد شده یا مثل این شریفه اذا قمتم الى الصلوة فاعلموا
و جهکم و ابدیکم الى المراق و استسوا برؤسکم و ارجلکم الى الکعبین و امثال اینها را انما
ان آیات حکم کتاب بشمارد و اولی ما سواى عرب و کسانیکه عربیت تحصیل کرده اند مطلقا از اخبار
بهره ندارند و چیزی نمیفهمند و این هیچ منافات با حکم بودن آیات ندارد و از عجم گذشته خود
عرب بودند بسیاری از ایشان از فهمیدن معنی این آیات عاجز میشدند و معنیهای
خلاف واقع میکردند و امام ۲ معنی صحیح اخبار را میفرمود و بقوا عد عریبت کردن آنها
میکند است که حق همانست که او فرموده و معذرت آنکه از حکم بودن نمافند با اینکه جماع
بسیار تفهید بودند معنی انرا ای حکم ان نیست که هر کس بفهمند خواه اهل لسان
باشند یا نباشند و خواه اهل علم باشند یا نباشند و متشابه ان نیست که جاهل
فهمد پس بنا بر این همه کتب علیه عالم مطهر و متشابه اند بجهت اینکه جهال معنی اخبار
را نمیفهمند اینک حرفیت نظایر معنی ان کان و لا بد بخواهی بگوئی بگو که این آیات و اخبار
برای انکس که جاهل با آنها است مقتضایست چنانکه فرمودند که المتشابه ما اشتبه علی
جاهله و اگر بگوئی که من گفتم که مؤمن محقق نا و بیل آنها را میفهمد و او از احاطه بآنست میگوید
صحیحست مؤمن محقق میفهمد و او از احاطه بآنست هم هست ولی قائم حقیقی واقعی نه اینکه تو
او را بخلط اسم بگذاری تو اول میخوانی که این آیات و اخبار را که مستند به شجره است
باسم متشابه بودن از درجه اعتقاد بپاندازی انوقت بگوئی که مؤمن محقق میفهمد و منم
ان مؤمن محقق خال از من بشود و قائم را هم بقول من بشناسید و هر وصفیکه من بنا و بیل
این اخبار را و ثابت میکنم قبول کنید اینک دوری است ظاهر و قبول کرده نمیشود تو اول
اگر است میگوئی قائمیت او را بدلیل که نزد علمای شجره معتقد علیه باشد و

نشان

نشانی با اعتقاد خود تو و ایشان در آن نباشد ثابت بکن انوقت باقی ماند اخبار را بگو
 تا و بپل آنها را از من بشنوی و باری و نیاز بدلیل عرض میکنم که همه این آیات و اخبار جزو
 متشابهات نیست و آن نیست که شبه نیست که این امور یعنی امری و درجه و ظهور و جزو
 امور را اعتقاد پیدا است که ما باید با آنها اعتقاد در زیر و بر پیچیده و اتمه اظهار شده است که
 آنها را اتمه ابلاغ فرمائید اگر بنا باشد که تمام آنچه در این بابها فرموده اند جزو متشابهات
 باشد که ما را از آنها بهره نیست که پس شمر گفتن آنها و تکلیف با اعتقاد نمودن با آنها
 چیست اگر محض صرف ایمان است که بمشابه با ایمان آورد چنانکه در اخبار فرموده اند
 و لو اینکه هیچ درجه بجهت از معرفت نداشتند باشد که پس همین طور بطور کلیت ایمان
 رسول آوردن و گفتن اینکه قوله فی جمیع الاشياء قول ال محمد علیهم السلام فیما استروا و
 فیما اعلنوا و فیما بلغنی عنهم و فیما لم یبلغنی کفایت میکرد و بگوید حاجت باین بود که اینهمه
 متشابهات در این بابها بفرمائید که البته در همه مطالب رویم رفته باشد بجهت هر از حدیث
 متجاوز از ازال محمد علیهم السلام رسیده باشد اینهمه متشابهات را برای چنان میان میفرمائید
 اگر محض امتحان و افتتانتان است حکمیکه مؤمن محقق در این میانها در آن میبکند
 و مقتصد بان میشود چه چیز است اگر هم چنین حکمات در میانها باشد که مطلوب
 ما ثابت است و اگر نیست که پس خداوند اسباب هلاکت را فراهم کرده و راه نجات قرار نداده
 است و این ظلمت بزرگ که نسبت بخداوند داده شود و پس الله بظلام للعبد نااهل
 السبیل اقتضای ادا امانت کفایت میکند و افاضت الهی در این سبیلان پس اباد و میان این
 همه متشابهات از صدر اسلام تا کنون سبیل نجات و عروة الوثقی بوده است یا هم
 اش صرف متشابهات بوده و هم چنانکه او بر زبانهای عرب و شهرین میخواهند که دین را از دست
 مسلمانان بگیرد ما هم بفضل و رحمت و حول و قوه پروردگار آنها را ملغی میکنیم که با
 خبر باشد که شیطان میخواهد اول هر چه شاد و دست دارد بدزدین و این پیچیده را از
 دست شما بگیرد و همین که دست شما خالی شد انوقت لقاء شکوک و شبهات خود را بکند
 زیرا که نا اشنان در عقیده خود را بسخن شکوک و شبهات در آورده و کمتر اثر میکند و این
 که غافل از عقیده خود گشت انوقت است که از باب الغریب بقیثبت بکل حشیش مقتصد
 بشکوک و شبهات میشود و در حدیث شریف فرمودند که ایا میگذرد بر تو و قهنگه در دل
 تو نه ایمان باشد و نه کفر و آوی عرض کرد بفرموده انوقت است که اگر خداوند نخواهد بود
 مرید ایمان میدهد و اگر نه کفر خلاصه پس بپرهیزد از اینکه باین خرفانات حکمات را

خود را از دست بدید و کول شیطان انجور بدیش در امور اعتقادیه که بر من و تو واجب
 است اعتقاد با آنها البته حکماتی چند هست که باید مقتصد با آنها شد و متشابهات را به
 آنها را در نمودن و محض اشکال مسئله میگوید که چون مسائل مشکله است همه آنچه در این بابها
 فرموده اند از متشابهات عرض میکنم مسائل تو چند هزار مرید از این مسائل مشکله و
 معرفت صعب تر است پس آنچه در تو چند فرموده اند همه از متشابهات است امر بنیوت و امانت
 و معاد ما انهم که همه بسبب مسائل ظهور و رجعت و قیمة متشابه شدند پس بنای دین اسلام هم
 بر متشابهات است پس آن رکن و شقی که باید چنگ بازند پیست خلاصه و بعد از این نیز شیدا
 از این قبیل بنایان پیدا کرد منصف شد بر نظر کند همین هم و را کافیست و اما آنچه گفته است
 که تا و بپل متشابهات را بنماید که خدا را در سخن در علم محقق است و بمن و تو چه کار است چه
 سود برای تو است ثبت الاثر ثم اقتض و انهم که اخبار ال محمد صلی الله علیه و آله و سلم و متقیان
 نیست مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا مؤمن محقق انهم محقق بلکه بعضی از اخبار ال محمد هست
 که اینها هم متقی نیستند و مخصوص است بمرکس که میخواهند با عضو صحت بخود ایشان چنگ
 در روایت فرموده اند ولی در این هم سودی برای تو نیست اول ثابت کن که قوی مؤمن محقق
 انوقت استدلال بحدیث کن و اما اینکه بوم تا و بپل بالا جماع بوم رجعت و ظهور است و معاد بوم
 ایمان ظاهر و مؤمن محقق بالا جماع از احکامات است خواسته باین عبارت غیر اهل غرور را
 بخوش آورد و بطبع اسم ایمان ضد بق مخرجات او را بکنند مثل اینکه بد بختان منصب میدهد
 و فتنان و فتنان را بالقاب ملئکه کار و اتمه اظهار صلوات الله علیهم ما اختلف اللیل و النهار
 قرین افتخار میکنند و عاذنا الله من کید القهار و مکرهم الکبار باری انما هم باز نمیدانم که بوم تا و بپل
 بالا جماع بوم رجعت و ظهور است ما خدا این اجتماع کجاست و از قول که میگویند اینهم نیست مگر
 همانکه عرض کردم که میخواهند قوی بزنند که صحف از میبدان بیرون کنند ولی غافل از این
 است که هر کس عنایت پروردگار در بار او هست با نخر فتنان از میبدان بیرون نمیرود و هر کس
 که اهل ضلالت است کثرة خبیثة اجنت من فوق الارض ما لها من قرار از این سخنان برخیز
 مبارز و دینا مانل میشود با نظرون با بطرف دیگر بجز خال که بوم تا و بپل بوم رجعت و ظهور
 است از جهتی صحیح است و از جهتی صحیح نیست اول آنکه اختصاص بان دوزندار و دوزخ
 هر ایه یا حدیثی در وقتی بروز میکند نافی آنکه این تا و بپل که در این مقام گفته میشود ان
 تا و بپل که حضرات منظور دارند و هر کس را بر خلاف ظاهرش معنی میکند و مرادان نیست
 فقط بلکه در باری از مقامات همان معنی ظاهر را آورده میبکند است که خداوند

و موده هل نظرون الا ناوله يوم ياتي ناوله بقول الذي سنوه من قبل قد جئت رسول ربنا
 بالحق قل لنا من شفعا فشفعوا لنا او نرد فعل غير الذي كنا فعل قد خسرو انفسهم وضل
 عنهم ما كانوا يفترون و سبت هاشم قولي رحمة الله در برهان نقل میکند از علی بن ابیهم
 که گفته است قوله هل نظرون الا ناوله يوم ياتي ناوله فهو من الايات الله ناولها بعد
 ناولها قال قال ذلك في يوم القائم و يقول يوم القيمة يقول الذي سنوه من قبل ای تروه
 ما اخر قول او که ما خود از حدیث شریف است پس راست است که يوم ناول در این به مبارکه
 یا ایاتی که پیش از این هست مثل قال يوم نفسا هم كانوا القاء يومهم هذا و امثال ان يوم قيام
 قامت و در اخبار دیگر هم شاهد ما بطلب هست ولی باید از خود اخبار و اهل بیت فهمید
 که مراد از ناول چه چیز است و یا مطلق ناول مخصوص از و است یا هر وقتی ناول به با حقیقت
 بر روز میکند و یا بخار از تعبیر نقل میکند از حضرت صادق از حضرت امیر که فرمود
 آنچه حاصلش اینست که بعضی از کتاب خدا ناول پیش در ناول است و بعضی از ان ناول پیش
 پیش از ناول است و بعضی ناول پیش با ناول است و بعضی ناول پیش بعد از ناول است اما
 آنچه ناول پیش در ناول است پس ان هر ایه محکم است که ناول شده در تحریم امری از امور
 که متعارف در میان عرب بوده مثل ایات حرثات نکاح و امثال انها تا آنکه فرمود و اما
 آنچه ناول پیش از ناول است پس ان مثل امور است که در عصر پیغمبر حادث شد
 که پیش از ان خداوند حکم مشروعی در ان باب نازل فرموده بود و در نزد پیغمبر در ان
 باب چیزی نبود مثل امر بهود یعنی قریبه تا آنکه فرمود و اما آنچه ناول پیش بعد از ناول است
 پس اینها امور است که خبر داده است خداوند رسولش را تا آنکه این امور واقع خواهد
 شد مثل آنچه خبر داد از جنگ جمل و صفین و خوارج و قتل عمار از این قبیل است و اینجا
 ساعه رجعت و مثل ان قول خدا تعالی است هل نظرون الا ناوله يوم ياتي ناوله بقول الذي سنوه من قبل
 عبادي الصالحون و ایات دیگر که ذال بر ظهور است مثل و نربدان عن علی بن ابی طالب و
 و عدا الله الذين امنوا الا به بعد باز فرمود الله فليكن الزوم از ایاتی است که ناول پیش بعد
 از ناول است و مثل انست قول خداوند و قضيت الا نبی اسرائیل لفقدن الا به و هم
 اینها ناول پیشان بعد از ناول است حال ملاحظه کن باضافات در این حدیث شریف و لا بیبر
 که معنی ناول به چه اراده فرموده اند شبهه نیست که مراد از این مقامات که در حدیث ذکر شد
 هم در دوایه که شاهد آورده اند جمیع اینها مراد از ناول معنی ظاهر است نه چیزی دیگر اما

ملاحظه

در آنچه ناول پیش در ناول است هست مثل یا اینکه در تحریم و تحلیل چیزها وارد شده است که شبهه
 نیست که مراد از این ناول همان معنی ظاهر است که غایب مسلمین میکردند و عمل می نمودند
 و پیغمبر و ائمه اطهار را آنها را بران اعمال تقریر فرمودند و اما آنچه هم که ناول پیش از ناول است
 است از امور که واقع میشد و بعد از ان باب نازل میشد اینها هم که شبهه نیست که مراد
 از ناول سابق همانست که با معنی ظاهر موافقت دارد و ثابت مشا و از باب ستر و عفو است که
 را برده اند و باید اند و بعد از انقضای برداشته اند اینها منافات با اینکه مراد همان معنی ظاهر
 باشد ندارد و ناول به که حضرت میخواستند اثبات کنند این مقصودشان نیست هم چنین
 آنچه ناول پیش بعد از ناول است و آنچه ناول پیش از ناول است که حاصل مطلب از ناول بعد
 از ناول اینست که خبر میدهد با امری که هنوز واقع نشده بعد در وقت واقع شدن بعینه
 همانطور و اقتضای مثلاً درم بعد از چنانکه مغلوب شد قاسطین و مار قین و ناکشین بعد
 از چند سال پیدا شدند هم چنین ظهور امام و رجعت اموات ما حضین واقع خواهد شد
 بدون شبهه دیگر حالا به مثلاً در ظهور امام باشد دیگری غیر از امام بنیاد دعوی مانده
 بکند قطعاً مراد این نیست چنانکه صریح فرمایند ایشانست که در اینجا و در سایر اخبار فرموده
 که مثلاً غائب منتظر امام پیرا نامست یا پیرا نام حسن عسکریست یا چهارمی از فرزندان امام رضا
 است یا دوازدهمی از ائمه است که باز دهمی از فرزندان علی بن ابیطالب باشد و هکذا پس راست
 است که از روز و روز يوم ناول است ولی مراد اینست که از روز و روزه است که اما میگوید خبر از ظهور
 دادیم ظاهر میشود نه اینکه مراد ناول اصطلاحی باشد که لفظ را از معنی ظاهرش بیاندازد
 و در محو معنی میکند و هم چنین باز از این حدیث شریف ظاهر شد که يوم ناول الحضا
 با ناول فقط ندارد بلکه روز مغلوب شدن و هم يوم ناول بود وقت خروج ناکشین و
 مار قین و قاسطین هم يوم ناول بود میخندد اینک بعضی از وقایع که از پیش خبر داده بودند در
 ان ایام ظاهر شد و در بخار نقل است از پیغمبر که روزی باصحاب فرمود که بعضی از شما
 قتال میکنند بر ناول قرآن هم چنانکه من بر ناول قرآن قتال کردم ابو بکر عرض کرد که من
 یا رسول الله فرموده نه عمر عرض کرد که من فرموده نه بعد فرمود بلکه ان خاصف النعل است
 و اشاره بعلی فرمود باری و ناول بعضی هم يوم ظهور قائم عجل الله فرجه و يوم رجعت
 اباء طاهرینش بروز میکند بلکه از باب اینکه در قرآن خبر ماکان و ما یکون هست چنانکه
 فرمود فیه تبیان کل شیئ پس هر ان يوم ناول است غایت آنچه پیش بوده ناول قبل التبریر
 است و آنچه بعد آمد ناول بعد التبریر است غایت بعضی از ناولها واضح تر است

ملاحظه

و ما هم ملتفت بشویم که مطابق با نادر باشد و بعضی پنهان است در هر صورت که هست در کتاب با دله که حال در صد نیستیم و باز از این حدیث شریف ظاهر میشود که محکمات نیز در این باب که تاویل آنها بعد از نظر با است و هم چنین در اخبار بکه تاویل آنها بعد از صد و از معصوم است هست چنانکه در همین باب که امام مهمل زده است هست پس بطور اطلاق گفتن که همه اخبار را بنده از متشابهات است صحیح نیست خلاصه اگر در این حدیث شریف بعین نظری که تلبیس حضرت برای تو ظاهر میشود و ما بجهت اختصار خلاصه ترجمه ترا نوشتم اگر خواهی بخاطر جمع کن و اما آنچه در تفسیر خود و امثال خود از فسق و فجور مینویسد در حقیقت محتاج بحجاب نیست ولی از باب اینکه هم چنین گمان نکنند عوام که ما از این حرف از میدان بیرون رفتیم که جوابی ندهیم میگویند چرا تو از این تقوی و تقدس و زهد و عفاف بدیجی که بخود نسبت داده ایست مقصود اینست که خود را عملاً و افعال و افعال مثل علمای و صلحای مسلمین هستی و در توحید و نبوت و امامت و افعال و علمای مسلمین و مؤمنین میگویند و فضایل آل محمد علیهم السلام را اقرار دارند و علی شریعت مقتدایند و پیغمبر میگویند و همانطور که بعینه و نزاع فقط در اینست که تو میگوئی امام غائب منظر یا آثار و علامات ماثوره ظاهر شده است و آنها اعتقاد ندارند که هم چنین چیزی نیست و خود تمام میدانند که دروغ میگوئی از همه ظاهر و بقیه تر ملاحظه کن باین چه همه فضائل پیغمبر و ائمه اطهار را از قبیل معجزات و علوم و غیر آنها شانه اند شده اند محض اینکه بنوانند ادعای امامت برای هر جاهل عاجز بکنند و حال اینکه اعتقاد ما اینست که منکر فضایل آل محمد علیهم السلام کافراست و در حدیث فرمودند و الا نکار لفضائلهم هو الکفر و هم چنین در اعمال شرعیه خودشان میدانند و نصیر هم میکنند که احکام شرع را بیک سو خورده اند و بخیال خودشان شرع جدید آورده اند پس البته تقوی تقدس شما بر رسم معقول میان مسلمین که نیست خیلی کار بکنید بیایست که خود گذارده اند عمل کنید و انطور هم نیست و بر فرض هم که باشد این سبب اعتماد و اطمینان مسلمین نسبت بشما نیست چه بسیار که مذاهب باطله داشته اند و دران راه که میرفته اند سجنها و جاهده ها نموده اند و نه ثمری بخود آنها میبخشد و نه سبب اطمینان حق با آنها شده است پس عیث خود را زحمت داری و قلم و کاغذ را صرف کردی اگر مقصود اخلال بی دنیای عالم است که آنها با فسق و فجور خوشتر دارند و از اظهار بکن ابداع بیشتر شوند و اگر مقصود اخلال شدت بین است و باین اظهار زهد و تقدس در نیایی برای

انها میکنند که آنها انقسم زهد و تقدس دانی پسندند چنانکه داشتی بعد از این اشتباه الله و اشتای کتاب ظاهر تر خواهد شد که همه این حرفها یا و است و حاجت بنفصیل زیاد بر این در این مقام نیست و اما آنچه گفته که با جماعت از فساد اخلاقی دارند و از اصول دینان ایشان است که ان قتلوا و اخر من ان قتلوا اما اخر من قتلوا که گفته خدا رحم کرده که هنوز زمان بسیاری از ابتدای خروج این مرد نکشته و هنوز با جماعت بسیاری با شدند که از زمان زیاد میدانند که چه گفته ها که سر یا نکرد و چه خونها که ریخت و در صد قتل چه همه خلق از سلطان و علی که بر بنامد حق در عرصه که نبوی بزرگوار من اعلی الله مقامه بخطر خود نوشته بود مخصوص عرض کرده بود که قشون بر دار بقارس بنیاد اسم مرا امر کن که در اذان قرین اسم پیغمبر و ائمه اطهار ذکر کنند و کاغذ را بنویسد ملا محمد علی ما زنده دانی فرستاده بود و در همان کاغذ نیست غلط در عبارتش نوشته بود مولای بزرگوار من با دله و بر اهلین بتر و او را جواب فرمود و محمد و لا و منک و لا و نه فرمود بلی امر و که الحمد لله خداوند دین اسلام را نصرت فرمود و در وقت آنها را در عین محصور فرموده و دستشان کوتاه شده است این حرفها را میزنند و با اصطلاح مستور از پیادری است از روز که در ایران بودند که در دینند که چه مردمان شریر مفسد بودند و الان دست از شرارت خود بر نمیدارند که این جانها را میکنند که باز بلکه جماعتی کرد آنها جمع شوند و فتنه واشوبی سر بیاکنند و اگر راست هم بگویند همین دلیل بطولان ایشان است زیرا که صاحب الامر بنصیر شمشیر نصیر را بر او عدل و داد باید بکنند و این جور قتلها که آنها بنا و بل میگویند هم وقت بوده و اختصاص با این زمان ندارد چنانکه بعد بیان خواهد شد **فصل** و باز گفته است کلماتی که خاصش اینست که من بجهت فحش این مطلب در بلاد سیر و بیار کرده ام و سالتا غریب اختیار نموده ام و با علما صحبت پیدا داشتم و خواستم که برهانی اقامه کنند بر امر خاتم ابینا با ظهور آنحضرت و با حجت و معجزات آنحضرت و ثابت بکنند بطوریکه شبهات آنحضرت داخل نشود و با بر اهلین آنها مواظف نکنند و شاهد صدق مدعی ایشان نشود و ناخال بنافه ام مگر آنکه همان برهان صدق دعوی آنحضرت بوده بطریق اولی و اعظم و اعلی و اقوی و چون برای ابضاح مطلب اطمینان قلب صراحتی نمود منتهی میکردند که از این خوب است و بد سلوکی میکردند من هم ساکن شده و ببا طناً توجه قلب زباده میشد و نار طلب مشعل نمیکرد بد نا آنکه گفته و عین عبارتش این است محلاً میگویند اگر دلیل و برهان نبوت و رسالت سرور کائنات خوارق عادات و معجزات است که مستوع و مفعول است و

محققین با سلا و مدحین با سب و تاد نام معنی روایت نموده اند و اولی خاد بوده حال
 منوثر و ضرر و کشته و غیر هم از ملل قبل که الیوم موجودند منکر و انکار افتاد و مناط عمید اند
 انجرب هم از صاحب این امر دیده اند و بدون واسطه روایت میکنند و خود دیده و دانسته
 فهمیده و اعتقاد کرده اند و از قوتی که شنه نزدشان بدی شده و انکار و کتار آخرین را مضا
 نمیدانند چه که نرفتند و چاهده نکردند و دلیل بر صدق شاهد خود انفاق و ایشا
 جان و مال خود را ذکر میکنند و این فتنه المون ان کتم صادقین را بخوانند و اگر
 احتمال استنباه برود هم این استنباه را در قبل زیاده از الیوم ذکر میکنند چه که قبل
 خوف و طمع بود و مشاعر و مدار کشان بمثل الیوم نبود تا آنکه میگوید و خلاصه کلامش
 اینست که حکم علما بر فضل از عجز ایشان و دلیل کتاب و سنت و عقل و اجماع و اتفاق
 و اقص است نه ضرب و حبس چرا در این مدت پنجاه سال در بیل مجلی حاضر شدند و به
 شرائط چاهده رفتار نکردند و با حضرات مناظرین نکردند و هکذا از این قبیل سخنان
جواب عرض میکنم و لا حول و لا قوة الا بالله اما این مطلب که میگوید که
 با هر کس از علما سوال و جواب کرده ام در اثبات نبوت خاتم انبیاء برهانی بنا آورده که
 شهادت انجرب داخل و با بر اهل این انجرب موافقت نکند و شاهد صدق مدعای
 ایشان نشود اول خود این کلمه را که عین عبارت او است ملتفت بشو که بر اهلینی که علی او دیده اند
 اگر شهادت انجرب که حزب شیطانند داخل آنها شده و اظهار از جز اعتماد انداخته است چنین
 دلیل چگونه شاهد صدق مدعای خود آنها شده معلوم است که خود این پیچاره ها
 در عقیده خود منبر زنند و مشتک بشهادت چنانکه از نحوی کلام او باز مکرر ظاهر میشود
 که بر یقین نیست و مسدک شیطان او را واداشته است که از این راه ضلالت برود و البته
 راستهم میگوید و ادله ایشان هم از شهادت فراهم آمده و یقین هم بر مذهب خود ندارند و
 که امام ۴ در حدیث شریف میفرماید و ما لیسک حاکم انبیا که محالست که اهل باطل در
 مذهب خود صاحب یقین بشوند تا بی اینکه این علما اینکه اشاره باینها میکنند که نتوانستند
 دلیلی اقامه کنند که شبهه دران راه بر نشود حتم نیست که هر طلبه را که تو ملاتفت کرده و با او
 صحبت کرده از عهد ایشان انجور مطالب براید ملامت بعضی هستند که بیش از فض و اصول
 تحصیل نکرده اند بلکه این منتهی درجه بسیاری از ایشان است و حتم نیست که هر چه انجور
 علما از عهد ایشان بر نیامدند در میان مسلمین دیگر نباشد کسب که از عهد بر اید چنانکه
 در میان خود شما هستند جماعتی که همین قدر معرفت که تویم با فقه و آیات و اخباری چندان

را در غیر موقع ذکر کرده هستند و کار را نمیتوانند بکنند و این دلیل این نیست که مثل تو
 در میان آنها نیست هم چنین دو میان مسلمین هم چنان است و متوسطین هستند و علما
 بزرگ هم هستند و کی شهادت را بر زمانها که خداوند مقرر و مغلوبان کرده توانستند اید که
 در محضر علمای بزرگ با مهارت در انبعلوم حاضر شوند و تکلم کنند همین طور از غایب
 اصل میکنی که عوام را فریب بدی و ثالثا میگویم که بر فرض که با اکابر علما هم نشسته و صحبت
 کرده و دلیلی که شبهه بان رخصه نکند دست فوینا آمده است این دلیل این نیست که علما
 هم چنین دلیل بنا کرده اند بلکه این دلیل اینست که ذهن فومشوش است زیرا که شرط برز
 در مقام طلب علم چه بملذذ است و اسناد باشد و چه بنفکر کردن باشد اینست که انان
 ذهن خود را ضاف کنند و از قواعد بکه انس بان ها گرفته است و عقیده خود قرار داده و شهادت
 که در ذهن او رسوخ کرده دست بردارد و وقت در محضر اسناد بنشیند و از کلام او منتفع
 شود تو گمان میکنی هم این اشخاص بیکه با پیغمبر و ائمه اطهار و انبیاء خدا نشسته اند و مجاور
 ها کرده اند و اراعتان بنا کرده اند و به طور علانیه میگویند که اگر یقین بحقیقت شما کردیم
 و شهادت از دل ما بیرون رفت و مسدک ایمان نمیداریم انجرب را هیچ عاقل نمیزند و لو
 بمقتضای قول خداوند و مجد و ابها و اسبقینها انهم در واقع همین طور هم باشد ولی
 مسدک در ظاهر همه مثل تو میگویند و این دلیل اینست که برهان حقی بر آنها اقامه شده
 بود چنانکه انجرب خزان همه نظر میکردند و میدیدند که برهان حقی و شبهه دران راه بر نش
 و ایمان میاورند تو هم اگر میخواهی دلیل دست بیآوری که شبهه دران راه بر نشود اول شهادت
 و از دل خود بیرون کن اوقت بیدار برو چنانکه اگر جفته در چاه افتاده باشد و تو میخواهی
 بفرج کردن یا باب خارج کردی و این بر مزی اینچاه را اظهار میکنی مادام که جفته در چاه است هر
 چند که فرج کنی و اب مجدد از زمین بجوشد باز ملوث نجاست جفته میشود و مضمیری نیست
 اما اگر جفته را بیرون آوردی و در انداختی اوقت بچند دول معتین چاه ظاهر میشود و
 اینان مستعمل میکرد پس تو اول جفته شهادت را از دل خود بیرون کن اوقت از بی دلیل برو
 انکه از ان منتفع بشوی حرام است اینکه از ان باب که حقی دلیل که شهادت انجرب داخل شود اقامه
 نکردند و اما آنکه میگوئی که عینهم ایمان دلیلی بر صدق مدعای انجرب قائم میشود جواب این
 مطلب باختصار نمیتوان داد و در اثباتی مطالبی که ذکر میکنند و اقامه برهان میکنند معصدا
 انشاء الله خواهد آمد همین قدر بدان که بر اهلینی صدق که از برای نبوت خاتم انبیاء سه هشت
 هرگز بر صدق مدعا اینها دلالت ندارد و خود را معترف باین مطلب هستند چنانکه

شواهد آن خواهد آمد و اینجا بدو نوع انجمن را می بیند که صفای مسلمین را کول کند انچه
تصویر انبیای سابق در باره انحضرت و انچه معجزات و خوارق عادات و علوم و اغوار و حسن
و کتب و سنت و کتب و ناسد و ناسد پروردگار و باره انحضرت کجا در باره انهم در راسته آمده است
و تفصیل هم از ان شاء الله خواهد آمد و نصوصی که از خداوند و انبیاء و ائمه اطهار با سم
و رسم در باره حضرت صاحب الامر هست کجا در باره او راست آمده معجزات و خوارق عادات
که از ان حضرت دیده شده کجا از انهم در دیده شده ان اخلاق حسنه و علوم و کتب و سنت کجا از
انهم در دیده شده مگر خوفانی که بهم بافته که قاطر چه ای عرب از انها ضعیف تر و بلیغ تر صحبت
میکنند و نشدند و ناسد خداوند که حجت او را ظاهر کند و برهان او را بر فرمايد و صدق
قول او را آشکارا فرماید کجا در باره او هست مگر هر که ادعائی کرد و جاعلی کرد او جعشند
و بدعت او هم میانه مردم دروای کرد این شد بد خدا است بنا بر این بولس ملعون که هب
تثلیث آورد و تا امروز بر جا است و قوت و شوکت و ولتشان هم مجدلی است که می بینی این
از شد بد خدا است نه والله که خداوند خداوند فرموده و حجت انهارا داخل فرموده است
خاتم چون خداوند خواسته است که اهل باطل را هم مهملی دهد تا هر کس که از طاعت انهارا
است بسوی انهارا رود و انقدر مهملتر از ناب است مزاج داده است خلاصه که بیان همه
انهم طالب تفصیل خواهد آمد و مقصود را اینجا اشاره است و اما انچه عده مقصود ما است
از ذکر عبادت و انست که میگوید اگر دلیل و برهان نبوت و رسالت سر و رکبان خوارق
عادات و معجزات است تا آخر عرض میکنم اول خداوند انست که سلطان ملعون را که در این
الزمان چه قدر علم هر چیزی را دست آورده و ناچار درجه در صد از ضلال خلقت چون
در علم جلالت در سم است که همینکه میخواهند با خصم سخن بگویند اول تا بل نل از صدق
قول او را میگویند تا انکه او را م کنند بعد خورده خورده بنا میگویند و قول او را رد کردن
مثل انکه ما و کبرها که میخواهند ما را از سوراخ بیرون بکشند ما را بقوتی که دارد خود را
بدر و دیوار سوراخ می چسباند طوری که بشا هر چه بقوت از ان بکشند بیرون نیاید تا انکه بشا
از کرد و حصه شود رسم انست که دم او را میگیرند و بیرون میکشند همینکه خود را چسباند
قدری دم او را است میکشند تا او هم قدری سوده شود خود را است کند انوقت قدری
بیرون میکشند باز بهین طور تا بیرون اید دم جلالت هم بهین منوال است و شیطا هم این
مطلب را موخته بنای او بر این است که بکمرش تمام باطلی که در دل دارد عرضه نمیکند که میتا
از میدان بیرون روند و کاری از پیش نبرد خورد خورده و ریزه ریزه می کنند

این را که شخص قصد حق کرد باز چندی بگویم بگویم و ثمن باید هشدار باشد و از همان اول
و لوق بگوید قبول او بگوید ما قبول خداوند بگوید چنانکه انعمون نزد یکی از انبیاء خدا
آمد و عرض کرد بگو لا اله الا الله فرمود که حق لا اقولنا بقولك كذا حق است اما من بقول
تو نمیگویم خلاصه پس ملتفت باش که انقدر قصد حق که کلام او موهم است از معجزات و
خوارق عادات دروغ میگوید و ابد در دل او نیست والله شهادت المنافقین نکاذبوت
و دلیل انکه دروغ میگوید اول کلام خود بر دل ایشانست که معجزات و انکار میکنند و جزو
موفومات میبندد و عین عبادت بعد از این از حکایت خود ان شخص میباید ثانی انکه خود
انهم در دروایی چند اثبات میکنند که معجزی غیر از همین بات نیست ثالث انکه در همین
عبادت ملاحظه کن که چه قم تضعیف کرده و تشکیک نموده است که میگوید اول ما در بوده حال
منواتر و ضرورتر شده و غیر هم از ملل قبل که الان موجودند منکر و انکار انهارا منوط میکنند
همین الفاظ را ملاحظه کن که محض تشکیک میگوید که خورد خورده تو را از اعتقاد و یقین
مانها بپا ندازد حال با وجود انکه شبهه در این باب نیست که انهارا معتقد معجزات نیستند پس هم
ادعای معجز در باره بزرگان خود میکنند از ایشان منوع نخواهد بود و انهارا محض تسویل
میگوید که ضعیفای مسلمین را حرکت بدهند و انجا که در فتنه بیای و بپل و پول انهارا اغوا
کنند انقدر با الله که هیچ منظوری سواي این نیست حال در اینجا چند مطلب باید معلوم شود
اول اثبات حجت و صدق معجزات نوعا پس بگویم انچه از روایات و اخبار معتقدین اصحاب ما
بر میآید این است که چندین هزار معجزه از پیغمبر و ائمه اطهار و سائر انبیاء خدا صادر شده
است و بر فرض احتمال انکه بعضی از انهارا بعضی از داستان و کاذبین دروغ گفته باشند و بی
دو هزار انهارا بکرا این احتمال نمیرود و انهارا انهارا اگر بل معجزه مستقیم معلوم شد ما را
کافی است و اگر معتقد باشد که نم الطوبی غیر من نیست که ما در صد و پنجم کل این روایات
عجالت نمینیم همین قدر یکی دو معجزه ثابت شد ما را کافی است پس اگر چه کفای اول انهارا حاد بوده
و بعد منواتر شده و مقصود تو از انجرف انست که بکفری و دوز اول از ترس یا خوش آمد مثلا
خرفی زده است و سایرین از او شنیده اند و از باب ستاکی و فلتک مدارک و ضعف
مشاعر قبول کرده اند تا انکه منواتر شده ایا در معجزاتی که کتب خدا شهادت بر وقوع انهارا میدهد
و خود تو قصد حق میکنی که کتب خدا صحیح است و لا یابیه الباطل من بین بدیه و لا من خلفه
نیز بل من حکیم چید در انهارا هم شبهه هست که اول حاد بوده بعد متواتر شده است فرض
میکم که اول بکفر و نفوذ پیغمبر شنیده اند و بعد از انکه شهادت دادند عمر علیه السلام

در قرآن ثبت کرده و این همانست که تو گفتی ولی بدانند که ائمه ما همه از این قرآن مطلع بودند
و تقریباً از آنمودند و تخریجی که در آن شده است از این قبیلست که و کاست معنی فرمودند و بر
ان چیزی زیاد شده مگر حروفی چند که آنها را هم در اینجا خود بیان فرموده اند باینکه همین
قد و ا هم تو مگر بی چنانکه بعد از این خواهی گفت و باینکه مبارکه انما نحن ترکان الذکر و انما له الخلق
استدلال بر صحت قرآن و عدم تخریج آن میبایست خلاصه که شبهه نیست در نزد تو و در نزد ما
که قرآن آنچه شهادت دهد البته صحیح است پس اینهمه که در قرآن از معجزات حضرت ابراهیم و یوسف
و داود و سلیمان موسی علیه السلام محمد صلی الله علیه و آله هست که شبهه در آنها نیست و در
ملاء دوست و دشمن خوانده شده و بیک نفر ابراد بر آنها نکرده است چیست و خال اینک در هر
مطلبی که میتوانستند ابرادی بکنند سعی کوشش خود را کردند بلکه آنحضرت را حجاب کنند و نه
توانستند تو میگوئی که در این باب ابرادی شده که چرا چنین چیزی فرمود و خال اینک چنین
بنمود و برای ما نقل شده است عرض میکنم بسیار امور ناقابل تر از این که سوال و جواب
شده فاش شده است و اینجور مطالب که عده بنای اسلام بر همینهاست سؤال و جواب
شده و نقل شده است باینهمه دشمنان که آنحضرت داشته است و باینهمه منافقینی که در
میان امت خود او بودند که عزم داشتند خانواده او را برچینند و منکر توحید و نبوت
او و امانت ائمه اطهار بکسر بودند اگر بدو رخ هیچ و ابقی که باعث و هن اسلام بود دست میزدند
هر اینها را باب طاعت مینوشتند چه حکایت است که بکفر نیامد بگوید که یا محمد کی ابراهیم را با تش
انداختند و برای او برد و سلم شد چرا دروغ میگوئی بکفر نیامد بگوید یا محمد کی اهن برای
داود نرم شد که بادست از اخلفه میکرد و زره میساخت کی افتاب را برای سلیمان برگردانیدند
چرا جبل میبوی که باد طار او را غدها شهر و راحها شهر حرکت میداد کی مرغها همه رسا
بر سر او میافکندند کی موسی اینغیر را بخواست خود چنین و چنان کرد و شعایان ظاهر فرمود
کی عیسی ارض را که را شفا داد و خبر از غیب فرمود و مانند او رد کی ماه برای تو منشق شد
اینهمه اخبار غیبی که میباید چرا دروغ میگوئی انصاف بده که ممکن است اینهمه معجزات در این
کتاب اظهار شود و بکفر ابراد نکند که ای محمد تو که میگوئی کتاب من لایافته الباطل من بین بدن
ولا من خلفه اینهمه باطل چیست که در کتاب خود جمع کرده و آنحضرت را حجاب نکند و این حکایت
برای ما نقل شود خواهی گفت که اینها همه را ناوایان هست که آن حضرت فرموده و دروغ هم
نیست اما بوضع ظاهر نبوده میگویم تو گفتی که بوم ناوایل بوم ظهور قائمست و گوی که آنرا اینمک
مؤمن محقق است و او از احاطه عیست پس آری بقول تو کسی که اهل ناوایل باشد اصلاً آنروز

بنوده بر فرض معدوم بود اند عامه مردم بنوده اند و خاصه در میان ملل باطله بنوده است
زیرا که شما میگویند که نام در کمان بالا رفته بواسطه مناجات پسر در حال اهل نابل شده ایم
ملل باطله که بودند قطعا با اعتقاد تو دور از این مسلك بوده اند پس اینها حرفهای شنوندگانند
با وضع ظاهر درست نیست و بالفرض روح محض است و روشن است و از میباید که باک هم از این
بنوانند بر پیغمبر بکنند و همین طور صتم بکنند و گوشت دادند و جزیه و ذلت و خواری بر او
خود گذاردند و از یک نفر پاد بلند نشد که باللتاس پیغمبر شما در روح علانیه میگوید و از ما
توقع نمکین دارد یا اینکه فریاد را کرده اند برای ما خبر نیاورده اند یا اینکه جزئیات مخلفه ها
نقل شده چرا خود بهود و وضاری امروز چنین حرف میزنند که مجزات انبیاء خود را از
وضع ظاهر نابل کنند یا بکلی منکر شوند و قرآنرا انکذب نمایند پس وقتی که نه را واقعی از
طریق خود ما است که کسی نکذب قول او را کرده باشد نه از طریق بهود و وضاری و حال
اینکه بقیه مبدائی و نصیر میبکین که اهل نابل بنوده اند چرا شیطان قورابا این راه
را داشته که محض جمع حطام دنیا و موصی چهار صباح که تو هم کرده منکر مجزات پیشوی
تو متهم میگویند که بهود و وضاری مجزات پیغمبر ما نیست منکر مجزات پیغمبران خود که نمیشند
پس مجزات حقیقت هست بقیات آنهاست تو میخواهی اسم حق را بر سر جاهل نادانی بگذاری
انکار کرده و دیگرانکه ضعیف و نادانی که در این باب شده است نمودن و انگار آنها کردن را
که در هیچ مذهبی ملت را بنوده بکنای عالم و نظام نبی آدم بر ضد بق شقا و امنا و است
و خداوند فرموده يَوْمَ يَنْفَعُ الْفَقِيرَ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لَّنْفَقَهُوَالَّذِينَ
وَلَهِنْدُ خِرَاتُوهِم اِذَا رَجَعُوا اِلَيْهِمْ سَلَامٌ مِّنْهُمْ
و فرموده است من این پنج غیر سمیل المؤمنین قوله ما تولى و ضله جهنم و ساءت مصیبا و هم چنین
ایات بسیار مفید است و خاصه حدیثی که از حضرت امام رضا رسیده است در حاجه با
راس الجالوت در این باب که میگویند که نزدیک بعضی مدعا است که بجا نقل کرده است از آنحضرت
که در آتش حاجه فرمود که راس الجالوت سؤال میکنم قور از بنی قوموسی بن عمران پس گفت سؤال
کن امام فرمود بخبر باینکه نبوت موسی ثابت میشود چه چیز است بهود و عرض کرد بدر سه شنبه که او در باطن
سپاه و در آنرا احدی از انبیاء قبل از او فرمود مثل چه چیز عرض کرد مثل شکاف قبح و مغرب نمودن
عصا بصورت ماری که سر میگرد و زدن آن بر سنگ پس چشمها از آن جاری شد و بیرون آورد
او دست خود را در خانه که روشن بود از برای نظر کنندگان و علامتها که خلق قادر بر مثل آنها نمیشند
حضرت فرمود است گفتی که حجه او بر نبوتش این بود که او در باطنه قادر بر مثل آن ایا

نبت که هر که ادعای نبوت کند پس از آن بناورد باینچه خلق قادر بر مثل آن نیستند و اجماع
 از علماء صدیق و غیره که در این باب موافق اند و برای و نظیری بود بجهت مکان او از پروردگار و
 نزدیکی او از او و واجب نیست بر ما اقرار بنبوت هر کسی از ادعای آنرا بیکدنا اینکه بناورد از علامه
 هاجم بل آنچه موسی آورد حضرت امام رضا فرمود پس چگونه اقرار کرد بدینا اینچنانکه پیش از
 موسی بودند و حال اینکه نه در بازار شگافتند و نه از سنگ دوازده چشمه جاری کردند و نه دست
 خود را مثل موسی بیرون آوردند که روشن باشد و نه عصاره از مقلب بخار بیکد سخی کنند نمودند
 بهود گفت که من خبر دادم تو را که هر زمان که او بودند نبوت خود را از ایتان باینچه خلق قادر بر مثل
 آن نباشند و اگر چه بناوردند باینچه موسی بناورد بآنکه بر عیض وضع آنچه موسی آورد باشد و از
 است صدق ایشان حضرت فرمود پس چه منع میکند تو را از اقرار بعینین مریم و حال اینکه
 مردگان را زند میکرد و کور و پیر را شفا میداد و خلق میکرد از یکل بجهت مرغ پس میدید
 در آن پس مرغ میشد بادن الله رأس الجالوت گفت گفته میشود که اینکار را کرده و مانند بدهم فرمود
 خبر بدی عزاکم آنچه موسی از ایتان آورد تو مشاهده کرده ایانه اینست که اخبار از ثقات اصحاب موسی
 رسیده است که او اینکار را کرده عرض کرد پس فرمود پس هم چنین بنماز آمده است شمار اخبار و منوات
 باجماع عیسیین منم کرده است پس چگونه صدق کرد بدین موسی و صدق بنی نکر بدین عیسی پس بهود
 مجاب شد نتوانست جوابی بگوید حضرت فرمود و هم چنین امر محمد و آنچه او رد بان و امر هر نبی
 که خداوند فرستاده و از ایتان را این بود که بتم بود و قطره را عی اجیر تعلیم نکرده بود کتابی را و آمد
 و شد نزد علی نکرده بود بعد از آن او رد و اینک در آن قصص انبیا بود و خبرها آنها حرف
 محرف و اخبار گذشته و ایند نار و دقایق پس بود که خبر میداد اینا را با سواد ایشان و آنچه
 در خانه هاشان عمل میکردند و ایتان بسیار آورد که احصا نمیشود و اس الجالوت عرض کرد که جمیع
 شده است نزد ما خبر عیسی نه خبر محمد و خبر نبوت از برای ما اینک اقرار یکیم از برای
 ایشان و آنچه جمیع شده حضرت فرمود پس شاهد بیک شهادت داده است از برای عیسی و
 از برای محمد شاهد ذراست پس بخودی مجاب شد و جوابی نتوانست بگوید نا آخر
 حدیث شریف که بادی بکران سخن فرمود و اگر چه فقره حدیث طولانی بود ولی معتدل نقل
 کردم تا بدانی که همه ملل صدق نوع معجز را داشته اند و هم چنین در همه ادیان بنا بر این است که
 باخبار موثقین اعتماد میکنند حتی اهل دنیا صرف که هیچ در صد دینی نیستند اگر
 بنا باشد باخبار ثقات اعتماد نکنند اساس زندگی ایشان از هم میپاشد و حق خود شما
 الا ان بنانان بر همین است و الا ان با دعام و ثقات و صدقات داری برای من و ایتان میکند

در حدیث

و خداوند در کتاب مجید خود فرموده که چرا بیرون نپرو و داز هر فرقه از ایشان طایفه نا
 اینک نفقه میکنند در دین بتوسانند قوم خود را هرگاه بسوی آنها برگردند شاید
 ایشان بتوسند و طایفه در لغت بزرگ ضرر و دق و زبانه بر همه استعمال میشود پس
 ملاحظه کن که خداوند بنای ملکش را بر این گذارده است که باخبار موثقین بگردند و
 بنای حق بن و ایمان و عمل و غیر اینها بر این است و ملاحظه کن که تو مردی هستی ثابر و رستگار
 بسوی قوا و ترش کاره مکرر میبایند و میبایند و اخبار میبایند و بنای تو بر این است
 که ملاحظه شخص از او میکند که آیا محمل و ثوق و اعتماد هست یا نیست دیگر نه سوال از مذکور
 میکنی نه عقیده او و اینکه آیا با مذاهب قوم موافقت دارد یا مخالفت و آیا در مشاشا کلبه
 دوستی است یا دشمنی است ابتدا ملاحظه اینها نمیشود بلکه شخص از او ملاحظه میکند
 که آیا مرد درست قول است یا بمعنی است حتی در میان تهمتها یک کبی حاجی بنی که انسان
 طبعاً میفهمد که اینرا خاصه راست میگوید بفلان قریبه و فلان جهة و این از جهات نیست
 که خدا خواسته این مطلب باشد از برای خلق معلوم شود نا آنکه نظام امر دنیا و آخرتشان بر هم
 نخورد و زیرا که اگر بنا باشد اعتماد از میان برداشته شود لا بد باید انسان خودش بجهت امور
 رسیدگی کند و بکفر محال از عقل است که بتواند بجهت امور دنیا و آخرتش رسیدگی کند پس چاره
 چیست جز اینکه باخبار بگردند تا بیکد ندک سعی میکنند و ثقه امین را از غیر او میشناسند
 خلاصه که این مطلب واضح است و حاجت به بسط زیاد ندارد و هیچ ایتام بنا بر همین بوده
 است و ائمه اطهار هم بر این امر فرموده اند و نمی از تشکیک در قول ثقات فرموده اند و اینک
 ثقاتی امضاء مثل علمای مازنیان الله علیهم که علاوه بر وثاقت عمومی که در میان اهل
 دنیا و آخرت همه پیدا میشود ایشان صاحب ذرع و تقوای هستند که حالت اقامت بر یکدیگر
 نمایند و دشمنهای سعی را از ایشان میبینیم که در کتاب خود جد و جهد میکنند که بکفر
 زیاده و کم نکنند که بنا بر مشغول دتم شوند در روایت و وضع بیک از مؤلفین و مصنفین
 سابقهم دست است همین بوده است حتی بنای ایشان بر این بوده است که تا بر صدق و اما
 کسی اعتماد نمیکردند علم و معرفت و دیانت او را اعتماد پیدا نداشتند و از اخبار او باور نمیدادند
 و سلسله اجازات ایشان متصل است از الان تا زمان کلینی علیه السلام که در او اهل زمان
 غیبت بوده است پس چه محمل شبهه است این مطلب نیست این امر مثل امر تواریخ و چیزهای دیگر
 که از قدیم مانده است که در آنها مضحکات بی اندازه شده باشد یا بحدی که از درجه اعتماد ایشان
 بلکه همیشه حفظ داشته و سبها و کوششها در حفظ آنها نموده اند تا امروز و اگر کوئی که تو خود گفته

این در سنن قول است بلکه بنا بر این است

که در

کدش دایم و تغییر مغیرین در آنهاست کوم داشت است ولی از راه گفته که مخصوص با حقا
سپرده بودند که این طوری پروا بر آید بلکه دقت بکنید و هیچ رستم را از هم نمیز
برده و بنای آنها بر همین بوده چنانکه از روایات پیش و پس از ایشان بدین شبهه یقین عاید
بر آید از این روایات حاصل میشود که چنین مجزات از پیغمبر و ائمه و سلف سر زده است و لوی
صحت یکی از آنها خاصه نتوانیم دلیل عقلی قاطع بکنیم بلکه عاده هم حمل است که در این یکی
تضعیف پیدا شده باشد یا آنکه این یکی مجنون باشد و در تمام این اخبار هرگز این
احتمال نمیزد و اگر احتمال برود و موجب شک باشد پس حقیقه بنای ملکش را بر اعرس پاد
سست بی ثمری قرار داده است و خلق ناقص بی حکمت فرموده است ^{خداوند} العباد بالثبوت و اگر نوا اعتقاد
در باره خداوند نیست که خوب است دیگر عقبه بن نگردی زیرا که خلافی چنین لازم نیست
که من منتهی بدن و بشوم خلاصه هر چه میخواهم کلام را مختصر کنم می طلب شایخ و بزرگ پیکار
میکند و اگر کوئی که ماهم حرفان همین است و منکر قول ثقات نمیشوم و بپای خود ماهم جزو ثقات
یاد و متبنا ما ثبات هستند و داریم برای شمار و اب میکنیم که این مرد صاحب معجزات و خوارق
عادات بوده جز از ما نمیپذیرد بلکه علم شایسته و غایت عنایت است بدان که ان شایسته است که شایسته
ما گفتیم و آن کسی نیست که حرف خود را و او را نکذیب کند بعد از آنکه شایسته دلیل و برهان ثابت
میکند که معجزه سواای ایان کتاب نیست و توفیق در اینجا ادعا میکنند که این مرد صاحب معجزات
بنیاد بروی بین البته من قول تو را نمی پذیرم بلکه یقین می دانم که تو مرد مرور دروغگوئی
هستی و یکی از درجه امانت و وثاقت در نزد من مباحثی اول که اختلاف قول تو باعث تمام
شدن اعتقاد منست ثانی منکر هر چنان ضرورتی شده که در میان مسلمین و یهود و نصاری
هم جزو بدیهات و البته است که هر انبیاء صاحب معجزه بوده اند و هنوز توقع داری که من بقول
قواطینان پیدا کنم که نسبت معجز را با یهود داده این توقع بیانی است پس با اینکه قول موثقین
اما اعتماد داریم معذرت که در میان شما بحول الله بکفر موثق نیست که اسباب شبهه غافل شو
و علاوه بر اینها میگویم که مطالبی چند هست که بر خود ما مسلم شده اگر کسی بیاید بر خلاف
انفاخته بگوید خود این دلیل اینست که بعضی بیایست مثلاً اگر تو صبح که آفتاب طلعت شده
از حجره خود بیرون آیی و ببینی که آفتاب نیست و هواد در کمال روشنی و بدن تو را هم گرم
کرد مثلاً بعد از آن داخل حجره شوی و بگری بیاید و بگوید الان نصف شب است و هوا
تاریک و در نهایت سردی است که تو با کمال عقل و هشتمی خواهی گفت که این شخص با جنون
شده یا چشمش عیب کرده یا خواب است و در خواب راه میرود یا محض هزل و شوخی دروغ

میکوید و اگر از همه اینها ایمن باشی خواهی گفت که یقین بکنی از این حرف غرض اوست
که منافات یا وضع ظاهر ندارد حال امرام است برای ما امروز الحمد لله مثل آن افتاد
است نسبت بنایه چنانکه امام فرمود و باین وضع و بنیاد که حضرت صحبت می
کنند بعضی مثل همانست که انفعص گفت حال شب است و مسلم و صورتی که احتمال جنون
یا اشتباه یا هزل و امثال اینها بدیهه که مخفی است ابدی محل اعتنا نیست و اگر از اینها ایمن باشم
خواهم گفت که یقین این شخص باین معنی غیر از آنچه مقصود ما است قصد کرده و در این صورت
هم که مقصود تو غیر از امام ثانی عشر ما باشد که فرزند امام حسن عسکری است بر ما حتم نیست
منابع و زبیر که ما بر خود مسلم کرده ایم بجهاد که غیر از او کسی امروز واجب اطاعت نیست
خلاصه و اما آنچه بعد از ادعای مشاهده معجزات گفته که دلیل بر صدق مشاهده خود
افتاد و ابشار جان و مال خود را از کرمیند و البته فتنه الموتان کنیم صادقین را میخوانند
با این غیبت نام اینها چه قدر منجر و کم شعورند که نامربوطی را که میگویند رده دفعه جواب
صحیح میشوند باز میگویند و چنان نمیکند و الله این نیست مگر آشوب ایشان
و اینهم نعتی است از خدا که همین طور این مزخرفات را بگویند بلکه عقلا بر آنها عبور کنند
و بطلان ادعای آنها را بفهمند و آنرا بگویند به بینم که جان بازی و ابشار و نشان کردن
کجا دلیل صدق بوده است و مضایقه در جان دادن کجا دلیل بطلان بوده است مگر نبود
که امیر المؤمنین با راهبر منبر صعود میفرمود و مردم را تحریص بر قتال مغویه میفرمود و
انها نشاء عد میورزیدند تا آنکه آنحضرت را ملول کردند و آنحضرت در دعا عرض کرد
اللهم انی مللکم و ملونی و ستمکم و ستمونی فایدتی بهم خیر منهم و ابدلهم فی شرائعهم و این
نشاء احباب هیچ دلیل بطلان دعوی آنحضرت نبود و دلالت بر اینکه البته معجزه و ابی از
آنحضرت ندیده بودند در نزد هیچ شیعی نمیکند و اینهمه منافات است که در عهد پیغمبر از
جهاد تقاعد میورزیدند و خداوند در کتاب مجید خود از آنها یاد کرده و مذمت فرموده
است هیچ دلاله بر ضعف حجة پیغمبر و عدم برورایات میکند بانه خوارج نهروان کدست
از حضرت علیه السلام بطلان کشیدند دلالتش چیست اصحاب سید الشهداء علیه السلام التخت و التنا
بعد از آنکه حضرت فرمود من در این زمین کشته میشوم فوج از کذا و منقرن شدند مگر
معدود دلالش چیست آنهم که از قتل ابوسفیان در جنگهای پیغمبر کشته شدند چه
دلالت بر حقیقت ابوسفیان داشت آنهم که از اصحاب جل و احباب معویه و خوارج را که حضرت امیر
بدره و ستاد چه دلاله بر حقیقت آنها داشت خوارج بد بخان طوری بمرکز خود جری بودند

که در بخار فضل میکند از این عیب که یکی از احباب امیر المؤمنین یکی از خواج و اطعن زد
 ملعون پیش میامد و نیزه بچسبید و در مبرفت نارسید صاحب نیزه و او را با شمشیر
 و میخواند که علف الیه رب لری ایی حوص برکشه شدن چه دلالت بر صدق مدعا
 خارجی دارد اینهمه که در کربلا حاضر شده بودند بخارزه بکدر هم و در دهم و سید الشهداء
 و احباب و اینها را کشته اند چه دلالت بر حقیقت آنها و برین و این زیاد داشت اگر اخرج از
 روی اعتقاد میگوئی باید همه این جماعات را که نصرت باطل کردند اهل حق بدانی و شایسته
 تو را که محصور با آنها باشی اگر محض قواست که عوام فریبی بکنی باز هم خداوند تو را بخیرایت
 برساند خلاصه که اینها نه دلیل حقیقت است نه دلیل بطلان مردم ایستاد و با ایشان در
 نزدن آید قابلیت است که یک نزاع جزئی میکنند سم میخورند و خود را هلاک میکنند
 و مولای من در یکی از رسائل خود که در رد حضرت ابنویسند حکایت فرموده که انزال که امیر
 فوجخانه کرمان آمد و بلوچستان رفت و سپید نزار بلوچها را روی یک تلی حضور کرده بود
 زن و بچه خود را نشاندند و هر را کردن زدند و بعد از آن غارت بجای آوردند و نرفتند
 دوان از فل سرازیر شدند و جنگ کردند تا آنکه انرا ترکشته شدند پس ایندلیل حقیقت
 آنهاست و دیگر در بدیهه شده که سق و انبیا بدان قوب نشسته اند و گفتند لعن بکن و نکره
 ناقوب را اقرش داده اند و از اهل لاک کرده اند پس اینها دلیل هیچ نیست فرنگیان سرباز را
 طوری تربیت میکنند که برود خانه میسند و فرمان میدهند و نقد از سرباز باب بریزد
 که در خانه راست میکنند و عراره های قوب را از روی جسد ها آنها عبور میدهند
 پس ایندلیل حقیقت مذهب آنهاست یا از صاحب منصب یا سلطان خود محروم دیده
 اند نه والله که شیطان چنان دشمن است با ادنی زاد که هر چه هست میخواهد آنها را هلاک
 کند و او را با این راهها و مبادا خود را هلاک کند و اگر این امری بود که ادبی زاد هر که
 بالطبع اینکار را نمیکرد حاجت نبود که خداوند در کتاب مجید خود بفرماید و لا تلقوا بالیدکم
 الا الله که پس معلوم است که در طبعنا این حالت هست و خداوند نمی ازان فرموده و اما
 آنکه فرموده است فتمتوا الموت ان کنتم ضاد فاین مقصود اینجوره هاست بلکه مؤمن هیکه از
 دنیا منترجاست و مشتاق لقای پروردگار از روی این طلب را با میبند هم چنانکه از
 نور به غفلت که اولیاء خدا از روی مولا میکنند یعنی مولا را دوست میدارند و اینهم
 امری نیست که تم نباشد بوجه مؤمنین بلکه میباید از ایشان که مولا را کراهت دارند
 چنانکه در دعائ است که اللهم ان الصادق الامین قال انک فلت مات و ددت فی شوی نافع

گرددی فی قبض روح عجب المؤمن بکره الموت و اگر متأسف پس چه بسیار مؤمنین که مکرر
 گواهی دارند ایندلیل بطلان مذهب ایشان نیست و در کتاب المبین از عوالی و روای
 فرموده است که داخل شد در رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مردی که عبادت میکرد او را
 و اوستانی بود پس از وی مرگ کرد پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی مرگ میکنی یا نه
 تو اگر بگوئی که مرگ میکنی این را خود زبانی میگوئی و اگر بگوئی که مرگ نمیکند این را خدا
 میگوید تا آنکه طلب خدایک پس از وی مرگ میکنند پس پس که علاوه بر اینکه دلیل حقیقت
 نیست کار خوبی هم نیست و در این شریفه که فرموده اند از وی مرگ کند اگر راست میگوئی
 در مقام مباهله است که صدق و کذب بواسطه ان ظاهر میشود و شاهد این مطلب آیه
 است که در برهان نقل میکنند از امام حسن عسکری که از حسن بن علی بن ابی طالب نقل فرمود
 که خداوند فرمود بپیغمبر خود که بگو ای محمد یا بنیاعت بهو که اگر از آخرت یعنی جنت و نعم
 ان خالص است از برای شما از دون مریم یعنی محمد و علی و اثرت و شما ابراهیم و مؤمنین امت
 و اینکه شما محقر و ذریه او محقر هستید و دعای شما مستجاب نیست و مردود نمیشود پس از وی
 مرگ کند از برای کاذبان از خودتان و از مخالفینشان پس بدرستی که محمد و علی و ذریه
 اند و میگویند که ایشانند و اینها الله عزوجل از دون مردی که مخالفان دارند با آنها
 در دینشان و ایشان مستجاب الدعوی هستند پس اگر بگویم بهو دشنام چنانچند که
 کلام داد پس از وی مرگ کند از برای کذاب از خودتان و از مخالفینشان اگر راست میگوئی
 که شما محقر و مستجاب الدعوی اید بر مخالفین خودتان و بگوئید اللهم امت الکاذب منا و
 من مخالفیننا البته هیچ منة الصادقون و از ذوات محقر و ضوفا بعدان سخت و وجوب بعدان
 ان پیغمبر فرمود با ایشان بعد از انکه این مطلب را با آنها عرضه فرمود که احدی از شما اینکلمه را
 نمیگوید مگر اینکلمه است ه ا و بکلوی او میگیرد و در همان مکان خود خنجر میبرد پس بگوید
 گفتند که گفتند ما دفع گویند و محمد و علی و مصدقین اند و راست گویند و جوان
 نکردند که انکلمه را بگویند و چون انکلمه را گفتند که اگر دعا کردند این مردگان خواهند
 بود پس خداوند فرمود و لن یقنوه ابدا تا آخر حدیث شریف حال ملاحظه کنید که جای شبهه
 هست که مراد از شقی موت سوای مباهله چیزی نباشد و اگر غیر این تفسیر بکنی مصداق
 فرمایش پیغمبر خواهی بود که فرمود من فسر القرآن برأیه فلیقبوه مضعد من النار و هم چنین نقد
 کفر و فساد شرک و بکار خود دانی و ادعای مشکی که میگوئی خلاصه و اینرا هم ملاحظه بکن که
 اینها و از اول بطمع حاجی که شاید اسباب سلطنتی فراهم آید تا چندین بطلان و هتایات و بطلان

سلطان حرکت کردند و امروزه لایحه قسیمی شده است که بهر وسیله بتوانند جان خود را بجا
 بیاورند و برین وجه بعضی کردن چه تفاوت در شوه ها دادن و پناه باین وان بردن حتی بدول
 خارج از اسلام و نقیبه نمودن سعی میکنند بلکه چند روز است ایشان داشته باشند پس حالا
 بمذهب خودشان ادله بطلان خوب واضح شده دیگر برای چه ادعای بیجا میکنند و از تواریک
 شنبه ام از عقاید ایشان است که آنها که میگویند با کشته میشوند بعد از چهل روز پیش از
 زنده میشوند دیگر نمیدانم که چه غم از کشته شدن روزها دارند خلاصه که بطلان ایندلیل
 که اعظم دلایل ایشان است انقدر واضح است که حاجت بقصیل ندارد و اما آنکه گفته است
 که آنها که پیش از این روایت مجازان کرده اند خوف طمع داشتند اند و مشاعر و مدح ایشان انقدر
 نبوده و امروز برعکس است اینهم مسلم نیست امروز هم جماعتی هم خوف دارند و هم طمع چون رسم
 شما بر این جاری شده که از صرف مال بجهت اضلال جهال چندان مضائقه نمیکند حتی پیشتر
 که از بلاد دور برای فقرای خود هدایا یا تحفه میفرستید و مردم هم اینقدر طمع میکنند
 که بجهت طمع مال غلبی از بهر و نصرت و مجوسی میگویند شما هم یکی مثل آنها هستید که بوی
 بردند که جای و بلوی ممکن بشود هر چه بخواهی روایت میکنند و دروغها بسیارند
 و هم چنین در اوایل جماعت دنیا خوف هم داشتند که میاد کار شما بالا بگیرد و قوت پیدا
 کند این بود که احتیاط کار خود را داشتند تا آنکه خدا را ندیده شما را از دلیل مقهور و مغلوب
 کرد و بسیاری از مردم اسوده شدند و در کار خود رفتند و جماعت قلیل که طینتشان
 خبیث بود کرد شما مانند و آثار فتن مشاعر شک اخلاص با دعا نیست همین است که از
 کمال جهالت و نادانی دعای باطله و ادله سخیفه شما را قبول میکنند داشتند که با الله ای مسلم
 این از عقل است و شعور که امری که میان بهر و نصاری و بیت پرست بلکه زان و مردان
 بی عقل مشترک است که بسیاری از ایشان مضائقه از جان دادن و قتل نفس خود را نمیکند
 اینرا انسان دلیل حقیقت و بطلان بگیرد و برهان صدق بشود و انشد که با الله این
 من خرفانی که باین بی طلبه خلیفه و فیض تر و بلختر بنویسد اینها را معجزه پیدا کرد و
 خود را اسیر و ذلیل دست هم چو احمق بکند اگر ترقی مشاعر و مدارک با اینست از زان
 خود آنها نباشد ما را همان سادگی های قدیم خوش است که گفته اند ما شیخ نادان کمتر
 شناسیم یا علم باید یا قصه کوتاه و اما آنکه از زور کرده که کاش علما در مجلس حاضر
 میشدند و این طایفه را هم حاضر میکردند و مجادله میکردند تا حق بدلیل و برهان
 ظاهر شود نمیدانم این مصنف کجاست و از سنش چه قدر گذشته اگر چه بعضی بخود میرزا

بسم

حسینعلی نسبت داده اند و از وضع دور است که مال خود او باشد مگر اینکه عدا این
 نوشته باشد که معلوم شود از خود او است بهر حال که دور او خواب بیدار شد و بیدار شد و بیدار شد
 در همان حال که خود میرزا علی محمد زنده بود و هنوز بنای شرارت نگذاشته بود و مردم مکرر شد
 بحال دنیا بر پا شد و با او صحبتها کردند و خبر فرهاد از او چیزی نشنیدند و بطلان او بر روی
 العقول همه ظاهر شد حتی در نفر از شاگردان ملائی در یک خود را نزد مولای بزرگوار من فرستاد
 که یکی ملا محمد علی مازندرانی باشد و یکی ملا حشاک خراسانی و معلوم است که کسی را که احتیاج
 کرده برای دعوت مثل مولای من در نزد او چه قدر معتمد بوده اند و هشتم روز یک بلکه
 قطعاً از خودش رپوت تر بودند زیرا که این مسکنست که مطالب کارها و اقوال و نوشتههای
 او را همین چند نفر طلبه مفسد که کرد او را گرفته بودند تا هم در صد اصلاح بودند
 و الا خودش خیلی احمق بود و فخر کار خود در مانده بود و آنها نمیکند که دست از
 قلم بردارند خلاصه که اینقدر نفوذ فرستاده بود و سوره نازل کرده بخط خود هم نوشته بود
 و با ملا محمد علی فرستاده بود و امر کرده بود که قشون بردارند و بفارس بروند و حکم بفرمایند
 که اسم او را در اذان قرین اسم خدا و رسول کنند و در همان یکسوره بیست غلط بود و مولای
 من همانرا عنوان کتابی فرمود و شرح نمود و غلطهای او را واضح کرد و ملا محمد علی را اخذ و لا منکوب
 روانه فرمود و هم چنین ملا صادق خراسانی را که فرستاده بود با چند سوره بر سبک قرآن
 و چند دعا بر سبک حقیقه مجازیه و چند خطبه بر سبک نهج البلاغه و اینها را استیلا محض
 خود قرار داده و مولای من علی الله معقانه در مجلسی عام او را حاضر کرد و امر فرمود که کلام
 طریقی را بنویسند تا صورت مجلس ساله شود و نوشته شده و الا ان موجود است و بطلان
 آنها در آن مجلس بر عوام و خواص ظاهر شد و او هم از کرمان رفت خلاصه که مصنف کتاب
 دلائل الحرفان با دور از خواب بیدار شده خبر از این یافت و آنکه عدا اجماع میکنند شما
 استیابش رفتی برای کارش نباشد و عاقبت از این است که بر بدون لطفوا نور الله باخو احم
 و ربانی الله الا ان بهم نوره ولو کمال کافرون و الله الحق الباقی فلو شاکم اجمعین و بیکشما
 هر چه زود دست نباشد در مجلس عام در حضور مسلمان خاصه با حضور حضرت سحر باری میرزا
 پاکیزه تر از آنچه در کتابهای خود در نوشته ام و خواص جمع بنویسند و نمیشوند سخن بگویند
 و اگر میگویند چرا دست نگذاشته اند وقت کردن در کتاب مضائقه میباید که نقش هزار
 مرتبه پیش از صحبت مجلسی است معذرت الله الحمد لله علی الاثر و لا الشکر علی نعماته هر یک کتاب کار
 شما بر من آمد جوانی مقرون بصواب شجون با دل کتاب و اجتناب الله اطهارت نوشته میشود

بسم

یا نه و حال مکه قطعاً آنکه خوانده است عبادت را از حد اجازت خارج کرده است اگر انهم معجز باشند پس
 مثل قرآن آوردن گاری محسوس نیست و اینها را خوانده معجز نیست و بیچاره از غای نبوتی هم
 ندارد و حال آنکه قسیدن از حد اجازت قرآن مرئوس است که باین محمول و زودی ممکن میشود چرا اینها عادت
 علماء غلط است و از ملکت نمیشوند بلکه اگر در قرانی که پیش رو خود میکنند از حد و مجازات
 غلطها باشد باین اشیای بقیه منسلط بودن ان نمیکند تا رجوع بقرائنهاای صحیح بکنند
 پس قسیدن این مطلب باین است اینها که تو خیال کردی نیست مدتها باید زحمت کشید تا
 یک چیزی ملکت شد از وقت که شنیده همه عاجز شدند و اقرا و بجز کردند و از زمان قضا
 حدیث شریف سخن و در میان ایشان شریف تا حد داشت و اسباب افتخار بود و هر یک
 قصیده که پیشا خند میآوردند و بدیناوار خانه کعبه میآوردند که مردم بنیانند و
 به بیعت و بیعت کنند و جماعت بسیار دایم سعبشان در این بود ان حضرت که قرا را
 آورد و در اهل فصاحت و بلاغت نهاد بدند که مثل این نمیتوان آورد و دیگران هم
 که اهل علم نبودند بجز اینها با وجود عناد و کجای و ناپید و شد بد خدا بگوئی ملکت
 شد که معجز است نه اینکه هر بدوی جاهل نادان که بیچاره از پشت سر کوفتند یا شتر
 امده عبورش بدین با جای دیگر که انحضرت تشریف داشت افتاده است معجز که این قرآن
 میشود از این میفهمد که این معجز است نه والله که باین است اینها قسیده نمیشود بلکه اگر از
 غالب اهل علم استوال کنی طوریکه ملکت مسئله نباشد که عبادت قرآن فصاحت و بلاغت
 اش بیشتر است یا عبادت فیج البلاغه قطعاً عبادت فیج البلاغه و ترجیح میدهد زیرا که
 نمیشوند که قسیدت و او حال اینکه ان حضرت باین خطبی که قرائت فرموده قحری فرموده و ادعای
 اعجازی نکرده است و قطعاً در جملات حضرت امیر بمرئیه قرآن نیست بلکه سایر کلمات خود
 پیغمبر هم که علی الرسم مخفی میفرمود بمرئیه قرآن نیست و اینها از اجز و معجزات خود نشمرده اند
 عامی نادان بلکه متوسطین بلکه علمای خیلی ماهر اگر بنا باشد صرف علم و حدیث مشعر
 خود بمرئیه طلب بدهند نخواهند داد مگر بمرئیه از چه که اشاره بان کرده ایم که بعد از آنکه ما
 دیدیم پیغمبر خطبی فرموده و احدی از صحابه و بلحا که دشمن او بوده اند مدعی این نشده اند
 که ما مثل انرا میآوریم و اگر آورده بودند و چهار نفر اهل خبره تصدیق اینها را کرده بودند
 البته خبر ان بماند میسر میسر زیرا که امری بسینا برک است و مکتوم بنماند علاوه که در صورت
 امکان پس نفوذ بالله کذب پیغمبر ظاهر میشود و خداوند کذب کاذب را اینها نمیکند و از
 پس همینکه ببا خبر رسید معلوم است که هم چنین چیزی شده و این قسم قسیدن و

در قرآن

ذات امری نیست که محض شنیدن ایه میسر شود حال آنکه میسر در پیغمبر و در هر چه بود
 باید باین مردم بد و بفهماید که برو بگرد نا عجز کل را بفرماید یا آنکه اگر معجزی خود اظهار میکند
 اولی است هیچ عاقل شکی نمیکند که اگر خود معجزی اظهار بکند که قسیدن عجز کل را از آوردن
 مثل ان محصل باشد اولیست پس مثل انطاق حصی و صب با ناله یا غیر اینها در مثل موقع
 از کمال حکمت است و البته رسولی که مظهر کمال پروردگار است مثل ان را باید داشته باشد
 و اگر بگوئی که چرا برای انکسان که بعد میبایند بنیاد اینگونه معجزات برود کند و حال آنکه در دنیا
 اینها هم هستند بجا ای که از قرآن لبه و لول نمیشوند جواب میگویم که تو که میگوئی و ما هم
 میگویم که قرآن معجزی است که برای اهل هر زمان مفید است بجهت میگوئی یا بامیگوئی
 که همه قرآن را بظاهر از زبان پیغمبر میشنویم که چنین چیزی نیست یا از زبان امام باقری
 شنویم که اینهم نیست یا مثل که پروردگار بر هر یک يك ما نازل میشود و قرآن مبارک که
 اینهم نیست و بر فرض حال چرا معجز پیغمبر است معجز خود ان شخص باشد که ملک بر او نازل شد
 چنانکه پیغمبر است که معجزات شیب بهما داشته اند هر یک بای اثبات نبوت خود داشته اند و همه
 هم نیست که انطور نیست پس قرآن که بنا بر قوم هر یک و نبوت خاتم و ثابت میکند بجهت
 خواست نه اینست که چون مردمان ثقه امین دست بدست این قرآن را آورده اند و بنا
 بر ما شده اند قسیده ایم امر را بر معجزات هم باین منوال اینها را هم مردمان ثقه امین بنا
 خبر میدهند و از اینها میفهمیم حقیقت پیغمبر را منتفی هر یک که خود را این مقام ادعا کنند اینست
 که بگوئی توانا بعد از آنکه او در انداز خود این در عصر خود میفهمیم که مثل و مانند نماند
 میگویم عقلاً ما نمی توانیم از این هست که کسی شبه کند که امروز بواسطه اختلاف عرب و عجم و
 روی فرنگی و هند و غیر اینها عرب از فصاحت و بلاغت قدیم محروم مانده اند چنانکه محسوس
 است که در عراق عرب و بانی سخن میگویند که میتوان گفت که در ده کلمه اینها یک کلمه صحیح گفته
 و صرف و نحو درست باشد باقی نماند باز باقی اینها اهل مجاز چون قدیمی دور تر بوده اند
 که ششوش شده اند اگر درست ملاحظه کنی می بینی که بیشتر کلمات ان روی است باز باقی
 اهل بادیه اینها که کثر معاشرت دارند بمرئیه سخن میگویند و اینها هم که معلومست از قدیم جزو فصاحت
 و بلاغت بوده اند چه طایعاً که هر چه باشد باز مختلط شده و باین جهه امروز در دنیا خلق
 نیست کسی که عربی فصیح بلیغ که هیچ ثابته عجم در ان نباشد سخن بگو بد چنانکه خود دیده
 ایم که علمای عرب امروز وضعی سخن میگویند که با مواضع و اقوال حدیثی ندارند و چه بجا
 جتهال ایشان و چه جای سایر مردم پس اینست که امروز نیست کسی که فصاحت قرآن سخن

کتاب

میکبر و بنو

در استیفاء گذارده است و خلق بطول تجربه خورده خورده دست میاورند و قدرتی ظاهر
 برابر از صنایع حاصل میکنند پس چه نقضی است بر پیغمبران خدا که بدون و حونت است
 ظاهر نیز از این قبیل اعمال ایشان سر برزند و حال اینکه ملائکه خداوند که جمیع امور ملک
 بردست ایشان جاری میشود بفرمان آل محمد هستند و روح القدس هم که عقل کل است
 و موافق اخبار و آثار جمیع امور عالم بردست او جاری میشود و خداوند بطور اطلاق خطاب را
 فرموده که بنوامر میکنم و بنوعوام میکنم این روح القدس مؤید ایشانست بلکه طوع
 فرمان ایشان و در هر شب قدر برایشان نازل میشود و آنچه خداوند خواسته باشد اقل یا
 خطاب بفرماند بکند و بنجوم و سایر ملک میسر است که اینها مضامین اخبار است پس اگر چه
 فرمان همین روح جمیع امور طبیعت عالم جاری میشود چه در دارد که همین روح از زبان ظاهر
 پیغمبر سخنی بگوید یا بر پروردگار و هر چه خواسته باشد جاری میکند چه نقضی است بر آن
 حضرت در اینکار و الله که در این خزانة خلق بواسطه محلت و استند راج بروردگار جبریت اند
 و هر خرقی را بفر خیال که خواهند میگویند اینجاست بعد از آنکه خواستند که ادعای غایت
 و نبوت بکنند و بدیند که جمیع کمال از برای ایشان نیست و نتوانستند خود را از اندر چه که
 هستند بالا ببرند این است که سعی دارند بلکه ال محمد علیهم السلام را از مقام خودشان بالا
 بیاورند بلکه بتوانند اسم ایشان را بر سر خود بگذارند و بهمان کد دستشان بدانان جلال
 و کبرای آل محمد برسد باینسانند ایشان را از حد خود پائین بیاورند و مثل اینها شده
 است مثل آن کل خوری که کل را از تازی شکوفش میباید و بخورد و هر چه کل بخورد
 از شکر بکه برای او میکشید کم میشد و هیچ ضرر و برشکوفش وارد نمیشد اینجاست هم باینسان
 میخواهند ال محمد را از درجه خود پائین بیاورند و خود را با ایشان بچسباندند و باین درک
 اینها پائین تر میرود و دانان جلال ال محمد علیهم السلام از ایشان دور تر میشود و هیچ نقض بر
 ایشان وارد نمیشد که جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبر باش نشینند کرد باری عرض اینست
 که این نقضی نیست بر ایشان که مصدر افعال الهیه باشند و اگر کوئی که این عمل را حد نفس نقض
 نیست ولی در مقام اعجاز شایسته نیست چنانکه ظاهر بعضی از کلماتش این است که میگوید
 ممکن نیست سنک در نزد جواهر شد یا سوسمار که بتکلم در آمد با طراف عالم فرستاد و نشان داد
 چه که همیشه این زنند و ناطق نخواهد ماند و آن در تقییر و تبدل تا آخر آنچه گفته و اینکلمات
 قدر بی ترتیب است و شباهتی بکلمات مرشدش میدهد زیرا که صرف اطراف عالم
 فرستادن محتاج بچوایه ابد نیست بلکه مانند و بدین اهل هر زمان حیوة ابد میخواهد

و قد

و قد ذکر کی از آن در اینجا نکردی خلاصه که چون مطلب معلومست در حد این بیلتان اینست
 اینست که چون همیشه بنویسند مثلاً از نده نیست ممکن نیست که اهل هر مکان و زمان او را
 ببینند و از این مطلب ما را جوابی است اول آنکه نیست که قرآن مجید بزرگ انحضرت است و او
 باقی و دائم و با اهل هر مکان هم میسر است ثانی آنکه عرض کردیم که اگر درست ملاحظه کنید
 اعجاز قرآن هم برای عامه مردم ممکن نیست مگر برای آنکه از قول روان ثقة مبین انسان بفهمد
 که در هیچ جا و در هیچ عصر مثل از اینها آورده اند و وقتیکه اینطور شد امقران با سایر معجزات برای
 جهال و عوام علی السوی میشود و همانطور که برای من خبر آوردند که مثل قرآن کی نیاید و خبر
 میاورند که انطاق حق و ضرب هم فرمود ثالث آنکه سلسله که سوسمار ناطق را نشود و هر طایفه
 و برای هر زبان که اهل داشت و به معذرت این عیبی نیست برای پیغمبر که هم چنین ابی هم علاوه
 بر این که کامل داشته باشد و این مخصوص باشد بچنانکسی که خدمت او رسیده و این داشته
 نموده است و حق نیست که پیغمبر که مبعوث میشود نسبت بجهل اهل رگو زمین و اهل هر زمان
 بحسب ظاهر بکسب رفتار فرماید و بجهل بکسب بلاغ نماید و ترقی مشاعر و مدارای خلق بیک
 قسم حاصل شود چنانکه در عبادت بعد از این انشاء الله جواب از این مطلب خواهد آمد و در این
 مقام همین قدر را میگوئیم که بدون شبهه مرانکسان که شرفیاب از خدمت ایشان میشوند
 با سایر مردم فرق میکنند حقان آنکه که خدمت او میسر میشود تا آن که دور میشود و اینجا
 همان خود میرفتند فرق میکرد و مکرر عرض میکردند که یار رسول الله ما همینکه خدمت
 شما میسریم علائق ما از دنیا قطع میشود و زاهد دور دنیا و اغلب با خیر میشود و
 همینکه بچانه های خود میسریم و استشمام اهل و عیال و اولاد را میگوئیم باز قلوب ما قی میشود
 و میفرمود که اگر شما همیشه با خیال باشید که پیش من هستید هر اینی ملکه باشد اما صاف میبکند
 خلاصه یعنی اینکه قطعاً امر حاضرین و غایبین از جهات بسیار فرق میکند بکلماتش اینست
 که انما انقسم یان و علامات را هم میدهند و از این فیض محروم مانده ایم و محض شنیدن باید
 ایمان بیاوریم و از همین بابست که آنکس از ماکه سعادت ایمان را دریافت فضل و از آنکس که در
 درجه خود است از ساقین بیشتر خواهد شد چنانکه حضرت پیغمبر فرمودند یا علی و اعلم
 ان اعظم الناس بقیة اقوم بکونون فی اخر الزمان الی بلحقون الثبی و بحجبتهم الحجة فامنوا
 لبوادی بیاض زیرا که اثر شنیدن بقدر بدن نیست چنانکه در حدیث این مطلب را فرمودند
 و شاهد از عمل موسی پیغمبر بودند که خالد و در طور بار و حی فرمود که بنی اسرائیل بعد
 بپرن آمدن تو بواسطه ساری گناه شدند و کوساله بر سبیدند و موسی بقیه ایشان

کردی

که وحی خداوند صدق است و معتدل است چنانکه متغیر نشود و همین که آمد و در بدنه که چه کرد و تپید
شد فالق الاوتار و اخذ براس انچه جرحه الله خلاصه بر اثر بدنه از شنبیدن بمزایب بیشتر
است و اهل اخر الزمان که شنبیدن انطور متاثر میشوند بد بدن البته بیشتر متاثر می
شوند خلاصه مطلب این بود که چه بسا در فیوض و خیرات برای حاضرین مقبل است که غایبین از
الغایب هستند و این از جهت اینست که امر بلاغ رسول هم طبعی است و بر وضع عادت روزگار
است که چه ایشان صاحب عادت غایت هستند و از عوارض عادت همین قدر باز میمانند که
احقاق حق خود را بفرمایند از این که گذشت سابقا و بر وضع عادت روزگار است و حتم نیست
که نسبت به خلق بکسان باشد چنانکه پیغمبر که تشریف آورد اول اظهار امر خود را در مکه فرمود
و در سایر بلاد خبری از آنحضرت نداشتند و معجزه که اظهار فرمود که قبول تو منحصرا بقرآنست
برای اهل مکه قرآن فرمود و سایر مردم خبری از آن نداشتند بعد خورده خورده خبر را باطن
مکلف و ذکر معجزات و مشاهدات را باطن خورده خورده بسا بر بلاد خبر رفت و این را نازل شد
که هر قومی طایفه بنیاد و تقفه در بدن بکنند و بر گردند و قوم خود را انداز بکنند شاید بگویند
پس همه این امر و بر وضع عادت بود من جمله امر معجزانهم بر وضع عادت بوده است با پیغمبر که خود
معجزا که خارق عادت است و در رسیدن ان بفر قومی بر وضع عادت است نه بخلاف عادت پیش
پس از این قبیل معجزات مثل انطاق حضرت سوسمار رسیدنش بباغابین مجاز است که ملاحظه
میکنی تبار سپید و اگر پیغمبر خدا بنیاد باشد که بر غیر وضع معتاد تبلیغ فرماید و هدایت خلق و تکمیل ایشان
ایشان را نماید پس همین طور دیگر تبار خلق را منقلب کند بر صراط مستقیم و از هر چه حاجت باین است
که مقاسات اندال داشته باشد پس بنا بر معتاد است و معتاد همین است که جاری شده و توقع
غیر از اینها بیجا است و نیاز تفرق این بیان در محل خود خواهد آمد عرض این است که مقبل نبود
بودن ضب با طراف عالم خبر و بر توفیق آنحضرت بفرماید بنا بر همین هست و حاضرین هم سزاوار
بر و باین معجز میشوند و سایر هم محروم نمیند بلا تشبیه و استغفار الله خود تو میگوئی در دعوی
خودت که مردم بروند و بر بپندار که حال حاضر با غایب فرق نمیکند چه حاجت بر رفتن است
خلاصه و اما آنکه گفته است و اگر بخلاف عادت زنده و ناطق بماند از کجا هست سوسمار است و از
چه راه این نطق تربیت و تعلیم نیست گویم این را از خلا بقرس و من خرف مگو و شاید بکمال
اینکه اینگونه معجزات را عمومی قرار نداده اند همین شبهات تو و امثال تو است اما از اول
که اعرابی سوسمار را از بیابان صید میکنند و در اسن بن خود پنهان میکنند که از برای خود او
و دیگران شبهه نیست که این سوسمار ناطق نیست و طبعی هم نکرده لهذا پیغمبر خدا بان فرمود

از این

از این که انرا بنطق در آورد زیرا که محل شبهه نیست اما بعد از انوقت که پیغمبر خدا میباید
مثل قوم سوسی پیدا میشود که بگویند این سوسمار نیست و از هزار و سیصد سال تاکنون
چه طور چنانند و ممکن است این را بتعلیم انطور ناطق کرده باشند لهذا از این قبیل معجزات
و ابائیه و دایم قرار نداد پس همین که حجه خداوند چه طور تمام است و کامل که بر زبان خود تو
جواب تو را میفرماید که حکمت پروردگار را منکر نشوی و ذاب پیغمبر را نه اظهار این بوده
است که معجزی که ممکن باشد کسی در ان شبهه بکند و محل احتمال باشد بفرمودند چنانکه شخیر
بحضرت امیر عزم کرد که من در مقام خود میباشم و عزم میکنم بر اینکه از جای خود حرکت
نکنم تا امرای بقوت عجز از جای خود حرکت داده پیش بخوانند فرمود اینکار برای من محالست
و این محالست که کسی بگوید تو در باطن با من موافقت کرده و را آمدن و این از قوت من نیست
و این تو از من میخواهی که من این درخت را از جای خود حرکت دهم تا محل شبهه نباشد و او هم ملتفت
شد و قبول کرد و حضرت درخت را پیش خواند و آمد خلاصه که بنای ایشان در معجزات
بر این نیست که خبر یک محل شبهه است قبول کنند این است که باقی گذاردن مثل سوسمار
ناطق که چه برایشان سهل و آسانست اما پیغمبر همین شبهات باقی نمیکند دارند با اینکه
همین شبهه هم از عین مکر و حيله است سوسمار طوطی نیست که بتوان بتعلیم انرا ناطق کرد
و طوطی هم که ناطق میشود پیدا است که صرف صوتی است که از دهان او بیرون میآید و
انرا نقل در ان نیست اما سوسمار بان وضع که سخن میگوید مثل کبک که نفس ناطقه
با وفتق گرفته باشد پس بسا فرق باشد از اندیشه تا وصول علاوه بر اینها که اگر حکمت خدا
بر این جاری نشود که مثل سوسمار ناطق را باقی بگذارد ممکن هست که نقد از آثار و
علامات باور بگذارد که احدی شبهه نکند که این همانست که رسول خدا با عجز فرمود
است و هم چنین است مرد در باب سنک ریزه و جواهر حال که حکمت بر این جاری شده
که مثل اینها باقی باشد که مادر صمد در رفع شبهه تو برایشم را اگر خداوند میخواهد که اهل ان باقی
بگذارد یا آثار و علامت که هر شیعه و بعضی وضع اینها از عادات خارجست و البته معجزا
و سنج خدا حله الله علیه و اله ممکن هست مگر همان سنک ریزه که ناطق باشد در هر مجلس
و محفل که همه کس علامه ببینند و بشنوند معجز نیست و محل شبهه است خلاصه که کلمات با و
پشت سر هم میگویند و عوام پیچاده را کول میزنند و من سبقت الله الحسنى از این سخنان
کول نمیخورد و اما آنکه گفته که متصل در قیام و بند است ناخر در حقیقه محتاج بحجاب
نست لا لبسوا الذین بدعون من دون الله فبیتوا الله عدو و انچه علم کسی که ادعای اسلام می

کند

کند اینگونه سخنان و شست نشینت به پیغمبران خدا نمیکند و بدینست و الله مکر عذابی که در دله
 خود بان بزرگواران دارند که اینگونه است نه از می کنند و عاقل از قول خداوند که میفرماید تا کنون
 المسمون این پس جواب اینکه را خداوند خود بردست ملک که غلاظت دارد خواهد داد مثل همه
 کلماتش و له مسلمانان بدانند که کارهای پیغمبران حق باقی نیست که واقعی ندانسته باشد
 و جبهش بنا باشد روح القدس است و بجنبه مثل اینکه سایر امور عادی عالم واقعیت دارند
 همه واقعی است طاعت و اقیست هر چیزی بوضع حاجت است که ماکاه نیستیم باری و آنچه گفته
 که خلق عالم طلب دنیا از خدا و درو مجتهد زهد از مذهب مجبور شده اند که مشاهده
 کنند سنک ریزه جواهر شد تا آخر مرخفات اعمرو اگر واقعا طالب هدایتی که بخواهد در
 راه خدا بکن نا خداوند تو را هدایت کند و او کو طالب نیستی که اینهمه جان کنان برای چه چیز
 همین طور هیچ دینی را بخیر مگر مثل همه بدینهای عالم خلاصه اما انظار حسی و سوسمار
 که چه دخل با طلب دارد که مردم طایفه بنده استند و این سبب شفته دنیا میشود و طاعت
 بگوشه انبعل را دیده اند و دانسته اند که پیغمبر حق است و هر که خواسته ایمان آورده و هر که نه
 خواسته بنیاد آورده و اما سنک ریزه که جواهر شد این الان لونی بنوده است که همه خلق عالم
 با بنفاسطه غنی و صاحب مال بشوند و طاعت خواسته اند بیک نفری عطا فرموده اند و چه
 ضرر و این است که پیغمبر خاتم که همه خلق را هدایت فرموده جمعی را بر و بخشش و عطا و
 بخود کند علاوه بر اینکه بنوع بخش خاص پیغمبر است که از جانب خداوند مبعوث میشوند
 و قطعاً انکس که حقیقه اهل سعادت است بعد از آنکه اینوضع را مشاهده کرد چنان مقبل
 با ایشان و معضرت از سوی میشود که یک سر و دنیا و ترک میکند چنانکه مرید است که فقه
 کثیر حضرت فاطمه زهرا فدوی که بر نا خود داشت که در مقام حاجت بگردد و قیله ملاحظه کرد
 که موای او بختی گذران میکند با خود خیال کرد که چه بجز از این که این کسیر را بر قطعه صبی طرح
 کنم و صرف معیشت موای خود کنم و چنان کرد و قطعه طلائی خدمت ایشان آورد و هر یک از
 موای او عیبی بران طلا گرفتند تا اینکه دانست که همه انعام را داده است بعد از آن حضرت امیر پناه
 مقدس خود را بر زمین زد و زمین شکافت و سبب که های طلا ظاهر شد که در بهم و پیغمبر فرمود
 هم اگر میخواهی با ما با شای طلای خود را بیا نذر وی اینها او هم انداخت و از دنیا اعراض نمود چنان
 فضلش معلومست خلاصه که انکس که اهل سعادت است بعد از آنکه چنین معجزات دید از دنیا
 معرض میشود و هم عظام آن در نظرش ظاهر میشود نه اینکه بطلب دنیا میافشد و اما آنکه اهل دنیا
 نیست که حاجت باین معجزات ندارد ایمان سلطنت ظاهر و لوضاع و دنیوی و غنا بهم معزور

میشود و بهین سبب دنیای از خلق بفاق ایمان آوردند بلکه عدا رسول خدا است به بسیار که آنها
 میفرمودند آنکه اقبال کنند و خداوند اسم بپای عادت را در کتاب مجید خود مؤلفه قلوبهم فرموده و آنها
 بجای حق بودند که توحید را قبول کردند و معرفه ائمه و احوال نکردند و مخصوصاً ساهی از صفت
 برای ایشان قرار داده که تالیف قلوب ایشان بشود و پیغمبر در یکی از غزوات که غنا بهم بسیار دست
 آمده بود و بهین عادت مؤلفه قلوبهم مثل اوس سفیان بن حرب امثال آن نفع عطا فرمود که از حوصل
 هایشان برون است و بعضی از مؤمنین ضعیف حسرت میخوردند و انحضرت با ایشان فرمود که میل
 دارند بایشانم بدو و شما هم مثل آنها باشید قبول نکردند و ایمان عطاای که خوردند شدند
 و بعضی از غنا بهم بودند که باز طمع دامن گیر آنها بود و می گفتند چنانکه از ما میگیریم و پیغمبر صدق
 و ابد بکران میدهد و باید در باره آنها نازل شد و منم من بلترک فی الصدقات فان عطاوا آنها
 رضوا و ان لم یطوا اذا هم یخطون خلاصه و خوابد این مطلب حکمتهای آن بسیار است یکی اینکه مثل
 اینچنان که خودشان ایمان حقیقی پیدا نکنند شاید اولاد ایشان که در حوزه است که نشوونما
 میکنند مؤمن شوند و فایده دیگر اینکه از این قبیل مردم لازمست که در اهل حق جمع شوند و
 بطبع مال نصرت کنند حق را و اگر گشتم بشوند فدای سر مؤمنین که هستند چنانکه خداوند
 در کتاب مجید خود فرموده جاهد الکفار و المنافقین و در حدیث شریف فرمودند که زول به
 ان بطور بوده که جاهد الکفار و المنافقین یعنی بمنافقین با کفار جنگ کنید و آنها را سیر و
 سکر باری خود قرار دهید خلاصه که اگر با اینهمه ادعا از حکمتهای پروردگار راجع غافل
 است و اینست که عیب میگوید و پیغمبران و بی خبر است که امر باین سانی که کان کرده نیست آه
 اگر از پس فرود بود ذاتی و الهیه هست و من بعل مشقال ذره خرابه و من بعل مشقال ذره شترابره
 باری بعد از آنکه کلمه اشاره میکند که با اینهمه سخنان هر انچه حکایات و مسموعات است که در
 اینمعجزات را با این عجب که تو هم کرده از پیغمبران منع شمرده زیرا که ایشان بوی از عیبند یا خود
 امثال اینمعجزات را بخيال خود منع شمرده و در بعضی مقامات دیگر دیده شده است که حکایت
 از اینچنان کده اند که اینجور امور از محال نشد و فقه خدا شایع بحال نمیکرد و استدلال بجهت
 شریف میکنند که شخصی عرض کرد خدمت حضرت امیر که با فاد راست پروردگار آنکه داخل کند
 دنیا را و بیضه از غیر اینکه کیچک کند دنیا را و بزرگ کند بیضه و افرمود که خداوند نیست عجز
 داده نمیشود و اینکه تو سوال کردی فشدنی است خال حضرتان استدلال باین حدیث شریف
 میکنند که قدرش خداوند شایع بحال نمیکرد و هم چنین ائمه اطهار و پیغمبر قدرشان بحال
 شایع نمیکرد و اینجور امور از محال است بلکه احباء موفی و ابراء که و ابرص و اینها از محالات

نمرود و اندر مولای بزرگوار من روی فلک جواب از این مطلب بفرستد و باید که این
 ثابت فرموده که اینها جزو حلالان نیست و همه حکمت و بعد از اینها نشان در حقیقت شایسته
 نیست که این تا چیز در حد بیان برآید و چند که بجهت اینکه اشکال در این مقام بی جواب نماند
 باشد عرض میکنم که در مثل داخل کردن دنیا در بیضه با حفظ صورت هر یک که فرموده است این نشان
 است راست است و نقیض هم باین واسطه بر قدرت خداوند وارد نمیدارد و علت آن است که مانع نفوذ
 قدرت پروردگار اگر چیزی است که از جانب غیر او است و در حقیقت نفوذ و نیست و نمیتواند از طرف کند
 این قدرت خداست ولی اگر این است که خداوند خود قرار داده و از کمال قدرت و حکمت است که اینطور
 است و الا نه که اینطور قرار داده باز در حقیقت نفوذ است و بجهت این که خواسته باشد از این مطلب
 کند و هر چه را در هر جا خواهد قرار میدهد چنانکه حضرت امیر میفرماید پس لشی منه انتفاع
 و لا که بطاعه شیء انتفاع پس چه نقیضی در قدرت او است و اشاره باین مطلب است که ما این حضرت
 عیسی انوقی که شیطان از آنحضرت پرسید که آیا پرورنده تو قادر هست بر اینکه زمین را داخل
 در بیضه کند و زمین را کوچک نکند و بیضه را بزرگ نکند حضرت عیسی فرمود وای بر تو بگو
 که خدای تعالی وصف کرده نمیشود بجز و کسب قادر بر آن کسی که لطیف کند زمین را و بزرگ کند
 بیضه را خلاصه سخن اینست که خود خداوند بجهت بالغه خود قرار داده است که آسمان با وجود بزرگی
 داخل بیضه با وجود کوچکی نشود نه اینکه این بدامری باشد خود قدرت پروردگار بسیار است
 باشد مثل اینکه خداوند خود میان سر و گردن و کمر و شکم و غیر اینها مضاعف قرار داده است
 چنانکه فرمود بمضاد نه بین الاشیاء عرفان لا ضلله و فرمود ضاد التور بالظلمة والضیاء بالهم
 حال اگر عین نور یا عین ظلمت جمع نمیشود این از نقص قدرت خداوند نیست بلکه همین بقدر
 او است و خداست که بعضی را احد بعضی قرار میدهد و بعضی را بعضی منع و دفع مینماید و
 لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت سوامع و سبع خلاصه سخن اینست که این مطلب سبب
 قدرت نیست چنانکه تو اگر بیک دست دسند بگو تو از کار معینی منع بکنی پس اندست که منع
 شد سبب سلب قدرت از تو نشده است بلکه خود توفی مانع و خود توفی معطی یاری
 پس آنچه را که خداوند خود بجهت بالغه خود ضعیف قرار داده باینکه دیگر جمع نمیشوند حال
 باید ملاحظه کرد که در این مورد امور که مذکور میشود چه ضعیفی است که سبب عدم تغلق
 قدرت شده است و چه گمان میکنی از اینگونه اخبار که بشنوی مثلاً سنگ بزرگ را که جواهر
 کرده اند با با حفظ صورت مجرب غاسقان را جواهر شفاف قرار داده اند که چنین چیزی که
 نکتهدلی بعد از آنکه صورت تجریت را افاد و در گردن و ماده او که ضعیفی با صورت جواهر

ندارد از امور مضور با تصور و کدند مانع از آن نیست و میشود و اما در مثل انطاق حصی و سوا
 اگر چه صورت آنها از اینها بکلی گرفته شده بلکه همان حیواناتی است و به تغییر جزئی را بجهت دلیل
 میتوان منع کرد مثلاً در همان سوسمار و اندک تغییر که قابل تکلم شود بقوت عجز بدهند چه
 مانع از برای ایشان است و هم چنین در حصی نمکنت که در کف بقوت عجز از در آنها احداث کنند
 که از آنها اصواتی شبیه بکلمات خارج شود یا آنکه مثلاً یک از ارواح ملئکه را امر کنند که شقایق یا آنها
 بگویند و نطق کنند خلاصه سخن اینست که قطعاً اینجور امور که واقع میشود از فوجیه مضاعف که فرمود
 هذا تمایلاً لایکون از فوجیه البتة نیست و از وجهی است که امکان دارد خواه امکان حقیقی امکان
 نسبی که بعضی امکانی که در ماده هست بدون صورت یا در صورتها است بالتسبب ظهور آن
 نادره خودشان مثلاً صورت کوزه را از کل میگیرند و او میخواهند آن را منقلب کنند و گاهی کنند
 باید آن را بکلی برگردانند و وقت بصورت گاهی بسیارند ولی اگر کوزه سفید را میخواهند منقلب کنند
 و سفید کنند دیگر برگرداندن بکل لازم نیست و خود این کوزه امکان هر دو اینهاست خلاصه
 اینست که کسی نگوید که ایشان مثلاً با حفظ صورت حجر غاسق را جواهر قرار میدهند که تو خال میشود
 بلکه از آنجایی است که شش است و برای کسی که قدرت پروردگار در او جلوه کرده است همه اینها
 ممکن است چه شده است که در ساپوملک مکرری یعنی حیواناتی که خلق الشاعه هستند مثل
 جمل و امثال آن یا تغییراتی که در حیوانات مثلاً با اختلافان جزئی که در هوا حادث میشود
 فوری حادث میشود مثلاً مگر و پده شده است که بعضی اینها منقلب میشود و اندک
 باوان و در طوبی پیدا میشود خاصه در صورتی که هوا گرم باشد و بخار آن متضاعد
 شود مگر در پده شده است که فوتها مورچه ها از سوراخ خود بیرون میآیند و هر یک دو
 بال بسیار بزرگ دارند که در هوسر خود آنهاست از جهت طول و عرض و بنای پرواز میگیرند
 ساعی میگیرند هوا را از ام میگیرند و اینها با آنهاشان میپزند و همان که بوده اندی
 شوند پس از این قبیل تغییرات فوری در خلق خداوند بسیار است و در حدیث شریفی
 که خلقت و مدت آنرا فرموده اند امام ۲ میفرماید آنچه حاصلش اینست که خداوند قادر
 بود که خلق را بی مهلت خلقت فرماید و به چون خواسته که خلق عجز بکنند و معرفت حاصل
 کنند اینطور خلقت فرموده خلاصه و تو که گفتی قدرت تغلق بمجال نمیگیرد در خدا و
 خلق همه باید بگویند زیرا که حدیث خاصه در قدرت خداست و خلقهم که بطریق اولی از
 همه امر محال بر آنهاست پس اگر در افعال خدا بی بیانی که چگونه امور غریبه را بدو
 اسباب ظاهر جاری میکنند پس اگر بخواهیم خلاصه از این قبیل امور جاری بکنند باینکه

و اگر ملتفت نگردد حکمت باطنی میبینی که اگر در امور جزئی پنهان باشد در امور کلیه هم پنهان است
 پس اگر در فعلت خدا محال نیست که موثر در پندار و پیر و پیاورد و ظاهر بشود البته محال
 نیست که آدمی هم پیر و پیاورد و طهران نماید زیرا که وجه اشکال که بنظر تو آمده هر از یک
 بلبست و هم چنین سایر تعقیبات و عجب است که مردم در امور طبیعت خودشان و چیزهای
 که خداوند قوه افراد خودشان گذارده منکر میشوند همچنانکه امری بپندار و اولیا میسرند
 فضل ایشان میشوند مثلاً اثر چشم عیاناً ملاحظه میکنند که چه قسم آثار عجیب و غریب از پند
 میشود و خداوند در کتاب بچند خود ذکران را فرموده و پیغمبر و اهل بیت در اخبار خود
 فرموده اند حتی باین لفظ که اگر بنا بود چیزی بر قدرت سبقت بگیرد هر این اثر چشم سبقت میکند
 و این مطلب هیچ محل است بنده از هیچ عاقل نیست و دیده شده است که در یک ساعت زنده
 را میپرانند و شتر را بدایک میبرسانند حال که گفته بشود که پیغمبر خدا را هیچ قدرتی است که مرده
 را زنده میکند و عجیب میکند و دیده شده است در عیانان این آلاء الله من شریک مثل
 اینکه حبشاً الهو را بتر میزد و پیغمبر میباید از دست دیده شده که میگوید کدام یک از اهل انوار
 میخواهد همین که نشان داده اند گفته بدوید که حرام میشود و دیده شده که سگک بسپارد
 بزرگ زایک نظر بزرگ ز کرده و اینها در نزد مردم غریب نیست و اگر پیغمبر خدا امر غریبی نقل
 کردند انکار میکنند و این از حکمت خداست و از تمامیت حجت او که اینجوره امور را
 نشان مردم داده که انکار فضل انبیا و اولیا را نکنند و باینهمه تا جایی که داخلین
 و ایمان ندارد هر چه بگوئی میپذیرند و پند همینکه اسم دین میان آمد شکیان و شکوک
 نشان بسپارد میشود و این است که در امور طبیعت شیطانی در صدد نیست که
 القاء بشود کند و بدین را میخواهد از دست ایشان بگیرد این است که از این قبیل منخراف
 میگوید باری و چون در هر مقام از این قبیل سخنان واهی دارند و امید از پرورنده
 خود دارند که در هر مقام القاء حق را بفرماید و جوابی شافی از شبهات داده شود و
 نیست که در یک مقام بدیش از این پانچوسیم در خانه اگر کسی است بکفر پس است همین قدر
 ملاحظه کن که مباحون الله هر چه میگویم از مدلول فرمایشات اهل بیت سلام الله علیهم
 بیرون نمیریم و برای خود هر منخراف که میخواهد میگوید و حال آنکه فرمودند که لاری نه
 الذین آمنوا و عملوا الصالحات و الله علیهم السلام علی من اتبع الهدی فصل گفته است و چون خدا
 عالم و قادر و هادی است باید معجزه که صاحب امرش عنایت میفرماید ما بین علم علما و اهل

جهلا و نزدیک و دور مشرف و محجور و بینا و کور اگر طالب شوند و بشرابط جاهله قیام نمایند
 یکسان باشد و کل بنوانند تمیز دهند و عارف شوند و بقین کنند و خلاف ذلك جز
 تمام بالغ کامل نخواهد بود و حال آنکه نبی است بر عالم و جاهل و مشرف و محجور و دور از
 مظهر ظهور و باید حجت را مابین کل و ضای باشد و کذا که نفس طلب در بدن خارق عاقل
 نمود و اینان شد باید از برای کل ایشان شود زیرا که ترجیح بلا مرجح باطلست ایمان او را میخواهد
 و ایما و بکری را میخواهد یا اینکه دیگری را از این فضل محروم نمود برای اهل مکه محطه و منکر
 متوره آورد باید برای اهل سایر مدن و قری و خالک آخری هم بیارند بلکه باید برای بعد
 زمان خود هم بگذارند و اینهم محال است و اگر اهل عالم بنوانند حجت شوند و در طلب معجزه شفق
 کردند و این وقت فیما بین معجزه با خلق است و اینهم منعی نیست باینکه با خداست و این من حیث
 الایمان و الحلیت و اعطیت و اشرفیت منحصر است بایان و کتاب تا آخر که بعد از اشاء الله
 ذکر میشود جواب اولاً در این مقام بیانی لازم است از باب مقدمه که اگر از املت بشوی
 جواب از همه این خرافات داده میشود و این است که خداوند عالم جل شانده ذاتی است بگا
 بی همنا که ابد افضای امری در ذات او نیست زیرا که افضا چنانکه اهل عربیت میدانند
 فعل قبول است یعنی قبول قضا کردن و یکس آنکه که برخیزند قضای جاری کند و او قبول
 فرما بد و بجاورد و بکار افضا کردن امری از امور از لوازم صورت است چنانکه محسوس
 که بعد از آنکه خداوند افاض صاحب بنصورت خاص فرمود افضای سوختن نمود و ابداً
 آنکه صاحب صورت ابی که افضای دفع عطش کرد و هم چنین هر صاحب صورت در مملک افضا
 امری مناسب همان صورت میکند که غیر از آن از او بر نیاید و اگر در عات خلق این مطلب را ملتفت
 نمیشوی در آلات صنایع ملاحظه کن که بنیاد مثلاً آن را برای بریدن تحصیل میکند و مثلاً را
 برای سوراخ کردن و بنیاد را برای تراشیدن و رنگ را بجهت صاف کردن ملاحظه کن که اگر هر یک
 از این آلات را بخواهی دیگر استعمال کنی تا کار مخصوص که از او میخواهند از او بر نیاید با اینکه ماده
 همه این آلات را که ملاحظه کنی همان فولاد است و همانست که بصورتها در آمده اما با وجود این از
 یک جای برود و از یکجا میسر شد و از یک سو میسازد و از یک صاف میکند و این از جهته اینست
 که این خاصیتها هر منفرجه بصورتهاست و افضای بریدن و تراشیدن و غیر اینها از صورتها
 است و صورت چنانکه علامه میبینی امری است که بدون ماده نمیشود و اگر میخواهی آیه داشته باشی
 بدون اینکه صورت را روی ماده مثل فولاد یا شیشه یا ن گداشته باشی امری محال و نخواهد
 شد پس هر یک که افضا امری پیدا شد البته صورتی منشاء این افضا شده است و هر یک که صورت پیدا

شد البته بر یک ماده گذارده شد حال کذا آن بگانه خداوند صاحب قضا شد البته
 صاحب صورت خواهد بود و اگر صاحب صورت شد ماده هم خواهد داشت و اگر چنانچه
 شد مثل خلق مرکب میشود و حادث میگردد و محتاج میشود بکسی که اجزاء او را فراهم بیاورد
 و اینکه فرمودند خلق الله آدم علی صورته از برای این معنیها است که منافات با توحید
 ندارد از همه آنها واضح تر آن است که مرجع همه را آدم است که شخصی بکسی گفت قبح الله وجهه
 و وجه من لیسیم و پیغمبر شنیدند و با فرمودند که چنین مگو که خلق الله آدم علی صورته
 یعنی این شخص که با و شبیه او نفس گفتی بصورت آدم است و آدم است شبیه او و نفس تو بادم
 میرسد و معنی دیگر آن است که در حدیث دیگر فرمود که این صورت است مخلوق که خداوند او را محض
 تشریف بخود نسبت داده مثل اینکه کعبه را خانه خود خوانده و هر حال که در نزد هیچ موجد شبیه
 نیست که ذات خدا را صورتی نیست زیرا که صورت از لوازم ترکیب است و با احدیت پروردگار
 درست نمیدارد خداوند در کتاب مجید خود فرموده که قل هو الله احد و فرموده است که لیس
 کماله شی و اگر او را صورتی باشد پس همه اشیاء از اینجهه مثل او خواهند بود خلاصه و فصل
 پروردگار و مشیت او چون اول چیزی است که خداوند او را در عرصه مخلوقات نسبت تشریف خود قرار
 داده است چنانکه فرمود کنت کما تحب فاقبحت لک عرفت خلقت الخلق لکی اعرف و اول
 چیزی است که خداوند او را بخود و خلقت فرموده و سایر خلق همه را با و خلقت فرموده چنانکه فرمود خلق
 الله المشیه بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیه اولی ایتی است که در میان موجودات اینجهه شناختنا
 خود را داده است و البته باید در میان مخلوقات این بساطت و صورت ندانستن پروردگار
 باشد اگر چه هیچ خلق بدون صورت نیست اما مشیت پروردگار صورتی است و بی صورتی است
 معنی صورت کلی میباید از برای او است که خصوصیت بداد او نیست اینست که در حدیث فرمودند
 که لا کیف لفضل کلا لا کیف له پس اینست که از برای او کیف مخصوص یا جهه یارینه یا مکان بازمانده
 یا سایر اعراض هیچیک بطور خصوصیت نیست و بدلیل دیگر آن چیزی که مصدر موختن است
 فقط صورتی مانند صورت اشیاء دارد و آن چیزی که مصدر سرگردشت فقط صورتی مانند
 آب میخواهد و هکذا اما اینچیزی که مصدر بود و کوی و روی و خشکی است صورت میخواهد که
 خصوصیت هیچیک از عناصر برای او نباشد هم چنین فعل پروردگار که مصدر جمیع خلق
 هزار هزار عالم است بدین خصوصیت و بدین حق خصوصیت عطا یا منع از برای او نیست زیرا که
 که بک جلوه او عطا است و بک منع پس اگر خاصه صورت عطا بود منع از او سر نیزه و اگر خاصه از
 منع بود عطا از او سر نیزه ولی او است فعل مطلق پروردگار که بر حسب سوال هر کس یا او رفتار

بنیاد چنانکه خداوند میفرماید دعوی استجب که میفرماید یا حی یا قیوم الدعی از ادغان و
 میفرماید فل یسئو بکم ربی لو لا دعاؤکم خداوند هیچ اعتنا بقمندان را اگر دعای شما نباشد
 پس هر امری را که فایده بلیت خلق اقتضا نمود خداوند عطا میفرماید و هر چه طلب کرد نمیدهد
 و از همین بابهم حقیقت جواب آن اشکال را که در فصل پیش ذائق که امر حال صورت نمیکرد
 پس از عجز خداوند نیست که امر حال موجود نمیشود ولی حال خودش مسائل وجود از خداوند نمی
 کند چنانچه مرغی که در قفس است سوال آنکه اسنان و فم من در شکم او نیاید که نمیکند و هرگز
 با او عالم با ناله و آواز عطا پروردگار میگوید چنانکه فرمود و انزلنا من السماء ماء فاستلوا به
 یثربا خالدا و چون پیغمبر خدا در مقام حقیقت عظمی سر پروردگار است چنانکه فرمود که انما امر
 و و کوا و الله اعلم بکم بطریقه در مرتبه دیگر خود ایشان امر پروردگارند چنانکه فرمود
 انما امرکم انما المعانی نفس معانی و سخن جنبه و بدو و نشانه و امر و حکم و هم چنین در صفت
 ائمه فرمود انما امرکم هم فدره الزب و مشیت و در همه این صفات پیغمبر اول همه ایشان است
 و اولی همه ایشان چنانکه فرمود البقی اولی باللو من بین من انفسهم پس پیغمبر مشیت پروردگار
 است و دلیل این مطلب را اگر از کتاب بخوای از این آیه بفهم که فرمود ما انما امر الرسول فخذوه و ما
 تخاکم عنه فانتهوا و فعل خداوند از غیر پیغمبر ظهوری داشت لازم نبود که در صورت نفی کلی مشیت
 شوند بلکه ممکن بود از وسایط دیگر بگویند و اینگونه اوله از فهم عوام بالا تراست و همان صریح
 فرمایند ائمه کافی است و ایشانند امر پروردگار پس سلوک ایشان با غایت ملامت بر حسب
 خودشان نباشد و اوله این مطلب از کتاب و اخبار اهل بیت سلام الله علیهم است خداوند
 در کتاب مجید خود فرموده است لا تکلفن أنفسا الا و سعهما و حضرت صادق فرمود که تکلم نه
 و فرمود رسول خدا هم باید بدان بکن عقل خودش هرگز و فرمود که فرمود پیغمبر ما معانی را
 ما مود شده ایم که با مردم بقدر عقولشان تکلم بکنیم و نیز همین مضمون از حضرت جواد
 نقل شده است و بنای پیغمبر بر این بوده است حق آنکه احباب پیغمبر از و میگویند که بدین
 بنیاد و از آن حضرت سوال بکنند و آنحضرت بفرمان او سخن بفرماید و معنی آنها بشود چنانکه حضرت
 امیر میفرماید و هم چنین تکلیف هر کس بر حسب عقل او است و معرفت و حضرت باقر فرمود که
 اینست و جز این نیست که خداوند مدامه میکند بایندگان در خستاد در و زقیانه بقدر آنچه او
 است ایشانرا از عقول در دنیا و حضرت عسکری فرمود که اعتنائی نیست از اهل این دین بکسی
 که عقل از برای او نیست و حضرت صادق فرمود بیعت الرضی و الطیبه که ای عباد الله از برای
 ایمان ده در جاست بمنزله مسلم که بالا میروند پله پله بعد از پله پس صاحب پله و هم صاحب

است که در صورتی که خداوند او را خلق کرده است

اول گوید که تو چیزی نیستی تا آنکه مشایخ ما هم بشود پس از نظر میاندا که یک درون درجه تو
 است که انکسی که فوق تو است تو را از نظر میاندا و هرگاه در یک کسی یا مین تو را تو است پس
 او را بر حق بالا بیاورد و نازم کن بر او که او را بشکستی که هرگز بشکستی مومنی را پس بر او است
 جبر او و اخبار یا مین مضمون است و هم چنین باز جهات دیگر در تکلیفات ملاحظه
 میشود که باعث اختلاف است چنانکه این ششم میگوید که داخل شد بر حشاش و سوال کردم و
 جوابی فرمود و در تفرید یک یک کرد و در شدند از همان مسئله سوال کردند و حضرت
 بصری جوابی علاقه فرمود و هم که قوم بیرون رفتند و چون فرمود و فرمودای این ششم کو پا
 جز عکروی عرض کردم جز عکرم از سه قول مختلف در مسئله واحد فرمودای این ششم خداوند تعالی
 فرمود و او را مملکتش را پس فرمود و خدا عطا و آفاسن او است بصری جوابی و تقوی فرمود
 لبو حجاز آمد پیش ذی القیاس فرمود ما انا الرسول فخذوه و ما انا منکم فترکوه و این بدیهه است که خدا
 تعالی تقوی فرموده است لبوی آیه از ما و لبوی ما است آنچه تقوی فرمود لبوی حکم
 پس جرج مکن و نوشت حضرت به زبانه که شک نشود سینه تو از این امر کرده است تو را بدرد
 علی بن اوس بن ابی امیه و ابی بصیر بخلاف آن آورد پس بحق خدا امر نکرده ایم تو را و امر نکرده ایم
 مکر یا امری که نازا و سمع داد و شهادت دارد کوفتن بان و از برای هر یک از آنها در نزد ما
 نصاری است و شما که موافق با حقست و اگر اذن داده بشود شما را هر چه میباید که حق در میان
 است که شما را بان امر کردیم پس در یک یک لبوی ما و لبوی یک یک از برای ما و صبر یک یک بر احکام
 ما و راضی با ما باشید و آنکه میان شما را تفریق کرده او را بی شاکست که خدا او را و اجماعی خلق قرار
 داده و او بصلح کوفت خود و ائمه است در قضا امرش پس اگر میخواهد میان آنها تفریق میکند که
 سالم بمانند پس جمع میکند میان آنها تا آنکه این شود از فتن آنها تا آخر حدیث شریف و اختلاف
 احکام در این دو حدیث و غیر آنها اتم نیست که همه از جهت تفریق باشد بلکه جهات اختلاف بسیار
 است و حضرت امیر فرمود در حدیثی که خداوند جل و ابرای مصلحت خلق فرمود و فرمود
 که بنده کان خدا مثل مرغانند و پرورنده عالمیان مثل طیب پس البتہ طیب ملاحظه صلاح
 هر مرضی را میکند و همین بس که اطفال و اکامی مطلقا تکلیف نیست مگر تکلیفات
 موسعه و چون تجد بلوغ و رشد برسند بحد و تامة گفته میشود و عالم را تکلیفی و رای باهاست
 و در قبایله هفتاد گاه از جاهل امر زبده میشود پیش از آنکه از عالم ملک گام از زبده شود و برضی
 را تکلیفی غیر از غیر مضطر است و مکره را تکلیفی سوای غیر آن و مساوی را تکلیفی سوای حاضر و بعد
 را غیر شمری و مرضی را غیر حکم و زرا تکلیفی سوای مرد و غیر آنها از اینها را اهل بیت سلم

سوره

معلومست و نیست همه اینها مگر از جهات اختلاف مصالح عباد که هر کس بحسب قابلیت خود صلاح
 دارد و خداوند با او بجهان قسم زده و آنرا الله لا یفعل بعباده الا الاصلح ای چه بسیار مردم که صلاح
 ایشان در عبادت بسیار نیست چنانکه فرمودند من تقدیر علم من فی امری و ای چه بسیار که اگر از
 مراتب معرفت بر این تفاوت است و خداوند عرصه شود از این خارج بشود چنانکه فرمود و لو علم ابو
 مانی ثلث سال کفره و بدون شبهه خداوند هر کس را نظیر صلاح او هست تکلیف میکند مگر آنکه
 مردم خودشان بلند پروازی کنند یا چیزی کم بگذارند یا برای و هوائی از خود داخل کنند و امر خود را
 فاسد کنند و از خداوند هر چه که اصلح برای ایشان است بجهان تکلیف میفرماید و از هر قیل چیزی به
 ایشان عطا میکند و با اینهمه اختلاف قوایل که محل شبهه و انکار نیست اگر کسی قائل شود که باید
 با هر یک قسم سلوک کرد و بیایند از امور از اینها ظاهر کرد و هر انچه را بی سببمانه و قوی علی
 و اختیار کرده و از فتن معرفت او است که میگوید اختلاف سلوک با هر کس بی ترجیح بلا مرجع است
 و اصل این لفظ حظائی است معروف مرجع خداست و هیت هست ولی بر حسب استعداد
 قابلیت پس حجتی است که گفته شود ترجیح بلا ترجیح یا رجحان بمرحال که رجحان از طرف قابلیتها
 است و اختلاف طبایع و قوایل امری مشهود است و گاه هم میشود که اصل قابلیت مقتضی امری
 است و صلاح او در تکلیف مخصوصی و بر حسب سؤال زیانی خود برخلاف آن حال
 مستأ میگوید و حکیم علی الاطلاق در این وقت که احوال را ترجیح میدهد چنانکه مرضی هر کس
 غذایی را از طبیب بخواهد که مصلح مزاج او در آن نیست باو نپسندد و تکلیف کرم مرضی
 نیست که مطیع امر آنها باشد بلکه مداری و معالج است و بر حسب صلاح آنها کار خود را می
 کند خلاصه سخن در این مطالب که بیافشد شبهه نیست و همه را بداند که یا منطوق کاتب سنت
 مطابق است و ما خود از اینجا است حال در این مسئله که مصنف کاتب لا بل جبارت کرده و احکام
 بر خدا جاری کرده و تا امر بر اینها خدا چنانکه میگویم که ای جاهل نادان آنها مطیع امر تو نباشند
 که هر چه را تو نیکو شمردی نیکو شمارند و هر چه را که تو زشت داشتی آنها زشت دارند بلکه
 ملاحظه صلاح خلق را میکنند البتہ بلوی برنج صدری اعلی و جوده فیه لطیف و غری
 بسیار خوب و قد راب لهو و بیاغذای خوب است اما یکی از پیانان غیر از فلوس و شود با
 بروک چند در صلاح او نیست هر چند بطبع قوای نادان خوش بپایان باشد اما طایفه
 بهتر از پدر و پسران با مردم راه میبرد و مطیع امر تو نیست پس اطهارا امر و اقامه ایاط برای
 هر کس البتہ مناسب حال او خواهد بود بلکه محبت مانها و مکانها این امر متفاوت میشود با
 معنی که مکان و زمان و سایر اعراض اثر در قابلیت اشخاص میکند و اختلاف قابلیت

باز

باعث اختلاف مشاء میشود و از همین باب است که پیغمبران خدا در یک محل مخصوص مبعوث میشوند
 و بعد صحت ایشان از انجایایی بگرمی و خورده و خورده مردم خبر داد میشوند و اینست که هم چنین
 به پنداری که این امر با اتفاق بوده هیچ امری از او مورد نیاید و هر قدر جزئی باشد با اتفاق نیست
 بلکه همه بقدر بر خاستگی است از پروردگار که بر حسب صلاح خلق فرموده است و اینست که در این باب
 گفتار امام آنکه فرموده که اتفاق و اختلاف با لا استحقاق الحکمه فیه هیچ حکمیت شریف
 را دست آوردیم و در آن فیه اینطور بود که اتفاق با لا اتفاق و اتفاق با نفعی که حکمائی قابل به نفع
 و اتفاق میکنند مطلقاً در ملک خداوند نیست و الا لازم آید که فاعل دیگر غیر خداوند در
 بدو این هیچ حکمتی سرزنند یا مفعولی بدو فاعل موجود شود و این هر سه خطاست پس اینست که
 مثلاً خداوند مکمل برای ظهور آن حضرت اختیار میکند البته وجه حکمتی در آن منظور و نظر
 هست قابلیت چیزها در آن وجه حکمت و هر کس اختلاف طایع اقلیم و اهل انظار را
 بداند در این مطلب شبهه نمیکند پس البته مصلحتی در این بوده که باید اول بر زبان این امر از انجای
 و بعد خورده خورده بسیار ملک سرایت بکند و بجهت قسم معلوم بشود هیچ پیش برود و وجه
 خدا بر هر کسی بویج و در وقتی تمام شود و اگر غیر از این گمان کنی خداوند را مصلوب و مذکور
 یا سبیه نمود با الله عز و جل و غضب الله و جابر زیرا که در این شبهه نیست که امر با اختلاف اوقات و که در
 کیف بجهت اهل و روی زمین میسر شد حال یا خداوند ترجیح بلا رجحان داده با ایمان بعضی را خواسته
 و ایمان بعضی را نخواسته همه اینها من خرافات است و حرفهای پاد در یک مجلس طفل چهار پنج ساله
 است و طفلی ده دوازده ساله و طفلی بالغ غافل سببی که پیغمبر خدا با هر کدای وضع سلوکی
 دارد و بطور تکلیفی حال یا پیغمبر ترجیح بلا رجحان داده با ایمان بالغ غافل را خواسته و ایمان طفل
 را نخواسته و چه غرض نفس از برای و با این دو بوده است همه اینها خطاست و او مبعوث بر کافه
 ناس است و همه را هدایت میکند اما معذرت که طفل صغیر قابل هدایت نیست و کبر
 بالغ را باید هدایت کرد و آنکه عقلش کس البته تکلیفش بقدر آنکه عقلش زیاده است نیست
 هم چنین آنکسی که در حاکمیت چنین ناز و پیاهند و شان افتاده البته بحسب قضای خود
 مسئل هدایت و بلاغ تخری از پرورنده خود بر حسب حال خود میکند و دلپاشی همین است
 که خداوند هم با اختلاف رسانیده و هر که مدعی بشود که مردم اهل هر جا و هر زبان و هر جنس را علم
 و عقل و معرفت یا جهالت و نادانی امرشان در فهم کتاب خدا مثلاً علی التواست یا نفعی که هر که
 امد داشت و حوائش خود را جمع کرد و سعی خود را نمود مثل دیگری میفهمد بیجا ادعا کرده و در واقع
 اگر کسی چنین چیزی بگوید منکر بدیهات است و جواب و جز نادام شمشیر صاحب الا من نیست بلی

ملک باستانک امو از حد و اند

حضرت

حضرات در بیان ایشان همیشه نشان بر این است که یک چیزی میگویند از روی انضاط
و بهشتان و مکابره که جواب دادن آنها بر اینها مشکوک است مثلاً بعد از وقوع میگویند که من کفنام بشرط
جمله عمل نماید انوقت میفهمد و اینکه تو میگوئی تفهیمد مجاهد نکرده ولی معذک ما جواب
میدهم که مراد از مجاهد چیست یا مقصود این است که فی المثل هر شخصی باید بدو دود و دوزخ
اینگار را بکشد بر تریب و وضع معنی که تو میگوئی و بعد از دود و زانو فتن صاحب معرفت آغاز
قرآن میشود که هم چنین حرفی هیچ غافل نمیزند سطح ظاهر و انرا که درس میخواهند یکی ششماه میتواند
یکی یکسال یکی دوسال یکی آخر یاد نمیکرد و ندانند که سعی خود را نکند بلکه سعی میکنند و بی
پیش از این قابلیت این نیست و اگر بگوئی که مقصود مجاهد باین ترتیب و باین حدود معتبر نیست
بلکه هر کسی قسمی و باندازه باید مجاهد نماید میگویم پس همانند که ناگهیم که هر کسی را
حد معتبر است و تکلیفی مخصوص دارد و ابلاغ حجت بسوی او بطور مناسب خود او می
شود در ظاهر ملاحظه کن باید قرآن تمام بخواند مثلاً تا حجت بر او تمام شود یکی ششماه می
خواند و حجت بر او تمام میشود یکی یکسال و بعد حجت بر او تمام میشود و مقصود از این مطالب
مثلاً است مطلب نیست که اگر انسان بخواند مجاهد نماید تا بفهمد خود بفهمد قرآن مجید
یکی چهار روز یا مجاهد بکند و مطلب دست او بیاید یکی اگر چهل سال هم زحمت بکشد بدر حجت
او نمیرسد و این از جهات اختلاف مبادی طبعها است و لا یزالون مخالفین الا من رحم ربک خلاصه
و هم چنین است امر نسبت ثبوت بر معجزات و انبیان آنها باین اصلاح هست و خداوند بر حسب صلیت
امر جاری میکند و نمیتوان مخیر حرف گفت و بر خدا ابراد کرد که بر هیچ بلا مرتج داری یا ایمان فلا
و انما استحق ایمان من انما استحق ایضاً و سلفها نه جاهلان است خداوند از جانب خود محتاج به
طاعت هیچکس و خائف از معصیت هیچکس نیست و من کفر فان الله غنی عن العالمین و حضرت
امیر فرمود و لا یطاعه شیء انتفاع ولی خلق هر محتاج باو هستند و باید ایمان باو بیاورند که
بنعم او منع شوند اما معذک طبعاً اختلاف است و هر کسی در طلب ایمان بوحی است و خداوند
از ایمان وجه باو میرساند پس حال نا اقبال است بعضی قوایل هست که بعلم پیغمبر و کتاب و تعقیق
او مثلاً معرفت او را حاصل میکنند و میدانند که حق است و من عند الله بعضی اینقدر استعدا
دارد که و شعور و ادب ایشان نیست و از قرآن منتفع نمیشوند بلکه اینقدر شعور ندارند که اگر سالتها
زحمت بکشی سطح ظاهر قرآن را هم یاد نمیکرد چه معنی و بواطن آن خلاصه که انما از ان بر اینها
یکم مکتوم میماند خیلی قریب بکنند از راه اخبار و خبرین چیزی بفهمند و الا که چه و الا که قوه اینقدر
او را راه را ندارند و این منافع ندارد و باینکه قرآن این کامله پروردگار را است خداوند انما

دندان منجی مخصوصی که خواهری کرده باشد او اظهار کند یکی را صلاح نیست

وَعَدِمَ ابْنَانِ

دشاه را هم این روز و شب قرار داده و نقیض از جانب فضل خدا بداند که اینک چنانچه
 ضعیف است و بطوریکه اشخاص سالها مضطرب میشوند و در غم میشوند و هم چنین است امر قرآن پس منفع
 نشدن بعضی دلیل نقص اینست و در کار نیست بلکه دلیل نقص قوای خلفه است پس مثل این
 جماعت بمجرات محسوسه چندان ادرک و عقل کامل نمیشود و مثل انطاق حصی و سوسمار که هر
 دلیل از ادراک میسر نمیآید که نطق حصی و سوسمار طبیعی غلای نیست و ان بقوت صاحب مجرایست
 که بعضی آمدن پس قبول نبوت او را اگر نخواهد بکند و در تجارت روایت کرده است از حضرت
 صادق که فرمود بعضی از مردم هستند که ایمان نمیآورند و میگویند این بعضی هستند که ایمان
 میآورند و بجز اینها نیستند و میگویند که در خدمت پیغمبر آمد و عرض کرد ای بنی یثرب اینها را
 فرمود بدست خود دیوی نقل پس بجانب راست رفت باز اشارت فرمود بجانب چپ رفت پس ان مرد این
 آورد و آنتی پس معلوم است که بعضی از مردم را چاره نیست جز اینکه از این قبیل ایان بینند بلی
 اگر سوالی بقی نمودند که صلاح در ان نیست اجابت کرده نمیشوند و در اینجا بکفر عرض میکنم از
 حدیث شریفی که از حضرت امام حسن عسکری منقولست که در تفسیر خود از پیغمبر نقل فرمود
 که آنحضرت در جواب رؤسای قریش فرمود فرمودند و اما قول تو ان لفظ السماء کار عین
 کفای پس بدینست که تو کفای و ان کفای من السماء ساقط بقول اسحاب مرگم پس بدینست که
 در سقوط آسمان بر شما هلاک شما است و مرگ شما پس توجیز این نیست که داده کرده باین از رسول خدا
 صلی الله علیه و آله که هلاک بکند تو را و رسول پرورنده عالمیان رحیم تراست و تو از این هلاک
 نمیکند و تو را و لکن او اقامه میکند بر تو حج خدا را و نیست حج خدا از برای پیغمبر تنها بر حسب اقراح
 بند کافش چنانچه اینک عباد جهانند با آنچه جایز است از صلاح و با آنچه جایز نیست از او و بقتل جاهلاند
 و گاه باشد که اقراخان ایشان مختلف شود و خدایک دیگر شود تا اینکه محال شود و افشیدن
 ان زیرا که اگر اقراخان آنها بود جایز بود که توافق بکنی اینکه آسمان ساقط شود بر شما و دیگر اقراخان کند
 که ساقط نشود بلکه در غنای نسوی آسمان بالا بود و واقع شود آسمان بر زمین پس مضطرب و مضطرب و
 مستحیل الوقوع است و خدا جاری نمیکند و بدینش را بر آنچه محال از اول آدم ابد بعد فرمود و سوغند
 که که آباد بدای بنده خدا طبعی که دوی او برای مرضی بر حسب اقراخان آنها باشد و این است و جز
 این نیست که با ایشان میکنند آنچه صلاح میدانند خواه عاقل و دوسر بداد و یا کراهت داشته باشد
 پس شما را میباید و خدا طیب شماست تا از حدیث شریف پس ملاحظه کن که مجرای را بر حسب صلاح
 خلق جاری میکند و صلاح خلق از این مخلقت و این از اقراخان صاحب لایل است که حکم نموده که
 باید خداوند انفسا را بر ایان نماید و مجری دیگر بدست انبیا جاری نکند یا اینکه مصالح عباد مختلف

است و از بعضی فقرات حدیث شریف بر تو وارد شود که معلومست که امر محال میسر نمیشود و همانطور که
 حضرت ان میگویند زیرا که می بینی که ان بر تو کوار ساقط کردن آسمان را بر زمین نهائی محال شمرده بلکه
 ساقط کردن و ساقط نکردن را با هم محال شمرده و شمرده در این نیست اما هر یک نهائی ممکن الوقوع
 است نهائی اگر صلاح باشد جاری میکنند بنا شد نمیکند و این را هم بدان که اینک فرموده اند
 امر مجری با قراح خلق نیست نه اینکه بقیه مطلقا هیچ مجری بشوال خلق را زاده نمیشود و حال اینکه
 اینها را حدیث قیام آورده باشد یا بشیم که مجری مخصوص خواسته اند و پیغمبر ظاهر فرموده و مراد این
 است که بعد از آنکه سوال میکنند اگر صلاح باشد ایشان میشود و اگر نباشد نمیشود و رسول خدا
 محکوم بحدیثی نیست مثل اینکه مرضی میکند که بوقتی سوال غذا مخصوص بکند و طبیب هم مصلحت
 بداند و اجازه بدهد بلکه غالب نیست که مرضی اول که یکی از اخلاط مبرور و یا دبی بکند و هنوز حکم
 سایر اخلاط را باطل نکرده آنها بر حسب طبع خود مایل بصد خلط غالب میشوند و صلاح مرضی در
 هفایت و اگر در این حال سوال خدرا از طبیب بکنند اجازه میدهد و بعد از استعمال دفع
 هم میبخشد ولی خوفی که خلط انقدر غلبه کرد که حکم باقی را باطل کرد خلط غالب میل بمثل خود می
 کند و اگر استعمال بکند طبعیان او زباده میشود و بهلاک میرساند و اگر در اینجا طلب مثل خود را
 از طبیب بکند قطعاً اجازه نمیدهد زیرا که مورت هلاک است پس چه بپایا میشود که یکی از خلق شود
 مجری از نبی بکنند صلاح آنها را و او باشد و او هم بر حسب صلاح ایشان بفرماند و گاه هم میشود
 که حسب انحراف طبع سوال غیر صلاح میکنند و نبی اجابت نمیکند پس نه اینکه کلمه سوال امت مضای
 باشد یا اینکه اختیار دست آنها نیست بلکه اقراح و لغت بمعنی سوال از روی محکم است و انت
 را بر روی محکم نیست مثل اینکه مصنف و لا بل چون در حقیقه از اسلام خارج شده و امت حقیقی پیغمبر
 نیست اقراح میکنند و محکم مینماید که پیغمبر را چون نیست غیر از ایشان مجری بنام و در این از جهل
 او است و اقراح او را قریب جزا هلاک نفس خود نیست و ما ظلمونا و لکن ظلموا انفسهم **فصل**
 که است پس نقیض مجری با خداست و ان من جهت الا تمیت و الکلیت و اعطیت و اشرفیت مختصرا
 با یان و کتاب زیرا که اولاً ناقص است تا شایع مان فرمان الهی است تا که هر نفسی نخواهد بیهوده میتواند
 تا بقدر اتم و ترقی مشاعر و عدل است خامسا علی فقرت الاله است تا ما میتوان فصل نمود
 و غیره بار فرستاد و ساسا دلائل حق و صدقیت و هرا بیت الطرف الاله بعد انفس الحلاوت
 و هر نفسی بقدر شعور و ادراک خود میتواند و از کتاب و آیات مجرم برد و بفهمد و تا مقدار آرای
 او امر و نواهی علی تدریب و تربی نیست و تا سعا جمیع خوارق عادات و معانی حاج است
 در ان اندر مدک و است و کتاب اعظم عجز و انکدر دلیل است و بانی حج و دلائل طائف حول کائنات

جواب یا نشانی است که اگرچه نقصان آنها بسیار است و اگر بیان کامل بالغ در فضل
 میجوای رجوع کن بکتاب مبادی او شادان و عوام در قاصد و بیگاب منور و غلظت التلبه و طریقی التجاه و
 غیر آنها از کتب مولای من اعلی الله مقامه و کتب سایر مشایخ ما اعلی الله مقامهم و فریفته تحقیقا
 اینجا اهل نادان مشوک مثل اینکه مشایخ این استراق سمع میکنند و اگاز پی از خود جزو آنها کرده
 بگانهن خبر میدهند و گاهن مردم میرسانند اینهم بطور استراق سمعی کرده و حشو
 و درای از برای خود داخل آنها کرده و بخود نسبت داده است بمرحال که محتاج بچواب نیست و شبه
 هم در این نیست که قرآن اشرف معجزات پیغمبر است و فضل آن بسیار است بلکه فضل آن بر
 شاکل کلمات خلق مثل فضل پیغمبر است بر همه امت بلکه مثل فضل خداست بر خلق زیرا که همان
 بعینه فضل خداست که هر کس خواسته عطا فرموده ذلك فضل الله يؤتی من يشاء والله
 اعلم حیث یجعل رسالته انما یأتانی که اینمورد کرده ناقص است مثل اینکه میگویند که هر نفسی
 بخواند بفهمد میفهمد عجب است که علی کامل بالغ که تمام عمر خود را نذر در قرآن دارد و در
 بجز خود از فهم قرآن دارند و اینمورد را عن شعور میگویند که هر کس بخواند بفهمد میفهمد اگر چه
 نتواند بفهمد رئیس چراغ و انس عاویز ایشان مثل آن هستند و حال آنکه مسلم است که
 هر کس که علی را موخت و حقیقه از او دست آورد بر میآورد کلماتی مثل همان کتاب که از آن تحصیل
 این علم را کرده بنویسد بلکه بسا بوضوح و قیاسی چنانکه تر از اول بمقتضا آنکه گفته اند که کبریا
 الا اولی الامر خال از فهمیدن قرآن باین است که تو گفتی پس هر کس باید بتواند مثل آنرا بیاید
 و ما می بینیم که خداوند علم را مخصوص بخود و واسطه این در علم فرموده بلکه موافق بکعبی که از حد
 شریف ظاهر میشود علم آن مخصوص خداست و واسطه این در علم شاکل آن تسلیم است زیرا که
 فرموده و انما یخون فی العلم بقولون متاثر این ایمان و تسلیم را خداوند در علم خوانده
 و این بدینسان از آنجا که میخواهند مدعی شوند که مرز خرافات میرزا علی محمد نظیر قرآن است بلکه
 نفوذ بالله اشرف از قرآن چنانکه بعد از همین عبارت نصیر میباید کرده است اینست که مدعی
 علم قرآن هستند و لا زمن اینست که چنانکه این ابدا قرآن را که فرموده مثل آنرا نمیتوان آورد
 بکلی منکر شوند و عجب این است که معادل طلب میکنند که قرآن حق و صدق است و معجزی
 است که مثل آنرا نمیتوان آورد و ایا در کدام آیه از قرآنست یا کدام حدیث که اینک گفته ایم که مثل
 قرآن نمیتوان آورد و ما از کتب معتبری است و بعد از آن نمیتوان آورد بکفر از کتب انجیال معتضه
 نیست که بگویند بیایند دیگر دست از این تلبیسها برداریم و خلق خدا را بگذاریم بخال خود بانه
 باشند خلاصه که در این مورد بنای کفایت نداشتیم و لکن سخنان اینمورد شخص منصف و بی تاب

میکند و ما را در فضل قرآن معجزی نیست بلکه پیش از حد حاصل و شهادت است که ممکن نیست
 که اینهمه فضیلت در کتاب بگویم برای احدی از لطایح شود **فصل** گفته است صاحب
 این امر اصنع از بد و اخص و اعلی و اظهر داد و این شجره همان شجره محمدی است که از قبل
 قرآن بر او نازل شد و حال بیان و تبیان و اگر بگویند آن شجره مبنا که نیست ملل قبل
 هم از پیش همین قول را کنند و قوالو اما انهم لا یشرعوا مثلنا و ما انزل الرحمن من شیء ان اقم
 الا فی ضلال مبین و اگر بگویند غیر کل ثابت نیست از قبل هم گفتند لو نشاء اولنا مثل
 هذا ان هذا الا اساطیر الاولین نفوذ باقیه انما در عالم ناخال احدی از جانب خدا کلامی اظهار
 داشته و خالق اینها دعوت کرده و استقامت و نفوذ کلی از او ظاهر شده و تربیت فرموده و باطل
 بوده است و از برهان اخبار کتب قبل است چنانکه مضاری باخبار توری و مسلمین باخبار
 انجیل است و لا یستطیعون ان یردوا کلام الله و انما یخجل و توریه مستدلند و اگر بگویند
 مقتضای این نیست مضاری و بهر حال از قبل گفتند و اذا قبل لهم امنوا بما انزل الله قالوا
 نؤمن بما انزل علینا و بکفر من بآیاته و هو الحق مصداقنا ما هم قل فلم یفعلوا و اینها
 الله من قبل ان کنتم مؤمنین **جواب** باین کلمه که اول میگوید با دعا میکند
 که من عرفات میرزا علی محمد اشرف از قرآنست و عرش پروردگار را از اینکلمات بلورده در میآورد
 و بعد باز صریح تر از این میگوید و ما هم بحول و قوه پروردگار و برکت صاحب کرامت بنیان میکنیم
 تا شایدا اهل انصاف از آن عبرت بگیرند و میگویند که اگر چه ما خود اقرار میبیم خود و غیر از خود
 قرآن کرده ایم و ادعای انرا نمیکردیم و معذرت خداوند بفضل تعلیم ائمه اطهار است و در شاکل
 فوضنا ایشان بعضا مور ظاهریه خالی مانده است از فضل قرآن و ما بجهنم ها اکتفا می
 کنیم و حسب الوعد پروردگار امیدواریم که هدایت بنیایم چنانکه فرمود الذین جاهلوا
 فینا لهدینهم سبلنا پس میگویند که بک راه ظاهر و بنیاسهل در فهمیدن اعجاز قرآن برای ما
 این بوده است که اگر چه از فهم قرآن عاجز بودیم ولی پیغمبر باایات و معجزات بقیات دیگر صدق
 و حقیقه خود را ظاهر فرموده بلکه بخبر آنکه در همین قرآن ذکر آنها هست و اخبار نبی که در
 است فهمیده ایم که پیغمبر است و برحق است و بعد از معرفت صدق او در همین قرآن مدعی
 شده است که حق و انس مثل او را یا مثل بپسوند او را نمیاورند و اگر مثل او را نمیاورند
 بهتر از او را بطریق اولی نمیاورند مفهوم اولویت در هیچ موردی که ضروری باشد که
 غیر منطوق اولی باشد بجهنم منطوق البتة حجت است چنانکه فرمودند در پایه شریفه و لا
 نضل لحما ف که اگر خداوند چیزی را خواست و از کلمات یافتن بود انرا ذکر میکرد پس انرا ذکر کرده

که مثل خبری ششم بطریق اولیٰ منقوع باشد حال در این باب انرا مثل قرآن کتبی یافته بود
 انرا ذکر میکرد زیرا که در مثل این مقام نباید گفت که قرآن این را نمیتوانند بیاورند زیرا که
 همه کلام بشریت قرآنست چه اینکه کثرت قرآن که نزد یک بابین باشد باز مشکل است بلکه
 مخصوص میشود بکلام پیغمبر اهل بیت و به باز با نظور تحدی نفرموده و فرموده است که مثل انرا
 بنیاورند پس بخت از ان بطریق اولیٰ منقعی میشود و حال آنکه کسیکه توانست بیاورد مثل را
 بطریق اولیٰ بیاورد خلاصه پس بقص قرآن که لا بائس الا طل من بین بدیه و لا من خلفه نزل من
 حکیم جمید مثل قرآن نمیتوان آورد و هر که مدعی این امر بشود مکتب محمد بن عبدالله است
 و منکر قرآن او فرض میکند که حدیث متشابهی در این مقام دست آورده باشد و کتاب جدید بجا
 خود شنیده باشد و آنکه معنی انها سوای این وضعی است که تو کان کرده ثانی اینکه فرض اینک هیچ
 احتمال سوای همین معنی که تو خیال کردی در آورد ما هیچ حدیثی را دروغ و محمول میدانیم خود
 در کتب معتبره نقل شده باشد زیرا که مسلم است که پیغمبر و ائمه اطهار فرموده اند که اخبار یکدیگر
 ما را وایت میکنند عرض بر کتاب خدا کنید از موافق است ما گفته ایم و اگر مخالف است ما نگفته ایم
 و از ما نیست و دروغ گو بان بر ما نیست اند پس این حدیث که تو فرض میکنی که در آن کند بر اینک
 ممکن است کتابی بگو سوای قرآن در اخر الزمان از جانب پروردگار نازل شود بکلی دروغ و محمول
 است و هیچ حجتی در ان نیست و صریح حکماء کتاب منع از این مطلب میکنند پس قرآن بنص پیغمبر
 حقائق مصدق مثل ما نازل برای ان نیست و نخواهد آمد چنانکه بعد از انکه امر با ایشان سوره
 فرموده فرموده است فان لم تفعلوا اولن نفعلوا ما تفعلون التار الا به و لن نفی اید میکنند یعنی نخواهد
 آورد هر که خلاصه که هر که چنین ادعای کند از اسلام خارج شده و نیز یک راه ظاهر دیگر اینست که
 پیغمبر ص و ائمه کتبی غیر انچه بمانده است نفرموده و در کتاب جمید خداوند فرموده است لا یكلف
 الله نفسا الا ما اثمها و مصموم فرمودند ای ما عرفها یعنی تکلیف نمیفرماید خداوند نفسی را مگر
 آنچه را که باورشناست انچه و بدیهیست که شناسناست بدن ما از راه همان قواعد و رسوم است
 که دست داریم نه چیز دیگر مثلاً اگر امری اظهار میشود که جزو مراثیات است باید بچشم بر بینیم و اگر
 جزو مسموعات باید بگوئیم خود بشنوم و امر تکلیف شرعی باز بچشم اطفال نیست که میخواهند مثلاً
 انها و ابترسانند با سم لود در نادیکی نشان دادن او را بترسانند یا آنکه دوای تلخ را در دهان
 او میریزند و به به و به میگویند که بچه را از تلخ ان غافل کند و مثل وضع سلوک باینک
 و چرستانهم نیست که بگوید بانها بگویند بین چه هوای سردی است و برف میباشد بپایه بنا
 لرزیدن میکند و باین چه هوای گرمی است و خوراک میگویند باین چه سینه و لبستان

است قورالذات ان پسر بلکه همه آنچه میفرمایند از واقعات غالب است که همه ملک شهادت میدهند
 ان میباید در بختان قواعد و رسوم که داریم حقیقتاً ان بر ما معلوم میشود پس اگر پیغمبر ص مثلاً کتاب
 میاورد و میفرماید که از حیث فصاحت و بلاغت ظاهر مثلاً مثل انرا کسی بنیاورد باید فصاحت
 و بلاغت صدیق این مطلب انبیا پند و مثل انرا نتوانند بیاورند و لو میبایست مکار بگوید که لو شأ لفلان
 مثل هذا ولی از این قبیل غاری و خرف بسی کرده میشود کجاست هم بناده اش میکند که من اگر میخواهم
 بخت سلیمان را بنقل خود برسد و ولی انها حجتی های پاوه است آنکه میتوانست مثل انرا بیاورد و طوطی
 که همه فصاحت و بلاغت صدیق کند برای کدام روز دست نگاهداشت شمشیر ذک و صغار و جزیرا
 بر خود گذارد و مثل انرا دست نگاهداشت از دست او برآمد و در برابر پیغمبر ایستاد و اسنک بازان
 کرد و پیشانی در دندان مقدس اشک و مثل قرآن میتوانست بیاورد و بنیاورد و الله که انها
 سخانی است که مگر مثل خود بی بی قبول کند خلاصه مطلب ان بود که باید من و قوا همان راه
 که فصاحت و بلاغت سایر کلمات عرب را فهمیده ایم از همان راه فهمیم که واقعا پیغمبر ص فرموده همان
 طوره که مثلاً صدیق کردند همه که از امر القیس کنی طیر شمر بگفته انها نظور صدیق کنند که فصاحت
 قرآن فوق انچه انهاست و قوماً حظه کن که کلامیکه هنوز صرف و خوش درست نیست و در یک صفحه
 بیست غلط این شخص منسوب کدام بل از فصاحتی و این را سخن صدیق فصاحت و بلاغت اینکلام
 زاحی نمایند مگر در اخبار اند باده که بعضی که از جهالت میامدند و ابرادی بر قرآن داشتند پیغمبر ص
 بختان قواعد عربیت و صدیق اهل خبر جوابها را میدادند و شانه از قول انها میاورد و در چنان
 مردیست که جامع ابراد کردند بر پیغمبر ص که تو مدعی فصاحت قرآن لفظ استخرا و کار بنشد بدباء و حیا
 ضمیم نیست فرمود که اگر صدیق که را در این باب قبول دارد عرضگرند فلان پیغمبر ص فصاحت
 او معروف است اگر صدیق که را قبول داریم فرمود او را حاضر کنند همینکه حاضر شد حضرت او را
 رخصت نشتن داد در جای نشتن فرمود از انجا بر خیز جای دیگر بشتن همینکه نشتن فرمود
 از انجا هم بر خیز جای دیگر بشتن همینکه چند مرتبه او را جابجا فرمود پیر مرد متغیر شد و عرض کرد
 التهمزنی و انما کما العرب ان هذا لشی عجاب پس همه صدیق کردند که اینکلمات ضمیم است
 و اصل این روایت را سماع و روایت کردم و در کتب معتبره موجود است که جامع خدمت پیغمبر ص
 و عرضگرند یا نور رسول از جانب خدا نیستی فرمود چرا عرضگرند چیست ان قرآن که آورده کلام خدا
 فرمود باین عرضگرند پس خبرده ما را از قول خدا بسمالی انکم و ما نقصدون من دون الله صبیح حشم
 انهم لماردون هرگاه معبود ایشان با ایشان در اقل است پس تحقیق که عیسای اهرام عباد نکردند
 انما بگوئی در اقل است فرمود پیغمبر ص که خداوند قرآن نازل فرموده است بر من بکلام عرب و متعارف

من بزرگواران و من خالص محفوظ و من مرا الله

اصب

۱۲

1/2

اگر کسی از اینها خدا را سابق بود ندانید پس بپرسید و حال آنکه هر چه پیشتر بوده اند و اگر نبودند چرا از آن
 و اتمام التبیان گفتند پس بپرسید از نبی منظور نیست و منظور بعد از زمان است و اگر این سال
 پیش از این در آن نمیکرد و هم چنین حضرت امام رضا با ما مومن همین فرمایش را فرموده است
 قطعا و ما مومن غیر از همین بعد از زمان چیزی در آن نمیکرد و اگر بگویند که محض همین گفته که این همان
 شجره محمد است میگویم بفرموده محال که چنین باشد اتحاد شجره باعث اینکه بعد از ظهوری و اسم
 آن از میان برداشته شود نیست قطعا اتحاد شجره محمد در چهارده نفس مقدس محل شجره است
 و فرمودند اولنا محل و اولنا محل و آخرنا محل و کما نحن و معدنک الله انما از میان برداشته شود
 بعد از من نمیشوند با اینکه شجره یکی است و در اینجا فرموده نبی بعد از من نیست و اگر اهل حکمت
 باشی علت این را عرض میکنم که از برای آن شجره میباشد که در نبوت و ظهور است ظهوری بقوت و ظهور
 بولایت و ظهور بولایت منقسم میشود باز بدو آمده صورت و در هر مقام هر ظهوری که جلوه فرمودند
 مستحق اسم میشوند و لو حقیقه شجره یکی باشد اما آن در حقیقت ظاهر و باطن در این مقام
 اگر ممکن بود که در دنیا ظهوری به نبوت و وحی جدید و کتاب و شرع جدید داشته باشند بفرموده
 بعد از من پیغمبر نباید و اگر اتحاد شجره مجوز این است که بعد از نبی بعد از من نیست پس میباشد وجود
 امام و نبی هر دو را نفی کند زیرا که شجره در همه ایشان بدون شبهه یکپشت ملتفت نکرده بپایان باس که
 خالی از اشکال نیست و چون مشکلک بدو دعوا نمیکرد باید جواب ظاهری گفت پس میگویم که اگر
 صاحب شجره باقی مثل نخل که از آن امر محبت تو بگذرد و وقتی اجل آن شجره برسد و خشک
 بشود تو که در محبت خود محتاج شجره هستی آیا از پی شجره و از پی شجره که آوردی قناعت میکنی و لو
 شجره باشد بدون ثمر یا شجره خنظل باشد و همچنین که از پادشاهی میگوئی شجره خود را یا فتم و کوبا
 از من چیزی فوتم شده یا آنکه میگوئی باز دست من خالی است و تا نخل دست من نیاید امر من نمیکند
 یا اقلا شجره مثری دیگر مثل انار و انکور و امثال آنها اگر چه هیچ یک بدوام نخل نیست و اعتدال آن از
 همه بیشتر است و بپایان شجره و شجره دیگر نفس البدی از آن هست اما شجره خنظل را هیچ قاعده نمیتوان
 بجای نخل گرفت و بان اکتفا کرد حال هم چنین است امر انجاعت شجره طوبی که اصلها ثابت و فرعها فی السقاء
 فوقی کلها کل چنین باذن ربها از دست داده اند و شجره خبیثه اجتناب من فوق الا و رض ما لهما امر
 قرار بجای آن گرفته و با اسم آن بخوانند خوشحالند و عیش میکنند عجب است والله از انجاعت
 و قنوع در منبر مثلی از مال انجاعت برتر از این ناچیز خار باشد و چه قدر شبیه است بحال انجاعت الله
 دیبا اطفال را که در انواع بازی خود وقتی بیکدیگر را ضیاف میکنند و سفره میچینند شجره
 غافل که نظر میکنند بر پند قطعه سفال است و ذغال و قطعه سنگی و امثال اینها اما اطفال را
 يك از آنها با اسم غذای لطیف میخواهند و بیکدیگر بخوراند و دارند و در دهان بیکدیگر میگذارند

و عیش از سفره خود میکنند اما معدنک شکمها اگر سینه را باغ سینه و پیر و ملایم بپایان باید بود
 مختصیل غذای لطیف میکنند و حاضر کرده بخورد اطفال خود بدهند که از کسبک تلف نشوند بعینه
 خالت انجاعت بکفر فاسق فاجر را ظهور پروردگار اسم میکنند و بیکدیگر را ظاهر غایت انجاعت و بیکدیگر را
 مظهر غایت و صباه و بیکدیگر را تمام اینها را تمام اسماء مستقبوه و اسماء و اباء که ما از انزل الله بها
 من سلطان خلاصه شجره محمدیه شجره ایت است که تا دم صفی که ملاحظه کنی هر جلد و اباء و از کفر و
 شر و بوی و لو تحببک الجاهلیة با انجاست اوله و تلبسک من مد ظلمات ثبایها و کتم نورانی الا صلاب
 الشاعره و الارحام المطهره و کیمت که این صفت در او موجود باشد ایشان در همه طبقات پاکند از
 حلق قوع نطفه در دم معصوم و مطهر هستند این شخصی که هنوز اشخاصی هستند که فتنه و فحشاء
 او را در طهران فراموش نکرده اند و از اشخاص مجرب شنیده ایم که در جوانی ملازمت و فحش و فحور میرزا حاضر
 در شب و عجب بودیم بیکدیگر از این ادرا صله العباد بالله و استغفر الله ظهور پروردگار و جلوه
 سید الشهداء علیه الصلوة والسلام میشود عین بیکدیگر که در باره پیغمبر و ائمه اطهار و بکفر و نهمت
 نوافسه است نسبت معصیتی در طفولیت یاد گیرید هدی با انهم اعداء که در صدد هر گونه اذیت
 بودند و از هیچ قسم نهمت مضایقه نداشتند و در باره این مرد روان معتبر شهادت بقس و فحور
 او میدهند و انجاعت از خدا شرم نکرده و از روی پیغمبر چنان نموده این اسماء و القاب شریفه را
 بر سر آنها میگذارند و خوشحالند که جلوه خاتم و سید الشهداء و امام عصر است و در دم و ایند
 کتاب جدید است و شرع جدید که یاد آورده اند افوت من خرفانی بی سر و پیراهن میباشند که اینها
 کتاب و شرع جدید که با هیچ مبدءی صحیح و استقامت آنها درست نمیدانند و ستمها و علوم که از
 ایشان در عالم منتشر است که جمیع صاحبان علوم سلسله سند خود را بحضرت امیرالمومنین
 منتهی میکنند و افتخارها باین میکنند حال آنکه هر یک از درنای علوم ایشان فطره بشر است
 بناورده اند و خود ایشان حلال مشکلات و رموز عالم بودند و هنوز روز بروز از پر توکل
 ایشان علمها بیرون میاید که هوش از سر شخص عاقل عالم میرد و همه اینها کار کرده و بچهار کلمه حرف
 یاوره من تر که بهم میبافند باز میکنند اعظم علوم ایشان که بان افتخار میکنند کلماتی است که در جواب
 از هر جاد زدیله و از غایب میکنند که چنین فوجیک ناکنون در عالم نبوده و غافلند از آنچه خداوند
 در قرآن بان اشاره فرموده و پیغمبر و ائمه اطهار را امر از شر و ببط داده اند نظیر که بخت و یا لا ترا
 ان مضمون کرده نمیشود و هر که فانی شود که من خرفانی که اینها بهم بافته اند در این باب از آنچه از ائمه سلم
 الله علیه فرموده اند بالا تراست یا بد ملتزم شود باینکه ان بر کواران مردم را انجاست بالله دعوت به
 شر و فرموده اند و خداوند در قرآن مجید توحید ناقصی آورده و همان همان قرآن مشتمل بر توحید

در

است که خاتم انبیاء بان خدا را توحید کرده چگونه غرض میشود که بالا از ان توحید آورد
 ملاحظه کن که علی بن الحسین در حدیث شریف میفرماید که خداوند دانست که در آخر الزمان طایفه
 متعق خواهند آمد پس سوره توحید را بان سوره حدید را تا علم بذات الصدوق نازل فرمود
 پس هر کس و راء ان را فصد کند هلاک میشود پس ملاحظه کن که این توحید است که خداوند
 اهل آخر الزمان را بان تکلیف فرموده است و هر کس و راء ان را فصد کند هلاک شده است
 پس آنچه اینها میکنند که با غرض صحیح و درست گفته اند بالا از آنچه در کتاب است نیست و اگر در
 گفته اند چنانکه نمیکوبند هلاک شده اند پس اینکه اعظم علیست که بخیال خود آورده اند چنانکه
 بعد از اینها اینها را میگویند از آنچه کذب است از سائر علوم پندام چه آورده اند که هیچکس
 ظاهر میکنند که نیست جز مخرقاتی که بهم یافته اند سوال با جواب مربوط نیست عنوان باب با آنچه
 در اثنا میگوید هیچ ربط بهم ندارد و چون بعد از اینها با بد افشاء الله تفضیل این مطالب بیاید
 اینجا در صد نسیبم قران و اخبار اهل بیت سلام الله انظر و مشتمل بر اخبار عجیب است که از
 حد احصا و شماره بیرون است ان اخباری که از اینجا است دیده شده چه چیز است جز بعضی چیزها
 که گفتند و علامه که نشان معلوم شد و معنی شد ندک بداد شد و کان میکنند که آنچه در
 اخبار و انبیاء بدام پیشه است با این صفهای پر و پوی است که حضرات و غایب میکنند بلکه هر چه بداد
 میشد مخصوص آثار صدق قول خود را نشان میدادند که اسباب کرامی خلق نشود مثل اینکه خرد
 عیسای خرد را از خانه که امشب در اینجا عروسی است و فردا شب عز است همین که فردا شب شد
 اثر عزائی بروز نکرد و احضار عمر نکردند که چه حکایت شد فرمود برویم به بنیم چه حکایت است تشریف
 آورد و نشست تا آنکه سوال فرمود که شب گذشته چه چیزی از قوس زد عرض کرد خبری که درام سوای
 اینکه سالتی بود که هر هفت در مثل این شب میباشد سوال میکرد و چیزی میکرد شب گذشته بعد از
 سه و دهم سوال کرد اهل خانه ما چون گرفتار بودند کسی جواب او را نگفت من خود بروخاستم و چیزی
 با و دادم فرمود که همین صدقه توانست که رفع بلا نموده حال فراش خود را بلند کن و بپند که بلند کرد تا
 عظیم یافت فرمود و مقدر شد بود که این ما را هلاک کند چون صدقه دادی دفع این بلا شد
 پس با بنظر صدق خود را بر احباب ظاهر فرمود و شبیه باین از پیغمبر خاتم نبیین دید شد و از حکمتها
 ایشان دور نیست که مخصوص اینطور خبر داده اند تا اثر صدقه را علامه نشان دهند خلاصه که
 خداوند اجل از این است که پیغمبران و مجتبهای خود را دروغ گویند و صدق ایشان را ظاهر نکند
 خال دلیل صدق که از اینها ظاهر شد در اخبار عجیب که داد که مثلاً مکرم و جبین و چنان
 میکنند کدام یک ظاهر شد و از قرآن که بعضی اتباع فضل میکنند بعضی اخباری آمده که فلا فاعلم

بذلک

یا فلا سلطان را تا قریب میگردم و او بعد از چند روز مرده است و الله بیست و شش از این احفان که
 کول میخورد اگر راست میگوید از امری که مسلم نیست خبر بدهد و الا اینکه تا قریب فلا نکس خواهد
 مرد هر دشتور میفهمد که هر کس تا قریب خواهد مرد اگر طوطی هم کشید و غیر اغراض کردند جواب
 میگوید که برو نه بعد از آن راه قریب اگر راست میگوید خبر دهد که هر کسی چه خورده و در خانه خود
 چند خبر کرده چنانکه حضرت عیسی فرمود انیتکم بما ناکلون و مانند خوک فی بوتکم و الا تا قریب فلا نکس
 کس میبرد علی نیست که مخصوص نبوا باشد هر مرد شوها با اله انبیا را دارند و انتقام مرگ هر
 کس را میکنند خلاصه که هر دغا و ایشان بهیمنی است و هر کس که ادبی شعور داشته باشد بطلان
 امرونها را میفهمد منافقینی که در عهد پیغمبر بودند که پیغمبر است اخبار و غیب داده بود و
 ایات در شان هر کس نازل شده بود بیکدیگر راست میگویند که ارام بگریه که خدای محمد با و
 خبر میدهد ما الا بفرود که خبر از خودش ندارد و مال امر خود را نمیداند خود با الله همان شجره محمد
 است که از قبل قران آورده و حال بیان و ثبوتان بیست و شش بحق خدا از کسب که هزاران بلکه
 صد هزار و یک فضل پیغمبر را شنیده و فهمیده و بخیال خود اعتقاد کرده است اینکه این شجره خبیث
 و ابان شجره طیب نیست بدهد و ان را بر این تفضیل دهد چه جای شوبه چه جای اینکه این
 را خود با الله افضل شود خلاصه که شست بر سندان زدن بچاقو است اینها که مثل سنگ
 بلکه از سنگ سخت تر شده است و بکلمات خدا و رسول و ائمه و علمای بالغ منفعل و متاثر
 نشد و حجیته ما هم متأثر نمیشود انک لا تمجد من احببت و لکن الله مجدی من يشاء و تمام شد
 این بیانات بعد از اینها افشاء الله خواهد آمد و اما انکه گفته است که اگر بگویند شجره مبارک
 نیست تا انکه به فضل کرده و الا قرائت ایات در هر مورد ممکن است و دلیل حقیقت و بطلان آن
 نیست با بد موضوع این را نشان افوف این را خواند و الا هر غای نادان که دعوی میکند این
 تواند بخواند تا انجا که به غلط نقل کرده و نمیدانم اگر اعجاز قران را با دارک خود میفهمد چه حکایت
 است که غلط نقل کرده و فهمیده که از حد اعجاز بیرون رفت و الا بشر منصوب نیست و مرفوع است
 اینهم الا فی ضلال بین نیست الا تکذیبون است و صحیح اینست قالوا ما انتم الا بشر مثلنا و
 ما اتزل الرحمن من شیء ان انکم یون ثالث انکه از این قبیل چند آیه دیگر هم هست انها را هم بخوان
 و جواب اینها را بشناو اگر راست میگوید تو هم ان قسم جواب بگو قوم ضلیم با و عز جنک و ند ما انت الا
 بشر مثلنا فان با نه ان کت من الله فین ضلیم فرموده اند نافه طاشرب و لکم شرب يوم معلوم
 و لا تمسوها السوء فباخذکم عذاب يوم عظیم فقر وها فاصبحوا ناد من فاعذهم العذاب ان فی ذال
 لانه و کان کثر هم مؤمنین و بعد از چند آیه دیگر است که قوم شعب با و عز جنک و ند و فالت الا بشر

۱۰۲۵

خود را کرده است بناسبت چند کلمه میگویم در کتاب المبین از اهل الدین و البته شده
است از حضرت صادق که فرمود خداوند را با کرده است اینکه تعریف کند باطل را با کرده
است از اینکه قرآن را بدیده حق را بدو قلب حق باطل که شک در آن نداشته باشد و با کرده است
از اینکه قرآن را بدیده باطل را بدو قلب حق که شک در آن نداشته باشد و او انقسم قرار ندهد
بود حق از باطل شناخته نمیشد و هم از انحصار رفاقت شده است در تفسیر قول خدا باشد و
اعلموا ان الله یحول بین امر و قلبه فرمود که خداوند خایل میشود میان او و میان اینکه بداند که
باطل حق است و نیز فرمود که یقین نمیکند قلب اینکه حق باطل است و یقین نمیکند اینکه
باطل حق است و از احوال درست از انحصار که باطل شناخته نمیشد و یقین از این قبیل
اخبار متعدد است و توحی و ادبی که یقین بحقیقت انبساط ندارد و خود را نداند که
هرگز یقین نکند و غلافی که در باطن خود دارد که چیزی را که تو خودت با قرار خودت در
ان بر یقین نیستی مردم را بان دعوت میکنی و چندین حدیث زان محمد علیهم السلام در این باب
رسیده است که انواع مذمت و نهی در مورد فرموده اند که کسی که بخیر که علم با حاصل نکرده
خلق را دعوت کند و کفایت میکند قول خداوند که فرموده است یهدی الله لکل شیء سبیلا و حق آن را
بهیچ آلا ان یهدی و فرمود ان الطین لا یغنی من الحق شیئا و در کتاب المبین از کافی نقل است که
سوال کرده شد حضرت باقر که حق خداوند بر بندگان چیست فرمود اینکه بگویند آنچه علم
با حاصل کرده اند و قوت کنند از آنچه نمیدانند و نیز همین مطلب از حضرت صادق علیه السلام
سوال کرده شد فرمود حق خدا بر خلق اینست که بگویند آنچه علم حاصل کرده اند و باز باشند
از آنچه نمیدانند پس هرگاه چنین کردند پس تحقیق که حق خداوند را کرده اند بسوی خدا حق او را
و نیز حضرت باقر فرمود که هر که فتوی بدهد مرد مرا خبر علم و هدایت از جانب خداوند ملکه
رحمت و ملکه عذاب همه او را حق میکنند و ملحق میشود با و و در هر که عمل فتوای او بکند
و اخبار را باین مطابق و او را است پس بدین برود از اینکه با وجود اینکه خود بر یقین نیستی
و قطعاً هرگز باین اذود و این راه که میری نخواهی رسید مرد مرا خبرانی باین راه و آنها را کراه
گویی و گاه تمام این کراهات ملحق بنویس و معتد بهیچ کلامی که لا یقین به است بشوی و فرشته
که در انحصار نیست کبر است با سایر حصصه اینکه در آنها هرگاه نادم شدی و ثابت کردی
خداوند از تو عفو میکند بر حسب عده که فرموده است و چه در انحصار است اگر ثابت هم نشود
انسان از او عفو کرده نمیشود تا انوقت که همه انجاعت که بقول تو کراه شده اند هدایت بکنی
و از آراه که برده بر کردانی مهمل است که هر که بر این عقیده باطله مرده است از اتباع تو هم را

ندیده بکنی و هدایت نمایی چنانچه همین مضمون در حدیث شریف وارد شده خلاصه که حدیث
باطحاب در این باب نیست و اما آنچه گفته که نفوس بی الله و فی الله حجت قرآن و منجز حجت
قرآن و ثابت نماید تا دفع شبهه شود باینکه خداوند این احکام را بکار مسلمانان بلکه همه بیه
نوع انسان کرده است و جاعله را برانگیزانیده که این سعی ناموده اند و گاه هو حق انجمت را به
انجام رسانیده اند شماها سعی کنید که اول طالب حق باشید تا بی آنکه اغراض فتنه از دل
بیرون کنید تا حق را دریابید و در کتب مشایخ ما علی الله مقامهم بنیطلب بحال و صوح بجا
شده این تا چیزی هم در این اوراق بعضی از آنچه اقتباس نموده ذکر کردم باز هم بعضی خداوند و
برکت ائمه اهل بیت سلام الله علیهم میباید که طالب حق برانها عبودیت کند و مروت نماید
صلابت نماید و لا ینطلب و ابدان که خداوند دنیا و دار دنیا را اختیار قرار داده است تا هر
هر چه در کون و اوست ظاهر شود چنانکه فرموده است المرا حسبت ان من ینزکوا ان یهولوا انما
وهم لا یقنون و لغد فتا الدین من قبلهم و یعلمون الله الدین صدق و اولی علم انک از بین و اگر
خداوند میخواهد که بمقتضای علم خود بدو دقتان و امتحان با خلق سلوک نماید هر چه خلق
بر او حجت دارند و از چه علم خداوند است بحقیقت مضد حق و چه مردم جاهلند و غافل
از این مطلب و بمقتضای جهل خود دنیا را برادر هم میگردند که غافل بودیم و جاهل چنانکه خداوند
میفرماید و اذا حدیثک من شیء ادم من ظهورهم و زینهم را شهادت علیهم است برکم قالوا بلی
شهادتنا ان یقولوا اوم القیمه انما کان عن هذا غافلین و اینکه در عرصه ذرات و لایان دنیا
با این مضامین بزهست که در دنیا هم خداوند حجت خود را تمام کرده تا اینکه مغفرت شوند که تا
غافل بودیم چنانکه میفرماید با اهل الکتاب قد خانکم رسولنا باین کم طایفه من الرسل ان یقولوا
ما جئنا من بشیر ولا نذیر فقد جاءکم بشیر و نذیر و الله علی شیء قدير خلاصه در این باب شصت و شصت
و لا یمتر اختیار و اذنتان نیست که علم حق و باطل هر دو در میان باشند غماز برای باطل و حق
است تا زمان معینی غافل بر سر نوز خواهد شد و حق باقیست و دایم ولی قطع شدن
باطل انوقت است که حجت از طبع تمیز داده شود تا نا طبعها مغلطت علم حق و باطل هر دو در
عالم هست لیس الله الحیث من الطیب و یجمل الحیث بعضه علی بعضه که حجتا بجمعه فی جهنم
اگرینا باشد که پیش از آن زمان که میفرماید لوتلووا العذابنا الذین یقولوا ربنا اعلام باطل
تا یکی از جهان برانند از دلتا طبعهای خبیثه ملجاء و پناهی از برای خود نمیشد و خبیث
خود را نمیتوانند اظهار کنند اینست که خداوند باینها مهلت داده و میفرماید سنة
من حجت لا یعلمون و اهل علم ان کیدی مشین پس با باطل بطور استدراج و مهلت سلوک

مفهوم اولی معنی است بقدر اینکه حق بیکل پوشیده نماند و امر باطل محقق نشود البته حقیقت
 آن در بطلان این و در خلق ظاهر خواهد فرمود چنانکه فرموده است جاء الحق وزهق الباطل
 ان الباطل كان زهوقا و فرموده است بل نفدت بالحق علی الباطل فبدمغه فاذا هو زاهق
 و لکم الوبل فمات صون پس البته حق را با باطل و علامات خود مظهر و منصوب میکند و باطل را با
 و علامات شیطانی مضمض و رسوا میکند و البته شبح نیست از برای احد از مسلمان که بچشم
 خاتم از جانب پروردگار متوید و مستد است و آثار حقیقت از آیات و علامات و معجزات و خوارق
 عادات و علوم و اخلاق و غیر آنها از آنچه لازمه حقیقت است همه در او جمع بوده و در نزد مسلمانان
 بدیهی است چنانکه غیر ایشان منکر این مطلب باشند ولی صورتانکار و دلیل بطلان نیست و
 اگر انکار دلیل بطلان بود هیچ حقی در عالم نبود زیرا که هر حق را با حق انکار کرده اند و در حق
 در این است که شهادت مسلمین را در این باب از جهت باید تصدیق کرد میگویند که از امر حق
 گذشته یا هیچ امری در دنیا با اخبار غیرین ثابت شده است و اعتماد بان نموده اند یا نه اگر مطمئن
 انکار این مطلب را داری که در حقیقت مبتلای بسواس و ما بخوبی این را می دانیم که در این باب شبهه
 در دو جمیع غافل نیست و خود توان بر آیات و ادوی خلق را دعوت میکنی اگر و آیات و معجزات
 پس چه بحث در قیل قواست پس قطعا انحراف را نخواهی زد و بقول بعضی و ان الله متوان کفر
 و بنای عالم و اساس عیش منی آدم هر بر همین است و انما کائنات ان که همینکه انسان نظری
 کند از انفا صدق و در بابت و امانت و اعلانیه مشاهده نماید پس بقول انقسم اشخاص الله
 اعیاد میکند و بنای امر حق و دنیای خود را بران میکند و در بر خداست که اگر این اشخاص
 تواطو بر کتب نموده باشند دروغ افکار را بر من ظاهر کند و این امر بصرف انکار منکر ظاهر
 نمیشود زیرا که قول کافی را بر مثبت محقق نیست و خداوند در کتاب مجید خود فرموده هَلْ يَكْفُرُ
 الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ انما يشكركم اولا لآيات و ثانی در حکم جاهل است و انکه از دین
 علم شهادت میدهد البته شهادت و مقبول و در اخبار قضاء است که ما شاهد
 را از منکر می پذیریم و همه او همین با بابت که شهادت بر نفی مجموع نیست زیرا که افسان عالم
 القی نیست غایت از هنگامیکه حاضر بوده اطلاعی دارد از ان هنگامیکه حاضر نبوده است
 او را چه خبر هست و چه طور میتواند که در بر انکه حاضر بوده بکند و فرمودند که لیس لیس لا یعلم
 بجهت علی من یعلم و منکر که برادر این مورد با بابت و اخبار استندال میکنی و حال اینکه توهنوز
 در صد و اثبات حجت انهایی زیرا که اولاً تو هم همه اینها را اقوال داری و مطلب تو امری و دلی
 اینهاست که بان باید بر سیم و ثانی اینکه اگر درست ملاحظه کنی همه این مطالب از ضرورت بابت و

بدیهی است البته است فهاست آیات و اخبار هم بر طبق آنها وارد شده و از باب تکرار و تکرار ذکر
 شود علاوه که همه این مطالب بدلیل عقل قاطع میتوان اثبات کرد که راه ان از همین بیانات است
 میباشد خلاصه در این شبهه نیست که قول مثبت مقدم است بر ثانی و بنای تو در معاملا
 در بنوبه بر همین است خاصه در این مورد که منکرین انکار دارند و هیچ موردی نیست که منکر
 بگوید مثلاً در دستان چنین که روایت میکنند که پیغمبر شوق العفر فرموده یا در شمس نموده
 حاضر بودم در مکه معظمه یا در مدینه منوره و در خدمت انحضرت بودم چنین چیزی نشد غایت
 در این دو مسئله مدعی میشوند که امر اسنایست و باید حاضر و غایب هر خبر را در شون و هر
 که هست افلاک و زمین را بداند میداند که انچه فر فرست و خاصه عواض نقاط زمین چه
 قدر است میداند که اینها ابرادی نیست که بتوان قول مثبت داد و کرد جائیکه علانیه میبینیم که
 منجم از خوف و کوف و اوقات انها خبر میدهد و بیایقین غایبیم داوی که در دست حساب
 کرده معدلک بواسطه اختلاف افاق در بعضی اماکن صدق و بر وزن میکند و همه از این است
 که با اینوضع افلاک و ادخ لازم نیست که هر امری برای هر اهل زمین ظاهر شود علاوه که
 عواض و بکر هم هست از کوهها و ارتفاع و انحطاط نقاط از شبهه و ابرها و موانع دیگر که اسباب
 خضای انجور امور است و منع میکند عاقل را از اینکه انکار صرف بکند و خال اینکه همین دو
 مثال است که امری باری بوده سایر معجزات و آیات و شبهه که انقدر اشکال در انها نیست که چنانچه
 هزاران قبل از پیغمبر و ائمه نقل شده و منکر انکار میکنند بعضی همبکه مانند بدیهی با احاطه
 بقول روان حاصل نکردیم و تو و قلیکه از روی انصاف نظر بکنی و خدای خود را بر خود حاضر
 به بینی میبینی که نمیتوان انکار کرد خاصه که قراین صدق همان انجناد در زمان خود مان از بقول
 منوره ایشان بر وزن میکند و تو ملاحظه کن که در مثل عتبات عالیشان و مدینه منوره با اجتماع
 انهم عادی شبهه چگونه میتوان که بدو غایبهمه معجزات برانته خود به بندند و اسباب بحر
 و استنشاء غایب نشوند بلکه مکرر از خود عاتقه میبینیم که روایت در این باب دارند و انشد
 با فقه که خود ما از سنی با ثانی که محتاج به تلق نبود در مدینه منوره شنیدیم که از معجزات
 ائمه یقیق نقل میکرد پس با اینوضع که محل انکار و شبهه نیست قرینه صدق نوع این اخبار است
 میباشد و اگر تو باز یقین نمیکنی اصلاح وجدان خود را بکن و دعا کن در نزد خداوند که این خبر
 را از تو دور کند زیرا که بسواس عرض بسیار حق است که بغیر این امام ع عقل را
 از انسان دور میکند و شخص را مطیع شیطان میکند و خداوند در کتاب مجید خود امر فرموده
 که پناه بیاوریم از شر سواس خناس و هم چنین باز کتاب و سنت ایشان که مانده اعظم شاهد است

بر صدق نوع این روایات که کتاب باین استحکام و سبب این نظام ممکن نیست حد و قضا
 مکرر از رسول عالم مقام و خاصه در کتاب و سخن میگویم و فرض میکنیم که نظر با خفا گشتگان
 هم نیکو امروز ما کتاب را مشاهده میکنیم باین مختصا که در او هست و ما خود بنده گانه
 هستیم که بر خداست که حق و باطل را در زمان خودمان بماند و علامتی نیستیم که احدی نیست
 که مدعی شود که ما بنده کتاب بنام و ولادت اهلنا مثل هذا بگویم اما سواي عرب که بشهر
 در این باب نیست که قادر بر این نیست و اگر اذعان کند بیگانه است و برود که نشان برود میکند
 و از هر چه مدعی این امر نیست و اگر هم باشد در نزد عرب و بیشتر از عجم و غیر هم که علم عربی را
 برود و مضمون بیشتر از آنکه ممکن نیست باین فصاحت و بلاغت و طرز و طور که بر سبک هیچ کس
 نیست نه خطی است نه شعری است نه بر سبک بیانات علمی است معذرت علوم بسیار را
 مندرج است آثار عجمی و غیر بر هر اب از آن مترجم است که اهل طالع و احوال میدانند و محرب
 و معقول است ما فوس است شری است حلاوت دارد هر چه ایشان میخواهند باینکه بنفهم از آن
 کسل نیست و هکذا هکذا است میکنند ایشان را غیب با خرم میکند عرض انداز میکنند از
 عذاب بیشتر مانند رحمت میداد میکنند و غیر اینها و از کفر فضل از اینها و ان که باینکه
 و در حقیقت عین ایمان که بکفایت دارد که در کلام دیگری نیست هیچ قدر میدانیم که احکام
 این مطلب را هم نکرده و اگر بگوئی از قرس مسلمین و شمشیر سلطان الفاس که چنین ادعای نمیکند
 میگوئیم دلیل ما اسما نیست نه زمینی اگر زمینی بود محتمل بود که آنکه کسی مدعی شد از
 یاسد در عرض ما این است که خداوند کسی را بر این بکشد که ادعا کند که مثل او مباد و
 بر این بکشد خدا از قرس کسی نیست و از احدی نیست و کسی هم نمیتواند او را منع و جلوگیری
 نماید پس و قیاس که فرستاده معلوم است که پیغمبر را ادعا میکند فرموده است و بصدق پروردگار
 ما ان کن القلب تلج القواد میگویم و میریم و بر فرض محال که هم چو کسی باشد که از عهد و پیمان
 عدالتی آورده باشد در این صورت خدا را بر ما محقق نیست و لیس الله بظلام للعجیب زیرا که بنا
 فیهما اینده پس چه تکلیف و چه عجز بر ما است معاذ الله انما نأخذ الا من وجدنا متاعنا عنده و لا
 یکلف الله نفسا الا ما ایتها پس بنا بر آنچه خداوند ما را هدایت کرده مثل و مانند ای از برای قران
 نیست و در این امر از زمان پیغمبر و خواسته و مدعی است که این بیانی که آورده بهتر از قران است
 بلکه ادعا کرده است که مثل یک قران از آنکه نمیتواند بیاورد و انشده بالله تا شخص مقیم نباشد
 خود اینقسم بخدی را نمیکند زیرا که ملاحظه کن پیغمبر با آن مقام و مرتبت بخدی تا نابیل شود
 و بل حدیث بیشتر از اینها و بل ابره ضرر و زیاده بیاورد و بدینکه ایان مختصر بلکه بل که هست

مثل مدها نشان و پیغمبر فرمود که مثل یک نامه نمیتوانید بیاورد و بدینکه ممکن بود کسی بگوید
 مثل نشان فرستاده فرق میکنند باینکه و با ما هم اما پیغمبر فرموده است که مثل یکسوره و یک حدیث
 نمیتوانید بیاورد و بدینکه ملاحظه و با آن را هم جمع کنید با نظور قواعد حکمت که خود او میداند
 اما انقدر انقدر شعور نمیکند که بخدی را با بدی می کرد که مردم بفهمند چه بدی که در واقع نفس
 الا مر معلوم است که حریف هم که پیغمبر بگوید از جهات و حیثیه حکمت که مثل او نمیکند و با آن
 در خلی مقام بخدی ندارد و بخدی را بعضی میکنند که مصدق بنیاد و بنشینند و بنشینند هکذا
 یکی یکی بگوید تو بکدام مثل من نمیتوانی بر داری بنشین از خلی مشکست اما اگر گفت تو بقدر
 من نمیتوانی بدوی بنشین از اینها است صد قدم راه که رفتید با هم مطلب معلوم میشود
 پس پیغمبر اگر نباشد بخدی بکند پیغمبر باید تو بکدام نمیتوانی مثل من بر داری مگر باینکه
 بکند که بکدام او بقدر هر قدم فرستاده شود یا خلی الا روشن است و الا بهین فاما
 رسمی بخدی پیغمبر با بد هر چند که قدم بیک پیغمبر بگذارد و با عصمت کلیه که از برای او هست احدی
 از احادیث و مانند مثل ان بگذارد اما این امری نیست که مردم بفهمند خلاصه که در نزد عقل و فقه
 است که اینقسم خود دلیل فک عقل و بطلان میشود حالا ازان گذشته تو نمیدانم چه
 مذهب داری اظهار مسئله که مکرر میکنی اگر چه یقین در دل نیست و با ظاهر ادعا میکنی با جاع
 است پیغمبر است که قران حقت و وجوب صدق و از انصوری میدانند چنانکه در کتاب
 البین از ابی الحسن علی بن محمد السکری نقل شده که در رساله نوشته که اجاع کرده اند امت
 فاطمه که اختلاف میان ایشان نیست در این مطلب اینکه قران حق است که شک در او نیست در
 نزد هر فرق امت پس ایشان در حالیکه اجتماع بر قران دادند مصیبت و بر صدق پیغمبر خداوند
 نازل فرموده هکذا یا فقه اند بجهت قول پیغمبر لا تجتمع امتی علی ضلاله الا اخر حدیث شریف
 پس شما مدعی هستید که از امت پیغمبر ماست هکذا باید قران در نزد شما حق باشد و بان
 علی نمائید پس در باب این چندا به فرموده ام که مثل از اینها و در چه بگوئی پس اگر مصدق
 قرانی باید مکذیب این کتاب محمول باشی و اگر مکذیب قرانی که سخن و سلوک را با تو ترنید بکرا
 خلاصه که بسیار است که کسی در اسلام نشو و نما کرده باشد و قران قران نموده باشد و بعد
 کلمات من خرفه انقدر را بشنود و کیفیت انها را بفهمد و دعا او را بدیند و باز هوس بکند که در
 دیگر برای و بخواند چه جاع اینکه مشبه شود که این بکلمات طلاب بلکه عوام میاند چه نیای اینکه شبر
 بکلام علما با کلام امامان پیغمبر یا خدا بشود بخود با الله من غضب الله خدای واحد شاهد است که
 یکی از علما که طبع او مزاج است بشوخی خواسته که قلب را از عبادات بیان کند و سعی کرده که گاهی

غلط هم نبود چه که اینهم وجه شبهه است و خدا میداند که صد مرتبه اصلاح و اتم و احکم و
 انقض و اتمن از من خرافات اینمرد گفته بود باینکه منظور مزاح بود و الله که ما خود را از اهل عربیت
 و سواد ثانی غیث هم همین قدر بقدر دفع حاجتی جزئی تحصیل کرده ایم غار و تنگ داریم از اینکه
 عبارت عربی خود را به لوی عبارت اینمرد بگذاریم و بحق خداوند از حلاوت و ملاحت گذشته که برآید
 طبع مستقیم مجموع است و طبع و مزاج میگرد و اگر چه هنوز یک کتاب بیان تمام ندیده ام اما بعضی
 عبارات که در این کتاب با سایر جملها از او دیده ام بسیار غریب است عجب این است که ابتاع و احم طری
 تربیت کرده که بکجارت مزخرف از او نقل میکنند انوقت که معنی مزخرف دیگر از او استنباطی
 کنند گفتن بعضی مثل جنتان بلکه چنان حرف میزنند و خدا را میگویند که است که اینچند نفر طلبه بیدینی
 که اول کرد او را گرفته بودند میگردند و نوشته ها او را و هیچ غلطی او را میگویند و انوقت انتشار
 میدادند معدلت نقد بر منسوب و نامربوط و در یک و سنجی است که از وصف خارج است عنوان
 برای باب قرار میدادند انوقت که مزخرف است سر و میگوید که هیچ ربط ندارد ان عنوان ندارد و
 اینمطالعه خود حضرت اتم ملتفتند حتی در ایشان اشتباه کاری کرده و بعضی از این نقل کرده و بدینجهان
 نسبت داده که جواب را مطابق سوال فرموده است خواسته عیوب بیان دایم شود و مولای من
 خلق مثالیات را از اخبار فرموده و ثابت نموده که در قرآن چنین خبری نیست و بیان بر این خرافات
 است که عنوان باب در جمل بطلان که بیان شده ندارد خلاصه و عیب است که میخواهند ابتاع و هیچ حظ
 میکنند و لذت میبرند بینه مثل حال بعضی فان که در ماه دوم و سوم حلقه طبعشان مخرب
 میشود طوری که از غذاهای طبیع شمت میخورند و مثل ذغال و امثال آنرا می پسندند شخص
 سالم صدای شکستن ذغال فر بردن ایشان و انا هم میخورند و این جنیه مبلا میخورند و از
 لذت میبرد و الله خالق اینجاعت اینطور شده است و میگوید اینمرد که من فایز و همنه و استیلا
 اینقوم را در مقام استدلال دیده و عجز کار اتم منظورش شده در مقام نصیحت میگویم اینمرد خود را
 مدد لکن هرگز ندیده که آنکه خلط سودا بر مزاجشان غالب میشود و وحشت قلب پیدا میکنند
 چگونه از همین امور متداوله متعارف که هیچ اسباب وحشت نیست و حشمتا میکند و ترس برایشان
 غالب میشود طوری که رند از خنده آنها میزد و عرق سر ناپای آنها را فرامیگرد و بی اغش میکنند و
 زمین میافتند همان حجر و ذالان و چنانی که دوزی هزار مرتبه بران عبور میکنند و هیچ خبر روشی
 در آنها نیست شب از آنجا عبور میکنند و هر هبوی که بنظر او میآید و حشمتا میکند اگر بل که به پیاده
 صدائی بکند اگر قوه فرار برای این بیچاره علیل بماند فرامیگرد و الا که همانا غش کرده بر زمین
 میافتد و اینها از مرض است شخص سلامت میبرد و میآید و هر کار میکند و هیچ بالک ندارد و خلا

در این کتاب

ان همنه و استیلا که این شخص علیل از ان کوبیده چه واقعت داشته که او را تو ساینده و فرار
 کرده است پس توسی کن اینمرد دماغی را از خود دور کنی انوقت بیبین چه همنه و استیلا برآید
 اینجاعت میماند مگر بعضی اینکه انک چهار عبارت پشت سر هم در مقامی خواند این همنه و
 مستواست تو بیبین چه میگویند باینجا درست میگوید باینکه صرف کلماتی است پشت سر هم
 میگویند و در مثل معروف است که اعرف الرجال بالمقاله المقال بالرجال و اصل حلق این امر را
 اگر بخوانی بدانی اینست که اصل حکایت ظهور قائم ال محمد علیه السلام خود این چنان امر برتر است
 که ذکوان طبایع خلقت از خود بخود میکنند و قوت و قدرشان از ایشان میبرد و شیطانه در
 انوقت در کین است بعضی اینک می بیند حالت ایشان پریشان است و خود دایمی نمیشوند
 بکند در انحال اسباب فراهم میآورد او را بجهنم کوهیل دارد و میبرد مثل اینکه کسی که ترسید
 و ضعف بر او منسوبی شده اگر تو بخوانی او را بطریقه که خلاف مقصود او است پیری است
 تر است نا انوقی که در حال قوت و قدر است و معالجه این امر اینست که ایشان سعی کنند
 و همیشه خود را متذکر ایشان داشته باشند و آثار و علاماتی که برای ایشان در اینجا
 صحیح میآید است همیشه در ذهن خود مذکر کنند تا آنکه اولاً مافوس بدن را ایشان باشد
 و ثول ایشان قلب او را میبرد و داشته باشد و معرفت ایشان از برای او حاصل شود تا بجهنم
 غیبت برای او مثل علامه و حضور شود چنانکه در حدیث شریف فرمودند پس چنین کسی هرگاه
 چنین از غایتی از کین بشود بواسطه اینکه مافوس بدن را ایشان است خالقش انطور نمیشود که
 دیگر اسباب وجود خود را تمامد و شیطان او را بر باید بلکه خود داری میکند علاوه بر
 اینکه صاحب معرفت هم هست و بحرهای باور کول بخورد خلاصه که همنه که از انقاد بد از
 این پالایش که خودت ضعیف شده بودی مانند مرغی که از درخت از شدت ترس میفتد
 و رو باه او را میبرد یا بدین معنی بکن قلب خود را با معرفت ال محمد علیه السلام بدی تا همنه تو بر
 انها افزون گردد ان بکن منکم عشرون ضایع و نسیبوا ما بین و ان بکن منکم مائه نسیبوا انما
 من الذین کفروا با انهم قوم لا یفقهون فصل گفته است مختصر میگویند اگر کسی الهی تحت
 است و فرمان صمدانی دلیل قاطع صاحب این امر متذکر است و کافران اعظم و اکبر و افعی و بالغ
 و اعلی محبط و همنه بر کین میآید قبل است و اگر از غایت است متذکر است و اگر از غای موعود
 بودن تحت است متذکر است که موعود جمیع کتب و صحف و زیر و الواح و ملل و مذاهب است
 و هر یک از این که اصطلاح دینانی ایشانست دعوت فرموده و اگر دعوت تحت است جمیع امم را
 دعوت فرموده و داعی الی الله الفرد النجی است و علوندا و ستود دعوتش بمابع اهل ملک و ملکوت

و سپید چه کوشاک از وحشت و دهشت ندانیش گشت و چه ازان داعیه که از لذت و بخت امرش
شوا کرد بدو اگر استقامت حجت است با استقامت قیام فرمود که ارکان عالم و قلوب اهل منزلت
و عواصف متحان و قواصف افتحان و منع و جر و جبر و نفی و قتل او را از دعوت و ندا و
اوراده اش باز نداشت و اگر تصرف حجت است در افاق ایجاد و انفس عباد تصرف فرمود و نفوس
مجرمه زکبه و از هر قبیل و طایفه جذب و بخت نمود و اگر تریب عباد و تربیت من فی البلاء حجت است
ایشانی عباد مقبلین را تریب داد و طایفه بفرمود که در جوهر علم و عمل و اخلاق و تقوی و انقطاع
و اقل مدتی مشهور و ابداع شدند بصمیم که کشته شدند و دفاع نفرمودند بلکه از قاتلین
شعاع نمودند و اگر تغییر تصرف در ارکان عالم حجت است مشاهد میشود که مدارک و شوا
کلیه خلق عالم در نهایت تریب و علو است و اگر نفوذ اوده اش حجت است اکثر احکام و اوامر و
نواهی او را دول و ملل عامل شده اند من غیر التفات باینکه از او است و اگر خوارق عادات
حجت است انصاحب این امر دیده اند آنچه را که از هیچ یک از مطالع قدسیه از قبل شنیده نشده
فانظر الی الالواح و فی سور المائیک و السلاطین و اگر بشادک و شهادت کتب قبل حجت است
ایات و بیانات صاحب ایات و من نزل فی بینهم الایات حجت و شاهد و دلیل است و باین
ترتیب مشاعر و مدارک عقول و ظواهر و صنایع و فنون و غلبه اعداء و قتل اجناس و مظلومیت
و مقهوریت اصحابش و منع من علی الارض ناس را از هر قبیل بجان امرش را قبول نمودند و
کل بوم دراز و باد ندامت را نکه خدای تعالی و عباد و بنده و همت غایب و این اخلاص
را از میان بردارد و بخت و ایشلاف مبتدل نماید **جواب** خدای واحد
شاهد است که جفت بکصف کا عذو اندکی ترک که صرف نوشتن این کلمات شود ولی
انصبارت را عینا نقل نموده محصلت که مقابل هم با فتنه اصل نمودم تا اگر منصبی اصل کتاب
ولا یلزم به باشد جبر و نظری در این کلمات نماید که غایت جهد خود را بکار برده و هر ادله
خود را ذکر کرده ملاحظه کنید که دینی که مبتدیان بر این ادله و ایه است که او من بین انکی
است قرار و مشانت و استحکام ان دین ناچه درجه خواهد بود و چگونه شیطان اینجاعت را
مضمریه و استخوان کرده است خدا میداند که دعوت سنای سر و صورتش از این درست تر بود
افلا عمل او را خوار می بود اینجاعت که از اینهم الحمد لله محروم شد و ما را کلبه میگوئیم که هیچک
از این ادله که تو ذکر کردی دلیل نیست خنثی ذکر خوارق عادات و معجزاتی هم که کردی و الا که خود
در دو ورق قبل همه آنها را غرضی کردی ایات بیان بر کنهم که همین مطلب را گفته است و
شبهه در ان نیست ولی من در این مورد فرض میکنم که شوق الفکر اظهار یکد اگر همین ادله سابقه

که ذکر کرده اینها فتنه های دلیل او است و حرف او قطع میکنم که شوق الفکر شرم سنای شعبه چتری نیست
و ابدا دلیل حقیقت او نیست و زین که حقیقه نبوت و امامت امری است که بکمال عقل حاصل میشود چنانکه
در حدیث فرموده اند که خداوند هیچ بنی را مبعوث نکرد مگر بعد از کمال عقلش و این ادله که نوشته شده
تمام کلمات بیفهمانه است که هیچ عاقل نمیرسد و عجب است از نا پید پروردگار که چگونه بطلان باطل
را بر دست خودش ظاهر میکند که هیچ حاجت بر خست مان نیست الا اینکه ما هم محض طلب رضا
پروردگار و حقی میکنم خداوند را حاجت بر خست مان نیست خلاصه ما آنچه از این قبیل شمرده که اگر
ادعای دینی یا ادعای موعود بودن حجت است این شخص مدعی است میگوئیم که ابدا ایند غاوی
حقی نیست و این مطلب در نظر مرده ایشان عظم غریبی دارد که در هر مقام در میانند ملحق با بر کله
خفته میشوند و مثل مصنف کسی از همین لفظ از میدان بیرون میرود و مایه برکت انما اظها
تسبح الله یحیی و یمیت و عشنا باینکه ادله نداریم و دوست میداد که در این مقام از ایات و احادیث
بگذریم و بسور استدلای کم نابذلانی که هیچ حجتی در ادعای نیست پس ملاحظه کن که فرعون که
محضرت موسی عرض میکند لمن اتخذ الالهة غیری لا جعالتک من الالهة یوم قال اولو جئتک
بشیء مبین قال فانت به ان کن من الصادقین قال فی عصاه فاذا هی ثعبان فبین یس بین
که موسی بر دعوت خود چگونه ایات میاورد و فرعون بدون این دعوت میکند و ادعای منما
پس اگر مطلق ادعا حجت است باید قول فرعون را هم پذیرفت و شیطان که میگوید چنانکه خداوند
فرموده و قد الشیطان لما قضی الایمان الله و عذبه و عدل الحق و وعدتکم فاخلقنکم و ما کان لکم
علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلمونی و لو موافقتکم ما انا بمصر حکم و ما
انتم بمصر حق انی کفرت بما اشرکتون من قبل ان الظالمین لهم عذاب الیم ملاحظه کن که دعوت کدام داعی
باطل از دعوت شیطان گذشته مثل همین جماعت بکفره ادعای علم میکنند بکفره ادعای
کمال بکفره امامت بکفره نبوت بکفره الوهیت و بین که نفوذ و قدرت و سلطنتی که این
ملعون دارد از برای حدی از دعا باطله هست پس اگر ادعا دلیل حقیقت است اول حق
شیطانست و چند ایه بعد از این میفرماید خلدن الذین بدلوا نعمة الله کفرا و اهلوا قوتهم
و ازالوا رجهم یصلونها و یبش الثرار و جعلوا لله اندادا البصلوا عن سبیل قل یتعوا فان عسی
الا اننا ملاحظه کن که بشد بل نعمت پروردگار و داخل کردن قوم بدار التواد و شرایک و ادان برای
او نا اینکه آراء او گواه کند بغیر از غاوی باطله است و باز میفرماید و قالوا ان یدخل الجنة
الا من کان هودا او نصاری تلك ما نهم قیل ها تو ابرهائیم ان کنتم صادقیین یس بین که غیر
از ادعای چریست و بدون برهان از ایشان پذیرفته نیست و چند ایه دیگر در طلب و طلب و طلب

هست حق در جائی که شریک برای خدا گرفته اند و خداوند از آنها طلب برهان کرده پس بدین
 برهان هیچ ادعای مستوع نیست حق ادعای نانیایی و طبائعی و اگر بنا باشد که ادعای
 باطلی بنا کند میسر نباشد و هر که صاحب ادعای حق نباشد پس اصلش بطلان دارد
 ملک نمیاندازد بجهان بلکه هر باطلی صاحب ادعای مستوع در این صورت چنانست و در حد این
 هستند که مردم را بسوی خود بخوانند زیرا که آنها هم بکفر خود توبای خود را و حق را دارند و
 حدیث را هم که سابقا خواندی که الطرق الیه بعد از انفس الخلاق و اصل این حدیث را در
 کتب معتبره ندیده ایم و صوفیه روایت میکنند در انفسهم میخوانند خلاصه مطلب اینست
 که پس هر کس بخدا راهی ندارد جز اشعاعی میکند که او را از راه برگردانند خاصه که البته هر کس
 در نفس خود اقرب طرق را هم اختیار میکند زیرا که همان راهی است که نفس او را غلبه تراست
 و نزدیکتر با او است پس خوبست شما اینقدر بجهان ننگید و مردم را بجهاد دعوت نکنید باری خود
 کلام البیّن از حسین بن روح قدس الله روحه مروی است که در علت بلا یای ائمه و انبیاء فرمود
 که بدانند خداوند مخاطب نمیکند مردم را بشعاعه عیان و مشافهه با ایشان تکلم نمیکند و لکن او
 فرستاده است بسوی ایشان رسول از اجناس ایشان و اصناف ایشان فیثری مثل ایشان پس اگر فرستاده
 بود بسوی ایشان رسل از غیر صنف ایشان و صور ایشان هرگز نپذیرفتند و خداوند از ایشان و
 قبول نمیکردند از ایشان پس چونکه آمدند ایشان را و حال اینکه از جنس ایشان بودند و میفهمیدند
 طعنه را و در کوه ها راه میرفتند خلق گفتند با ایشان که شما مثل ما نیستید پس قبول نمیکیم از
 شما تا اینکه بیاورید ما را بجزیری که عاجز از ایشان مثل ان باشیم پس بدانیم که شما مخصوصون
 هستید درون ما با آنچه ما قادر بر آن نیستیم پس قرار داد خداوند برای ایشان معجزه که خلق
 از آوردن مثل آنها عاجز بودند تا آخر حدیث شریف که خلاصش اینست که بسبب معجزات مردم
 در باره ایشان ادعای الوهیت میکردند این است که آنها را مبتلا فرموده که بدانند که خدا نیستند
 و در آخر حدیث فرمود که این بیان مستوع از حجت است خلاصه که اگر محض ادعای خلق میباشد
 نمکین کنند دیگر حاجت بحجری نبود و اگر حاجت بحجری نبود بکلام نبود که آنها را مبتلا بکلام
 بکنند تا اینکه خلق در باره آنها ادعای الوهیت نکنند پس بیاین همه این بلاها و محن که بر
 ایشان وارد میشود نتیجه آنست که ادعای باطلی مقرون برهان باشد و بدون برهان
 پذیرفته نیست و هم چنین شواهد این مطلب در آیات و اخبار لا تعد و لا تحصى است و کما ان
 نمیکیم بر هیچ عاقلی این امر مشبه نباشد و لا ینجی عن ادعای آنها که مشبه میکنند و شبیه
 بمثلات سخن میگویند که جاهل گمان کند که آنها جز و مسلک ایشان است و قبول کند و از عباد

و

بن عمر از حضرت پیغمبر که فرمود قائم نمیشود ساعت تا اینکه بیرون بیاید بخوار شست در دو
 که همه شان میگویند ما بنی هاشم و حضرت باقر فرمود که پیغمبر و سقیانی را و پیغمبر
 شریک را از ولایت فلان که میبایند مکمل و هضم میکنند و در آن اموال را و خود را بشیبه بقا نم
 میکنند و پیغمبر شد از ازال محمد و حضرت صادق فرمود که پیغمبر و بنی ابد قائم
 تا اینکه بیرون بیاید پیش از او و از ده نفر از بنی هاشم که همه ایشان بسوی خود میخوانند
 حال ملاحظه نمائید این را بنما عجز از ادعای چیزی دارند و گمان میکنند که اینها عت همه مشاهیر
 حیوانات برقی سلوک میکنند بلکه همین وضعها که الان داعی شما دارد و آنها هم دارند عرض
 کردم که الان چنگ است که داعی در دهند و شان پیدا شد که بشناسند و جبهت نشین
 از اینها پیشتر است کار ششم پیش رفتی کرده کتب و رسائل هم میخوانند طبع مییابند و منقرض
 میکنند حال بعد از آن شایع حقیقت این طایفه با هیچ کلام آنچه محقق است اینست که هر دو بر
 باطل هستند و نا از خداوند مشتک داریم که از من شایع و امثال شما همه محفوظ بمانیم خلاصه
 و نیز اخبار دیگر هست و شنیده شد حضرت صادق که پیغمبر بود بدرستی که دنیا نمیشناسد
 مگر در آن دو امام هست برقی فاجری پس بران چنان کسی است که خداوند فرموده و جعلناهم
 ائمه یهدون بامرنا و اتفقا جری پس بران چنان کسی است که خداوند فرموده و جعلناهم ائمه یهدون
 الی القادریوم الفیقه لا یصرون و از آن حضرت است که فرمود اصلاح نمیکند مردم را مگر امثال
 عاقلی امام فاجری بدرستی که خداوند عزوجل میفرماید و جعلناهم ناسرا به و هم از آن حضرت
 است که دعوی محققه از برای ایشانست و صدیقین و ائمه علیهم السلام تا مدتی غیر واجب
 پس امثال ایشان است که ادعای عبودیت نمود و حال اینکه او در حقیقت با پروردگار خود
 نزاع نمود و مخالفت امر او را و از اظهار کرد کذب و او گوازی مینمیشود و هر که ادعا بکند
 امری را که بر او حلال نیست ابواب تلف را بر روی خود گشوده و مدعی مطالبه کرده میشود و نتیجه
 لا محاله و حال اینکه او ندارد پس مقتض می شود و صادق گفته نمیشود با و بر آنچه و امیر المؤمنین
 فرمود که صادق داعی نیست احدی مگر اینکه مترس از او و اخبار را بیا باین مضامین وارد
 شد و لا ما یجبه عدم الطاب ترکه کردیم ذکر آنها را مگر بیک حدیث که با اینکه طولانی است و چون
 بیفزاید نیست ذکر میشود پس از احمد بن اسحق بن سعد اشعری منقولست که امدا و را بعضی از
 اصحاب ما که اعلام میکنند از بابا بنک که جعفر بن علی نوشته است بسوی او کتابی و ترفیع نفس
 خود را کرده و اعلام نموده که اینکه او است قیم بعد از برادرش و اینکه در نزد او است اعلام حلال
 و حرام آنچه محتاج با او است و غیر این از همه علوم احمد بن اسحق میگوید که بعد از آنکه کتاب را خواند

عرضه

شد و چون اخبار است که اگر چنانچه اخبار هر که در دنیا بر آید برای ایشان حاصل میشود و اگر
 اخباری که در دنیا نیست و نباشد و بنیانش بر پایه است و چون خداوند خواهد که خلق او کامل باشد
 و جبهت در مشیت و جبهت و طیب و دواعی در وجه طیب در خلق او باشند ایشان را اخبار و خلق
 کرده چه که اگر اخبار نباشد و بیک ایشان از خود ایشان نبود و مدح و ذم و حق نمیشد ندان
 اینست که آنها را اخبار کرده و بعد از اخبار هم اگر بنا باشد که جمیع عیون از اخبار خبردار گردانند
 با اخبار ایشان تا نفس منانند بلکه باید غلبه طبع باشد تا این که منتهای همت خود را بکار برند تا
 اینست که اگر در اخبار خودشان وقتی بدیده رسید که اسباب دفع افعال از افراد هم بکار چنانچه
 فرمود و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت السوابع و سبب فی از عدل پروردگار نیست که اگر
 کسی دعوت بخواند بکند بیوی خود و خلق را که کند فورا خداوند را مانع کند طوری که اول
 و همه مثل از زبان او گشت شود و دست او فورا مثل شود و اگر اینطور کند علم باطل در ملک پیدا
 نخواهد شد و بدانند و این که فرموده است خداوند در بار پیغمبر خود ولو نقول علینا بعض
الاقوال بل لاخذنا منه بالهمین ثم لقطعنا منه الوهن یضاک بعض اقاویل بر ما بیند در هر اینه قوت او
را بیک هم پس بعد از آن که دل او یاری که در دین است که فرزند از او است قطع میکند نفوذ
است که فورا این کار را میکند طوری که هلاک شود و دیگر قوه اضلال نداشته باشد بلکه احوال
و اسناد را هم در کار او هست چنانکه فرمود فیهل الکافر یا مهلهم و بعدا و علی تر ایهیم نقل
میکند که بنی مهلت بدو افعال برای و قبیله قائم مبعوث میشود پس این مقام میکشد از برای من
از جبار و طواغیت از قریش و بنی امیه و سایر مردم پس بین که طول مدت مهلت چه فایده است و فرمود
سعد بن ابی معبد من جث لا یملون و امی لهم ان کیدی من فرعون چهار صد سال عمر کرد و ادعا
و بویست هم مفعول و خداوند او را مهلت میداد تا بعد از مدتهای مدید که او را هلاک کرد پس شمر
نیست که سلب اخبار از ادعای بیاطل نمیشود بلی عقی که بان ایشان حقیقت خود را بکند برای ان البشر
نمیانند و شاید که مراد از اخذ همین هم باشد زیرا که قوت انبیاء بجهت و اقی است که از خداوند دارند
و کتابه میکند که عادت خداوند جاری شده است که هر باطل را بمحض اظهار دعوت خود چنان بکشد
که دیگر نتواند انتقای خود را بکند و اگر چنین بود دیگر باطلی در دنیا نمیانند و سلطان ملعون اینهمه
مهلت نمیناف که اینطور جسور شود و عرض کند بفرمانک لا غویم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین
پس بعض ادعا هیچ امری ثابت نمیشود حتی ادعای صد پند از مال دنیا که تمام ان را خداوند دارد
فد می کشی خوانده است بدون شاهد و بینه متعوج نیست چه بنای این امر که محل سخن ماست که
اعظم امور دنیا و آخرت است بلکه در حقیقت عکس غایب همه اینها است و الله که بسیار است شمرند از

فانما ملک و نفوس که پروردگار شد و خداوند از اخبار را بکار

را بکار

خدا را و اینطور نیست و در مقام تبلیغ عوام بپایان میکوبند اگر است میکوبند و ادعا کنند انما هی
 انقدر ضعیفند که قوه از غایت دارند با اندک ندانی دارند و ادعای بیاطل میکنند پس این را تجزیه
 کنند که دید بد که هر کس نمیتواند ادعا بکند چرا اینهمه مدعی بیاطل که در عالم بودند و هستند
 ملاحظه میکنی اگر همه اهل حقند که پس بسیار کار سها شد و اشع الخرق علی الواقع و بینه خودشان
 هم را حسی باین امر نیستند و اگر بعضی باطلند فقد ثبت المطلوب و در کتاب البین مثل فرموده است
 که بمحض صفاق عرض کردند که مرجع بر ما احتجاج میکند و میکوبند هم چنانکه کافر نزد خدا
 پس هم چنین مینمایم نمون که هرگاه اقرار باینان خود کنند و در نزد خدا هم مؤمن است حضرت فرمود
 سبحان الله چه ملو و ایند و مستأفون هستند و حال اینکه کفر اقرار است از بیند پس تکلیف کرده نمیشود
 بعد از اقرار بینه و اقرار باین دعوی است و جابر نیست مگر بینه و بینه او عمل او است و نیست او
 پس هرگاه متفق شد ندان پس بد و در نزد خدا مؤمن است تا آخر حدیث شریف پس بین که ادعای
 ایمان بی بینه پذیرفته نیست پس ادعای نبوت و امامت بطریق اولی و حال اینکه ایمان جزئی از
 انهاست باری و اما آنچه از تصرفات ایشان ذکر کرده هر شخص همین است که چهار نفر غایب جاهل
 طماع یا شری مفید کرد آنها را گرفته و بر میچهند و فسق و فجور و فساد شرارتی در ملک میکنند
 بعد از آن تصرفات در ملک بیشتر است یا فرعون ذی الاوتاد یا ثمود الذین جاوا الصخر بالواد یا شداد
 که بنیاد ارم ذات القلاد نهاد یا بولس ملعون که مذهب مثلث را قرار داد و اینهمه جمعیت و قوت و
 شوکت نصاری ملاحظه میشود و قیام مدلول و مشاعر و صنایع و افعال غریبه ایشان دیده
 میشود و هیچ اعتنا بشان ندارند و آنچه هم که تحصیل کرده اند از برکت و فیوضات شامعین دانند و
 هیچ احق بنجوره ادله آورده است هر که بخواند بگوید که اینها از آثار نفس من و اندام من
 است میتوان بگوید نه باین مردم عقل دارند و حرف بازو که مشورتی نیست نمیزنند اگر شما از
 میکوبید غیبتی جزئی در بلی امری از امور عالم بدید بد و ناسباب ظاهری که هیچ ضرر
 هم بجای نداشتند باشد تا خلق قصد بیکند که این تصرفات از شما است و الا بمحض حرف ان توفیق
 داری همه مجنونهای عالم بنجوره و غاوی میکنند چه بسیار دیده ایم که شخصی دهنه شده و بعیندا ز
 همین قبیل حرفهای توره که من سلطانم و ماللا ارقاب و چنین و چنان کرده ام و چنین خواهند
 کرد بعد عقلش بر سر آمد خود را از حرفها که زده نجل و شرمند شد و فهم و بخند از ندان و از
 او بخواه که تورا اشتاد هدا خلاصه و بعضی حرفهای در سخنانش هست مثل ترجیع کتاب نمود با الله
 و هم چنین از ترقیات خودشان و از جان گذشتن و امثال اینها که همه ساجد جواب داده شده و
 همه هم باز از سخن همان دعاوی است که یک کله افتاد پذیرفته نیست مگر با بر این بینه و از جمله بیک

خود بیشتر در ظهور صنایع و فنون را اولاد کم میخواست که از ایشان خواهش میکردیم که بکس صنعت
 دنیا جزئی خودشان را از ما پیدا ندهند با آنکه بکس صنعتی که شخص فرنگی یا امریکائی کرده است و فضا
 هنوز امتیاز آن را خبر صنایعش نداده اند و علم انرا هم بد بگری بنام موجد ایشان حل اشکال انرا
 بکنند که چه کرده که اینطور شده به بینیم شعور ایشان بقدر بل نفرا میگانی که خلق و حشی
 بوده اند و نازه آمد و شد کرده اند و محضیله کرده اند هست یا نیست و خود این دروغها را
 حق و منتهی بین عالم مسئله است که ظهور این قسم صنایع از محنتات غلست یا اسباب ظهور
 بعضی است که اهل اعراف را برای خود فراهم کرده اند و از ذکر خداوند غافل شده اند بلکه اسباب
 فنا و کثرت مصیبت و در کردنی از حق است و خداوند اگر از خلق باینها خوشنود پیشدلبسته
 میتوانست که بفرمان انبیا و اولیاء خودش همه اینها بلکه عجیب تر از اینها جاری کند و بشیلم
 مردم نماید و نکر اینکار را ایا این از عجز او بود یا جهل او خود بالله علاوه بر اینها که اگر تفتیح در تواریخ
 و سیر بکنی میبینی که چه بسیار صنایع عجیب غریبه در قلم بوده که با هنوز فرنگیان نتوانست اند
 مثل انرا بیاورند این که پیاست که خداوند در کتاب خود اشاره بان فرموده از قول تارون که او
 علم عنک و در اخبار اهل بیت مکرر ذکران شده و انرا اخلاص التوبة و عصمت المرقه شمرده اند
 فرنگیان با اینهمه استیلا و اوضاع فراهم که دارند نتوانسته اند که عمل انرا تمام کنند خلاصه که اولاد
 صنایع و فنون منظور نظیر بر و در کار و ما مور به خلق نیست ثانی آنکه اختصاص باین رده را
 ندارد ثالث آنکه هر چه هست دجل بنویسد و در شمار اهیض تصرف در آنها نیست میگوئی چنین
 نیست بسم الله این اترافشان ما بدید و الا که عرض کردم کجاست که میبکفت که من قف سلما
 بمقتار خود حرکت میدهم و گفته است که احکام ایشان از اول لایعن شعور که از ایشان است گرفته
 و عمل میکنند اینهم مثل حرفهای سابقش اینهم بیچاره ها زخمها کشیدند بعد از هذابت انبیا
 و اولیاء سابقین برای خود مشورت خانها قرار دادند فکرها کردند خجالتها نمودند یا ساهاها
 خود قرار دادند و هر چه از آنها حکیج است مقتبس از مشایخ انبیا است و هر چه فاسد است از آراء
 خود را حالا شمس را ن خوش آمده بنشیند و ادعا بکند که اینها از ائمه انفس ماست اگر راست
 میگویند یک حکمی وضع کنند پیش از آنکه دیگران وضع کنند و بگریب در همه عالم جاری کنند
 بقسمیکه هر چه میبینیم این از تصرف شماست و الا بحرف مفت کار پیش نمیرد خلاصه که حاجت بنفصل
 زیاد نیست کفی الله المؤمنین الفتنال که اینجاست بر دست و قلم و زبان خودشان مقتضع هستند
 و حاجت بر حجت مانیت **فصل** گفتار و حال انطالبا سالک مجاهد بندگی از قرن
 و اخبار و توریب و انجیل بر صدق مدغای اینجرب شهادت میدهد عرض میکند بعد از این

در

خود فضا میبکند و در رجعت کتاب دلالتان بر مدغای حضرات سخن میگوید که محل رد و
 بحث نیست تا آنکه شروع با استدلال میکند و اولیائی که دلالت بر مجرب بودن قرآن و عجز حق
 و افس از آوردن مثل ان ذکر میکند **جواب** ما الحمد لله مجرب بودن قرآن نا صبیحند
 داریم و شبهه در ان نیست ولی تو خود ای ناظر انصاف بد که کسب که صدق این آیات باشد
 ایا در صدق ایشان حقیقت و مجرب بودن کتاب بکرمش بیان میرد اعلی محمد بر پاید والله که این عجز
 کویا علاوه بر انکار اسلام مجنونم باشند که همان یائی که صریحا بر خود اظهار میکنند انفا و ادلیل
 خود میبشمرند ملاحظه کن که از جمله ایه است که خداوند میفرماید و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا
 فاتوا بسورة من مثله و ادعوا لشکنا انکم من دون الله ان کتم حصاد قین فان لم تفعلوا و ان لم تفعلوا
 ان التار الله و قودها الناس و الحجاره اعدت للكافین این ایه مبارکه را ذکر میکند با آنکه صریح است
 که مثل انرا نمیاورد و بدو نخواهد آورد و انوقت از این میخواهد نتیجه بگیرد که بیان میرزا علی محمد مثل
 قرانت بلکه بهتر از ان و اگر چه در صد و نبودم که در اینجا تفصیلی بدهم زیرا که اگر بنا بکدام که بر
 هر کله او هر چه وارد میباشد ذکر کنیم حجم کتاب از اندازه خارج میشود و ناظرین و املاال میگردانند تا چکنم
 که تلبیس اینجاست انقدر است که سکوت ما را دلیل عجز تلبیس میبشمرند و لا بد با اداحق حق
 و ابطال باطل را نمود و ناهر کسی را که خداوند خواسته هدایت فرماید پس عرض میکنم که در تفسیر برهان
 سید هاشم بحرینیه توبیله علیه الرحمه نقل کرده است از حضرت موسی بن جعفر که فرمود پس چونکه
 خداوند مثلها را از برای کافین مجاهدین که دفع کنند بودند مرتبوت محمد و او نا صبیحین فقیها
 از برای رسول خدا که دفع کنند بودند از برای اینچ فرمود در شان برادش علی که دفع کنند بودند
 اینک اینچ فرمود و از جانب خدا باشد که آنها ایان محمد بود و مجربان او از برای حجت بعد از ایا فی که بیا
 فرموده بود از برای علی در مدینه و زید نکرند اینجاست مکرر کثی و خطبها را فرمود خدا اینست
 و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا اگر در شکیست پس از انچه نازل کردیم برینده خود نا اینکه
 انکار کردید اینک محمد رسول خدا باشد و اینک بنده بر او نازل شد کلام من باشد با اظهار من بر
 او و مکه آیات با هرات و امثال این که بر سر او می افکند در سفرهای او و جادائی که بودند که
 بر او سلم میکردند از کوهها و سنگها و درختها و مثل دفع کردن کثافی را که قصد قتل او را
 کردند و کشتن او را و امثال اینها و درخت که از هم در ریدند و بهم پیوستند و اینست لاجله فضا
 حاجت خود بعد بجای خود برکشند هم چنانکه بودند و مثل خواندن او درخت و ایلر امداد او را
 در حالیکه اجابت میفمود و خاضع و ذلیل بود پس امر کرد او را بر جوع کرد و در حالیکه سامع و مطیع بود
 پس بیاورد بدو پیش قریش و یهود وای معشر فوا صلیک اسلام را بخود لبسته اید و از ان بری هستید

وای مشرعی بفضلاء صالِحین لیس بود از مثل ان یعنی از مثل محمد مثل مردی از خود
 که نه بخواند و نه بنویسد و نه درس بدهد کتابی را و نه آمد و شد نزد عالمی بکند و نه تعلیم از احدی
 بگیرد و شمارد سفرها و حضار و امیثنا سید و چهل سال بنطورد و میان شما مانده بعد از ده
 شده جوامع علم ذاتی علم اولین و آخرین و این اگر شمارد و شکب از این ایات پس بپاورد
 از مثل انهم در مثل انکلام را تا انکه ظاهر شود انکه او در و عکاست هم چنانکه کان میبکند
 بچهره انکه هر چه از نزد غیر خدا باشد پس زود باشد که یافت بشود از برای او نظیری در شیا
 خالق خدا و اگر هستی را بمعاشق قرآن کتب از بهود و تضاری در شت از آنچه آورده است شمارا
 بان محمد را از شرایع خود و از نصب کردنش برادر خود را که سید اوصیای است و صی از برای خود
 بعد از انکه تحقیق که ظاهر کرده است از برای شما معجزات خودش را که بعضی از انهاست که ذراع
 مشهوره با او تکلم کرد و کرک با او سخن گفت و جوب لبوی او ناله کرد در دالته که بر سر نشسته بود
 و دفع کرد خداوند از او ستمی را که چو در طعام خود کرده بودند و بلا را بخود انها بر کرد انید
 و خود شمارا بان هلاک کرد و بیکت داد و پنا و نمود طعام کم را پس بپاورد و بکوره از مثل قرآن
 از توبه و انجیل و زبور و صحف ابرهیم و کتابهای چهارده گانه پس بدر ستم که شامی ناپید
 در سار کتب خدا سوره مثل سوره از این قرآن که چگونه میشود که کلام محمد که نقل کرده شد از
 افضل از سار کلام خدا و کتب او باشد بکر و ههای بهود و تضاری بعد از ان فرمود بطاعت
 ایشان که بخوانند شهادت خود را از دون خدا یعنی بخوانند بتهای خود را که عبادت میکنند
 امیر کین و بخوانند شهادتین خود را ای تضاری و بهود و بخوانند قنهای خود را از محمد بن
 ای منافقین مسلمین از کتاب که نصب عداوت ال محمد که طبعین هستند نمودند و سار احوان
 خود را بر اراده خودتان اگر شمارا است میگویند انکه محمد قرآن را از پیش خود میگوید و خدا بر او نازل
 نکرده و انکه آنچه ذکر کرده از فضل علی بر جمیع امتش و سبب است انها را بکردن او گذاشند با امر
 خدای حکم الحاکمین نیست پس بعد از ان فرمود خداوند پس از انکه بدید یعنی بنیاد و پدای گشایانکه
 غلبه میجوید بخیر و برنده غلبان و نخواهد بود و بدید این هرگز نخواهد شد از شما ابدا پس بپاورد
 اتی را که وفودان و خطبان مردم هستند و سبب افروخته میشود و عذاب است ان براهلش و مهتا
 شده است ان از برای کافران مکتبین بکلام او و بقی و نصب عداوت نموده اند از برای و لای او
 و حق و فرمود پس بدانید بجز خودتان از این انکه ان از نزد خداست و اگر از قبل مخلوقین بود شما اند
 بر منافقان بود بد و بعد از ان که عاجز شد ند بعد از تفریع و تحدی فرمود خداوند قل لئن اجتمعت
 الاناس و الجن علی ان یاقوا مثل هذا القرآن لیاقون بمثلہ ولو کان بعضهم لبعض ظہیرا ثم انما شد حدیث

شریف و در بخار همین حدیث را بعینه از تفسیر حضرت امام حسن عسکری نقل نموده است حال
 بکنف و سلطان میخواهم که ملاحظه این حدیث شریف را بکنند و به پند گیرند که اولاً حضرت امام حسن عسکری
 از موسی بن جعفر و ابی بن مبر ما بد و انهم بخرات را به پیوسته نسبت میدهد یا انهم مثل و ابی است
 که مرده صوفیه نسبت بمراسد خود میدهند که اعلا دیان نمیتوان کرد و دروغ میگویند تا انکه حدیث
 کبید که بجه ناکید بنهر مانده که مثل قرآن عبا و بد و نخواهد بود و حال انچه است بعینه این یا انرا نقل
 میکنند انوقت مدعی میشوند که بنیاد علی محمد شریف و ائمه و ابلغ از قرافت خلاصه که اگر بکی مکی
 ایان که باین مضامین نازل شده و انهم در نقل نموده بخوانیم اخبار بکر و تفسیر انهار سید فضل نما بهم
 سخن بطول میافزاید و همین بکی کافی است همین قدر مسلمین بدانند که و انچه جمیع در صد متابع قرآن
 نیستند و ابلی که در میبکند بعینه مثل انست که قشون منا و به قرانها را سیریزه کردند و پناه بان بردند
 و ابدا عمل بتقاضای ان نکردند و بعد تحقیق میکند که چون منفرع و همین ایان کرده فصل مد به عنوان
 بنیکیم و حاصل کلامش اینست که امر را که مداوندت و ثبات انما از ان بان ثابت فرموده میتوان فرض
 عدم کمال و عدم کفایت بود و مطلب میجوید که در ستم افروسی را که زاضی با پات نشدند و ستم
 ده سال است که میگویند و مستحق عذاب میدانند و انها که قبول نمودند صلوات میفرستیم جواب میگویند
 اما انکه گفته است که فرض عدم کفایت در قرآن بنیاد کرد و با ست است و معجزه کامله پروردگار است
 و له معدن کلام در معرفت انجا از ان بلکه در هر کوه انتفاعی از ان محتاج با سبب و بکر و ستم
 با کمال ان نداد چنانکه در کمال خود پیوسته احدی را شایسته نیست و معدن کمال توان در صد انست
 این مستحق نبوت و را با بایان اثبات کین پس یا پیوسته در ستم و نقض ان شده که تو بجهت اثبات نبوت
 او محتاج بکتاب شد بلکه از این بالا تر تو اثبات حناغ خود را بوجود مصنوعات میکنی و در
 حدیث شریف فرمودند البعیر ندل علی البعیر و انرا قدم بدل علی المسیر نا انکه فرمود انچه حاصل
 اینست که این اسنان و زمین دلالت میکنند بر غیر از پیوسته و انشال این در قرآن و اخبار ال محمد
 بسیار است پس یا خداوند در وجود خود ناقص بوده که من از انار باید بی با و بوم انهم در خرافات چه
 چنانست که بهم پیشا قرآن است کامله پروردگار است اما کمال هر چه بالا تر میرود ناقص و در قر
 میشود اما محلا لادوان انضها و قشیر لا لای ان نظارها پس اگر من فهم ناقص خود کمال قرآن را بفهمم
 البقران هم ناقص خواهد بود مثل من در حدیث شریف عرض کردم خدمت نامم او ما بکفیم القرآن
 قل بل لو وجدوا له مفسرا پس اگر قرآن بان و جوهر که تو خيال کرده کامل است محتاج بمفسر نیست
 و هر کس باید فهم ناقص خود نفهمد چنانکه پیش از این فصحیح با غلط کردی و مردم را بکفر و شکیان
 خواندی چنانکه فرمودند من مفسر القرآن برابه فقد کفر در همین حدیث شریف که الان ترجمه اش را

نقل کردیم در برهان و بخار و تفسیر عسکری موجود است ملاحظه کن ببین حضرت اول اثبات انجیا
 قرآن را بجز این که از پیغمبر سر زده میفرماید یا باینکه میفرماید و ان يكون هذا المتزل عليه كل ارجح مع
 اظهار اى عليه عكس الباهران من الايات كالتامة ان كان ظننا اخر مدبث شريف في بين كذا اول
 بهمان وجه كه اسهل وجوه است بخبر بودن خود قرآن و اثبات میفرماید با صدق کنیم كذا بر كلا
 الله است و در این تفصیلی از برای قرآن نیست بلكه تفصیل از برای خلقت ایا اگر چشم مرود با
 انی در افتاب چیزی بنید نقص افتاب است یا غرض اعنی و مرود غیب انما بقدر نادان
 با خودن ملحق و برای خلق تلبیس میگوید خلاصه و اما آنكه گفته هزار و سیصد و ده سال است
 كه طلب كنندگان ايات را سواى كتاب لعن میكند این خبر از خود میگوید حقی دران بود بزرگ
 نیست امیر دنیا طلب كنندگان معجزات را كه بدوستی انها تفرق بجد میگویم و بر لعن كننده بر
 انها لعن میكنیم و اگر در كتب معجزات ملاحظه کنی جماعت بسیار از این قبیل می بینى مثل عمار و
 رعات بن كنه تهنی و امثال ان بلكه مثل سلمان و قتی بنیهمه دفع ملائ از امیر مؤمنان طلب
 ایا نكر و با و نشان دادند و او را با سنانها بردند و عمر را معتد با و نشان دادند و بهشت را
 با و نشان دادند بلكه مثل ابراهيم خليل عرض میكند و بارى كيف يحيى الموتى قال اوله توفى
 قال بل و لكن بطمن قلبى قال فخذ اربعة من الظرف فصرهن اليك ثم اجعل على كل جيل منهن جزءا ثم
 ادعهن و انبئك سبحانه انهن انبي ربي تو است كه بر مطلق طلب كنندگان ايات لعن میكنی بلكه
 انكه بعد از بدك ايات با نایمان نمی آورد و ملعون است نه هر كه طلب ايات میكند و لوازم
 تسلیم باشد و بجهت معرفت حق طلب كنند خلاصه كه هر كدام از او حمل ابراست و چك كه كا و طوا
 میكند بارى هر چه خدا و قد خواست خیر است بعد چند كلمه بر سر و نه در فضل قرآن مینویسد
 و ما الحمد لله از بركات مشایخ خود مستغنی از بیانات او هستیم و در اینجا هم لزوم ندارد كه شرح دهیم
 مشایخ اعلى الله مقامهم در جای خود بیان فرموده اند **فصل** گفته است در اثبات
 احاطه علم و قدرت و فضل حضرت باری تعالی میفرماید اوله يكف بريك انه على كل شئ شهيد بجهت
 قسم در كتاب كتابان دان میفرماید اوله يكفهم انا انزلنا عليك الكتاب بتل عليهم ان في ذلك لرحمة
 و ذكرى لقوم يؤمنون و هر جای قرآن امثال این بیان نازل و لغد انزلنا اليك ايات بينات و ما يكفر
 بها الا الفاسقون نزل عليك الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه و انزل التوراة و الانجيل من قبل
 هدى للناس و انزل الفرقان ان الذين كفروا بايات الله هم عذاب شديد و الله عزيز ذو انتقام و كيف
 تكفرون و انتم تثلون عليكم ايات الله و فيكم رسول و من يعصم بالله فقد هدى الصراط مستقيما و انما
 نزلنا ذلك مصدقا لما معكم و لا تكونوا اول كافرين و لا تفتروا باياتي ثمنا قليلا و اياتى فاتقون و لا

تلبسوا الحق بالباطل و تكتموا الحق و انتم تعلمون و اتقوا الصلوة و اتوا الزكاة و اركعوا مع الرَّاكعين و انما امر
 الناس بالبر و تقصون انفسكم و انتم تعلمون الكتاب فلا تعقلون كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين
 مبشرين و منذرين و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه و ما اختلف فيه الا الذين
 اوتوه من بعد ما جاءتهم البينات بغيا بينهم فهدى الله الذين امنوا لما اختلفوا فيه من الحق باذن الله و الله يهدي
 من يشاء الصراط مستقيما يا ايها الذين امنوا اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون و اعصموا
 بحبل الله جميعا و لا تفرقوا و اذكروا نعمة الله عليكم اذ كنتم اعداء فالتق بين قلوبكم فاصبحتم بنعمة اخوانا و
 كنتم على شفا حفرة من النار فانقذكم منها كذلك يبين الله لكم اياته لعلكم تهتدون و اذا خدا الله
 ميشاق النبيين لما انزلهم من كتاب و حكمه ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لننصرن
 قال و اقررت و اخذتم على ذلك اصغر قالوا اقررنا قال فاشهدوا و اما معكم من انشا هدين و انزل ليل
 الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه من الكتاب و مهمنا عليه فاحكم بينهم بما انزل الله و لا تتبع اهواءهم بما
 جاءكم من الحق لكل جعلنا منكم شرعة و منها نجاه و لو شاء الله لجهلكم امة واحدة و لكن ليلوكم فيها لئلا تتقوا
 انما نزلنا ذلك لعلكم تتقون و انما نزلنا ذلك لعلكم تتقون قل ان الله مالا يفتنكم و لا يضرنا و
 تزد على اعقابنا بعد از هدایتنا الله كالذي استهوى الشيطان ليرى الا رضى حيران لدا احطاب يدعونك
 الهدى انما نزل ان هدى الله هو الهدى و امرنا لنسلم ربي العالمين و ما فذرنا و الله حق فذرنا و الله انزل
 الله على نبيه من شئ قل من انزل الكتاب بالبر و به موسى نويا و هدى للناس بحسونه و اخلص يديها و تحق
 كذا و علمنا ما لم نعلموا انهم لا ياذنوا قل الله ثم تذرهم في حوضهم يلبسون و هذا كتاب انزلناه مبارك مستقر
 الذي بين يديه و لنسبحه و نحمده و نقرئ من حوله و الذين يؤمنون بالآخرة يؤمنون به و هم على صلواتهم حافظون
 فان كنت في شك مما انزلنا اليك فاسئل الذين هم قدام الكتاب من قبلك و انك الحق من ربك فلا تكون من
 المتحيزين بعد از این ايات مبارك كه ميگويد این ايات و امثالها ملا حظ فرمائید كه بدليل حكمت و موعظه
 و مجاز و دليل حياط ثابت فرموده كه كتاب كتاب خداست و اوست هادي عباد و نماينده راه و شاد
 و تر بيت كنند و بخند و بپي كنند و مصدق كنند و كذب قبل رجوع در ايات نمائند تا يقين مبين بمانند
 كه غير الله نمي تواند كتاب نازل نمائند و شيت مجاز و هدى سخنان الله ابر عرفان كتاب الهی در همه اشياء كاشف
 شده و يقيني بخير و نازانی خود توانائی دارد و عبت عاجز و تفرج و ادعای سلطنت و اقتدار و البته
 حكومت در دفع و هر ظالمی يا عني را اسير نمائيد و غير از سلطان احدي مالك ملك نبوده و نه پست
جواب اما شهادت پروردگار و این كه كافي است حجت نیست و باین ان ذكر
 فصل بعد از انشا الله خواهد شد و اما آنكه فرموده است خداوند اوله يكفهم انا انزلنا عليك الكتاب
 ملاخر بيش از این كه میفرماید و قالوا لولا نزل عليك ايات من ربك قل انما انا نذير

میسر و بعد از این ذکر این باب را هم در جای که میخواهد انکار محض را بکند ظاهر میکند و به
در این مقام غفلت کند و معصیتش از اسناد لای با به او برگردد بپشت که کتاب کافیت در اثبات
نبوت او و در جواب از اشکال آیه اول کویم که اینکه فرموده است قل انما الایات عند الله دلیل اثبت
که ایات بر دست ایشان روز ندارد و بر آنکه خود ایشان عند الله هستند چنانکه در صریح قرآن آمده است
عند ربکم لا یستجابون عن عباده و کتب الاولای از ایشان باین و علی بن ابرهیم قی در نقل کرده است
که مراد از ایشان انبیاء است و در سلسله وائمه پس انچه که فرموده است قل انما الایات عند الله دلیل این نیست
که بر دست ایشان روز نمیکند و اینکه فرموده است انما الایات بر دست ایشان بپشت است
چنانکه فرموده قل انما الایات بر دست الله و بشر و ایشان منافقان با وی الهی ندارد خلاصه که ان آیه
دلیل این نیست که ایشان صاحب ایات نیستند و بوجوه ظاهریه هم که خواسته باشی جمیع خبرها در نزد
خداست و هر وقت خواسته باشد از خزاین خود نازل میکند چنانکه فرموده ان من شئ الا عندنا خزائنه
و ما ننزله الا بقدر معلوم پس عند الله بودن ایااتهم منافقانی با تو قول در مقام حاجت ندارد و بعد
باین بیان این مطلب باید بیاید و اما آنکه فرموده است او لم یکنهم تا انزلنا علیک الکتاب چرا امید داریم که ما
و کافی باشد و بر هر صنفی از خلق و ابوحی کافیت بعضی فصاحت و بلاغت از اینهاست بعضی علم و حکمت
و غیر اینها بعضی از اینها محرومانند و بجز این که در خود اینقران مذکور است از اخبار غیب و تبارکی که در
ایات مترتب است و بجز این که علاوه بر اینها ذکر شده پس باین وجوه کفایت میکند تا اینکه صرف شهادت
ایات برای همه کس کافیت چنین نیست چنانکه ایات دیگر و اخبار همه شهادت طلب است تا آنکه توحی
کافی و اما اینچنان حاصل ایات ذکر کرده هر چه قبول داریم مگر اینفق که گفته است تا به یقین میسر بداند که
غیر الله نمیتواند کتاب مافیل نماید و نسبت خدا و هدایت را از این گفته اگر منظور این است که غیر الله نمیتواند
کتاب حق که لا یابطل الباطل من بین یدیه که لا من خافه نازل کند و بطلان است و هدایت صحیح است و
کتاب حق از خداست بدین شمه و اما اگر منظور اینست که ممکن نیست کسی کتابی بیاطل و دروغ
بیان و در نسبت بخدا دهد این خطاست و بمعنی و در این ایات ابدا دلالت بر این مطلب نیست و چگونه
ممکن نیست و حال آنکه مردم از غای خدای بیاطل میکنند چرا نمیشود کتاب باطل آورد و گفت این
از خداست خداوند میفرماید من انظم من انظمی علی الله کذا و قال او حی له و لم یوح الیه شی و من
قال ساقط مثل ما انزل الله و چندین حدیث از آل محمد علیهم السلام رسیده چنانکه در برهان
منقولست که این آیه در باب عبدالله بن سعد بن ابی معمر نازل شد که برادر دینا عثمان بود و بعد
آمد و اسلام آورد و خط خوب داشت رسول خدا را و برای نوشتن وحی انضاد میفرمود و معلوم
نفسیه جدا و جبر و وقیف هم مرتد شد و بمکه رفت و میگفت منم مثل پیغمبر آورده میآورم و خاندند

در باره او این آیه نازل فرمود و پیغمبر خون او را هدر دهد و عثمان در فتح مکه برای او امان
خواست و انحضرت با کمال کراهت ماند و بود تا اوقت که عثمان او را و اصرار کرد پس همین که گفت
قول خدا و فرمایش ائمه همگانه ممکن نیست کسی بدو غای وحی کند یا نه پس اگر ممکن است
این خبر خرافات را مکتوبات بگو که خداوند بر هر حقیقی و بر هر صوابی توری قرار داده و ایات و علایق
از برای ان هست پس اگر بدین نوع چیزی را بخواهیم اثبت دادند خداوند کذب از برای آثار و علایق ظاهر
میکند و آثار و علایق همانهاست که بعضی انفا اشاره شده است بعد هم باز شایسته میباشد و هم
چنین خداوند میفرماید و منهم متبون لا یعلمون الکتاب الا ما فی و انهم الا بظنون خوبل و انهم بکینه
الکتاب باید هم تم بقولون هذا من عند الله لست و به ثمتا فلیلا خوبل هم تا کتب ایدیه و و بل و هم
بکسبون در برهان از حضرت امام حسن عسکری نقل میکنند در تفسیر آیه که بعضی از ایشان گفته
از یهود میپرسند که میخواهند کتاب را و نمیشوند مثل ای که منسوبست بام یحیه او هم چنان است که از
شکم مادرش بران آمد و میخواهند و نمیشوند نمیشوند کتاب نازل شده از اسمان را و نه کتابی که بدین
بر خدا باشد و نمیشوند نمیشوند ما بین اند و اما مانی یعنی اینکه خوانده بشود بر ایشان و گفته بشود
با ایشان که این است کتاب خدا و کلام او نمیشوند خوانده بشود از کتاب خلاف آنچه در او است و
نمیشوند ایشان مگر اینکه مظنه دارند باینچه رؤسای ایشان میگویند از نکتیبت محمد در بنو قریظ و اما
علی سید عترت و ایشان تقلید میکنند در عو سارا با اینکه حرامست بر ایشان تقلید دانند و بعد
شرحی در باب حرمت تقلید آنها فرموده تا اینکه فرمود بعد از ان فرمود خدای عز و جل خوبل الذین ان
قلید امام فرمود که خداوند میفرماید برای قوی از جماعت هر که نوشته اند صفت نبی و است و حال
اینکه انظار صفت نبی معیوث و از ان زمان است اینکه او طویل است و شک بریزد و اصحاب الشریع و محمد
خلاف ان بودند و اما بعد از ان زمان میان تصد سال و این است و جراین نیست که اوده کدند باین
اینکه باقی بماند باینستشان بر خضعشان و فوایدشان برسد باینها باز دارند با کفایت بکنند
انفس خود را در حالیکه این از خدمت محمد و خدمت علی و اهل خاندان باشند پس فرمود خدای عز و جل
و جل یس وای بر ایشان از این نوشته است مسنهای آنها از این صفات که تحریف شده و مخالف است
با صفت محمد و علی عذاب شد بدین برای ایشان باشد در سخت تر بقعه ها حقیقه و وای بر ایشان
از شدت عذاب ثابثا علاوه بر اول از انچه کتب میکند از اموال اینچنانکه هیچکس ندانند از اینها
ثابت داشتند عوامشان را بر کفر محمد رسول خدا و انکار بوضعی او برادرش که ولی خداست تمام
شد حدیث شریف انصاف میسر از مسلمین که ایا صریح تر و صریح تر از این آیه مبارکه و تفسیر ان
ممکن است دلیل بیاد و هم باینکه ممکنست کتاب بدست خود بنویسند و بدین نوع برخدا به بندند

و حضرت خاتم الانبیا علیه السلام فرمودند که پیغمبر من غاص از نزد عثمان ملاقات کرد و امیر المؤمنین را
 و او عرض کرد که یا علی اشب ببنو نوحه که در احرار که امیدواریم اینک خدا ثابت بدارد این امت را
 حضرت فرمود که هرگز نپنهان نمیشود بر من آنچه در آن بنو نوحه کرد بد و تغییر داد بد و تبدل
 نمود بد و تصد حرف را سب صد حرف تحریف کرد بد و سب صد حرف تغییر داد بد و سب صد حرف
 تبدل نمود بد و قبول الدین بکثرت کتاب باید بود تا آخر این باری خداوند میفرماید من اعلم عن
 کذب علی الله و کذب بالصدق از جائه البس فی جنتهم مشوی الکافرین تاویل این باب مبارکه در حقیقت
 در اینجا بحث بر روی کرده که دروغ بر خدا می بندند و با و نسبت میدهد و در انوش نکت ذنب کتاب و اجاب
 ائمه اطهار هم که هر محض صدقت میباشد خلاصه و پیش از ذکر این باب آنجا که عرض کردیم فصل
 قرآن میگوید این را هم میگوید که خداوند میفرماید فلا اقم بنا البصرون و ما لا تبصرون انه لقلوب
 رسول کریم و ما هو یقول شاعر قلیلا ما یؤمنون ولا یقول کاهن قلیلا ما نذکره و نذر بلا مرتب
 التلکین ولو تقول علینا فیض الا فاولاخذنا منه بالهمین ثم لفظنا منه الوثن فیما نستم من احدی
 حاجزین و انه لندکره للفقیرین اولاً که در فضل این باب و آیات در کمال طهارت و مینویسد و شاید تصور
 و احتمال نکند که میگوید که خدا باشد چه از این که اینهم غیری باشد بجهت غلطیهای کتاب بیان و باینکه
 روی ایشان سفید نمیشود و قرآنیهای صحیح بیان است و هر کس مانوس و معناد بنا و قرافان یا
 مخصوص ملاحظه کند زود ملاحظه میشود در همین باب و ثمنون نیست تو ثمنون است تقریر بلا هم نیست
 نیز بل است خلاصه اگر چه او ملاحظه نشده و ذکر این مطلب نکرده است لکن ما بجهت تمامیت بیان
 رفع اشکالی مینمائیم و ان نیست که در اینجا فرموده که اگر سبتر بعضی غایب بر نایب بندد هر اینهم و را
 میگوید و عرق و نین و او اظلم میکنیم و ما پیشتر جواب دادیم که تقریر موده است و او را هلاک و ای
 کنیم که این دلیل باشد بر اینکه ممکن نیست کسی تقول بکند و بعد زندگانی بکند بلکه این وعید
 است که فرموده که چنین خواهیم کرد و در اینکه خداوند مهلت هم بمصیبت کاروان میدهد بشبه نیست
 چنانکه صریح آیات قرافان و در اینجا باز وجه جواب دیگر مذکور شد و ما هم اشاره میکنیم و ان است
 که راست است که این خدا بد را در این مقام نسبت به پیغمبر فرموده است که اگر بفرض امتناع پیغمبر
 نقول بکند او را میگیریم و کله بود مقام امتناع است و علی اجمال خدا باینکه در این مقام این
 مخصوص به پیغمبر است زیرا که رسول کریم که خداوند انقدر او را کرامتی داشته و فضایل و مقامات
 با و داده و نادیده فرموده تا آنکه اعلی خلق عظیم با و خطاب فرموده با ان علم و معرفتی که نسبت بخدای
 خود دارد اگر فرض حال تقول بر خدا نمائید از درجه نبوت خواهد افتاد بلکه معذب بعد از سخت
 خواهد شد بجهت این که تکلیف هر کسی با ندان عقل و معرفت است نسبت بخداوند عالم و از این

است که خداوند انبیا را بکارهای جزئی که برای سایر خلق عبادت خواهد بود ملامت میفرماید
 بلکه مثل پوفس کوی نامیدای بشکم ماهی میکند و حال اینکه اگر دیگری از مؤمنین اینکار را بکند
 بر قوم باشد بکند باینکه در محل ملامت و عقوبت نمیشود زیرا که تکلیف انبیا خدا با ندان
 عقلشان است که در ایشان کامل شده و پیغمبر آخر الزمان اشرف انکست و تکلیف او بالاتر
 از همه است و از این است که فرمودند حسنات الا برار سبب ان فی حقین و فرمودند بعضی لاجل اهل
 سبعون ذنباً قبل ان یغفر لخاله ذنب واحد پس در بار محمد بن عبد الله امر حسان قلم است
 که خداوند فرموده و خود انحضرت فرمود و لو عصیت لکونت اما سایر مشایخ امرشان باین منوال نیست
 زیرا که جاهلند پس ای چه بپایا مردم که تقول بر خدا بگویند و دروغ برار بپندند و معدن آن فوراً
 بر آنها گزیده نشود طوری که هلاک شوند مثل اینکه مسبله تقول بر خدا جاست و مدتی بعد از آن کافی که
 عبد الله بن مسعود بن ابی سرح بجهت طور مجبور که کتاب بدست خود نوشتند و نسبت بخدا دارند چه
 همین طور و خداوند معامله که با غالب انبیا میفرماید اینست که دروغشان را در دنیا ظاهر میکند
 و بیایان شان هم بالتبیه ندری کوناه بشود و در آخرت و بل برای ایشان مهلت فرموده است و خدا
 مطلب اینست که ممکن است که در دنیا دروغ بر خدا بپندد و در آخرت بپندد و نسبت بخدا بپندد
 و باز هم بجهت امتحان خودش و سایر خلق زندگانی بکند و زندگانی دلیل حقیقه و بطلان نیست
 بلکه این حق دلیل حقیقت است و ان همانست که بدلائل کتاب خدا و اخبار اهل بیت و ضرورت شیعه
 و سببی بلکه بجهت وضاری و ملتین هم ثابت شده است که باید علاوه بر علم و عمل و اخلاق و حقیقه
 صاحب معجزات و آیات بپایانهم باشد باری پس از آنچه عرض شد معلوم شد که در این باب انهم بجهت
 بر عقیده انبیا نیست که امکان ندارد کتاب دروغ آوردن و آیات محکم صریح قرآن رد بر آنها
 میکند و مخصوص باین کذکر کرده فضل کردیم تا هر کسی که اهل بصیرت است و بر اینها عبور
 میکند ملاحظه نماید که مطلقاً لا لزوم در این آیات بر مطلب و نیست و اگر بخواهیم بیک یکی آیات را
 ترجمه و تفسیر نماییم سخن بطول میانجامد و مقصود از خطا دانستن **فصل** کفایت است و در
 بیان آیات متزلزلات و مظهر سماء و صفات بنفسه شهادت داده که کتاب او است و
 شهادت الله بنفسها اکبر و اعظم از شهادت خلق بوده و همین شهادت او فی الحقیقه وحده اعظم تجزیه
 اکبر معجزه و دلیل است قل ان شئ اکبر شهادت الله شهادت بی و بینکم و اوحی الی هذا القرآن و لا یست
 به و من بلغ و انکم لتشهدون ان مع الله الله اخری قل لا اشهد قل انما هو الله واحد و انی برئ مما
 تشرکون ۲ بقولون افتراء قل ان فترینه فلا تملکون ۳ من الله شهادت او علم بما فی قلوبهم و انهم
 بی و بینکم و هو الغفور الرحیم و از این قبیل آیات چند نقل میکنم بعد از نوع دیگر که از جمله

افشا نیست من اعلم متافری علی الله که باو قال و حی و له و یوح الیه شی و من قال سائر مثل
 ما اول الله ناس بعد میگوید بعد ما اول ظاهر من ناسی مفری علی الله است تا بگوید و حی شده
 است بمن و حی شده باشد با و چیزی و کسی که بگوید نازل میگردد مثل آنچه خدا نازل فرموده با
 اینکه ثانی و ثالث غیر ممکن است عقلا و شرعا معذلک فرموده که و اعظم و است از هر ظلی است
 لعل الناس یخشون او بند کردن **جواب** و الله تعالی است از این جماعت که بگویند
 و در بر آنها میکنند ذکر میکنند اوقات میگویند با اینکه ثانی و ثالث یعنی او غای و حی و ادعای نازل
 مثل ما نزل الله غیر ممکن است عقلا و شرعا نمیدانند و دلیل عقلی یا شرعی که ایشان دستاورد
 بر اینکه ممکن نیست چنین ادعای کدام دلیل است چرا همان را ذکر نمیکند تا ما هم تسلیم کنیم و صرا
 مختصرا اول جواب این را میگوئیم بعد در جوع بمعنی اثبات شهادت میگوئیم اما از شرع که در بدی صریح
 اخبار اهل بیت بود که همین ایه بعد در باره عبد الله بن سعد بن ابی سرح بود که مدعی و حی و توفیر
 شد و مرتد گردید و رسول خدا خوف را مباح فرموده به شریفه فویل للذین یکتبون الکتاب را هم
 دهدی که معصوم فرمود که در شان محمود نازل شده که اثبات از برای خود افترا میکنند و با هم ایات
 تودیه خوانند پس اینکه دلیل شرعی بر امکان بلکه وجود این امر و اما دلیل عقلی او لا بطور عقول
 میگوئیم که آیا جا نیست در عدل پروردگار که خلق را خدایند بزرگی که از امکان خارج نیست بفرما
 بلکه از خارج از امکان میگذریم ایادیده شده است در عهد بذات خدا که با هر چه که امکان قریب در
 خلق نداد و بفرما بد هرگز بدی که خداوند خدایند بگوید که مثلا وای بر کسی که با همان بالا برود و بنا
 بر عرش من بگذارد یا فاک البروج را یا مثال کند یا چه قدر غایب است کسی که برود با همان و افترا را از
 نایش و کوشش منع کند و حال اینکه اینها را هیچ حکم که اهل حکمت باشد از غشایات عقلی نمیشود و اما
 معذلک چون از امکان قریب خلق خارج است حاجت میدهد و و عید از این عمل نیست خود را
 نمیکند و از آنها بر نیاید اما آنچه ممکنست که از آنها سر بزند مثل همین معصوم یا که معصوم به خلق است
 و دعاوی که میکنند و افسیت از برای آنها نیست تهدید و وعید بر آنها میکنند نه چیز دیگر زیرا که عدل
 نیست که امری که از بنده ساخته نیست خداوند خدایند بد بران بکند و بدلیل حکمت میگوئیم که آنچه فرموده
 میشود خالی از سقم نیست محض عقلی با واجبیت و ان ذات واجب است نفالی شانه با غشایات
 و ان مثل شریک خداست که واقفیت داشته باشد نه بصرف ادعا و با ممکنست و اتخا خلق خداست
 خالی از این مسئله که میگویند بشریک واقعی پروردگار است که ممکن نباشد چنین چیزی که نیست
 زیرا که بصرف ادعا با و هم متوهم که شریک واقعی نمیشود که منع نباشد اینهمه که بد روع از غای الوه
 کردند مثل فرعون و امثال ان یا جزو غشایات هستند و حال اینکه منع و مطلقا وجودی نیست

و فرعون و کلام او هر دو موجود بودند این امر هم بجهت سوال از کمال پیغمبری و عاوی بودن از علم
 است که انسان این امر را غیر ممکن بشمارد اوقات بگوید که خداوند خدایند بر امر غیر ممکن فرموده است
 خلاصه و چون بدلیل کتاب و سنت مسئله ثابت کرده ایم و عوام از بیانات علمی چندان فایده
 نمیرد زبانه بر این تفصیل حاجت نیست پس ایند و امر ممکن هستند بلکه همان وقت که ایه نازل شده
 بود واقع هم شده بود و الا نه هم هست و منحصر بشما هم نیست باز هم مدعی موجود است و خداوند
 هر یک را جزای خود را میسرساند و بشما چونک بالعذاب و لولا اجل مستحق لغضی بینهم و اما اینکه
 خداوند در باب شهادت خود بر صدق کتاب نازل فرموده و اینها را بقیلاد در این مورد میخواهند
 آنچه حدس میزنیم چون حضرات در باب دعاوی هیچ حد و قوف ندارند مقصودش از استدلال باین
 ایات هم شاید همان مطالب باشد اما چون اینجا تصریح نمیکند ما هم در صدد جواب از ان بر
 نیایم و بصرف معنی ایات می پردازیم به بینیم که آیا فایده محال آنها میکنند یا نمیکند پس میگوئیم
 که اصل شهادت امریست که منقزع بر علم است چنانکه از همین ایات ظاهراست که فرمود قل کفی
 بالله شحیدا یعنی و بینکم من عند علم الکتاب و هم چنین از اینجا هم این مطلب ظاهراست و محلی
 انکار هم نیاید باشد که در صدد احتیاج برائیم پس در این مقام میگوئیم که از برای خداوند عالم
 جل شانده و علم اعظم ازلی ذاتی و علی حادث اما علم ازلی پروردگار معلومی با او نیست و
 کثرتی در ان یافت نمیشود و احدی از ملق هم علم بان حاصل نمیکند چنانکه حضرت عیسی علیه السلام
 عرض کرد فسلم ثانی نفسی و لا اعلم ثانی نفسک و خداوند فرموده و لا یحیطون بشی من علمه
 الا بما شاء و در چند حدیث فرمودند که از برای خدا و علمش علمی مبذول و علمی مکفوف
 اما مبذول آنست که بال محمد داده و انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین از ان تصیب دارند و اما
 مکفوف آنست که در ام الکتاب است و مخصوص با او است و از برای این علم در ان مقام معلومیم
 نیست چنانکه فرمودند العلم ذاته و لا معلوم بلکه وجود خلق در اینجا یک غشای است زیرا که علم ذاتی
 پروردگار از وجود مخلوق با او ممکن نباشد کثرت بر او وارد میاید و کثرت ان کثرت ذات خداست
 و ان محال و اگر بگویند که بجهت میگویم و است میگویند مساله مشکلست و چاره هم جز تسلیم نیست
 زیرا که فوایش ال محمد علیهم السلام است و ثابت از خداوند میخواهیم که فهم از امر بیکت خود ایشان ضعیف
 ما کند عرض اینست که علم ذاتی پروردگار محال کثرت نیست و فرق نمیکند که خلق را بالا ببرد یا
 بمقام علم برساند یا آنکه علم را بعینه باین پیادری تا بمقام خلق برسانی هیچکدام ممکن نیست زیرا که
 خلق با ذات خدا غشای هستند و اما علم حادث پروردگار انفعالی است که قرین معلوم میشود که فرمود
 و حدیث شریف فلما خلق العلوم وقع العلم منه علی العلوم و اینجا است که مفر ما بد و الله فقلنا الذین

من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا وليعلمن الكاذبين وعلم ذاتي پروردگار در حصولش برای
 خدا احتیاج بافتنان نیست و حال اینکه افتنانهم خودش معلومست برای خدا اگر چه از حد خود
 بالا نرود خلاصه که این علم حادث است که بعد از افتنان حاصل میشود و این علم معلومست
 و بزرگوار از جهتی مختار است پس باید که با معلوم بماند از مخالفت پیدا میکند و علم خدا را با
 معلومش هیچ وجه مخالفت نیست و از همین علمست که در الواح صدور و خلاق چیزی از آن پیدا
 میشود و هر یک از خلق خدا را از آن نصیب میدهد و این علوم که در خلق مشاهده میکنی از هر قبیل
 باشد همه از علم حادث خداست که در ایشان جلوه کرده و چه قبلی است و منظور که جمیع اموال
 عالم مال خداست و خلق تر از او هستند و جمیع افعال در عالم فعل خداست و خلق است بر او
 و وکرا را در او هستند هم چنین علم حادث او هم همین منوال تراشش بلکه معلومات بان علم همه
 خلق مشاهده میکنند و منافعی از این نیست که باز این علم نسبت بخدا داده شود چنانکه تو از چشم بی
 بینی و بخود نسبت میکنی و با کوشش میشنوی و بخود نسبت میدهی و تو را بصیرت میبخشد و میخواند
 و راستهم میگویند حقیقت و این که سلامت الا ان ذلهم بکوفی ملاحظه کنند و اینها را با این حقیقت بخوانند
 و چشم بصیر و کوشش بهیم بگویند اما واقعا و حقیقتا این صفت مال اینها نیست چنانکه اگر روح از اینها ببرد
 برود با اینکه اعضا جمیع است معذک در یکی برای اینها بنیاد خلاصه که اگر چه گفته میشود زید و سید و جمیع است
 و هم گفته میشود کوشش و سید و جمیع است اما معذک حقیقتا شنبه یک مال زید است و الا ان غیر منظره
 است از برای او و محض همین ملاحظه ظاهر و حقیقتا است که خداوند در جانی مقرر مایل و قل بوقته ملک
 الموت و کل یکم در جانی دیگر مقرر مایل الله یوتی الا نفس جن موقعا و نه نیست که از این
 ظاهر و حقیقتی که گفته هم چنین کان کنی که بر او نیست که حقیقتا این افعال را چه بدان پروردگار میشود
 و اینها هم حقیقتا اینها از همین محلت که مشاهده میکنی و با بالا بنمود اما چون خداوند بجهت
 اطلاع فرموده و بجهت چیزی است از خود آنچه چنانکه فرمود اما و لیکن الله هذا القیم که حقیقتا هم این افعال را او
 است نه اینکه مقتضای این باشد که حقیقتا این افعال با ذات خدا مذکور میشود و او محل کثرت میشود خلاصه
 که مطلب دقیق است و نه ناچار از بیانیم پس بجهت قاعده است که جمیع علوم خلق را بیل نظر علم حادث
 میشود و حق و صدق و بیک نظر یعنی از جهت اسفل همین علم علم خلقت بعد از آنکه
 این مقدمه را دانستی عرض میکنم حال باید دید که شهادت خداوند که متفرع بر علم او است با عین
 علم او است چگونه است امرش و ان شهادت که خداوند بر ما بان احتیاج میکند کدام شهادت است
 و از نظر کننده انصاف مبطلیم و ضد حق بلاضوق هم طالب نیست پس ملاحظه کن که آیا علم ذاتی پروردگار
 که در اینجا معلومی نیست و کثرت یافت نمیشود و از برای من و تو بلکه احدی از خلق را در ایجاد کردی

نیست این مقام شهادتی است که خداوند بان بر خلق احتیاج میکند و حال اینکه احتیاج حقیقی میخواهد
 و محتج علی و محتج له و هم چنین شهادت شهادتی میخواهد و مشهود علیه و مشهود لیه و هیئت از اینها
 با ذات پروردگار جمع نمیشود و باید از او اجتناب کرد که شهادتی در مقامش نشود محض نصیر است بدان که
 مصداق شهادت در مقام پیدایش و چنانکه فرمودند اما نه نصیر و صفاته تفهیم و فرمودند کمال
 التوحید فی الصفات عنده پس مصداق شهادت در مقام علم از برای پروردگار حاصل نمیشود اگر چه
 شهادت خودش علم خداست اما علم نیست که معلومی با او نیست و معلوم مصداق علمست و
 لکن این شهادت که خداوند بان احتیاج منفره بدان شهادت است که در مقام خلقت است و با خود ایشان
 و خلق عارفان بدان نیست که فرمود حضرت صادق ان الله احج علی الناس بما انانهم و عرفهم یعنی
 خداوند احتیاج فرموده است بر خلق با آنچه او را شناسانیده با ایشان و شخصی بان
 حضرت عرصر که اصحاب الله یا افراد را در شده است در مردم از انانی که بان محذوفت بر سنده فرمود
 نه عرفم که ندان یا تکلیف بعرف شده اند فرمود و نه بر خداست بیانا کردن لا یكلف الله نفسا الا
 وسعها و لا یكلف الله نفسا الا ما ایتها و حضرت باقر فرمود که نیست بر مردم این که بدانند تا اینکه
 خدا را علم کنند ایشان با شد پس هرگاه تسلیم کرد ایشان را پس برایشان نیست این که بدانند و فرمود
 که نیست از حق خدا بر ذمه خلق این که معرف حاصل کنند و حق خلق است بر خدا این که شریف بکند
 برای ایشان و حق خداست بر ذمه خلق این که هر که معرفت با ایشان را در قول کنند خلاصه پس شهادت
 خدا از برای خلق بجهت چیزی است که با ایشان شناسانیده و فایده این است که همین شهادت
 خلق خداوند بخود نسبت میدهد و چنانکه فرمود و لا نکتم شهادة الله اما ان المؤمن الا شین و فرمود
 و من ظلم من کتم شهادة عنده من الله و اما الله یفعل بما یصلون خلاصه پس شهادت خداوند که بان احتیاج
 مقرر مایل بر خلقش همان امر است که بالسنه و یا دی خلفه خود برای خلق اظهار میکند و اینست که در
 کتاب البلبین از حضرت امام حسن عسکری از پیغمبر نقل فرموده است در حدیث طویل که برادر کرد
 بودند بر خداوند ملک و رسول قرار دادا حضرت در اثناء جواب فرمود که خداوند عجزان بر دست
 انبیا ظاهر میکند و این است شهادت خدا بر صدق ایشان و حدیث دارد فضول بعد نقل خواهیم کرد
 مشرق باش باری و اگر این مطلب را درست در پای منتهی علم این که مقرر مایل که الله شاهد بما انزل
 الیک انزل علیه و الا انکه تشهد و انکی بالله تشهد و هم چنین نقل کردی بالله تشهد و انکی و اینست که
 و من عنده علم الکتاب نه این که خداوند در طریقه با ایشان شهادتی بدهد و انکی به علم کائنات و در
 او است یا ملکه در طریقه با ایشان شهادتی بدهد بلکه مراد همین است که شهادت خدا برای خلق در
 مقام احتیاج با ایشان همین است که بر آلت خلق ظاهر میکند و بدینست که شهادت خداوند در باره

که علم بان حاصل نکرده و فرموده است لا تقف ما لیس لك به علم پس بقول خداوند تکلیف
 آنکی که فهمیده است که قرآن قول خداست همین است که نگردد این مطلب را بکند و عجب است از
 خداوند زودتر و چه که بکلیف بکند بنده خود را با موی و پشمی که مثال امرا و اکر و خون و فالتر
 را میباید احکام و عرض و ناموس و ادب و داد و دهان و پشمی و زبانی و دگران دهد
 محض این که امثال امرا و اکر و اند و البته چنین پرورنده و اسرا و او نیست که معصیت او را بکند
 زیرا که در طاعت و خوف عذاب الهی است **انشاء** که بالله اسمی است یا جامع غیر آنکه پیغمبر انعام و عیون
 فرموده و ایات و معجزات را برای ایشان ظاهر فرموده و توحید یافته پروردگار را برایشان تمام فرمود
 و بعد از آن هر که طاعت نکرده با او جهاد کرده و خون او را در نخله و مال او را بقتل برده و زن
 و بچه او را اسیر کرده میتوان گفت که اینها فهمیده بودند که پیغمبر رسول خداست و از جهالت و صدق
 نکرده بودند و بعد از آنکه پیغمبر بطور ناگهانی ظاهر شده و با او سخن گفت و حق که نسبت با حق خود داشت
 و از حق بیگانه و محنت آنها نمیشد و نفس بر آنها نمیکرد و الله که این طاعت برای ایشان باطل خود نمید
 هر که از آن بگذشت و اند و از باب مقدمه از ایشان میبکشد بلکه از او و خود برسد و بکشد
 از جای حق که ادعای هم و شعور دارند و این حرفان را از این طاعت قبول میکنند و از این طاعت از این
 و اند و با اعتقاد که در این مطلب ظاهر است که هر چه خود را فهمیده بودند بلکه غیر کل را و ادب و انبیا و
 و بعد از آنکه از روی شکی و عناد قبول نمیکردند و در بخار نقل نموده است که این ای العوجاء و
 سه نفر بکوار در هر یک اتفاق کردند و این که مناصبه بکند هر یک از ایشان ربع قرآن را و در آن وقت
 در مکه بودند و هر یک که هر یک ربع را مناصبه نموده و سال ایند باز در مکه جمع شوند و اینچه
 اند و اند اظهار نمایند همین که سال گذشت جمع شدند در مقام ابراهیم بنزد یکی از ایشان گفت
 من هر یک که بدم قول و از آنکه با ارض ابلی ماء لند با ماء اطلی و غرض الماء از مناصبه باز ایشان را
 و دیگری گفت و هم چنین من بعد از آنکه با فم قول و از آنکه اسبیا سوامنه خلصوا اینچنین ما بوس شد
 از مناصبه و این مطلب را اینها میباشند و در این وقت حضرت صادق بر آنها گذشت پس ملتفت
 آنها شد و خواند برایشان قل لئن اجتمعت الالف و الف علی ان یا تو امثل هذا القرآن لا یاقون
 بشک پس بهیون شدند از این طاعت پس بپای که اینها که ما بوس شد و گذاشتند که ممکن نیست و در
 مثل آن باندانند البته دانستند و نیز از حکم و وایب کرده است که ولید بن منبه آمد خدمت پیغمبر
 و عرض کرد که قرآن کن بر من پس حضرت خواند ان الله یامر بالعدل و الا حلت لنا اخرایه عرض کرد اعاذه
 کن اعاده فرمود عرض کرد بحق خدا از برای حلاوت و بر او و نفست و اعلائی ان موه و دهند است و
 اسفل ان شاخه و شعبه و زنده است و نمیکوید این را بشیر عرض میکنم ان ولید بن منبه همانست که خدا

در شان او فرموده و در حق من خلقت و جبرایش ملاحظه کن که با وجود معرفت ایمان نبیا و در
 منحصر باینها نبوده و همه فضیله و بلخا سعی خود را در این نایب کردند و نتوانستند و نگو که یک پلاها چیز
 داری زیرا که دلیل که ما بر این مطلب اویم اسمانی است نه زمینی و از جانب خداست نه خلق پیغمبر اینکه
 گویم که پیغمبر که تقدی و باین درجه است که احدی مثل یکدیگر پیش از قرآن من نمیشد و بیاورد و
 باین میخواهد که حقیقت خود را اثبات کند از چنانچه در دعوی خود کاوش است بر خداست که اگر در
 افق و اطراف عالم کی یافت میشود که مثل از اینها و در البته برساند و خلق را از کراهی نجات دهد
 جای این که در میان خود حاضرین که بخدی او را میباشند کسائی باشد که بتوانند بیاورند البته اینها
 را هیچ میکند و خواهد آورد و در حق او گفتن او نشاء و قلنا مثل هذا از ایشان معصوم نیست
 چه شده است که کشته شدن و اسیر و زنده و جریه و بندگی در مذاق ایشان خوشتر بود و آوردن
 مثل یکدیگر پیش از قرآن و اگر کوئی که از سطون پیغمبر میسر رسیدند معارضه کنند گویم اولاً که پیغمبر
 او بدتر از همین قتل و اسیر و بیک نیست چرا که قتل موجود را بر قتل احتمالی ترجیح میدهد و هندی پس اینچنانچه
 همه سفها بودند و ثانی این که عرض کردم که خدا که از سطون پیغمبر میسر شد و در صومعه که انبیا و الله
 کاوش است چنانچه او ببلغا را از معارضه منصرف میکند و ظلم بر بندگان عاجز جاهل خود را میبازد
 خلاصه این قسم که مسلم نیست و هر که بجای او در این باب کرده البته فهمیده است و امر بر او مشایخند
 طایفه را از اینها فهمید خلق مختلف است و هر کس که از این پیغمبر خداوند بطور ناگهانی فرموده که الذین جاهلوا
 فتنه الله فیهم سلبنا و البته خلقت عده خود را نمیکند و همین طاعت بجای میهند که بعد از جهاد
 بعضی ایمان میآورند بعضی کافر میشوند و اما منصف بنده که بجای او نکرده اند که انکار هم ندارند
 طایفه قرآن هم ندارند و مطلقاً در قید تدبیر نیست و احیاناً اگر در میان ایشان شکی باشد که فهمیده
 و فتنه و انکار میکنند باز حجت خدا بر او تمام است از اینچه که چرا پیش از جهاد انکار کردی و طالع
 این که این امر را خداوند بالضرر و با ایشان فهمیده که پیش از جهاد انکار می کردی و که محتمل است نباشا
 نمود و حجت خدا بر این باب تمام شد و لو هنوز اقرار بدینی نکرده باشد و بعد از آنکه امر اینهم باز
 مثل آنکی که بعد از جهاد و معرفت انکار میکند نیست خلاصه و اما آنچه گفته و اشارات کتاب
 و دلائل ظاهر و در کائنات اخر عیون غریبی است بقیه از دل خود خبر میدهد و الا ندید ایم
 کس از منکرین بگوید چون اشارات و دلائل کتاب مطابق با اهل و معاست فهمیدیم که کتاب از خدا نیست
 اولاً که ما ببلای کتاب است و بعد سلیم ثابت کردیم که این حرف که منکرین فهمیده باشند اعجاز قرآن را و
 اینکه ان از جانب خداست از اصل خطاست و همه فهمیده و دانسته اند و جهاد و اهل و استیقتن انهم
 ظلم و علوانا این که بقول تو منکر ملاحظه میکند که شواهد و دلائل کتاب مطابق با هوای

الکفر فقد ضل سوا السبيل وقال الذين لا يعلمون اولاً بكننا الله او نائيننا انه كذالك قال الله
فبهم مثل قولهم ثابوت قلوبهم قد بينا الايات لقوم يعقلون ان الله مبارك بصريح حيث يراهم
شجرة اقبال بجزءه وشجرة اعراض بجزءه وايقولوا حواشك ادور زمان متشابه بوده است وموتد
ابراهيم مبارك الذين قالوا ان الله عهد بالبنان لا نؤمن رسول حتى ياتيهم بالبشرى فاكلوا النار فلما
حاشكم رسول من قبله بالبشرى وبلد في علم فلم يلقوه هم ان كنتم صادقين ولما قيل لهم امنوا بما انزل الله
قالوا نؤمن بما انزل علينا ويكفرون بما ورائه وهو الحق مستقامنا منهم فلم يلقوا نبياء الله من قبل
ان كنتم مؤمنين نسبت قتل انبياء قبل ان ياتوا به واداره من اصدق من الله قبله ومن اصدق
من الله حديثاً بعد ان ياتوا به واداره در سوال از ايات نقل کرده است واولاً اينست که بگوئيد
ايمان در ضمن جواب نقل کرده و هر چه خداوند نخواهد جواب بگوئيد **جواب** اولاً کافر
مبدل است امتیاع پیش از آنکه نانی بشود چه مذهب داشته اند تا بقول عدل همان مذهب بالانسان
حرف بر نهم زیرا که امرشان مختلط است در نادی نظر هیچ نظر مباد که سلطان بوده اند و حال هم
بمحو اهند بقواعداً اسلامیه مطلب خود را ثابت کنند و بعد از آنکه بکنند مطالب و وضع است
ایشان خود میگوید بی بی بکلی از وضع اسلام خارج است مثلاً بنا میکنند بایات کتاب است
کردن و البته این شبهه مسلم است اما بی بی شرط اسلام اینست که تفسیر قرآن برای نکست چنگ
پیغمبر خاتم فرموده که هر کس تفسیر قرآن برای بکند کافر بشود و خداوند در همین کتاب فرموده که ما و
انرا که غیر از خدا و انچه در علم نمیدانند بجهل از آنکه ابد افضل گردند بنا میکنند از برای خود
کفر و تفسیر کردن و توقف ندارند که اذان ایشان قبول کرده شود خلاصه داب ما اینست که تفسیر قرآن باید
تعلیم اهل بیت سلام الله و انچه شود فهم اگر استدلالات قواعد مسلم است بی شبهه ال محمد
باید همین طوری باشد که نیست که قوا را خلاصی از کتاب مانیت و حجتی در قول تو نیستا شد خلاص
اشاخصه را به اول چنانست که در بخار و برهان نقل نموده اند از حضرت امام حسن عسکری از پدر بزرگوار
که ابا اراده دارد یعنی بلکه اراده دارد ای کفار قریش و مجود اینکه سوال کنید از رسول خود آنچه را
که اقتراح میکنید از ايات انچه خلاف که نمیدانید یا در ان صلاح شماست یا فساد شما چنانکه
سوال کرده شد موافق از پیش و اقتراح کرده شد بر او بعد از آنکه گفته شد با و که ایمان نمیاورد
بنو نانی که بر بینیم خداوند را اشکارا پس کوفت ایشان از صاعقه و هر کس بدل بکند کفر را با ایمان بکند
ایمان بنیاد و در نزد مشاهیر انچه اقتراح میکنند از ايات با ایمان بنیاد و در هرگاه فیصله اینست
از برای و اینکه اقتراح بکنند و انچه است بر او که انکشاف کند با انچه خداوند ادا فرموده اند از ايات
وذا ضعیف فرموده از ايات بنیان پس بدل کند کفر را با ایمان با اینکه خداوند ملامت نشود تخریص قائم را

پس تحقیق که کرام شده است از راه مستحق است طریقی قصد که مودعی بسوی جنات و
سلوک کرده در راه که مودعی بسوی نیرانست فرمود امام که خداوند فرموده ای بنو ابلاده
دارد بلکه اراده دارد بدینکه سوال کنید سوال خود مان را و این در وقت بود که در تفران بود
فصل کنند از ادا اراده داشتند که تصدیق بکنند و سوال بکنند و از چهره های که اراده داشتند
تصدیق بکنند پس این این احوال اند که کو با پیش مباهلت فرمود که عصار خود را بر شانه گذاشته بود
سویست بر سر عصار و پنجه بود که در هر چه این بود که از این پر کرده بود که تمیذا نیستند در چیست و عرض کرد که
یا محمد جواب بده مرا از آنچه سوال میکنم پیغمبر فرمود یا خا العریب ایجا عذره بود سبقت بر تو گرفته اند از
مبدل می باشد از آنکه اول جواب را بدیدم علی بن حکم من غریب راه کند می هست حضرت فرمود پس تو از
اینجهان و از این احوال عرض کرد مطلب که هم هست حضرت فرمود که آن چیست عرض کرد ایجا عذره
برغم خود نشد و من اینهم که تو چیزی بگوئی که انا با تو موافقت نکنند تصدیق تو را بنمایند تا اینکه
حدود را اندین خودشان بگردانند و من بمثل این قناعت ندارم بلکه قناعت ندارم با مرتبی تا
آخر بدست شریف که خلاصه شرا اینست که حضرت علی بن ابی طالب را ندا فرمود و فرمایند ایشا انمود و بعد
از ان سوسناری که اعلی در جراب داشت لعین در او رد و شهادت بر مسالدا انحضرت دار و اعلی و بود
همه اسلام آوردند و بعد از ان خواهش فرمود که سوسنار و اداها کند و عرض او از خود سوسنار بکرد
و سوسنار سواد خورانشان داد که روان وجه معتد به از نقد موجود است و منافقین سبقت گرفته که
نقد را بر باند و انچه انا را کرد و هلاک کرد و بعد از رسیدن اعرابی لعین و دآمد و تفصیل
حال گفت و نقد را تسلیم نمود خلاصه پس ملاحظه کنید که اولاً اینست از قبیل همین ایان که حضرت امیر
موجود ثانی اینست که سوال بخوار از امری بوده که صلاح ایشان در ان نبود مثل اینکه سوال بنویسند
از رویت خداوند بود که اولاً ممکن نبود ثانی اینکه بطلان انداز از نور خداوند که ظاهر شد با عذ
هلاکت انا کرد بد و پیش از ان بیان مطلب گذشت و اگر بندگان خواهش معجزی بکنند که حلال
ایشان روان نیست بر پیغمبر حق نیست که انکار کند و انچه از انتر شاهدا را آوردیم و هم
چنین در سوال از رویت باز مخصوص و واجب شده است در کتاب این از قبیل امام که پیغمبر
فرمود بعد از ان ای امیر انو قفر که عرض کرد او ثانی بالله و الملائکه قبیلاً تا اینکه با ما مقابل باشند
و انچه از مقابلته کنیم پس بد رسیده که این از محالی است که محقق نیست بد رسیده که پیغمبر و جبرائیل
مثل خلوقین که بپایند و بر دو حرکت بکند و با چهری مقابل شود تا اینکه اراده شود با و پس تحقیق
که سوال کرد بد باین حال و او این است و جبرائیل نیست که این صفتها صغیر منقوصه شماست که
می شوند و می بینند و می دانند و می بینند شما را از چیزی و نه از احدی بعد از ان بوجوه

ظاهر

او را این منقول از این شرح است و طبریه هم بهین با اختیار کرده و در پیکر اینک سوال کرده اند که نازل بکنند
 ایشان کتابی خاص با ایشان و این منقول از قتاده است و حسن گفته است که این سوال را از وی
 گفت و حکم نمودند در طلب مجرات بیخبر ظهور حق و اگر چه استر شاد سوال کرده بودند اندو
 عنید خداوند ایشان عطا میکرد تا آخر این طریقه ذکر کرده و عرض میکنم که سوال ایشان بیخبر
 است لبوال عبدالله بن ابی امیه که فرمود پیغمبر با و اما قول تو یا عبدالله او ترقی فی التک
 بعد کفنی و لن نؤمن و قبل حتی نزل علینا کتابا نفروه ای عبدالله مسعود به اسمان مشکلاش
 از نزول از آن و هرگاه اعتراف کردی بر نفس خود باینکه تو ایمان نیماوری هرگاه من بالا بروم
 پس هم چنین است حکم نزول بعد کفنی حتی نزل علینا کتابا نفروه و من بعد ذلک لا ادوی
 او من بک اولاً و من پس تو ای عبدالله مقرب باینکه عناد داری با حق که از خدا بر تو قائم شود و
 دوائی بر این نیست مگر اینکه خداوند تو را نادید کند بر دست او ایشان از بشر یا ملائکه زبانیه
 تا آخر حدیث شریف و از این فرمایش ظاهر میشود که بعضی سوالات را هم که قول نمفرمودند از باب
 گفتن سائلین و عناد آنها بودند از باب محال بودن زیرا که معاند هر چه از آیات به بند قبول نمیکند
 پس شری مرتب بر نزول است نمیشود مگر شدت عذاب سائلین و رسول خداوند رحمة للعالمین بود
 و محال مکن بخواست که عذاب قوم را زیاد کند چنانکه از اول همین حدیث شریف ظاهر میشود و بعضی از
 فقرات آن که دلیل این مطلب است سابقاً نقل شده خلاصه فی اجابت نمودن سوال ایشان از این باب
 بوده و سایر اسراری که خود میدانستند نه از باب عجز و حال اینکه از دین کتاب و آنچه خود مقرب که داب
 همه اینها بوده است و کتاب مکتوب هم امر تازه نیست زیرا که موسای پیغمبر بهین طو و او رد و الواح او
 زبر جده بود از جنت که در او علم ماکان و مالمون بود و آثار و مبان محزه در بین پنهان فرمود و چنانچه
 از اهل بمن که خدمت پیغمبر میرسدند بران سند عبور کردند و سند شکاف الواح نمایان شد
 آنها را برداشته خدمت پیغمبر آوردند و آن حضرت امیر داد و در نزد ائمه ماصلاوات الله
 علیهم است پس اینهم امر محالی نیست که خارج از ادیان اینها باشد و حکمتها و جهات دیگر است که پیغمبر قبول
 نفرمود که برای آنها ظاهر کند و از جمله اینها است و قالوا لولا انزل علیه ملک و لو انزلنا ملکاً لقتضی
 الامر ثم لا یظنون و لو جعلناه ملکاً یصلنا و جعلنا علیهم ما یلبسون و در کتاب البین نقل
 فرموده است از قصیر امام بعد از نزول آیه میاد که فرمایند ایشان فرمود پیغمبر و از جمله این بود که
 فرمود و اما اینکه میگوئی اگر تو پیغمبری ملک یا تو بود که تو اصدق میگردی و اما مشاهده
 میکردم بلکه اگر خدا میخواست که نبی بسوی ما بفرستد هر آینه ملکه را میفرستاد نه بشری را مثل
 ما پس ملکه را مشاهده نمیکند خواست شما بجهت اینکه آن از جنس اینها است و دیده نمیشود و اگر باقر

مشاهده بکنند و او را باینکه نازل بشود در قوت چشمهای شما هر آینه خواهید گفت که این ملک
 نیست بلکه انهم بشر است بجهت اینکه اگر نیا شد ظاهر شود برای شما بصورت بشر که بافته اند
 ظاهر خواهد شد تا اینکه سخن او را از او بفهمید و خطاب و مراد او را بشناسید پس با اینحال
 چگونه صدق ملکه را میدانستید میدانستید که هر چه میگوید حق میگوید بلکه اینست و جز
 این نیست که خداوند فرستاده است بشر را و ظاهر فرمود است بر دست او مجرات آن چنانی را
 که نیست در طبایع بشری که دانسته اند و ظاهر فلوب ایشان را پس دانسته اند بجهت خود نان از آنچه
 آورده است از باینکه آن مجرات است و اینکه این شهادتی است از خدای تعالی بصدق از پی
 نبی و اگر ظاهر شود از برای شما ملکی و ظاهر شود از برای شما بر دست او آنچه بشر از آن عاجزند
 نیست در آن آنچه ذلک بکنند شما و اینکه این نیست در طبایع سایر اجناس از ملائکه تا اینکه آن
 مجر شود یا نبی بپند که مرغی باینکه میسرند این از آنها مجر نیست بجهت اینکه از برای آنها اجناس است
 که واقع میشود از آنها مثل طیران آنها و اگر ادعی طیران کند مثل طیران مرغها این مجر خواهد بود
 پس خدا تعالی اسان کرده است بر شما امر را و قرار داده است از او طوریکه قائم بشود بر شما حج و ارشاد
 اقتراح میکنید عمل ضعیف انجانی را که بحق در آن نیست و از قوی روایت نموده اند در قول
 خدا تعالی و ما منع الناس ان یؤمنوا تا آخر گفت که گفتند که قمار چرخ خداوند نفرستاد بسوی ما ملکه
 را پس فرمود خداوند که اگر ملک بفرستیم و ایمان نیاورند و اینها را خواهند شد و اگر ملکه
 بفرستیم و نیاورند که راه میفرستند در حالیکه مطمئن بودند که هر آینه ملکه را بر ایشان رسول میفرستادیم
 تمام شد حدیث شریف پس بیاین که هر چه آنها اقتراح میکردند و پیغمبر اجابت نمفرمود بجهت
 اسراری چند بود و در همه جا ضعیف است که مجرات دیگر ظاهر کرده ایم که شاهد صدق ما
 باشد و این جماعت بهین قاضی که متشاهی است بنا و رند که پیغمبر قبول اقتراح است و
 فرموده اوفق مدعی بشوند که مجر افسر و منحصر بکتاب بوده و حال اینکه اگر منحصر بکتاب هم
 باشد بطلان آنها در دعوی خودشان ثابت میشود علاوه بر آن که مجرات دیگر در خود کتاب
 هست که اشاره بانها شده پس اینهم که الحی الله دلیل مطلب نهافتد و از جمله اینها است
 و لو انزلنا علیک کتاباً فی قرطاس فلسوه بایدیم افعال الدین کفر و ان هذا الا سحر مبین و اینهم
 هم دلیل مثبت نهافتد و دلیل محال بودن این امر نیست زیرا که در باره موسی فرموده است و
 کتبنا فی الا لوح من کل شیء موعظه و تفصیل و ساجداً تفصیل الواح را که حاصل حدیث
 بود عرض کردیم پس معلومست که ممکن است مطلب و اگر خداوند بخواید نازل میکند و کلامی که
 بجهت امتناع استعمال میشود نه مراد امتناع وجود نیست بلکه امتناع از جهه مخالفت بودن با حکمت

و مصلحت است زیرا که اگر ممکن نبود برای موسی هم الواح نازل نمیشد و از جمله این آیات است
وقالوا لولا نزل علينا نبی من ربی قل ان الله قادر علی ان یزول به ولكن انکم لم یجملون و یقول
الذین کفروا لولا انزل علیهم نبی من ربی قل ان الله یضل من یشاء و یهدی من یشاء و یهدی من یشاء و یهدی من یشاء
و یهدی من یشاء و یهدی من یشاء و یهدی من یشاء و یهدی من یشاء و یهدی من یشاء و یهدی من یشاء و یهدی من یشاء
ما فی الصفح الاولی و قالوا لولا انزل علیهم نبی من ربی قل ان الله قادر علی ان یشاء و یهدی من یشاء و یهدی من یشاء
لولا انزل علیهم نبی من ربی قل ان الله قادر علی ان یشاء و یهدی من یشاء و یهدی من یشاء و یهدی من یشاء و یهدی من یشاء
من الصادقین چون سخن در این آیات نوعاً یک شق است هر دو را باید ذکر کردیم و بدانکه مراد از این
آیات که سوال کرده اند که چرا بر تو نازل نشده است مراد مثل مائده است که بر قوم عیسی نازل شد
و ناقة است که بر قوم صالح فرستاده شد و امثال اینها که خداوند عذاب بدیفر مباد که اگر
بعد از نزول این ایمان نبیا و در بدهر این بر شما عذاب نازل خواهد شد چنانکه در برهان نقل
نموده است از علی بن ابراهیم از مصحح در ذیل این آیه که فرمود نمیدانید که این هرگاه آمد و اینها
نبیا و درنده هلاک میشوند و شما هدایت یزداد خود قرآن ظاهر است یکی آنکه میفرماید در سوره
عدس یسجلونک بالتبیت قبل الحشر و قد خلقت من قبلهم لثلاث و اربع و مفرقة للناس
علی ثلاث و اربع و تبک لشد بد العقاب و یقول الذین کفروا لولا انزل علیهم نبی من ربی قل ان الله قادر علی ان یشاء
و لکل قوم هاد و تقییر این را در چنانکه در برهان از حق روایت کرده است که اینها میگویند چنانکه
پیش از این که مراد رحمت است و تحقیق که گذشته است پیش از ایشان عقوبتها و بدیهه است که پرورنده
تو هر این صاحب مغفرت است برای مردم یا وجود ظلمت است و بدیهه است که پرورنده تو صاحب عقاب
شد بد است و میگویند آنکه کافرشه اند که چرا نازل نشد بر او این از جانب پرورنده اش این
و جز این نیست که تو ترساننده و از برای هر قومی هادی هست و مراد از هادی آنکه چنانکه
در برهان از اخباری چند نقل کرده خلاصه که ظاهراًست که این آیات مؤلفه اینها فیصل این
است که لازمه آنها عذاب است اگر ایمان نبیا و درنده مثل ناقة که بر قوم صالح فرستاده شد چنانکه خداوند
در سوره بقی اسرا بیل مفرماید و ما منحنان نرسل بالایات الا ان کذب بها الاولون و انبیا
ثم و انما نرسلهم فی صریح فظلموا بها و ما نرسل بالایات الا تحویلاً و توضیح این در برهان از حق علیه
الرحمة نقل کرده است آنچه حاصلش اینست که اینها مآجبات مؤلف قریش و انقودیم چنانکه بود که
اگر میفرستادیم بسوی آنها این و ایمان نبیا و درنده بان هلاک میکردیم آنها را پس از اینجه تا خبر از خیم
از قوم تو ایات را و مستند ما در این آیه مباد کرد و خبر است اول اینکه معلومست که ایات مؤلفه
از همین فیصل ایات بوده که لازمه آنها عذاب بوده است و پیچیده راضی عذاب با خداوند تالی اینکه

حضرات افکار و محضات زانده از همان پیچیده خاتم سه و ائمه ظاهرین صلوات الله علیهم دارند بلکه اینها همه
اینها را منکرند و ملاحظه میکنیم که خداوند بصریح فرموده در این مقام و آلهای دیگر باینکه ناقة بر شود
فرستادیم پس نوعاً این وجودش ثابت است و بیصنوع نبیائی که بشهادت قرآن صاحب این بوده اند
مثل موسی و عیسی و غیر ایشان نبوت خاتم ثابت میشود علاوه بر آنکه ضرورت همه مسلمین عالم
خودش صاحب هدایات بوده است حتی آنکه ناقاتهای چند هم بیرون آورد و هدایت مثل ناقة
صالح که مدتی زبیت بکند نبوده خلاصه و بنابر این آیه مباد که ذکر کرده است مائده است لا یشر
مثلثات با ایشان گفت من الصادقین مخصوصاً حکایت از قوم نموده است که صالح گفتند و خداوند
بلافاصله از قول صالح نقل میفرماید که قال هذه ناقة لهما شرب و لکم شرب یوم معلوم پس بیبر که
خود ایند و آیه دلالت بر اینکه این آورده شده و این مرد یک آیه را ذکر میکند و دیگر را ذکر
نمیکند که بر عوام مشبه بکند که این نبوده است و در برهان نقل نموده است از حضرت صفیه
آنچه حاصلش اینست که خداوند وحی نمود بصلح که اینها بگویند ایشان که خداوند قرار داده است
از برای این ناقة شرب و روزی که تمام آب را او بخورد و از برای شما شرب روزی که بکشد شرب
ناقه باشد تمام آب را بخورد پس قوم میپرسیدند از او بانی نمیدانند صغیر و کبیری مگر اینکه از شرب
ناقه بخورد در آن روز و همینکه شام میشد و صبح میکردند بر سر آب میفرستادند و از او آب میخوردند
و ناقة بخورد و مدتی بر این منوال گذشت تا اینکه بخاک کردند بر ناقة که جز آب را بخورد و از او آب
کردند خداوند بر آنها عذاب فرستاد چنانکه در کتاب مجید خود فرموده و یا قوم هذه ناقة الله
لکم فی هذه و ما ناکل فی ارض الله و لا تمسوها بسوء فباخذکم عذاب قریب فمقرها فقال تمسوها
فی دامنکم ثلاث ايام ذلك و عذبه من کذب فلما جاء امرنا بجنتنا صالحاً و الذین امنوا معه برحمة منا
و من غری یوم مشد ان ربک هو القوی العزیز و اخذ الذین ظلموا الصبیحة فاصبحوا فی دیانهم جائعین
کان لهم یغنون فی الا ان لمود کفر و انهم الا بعد الموت پس ملاحظه کن که این آیه باین منبر که بر
صلح نازل شده و پیچیده از او نقل فرموده و مشنوخ خرافات حضرت و اگر اینها همه تاویل و اود
که جهال بهود و مضاری و قریش از تاویل چه میفهمند و اگر این آیات بجهن ظاهر بدین نشده بود
و بر آنها نقل نشده بود هر آینه نکذیب پیچیده را میگردند که کم چنین آیه بر زکوة و چرا دروغ
میگویند پس قصد حق افتاد باینست بر اینکه بجهن وضع ظاهر این آیات دیده شده بود و خبر
داشتند و هم چنین مآله بنی اسرا بیل بجهن منوال بود و حضرت عیسی باینها خبر داد که اگر ایمان
نبیا و درنده معتدب میشوند و خداوند حکایت فرموده از این امر اینکه میفرماید در سوره مائد
از قال احوار یون یا عیسی بن مریم هل یطیع ربک ان یزول علینا مائدة من السماء قال اتقوا

اشایع بر تمام مائمه سازه از این دعوی باز دارند بلکه حضرت امیر انبیا که مدعی این امر بوده اند
چند رساله از همین جهت اقرار می کنند که مردم می گردند و می خیزند و اینها را جایت نمی فرمودند مگر هر چه
می پدید می آمد چنانکه انجیل و عهد و وثائق پاست از این مطلب و لا عذر را حدس می توانست فیما
بر و بر عتقا نشان می آورد و دعوی که اول کتاب کردی از و لا هم اهل بیت سلام الله است می گوئی شک
مکن و لا دعوی بیجا نماند و از جمله اینها است که اول انزل علی این من در فضل انما الغیب لله فانظروا اقسام
من انظروا قل لا اقول لكم عند خزان الله لا اعلم الغیب الا الله اعلم انما یوحى الی قلبه
لینوی لا یوحى الا من یشاء الله و لا یستقر فی قلبه الا من یشاء الله و لا یستقر فی قلبه الا من یشاء الله
ان الله ما یشرک فی انشاء الامور الا من یشاء الله و لا یستقر فی قلبه الا من یشاء الله و لا یستقر فی قلبه الا من یشاء الله
بصوت قل لا املك لتضییق قضایا و لا املك انما شاء الله لو كنت اعلم الغیب لست من الخیر و ما ستفی
التسویه انما لا انکسر و لا یشر لقوم یؤمنون و لا اقول لكم عندی خزائن الله لا اعلم الغیب الا الله اعلم انما یوحى الی قلبه
ملك جواب من ایات و انقل خود ما است میجه اینک سلب علم غیب از ائمه ما علیهم السلام بکت و نا
اینکه برده بود و چهل خودشان بیوشد و الله کمال بی انصافی و بی دلیلی است که افغان با خود
ادعای سلام و شمع در صند و تحقیق عیب کبری بر پیغمبر و ائمه خود علیهم السلام باید محض اینک
ادعای امامت در برابر هر جاهل نادان بنماید ولی جزای علم بر این عمل را من که خود اینچنان میشود
که خود را افسار گرد دست هر جاهل نادان بدهند که بخوبی می خواهند بکشند و آنها را در مهلت
بیان دهند و هیچ جزای برای ایشان بالا از همین نیست و بیاید و در ذکر که متوجه این از تابعین نبوی
بجوشند و از و کندی تا به کاش می شد بر می کشند و از متوجه این نبوی می بینند چنانکه خداوند
فرموده انما یوحى الی قلبه الا من یشاء الله و لا یستقر فی قلبه الا من یشاء الله و لا یستقر فی قلبه الا من یشاء الله
خلاصه و لا یستقر فی قلبه الا من یشاء الله و لا یستقر فی قلبه الا من یشاء الله و لا یستقر فی قلبه الا من یشاء الله
ان الله که قسم خود ندانند حق خداوند نامنا الله در قسم که اگر امد ایشان را ایتیه را به ایمان بنیاد و ندان
می گوی پیغمبر که پاد در نزد خداست و چه می داند این که اگر امد ایشان را ایتیه را به ایمان بنیاد و ندان
دعا و چشمه های ایشان را هم چنانکه ایمان بنیاد و ندان و اول مرتبه و ترک می کنیم ایشان را که در طاعت
خود مشرود باشند و در برهان از حق علیه السلاطین فضل نموده است که مراد قریب هستند و از حضرت
ناقر فضل کرده است که مراد از ضلای قند این است که غلبه با آنها منکوس شود و اسفل آنها اعلی شود
و اعلا اسفل و چشمه های ایشان کو شود که هدایت دانه بپند و مراد از اول مرتبه که ایمان بنیاد و ندان
عمره در و میثاق است چنانکه از حضرت پیغمبر و صادقین فضل نموده است و بعد از آنکه ترجمه و تفسیر
انرا و انقی مال از تو سوال می کنیم که چه دلیلی دارد این امر هست بر اینکه ایا نازل نمیشود مگر اینکه

است ایام در نزد خداست دلیل اینست که نازل نمیشود و نظیر این به سابقا ذکر شده است و جوابهای
باطنی و ظاهری داده ایم و جوابها هم در همین فصل گذشت و مختصر سخن اینست که هر چه خزان حق در نزد
خداست چنانکه فرموده و ان من شی الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم اگر بنا باشد که هر چه
عند الله است دیگر اسکان نزول نداشته باشد پس علاوه بر ایات خارق عادت عاد یا هم نباید موجب
باشوند در آن خزان هر چه در نزد خداست مگر شما کان کوه بد که مسلمین و ملیحین می گویند که شخص نبی
مستقلا باید صاحب است باشد که باین ایات در بر آنها می بیند اگر کسی اینقسم بگوید که بالبداهه
مشترک است و باید پیش از طلب توحید خود را در دست کند بلکه ما می گوئیم که نبی را که خداوند می شود
می کند و پیغمبر مدعی نبوت میشود چون محمد است که با غوازه سلطان مدعی نبوت شده باشد
خلافند چنانچه خود را تمام فرموده و از ایات خود که عند الله است از دست و جاری می کنند تا اینکه
این شهادت باشد از پیغمبر و کار بر اینکما از جانب است و البقیه اصل ایا ن عند الله است و عن الله
برخی نازل میشود و اگر خبر از این بود برای است و لا یستقر فی قلبه الا من یشاء الله و لا یستقر فی قلبه الا من یشاء الله
اگر نشان و خاکی سلطنتی در نزد هر قبایل و خیار میسر بود حال که از جانب سلطان مامور می گشت
میشد و نشان و خاکی با خود داشت دلیل حکومت او نمیشد زیرا که هر کس انرا دادند تا بعد
از آنکه این نشان و خاکی مخصوص سلطان است و هر کس را که او سرافراز بکند بعد از آنکه خاکم آمد و
اینها را با خود داد معلوم است که از نزد سلطان آمده هم چنین است امر این ایات پس اگر آنها را
عند الله نبود حجتی در آنها نبود ولی چون من عند الله است از اینجهت حجت است و باز در این مقام
مغیر دیگر داریم و این است که بعد از آنکه خصم می باید و قسم باید می کند که اگر ایت او و بدایمان می آید
و لایینکه خداوند عالم است که اگر ایت هم امد ایمان نمیدارد و ولی بعد از آنکه خداوند دود
است که بدون ایت ایت بختضای علم خود با آنها رفتار کند و دطای آنها را منکوس فرماید
و چشمه های آنها را کو کند از بدین حق و و اگر امد آنها را که در طاعت خود منسوب هوای خود
باشند چنانکه در ایات بسیار شاهد است بطلب داخل شوند ذکر فرموده و ابلا و افشان و امتحان امور
حق است تا اینکه نتوانند بر خدای خود اشیای ظلم کنند و بیان این مطلب را مختصر است باقی برای
نموده ایم پس محالست که بعد از ایمان و قسمها آنها خداوند بقتضای علم خود بدون ایت ایشان با آنها
رفتار کند پس البته این می آید و در فرق نمیکند که ایت از کتاب باشد یا سایر ایات زیرا که خود کتاب
هم مشتمل بر سایر ایات هست چنانکه سابقا دانستی و اما ایت که در باب علم غیب ذکر کرده و کان
کرده که با آنها سلب علم غیب از ائمه مائمه میشود پس بدانکه از برای غیب معنیهاست بکرمه فیفسر غیب
میاورد و مراد از ان ذات غفلان است چنانکه در اخبار اهل محمد علیهم السلام گاهی خداوند را با اسم غایب

خوانند اند و در این شبهه نیست که علم بذات خداوند از برای احدی از احد حق قائم نباشد و حال
نیست و خداوند میفرماید لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير و خود را
عرض کرده است که ما عرفناك حق معرفتك و عرض کرده که رتبت ندین فیک مختار و خداوند فرموده قل
رب زدني علما و این علم است که احدی متدین نمیشود مگر اینکه باطل میگوید و غیب بگوید
که مراد از این چیزهایی است که هنوز از امکان بیرون نیامده و در بحث مشیت و رد کار است و بافتن
است چنانکه فرمودند که الغیب ما لم یکن و التحداه ما لم یکن و این علم مخصوص خداوند عالم است
جل شانة چنانکه فرمود ان الله عنده علم الساعة و يقول الغیب و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس
بأی ارض تموت و این پنج علم مخصوص خداوند عالم است چنانکه در اخبار و روایات فرموده اند
و شامل علم همه آینده ها میشود و ائمه و پیغمبر اگر چه بسیار از اینها برای ایشان مکتوف است
ولی چون احتمال بداد افشا میباید همدانها را جزو علم خود نمیشمرند و اینست که در اخبار و روایات فرمودند
که لولا ان فی کتاب الله بحواله ما یستأد و یثبت و عنده ام الکتاب لا خیر لکم بما کان و ما یكون الا یوم
القیمة و ای چه بسیار چیزها که از این علوم خداوند با ایشان بومی و الهام خاص عطا میبکند تا در مقام
حاجت تمام حاجت نیامدند و اینها را هم خداوند با ایشان داده و غایت شرط بداد از برای او هست و اگر از
ان قبیل امر بر بگویند اظهار فرمودند و بداد شد هرگاه آنکه ملحق بداد است از مسلمین است که هیچ
در هر حال ایشان را صادق میدانند و اگر از مسلمین نیست بکار ظاهر میبکند بابت صدق خود
و انارفع شبهه او بشود و غیب دیگری هست که هر چه از چشمها پنهان است از گذشتن و آنچه موجودا
از غیب میبشمرند و از این قسم چیزی نیست که علم ان در نزد ائمه و پیغمبر نباشد و خداوند با
از این است که حقی و باو خلق مبعوث فرماید و امر است و زمین را از ان پنهان داد چنانکه در اخبار
فرموده اند حال که مختصر مطلق دانستی رجوع میکنیم بایان و اخبار بیکه در این باب نازل شده
پس میگوئیم که اگر چه از این آیات هیچ استنباط نکنند که علم غیب بجمیع صفاتی از پیغمبر نفی شود ولی
باز آیاتی داریم که دلیل اینست که ایشان علم غیب را دارا هستند پس ملاحظه افکار ما باید کرد و
بعد از بینیم که این آیات یا صراحتی در این باب دارند یا خبر پس میبینیم که خداوند در سوره ال عمران
میفرماید و ما کان الله لیطلکم علی الغیب و لکن الله یختی من دسله من یشاء و در سوره جن میفرماید
عالم الغیب فلا یظہر علی غیب احد الا من ارضی من رسول فاتہ لیس ملک من بین بدیه و من
خلفه و صد و در همان فصل کرده است در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام از پدرش که او است
که مراد از من ارضی من رسول علی مرتضی است که مرتضی از رسول است و از او است خداوند فرمود
فاتہ لیس ملک من بین بدیه و من خلفه و صد فرمود که قراداده در طلب او علم را و از خلف و و صد

و این علم است که احدی متدین نمیشود مگر اینکه باطل میگوید و غیب بگوید

و اگر تعلیم میکند باو علم او را مثل اینکه مرغان را بدلهان میخورد میکند و تعلیم میکند خداوند
او را علم را با الهام و و صد تعلیم از پیغمبر است و بداند نوح اینک رسا بنده اند و گمان پرونده خود
را و احوال بکند علی با پیغمبر و رسول است از علم و احصا میکند عدد هر چیزی را آنچه بوده و هست از روز
که خداوند امر خلق فرموده تا قیام ساعت از هر قفله و زلزله یا خفگی یا انفاس یا امق که پیش از این هلا
شدند یا بعد از این هلاک بشوند و چند امام جائز یا عادل که بشناسد او را یا اسم او و نسب او
و هر که میبیند پاکش میشود و چند امام مخدول شود که خداوند خالین باو ضرر نرساند و چند امام
منصوب که نفع ندهد باو ضرر هر کس که او را نصرت کرده است و در کتاب البیِّن نفع فرموده است
از عوالم از سلمان در حدیثی از امیر المؤمنین ای سلمان یا نوحانده قول خدای عز و جل را جلای
که میفرماید عالم الغیب فلا یظہر علی غیب احد الا من ارضی من رسول عرض کردم بید یا امیر المؤمنین
پس فرمود منم ان مرتضی از رسول انچنانی که مطلع کرده است خدای عز و جل او را و غیب خودش و منم
عالم و ربانی و منم آنکس که سست فرموده بر او سخنهای را پس پیچیده است از برای او بعد از اتمام شد و
و شبهه نیست که اید او را هم بجهنم در باره ایشان تفسیر میشود و در همه ایشان خدایت و غایت
در حضرت امام حسن جادی میشود زیرا که ان بزرگوار است مجتبی از رسول و مولای بزرگوار است
در حواشی قرآن فعل فرموده است و وی هذه الاية ابطال الجاح الخائنه و اختیار هم الامام لان
الا ما نلین بصورة ظاهرة و انما هی صلوح غیب الا لئان و ما کان الله لیطلکم علی الغیب و لکن
الله یختی من دسله من یشاء و الخیر من رسول الله علی آقان رسول الله جنتا و باری و ایاتی که در لای
میکنند بر اینکه ایشان دارای علم غیب بمنجه اخر هستند و پیش از اینها است خداوند بحدیث ابراهیم
خطاب فرموداتی خا علیک للکاس اما ما قال من ذریقی قال لا یزال عیال الظالمین فرمود من قرآن
نور امام از برای مردم عرض کرد و از ذریقه من خداوند فرمود که عهد من بظالمین نمیرسد و در حدیث
فرمودند که ما من مخصوص شد بصیقه و خداوند در جای دیگر میفرماید بئس للظالمین بدلا ما
اشهدهم خلق السموات والارض و لا خلق انفسهم و ما کنتم فی حق المصلین عضدا یجبه بداد است از برای
ظلم کنندگان بداد خدا ایشان را شاهد و مطلع نکردم بر خلق است و زمین و نه بر خلق خود است
و من کمره کنندگان و اعضا خود نمیکهرم پس ملاحظه کن که جزای ظالمین شد که علم افاق و نفس
از برای او نیست و از همین جهت امام نمیشود چنانکه در آیه اول فرمود زیرا که اما پیغمبر خدا است
انما انت منکم و لکل قوم هاد یعنی قورسانند و از برای هر قومی اما نیست چنانکه در اخبار
در تفسیر این فرموده اند و کسیکه عالم بطریق است و زمین و افقضا ان نفوس نیست البته کوه کنند است
نه صد این کنند پس شبهه نیست که امام باید شاهد و مطلع باشد و فرمود یوم نبعث من کل امه

بشهر

شبه در جنتان علی مولای شهید و فرمود لیکن الرسول شهید علی علیه السلام و توفیقاً شهداء علی
 الناس و شاهد به علم الله شاهد و راست و فرمود قل اعلموا فی الله علمکم و رسول و المؤمنون
 حقیقتاً در آن اظهار است و علی علیه السلام هم مؤمنانست و حضرت عیسیٰ بقوم خود فرمود و انما کریمنا
 ناکون و ما ندر خون فی یونکم و پیغمبر بائمه مائمه اول و پند باین علم از عیسیٰ و بر آنکه اشرفند خلاصه که
 شواهد این طلب در بیان جبار است خداوند انصاف دهد نظر کند کان و او اما ایان مذکور
 در حقیقت با وجود این ایان شبح نیست که عقل تشابه میشود و منحصراً باین ایان هم نیست باز در سوره
 انعام میفرماید و عندنا مغایر القیاس بعلمهم الا هو و علم ما فی البر و البحر و ما انقطعت من دقة الا یبصر
 و لا یحس و ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبیین و این به شواهد که صدران بر آن
 مسئله مبارکند و در قبل آن حل مشکلات بیناید و اما اولاً باینی بطور حجت بینا میسر و بعد از آن
 شواهد از اخبار و ذکر میبکنیم تا حل همه مشکلات بشود و لا حول و لا قوة الا بالله و ان یبیت که
 شبح نیست که خداوند بگانه است در ذات خود و در صفات و در افعال و در عبادت و در انوار که ذات
 او بگانه است بی همتا و نور از هر اسم و رسم سبحان و تبارک و تعالی و حق تعالی و سبحان و سلام علیکم
 و الحمد لله رب العالمین و قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو العبد و هو الاول و
 الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم پس منزه است ذات او از تعطیل و تشبیه زیرا که هر دو از متسا
 خلقت و فرمود است که پس مسئله شئی و خداوند بگانه است در صفات خودش یعنی برای او شریک و
 افتخار نیست و بعضی از صفات ذاتی میفرماید که از افعالها عین ذات او است بدون کبر و اختلاف و شبح
 انها غیر از مفهوم ذات نیست بلکه مفهومی برای انها نیست زیرا که ذات پروردگار مفهوم احدی از خلق
 نمیشود و صفاتی است خلق مثل صفات اصناف و صفات افعال و خداوند و اما افتخار شبح نیست
 و اما صفات احدی از خلق نمیشود و هم چنین فعل خداوند و خلق او است و صاحب فعل احد غیر از او
 نیست و لا فاعل فی الوجود الا الله و هم چنین معبود بحق غیر از او کسی نیست و هر که غیر از این بگوید
 او ملکی محمد بن عبد الله سر پرست و در خداوند از برای صفات خلق و افعال خود موافق در خلق
 قرار داده است که اشاره بانهاست غیر از این امام که فرمود من عرف مواقع الصفه بلغ قران المعرفه و هم
 چنین افعال خدا را موافقت کرد و دان مواقع پروردگار زیرا که ممکن نیست که مواقع صفات و افعال
 خلقه عین ذات پروردگار باشد از جهت اینکه هم انها کثرت و ذات خداوند منزه از کثرت است اما
 خداوند عالم جل شاناه اطاعه فرموده است بانها و مقامات خودشان قبیحی که اولی است بانها
 از مواقع انها و از خود انها و ظاهر بر است و در هر چیزی از خود ان چیزی چنانکه حضرت سید الشهداء فرمود
 ابکون لغير من الظهور و الباطن لک حق بکون هو الظاهر لک حق غیب حق تخارج الی دلیل بطل علیه

و متی بعد حق مکنون الا تارهی التی توصل الیه عین لا تریک و لا مثال علیها و فیما فرمود
 که لا یبصر فی نور الا نورک و لا یسمع منه صوت الا صوتک و خداوند میفرماید الله نور السموات و الارض
 و فرموده است هو معکم انما کنتم و نحن اقرب الیه من حبل الورد و هو بکل شیء محیط و فرموده است انما
 ولیکم الله و الله هو الولی پس چون اولی است بجزیری از خود ان چیزی که صاحب اسم و صفت و فعل
 او نمیشود و لو اینکه مواقع اسماء و صفات و افعال خلق او باشند معدلک او اولی است بکل واحدی پس
 او نیست و از این باب است که افعال که صادر از خلق میشود نیست بخود میدهد چنانکه قضای او را
 دست خدایتل میشود و خداوند فرمود قل ینفیکم ملک الموت الذی و کل یکم فرموده توفیر و سئل الله
 میفرماید هو الله خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یمسحکم و فرموده است الله یتوفی الانفس حین یوقها
 التوفیق فی منامها و حضرت عیسیٰ عرض کرد که علم میبکنیم که ما مد من فهم فلما توفیق کنه ان التوفیق
 علیهم و هم چنین نفخ روح بر دست اسرافیل میشود و عیسیٰ خداست و خلق بر دست جبرئیل میشود و
 خالق خداست و رزق بر دست میکائیل داده میشود و رازق خداست و احدی از خلق شریک خداوند
 در هیچ فعلی از افعال او نیست و لا فاعل فی الوجود الا الله و لا یكون الشئ الا من شئ الله و لا یغیر الشئ
 من جوهره الا جوهر اخر الا الله با اینکه انهم تغیر و تغیر فی خلق و در خلق مشاهده میشود و هم
 از اینجهت است که او اولی است بکل از کل و هم بامر و جاری میشود و ما من شیء الا فی السماء
 الا بسیغه بمشیته و اراده و قدر و قضاء و اذن و اجل و کتاب و جاری شدن افعال خداوند بر دست
 خلق و بر صفات او از ایشان منافاتی با توحید ندارد و ای الله ان یجری الا شهاده الا بالاسماء
 چنانکه دست میبوسد و قوی کاتب و دست با قوسش پل نیست هم چنین امر علم حادث پروردگار
 اما علم ذاتی که ذات او است و معاوی با او نیست و اما علم حادث پروردگار که قرین با معلوماست و
 خداوند اطاعه باقرموده از برای بیعلم خدائی در خلق هست و موقعی دارد اما معدلک مخصوص خود
 است احدی از افعال او نیست و علم او خدایان مواقع که خدایان علم شریک او در علم و غیر ان نیستند
 و خداوند فرموده که ضرب لکم مثلاً من انفسکم هل لکم تمامه لکم انکم من شرکاء فیما رزقنا و فانه فی
 سوا تخافونهم کخفیتکم انفسکم کذلک تفصل الا یان لهم یعقلون پس چنانکه مملوک انسان شریک او
 مال نیست و العبد و مملوک مولای بنده مولای و نه خالق او است و نه رازق او و نه عیسی او و نه عیسی او
 و نه او را از عید بوجود آورده و نه بخوار برضی و دلوست پس اگر امر او اینقسم است که شریک یا مالک
 نیست چگونه بنده گان خداوند که ایشان را از عدم بوجود آورده و در داده و میسر آیند و زندگ کرده
 شریک او میشوند معاذ الله احدی از خلق شریک او نیست پس عالم بیعلم که در خدایان قرار دارد و خدا
 وحده لا شریک لیه و لو عمل الخاد و خدایان باشد و لو از انجا جلوه و بروز نماید و بالنسبه انها جاری

شود معذرتك وعنده مقام الغيب يعلم ما في البر والبحر وما لا تقط من رزق الابلها
 ولا جنة في ظلمات الارض لا رطب الا في كتاب مبين حاله ما انما امدى عرض مبينكم كدر برهان
 فضل كرده است از حضرت صادق و از موسى بن جعفر كه مراد از كتاب مبين امام مبين است و خداوند
 خود ضمير فرموده در قران وكل شيء احصيناه في امام مبين و چندين حديث در برهان روايت كرده
 كه مراد از امام مبين امير المؤمنين است و بر فرض كه تفسير يكجا بشود علم كتاب كلش در نزد ايشان است
 چنانكه فرموده علم الكتاب كله والله عندنا و خداوند بديلا بديلا بديلا لا الله والرسولون في العلم
 وشبهه نبست كه علم كتاب در نزد ايشان هست ولا رطب الا في كتاب مبين پس چه منافست از
 اينكه كه جميع خزائن غيب در نزد ايشان باشد و معذرتك خداست عالم الغيب و خدا لا شريك له و
 مثل اين يان كه مصنف نفل كرده ميتوان گفت كه خاصه خداوند در هر جا فرموده كه بگو كه علم غيب
 نزد خداست محض اينكه مردم بدانند كه اين علم غيبى كه از ان حضرت بر و زيب است كه
 خدا اظهار فرموده در قران كه ايت خداست كه شهادت بر صدق بنى مبدى هدايت خلق هدايت ان كود
 كليمه ايات جبرئيل كدر هر جا بفرمايد كه بگو كه ايات نزد خداست و در برهان روايت نموده است
 از علي بن ابيهم و تفسير ايه قل لا اقول لكم عني خزائن الله ولا اعلم الغيب اينكه مراد ايشان كه من
 مالك خزائن خدا نيستم و خود بخودى خود علم غيب ندارم و آنچه مبينكم از نزد خداست كه بمن ميرسد
 خلاصه پس صادق قول ما را ملاحظه كن كه اگر چه علم غيب در ايشان بروز و ظهور دارد معذرتك
 كذا خداست و راست كه با ايشان عطا كرده و از ايشان ظاهر فرموده و اخبار و رساله ايشان رسیده
 كه علم غيب در نزد ايشان هست و ايشان خزائن علم خدا و بعضى از اخبار و حجت تمام حجت مبين
 در كتاب المبين از شارق نفل فرموده از حضرت امير كه فرموده در خطبه كه من انكسبكم و رزقواست
 مفاتيح غيب كه نميدانند اخبار ابعاد از رسول خدا مكرم و از اخبار و از ان حضرت در حديثي كه هر انچه
 بجهت حق كه بر كرده است مرا بر و رفته من بعلم و ظفر و هر انچه بجهت حق كه فرمودم بسوى پر و زنده تو
 دارده و فاده پس شناسانند بمن نفس خود را و خطا فرمود بمن مفاتيح غيب و از فضل الخلاب
 از حضرت صادق عليه السلام كه والله هر انچه بجهت حق كه عطا كرده است بهم علم اولين و اخيرين را پس مردم
 از احاطه ان حضرت عرض كرد جعلت فداك ايا در نزد شماست علم غيب پس فرمود با و و چون بدست
 من ميدهم اينچه در صلاب و جال است طرغام فناء و بچكم و سحت بدهيد سینه های خود را
 و بينا بكنيد چشمهای خود را و حفظ بكنيد قلوب شما پس ما بيم چنه خداوند در خلق او رسد
 نداد و مكرم سینه هر مؤمن قوی كه قوت او مثل كوههای طامه باشد مكرم باذن خداوند و الله
 اگر نخواهم احصا بكنم از برای شما هر حصا كه بر كوههای طامه است هر انچه خبر ميدهم شما و نبست

و در و شبی مكر اينكه حقا قولد ميكنند تو له كودن هم چنانكه ايتلاق قولد ميكنند و الله كه دشمن
 ميكنند با يكديگر بعد از من تا اينكه بخورد بعضى شما بعضى را و اخيرا با پنهاني بسيار است و
 ملاحظه كن كه علم با آنچه در صلاب و احاطه است و از ان پنج علم است كه خداوند مخصوص بخود شمرده
 و بنابر احوال نفل فرموده است از حضرت صادق كه در حديثي كه بمفضل فرمود كه من معرفت حسنه ال
 عباد است كه بدانى كه ايشان دانسته اند آنچه را خداوند خلق كرده و اينكه ايشانند كه تقوى و خزان
 اسمائها و زمينها و كوهها و درياها و دانسته اند كه چند سواره و اسبان است و چند ملا
 و كبل در ياها و انهارا و عبور انهار و هر يكى كه ساقط ميشود از درخت مكر اينكه دانسته اند
 و نبست حبه در ظلمات زمين و نه رطب و نه بالبي مكر اينكه در كتاب مبين است و ان در علم
 ايشان است انهم و بدانند انهم ما هم و ان بابنا عادي نقيه بسيار دانسته اند و در كتاب المبين
 از عواله روايت فرموده است از ابي المعبره كه گفت من بودم و بجهت حق بديلا بديلا بديلا لا الله والرسولون
 پس محبي عرض كرد جعلت فداك بدرستي كه ايشان چنان ميكنند تو علم غيب ميدهم پس فرمود سبحان
 الله دست خود را بگذارد بر سر من كه بخدا قسم باقى غماند مؤمنى در سر و بدنم مكر اينكه راست شد بديلا
 فرموده و الله اين نبست مكر و را ائله از پيغمبر تمام شد حديث شريف و ملاحظه كن حسن توريه
 و از برا كه اينكه مبينكم ايشان عالم الغيبند نميگويم كه بيش از پيغمبر و بيش از او مي دانند بلكه هيولا
 با و ميرسد و بعد با نمة اظهار و تيرتبي كه از برای ايشان هست چنانكه در اخبار خود فرموده اند
 و از كقول شيخ اوحدا على الله مقامه نفل فرموده است او سدر صبري كه بودم من و ابو بصير
 و بچي براز و داود بن كيش در مجلس ابي عبد الله ناگاه بيرون آمد بسوى ما و غضب ناك بود
 هيمنه كه در جاي خود نشست فرمود عجب است از برای اقواميكه چنان ميكنند ما علم غيب داريم
 نميدانند غيب را مكر خدای عز و جل هر انچه بجهت حق كه خواستم فلان كس را خود را بزنم و فرار كردم و انتم
 كه در كلام يك از حيران خانه است سدر ميگويد كه هيمنه كه از جاي خود برخاست و داخل منزل شد
 من و ابو بصير و مبصر داخل شد پس عرض كردم جعلت فداك شنيديم تو را كه در امر جاديه چنين مي
 فرمودى و ما مي دانيم كه تو علم بسيار داري و نبست نميدانيم تو را بجهت غيب فرمود ابيد يا انك
 قاترا عرض كرد چرا فرمود ايا با فقه در آنچه خوانده از كتاب خدا كه قال الذين عند علم من الكتاب ما انك
 به قبل ان يرد اليك طرفك عرض كردم چرا فرمود ايا ان مرد را شناخته و دانسته كه چه بود در تو روا
 از علم كتاب عرض كردم چرا بان جعلت فداك فرمود بعد رقطره از آب در بحر اخضر پس چه قدر است
 اين در علم كتاب عرض كردم چه قدر كم است اين فرمود چه قدر بسيار است اين اينكه نبست بدهد
 او را خدای عز و جل بسوى ان علي كه خبر بدهم تو را يان سدر پس ايا فقه در آنچه خوانده از كتاب

خدا می عز وجل نیز فل کنی بالله شهید بیتی بنده من عند علم کتاب عرض کردم خوانده ام و
پس کسی که در نزد او علی از کتاب هست خبیه تراست با کسی که کل علم کتاب در نزد او است عرض
کردم نه بلکه کسی که در نزد او است علم کتاب سدر میگوید پس اشاره فرمود بدست مبارک بپشت شریف
و فرمود علم کتاب و الله کل ان در نزد ما است تمام شد حدیث شریف پس ملاحظه کن بپشت که چه از پیش
محبوب میشود و چه در دنیا هاند گمانیکه میخواهند بمقتضایان کتاب و دیال محمد نماهند و حال
اینکه حکیمان هم صریح است در علم ایشان بکل شیء و از تواضع میسریم که اگر قافی بناظر خود
بگوید که فلان کسی که مباد از تو چیزی میخواهد بگویم اندام ایام منافات دارد با اینکه ابتدا و پرا ذرات
اجناس باشد و کلیدان در نزد ناظر باشد نه والله که با قافی ندارد زیرا که آنچه در ابتدا
است هم مال قاست و بی اذن او بگذارد چیزی بکسی نمیدهد و بنا بر همین هست و واقعا ناظر
خودش بخودی خود مالک و مختار نیست با اینکه آنچه هست در نزد او است و از دست او باید بجز
کس برسد بلکه اذن را هم خود او اذاعه میخواهد و بجز کس نمیدهد و سایر خدا را هیچ شیئی
اقابت خلاصه و در بخار چندین حدیث و روایت کرده که ال محمد خزان علم خداوند هستند
و ما از بخوابیم اخبار که شاهد این مطلب است ذکر نمایم پس از او و هر از حدیث بگذرد و
مقصود اخصار است حال باز هم افعای اسلام بکن و انکار اینها ایات کتاب و اخبار ائمه اطهار
بنام خدا که اسلام و تشیع اینجاست چه قدر مستحکم است که هیچ انکار ضرورت و فضیله ازال محمد
عجب نمیکند باری و از جمله ایات که نقل نموده این است فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا لولا
اوقی مثل ما اوقی موسی اوله بکفر و انما اوقی موسی من قبل قالوا سحران نظاهرا انما بکل کافرون و موفو
انچه طریقی در تفسیر نموده یعنی هرگاه اسد ایشان از اینجی بخود یا قریش بنعلیم بجهود امد ایشان را
حق از نزد ما یعنی محمد و قران و اسلام گفتند چرا عطا کرده شد است مثل آنچه عطا کرده
شد موسی از شکافتن دریا و پادشاه و عصا و گفته شده است که یعنی چرا او داده شده
است کتابی جمله واحد مثل اینکه توره و پادشاه و عصا و گفته شده است که یعنی چرا او داده شده
که آیا کافوشدند یا بچه او داده شد موسی از پیش یعنی با ایات او کافوشدند هم چنانکه با ایات
محمد کافوشدند و گفتند که دو سحرند و مقصودشان توره و قران است چنانکه حضرت
مغیر بن انطور خوانده اند و بعضی سحران خوانده اند و مقصودشان موسی و محمد است
و گفتند که ما بجه کافوشیم تا آنکه فضل کرد ما سطر سبی علیه الرجه که قریش فرستادند بجه
و از جهود سوال کردند و انفا از گفت و صفت پیغمبر که در توره ثبت بود خبر دادند همین که
دهط برکشند و قریش خبر دادند گفتند که موسی و محمد دو سحر بودند باری عرض

و تشیع

و قالو

میکنم موافق آنچه هم که در برهان از علی بن ابیهم نقل کرده قرانت سحران صحیح است و البته قول
او از قول مغیر بن سنی معتبر است زیرا که فی علم الرجه از امام نقل میکند خلاصه و درست
معلوم نیست که مراد مصنف از ذکر این چیست مگر اینکه اینجا خلاصه میکند و عا ذکر میکند که این
ایات در وصف مکتب این ایات و معرضین معرضین و منکرین وارد شده و بعد عین عبادت
خواهد امدانشاء الله و این را دلیل شمرده که انکار منکرین این مرد هم از همان قبیل است و از تو
سوال میکنم که اگر کسی واقعا سحر باشد و دعاوی بجا بکند مثل فرعون و هامان که خود را
سحر ماهر بود ندانایا باید تکذیب و اگر با آنکه مطلقا مدعی شده که انار بیکم الا علی باید تصدیق
کرد و نسبت سحر باو ندارد شبهه نیست که نسبت سحر دادن به پیغمبر خدا که آثار و علامات نبوت با او
هست جایز نیست و اسانیت سحر با سحر و کذب بکار نباز عین ایمانست و البته باید داد حال
شما اثبات نبوت میکنید بعد این ایات را بخوانید و ملاحظه میکن که خداوند در جز و باب پیش از
این چه در سوره قصص و لا ذکر بعض ایاتی که موسی داده است میفرماید اینجا که میفرماید و ان لوی
عصا ک فلک راها خیر کانها جان و نه مدبر او لم یعقب با موسی و اقبل ولا تخف انک من الامنین
اسلک مدک فی جیبک تخرج بیضا من غیر سوء و اخضر من لیلک من الزهق فلانک برهانان
من دیک تا سحر اینها که بعد از چند پادشاه که انهم در فعل کرده منفر ما بد پس مساوست که مراد
قریشند که موسی و پیغمبر هر دو کافر بودند و هیچ یک از ایات مذکوره و غیر آنها را که از موسی شنیده
بودند قبول نداشتند پس خود این چه باضغام ایات پیش شاهد صدق است بر اینکه ایات موسی
توره و الواح بوده که قریش کافر بانه بودند مثل شما که الان کافر بایان موسی و عیسی و محمد و همه
انبیاء هستند و در حقیقه انها بیکه شما با سحر انبیاء میخوانید موافق دعوی شما نبیاء نبوده اند بلکه
کسانی بوده اند از عرض سایر ناس و انها که انبیاء بوده اند حقیقه صاحب ایات و معجزات و
کتاب الواح بوده اند و ما کافر بانه انهم و اخبار بکه از ایشان بروایت ثقات رسیده تصدیق
داریم و ثابت شما میخواهید که آنچه ما از انانیا و ائمه سابقین در دست داریم از ما بکبرید
افوق حال خود را بردوش ما بگذارد و ما هم از خداوند مسئل نمودیم که بار کسی غیر از اهل حق
و ابرویش نکشیم و امید داریم که مسئل ما را اجابت فرموده باشد و از جمله ایات است این که در
سوره جاثیه میفرماید و انما انزلنا بینهات ما کان حجهم الا ان قالوا انما بایاتنا ان کنتم
صادقین و لا بد پیش و پس این چه را باید ذکر کرد نامطلب معلوم میشود پس پیش از این است و قالوا ما
هی الا حیاتنا الذین نموت و نحی و ما یهلک الا الذین هم و ما لکم من علم انهم الا بظنون بعدا به
مذکور است و بعد از ان این است قل الله یحبکم ثم یبیکم ثم یجمعکم الی یوم القیمه لا رب فی و لکم

اکثر الناس لا يعلمون ودر برهان از علی مرتضی نقل کرده است که این اثبات در کتب کوی یاد هدی
است که گفتند زنده نمیشود و انسان بعد از موت پیر فرموده است خداوند قائل است که ما را حیوان است
موت و فی و این مقدم و مؤخر است بجهت اینکه در قرآن اقرار نکرده اند ببحث و نشور بعد از موت و این
است و بر این نیست که گفتند محیی موت و ما جملک الا الذر و ما لهم بذلك من علم انهم الا بطون
که حاصل معنی اینست که گفتند که نیست این مرکز دکانی در تپان خاک زنده میشوند و میسر و هر حاله
عنکد ما را مکرر و زکار و نیست از برای ایشان باین مطلب علی بنیستند ایشان مکرر اینکه شد
دارند و مظنه در این مقام معنی شک است چنانکه فی صریح کرده و گفته است که نزول نبی در دهر تیره
است و جاری شده است در آنکه آنکه کردند آنچه کردند بعد از آنکه نیست با خبر المؤمنین و
اهل بیت او نیست و چرا این نیست که ایمان آنها اقراری بود بدون تصدیق از ترس شمشیر و
بجهت رغبت و در مال بعد حکایت فرموده است خداوند عز و جل قول دهر تیره را پس فرموده است
و اذا نزلنا علیهم ایاتنا بقیات ما کان یحتملوا ان قالوا انما ابائنا ان نؤمن بحدی من امرهم
خوانده شود بر ایشان اثبات ما که بقیات را اخوان هستند حجة ایشان نیست مکرر اینکه میگویند
بنا و بدید بدان ما را اگر شمار است گویند بعضی معجوت میشود بعد از مرگ پس فرموده است
خداوند که بگو که خداوند زنده میکند شما را پس میسر اندیش جمع میکند تا روز قیامت که شک در آن
نیست و لکن بیشتر مردم نمی دانند عرض میکنم که ظاهر این است که مراد فی علی الرضا از تقدیم
و تاخیر اینست که در تالیفی که مناقضین کردند تقدیم و تاخیر شده و بعضی از تقدیم و تاخیر بی
خبرند چنین تفسیر کرده اند که بعضی میسریم و دوم مرتبه انسان دیگر میشود در همین دنیا و قول
فی صحیح است زیرا که ما خود از اخبار اهل محمد و در این مرتبه در لای برود حضرات هست
و بر آنکه قائلند باینکه اشخاص هر ظهوری رجعت اشخاص ظهور سابق هستند و در صورتی
که دعوی حضرت حجج بود هر این پیغمبر در جواب آنها میفرمود که اینک پدیدان شما نیستند که در ظهور
من زنده شده اند و اگر بگوئی که مراد از حججکم هم این است میگویم اگر این مراد بود و حقیقتا
بعرفا بد احیاءکم تمیمتکم و از این گذشته که میفرماید تمیمتکم هم اینست که تمیمتکم الی یوم القیمة پس دیگر که
حجوف برای ظهور بعد که شما الان قائل هستید نیست مکرر اینکه بکلی منکر قیمة کبرانی که کند
باید بیاید بشود و الا نواقیة بشیرید و حقیقة عجیبه است و چه خوب جزا داده شد هر نفسی
یا چه سعی کرده است پس اگر جزای کسانی که معتقد بشما نیستند و اعتقاد شما همین است
که داریم بییم که مردم زندگانی میکنند و عیش دارند و بعضی هم مبتلاها هستند
و هیچ فرقی با سابق ایام نمیکند و خوب و بد شهم انوفانی و زایل است که در حقیقة پر همین هم از

این چند حاجت نیست زیرا که همانها با اعتقاد شما مؤمنند با آنها که کافرند هیچ فرق در نعمت
عذابشان نیست بلکه هنوز کسانی که کافر باشند نعمتشان بیشتر است از شما و عذاب و حشت
و لذت و ترس شما بیشتر است از آنها پس عجب قیمتی است و آخر هم که همان مذهب بود میشود که
گفتند لن تمسنا الا نارا الا ایاماً معدودة همه میسریم و آنچه ظاهر باطل میشود و هم این سخن
که با فرض قیمة کبری بود و گفتیم با فرض رجعت هم جاری میشود زیرا که مؤمنین در رجعت هم منعم به
انواع نعمت هستند و اگر چه ایام رجعت ابدی نیست اما طولانی هست و حضرت سید الشهدا
پیغام هزار سال باید سلطنت بفرماید و مؤمن از نسل خودش هزار فرزند باید به بیند و اگر
مقتضوا هم اینها همین است که در وضع شایعی بییم که در حقیقة لازم نیست که مردم از شهادت
خود دست بردارند که اخوان مثل شما باشند و لذت مشتهیات خودشان هم کمتر از آنچه شما دارید
نیست بلکه هزار مرتبه بیشتر است مگر که مثلاً لذت ما را در لذت نمیکند زیرا که بیا گفته بودند که
در قیمة رجعت نعمتهای مؤمنین را بیکبار نشان میدهند که بدانند که اگر ایمان آورد
بودند منعم باین نعمتها میشدند و اسباب حشرشان باشد و ان فیضوا علینا من الماء و انما
رزقکم الله بکون بد و پرورنده خود را بخوانند که در تبار جمونی لعلی عمل صالحا فمنا ترک
و ما ابدا اثری از این مطالب نمی بینیم پس با نفوذ با الله ان مطالب کثیر بیا گفته بودند در رخ بود
یا آنچه شما میگویند دروغ است و آنها که پیش گفته بودند که باقر را ما و شما همه راست بوده پس
مسلم شما دروغ گویند و بعد از این شاید بیان بطلان بیاید و اینها هم قدر متناهی است
شریفه شان رفت و ملاحظه میکن که این همه دخل با یان و میجران ندارد و سخن در اینست که خبرها
که از معاد داده ایم همینکه میشوند و نایب کونه سخنان میگویند و پیغمبر و ائمه ما به بجهت تمام حجة
بعضی پدیدان آنها هم زنده کردند و نشان دادند حق پیغمبر را و ان فرمود که اوفت که اجل تو
نزد من شود اموات با تو سخن میگویند و گفتند و با خود انحضرت اموات سخن گفتند و اسفاده
نمودند چنانکه از حضرت امیر نقل شده که در جواب یهودی که میجران همه اینها را طلب میکرد فرمود
و ایمان او در درخت چنبرین روایت در احیاء مؤمنی که از حضرت امیر روایت شده چه در حق پیغمبر
با امر انحضرت و چه بعد از ان بن رکار که از جمله سنام بن نوح علیها السلام است و هم چنین جماعت
دیگر و اگر طایفه بخوار و غیران از کتب رجوع کن خلاصه که در این باب شیهه نیست و بعضی از پیدان
ایشان را که او در زندگانی میکند و بنای نیست که اینها و اولیای ما تابع افراطی مردم باشند بلکه
بعد از تمام حجت اظهار میکنند و مشنونا و بالائی که حضرات میکنند مثلاً مراد از احیاء
مؤمنی همانست که همانست و انواع و در ایشان در هر مورد شده و میشود و اینک که راه اینها

میگوید که سام بن نوح که در حق پیغمبر خدا بوده بجهت قاعده احسان شده یا لغرض بالله و حق پیغمبر گمراه
 بوده و از انوار هدایت نموده اند یا آنکه شخص گمراهی را هدایت نموده اند و سام بن نوح در او
 بریز کرده و رجعت کرده و حال اینکه حال است که شخص گمراه یا بنیابرسد که حکایت روح و جنبه
 کند بلکه کسی که خودش برای خود شخصی است حکایت روح دیگری نمیکند و از این است
 که روح او بی باطل شود و این از عدل خدا خارج است با آنکه خیلی نظر خود را بالا برده و هدایت
 که سام در عالم ذر بواسطه پیغمبر حضرت امیر یافته و کوفی از او جدا شده اگر مقصود این است
 که چه خصائص سام بن نوح دارد همه نبیاء و اوصیاء و مؤمنین بفضل ایشان هدایت یافته اند
 چرا خاصه ذکر سام بن نوح میشود و ان جاعل از امت نوح که از این مده بودند بجهت طلب هدایت
 باین حرفهای واهی ایمان نمیاورند و خوبست که اصل حدیث را برای نقل کنم شاید عبرتی
 بکری در بخار نقل کرده است که جامع از این مده اند خدمت پیغمبر و عرض کردند ما از بقایای
 ملل منقذ هستیم زان نوح و از برای پیغمبر ما وحی بود که اسم او سام بود و خبر داده است و گویا
 خودش که از برای هر پیغمبری معجزی است و از برای او وحی است که تا مقام او است پس وقتی که
 پس حضرت اشار فرمود بدست مقدس خود بخواب علی عرض کردند که اگر سوال بکنیم که سام بن
 نوح بمائشان دهد خواهد کرد فرمود انحضرت علیه السلام بادی خداوند فرمود ای علی بر چیز با ایشان
 بسوی اهل مسجد پای خود را بر زمین بزن و در نزد محراب بر سجده کن و بگو یا ارحم الراحمین
 دستشان بود تا اینکه داخل شد حضرت بحراب رسول خدا در داخل مسجد پس در رکعت نماز
 بجای آورد بعد برخاست و پای خود را بر زمین زد و زمین شکافت و ظاهر شد لحدی و تاوی
 پس برخاست از تابوت بجای که در خانه او مثل بزمی درخشید و خاک از سر او میریخت و از برای
 او سجده بود تا آنکه وصلات بر علی فرستاد و عرض کرد استهان لا اله الا الله وان محمد رسول الله
 ثم سئل من سأل عن ذلك علی و حق محمد سئل الوصیین و منهم سام بن نوح پس انجاء کردند و حضرت
 خود را پس یافتند و او را اطوار کرد در صحیفه و وصف شده بود بعد گفتند که میخواهیم که بخوابیم
 از صحیفه سام سوره را پس شروع در قرائت کرد تا اینکه سوره را تمام کرد بعد سلام کرد بر علی
 و خوابید همچنانکه بود و زمین منضم شد و هدایت انجاء کردند که ان الذین عند الله لا مستوفیان
 او در دنیا و خداوند نازل فرمود ام الممتد و امر دونه و ان الله هو الوار و هو یحیی الموتی الی قوله ینب
 حال انشد بالله ملا حظ که کجا غنی که هنوز خود را منکر نبوت پیغمبر و صلیت علی نه هستند
 بحرهای پاره حضرت که ماهدایت گمراهان میکنند و این است اجزاء موفی ایمان میاوردند با آنکه
 اینک بکلی در انجا و ال محمد بکنی و الا متعل نار بل نیست باری و از جمله ایات که نقل کرده است

و اذا جاءهم ایه قالوا ان نؤمن حتى نؤتی مثل ما اوتی رسل الله بعلم جیحیل و سالت و
 ایه غلط است و صحیح ان الله علم جیحیل و سالت است و طبری و حقه نقییر کرده که یعنی هر
 گاه امد ایشانرا یعنی کاری که ذکرشان پیش شده است این یعنی مجزه میگویند که ایمان نه
 خواهیم آورد تا اینکه او دره شویم مثل آنچه او دره شدند رسل خدا از مجرات و در برهان
 از علی بن ابی طالب نقل کرده که سر ادا نیست که او دره شویم مثل آنچه رسل او دره شدند از وحی
 و توبیل و خداوند در جواب ایشان فرمود که خدا داناتر است که رسالت خود را بکار قرار دهد
 حاصل معنی همان خواهش است که در ایات دیگر ذکر آن هست که چرا کتاب بخود مانا نازل شود
 و خداوند جواب میفرماید که خدا داناتر است که رسالت خود را بکار دهد و بر فرض که اینست و
 مخصوص بکتاب بکنیم و در این ایه نفعی از سایر ایات نیست انما هم در جای خود ثابت است غایت
 نعت و اقتدای که در خصوص کتاب کردند اینست که چرا خود مانا نازل شد و خداوند بر اینها
 رد فرمود که شما قابلیت رسالت ندادید و بدانید و این ایه دلالتی نیست که هر کس مدعی نبوت
 بشود و ایات بر ع خود بیاید و مردم انکار او کنند این شخص مدعی نبی است زیرا که هر مدعی
 حتی با باطلی که در عالم هست بعضی مقربا و میشوند و بعضی منکرا و اقرار و انکار خلق دلیل
 امری نیست و اختیار ایشان منطام امری نبود بلکه خداست که اختیار نبی و وحی میکند
 و باایات و بیانات و مجرات با هرات و دباره انما حق میکند و شهادت خداوند منبع است غلط و
 شرح ان پیش از این گذشت و از جمله ایات که نقل کرده است که در سوره بنی اسرائیل میفرماید
 و قالوا ان نؤمن حتى نؤتی من الارض نبیو عا و تکون لک جنة من نخیل و عنب فنجعل الاثمار
 خلاصه تفحیر او لفظ الثمنا کا زعت علینا کما اوتیانی بالله و المثلک فی الا و بکون لک
 بیت من ذخر و تری فی الثماء و لی نؤتی من رقیق حتی نقول علینا کما بافر و قل سبحان ربی هل
 کنت الا بشر ارسولا و ما منع الناس ان یؤمنوا انما هم الهدی الا ان قالوا ابعت الله بشر ارسولا
 عرض میکنم بعد از آنکه قریش ابراهیم فرستادند حضرت جوابها از ایشان فرمود و حدیث
 بسیار طولانی و شریف است و ذکر تمام ان موجب طنباب ما ذکر موضع حاجت را باید نمود و اگر چه
 بعضی فقرات سابقا گذشت است و بی چون خاصه در جواب همین فقرات که در این ایه مذکور
 است وارد شده باید ذکر ان در اینجا شود و حدیث شریف در برهان و بخار از نقییر عسکری
 و از انجاء طبرسی نقل شده است و ما از بخار نقل میکنم فرمود رسول خدا ص بعد از آنکه بنی ایه
 امیر و اما قول قولن نؤمن حتى نؤتی من الارض نبیو عا ناخر انی کفیر بیدر سبب که تو اقتراف
 کردی بر محمد رسول خدا چنانچه از آنکه بعضی از آنها چری است که اگر بیاید و رد تو را بان برهان

از برای نبوتش نیست و رسول خدا را از نفع میجوید از این که غنیمت بشود و جهل با هبل و او
احتیاج بکند یا نه چنانچه در آن نیست و بعضی از آنها چیزی است که اگر بیاورد تو را بآن هلاک تو مان
هست و این است و خبر این نیست که آورده میشود و براهین یا اینکه لازم بشود بندگان خدا را اینها
با نهان این که هلاک بشوند یا نه اینها پس اینست و خبر این نیست که تو افراخ کرده هلاک خود را و پرورد
عالمان را رحم بباد خود را علم بمصلحت ایشان است از این که هلاک بکند ایشان را یا نه چنانچه افراخ
میکند و بعضی از آنها حلال است که صحیح نیست و جایز نیست بودن آن و رسول رب العالمین
نبوتش است و قطع مآذ بر تو را مینماید و نیک میکند بر تو سبیل مخالفتش را و ملجأ
میکند تو را به حج خدا بسوی قصد بقیش تا اینکه نباشد از برای تو در تداوم و تقاری و بعضی
از آنها چیزی است که تو اعتراف کردی بر قص خود که تو معاندی و مقتدر قبول نمیکند چنانچه حاجی را
و اصحاب نمیکند بسوی برهانی و هر که هم چنین باشد و وای او عذاب خداست که از آسمان نازل شود
باد رحیم معذب شود یا بشمار اولیا نشاء انتقام کشیده شود و اما قول تو یا عباد الله ان تؤمن
لک حق فی انما من الارض نبی و عا بمکه هذه بیک ان سکنها و کوهها و اود تو زمین را
از سنگ پالک کنی و خضر بکنی آن را و جاری بکنی در آن چشمه ها بکند این که ما احتیاج باین هستیم
پس بدرستی که تو سوال کرده این را و تو جاهل بدلا بل پروردگار یا عباد الله خبر ده مرا اگر من کردم
این کار را من از اینجه پیغمبر میجوم عرض کرده فرمود خبر ده مرا این طایفه که از برای تو در آن
بنا این هست یا نبوده است و در اینجا مواضع فاسد و صحنه که تو اصلاح کرده باشی و نرم نموده
باشی و از سنگ پال کرده باشی و چشمه ها که خود بیرون آورده باشی در آنها جاری کرده باشی
عرض کرد چرا فرمود و با از برای تو در این اعمال نظر آنست عرض کرد بل فرمود یا تو و ایشان
با نبوا سله انبیا شد بدو عرض کردند فرمود پس هم چنین این حجه نمیشود از برای محمد بن نبوتش اگر بکند
این کار را پس این حرف تو نیست مگر مثل اینکه بگوئی که ما ایمان نیاوریم تا اینکه بزنجیری و بر زنجیر
راه بروی یا طعام بخوری هم چنانکه مردم بخورند و اما قول تو یا عباد الله ان تكون لک جنه من
نجیل و عنب پس بخوری از آن و اطعام بکنی ما را و فقر الا انها خلا لهما فی غیر الا یا از برای تو و
احباب تو نیست یا عنب از نجیل و عنب در طائف که بخورند و اطعام میکنند از آنها و آنها را
در میان درختها جاری کرده اید یا پس شما باین سبب اینها شده اید عرض کردند فرمود پس چنانچه
است که شما بر رسول خدا میکنند که اگر این امور همانطور که شما اقتراح میکنید باشد هر این
دلاله بر صدق او ندارد بلکه اگر قبول بکند و بیاورد و همین قبول و آوردن دلالت بر کذب
او میبخشد این که در این هنگام احتیاج کرده یا نه چنانچه در آن نیست و کول بکند ضعفا و از عقول

۱۰۰
و ادیان ایشان و رسول رب العالمین جلیل است و مرتفع از این امر بعد فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
و اما قول تو ان شقط السماء کاذب علینا کشفای بدرستی که تو گفته ای و ان پروا کشفای السماء
ساقط بقول اسحاب من کوم پس بدرستی که در سقوط آسمان بر شما هلاک شما است و موت شما پس
اینست و خبر این نیست که تو آورده کرده یا نه از رسول خدا این که هلاک بکند تو را و رسول رب
العالمین و خبر این نیست که تو از رسول خدا هلاک نمیکند تو را و اگر فاسد میکند بر تو حج خدا و نیک
او را و تو نیستی حج خدا از برای نبوتش بر حسب اقتراح بندگان او و بجهت این که بندگان جفا کنند با حق
جایز است و اصلاح و یا بجهت این که از فساد و گناه مختلف میشود و اقتراح ایشان و منضأ میشود
تا اینکه محال بشود وقوع آن مگر در این مقام از نشاء بچار سقط شده و در برهان مذکور
است فرمود اگر حج خدا با قرائت ایشان بود هر این جایز بود که اقتراح بکنی تو که آسمان ساقط
شود بر شما و اقتراح بکند بخبر تو که ساقط شود بلکه زمین بالا برود بسوی آسمان و واقع بر آن بشود
پس این منضأ و منضانی میشود و محال میشود و وقوع آن بعد در هر دو و خبر است که خداوند جبار
نمیکند ندید خود را و آنچه محال از آن لازم اند بعد فرمود رسول خدا که ایادیده ای
عباد الله طیبی و اگر وای او از برای مرضی بر حسب اقتراحات آنها باشد و این است و خبر این
نیست که میکند با ایشان آنچه صلاح آنها را میداند خواه علیل درست بدارد یا گناه داشته
باشد پس شما مرضی و خداست طیب شما پس اگر وای او را استقبال کردید شفاعی
دهد شما را اگر تمرد کرد بدو یا ناخوش میکند شما را و بعد از این کی دیده توای عباد الله
مدعی حق از مردمی که واجب میکند بر او عالمی از حکام ایشان در آنچه گذشته است بقیه
و بر دعوی خودش بر حسب اقتراح مدعی علیه اگر بنا بر این باشد هیچ دعوی و حقی از برای
احد بهیچکس ثابت نمیشود و میان ظالم و مظلوم و صادق و کاذب فرقی نمینماید بعد فرمود یا
عباد الله و اما قول تو ان فی الله و الملائکه قیلا که مقابل با ما میشوند و منانیه بکنیم ایشان را پس
بدرستی که این از محال آنچنانی است که خدای بران نیست بجهت این که پرورنده ما عزوجل نیست مثل
خلوق پس که بیاید و برود و حرکت بکند مقابل چیزی بشود یا اینکه آورده شود یا پس تحقیق که سوال کرده
او را باین محال و این است و خبر این نیست که این که شما خوانده اید مرا بسوی انضفا اصنام ضعیف
منقوصه شما است که نمیشود و نمی بیند و نمیداند و نه بنیاد میکند شما را از چیزی و از کسی یا بعد
الله یا نیست از برای قرضیاع و جتانی بطایف و عقاری بلکه و قوای بر آنها داری عرض کرد بل
فرمود یا پس مشاهده میکنی جمیع احوال خدا را بنظر خود یا بسقاری میبانه تو و میبانه معاملتین خود
عرض کرد یا فرمود خبر ده مرا اگر گفتند معا ملون و اگر و خدمه تو از برای سفر است که ما خبر

اینکیم نوراد این سفارت مکر اینک بناورد بد عبد الله بن ابی امیه وانا اینک مشاهده کنیم اورا
 پس بشنویم آنچه میگوید از او شفاها تو بخوبی میبینی این را بر ایشان یا اجازت است در نزد تو این
 بر ایشان عرض کردن فرمود پس چه واجبست بر سفا و یا نیست بر ایشان که بیارند از جانب تو
 بعلامت صحیح که دلالت بکند ایشان را بر صدق سفا که واجبست بر او که اینک بصدق بکنند
 ایشان را عرض کرد بی فرمود ای عبد الله خبر ده مرا سفا تو را که بعد از آنکه شنید از ایشان این اقتراح را
 برکت بسوی تو گفت برخیز و بیا ای عبد الله اگر اقتراح کردی که ما در میان تو را با ما
 سفا مخالف تو نیست و یا خواهی گفت که تو سفا را نمیپذیری و از عرض کرد بی فرمود پس چگونه تو
 اقتراح کرده بر رسول رب العالمین آنچه را که بر او و معاملتین خود بخوبی میبینی که بر رسول تو اقتراح
 کنند و چگونه اراده کردی از رسول رب العالمین اینک بقتل خود بپردازی و در دامن اینک بگری
 بر او و بی بکنند و تو بخوبی میبینی مثل این را بر رسول خود بسوی اگر ان و قوامت آنچه قاطعه
 ایست بر ابطال جمیع آنچه ذکر کرده در همه آنچه اقتراح کرده یا عبد الله و اما قول تو یا عبد
 الله او بکون لك بخت من زخرف وان خلاست یا رسیده است بنوک از برای عظیم مصریت تو
 است از زخرف عرض کرد بی فرمود یا ایاب این واسطه پیغمبر شده است عرض کردند فرمود پس هر چه
 اگر برای محمد باشد موجب نبوت از برای او نمیشود و محمد غیبت نمیشود و جعل تو را هیچ خدایت
 و اما قول تو یا عبد الله او توفی فی القاء و بعد گفته و ان تو من لربك حتى تنزل علينا کتابا نظرون
 ای عبد الله صعود بسوی آسمان دشوار تر است از نزول از آن و هرگاه تو اعتراف کردی بر نفس خود که
 تو ایمان بنماید هرگاه بالا رفتم پس هم چنین است حکم نزول بعد گفته حتی تنزل علينا کتابا
 نقرؤه انوقت بعد از این نمیدانم ایمان بنماید یا ایمان بنماید بنویس تو ای عبد الله مقرر باینکه
 تو معاندی و اگر با حق که خداوند بر تو افاده کرده پس دانی از برای تو نیست مگر نادیده خداوند
 بردست و لپاش از بشر یا ملت که زیانمند و بتجسس که خداوند نازل فرموده است بر من حکم یا الله
 بجهت بطلان همه آنچه اقتراح کرده پس فرموده است خدا بطلان بگو ای محمد سخنان ربی هل كنت الا
 بشرا رسولا چه قدر در و راست پرونده من از اینک بکنند چیزها را بر اینجهت افتراح میکنند اینجه
 جایز است و آنچه جایز نیست و یا ایا همن من مکر بشری رسول و لازم نمیشود بر من مکر افاده خجند
 بمن عطا کرده است و نیست از برای من که امر بکنم بر پرونده خودم و نه بی کم و نه مشیر باشم مثل سوا
 که فرستاده است از امالی بسوی قومی از مخالفین خود پس برکت است بسوی او و امر میکنند
 او را که نسبت با آنها بکنند آنچه اقتراح کرده اند از او پس بوجهل گفت یا محمد اینها را چه هست
 ای انبستی که کان میبینی که قوم موسی سوختند بضا عقر بعد از آنکه سوال کردند و را که بنامند

و این

پس باشد

با ایشان خدا را شکار حضرت فرمود بجز عرض کرد پس اگر توفی بودی هر اینه میسوختیم ما نیز پس
 بتجسس که سوال کردیم شد بد ترا آنچه سوال کردند قوم موسی بجهت اینک تو کان کردی که ایشان
 گفتند و ان الله جهره و ما میگوئیم که ان نومن لك حق ثانی بالله و الملتک فیما لنا بهم پس فرمود
 و سول خدا ای ابو جهل یا انداخته قصه از بهم خلیل را بعد از آنکه بلند شد در ملکوت و این
 است قول پرونده من نری از بهم ملکوت الثقوان و الا و من و لیكون من الموفین خداوند خود
 داد چشم او را بعد از آنکه بلند کرد او را و از دایه سلمان ناانکه دید زمین را و هر که روی زمین بود
 همه را چاهها که ظاهر بودند و چه انها که مستور بودند پس دید مردی را با دانی که مشغول فاحشه
 بودند پس نفرین کرد بر انها هلاک پس هلاک شدند پس دو نفر دیگر را دید پس نفرین کرد بر انها
 هلاک پس هلاک شدند بعد دو نفر دیگر را دید پس خواست که نفرین بکنند بر انها پس خداوند
 وحی فرمود بسوی او که ای ابوهم باز داد عتاب از غلامان و کثیران من پس بدسترسینک
 منم عفو در چشم جبار حطیم که ضرر نمیشدند من کاهان بندهکان من چنانکه نفع نمیدهد
 بمن طاعت ایشان و نیست من که سباست بکم ایشان را بظنای خبط مثل سباست تو پس باز داد
 دعوت خود را از بندهکان من بعلت اینک تو عید هستی مندر نه شرک در خلک و نه مپس بر
 من و نه بر بندهکان من و بندهکان من با من میانم شمشیر خصلتند با توبه کرده اند بسوی من پس توبه کردند
 بر ایشان و از هر یک یک کاهان ایشان را و پوشیده ام چنانکه ایشان را یا باز داشتند عذاب خود را
 از ایشان بجهت اینک دانستم اینک زود باشد که بیرون بیاید از اصلا با ایشان در باون مؤمن
 پس رفتم بکنم با بایا کافرین و نالی میکنم با مهان کافران و دفع میکنم از ایشان عذاب خود را بجهت
 اینک بیرون بیایدان و من از اصلا با ایشان پس هرگاه جدا شدند واجب میشود بر ایشان عذاب
 من و نازل میشود بر ایشان بلائی من و اگر نباشد این و نه این بدسترسینک آنچه مهیا کرده ام از
 برای ایشان از عذاب خود ما عظم است از آنچه قاطعه کرده با ایشان پس بدسترسینک عذاب من بر حسب
 جلال من و کبر پاء منست ای ابوهم پس و اگر چنانچه من و میانم بندهکان مرا پس بدسترسینک من و
 نرم بر ایشان از تو و اگر چنانچه من و میانم بندهکان من پس بدسترسینک من جبار حطیم علام حکیم هستم
 ندیدم ایشان را میگویم بکم خودم و قصا و فله خود داد ایشان نافذ میکنم بعد فرمود و سول خدا
 بدسترسینک خداوند ای ابو جهل این است و جراین نیست که دفع کرده است از تو عذاب را بجهت علش
 باینکه بیرون بیاید از صلب تو و به طبعه عکس میر تو و زود باشد که و الی شود از امور مسلمین
 آنچه را که اطاعت بکنند خدا را و ان در نزد خداوند جلیل خواهد بود و اگر این نبود عذاب
 بر تو نازل میشد و هم چنین سایر قریش سائلین بعد از آنکه سوال کردند از این مطلب این

فکله

است و جز این نیست که مهلت داده شد بجهت آنکه خداوند دانسته است که بعض ایشان
برو و ایمان بجهت خواهد آورد و باینکه نائل سعادت خواهد شد پس خداوند قطع بجهت نماید
اورا و این سعادت و بخت نمیکند بر او یا کسی است که قولا میکند از او موافق پس خداوند
مهلت میدهد بدو و بجهت رسانیدن پسر او سعادت و اگر این نبود عذاب بر کافران
نازل میشد پس نظر بجهت آسمان بکنیم که نظر کرد نگاه دید درهای آسمان کسوده است
و آتشها نازل است از آسمان بر زمین و مسامت با سرهای جماعت و نزدیک میشود با ایشان خدای
انها میباید شانههای آنها را بر فراش ابو جهل و جماعت همه باران در آمد پس فرمود رسول خدا که
نترسانند شما را پس بدیدر سبب که خداوند هلال نمیکند شما را با آنها و این است و جز این نیست
که ظاهر کرد آنها را بجهت عبرت شما بعد نظر کردند ناگاه بیرون آمد از پشتهای جماعت انواری
که مقابل با آتشها نمود و بالا برد آنها را و درضکود نابر کرد اینها را با آسمان هم چنانکه از آسمان
آمد بود پس فرمود رسول خدا که بعض این انوار انوار کانی است که خدا دانسته است که زود
باشد که سعادت بنیاد با ایمان بین از شما و بعض این انوار انوار در تیره طبعه است که زود باشد
که بیرون بنیاد از بعض شما که ایمان نمیاورد و در تیره ایمان میاوردند تمام شد حدیث شریف و اگر چه
ذیل آن خارج بود از آنچه مستوفیایم مذکور بود و در خصوص ذکر کرم که ملاحظه کنی در همان
مقام که علت جانب نفوذ انوار کانی را بیان فرموده باز معجزات دیگر از اخبار نبوت کشودن احوال
آسمان و نزول نهران و خروج انوار ظاهر فرموده است تا آنکه حجة و ابراهیم نام فرمود بصلوات و معجزات
عجیبه غریبه که در مقامات دیگر برای ابو جهل و غیر او ظاهر فرموده بود که در کتاب اخبار مثل بخار
و عوالی و غیرها مذکور است و انشد که با الله که از اول تا آخر این حدیث ملاحظه کن بین که اینها و اینها
چگونه در علم خود و انوار کانی است خود و مردم را بازی میدهد خالصه که نظیر زیاد و بر این
لازم نیست و ملاحظه کردی که اقترانات مخصوصه بجهت قبول نشد و آنچه صلاح بوده از آیات
ظاهر شده پس ابتدا اسناد باین ایه فایده بحضرات نکرد و انسلم علی من اتبع الهدی و اما اینها و ما
منع الناس تا آخر هم که با آیه سابقه ذکر شد انهم سابق بر این گذشته است و انشق که رسول
البته باید بشیر باشد و آیات و معجزات از برای او باشد تا خلق عجز خود را بفهمند و این شهادتی
باشد از خداوند بر صدق او چنانکه از فرمایش پیغمبر شنید و حاجت بکنار نیست و علت
اینکه چرا ملک رسول نمیشود و حقیقه این است که نوع بشر از نوع ملائکه بمنوع خاص شرفند
و ملائکه اطراف وجودند و خالق شرف محجوب خالق اخس نمیشود و حاجت بشر از زباده بر این نیست
خلاصه و از جمله آیات این ایاست و قالوا اما انزل الیهم من السماء طيناً لا يذوقون

انزل الیهم طيناً لا يذوقون معه نارا و بقی البکر او تكون له جهنم باكل منها و قال الظالمون ان نزلنا
الارض لم نجعلها الا لبشر مثلكم باكل مما لا يكون منه و ليشرب مما لا يشربون و ان طعنتم بشرا
مثلكم انكم اذا لم تحسروا و قالوا لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظم عرش مبعثهم نه
میدانم علت چیست که این جماعت در احتجاجات خود غالباً و ادونه احتجاج میکنند و در مثل
مناقشه نیست معوض که شخصی از کسی پرسید که علت این چیست که منع بپای خود را از زمین
بر میدارد و بیل پامپا پسند جواب داد بجهت آنکه اگر هر دو پای خود را بردارد بر زمین میخورد
چون جواب مسئله او را نمیدانسته و فرار از اقرار بجهل کرده چیزی دیگر را بجهت است حال
حرف ما با این جماعت نیست که او را بعد از خاتم انبیا خالص است که پیغمبر مبعوث نشود و اگر هنگام
وجبت پیغمبر رسیده با همان صفات لازم نبوت خواهد بر گشت و اما ام عصر علی الله فرجه
همان فرزند امام حسن عسکری است و قبل از وجبت پیغمبر باید بر کرد و باید بسیار بی که
بر این مطلب داریم جواب میگوید که سابقین هم ابرار کردند که چرا پیغمبر بشر است یا چرا ملک با او
نیست کی ما چنین ابراری کرده ایم که شما این را تا میخوانید خلاصه که مقصودشان اغوی عوام
و ترسانیدن خواص و اظهار فضل نمودن است و اینقسم اظهار فضل جوافش اینست که سی جزو
قرآنهم ما فسخ کنیم و غیر ستم مکرر که آیات پشت بر هم خوانند اعم از آنکه بجا باشد یا بیجا ظفر یافته
است باری خداوند عظمی از افسان نگیرد که نعمت بسیار بزرگی است و بداند که جواب از این
ابواب و احسن پیغمبر در همان حدیث شریف طویل کرد در ذیل آیه سابقه بعضی از انقل کردیم
فرموده است و در برهان و بخار و غیرها مذکور است ولی که همان موجب طاعت خاصه
که بعضی فقهاء صدر حدیث را هم سابق بر این دو باب عدم نزول ملک ذکر کرده و حاجت بتکرار
نیست و حرمان از جل من القریین عظم و لیدرین غیر است بلکه در عروقه بن مسعود ثقیفی است و در
طائف که صاحب مال بودند و در نظر موردین بسیار عظیم میآمدند و حضرت جواب فرمود
که مال دنیا در نزد خداوند عظیم نیست مثل آنکه در نزد تو است و قدر و متربی ندارد و اگر دنیا
در نزد خدا باشد چرا حاجت بعوضه بود بکثرت ابواب که از غیر خدا تا آخر این جواب فرمود و قول ما
در این مقام همین است که ما نه ابرار بشر نیستیم نه اهل طعام نه کسی مال نه آنچه در این پالت مذکور
است حرف ما همین است که اگر خاتم انبیا بر حق است دعوی شما باطلست و قطعاً او بر حق بوده و
اینچنان میکنند که از فرمایش او شاهد شاست شهادتی ندارد چنانکه خواهد آمد ان شاء الله
و از جمله این آیات است و قال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن لكان لکون لکون لکون لکون لکون لکون
و لکن الله عز وجل انزل الیهم طيناً لا يذوقون معه نارا و بقی البکر او تكون له جهنم باكل منها و قال الظالمون ان نزلنا

عربی مبین و قال الذین کفروا ان هذا الا انزلناه و اعاناه علیه قوم اخرون لصد جاؤا ظلماً و زوراً
و قالوا اساطیر الاولین انزلنا و هی علیهم بکرة و احببنا قل انزلنا الذی بعلم التوراة و الانجیل
ان کان غفورا و رحیما و منهم من یستمع الیک و جعلنا علی قلوبهم اکنه ان یفقهوه و فی اذانهم و قرا
ان یروا کل ایه لا یؤمنوا بها حتی اذا جاءک بما تلونک بقول الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین
و اذا نزلنا علیهم اياتنا قالوا قد سمعنا لوفشاء فقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین و اذ
قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء و انا انما نعذب الیه و اذ انزلنا
لهم ما انزلنا و تم قالوا اساطیر الاولین انزلنا و هم کاملة یوم القيمة و من و دار الذین یضلونهم
نعم علم الانسان ما یزیدون اذا نزلنا علیه اياتنا قال اساطیر الاولین ان هذا الا قول البشر
عرض میکنم اما ایه اولی که کسی هم چنین بر ادبی بر حضرت نکرده که بر ایشان امیر را علی حجت میخورد
است بلکه بر ادبی که بر او هست اینست که اساطیر اولین بیان بچاست و خلاف کتاب خدا و سنت
پیغمبر است و علاوه بر اینها که هاشم فرزندت و مغبوط و باطل و مجرم نیست و سابقین هم که بر
پیغمبر خدا این برادر کردند بچا کردند بچینه اینکه او را که در شب قدر جمله واحده بر پیغمبر نازل شده و خداوند
فرموده انا انزلناه فی لیلة القدر و علم خود را هم بان اظهار میفرمود تا آنکه وحی نازل شد و لا
تخل بالقرآن من قبل ان یقضه الیک و حی و قل رب زدنی علماً و در این ایه نکرده شریفه حکمتی است
اگر چه اینجا معترضه است و در فضول سابقه بیانی شده است بجهت استظهار بران بیان اشاره
میکنم و ان اینست که ملاحظه کن اول ایه چه میگوید که ان حضرت علم قرآن و ادا شده و قرآن میفرموده
معذک خداوند میفرماید بچله مکن و بگو خدا با علم مرا زیاد کن پس بیین که همین علی را که مسلم دارا بود
است باز میفرماید طلب کن و این از ان جهته است که خداوند هر چه به بند خود عطا فرموده باز از
خرینده و خارج نیست و باز باید از او طلب کرد و او است که هر ان محبت و عطا می کند از خرینده خودش و هم
چنین است امر جمیع ايات خدا و همه نعم و لیس اینکه در ایات دیگر فرموده است که انان عند الله است
مناقات نداد و یا اینکه از دست پیغمبر جاری شود و باز از عند الله خارج نیست و صاحب پاک
و در هر حال و است و از او باید خواست خلاصه قرآن جمله واحده بر پیغمبر نازل شده و له ملئکه باز
بدفغان بر قلب او نازل شده و ايات مبارک در دند و انبطور که بچینا نازل فرموده محض اینکه مستقیم
بهر حفظ و ضبط کنند و اینکه فرمود لیتثبت به قوادک خطاب باخاست از باب ایاک اعنی و
استماعی با جاره چنانکه در ایه نازل فرمود ما نزلنا قرآن باینقسم نازل شده و از این باب است
نسبت ذوقی که در بعضی ایت و مخاطب باخاست شخص پیغمبر نیست خلاصه و اما ایه ثانیه اصل
ایه را غلط نقل کرده و صحیح یزدون الیه است و تفسیر ان انست که از حق و واپس است و در برهان

هم قریب بجهت از حضرت صادق روایت عیاشی نقل کرده که چون ابو بکر هم مولی بن الحضر جی
ابتاع پیغمبر را اختیار کرده و ایمان آورده بود و از اهل کتاب بود و زبانش هم عجمی بود و پیش گفتند
که پیغمبر قرآن را از ابی فیکه تعلیم میبکشد و خداوند در دین ایشان فرموده که انکه انها الحاد کرده اند و
میل بسوی او نموده اند لسانش عجمی است و قرآن لسان عربی میبین است و شاید که منظور مصنف
دلیل این بوده است که اسناد لال بکند که هم چنانکه شما بر بیان برادر کرده اید که غلط است و
عجم دارد و در باره قرآن هم گفته اند و اگر منظورش این بوده از بی سواد بی ادب است و معنی ایه شریفه
مخالفت که ماذ کر که در پی و در خل بیان مطلب ندارد و راه اشتباه در ظاهر ایه هم نیست انها گفته اند
که فلان بشر خصوص تعلیم او کرده فرمود این شخص عجمی است من که عربی میبین او رده ام و بیین که
چون عربی بودن ان در نزد عرب بدیهی ضروری بوده خداوند باین دلیل و در فرموده بر انها
که گفتند ابو فیکه عجمی تعلیم او کرده پس باید عربی بودن کلام بقصد حق مصدقین مسلم باشد
تا اینکه اندلیل امر دیگر بشود و یا اینکه کلامی بر خلاف قانون عربی انسان بگوید نمیتوان شاهد
بر امر دیگر قرار داد و اگر العباد با حق عبادت قرآنهم بجهت نفع بیان بر خلاف قانون عربی بوده اینها
جواب میدهد و اندک دلیل صدق مذهب عجمیها و غلطیها و کجاست که در او است چنانکه بگوید
است که عجمیهای بی سواد و قبی که از روی جهالت و عیبانی کلامی از الفاظ عرب تعلیم گرفتند و
خواستند عربی بگویند و شاهد با حق که غالباً انها بدین زبان تکلم نمیکند خلاصه این ایه هم
و لا یستعجلون و لا یطلبون و اما ایه سیم و قال الذین کفروا انما اخرشیران موافق و ایت علی بن
ابیهم که در برهان نقل کرده است که گفتند که اینک رسول خدا میخواند و خبر میدهد تا اوبان
تعلیم میبکشد و از یهود و منسوبان از اهل علم و نصاری و منسوبان از مردی که او را این قبصر
میگویند که صبح و شام از او نقل میکنند پس خداوند این را حکایت فرمود و در فرموده باینکه بگوید
انما انزلنا الذی بعلم التوراة و الانجیل و الا در ضلالت کان غفورا و رحیما و از حضرت باقر نقل کرده که مراد
از قوم اخرون ابو فیکه است و جبر و عداس و عباس باغالبی مولی خود بطبع عرض میکنم که ردی
که خداوند بر انها فرموده مشبه نشود بر تو که این عین مدعا است و بخص ادا خواسته و در برانها
بکند بلکه باین لفظ مخصوص فرموده که انزلنا الذی بعلم التوراة اشاره باین است که اگر بعضی تعلیم از
ابی فیکه و امثال او بود و دیگر مشغل بر سر ادا و اخبار غیب نبود زیرا که انها علوم خلق نیست و عالم
الغیب خداست و حلا لا شریک له و هر کسی که او اختیار کند از دسل و ائمه و همین علم غیب که از
ایشان بروز میکند بعد از اجتماع سایر شروط نبوت ایتی است از خداوند بر صدق مدعای
ایشان و اینکه گاهی که مشغل بر اینهمه غیب هست از خداست باینکه این پاک جهتها عجا از کتاب

است نه اینکه مختصر بگویم یا شاید چنانکه اشاره باین مطالب شده است خطاب چون اینوجه ظاهر
بوده است خداوند بجهت تفهیم انقاد و ظاهر اختیار فرموده اگر چه در بطون و ثواب و بلائ بلکه در جهان
ظاهر همین کلامی که بیان سایر جهات عجز هم شده است و از جمله آنها وجه شد بدست که بشنا
اشاره کرده ایم که کسی که سراسمان و زمین بر او مکشوف هست و من قوا را آورده ام و آنچه میگویم که احدی
مثل از انبیا و اولیای الهیه اگر در دعوی خود کاذب بودم و خلق قادر بودند که مثل از انبیا و اولیای الهیه را بر
میان بگویند که مثل ان را بیاورند و کذب بر ظاهر کنند و هم چنین از جمله جهات ظاهر این است که در
هر علمی و فنی و ساری هست که مطلع بر آنها نمیشود مگر او مدد زمان که عالم باطن باشد بلکه بعضی
اسرار هم هست که احدی زمانم بشنا مطلع نمیشود مگر بعد از تنبیه و تسلیم از عالم بان و در قرآن و اولاً
علوم لا یتقاه از علوم ظاهر و باطنی است و هر یک از آنها در ان بیان شده و این البته نیست
مگر از عالم الشری و الخفیات نهایش سراسر هر علمی و او حد زمان در ان علم باید ملتفت بشود و ان
جماعت که مخاطب این خطاب و گفته شده اند شاید بعضی علوم ظاهر و از قبیل صرف و نحو و
فقه و بیان و غیر اینها را آورده اند و اگر خودشان هم دار نبودند جماعتی دیگر بودند که تصدیق
ایشان منوط اعتبار بود و ممکن بود که از آنها بپرسیدند که چگونه قرآن مشتمل بر اسرار است و از همه
اینها بالاتر اینکه امثال محمد علیهم السلام که فرمودند ان مرنا هو التور و ستر مستور و ستر مفتوح بالتور
و ستر لا یبید الا ستر الله یبقر و ان کتاب مبین هست و اهل تهر هم جامع هستند که بفکر رشتا
و درجه خود یک چیزی میفهمند پس وقفی که می بینند که این کتاب با فصیح بیان مشتمل بر ان امر
سهل و منعم از این میفهمند که البته از تدرع عالم الشری و الخفیات نازل شده است خلاصه
که بصرف دعوی و در نظر موده است بلکه اسرار بی شمار در ان گذارده اگر چه ما جاهل باشیم و
حضرات نگویند که مصداق این آیه و ایضا سابقه و باره ما بر آورده اگر چه معروضت که بیان را
که میز را محمد علی بنوشته مرده او میگویند و بعضی میگویند و اند و ما از اینهم که شنیدیم همین که هست
از خود او باشد اینک هست چیست و الله اگر این عبارات فایده یک نفر طلبه یا غیرت که حرف میرود
عوامل را تعلیم گرفته باشد نسبت بد هند از خالک معلم خود سر بالا نمیکند چگونه میتوان آنها
را نسبت بادیب یا با علم یا حکیم یا امام یا نبی یا خداوند داد خود با الله من غضب الله چه قدر این
جماعت نادانند یا عجز جاهل میکنند باری و اما این چهارم و منهم من یستمع الیک تا آخر و بقیه ان
موافق آنچه در برهان از علی بن ابی طالب نقل کرده است است اینست که بعضی از ایشان بعضی قریش گفتند
که استماع میکنند بسوی تو و تو را در ادب ما بر دلتای ایشان پرده از اینک بپوشاند و قول تو را در
کوشش ایشان روی و اگر به بینند هر ایته را ایمان بان نمیاورند تا آنکه هرگاه آمدند که بخادله بکنند

با تو میگویند که اینک کافرشه اند که نیست این مکر و کاذب و این عرض میگویم چون مصنف بیان
بشنا باین مضمون بعد از این نقل میکند بجهت تفریط بر منکرین خودشان و در اینجا شرح میگوید
باید انشاء الله بیان کرد و در اینجا هم بیان کرد و اینجا میگویم که هفتاد و سه فرق اسلام هم قرآن
استدلال میکنند و این را میخوانند اگر چه بر حقند که شما از حق اعراض بر کسی نیست و اگر
بعضی بر باطلند و یا تا توبی موقع میخواهند باید فهمید که آنها چنانکه و اهل حق کجاست و الا
بصرف قرأت این که هر چه که نافر ترجمه قرآن را تعلیم گرفته میتوانند این و سهها قرأت کنند حق
و باطل تمیز داده نمیشود و اما این پنجم و ششم و از انشائی علیهم السلام تا انشا قوالا و ستر مستور و ستر مفتوح بالتور
هذه الاخره سابق بر این بیانات شده است که در باب قرآن که گفتند انشاء الله تا مثل هذا جهه
نداشت که دست باز دارند و بنا و نند مثل انرا و اگر میتوانستند آورده بودند و اما در مثل
این باب خیر فرمایم مردی مثل هذا گفتند بجهت اینکه بسیار دیکر و مستحق و مغلوب و
اما افضح و بالغ و اتمن گفته شده بلکه در واقع محل تفصیل نیست زیرا که عبارات اینست که
انضاحت و بلاغت است و افضح و بالغ برای عبارت دیگر صحیح نیست مثل اینکه بگوئی برف از
تغالی سفید تر است و اساطیر او و این هم در باره اینها نمیگویم زیرا که مراد قریش تفریط بر کتب است
بوده و خیر قرآن بقدر پیچیدگی با آنها ندارد و همایش از خود و آورده بلی بعضی عقاید باطله
که پیش از اینهم بعضی از آنها هستند و کلمات اینها هستند و اساطیر او و این باین ملاحظه در باره
انها میتوان گفت و اما این بعد که گفتند و ان قوالا و الله ان کان هذا هو الحق من عندک یس خیر
که تفصیل واقع از فضل کنیم شاید خدا ترسی از ایشان ملاحظه کند و تکلیف خود را بفهمد پس در برهان
روایت کرده است از کاتبی علیه السلام از ابوبصیر که در روزی پیغمبر نشسته بود ناگاه علی بن ابی طالب
اقبال نمود پس فرمود پیغمبر با و بدرستی که در تو است شبی از عیسی حرم و اگر بنویسد در تو
طوبی از امت من آنچه ضار دنی و دباره عیسی حرم گفتند هر آینه در باره حق میگویم که نکند مری
بمالی از مردم مگر آنکه بکبرند خالک و از انج غلغله تو و بان القاس برکت کنند ابوبصیر میگوید پس
غضب کردند و عجز و غیره من شعبه و جماعتی از قریش با ایشان و گفتند حاضر نشد اینک مثل
برند از برای پس عیش مگر عیسی حرم را پس نازل فرمود خداوند بر پیغمبرش و لک ضربت بریم مثلا
اذ اقومک منه یصدون و قوالا و الله انما جرم هو ما خیر یوم لک الا جلا بل هم قوم خصمون ان
هو الا عبدنا علی و جعلناه مثلاً لنبی اسرائیل و لو انشاء الله لجلنا منکم بعضی من بنی هاشم
ملائکة فی الارض یخلفون ابوبصیر میگوید پس غضب کرد عیسی حرم و گفت اللهم ان
کان هذا هو الحق من عندک اینک بنی هاشم ارث یبرند هر قلی را بعد از هر قلی تا مظهر علیا

حجارة من السماء او انما بعد ذلک لم یس نازل فرمود خداوند پیغمبر و مقاله عارف را و نازل شد
 این بزرگان الله بعد از آنکه وفات بهم و ماکان الله مع ذلک بهم و هم بخت خفرون بعد فرمود
 که ای ابو عمر و یاران من بشوید و یا کوچ میبکنی عرض کرد که با چهل تن بلکه قرار میدی از برای
 قریش چیزی از آنچه در دست تو است پس تحقیق که نبی هاشم مکرمت عرب و عجم را بردند
 پس حضرت پیغمبر فرمود این با اختیار من نیست بلکه با اختیار خداست عرض کرد با چهل مناعت
 میکنند مرا نقص من بر توید و لکن من کوچ میکنم پس خواند بر اهل خود و سوار بران شد هینکه
 به پشت مدینه رسید سکی آمد و سوار او را خود آورد بعد وحی آمد بسوی پیغمبر سال
 سائل بعد از آن واقع للکافرین بولا نه علی لبس له دافع من الله ذی الخراج ابو بصیر میگوید که
 عرض کردم ماهم چنین بنحو انهم فرمود هم چنین نازل شده است بان جبرئیل و محمد و هم چیز
 ثبت است در مصحف فاطمه پس فرمود رسول خداست بجا عتی که کرد او بود نازل از منافضین که بر وید
 بسوی صاحب خود نان که تحقیق که آمد او را آنچه با نطلب فتح کرد و خداوند عز و جل فرمود
 و استفتحوا و خاب کل جبار عنید مترجم گوید که چون فتح بر همان مغلوب بود از بخار نصیب شد
 و در روایت دیگر است در بر همان که همین که نازل شد و پیغمبر با آنها اظهار فرمود و عارف
 بانقضین حادث تصدیق کرد که اینها اسرار ما است که بر تو نازل شده عرض کرد حال من از تو سؤال
 میکنم که اذن بدی که بیرون بروم از مدینه که مرا طائف مقام نیست پس پیغمبر او را موعظه فرمود
 که پرونده تو گریه است پس اگر تو صبر میکنی و مضایق بنمائی تو را خاله از مواهب خود نمیکند پس
 راجعی بشو و تسلیم بنمائی بدر سینه که خداوند امتحان میکند خلق خودش را با انواع مکاره و
 تخفیف میدهد عمل هر که را آنچه اهدا و از برای او است خلق و امر مواهب او عظیم است و
 احسان او واسع است پس ایا که حادث و اذن خواست از پیغمبر و بسوی خانه خود آمد و لب بر
 راحله خود را بک منعبه را و حال اینکه میگفت اللهم ان کان هذا هو الحق ناخرهین که به پشت
 مدینه گذشت ناکاه مرغی در چنگال او سبکی بود پس سبکی را انداخت بسوی او و بر سر او
 واقف شد و داخل در دماغ او شد و از شکم او بیرون رفت پس را حله مضطرب شد و بر زمین
 افتاد و حادث بود که آن در خاله که هر دو مرده بودند پس خداوند نازل فرمود سال سائل بعد از
 واقع للکافرین بعد و فاطمه و الحسن و الحسین و ال محمد ماله دافع من الله ذی الخراج پس فرستاد پیغمبر
 در این وقت بسوی منافضین که جمعه شده بودند نزد عمر و شب بانقضین حادث پس بر او را
 نلاوت فرمود و فرمود بیرون رود بسوی صاحب فخری خود نان نا اینکه نظر بکند بسوی او
 پس هینکه دیدند او را منجبت گریه نمودند و گفتند هر کس دشمن علی بشود و ظاهر بکند بغض خود

را میکشد او را بشمشیر خودش و هر کس بیرون رود از مدینه بجهت بغض یا علی خدا نازل می
 کند آنچه را که می بیند مترجم گوید که حال ملاحظه کنید امر پیغمبر را و از ايات بیانات و محجز
 با هزاران اخبار و بیانات به پیغمبر چه شباهت با امر این شخص داشته و چه مناسبت دارد که
 این ایا ترا قریش کنند نمیدانم چرا پیغمبر خود با الله من غضب الله در این ظهوراتم اعلاش که
 شام مدعی هستند اینگونه خوار غادات برویند همد و حال اینکه آنروز همه را میفرمود
 که لوتربوا العذبتنا الذین کفروا و میفرمود و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنهدها
 منهم ما کافوا بجد نرون و هر دو وعده برای این ظهور میداده چه شده است که همه اینها موقوف
 شد و امر بر کشته قهقری و از طاهور سابق هزار مرتبه بلکه بی خطابت مخفی تر شده است پس از
 خدا پیغمبر بدو از پیغمبر خجالت بکشد و این افتراها را از ترسید و بکند از بد مردم بر این مسلمانان فایده
 که دارند باقی باشند و بدتر از این نشوند خلاصه و در سه ای دیگر که در زمره جوابها از آنچه در
 ذیل ايات سابقه ذکر شده است معام و میشود و حاجت بنصیل نیست و با ايات دیگر ذکر
 نموده است و الذین کذبوا بایاننا و استنبروا عننا و اولئک اصحاب النار هم فيها خالدون ان الذین کذبوا
 بایاننا و استنبروا عننا الا تفتح لهم ابواب السماء و لا بدخلون الجنة حتی یبلج الجبل فی سم الحباب و کذلک
 نجزي الجحیم ان الذین کفروا بایاننا سوف نصليهم نار الکافین جلودهم بدلناهم جلودا غیرها
 لیسند و قال العذاب ان الله کان عزیزا حکیم المر تر ال الذین یواضعون من الکتاب یؤمنون بالحبث و
 الطاغوت و یقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین امنوا سبیلا و اولئک الذین لغنهم الله و
 من یلین الله فلن یجد له نصیرا الذین یکتبون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بدیناه للنا
 فی الکتاب و اولئک یلینهم الله و یلینهم اللعنون ان الذین کفروا و ما قوا و هم کفار اولئک علیهم لعنة الله
 و الملائکة و الناس اجمعین بعد گفته است این ايات منفرده از سماء مشیت مالد بر به عشی بل صد
 بک اياتی است که در وصف مکذبین ايات و معروضین بر ايات و منکرین ايات و کسانیکه غیر ايات طلب
 نمودند و نفوسی که گمان کردند میز و انند مثل ايات انیان کنند و قوی که گفتند اگر این است موعود
 تو به و انجیل پس ملائکه که باید یا او باشد و کجاست کجفائی که باید ظاهر نماید و چه شده علامتا
 که در کتب ما مذکور و مسطور است لاجل مفتاح عرض شد نا آخر جواب میگویم شبهه نیست که
 هر کس مکذبات ايات خداوندی است مبتلای باین عقوبات خواهد شد ولی هر کس که اندک
 خبر و بصیرت در کتاب و اخبار ائمه اطهار صلوات الله علیهم داشته باشد این مطلب بر او واضح است
 که ايات الله منحصر بایات کتاب نیست و خداوند در کتاب چه چیزهای بسیار استقی بایست
 فرموده است از جمله اشخاص انبیاء و اولیائند که مسمی بایات هستند چنانکه خداوند در کتاب چه

ايات الله منحصر بایات

خود فرموده و جعلنا من خرم وانه و در اخبار اهل بیت سلام الله افند بر ايات را با شفا و شفاء
و اوليا شفيق فرموده اند که شفاء آنها را غنيمت خواند و حضرت امير فرمود اى الله اكبر حتى و اى شفاء
اعظم حتى و در اين باب شبهه نیست خاصه که صريح قرآن شاهد است و هم چنين معجزات و خود
علاوه بر آنکه از انبيا و اوليا در پاره ميشود آنها هم خداوند مستحق بايات فرمود چنانکه فرموده است و لقد
اٰتينا موسى الشح ايات و فرموده است و اٰتينا نوحا التاقه مبصرة فظلموا بها و ما نرسل بالايات
الا نوحيا و فرموده است اللهم ربنا انزل علينا مائدة من السماء تكون لنا عيدا لا اولنا و اخرنا
و اية منك و اروزقنا و انت خير الرازقين و قال رب اجعل لي اية قال بئان لا تكلم الناس ثلثة
ايام الا رمزا و ان اية ملكه ان بائنه التابوت فيه سكة من ربك و بيقية خاتم ال موسى و ال
هاتون محلة الملكة ان في ذلك لاية لكم ان كنتم مؤمنين و هم چنين و اين قبيل ايات که شاهد
ايضا است و هم چنين در مقام ايات كتاب بسیار استعمال شده است و حاجت بشاهد ندارد
و هم چنين در ايات عامه خداوند بسیار شده است چنانکه ميفرماید و جعلنا الليل و النهار
ايين نورا اية للبين و جعلنا اية النهار مبصرة و ايات ديگر بايضا است که خداوند خلق
خود را ايت خود شمرده ياد در آنها ايات قرار داده است و در معيار ترجمه ايت را بعد از ميث و امانت
و امانت و انبياء و رسل و اوليا هم نموده است و از قرآن ما بحسن السكوت علمه را ايت
ميگويند و نكديا ايات شامل همه آنها است و شاهد بالله که انكار و هر از حديث صحيح
و چنين ايت قرآن که در معجزات اهل بيت و انبيا و اورد شده است از نكديا ايات است و انكار
فضايل محمد و طهرت و قوتشان و علوم ایشان و عصمت و ائمه ایشان از نكديا ايات است
بلکه تاويل آنها بمانند خلاف ظاهر است و صرف نمودن از ظاهر بجلي از نكديا ايات است و در
كتاب مبين است که حضرت صادق فرمود فانظر واعلمكم هذا عن ناخذونه فان فينا اهل البيت
في كل خلف عدو لا يتقون عنه خريف الغالين و انحال البطييين و ناويل الجاهلين و حضرت امام
رضا فرمود اقول لا اول كتاب الله براك فان الله يقول و ما جعلنا اوله الا الله و الخاسرون
في العلم و اخبار باين معاني بسیار است و اينجا بحث نكديا ايات را بجمعه انواع نكديا نموده اند
و از حال بي چيني با ايات كتاب را بخوانند و معلومست چه يادگارند بلکه نفوذ بالله چه احدا
دارند كه اينكه در عهد هاي كتاب را امور بكار مرز ظاهر شده مي دانند و عهد هاي ان
را هم چنان مبينند و اين امور هم كه امور عادية است كه تاويل و دنيا ناكوتن بوده و عذابش بيدار
و نقش ناقص اين است كه از روي جرات نكديا ايات الله و ايمانند كه مسلمانان اذعان است كه
حافظ و اداء اگر اديس بر زبور فردي افي اوفى عجب اينست كه ما كه مقرر و معترف بجهت ايات الله الحمد لله

هسيهم و منتظر سپيدن و عده ها و عهد ها بوده ايم و هسيهم اسم مكذب بر من ايم كذا نديا
اگر شما بديا ايات مجعوله كه ان هي الا اسمائهم و هوها انتم و اياؤكم ما انزل الله بها من سلطان
ما نكديا شفاء و اديا و اديا در هين فحين مصدق ايات خدا هسيهم كه امر بديا بديا شفاء فرموده
خلاصه كه انصاف و هسيه به بنييد مصدق ايات كه است و مكذب آنها كه تا مصدق ايات را
درست علائيه به بنييد و از جمله نكديا كه نموده اند اين است كه ما دافعي ميكند بديا
كه علامت مجعوله بر نبي خدا جعل كردند و عوام خود گفتند كه هينكه جي بيستند انما ان
در سفير نيست نكديا نمائند و و باست با طلة لقاد و ابي براي اضا بكنديس اينهم از نكديا
ايات است كه چنين هر از حديث كه ثقات و احنای اصحاب ما در آثار و علائق نوح ائمه
و شخص امام عصر عجل الله فرجه روايت كرده اند و منتظر ظهور مصدق ايات نمائند همه را
بكدب و بختان نسبت داده و خود را صادق شمرده و در رانها نموده با اينكه ابو بصير ع ضرر
بجذب صادق م كذا و ايت را اذ على هذا الا مر كذا اذ عليك فرمود اذ عليك هذا الا مر
كا اذ على الله و اذ على الله على هذا الشريك بالله و عجب اينست كه با وجود اين نكديا و انكار
خود توهم كه سعي داري از متشابهات هين اخبار درست بياوري و با آنها مقصك بشوي
يا از محكمات بگيري و تاويل كني پس اگر اينها را مكم صحيح نمائدي موافق مذهب خود ايشان حق را
بيناطل كرده و اهل حق ايشان حق خود را بيناطل نميكنند و اگر صحيح نمائدي لجر و ايانتي كه ما
ميكنيم كه همه را از امانت گرفته ايم نكديا ميكنه خلاصه مكذب بايات شما هسيهم و امثال شما عيت
موضوع مشكلكه را كه نكديا و خود را سر گردان نمائيد **فصل** و گفته است آنچه حاصل
اينست كه كذا ايت ايمان بايات و صاحب ايات بناورده اند حكم مرده و كور و كور و جوايت و سبب
و سفاقت و عدم عقل و امثال ان در باره آنها فرموده هم بكم عي هم لا يعقلون مكر و است ختم
الله على قلوبهم و على سمعهم و على ابصارهم غشاوة و هم عذاب هم بهين تكرار شده و ايات بسیار باين
مضامين نقل كرده است تا اينكه گفته و باين موث و جوايت و عدم سمع و بصر و قلب و امراض
خزیه گرفتار شدند مكر اينكه نكديا كردند ايات را و از نزول ايات غافل بودند و صرف عن اياتي التي
ينكرونها في الاخر و بغير حق و ان بواكل اية لا يؤمنوا و ان شيبيل الرشد لا يتقوه و سبيل و ان پروا
سبيل التي يتقوه سبيل ذلك بانهم كذبوا باياتنا و كانوا غافلين ان من الدواب عند الله
الضعيف الذي لا يعلم الله فيهم خبر الا سمعهم و لو اسمعهم لزلوا و هم معرضون قل هل ينسوي الذين
يهلون و الذين لا يعلمون انما يمشون و لا يراون و بعد عبادات مكره كثره الباني و قباية المتجا
هي ذكر ميكند كه خاسل همه اينست كه با اينكه كل بصدق ايات انما داريم و ليس بر مكذبين مينايم

مخوایم بد مثل معامله با ایشان با احتیاط بنظر و با مامله کنیم و دوای نفع را بیسپهر و بی خوف
مابد هید با اینکه خودتان صبر و تقوی صفات و کمالات امامت را از این اشخاص که منظور دارید
میکند معدلات بیا تکلیف میکند که اعتقاد با امامت آنها میکنیم بلکه نبوت و منا خود شمارا
در بعض نقلها که میکند صادق میدانیم و این امام باین توضیح که شما میگویید در نزد ما نبی ص
احبا و اهل بیت از آنکه ضلال است و آنکه یهود و نالتار و اشهد بالله که تکلیف
شرعی خود را در اطلاع شما نیست بلکه تکلیف کون خود را هم ندانستیم بلکه بر خود واجب
میدانیم که بطلان امر شما را ظاهر کنیم و این است که مثلاً شما از روزیکه صدای شما باین وضع
که میمانید بلند شده و همیشه در صد در در شما بوده اند و الحمد لله بطلان امر شما را بیکال و صحیح
و ساینده اند هر کس که سنده این پافند و هر کس فحاش کرده است که آمده است آنها را بیسپهر
امثال اگر او را گفتند و اگر حالا بر شما امر شب شده است یقین بدانید که فغان کور بهار و کربهار
سفاهت و حیوانیت غرض شما شده که از بدین حق محروم مانده اید و چشم بیامل و دخیل اید
و از حق پنداشته اید آنها را یعنی الا بضاد و لکن فی القلوب البقیة الصدور و چون این کلام را و محضر
در علو گشت و ادله او بعد از این باید بیاید مالم بیش از این تفصیل نمیدهم اینقدر بدان که خداوند
اول باینها پیوسته است بطلان شما را و انکار کرده ایم و انکار خود باقی هستیم و شاهد ما کاتب و مستند
موجوده است که از سابق بوده است و الان هم موجود است و اگر کوئی که حرفی قوه هم از عا است
گویم بیک و کل بدعی و صلا بلی و بلی لا فخر لم بدکا اذ انجست دموع من خدود بشین من بکی
حق فاکا **فصل** بعد از ذکر ایات خلاصه کرده است مطالبی را که بخیال خود بایات
ثابت کرده و حاجتی بذكر ندارد و بدکا که مفصل ما ایات را ذکر نمودیم و آنچه بر احتیاجان او وارد میامد
بیان کردیم و نقاسم را با ترا از اخبار ال محمد علیهم السلام ذکر کردیم بیکر حاجتی بذكر ندارد و اینکه ما
در تفسیر ایات بهمانچه از اخبار رسد داشتیم اقتضای نمودیم و اقوال مفسرین را متعرض نشدیم
اولا که از باب اینست که سابق ذکر کردیم که تفسیر قرآن را باید از اخبار ال محمد رسد آورد و اعتماد
بر قول سایر مردم نیست ثانی اینکه موجب طناب و در کباب میشود و برای عوام هم چندان مهم
نمیشود لهذا ترك کردیم خلاصه و بعد باز کلماتی بضممت امیر و نجفانی از مبدا عین در دین نموده
و ایاتی چند در تفسیر بر کسانیکه انکار او کردند ذکر کرده و بخیال خود تحقیق کرده است که کلمات
الحق موضوع است بر معانی کلمه و غرض اینست که ایات قرآن در بیان دیگران هم از آنها که در اول
در شان افغانا زشت جاری میشود و ناانکه تحقیق در دین نموده است و محال نموده که کسی گمانی
بیاورد و نسبت بخدا بدهد و از خداوند نباشد و از باب ناچاری نمیکند که اگر خداوند نباشد

بر خداست که او را در عتقاد بعد میگوید چنانکه بظاهر حضرت کلم الله روح و معن فرمود و بوجوه
مبارک خاتم انبیا ابطال طوائف و مثل اتری و بوجود و ظهور همین شخص بر کوا ابطال مذبحی رکن
و ابشدر دیگر خلق قبول کنند یا نکنند و مشابهت هوی و سادات و کبرای خود نمایند و اهلوان
الرو معبودشان قرار دهند باسی بخدا نیست فاما ثمود و هند بنیاهم فاستحبوا الحق علی الهیة ولو نقول
علینا بعض الا ما و بل لا خدا نمند بالهین ثم لفظنا منه الوهین فاما منکم من احده من تاجرین
جواب اگر چه سابق بر این ما هم اشاره بنشدید کرده ایم ولی در اینجا هم باید شرحی داد
تا مساله معلوم شود پس میگوئیم ولا حول ولا قوة الا بالله که شبهه در این نیست که خداوند عالم و
غافل و قاهر و قادر و حکیم و رؤف و رحمن و رحیم است ولا زنده این صفات نیست که حق را
نشدید و تایید فرماید و باطل را ابطال و از هاق تمام اشیاء مقتضای عدل و حکمت و سایر صفات
اونیست که باطل را بیکه متعادل نماید طوریکه قوه افعال را باطل خود را نداشته باشد و اگر این باطل
و حکمت و موافق بود ممکن بود که یکی باطل در ملک و نباشد و چون از این صفات دور وجود باطل را
خلق فرموده بمقتضای قول خودش و سوال او و مدد خدا نهم باور داده است چنانکه فرمود کلامه
هو لا و هو لا من عطاء ربك و ما كان عطاء ربك محظورا پس باطل را بیکه متعادل کرده تا افعال
امر خود را بکند و هر که از جنس او است و یار و برود و حق را نیز ناپدید و شد بد فرموده اما انما یخفق
لا زال سبب دنیوی و آنچه خلق از غلبه مینمیدارند برای ایشان جمع نمایند چنانکه همه انبیا و اولیاء از
زمان آدم تا امروز که شیطان مجرب پیغمبر اخر الزمان علیه واله صلوات الملك للشان کشته شود مثلا
بیاینها آورده و هستند اگر چه باز از زمان ظهور امام ع قوت و شوکت و سلطنت با انحصار خواهد
بود ولی باز باطل حرکت مذبحی خواهد داشت تا آن زمان که ریشه او برانداخته شود و همه ابطال
مذبحی خرد و راست و محتاج بدلیل و برهان نیست و معدلک سابق بر این در دیگر هم برانها اقامه
کرده ایم ولی نشدید و نباید پروردگار در این روزگار با قوت تخریب برهان است از برای اهل
حق و ما خود را شق باطل بگرفتند دلیل و سلطان و است یعنی برهان چنانکه خداوند در کتاب
چید مکر فرموده است ها تو ابرهانه انکم ان کنتم صادقیین و هان تجة است چنانکه در برهان
از حضرت صادق نقل کرده است و نیز مکرر بر این معنون فرموده است ان هی الا اسماء سمیتوها
انهم و ابائکم ما اترا لله بهما من سلطان و سلطان نیز تجة است چنانکه در برهان دلیلی کرده
خلاص برهان صدق حجتی است از جانب پروردگار که برای حق اقامه مینماید و دلیل کذب و باطل
خالی بودن دعوی آنها است از برهان و عوارض دنیوی تا از بلاها و احوال و مقهوریت و مظلومیت
و کشته شدن و مخالف نمودن مردم با کربانها هیچ ملک و امناط این امر نمیدانیم زیرا که امری

است مشترک در میان اهل حق و اهل باطل چنانکه علانیه مشاهده میشود و اینها از فتنه ها
خداست که خلق را با آنها امتحان میفرماید تا اموالکم و اولادکم فتنه حتی فتنه را خداوند بچاید
میں ساند که کوساله سامری را بصدا میآورد چنانکه در برهان نقل کرده است از حضرت
صادق علیه السلام که خداوند وحی فرمود بموسی که ای موسی قوم تو مضمون شدند عرض کردی چه چیزی
پرورنده من فرمود بیامری که در پنج از برای ایشان کوساله پس صدا کرد موسی عرض کرد که او
را بصدا آورد خداوند فرمود من در اینوقت موسی عرض کرد ای الا فتنک فضل بهما من قشاه
و هدی من قشاه و هدی من قشاه خلاصه چون انصاف را دانستی حال میگویم اما خداوند
خداوند برای موسی کلیم و روح نمودن فرعون چنانکه قرآن و اخبار اهل بیت سلام الله
و روایات یهود و نصاری همه شهادت بان میدهد چنانکه او بود که موسی را با هر دو نالیا سقر
و پریشانی آمدند در مصر و فرعون ماحون سلطانی بود در کمال اقتدار و مدعی ربوبیت
هم بود و مذکور میشود که مذاهب و وحدت وجود بوده و علی احتمال ادعای خدائی داشت و
بعضی اقوالهم ایمن از او بدید میشد و آنحضرت تشریف آورد و او را دعوت فرمود بخداوند و ایان
بیتان و معجزات با هرات ظاهر فرمود و سحر و جادو را باطل کرد و دونه این برال فرعون و قبطیان ظاهر
فرمود تا آنکه آنها را هلاک کرد و در میان بنی اسرائیل بود و علوم و حکمتها و آنچه لازمه نبوت بود
از صفات و کالات ظاهر فرمود و بطلان امر فرعون را رسانید و هم چنین عیسی پیغمبر ربنا
و دعوت فرمود و با انهم دشمن که از یهود و غیرهم در مقابل او بود امر خود را از همان کودکی کرد
کهواره بود ظاهر میکرد و معجزات و ایات و نبیات و علوم و حکمتها و سایر صفات لازمه نبوت را به
شهادت کتاب و اخبار اهل بیت طایب سلم الله و ضرورت مسلمین و نصاری از او داد و مضمون
از موسی بن نبوت خود آورد و بطلان مخالفین خود را ظاهر فرمود و هم چنین پیغمبر خاتم است یا اینکه
بیم و اقی بود و تحسین تزیینات و کس نفوذ از همان کوچکی بان و علامات و معجزات و خوارق عاده
ظاهر میفرمود تا آنکه مبعوث نبوت شد و علوم و حکمتها از کتاب و سنت و غیرها ظاهر
کرد و باز بر طبق دعوی خود چندین هزار معجزه از او بدید شد که همین قرآن مشتمل بر بعضی آنها
هست و ضرورت و بدیهه در نزد همه مسلمانان است و امری باین بلاهت محال از عقلست
که کذب و افترا باشد زیرا که اگر با وجود همه این روایات و ضرورت باز تحمل نباشد که این مطالب
در دوزخ باشد پس هیچ امری در عالم نباید قبول کرد زیرا که کدام امر یا از این و حکمت از این
ثابت شده است که ما بان اعتماد نمائیم و در حقیقه آنها که در این باب تشکیک میکنند اگر بخواهند
خود دوزخ میگویند و نلیس میکنند مساله است و اگر واقعا اعتقادی ایشان است انشاء

خداوند را در هر حال است و باید از او

که مشایق با خود در پیغمبر بود بلکه بر خالق

بالله که مبتلا بوسواس مالخولیا بنده اند اینها هم چه جهنم دارد که وسواس ایشان شایع میهن ام
مخصوص گرفته و در سایر امور بقول هر فاسق فاجر اطمینان حاصل میکنند همچنین که باین مسئله
در سبب علم علما و اوثق ثقات و ایا بکذب یا بیلان است و ساده لوحی نسبت میکنند و این
نسبت والله مکر از مرض و شقاوت است که در دلهای ایشان هست فی قلوبهم مرض فراد هم الله مرجنا
خلاصه ما قصد بقدر داریم که خاتم مسدد بوده و دشمنان او خدول بوده اند اما باین تفصیل
که دانستی و از برای دشمنان پیغمبر هیچک حتی برد عادی ایشان نبود و بطلان همه ظاهر بود و هم
چنین امری اطمینان بر هیچ پیغمبر ظاهر و بین کشت و اما بعد از ایشان قواب خاصه ایشان
که تا چندی در میان مردم تشریف داشتند مثل عثمان بن عفان و محمد بن عثمان و حسن بن روح
و علی بن محمد سمری علی الله مقاماتهم هم در میان بودند مسدد و مؤید من عند الله و من عند
الجمه بودند و علاو بر علم و عقل و تقوی و زهد و مکارم اخلاقی که داشتند که الهی است از دست
ایشان خوارق عادات بسیار بر و میگرد چنانکه در بخار و عوالم و کتب دیگر از شعبه مذکور است
و خصوص خاصه از محمد علی الله فیه و از حضرت امام حسن عسکری و دوباره ایشان ما شبهه نداریم
و از آن زمان که در بکر قیام قواب خاصه موقوف رجوع بعلم او و اخبار اهل بیت نمود چنانکه
حضرت جعفر فرمود اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم بحقی علیکم و ما تحجه الله و از
برای ایشان صفاتی در اخبار بیان فرموده اند که ذکر همه آنها موجب تطویل است و مختصر است که باید
صاحب علم و عمل باشد یعنی علی که ما خود ازال محمد باشد و علی که بر طبق همان علم از ایشان برترند
خلاصه سخن در جمیع علوم و اخلاق و اعمال و عقاید تابع و مشایخ ایشان باشد غایت از برای ایشان شد
است یعنی علم و عمل ایشان بیشتر و کاملتر است و بعضی ناقصه و البته شان هر یک که علم و عمل ایشان
بیشتر است بالا تر است و اولی بمتابعت حال که این مقدمه را دانستی میگویم که مشایخ ما علی الله مقامهم
که مراد شیخ جلیل زین کبار و سید نبیل عالم مدار و مولای من علی الله مقامهم و وقع فی الخلد اعلامهم
باشد و در این جزء زمان برخواستند و دعوی ایشان این بود که ما هم یکی از علما و مشایخ محمد
علیه السلام هستیم و پیرو ایشانیم و علوی چند از اخبار و آثار ایشان و کتاب پروردگار را
آورده ایم و بنیای اظهار اسلام و اکتفا دارند بر هر مساله از مسائل که متعلق به علوم دینی است و باینکه اگر
از اخبار و آثار اهل بیت سلم الله شواهد آوردن و عقاید خود را چه در اصول چه در فروع ثابت نموده
بطوریکه دقیقه را از او در پیغمبر خاتم از دلیل کتاب و سنت نکند و ندانند و احیاناً اگر دلیل مساله را از
اخبار اهل بیت سلم الله دست نمیاورند بدون تکیه و اتکا بر هیچ دلیل میگردند چنانکه الان در
کتاب فقهی مولای من آیه مثل کتاب مبارک جامع و غیر آن موجود است که مسائلی که مخصوص نبوده

در خلاصه در بیان ایشان

اولا ذکر کرده اند و اگر جانی لازم شده است هر چه اقرار و تبانی فرموده اند حتی در یکی از کتب
جامع بعد از آنکه مسائل منصوصه را ذکر میکنند هر چه میگویند باید که مسائل دیگر در این کتاب هستند
و من چون نقص ندیده ام و لا حول ولا قوة الا بالله انها را نمیدانم پس ملاحظه کن که ناسی و مشابحت
ایشان از ال محمد تا چه درجه است که با وجود چهار صد جلد مصنفات در انواع علوم هیچ تکبر و انفة
دامن کبر ایشان نیست و صریحا اقرار باینکه ساله غیر منصوصه را نمیدانم میفرمایند و باید با مستحاضا
و مصلح مرسله و قیاسات فقهی نمیدهند و هم چنانکه ال محمد فرموده اند که ما اهل الله و اسکنوا
حما سکن الله ساله را میگویند و میگویند و هر چه در عمل خود میبینیم آنچه از اخبار اهل بیت بر ما
ایشان ظاهر شده و دقیقه فرود داشت نمیکردند و با وجود این باطل زهد و ورع و اغراض اندیشا و
طمع نکردن در نظام ان راه رفتند و بل دنیا را مال کجی بر خود مباح ندانستند و در بند بر داشت
و اجراء فنی و اخذ رشا ابدان نمودند بلکه دیده شد که همدوی خارج مذهب مشرب بر حسب طاعت
با وجود حاجت جموعه نبات آورد و عرض حاجت نمود بکعب نبات از او قبول نکرد و بجهت حاجت
بر آورد و از مسلمین که بطریق اولی قبول میفرمود بحدی که هر کس این مطلب را میپنداشتند و میگویند
جسد ها و اغراض نفسانی بعضی بپوش آمد که بناد مردم چون این رعد ثقیوی را مشاهده کردند
از آنها اغراض کرده اقبال با ایشان نمایند و در کافها لبه شود این بود که بنای عدوت و نفست و ابله را که
و خداوند چنان شد بد و ناپسند فرمود که روزی در حقیقت ایشان بر مردم بهتر ظاهر شد و هر چه برایشان
ايراد کردند اگر محنت بود که باینها ظاهر کردند و اگر صدق بود دلیل ساله را از کتاب و سنت ظاهر
فرمودند که بر هر که نظر کردند و نند بر نمود صدق قول ایشان واضح شد پس در حقیقت مطابق خود
ایشان که ما مردی هستیم از علمای شیعیان ال محمد شد بد و ناپسند خداوند در حق ایشان
حقیق شد طوریکه شبهه بر هیچ منصف الحمد لله باقی نماند و از جمله خصمات ایشان امر دکن دابع
است و اینهم که این را مختص میبینیم از این جهت است که ایشان در اثبات این مسئله و ناکید
بر عمل بمقتضای ان بیشتر از بیشتر کوشیدند و این که این امر مستحذی بود که ایشان آورده باشند
بلکه کتاب خلدو سنت پیغمبر و اخبار ائمه اطهار و جماع شیعه بلکه اجماع جمیع ملتین بر
است نهایت چون مردم عمل بمقتضای این علم نمیکردند ایشان سعی نمودند که ساله را باغبانیت
وضوح و ثبوت برسانند تا مردم به بینند که مقبری از عمل بمقتضای ان نیست و تعاون در
ان نکنند حال که این را ذات الهی میگویند که مراد از دکن دابع کلمه و لا یت و سنان ال محمد و برائت
از دشمنان ایشان است که در چندین کتاب با بنظر لایا نوشته اند و با انواع ادله شرعیه ثابت و
محقق فرموده اند و هم چنانکه بی شبهه در جات و سنان ال محمد مختلف است و عامی با عالم

و عامی با مطیع البش فرمودند و خداوند فرموده هل یستوی الذین یؤمنون و الذین لا یؤمنون اتما
یستویون الا بالاباهم چنین در جات و سنان ال محمد است و نمیشود که فلا تقصر
ذاتی شارب الخمر لا یحی و لا یتدری و سنان ال محمد شمره میشود با فلان مؤمن متقی عالم را همد
بیکدیگر چه باید و دو سنان است اینست که ایشان سعی نمودند که معرفت شیعیان ال محمد برای خلق
حاصل شود تا بتوانند محبت هر کس را بنظر بیکد لا پشت حاصل کنند و بیزد و عمل کردن بمقتضای
شریعت مطهره شخص جاهل لا بد است که رجوع بیا لم متقی راوی از ال محمد نماید و البته معرفت
چنین شخصی بر ایشان لازمست و مروج میرزای قزوینی رحمه الله همساله را از اصول دین شمرده اند و
مشایخ ما هم بمقتضای ادله چند که از اخبار اهل بیت دست آوردند اینهمساله را از اصول دین شمرده
و ما اگر نخواهیم او را بنظر طلب را از کتاب خلدو سنت پیغمبر و اخبار اهل بیت و اجماع ملت و ذکر کتب سخن به
طول میافزاید و اینقدر مشایخ ما در این باب نوشته اند که ادله انهم بر غالب واضح و بین شده
است و لیس همین قدر باینکه و یکدیگر بیجهت بگویند و بگویند که میگویند خداوند فرموده است در سوره
سبا و جعلنا بینهم و بین القری الذی بارکافها قری ظاهرة و قدرنا فیها التبریر و افیها الی الی و ایاما
استین و در برهان نقل کرده است از حضرت صادق علیه السلام فرموده خداوند خلدو حسن جبر بر محمد بن علی
پیر فرمود و یا ابا اهل البصره بمن رسید است که توفیق کرده ایم از کتاب خلدو غیر آنچه نازل شد
پس اگر کرده باشی بکار خلدو کش و هلال کردی عرض کرد که امیر جلدو فدای خود و قول خلدو عزیر
و جلدو اینهم تا آخر و بیک چگونه قرار میدهد خلدو و نداد برای قوی امانی و مشایخ ایشان در دیده
میشود نمک و مدینه و ما بینها و ابی او را به بندگی بگردانند و کشته شود و نفس او قوت شود پس ناقل
کرد و اشاره بجهت مقتدر فرمود و فرمود ما یم قرائی که خلدو ندیدیم که در اهل اقراد و عرعر کرد جلدو
فذلك ایا بافته این را در کتاب خلدو قری و جلال با شدند فرمودی قول خلدو عزیر و جلدو کلین من قریه عن
عن امر رتبه و در سلسله اسبابها با شد بد و عذبتاها عذابا نکر الی الی کیت عالم علی الله عز
وجل و یوارها با خانه ها یا رجا لیا عزیر کرد جلدو فذلك زیاد کن مراد فرمود قول خلدو عزیر و جلدو
پوسف و اسال القریة الله کافها و الی الی اقبانها بیکد امر کردند از قریه و غیر سوال کن پار خلدو عزیر کرد
جسد فذلک لیس خبره مراد از قری ظاهر فرمود ایشان شیعیان مالهستند حتی علمای ایشان تمام
شد حدیث شریف و چندین حدیث با مقتضون دارد شده بلکه کتب کفر و ایمان بخار و عوالم و در
تمام در باب و لا یت و برائت است و معرفت در سنان خلدو بیکد بیتم کتب و کتاب شما که رادع
سدعی دکن دابع شد چه کرد که در دع نمود ایا جبر و برهان ایشان را از دست گرفت که بیدلیل مانند دبا
اصل و لا یت و لا یوار برائت از عدل و اقرمان بر داشت و امر را قوه در این بیاورد و باینکه الان بنای خود

شماره مذاهب باطل خود را بر این هفت و دوستان هر دو دست می‌دارند و دشمنان او
دشمن می‌دارند پس ردع شما بجه قاعده شده است بیهوده که شما برخواستید و مدعی این امر باطل
شده اید با آنکه هنوز هیچ حجتی بر مذهب خود اقامه نکرده اید خود را داع ایشان می‌دانید و اظهار
سرور و خوشوقتی می‌کنید این سرور شما هم باشد یا لای سرورهای دیگر که از ظهور حجت باطله
خود دارند و لای این حرف را بطور واقع و حقیقه می‌زنیم که داع شما در حقیقه پدر بزرگوار من و برادر
عالی مقدار من بوده و هستند و آن زخم که از شمشیر زبان و قلم ایشان بر جگر شما آمده است که ناقصه
منه بل نخواهد شد از قویها و نفعت ها که در ما از نذران و زنجار و تیرین بر شما وارد آمد خیلی
سخت تر است زیرا که آنها را فراموش کردید و اینها فراموش نمی‌شود و در کتب و اقوال و سینه ها ثبت است
و هر روز دخی تازه و الحی به انداز و وارد می‌آورد و اینست که در مودنک انسانی کل خلف عدو و اینفون
عن دیننا آخری فی الغالبین و انکال لبطلین و تاویل الجاهلین و اگر بگوئی که مراد شما از دین تابع چیز دیگر
است می‌گویم کتب مشایخ ما حاضر است مردم ملاحظه کنند به بینند که آیا غیر از اینکه خلاصه اش
و افوشیم چیز دیگر هست یا نیست و خود تود و اول کتاب کفای که بنای اسلام بر اینست که هر چه افتاد
بر زبان اقرار کند باید گرفت و کفای اینکه خود رد غیر از این داری از شرع اسلام نیست و اضاف باید
داد که الان صد سال متجاوز است که مشایخ ما ائم اظهار علم خود را میفرمایند و الحمد لله همیشه
اتباع و احباب داشته اند و عدت و شوکت ایشان بمراتب از حقیقت شما بیشتر بوده و هست و هرگز
در صد دفعه و شوب و خون ریزی و مال مردم خوردن نبوده و نیستند اما شما بمحض اینکه صد سال
خود را بلند کردید مردم را بطمع مال و حکومت و سلطنت فریفته خونهای پنجید و اموال مردم را
بغارت بردید تا خداوند بخلاف آنچه بحضرت صاحب الامر عده داده که و نبردان من علی الدین
استضعفوا فی الارض و یجعلهم ائمه و یجعلهم الی و ارباب و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هانان
و بخود هانانم ما کافوا بچند روز شما را مناصل و گرفتار نمود و قلع و قمع شما را کردند و چندین سال
است که مجبوس و جموع از حرکت مانده اید و مشایخ ما الحمد لله غیر از همین بی سر و صدائی و ازبیت
کمی ننمودن و اظهار علم و نشر فضائل و حمایه نمودن مطلب دیگر نداشته و ندارند بلکه اشهد بالله
که طالب ریاست هاد نبوهم نیستند و خداوند هم بر همین دعوی ایشان را اندید و ناپدید نمود
و ابد اظهار بطلانی از هیچ جهته شده است نهایت تو خود را خوشحال کرده که اینم و داع ایشان بوده
است دیگران هم همین خیال را ترک کردند و بجای نرسید باری چون اینم و حبارت کرده بود مختصراً
جواب نوشتیم **فصل** بعد باز شده از شد بد خداوند خاتم انبیاء و افوشه است
تا آنکه گفته است آنچه حاصلش اینست که مدتی که گذشت تا آنکه و حدت بکثرت صید شد و حکما

اسلام فراموش گشت و در بهنهم و بنار هم و قبله هم نداشتند اللهم اهلهم ما بقی من الاسلام الا اسم و
القران الا رسم صاحب و صاحب را بدین جواهر نیت نموده اند و همین هم از علام ظهور است و
اکثری قلا هر یوم یک جزو قران تلاوت می نمایند و احدی منذر که معنی آن نیت و در مدینه که
نیجاه دوس فقه و اصول است بکدر قران و تفسیر نیت و اگر هم باشد همه بحث و مذاکره در این
است که کوی مثلاً آیات قران را نیت دارند نعوذ بالله اگر ما به و مشعر و ادراک فهم یافت و در خلق نبود چرا
نازل فرمود و پیچیده بحث است مصدق و مکذب صادق و کاذب صدق و کذب و اشتقاق هر یک
و اهر عاچی میدانند که کافر و مؤمن مشرک و خدا ظاهر است نار و جحیم عذاب و عین و خال و این
فیهما و جنت و ثواب و حور و قصور و نعمت نزد کل معلوم و واضح است و کذا آنکه ایات که آنچه بوسی الهی نازل
و در این کتاب مستطاب ثبت شده آیات است مصدق بایات و اثبات جنت فرموده و مکذب و
کافر بایات را و عهد عذاب نموده و اینکه مفسر برای دامین فرایند طلب و مقصد من الثابتان حقیقه
الهاست یعنی حقیقه جنت و نار و حور و قصور و انوار چه که قبل یوم ثواب و نخی و مضمون از عرفان و
ادراک عباد است و یوم ثواب و یوم دج و اناب است که مضاد حق ظاهر و مشهود است و علاوه و مجید
کتاب و آیات جمع علیه است و کذا آنکه معرض و مغرض از اهل کتاب و اهل ناداست ضروری و بدین جمع
ملل و مذاهب است باری صدق رسول الله روح العالمین فداء الاسلام ظاهر غریبا و سبعود علی ما
کان غریبا و فی الحقیقه میزان همین است **جواب** در گفتگوی با ابن عربی که جواب هر مطلب
را با ندازه لزوم تفصیل بدین سخن بطول می آید و اگر مختصر کنیم جواب را زیباری کلمات او می بیند
هر چه میگوید باطلست و لو که حق بگوید بر غیران مراد نیست که خدا و پیغمبر فرموده اند باری و این کلمات
که فصل کردیم چون جواب بعضی از آنها پیش ذکر شده مختصرا میگوئیم اما آنکه گفته علم تفسیر قران را انچه
نمیکنند میگوئیم اگر چه همان فقره اصول هم که مختصرا میگویند از آن راه که ال محمد فرموده اند باشد
یکشبه از علوی است که مندرج در قران است زیرا که در اخبار و مکتب فرموده اند که علم ما مستنبط از
قران است و در مسائل شرعی که نشان ضمه است غالباً بایات قران استدلال فرموده اند بلکه در تفسیر
اجبار و سنو العمل داده اند که هر مدعی که با قران موافق است صحیح است و هر چه مخالف است صحیح نیست
و چند نفر از اصحاب ما مثل اردبیل مرحوم و غیره و ایاتی که متعلق با احکام ضمه است جمع نموده و تفسیر
از آنها نوشته اند پس در حقیقه اصل فقره اصول یکشبه از علم قرانست و گمانیکه در حد و اندازه آن راه
که ال محمد فرموده اند سلوک کنند مختصرا میگویند اما آنکه گفته مندرج بودن این علم و عمل نکردن
بقران از علام ظهور است و است گفته اما ملتفت نشد است که علامت در جانی استعمال میشود که امری
مخفی باشد و چیزی دیگر علامت او بشود و امری که خودش با صفات خاصه خودش آشکار شده و دیگر محتاج

بعلامه دیگر نیست و شاهد این کد در بادی نظر بنظر رسیده است که معصومه بن صوفیان حضرت
امیر عرض کرد که چه زمان در حال خروج میکنند و حضرت از باب اینکه توفیق نمیرود و در اختیار فرموده اند
که هر کس توفیق کند مقرب از اینکه او را نکند بکفی و کتاب خدا هم شاهد باطل است و بعد از آن
انشاء الله خواهد شد در جواب معصومه فرمود رسول با پیشه علم نیست از سائل میفرمود و دیگر
از برای وقت خروج او علامتی است و هم چنین شاهد باطل است پس علامت در بانی که در
که امری حقیقی باشد و این علامتها که در اختیار فرموده اند مال پیش از ظهور امام علی است و شما که امروز
که مدعی ظهورید علامت برای چه میفرماید و اثبات از ظهور اند که زمان نمیکند که برکت وجود مقدس
او حرم صاحب علمها و معرفتها میشوند و اوضاع عالم تمام دیگر کون میشود و اینها میگویند آمد و
رفت و هیچ تغییر در اوضاع عالم مشاهده نشد بلکه اگر درست ملاحظه کنی از آن زمان که اسلام با
حال از این قبیل علامتها از مناجیه و جمل و پیش و غیر اینها هر چه زیاد شده که کشف است پس چه
فاصله بر وجود انشخص مترتب شد مگر شد بد و غلبه همین امور و اما آنچه گفته که ظاهر قرآن را هر عاقل
میداند چه حکم فرموده است معصوم که آن عالمان الله بر علی الکتابین التفتان اول گفتی علم
تفسیر قرآن را تحصیل نمیکند و حال میگوئی علم ظاهر قرآن را هر کس دارد و ناویل از اهرام
که میگوئی پیش از ظهور مصون و مخفی است پس چیز را که میدانند تحصیل حاصل برای چه و
چیزی هم که کینه بظهور است منتظر ظهورند تا ثابت شود که میخواهند بیدلیل و برهان از تو
پیدا کنند و نمی پذیرند و عجب است والله که عوام عرب عبارت کتاب لغت یا نحو و صرف که منقول
بجهنم کجاست سخن گفتن است فقط محتاج بر جهل و در تحصیل آن هستند و چه بسیار که از اهرام
صاحب علم نمیشوند و قرآنی که خداوند بعضی مایه فاعلوا انما اتزل بعلم الله انبقره و محفل و
اسان شمرده که هر عاقلی میفهمد که این که در عربستان تحصیل میکنند افتخار میکنند که از
عهد معینه کردن شرح لغت و شرح کبر بلکه معنی و مطول بر ایند و قرآن انبقره رسیده که هر
عاقلی میفهمد و بعد از قدری در اخبار ملاحظه کن ببین ال محمد در مسائل لا فتی و لا مخفی
برای عرب که قرآن بر زبان خودشان نازل شده بود و بسیاری از آنجا میخواندند بلکه بسیاری از ایشان
بسیار تمام آنرا حفظ داشتند بنا میگذاشتند از هر قرآن برای آنهاد دلیل و برهان بر طایفه اقامه می
فرمودند و وجه دلالت را با آنها میفهمد و نبایدند و مستمع آخر میگفت که بخواه سال قرآن را خواند برون
و کو با اسلش این ایات را نشنیده و نخوانده بودم اگر با این سانی بود عرب چه طور باید درجه
جاهل بان میشدند نمیگویم که هیچ از ظاهر قرآن بجز نداشتند کلمه پس از کلامه و این بعد از این میفهمند
مثل هر عاقلی عرب که عبارت شرح لغت را برای و میخوانند که بعد از آنکه میفهمد اما طور دیگر نبود

در کتاب

پس صفحہ انرا بخواند و حقیقت مطلب و را بر او رنده والله که نمیشود و اما اینکه گفته اند که نمیشوند
چه طور بر ایشان تفسیر است چه دخل با این مطالب دارد و حی خدا هم تفسیر است اما تا رسول در میان
نباشد تو از حی خدا هیچ خبر در تفسیر هم چنین کتاب تفسیر است اما تا رسول و اوصیاء او تفسیر
انرا بآنها نمائند نمیتوانیم عمل بمقتضای آن کنیم این است که عرض کردند با ایشان که اولاً بکجهنم القرآن
قال بل لو وجدوا المعسر او ابند عوی بچار هم میکنند محض اینکه اگر تفسیری نبودند و گفتیم
شاهدان از اخبار اهل بیت چیست بگویند که قرآن تفسیر است و البته خود ما میفهمیم ولی سلمات
امید است که کول الان کتاب مبارک کافی در حقیقت حقیقی است از خداوند در میان خلق و سایر
شرعی هم در خطیبها و اسرارند و تو را بخوانا شخص فقه جامع الشرائع نشود از کتاب کافی میتواند
تکلیف خود و سایر امتین کند و اما اینکه گفته اند بیل کتاب و حقایق را کسی نمیداند و ظهور
انها نیست بظهور امام است بیل البیان علی که آن روز بروز میباید همچو وقت بروز کرده و
کاملین علی اهرام از توشحات فوضات ال محمد قبل از ظهور چنینها ملغی میشوند و توفیق
العرش ثم انقش و سابق بر این حدیثی مفصل نقل کردیم از بخاری که مراد از آنکه بوم ناویل بوم
ظهور است این است که اخبار یکدیگر از ظهور و کشفیات آن در کتاب نازل شده بود و هرگز قبل
از ناویل بود و هم چنین همه اخبار را بنده که در قرآن فرموده است همه تفسیر پیش از ناویل است حتی
مثل منقول شدن روم و جنگهای که حضرت مبعود و انروز کرد و روم مغلوب شد با جنک جل و
صقین و خوارچ برپا شد ناویل ان ایات بروز کرد و هم چنین ایات که بظهور امام فرمودید
از روز که حضرت تشریف بیاورد و میباید و مقتضای این نیست که بکار غیر از وضعی است که بیان شده
است بلکه اگر ناویل با پیغمبر مراد است البته ظاهر هم مراد است مثلاً خداوند میفرماید قل اذ اقم ان
اصبح ماثق عوداً من بانیک ملاو معین در ظاهر که ملاحظه کنی البته کتاب ما فرود رفت غیر از خدا نیست
کیک اب بیا بدید و باید شاکر گفت او با شهم و سائل از او حال اگر این ناویل کردی که اگر عقل از
سرشارفت با ناظر انرا کفری که اگر امام شما غایب شد کس که عقل بشمارد بدهد با امام و ظاهر
یکند صحیح است اما سبب از معنی ظاهر انهم سر جای خود هستند و مراد است بادی و بسیاری
از ابا ان هست که از همان حدیث شریف که سابقاً روایت کرده ایم ظاهر میشود که ناویل انها یعنی
مضاد حق ظاهر انهاد و قیام قائم بروز بد بکند خلاصه مقصود اشاره با حسل مسالده بود و این
مرد مخطورش این است که بگوید امروز بوم ظهور است و وقت ناویل کتاب و ناویل هم که برخلاف وضع
ظاهر است پس هر چه من از شما سیر کتاب میگویم و تو هیچ دلیل ددست نداشته باشم پس بپزد و حال
اینکه با این سانی نیست و اول ظهور امام را ثابت میکنی و وقت از ناویل کتاب بگو و ظاهرش را هم باز

دوست کن در آنکه هر چه از ظاهر منفرج بر یا طاعت و خلاصه این است که هر درستی از یک بگرد و ظاهر
 راه معرفت یا طاعت و امام فرمودند علم الوالایات الالباب الالاستدلال علی ما هنالک لا یصل
 الالبابها هنا و اینجا با پیغمبر منع داند باری و اما آنچه از غریب است که اینها است
 همین پس در غریب اسلام که امثال شما پیدا شده اند و پیغمبر و خدایا در اسلام میباید و احد
 غیر از مشایخ مانع است اسلام را نمیکند و ایشانند که باهل عالم ظاهر گردند بطلان شمارا
 و لایحه معدنک فرقی باشد و فرقی است علیهم السلام اما از آنکه امام فرمودند و بگرد
 این روزگار و از ره یار د کرد و زکار چو شکر اید اسلام از غریب بیرون میباید و غریب
 و شوکت اید خود میباید و بعد از این انشاء الله شرح این مطالب تفصیل میباید حاجت بیضا
 دادن اینجا نیست **فصل** گفته است و در اینجا و آثار با اختلاف عبادات و بیانات بسیار
 است که قرآن بجهت انسان در قیمه ظاهر میشود و مؤمنین خود را شفاعت میباید و کذلک گفته
 افروخته میشود و امر میشود ناس داخل ان اقل شود هر که داخل از امتحان خالص بیرون آمده و نصرت
 بندهم بسور که باب باشد فی الرحه و ظاهر من قبله العذاب و مؤمن محقق بالاجماع اصحاب قائمست
 بجلا قرآن بجهت انسان باید ظاهر شود چه که او است قرآن نا خلق و از لسان مباد کش ایات الهی ظاهر
 شود هر نفسی که بید خضوع و خشوع و تسلیم و رضا گرفت و در نهایت تعظیم و سپید و فیر گذشت
 و شکر الهی نمود و عرض کرد و امت با الله و یا الله قد صدق الله و رسوله او مسلم حقیقه و مؤمن واقعی
 است و با میزان مطابق شده و از محک صاف و خالص بیرون آمده و مغرور بالله هر نفسی که توقف
 کرد و یا اعراض نمود و اعتراض کرد و احتمال داد که محک نفسی کلماتی را بخیر است و دهد و از خدا
 نباشد همین احتمال و توقف و شبهه و انکار و اعتراض است که بر نقطه فرقان و فرقان
 نموده بل اظهر و اعلی و اقوی چه که مسلمین هزار و سیصد و ده سال است بایات و میزان و محک
 الهی دانسته اند و راه نجات اعتقاد کرده اند و مکذبات این ایات را لعن میکنند و اهل حج و عذاب
 میبازند **جواب** اما آنچه گفته که قرآن در قیمه بجهت انسان جلوه میکند و است
 است و فایده بشما نمیکند و جواب ترا مفصل میگویم و اما آنچه گفته که اشراف و خسته شود و امر
 میشود ناس داخل ان شوند و است و در و غیر اینهم بافته این اقل نافرقت است که بیجهت امتحان
 اطفال و مستضعفین افروخته میشود چنانکه در اخبار و بیانی فرموده اند و یکجاست و افضل
 میبکرم در کتاب مبین از حضرت باقر ع فضل فرموده است که فرمود هرگاه روز قیمه شود خداوند
 احتجاج میفرماید بر پنج نوع از خلق بر طفل و آنکه یکم میانه دو نبی میبرد و آنکه یکم در آن بکند
 نبی را و عقل نبوت او را نکند و ابله و مجنون که عقل نمیکند و گروگان پس هر یک از ایشان

خارج است منفرج بر ظاهر است بطاهر که در حققت ظاهر

احتجاج میبکند بر غذای غریب و جمل فرمود پس میفرستد خداوند بسوی ایشان و سوره فی مشعل میبکند
 از برای ایشان اقلی و اقل میگوید با ایشان که بودند شما امر میبکند که بجهت در این اقل پس هر
 کس جنت در آن بر او برود و سلام میشود و هر کس عیبنا کرد سبقت بسوی تا و میگوید تمام شد
 حدیث شریف و مراد از مردن بین بنی بین مردن در زمان فتوه است چنانکه در حدیث دیگر میفرمود
 بین بنی بین بغیر او رده اند و مقصود از ان کسی است که دعوت بنی با بقیم با و نرسیده باشد و بگوید
 فتوری که در دین حاصل میشود از مکر شیطان خلاصه و این اقل و اقل فلق هم میگویند بجهت اینکه
 در حدیثی میفرماید که این اقل و از برای در جنت که از خلق میگویند میباید و نرسد موافق اخبار ال محمد
 علیهم السلام و انفسی که این اقل و برای اطفال و مستضعفین که در دنیا فقیر و ابله و نادانده اند
 مباد و زنده و اما حاضر الایمان و حاضر الکفر که در دنیا از امتحان بیرون آمده اند و خالص شده اند
 در ایمان یا کفر آنها احتجاج باین امتحان نیست پس اینکه نفسی امر میشود ناس داخل میشوند و حال
 اینکه ناس شامل هر کس هست خطا کف و ایات و اخبار بسیار شاهد این مطلب است و لایحه حاجت
 تفصیل نیست و اما بی شرفه نصرت بندهم بسور که در اینجا خوانده اند و بیست و این از لوازم
 همین ادعای حاجی است که میبکند که تفسیر قرآن را پیدا کنند و نمیدانند که شما اعلیید یا پیغمبر و انما
 که قرآن در خانه ایشان نازل شده خلاصه و چند حدیث فرموده اند چنانکه در برهان مذکور است
 که خداوند در قیمه نور و ابر خلاقی قیمت میفرماید و سهم منافقین در انکشتن ایمان پای چپ ایشان
 واقع میشود طوری که راه میروند و نور را لکه میکنند پس منافق مؤمن میگوید که بایست در جای
 خود ناز نور و اقباس کم پس گفته میشود با و که بر کرد عقب خورد و التماس خوردن جای که نور غنیمت
 شده همبکرم بر میگردد و سوره در میانه رده میشود که از برای ان و دری است که باطن ان رحمت خداوند
 و مؤمنین منعند بان و ظاهر ان عذاب خداست چنانچه منافقین و منافقین فریاد
 میکنند از دوا و سوره که ایما با شما بودیم جواب میدهد بل و لکن شما خود را مقنون کردید تا آخر
 آنچه در اخبار فرموده اند و در بعضی اخبار فرموده اند که مراد از سوره پیغمبر است و باب علی بن ابیطالب
 علیه السلام است پس ملاحظه کن این شریفه و بی و مناسبتی با این مقام ندارد این منافقین همه از این
 هستند و جنت طاعت ایشان در دنیا ظاهر شده و محتاج بنار فلق نیستند و چه ربط دارد امر این
 سوره یا نافرقت و این عذاب که در ظاهر این بایست اگر کسی العباد با الله داخل افشند خبر او نیست بلکه شرا و
 است و دخول نافرقت برای مستضعفین خبر است و اگر بگوئی ایات قرآن هر ایداش منافقین بسیار دارد بلکه
 همه مطالب در او هست میگویم و است و انبیا و خلیه بمقام است و احتجاج ندارد پس باین در
 استدلال بر این فقره ان الذی یخون یا سور توحید یا سوره قدر و شبهه نیست که کسی که ادنی مسکه

داشته باشد اینقسم استدلال نمیکند خلاصه و اما اینکه در اصل مطلب اشاره بباطل میکند
که مراد از انرا ما ماست مثلا یا لا یثا و است ما انکار اصل مطلب را ندارد و در قرآن در بعضی
مقامات خداوند نام را با اسم نازل خوانده ولی حرف در اینست که بعضی خواندن او در هر موقعی
مطلب ثابت نمیشود اما من اگر معلوم شد بعد هر چه از گفته او است صحیح است و اما با و
کوئی اطفال هم یا و بیچاره میگویند و مقرر میفرماید نیست و اما آنچه اول و آخر در باب قرآن گفته
که در قیامت بجهنم انسان جلوه میکند انهم اصل حرف صحیح است اینکه از بیجا گفته باشد زیرا
که از تو سوال میکنم که مراد از اینکه قرآن بجهنم انسان بر وز میکند این است که بعضی صور نمونگی
مردم از اصول انسانی میگویند باید جلوه بکند که امتیازی مابین جلوه قرآن با غایب خلق نوعا
نباید باشد یا باید باشد اگر میگویند نباید باشد که این حرفی است از روی کمال بیخردی بر بنا
بر این همه خلق میتوانستند دعا بکنند که ما هم کلام الله ناطق و از هر یک باید حرف زد که امتیازی
که در صورت نیست و یکی از آنها اول بیدار شدن از خواب و یکی از او از دیگری نیست پس باید از هر یک مدعی
شد بیداریم اینکه سخن است که هیچ غافل نمیکوید و اگر بگویند که غیر از آنکه واقعا قرآن ناطق است احد
این دعا را نمیتوانند بکنند میگویند شبهه نیست که در برابر هر داعی بحق داعی بیاطلا هست و خود
تو هم اقرار داری و مسلم داعی بیاطل دعوی که قیاس همان دعوی و مردم از او اعراض کنند
نمیکند زیرا که اگر چنین کند کسی اقبال با و نمیکند مثلا ممکن نیست که داعی بیاطل مقابل
داعی بحق باشد و بگوید همان طور که تو دعوت بخدا میکنی من دعوت بشیطان میکنم و همان
طور که تو خلق را هدایت میکنی من اضلال میکنم و همان طور که تو کتاب الله ناطق هستی من جفقه
میشوم شیطانی که هستم و بدیهیست که اگر چنین گفت احدی اقبال با و نمیکند پس لا محاله
دعوی میکند که شیب بحق باشد و در حدیث شریف فرمودند انما سمیت الشیمة شیمة لاتیقا
لشیة الحق پس البته خواهد گفت تو داعی لله و الهادی خلق و کتاب الله ناطق نیستی و منم هم اینها
نهایت بر خداست که بطلان او را برسانند و در این مسئله الحمد لله شبهه نیست هر چند که اس
اساس بدعیهای این بد بختان همین است که ادعای باطل نمیشود باینکه خودشان هنگام غفلت
اقرار میکنند که ممکنست خداوند بجهنم تجمیع خود را بر آنها تمام کرده و ضمیر مجرد وی بطلب
سابق بر این نموده است و در این عبادتیم بحمان شقی یا طلش ضمیر کرده چنانکه در بدی باری پس
از حکمت پروردگار عدل او نیست که داعی بحق و باطل مثل هم باشند و لود خود دعوی
شبهه بیکدیگر باشند و بوجد بیکدیگر میگویند که اگر نباشد قرآن در بدن انسانی جلوه کند البته جفقه
قرآن بمنزله روح میشود از برای بدن انسانی چنانکه خداوند فرموده و اجبت الیهک و ما من امرنا

ما کنست ندری ما الکتاب ولا الايمان وشبهه نیست که بدن با روح باید مناسبت داشته باشد تا
حکایت از یکدیگر و اگر مناسبت نداشته باشد حکایت نمیکند چنانکه علامه عیسی بنی که در احوال
زمان بلکه در معدن و امثال ایشان ابدان حیوانیه و نباتیه منزه و اما هیجک حکایت روح انسانی
نمیکند مگر آن تمام کامل که شکل انسان ساخته شود با اینکه محل محل است که خبر ما به روح
انسانی موجود است معذرت چون این بدنهای ناقصه قابل حکایت نیست روح انسان در آنها
جلوه نمیکند و هم چنین است امر در تمام اینها که بدن بدن که حکایت روح قرآن را باید بکند البته
بدنی باید باشد که عدل جمیع ابدان باشد تا هر کالای قرآن را بتواند ابراز دهد قطعه پاک
باید که شود قابل فیض و رنه هر سنگ که لؤلؤ و مرجان نشود پس آن کتاب مبینی که خداوند در
فضل او مفر ما بد ما علما انزل بعلم الله مفر ما بد و لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین میفرماید
و ما من غائبه فی السماء و الا در ارض الا فی کتاب مبین و میفرماید و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة
للمؤمنین و میفرماید لا یأثم الباطل من یدیه و لا من خلفه نزل من حکیم جمید و میفرماید و لو ان
قرآن سیرت به الجبال و قطعت به الارض و کلم به الحوی بل لله الا مرجعنا و هکذا امثال این باب که در
فضل خود قرآن نازل شده و اخباری که ازال محذره در این باب رسیده است یا چنین روح میگردد
که از امر خدا نازل شده است و امر خدا بان سوال است که فرمود انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن
فیکون هرگاه نباشد که این روح در بدن جلوه کرد و بدنی که حکایت از این صفات میکند ظاهر
میشود یا هر بدن که میخواهد باشد مانع از ظهور او نیست بی شبهه بدنی میخواهد که حکایت این
کالای را بتواند بکند و لا ترجع بلا رجاء لازم آید و قوما احتلک من انما یث شریف را که در کیفیت
آمدن قرآن قیمة دارد شده است شاهد سخن ما را میباید که مفر ما بد بصورت مردی جلوه میکند
و انقدر صاحب جمال و نور هست که بر صفا نبیاء و مرسلین و شهداء صلحین و ملائکه مقربین هم میکند
و هیچ یک از او واسطه نور و جمال و عظمت نمی شناسند و همه اینها بواسطه کمالی است که در او پرورده
و باین سبب جلوه قرآن شده است حال این فضل را که شما برای این مرد اثبات میکنید فضايل قرآن
داد و نشان بدید نا از شما بپند بر نداز علوم گذشته و این به خبر بدید از غائبان آسمان و زمین
اطلاوع بدید شفاء و رحمة او و ایشان بدید اگر مخصوص مؤمنین است و مصدقین خود را مؤمن
میدانند کوران و کران و مرضای خود را شفا بدید هم صلاح نیست بیکد و ناده تا همین نذر
که سر رشته دست بنیاد یک کوه و بنار کوچک را سیر بدید یا زبانی سیاب ظاهری بشکافند
با با مردگان سخن بگویند و جواب بپسندید تا ما به بینیم که روح قرآن اینجا جلوه کرده یا نه و الا ادعای بیجا
نمودن بلکه مخالف نص قرآن که در چندین آیه فرموده است احکم مثل انما و در شما این ادعای صریحا

۱۴۵
میکنند که بهر از آن را آورده باشد برخلاف حکم قرآن حکم میکنند و هیچ صفت از صفات شمایم بصفتان
قرآن که ندارد داشته ایم نمائند باقر خود تان بلکه اقرار خود را با دلایل و برهانهای بخیال خود ثابت میکنند
و لواطیه که همه موهومات باشد با وجود اینها از ماضی بق میخوانند که بحضرت اینکه تو کفنی این شخص
کلام الله ناطق است دست بر سپینه زنان بگویم بیل به معنی واطه افشند که با الله بین غیر از اینکه
کفتم تکلیفی ندارد ای پانه نه اینست که میگویند معجزان همه دروغست مکرایات گناهی علم ماکان و ما
بگویم هم ندانسته اند غیبهم نمیدانستند در شخص ظاهری ایشان هم شری نیست از هر جا باشد و هر طور
باشد حتی بخود با الله من غضب الله و استغفر الله از احقاق حق و ابطال باطل منظور نبود نفی باین
کلمات جایز نبود از بعضی ثقات شنیده ام که حضرات میگویند که حرام داده بودن مانع از رسیدن
با این مقامات نیست ائمه فقیه نسبت بحکم بنی عمران خلاف میکنند و چون بخواهد برخلاف دین بنمایند
انجام میفرماید و حریم ابنه عمران الله احصی فرمایند فقیه افقه من در و خدا و صدق بکلمات و بقیه او
کتب و کائنات من الفانیان و در او باشد بکری نظیران و جعلنا هانا و اینها ابد العالمین اما این بد بختان چنان
نمیکنند و شهادت خلاف را در میکنند خلاصه همین طور کسی را میخواهند بیاورند بآن عنق
منکوره او نمائند که کلام الله ناطق است و ما هم صدیق کنیم عصمتنا الله من الزلل و امننا من الفتن
محق محم و اله الطیبین و بجهن ظاهری میگویند که اگر این قرآن است قرآن بآن قصاصات و بلاغت چرا
باین همه در کائنات و اسم جهان حرم منبرند و بآن حجت و استقامت و موافقت با عریضه بختیار چه حکایت
شده که در همه این صفات بر عکس شده خلاصه سخن بطول انجام داد و الا تفصیل مجلس شاه شهید را
در زمان ولیعهد و نظام السلا و اخوند ملا محمد معانی و جماعت دیگر که او را حاضر کرده بودند و صحبت
داشته بودند مینوشتیم که به پیشی که نسبت کلمات او را بقرآن سهل است که و الله بکتاب و مودحه نمیتوان
داد و قابل ذک نیست بلکه بشناختن او ملحق پس بداند او که پیغمبر خمس فرموده اند شما چرا ملت فرموده اند
چون بداند ملت هم نصف خمس است دیگر تو خود فکر کن و جهان این جواب را ملاحظه کن **فصل**
گفته است باری باید تمام ذلت و انکسار و عجز و افتقار ایات و انصاف بین نمایم و امر صالحیان را
از عیان کنیم و آنچه را از خواص مسائل الهیه و اصول حکام ربانیه و اکه مخالف با ظهور و طلوع او کنیم
نسبت عدم علم او را که و عدم احاطه با وجود و هیچم و از آن منبع علم الهی التماس نمایم تا کشف فرماید
و بجو و فضلش بیان نماید و حال آنکه جمیع علامات و دلالات که ذکر شده و در کتب ثبت گشته کل ظاهری
شده و با هر آمد و در به و ذافنه و نهیده اند و باسی نیست انکار نفوسیکه نرفته اند و نزد بد گفته
اند و بیانشان را فاشیده اند و دلایل و برهان آنها را ندانند **جواب** در حقیقه خوش
مذهبی است و خیر سهل و آسان است اما بر طلبا بیکه طالبی در پی است ولی کتابی که عادت بنویسند

کرده اند یعنی برایشان دشوار است که از این راه بروند زیرا که بکلی برخلاف قوا عدس و پنبه است چنان
پیش دانسته زیرا که از قوا عدس و پنبه را با هم چه در دست هست هر دو باضعیف و تکذیب با
کذا در مکر و کفر و این کتاب و آنها را هم هیچ قاعده از قوا عدس و پنبه نباید سنجید بلکه بصرف ادعای این کتاب
ایات منزله من عند الله است باید قبول کرد و با از مشایخ و احکام سابقه خاصه از قوا عدس و پنبه که منطبق
بر این ظهور نیست باید از خود انظار سپرد و وجه انطباق را فهمید و برهان دیگر لازم نداشت علام هم
که میگوید بروز کرده شرح هر یکی را بعد میکند که بروز هر یک برخلاف وضع ظاهر است و حقیقتی غیر
دین شریفی است ای مردم از خدا ترس همین طوری پرده بگو میل کرده ایم سلطنت و ریاست داشته
باشیم و الله اگر ششیر بکشد و همه ملک را منحور کند و غرضی سواي همین سلطنت نداشته باشند
عقوبت آن کمتر است تا آنکه با اسم ندین بکفر و تابع خود کنند چنانکه غافلست که اینطور دخت بکشد
و خود را بمخصوص افسار کند و بدهد دست بیک اهل نادان که هر محاکمه میخواهد بیان دارد باری چون
بیان همه این مطالب شد و میشود حاجت بشر و بطور دیگر ندارد **فصل** گفته است بطریق
مظاهر قدسیه و مطالب احادیث و دانشند این وجود مبارک را که ظاهر شد چون معروف و موصوف
بود غیر آن نفس مبارک میدانیم یعنی این سدره مبارک را غیر آن سدره احمده محمدیه محمودیه قدسیه
و حائیه میدانیم چنانچه اسم سلف هم چون معروف و موصوف بود غیر موعود خود دانستند و از
این جهت بسیار تعجب میکنند بلکه بحال و منع بوده که ایات الهیه که بر قلب مبارک آن سدره
بمصلای نزل به الروح الامین علی قلبک و الله ترکه علی قلبک باذن الله نازل شد بر غیر آن سدره
مبارک نازل شود چنانچه اسم سلف بهمان افکار باطله از جمیع فوضات قدسیه و رحمت های منزله
الهیة محروم ماندند و حال آنکه بعضی مانده نقیضی احدی در سلسله و الامرنا الا واحده کلیم بالبصره
ماندند و لا یفتکد الا کف و احده کنت نبیا و ادم بین الماء و الطین و انما محمد اخرنا محمد و سلطان محمد کلنا
محمد ان ادم و نوح و ابرهیم و موسی و عیسی اما النبیون فانا و همین نزل و ایات بر قلب و لسان مبارک
اعظم شاهد و اکبر دلیل و اقوی و اعلی حجت و معجزه است که این همان شجره حقیقه محمدیه است که لا ینبت
بعید فرموده در این زمان بان اسم مبارک کشف نقاب موعود و در این ظهور با این اسم اعظم خرق حجاب
معدود چون افتاب چهره نمود بدون دخول و خروج و حلول و تکرار و تحلی و تعدد و فدا چه که با این که
پاک شمس پیش نیست هر فصل و پوچی از افعی طالع و مجلوه و فضیله مشرق است و هر یک با سببی ظاهر
بوصفی معروف و باخواری از هر از قبیل ظاهر و کتاب بعد معین و محیط بر کتاب قبل بوده تلافی از تلافی
فضلتنا بعضهم علی بعض خلق الله الاشياء بالمشبه والمثبه بنفسها هو الاول والاخر والظاهر والباطن
جواب خدا نکند که مطالب علمیه دست عوام و جهال بیافند و دخل و تصرف در معقولات

بکنند که چنانچه از اخبار و فاسد میکنند که کسی که اندک ربط از آنها داشته باشد هوش از سرش
بپرویز میرود که اینها چه حرفات است که بهم بافته اند چه قدر جاهلند عوام کالافام که دیگر کولینها را
مخبرند و ما اول که در معرفت بنیانات او سخن میگویم انشاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله و بعد در اصل
مطلب ما اینکه گفته اند شخص چون معروف و موصوف بود غیر آن نفس مبارک پیدا کنیم میگویم چاره ما
چیت و قبی که پیغمبر و ائمه ما هم نفس میفرمایند که غائب منظر فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است و قو
میدانی که این شخص میز را علیه محمد پسر میرزا رضای برادرش از جای است بچه دلیل ما میگویم که این همان موجود
است که ایشان فرموده اند در صورتیکه این امر است که مخصوص ما بقیین ما باید بدان بکبریم و بر نعم
توان زمان ذری بوده که عهد این ظهور از ما گرفته شده ایاز خلاف آنچه میمود ما است از ما خوا
اندیش این در حقیقه ظلی است که بالا از این نمیشود و اگر موافقت نصوص سابقین لازم
نیست یا اینکه خود شما دایم در صد و هشتاد که متشابهی را دست بنیاد و بد که از ائمه بر این شخص
قرار بدید و الحمد لله دست نبوده اید پس بنا بر عدم لزوم نفس خود این شخص باید یانی و خوار
خادانی علاوه بر علم و عمل و صفات لازمه نبوت داشته باشد تا صدق شود باینکه که سابق
گفته و شما الحمد لله از همه اینها غاری هستید و حال اینکه چاره از متابعت نصوص ندارید پس
میگویم که در بخار و ابث کرده است از موسی بن جعفر که فرمود نمیشد قائم مکر امام پسر امام
و وصی پسر وصی و از حضرت صادق نقل کرده است که فرمود هرگاه ستم پیش سر هم افتاد که
محمد و علی و حسن باشد چهارمی آنها قائم است و هم از آنحضرت که فرمود قائم پسرش است و مراد
پسر امام ششم است که از حضرت صادق تا امام حسن عسکری تا شش امام میشود و چندی پس از آن
حسن است و از حضرت امام رضا نقل کرده است که فرمود خلف صالح از فرزندان اجداد حسین
علی است و او است صاحب الزمان و او است مهدی و اخبار و آله را بر این مطلب بسیار است مسئله
الحمد لله واضح و حاجت نبیصیل ندارد بعد هم باز بنیاسبت بیان بعضی از انشاء الله ذکر میکنیم پس
چاره ما چه چیز است جز انکار کردن دعوی میرزا علی محمد خاصه که هیچ علامتی از امامت در او نبوده باز
اگر نفس بطور حیرت بر فرض حال منطبق بر او شده بود چاره از تسلیم نداشتیم و نه انهم نیست و اینکه
کفیم بر فرض حال از این باب است که حال است نفس امامت از معصوم بر کسی راست است مگر اینکه
یقینا دارای صفات امامت است و اینها و صفات امامت است و نه نقی بر او صادق آمده خلاصه
و اما اینکه گفته چنانچه امام سلف هم چون معروف و موصوف بود غیر معنی خود دانستند بپنداریم
معنی آنچون چه چیز است مگر انبیاء سابق یا آنها را معاده بوده اند که شخصی غیر معروف و غیر موصوف
نمی باشد و شاید منظورش این بوده که چون برخلاف اوصاف که انما است داشتند بود قبول نکردند

و این

و این راهم که پیش از این دانستی که خطاست و آنچه از اخبار حجتی انبیاء داشتند هم با اوصاف پیغمبر
مطابق بوده است و اما آنچه خود جعل کرده بودند برخلاف صفت نبی اگر چه عوام خود پرویز پندارند
که اینها معجولست ولی خود علما میدانستند که دروغ میگویند و خداوند از حال ایشان خبر داده
که در این بکثرت کتاب باید هم تم بقولون هذا من عند الله تا آخر پس چه شباهت دارد حال
ما با ایشان ایاز عمو این است که معاصرین اینها را مثلاً اینها جعل کرده اند و این نصوص از معصومین
نیست که کتب جعلی چه بسیار و هم چنین هم مجلدات عوام بخط اند و مرحوم الا ان موجود است
بلکه اصولی که این کتب را از روی آنها جمع کرده اند از دین و دین سال و سیصد سال بلکه معاصر
پیش از اینها موجود است و در نزد علما و غیر ایشان هست ملاحظه کنید که این اخبار بعضی را در
در آنها هست باینست پس بدون شبهه اینها از جعل معاصرین نیست که آنها را قیاسیه میگویند و میگویی
بلکه شاهد بالله جعل ظهور بنان بشما رسیده که اخبار دروغ جعل میکنند طوری که مطابق با
اوصاف انبیا باشد و در کتب خود می نویسند و اگر چه از حدیث صحیح هم در میان می نویسند
مخصوصاً اینست که امر دروغها را متشبه میکنند چنانکه بیان این مطلب بنقصیل انشاء الله خواهد آمد
و اما لایات و اخبار دیگر با اصل مطلب خود شاه داده است از جمله اینها میگوید که لا تفرق بین احد من
رسلاست و کان فاسدا و ابنت که این را بداند که لا بد بود بر آن خلاصه و رسول و حال اینکه ابتدا دخل
با این مطلب ندارد و همین است لازمه اینکه مدعی علم گویید که بیرون تو از اول تا آخر اینها را ملاحظه
کنی پس چه دخل این مطلب دارد خداوند میفرماید یا ایها الرسول بما انزل الیه من ربی و المؤمنون کل امن
بالله و ملائکته و کتبه و رسلا و لا تفرق بین احد من رسلا و قالوا سمعنا و اطعنا غفر الله و بنا و
السلام علیهم و علی آله و سلم و رسول باقیه ما نشد بیوی از پرویز و دینش و مؤمنون هم ایمان او و دین
بند و ملائکه او و کتبه او و رسلا او و جلاله که بین اعدای اند و سل او یعنی ایمان و تصدیق و ایمان
داریم و گفتند که شنیدیم و اطاعت کردیم و از تو سوال میکنیم غفران تو را ای پرویز و دیند ما و بیوی تو
است باز گفت و در بر همان روی گفت که است از موسی بن جعفر از اباء و ائمه از امیر المؤمنین علیه السلام
که اصل فن و لایه انوفی است که در معراج خداوند پیغمبر و وصی فرمود ایه که در سوره بقره است
فان ما فی السموات و ما فی الارض و ان بشدا و املاک انفسکم و تخفون بحاسبکم به الله تا آخر و این ایه
پیشتر بر همه انبیاء نازل شده بود و بر امام خود عرضه فرموده بودند و آنها را ناکره بودند از قبول آن بجهت
تفضل و پیغمبر قبول نمود ایه را و عرضه بر ائمه فرمود و آنها هم قبول کردند و اینها که میفرمایند که خداوند
تکرار فرمود ایه را بر پیغمبر و وصی و امام رسول بما انزل الیه من ربی و پیغمبر از جانب خود و از جانب
است جواب فرمود عرض کرد و المؤمنون کل امن بالله تا آخر حدیث شریف و غرض اینست که مراد از تفریق

تفریق

و اگر غایبی و مطیع را یکی ذائقی یا هر دو را مطیع گرفته و با هر دو را غایبی شمرده و هیچکدام جمیع نیست
 و از جمله ایان که استدلال کرده این است و ما خلقکم و لا یحکم الا کفص واحدة یعنی نیست خالق شما و نه
 مبعوث شما مگر مثل نفس واحدة و راه استدلال که حضرات خیال میکنند که اعتقادشان این
 است که هر ظهوری قیمة ظهور سابق است پس زمان عیسی قیامت زمان موسی بود و زمان خاتم
 قیامت زمان عیسی بوده و زمان ظهور امام ۴ قیامت زمان خاتم و خلق و بعث شما هم که مثل
 نفس واحدة است پس همان خاتم است که امروز مبعوث شده و نفس یکی است و وضع مثل خلق است
 همان طور که امروز از ادحام بیرون آمده بودند امروز هم بجهنم طور و در برهان روایت نموده است
 از حضرت باقریه در تفسیر این مبارکه که فرمود رسیده است بیا و الله اعلم اینکه ایشان یعنی منکر بر
 معاد گفتند یا محمد خلق کرده شدیم ما اطواری نطفه هایش علفه ها بعد از انشاء خلق آخر
 هم چنانکه تو گمان میکنی و گمان میکنی که ما مبعوث میشویم در ساعت واحد پس خداوند فرمود
 ما خلقکم و لا یحکم الا کفص واحدة این است و جز این نیست که با و میفرماید بشوین میشود باد
 اما جلال احسان اعتقاد بیکه در باب قیمة دارند که شاید بعد از این مفصل بیاید و اینجا همین
 اجمالاً میگوئیم که در اخبار بوم قیام قائم عجل الله فرجه و بوم رجعت و بوم قیمة هر سه را با اسم
 قیمة خوانده اند بجهت اینکه در رجعت که همه ما حاضرین و بعضی از سابقین خلق رجوع میکنند و از
 هر اقله فوجی میبایند چنانکه خداوند در کتاب مجید خود فرموده است و در قیام قائم عجل الله
 فرجه هم بن بعضی اموات بدینا بر میگردد و زنده میشوند چنانکه در اخبار فرموده اند و اما در
 قیمة که همه خلق مبعوث میشوند و خداوند در صفة انروز فرموده و لم نعد منهم احدا و بیان همین
 مطلب بجهت در اخبار بیکه در اثبات رجعت فرموده اند شده است و در این مطلب شیهه نیست
 و اما آنکه کلیه اعتقادی آنهاست که هر ظهوری قیمة است از برای ظهور سابق ابرار دلیل بر این مطلب
 نبافند هم و آنچه هم که حضرات استدلال میکنند از ایاتی که خطاب بههود زمان پیغمبر فرموده
 است که شما انبیاء را کشید پیشتر و انتم را که اخبار اهل بیت شاهد بر خلافت فرموده اند که این
 نسبت را خداوند با آنها داده است از جهت رضای ایشان بعل سابقینشان و منظور این نیست که ایشان
 عین آنها هستند چنانچه در آن واحد هم کسیکه علی را میبکشد و دیگری را ضعی است بعل و نسبت
 با و داده میشود مثل اینکه بیک قبله نسبت میدهند که شما خون فلان را میچسبید و حال اینکه بعد
 نفس بیشتر اینکار را نکرده است و شما هم قائل نیستید که آنها معاد بیکه هستند و نمیدانم حضرت
 پیش خود چه طری کرده اند خیال میکنند که خداوند معدود و خلق افرد مثل صد هزار یا هزار
 هزارانوفت هی آنها میپزند و در ظهور و بیک باز زنده میکنند باز میپزند و در ظهور و بیک زنده

میکنند و چه قدر جاهل است بنده که خداوند را وصفات او را با اندازه حوصله خود قرض کند و بجا
 عقبت خود را بران بگذارد و نمیدانم که آنکس بیک بر صورتی از ایمان یا کفر مرد و مر نبوده که او را زنده
 میکنند دعوت جد بد برای چه میکنند او را و حال اینکه ما شنیدیم بودیم که هر کس بجهت صورتی مرد
 از صورتی برای او ابدی است و ابدی است و ابدی است و ابدی است و ابدی است و ابدی است و ابدی است و ابدی است
 و اهل اخرون خالد هستند پس اگر پیغمبر بیز پیشند دعوت نسبت با و بی ثمر است چرا که چیزی که قوه در
 او نیست چنانکه امام ۴ در صفة عالم علوی فرموده حور غایبه عن المواد خالیه عن الفوق و الا استدلال
 دعوت جد بد با و کردن غری نخواهد داشت و نخواهد بود پس برای چه شما و اکابران غایبه خلق
 از مقر و منکر هر را دعوت میکنند و مطلب بیکه که آنکه در قیمة میبایند احوال ایشان همه ضبط سپنه
 ایشان است و خودشان بلکه هر اعضا و جوارحشان شاهد احوال ایشان است حال آنکه با الله تو
 شخص خود را ملاحظه کن هیچ خاطرت هست که در زمان خاتم کجا بودی و چه میکردی تو خود هم هیچ
 چون بجهت شخص کردن بجا فضا هستی از آنها که او را امام و پیغمبر خوانی تفصیل حالات گذشته پیغمبر
 امام را بپرس بین چه از آنها یاد دارد و بیکه در کتاب اخبار و تواریخ از آنها یاد کرده اند بین یادشان
 هست آنچه ما ربوئی است که برای خود بیکه با فاعله و مردم را با بازی میدهد قیامتی که داد و جز است
 الان داریم بی بینیم که کفار منم بنعما هستند و مؤمنین معتد به با بها هستند بطوریکه الله بنا سخن
 المؤمن و جنه الکافر فرموده اند این کدام دنیا است بجهت این همان روز تولد آدم بود و بیکه دنیا بر پر
 شده است و زمان ادول مثل قیمة اهل ان زمان شدن بعد هم که بطریق اولی همه از من قیمة است
 اینکه این مؤمنین را تسلیم میدادند که صبر کنند این ایام قبله است و راحت طوبیله از غیب دارد
 اینها چه چیز است و بر آنچه روز فرموده اند و معنی اینها چیست و شما که الان فریم خودتان مؤمنین هستید
 با اینهمه بلا با و سخن و نفی و خوف و ضرر و فاقه و کوری و کوری و غیر اینها که داد و دهشت هستند
 و منم سا بر خلقهم که پیغمبر میبایند و بعضی بالقیمة در راه و رجعت هستند و معتد به این نعمتها
 از ای خودشان با شد مردم را بیکه نیستند که بیا بیا بیا و غایت و عزت و ثروت خود را ترك
 کنند و تابع شما بشوند و آنچه شما دارید بیا بیا و از دست اخروی خود خیال کنند باری هر چه میخواهم
 با خضار بگویم غلظت ایشان میکنند و در میدان کاغذ جولان میباید و هر چه خدا خواسته
 خوب است اگر اینها غایت نتوانند و منتفع نشوند جماعتی هستند که بخوانند و لذت هم ببرند و چون
 ما اینقدر را ضد حق گدیم که در اخبار بوم قیام قائم و بوم رجعت و هم باسم قیمة خوانده اند خال
 میگویم که هر که ملاحظه اخبار اهل محمد را نماید و این باب شیهه میکنند که خاتم ۴ رجعت ان
 بر کوار بعد از رجعت همه ائمه بلکه همه انبیاء و مؤمنین و کفار است زیرا که بعد از آنکه همه رجعت

گردد و در روحان جنگ عجیب غریب سرپا شد و قشون حضرت امیر مشرق بر شکست خود
شدند و فوق است که پیغمبر با حربه از نو از آسمان فرود میابد و سلطان و قشون او همه را بقتل
میرساند پس بآنکه صدیق گوید که رجعت هم قه صغری است و بآنکه معذلت رجعت پیغمبر
آخر زمان و رجعت است و اتحاد شجره آل محمد باعث این نیست که همه ایشان که رجعت میکنند
پیغمبر باشند زیرا که مقام اتحاد مقام دیگر است و مقام رجعت و مقام مقام دیگر و همانطور که در
دنیا ظواهر و احوال مختلفه داشته اند و حرام بود مثلاً امیر المؤمنین را نبی بخوانند و پیغمبر را لا نبی
بعده فرمود و باین بود که سایر ائمه را امیر المؤمنین بگویند هم چنین است امر رجعت و قیمة
زیرا که همان ارواح و نفوس مستعد و مختلفه که بحسب اقتضای قوایل ابدان دنیوی به تعلق با آنها
گرفتند و آنجا است بجهنم که رجعت میکنند و عود میکنند پس همانطور که در دنیا جایز نبود بکبریا
اسم دیگری بخوانند و در رجعت هم امری همین منوال است و چه فایده که این جماعت اینقدر غای هستند
که قابل آنکه انسان بیان حقیقه نماید نیست و الا میدید که بیان همه این مطالب را بحول الله بود
میگردیم که مشکوف شود باری پس چنانچه است که خلق و رجعت شامل نفس واحد است اما این
خطا است که بفرود خلق شود و هر کس در حد خودش خلق و بعثت مثل نفس واحد است
که در جانی دیگر فرمود و حقیقتاً و نافرادی که خلقنا که اول مرتبه و ایاتی که مفید این معنی است بسیار است
و اگر بنا باشد که انخطاب خلق و بعثت مجموع من حيث المجموع باشد لازم آید که بکلی اختلاف از
میان عامه خلق بر داشته شود و چنین قول مستلزم باطلست و توهم کان میگویم که این را منظور داشت
بناشی و الا دیگر تابع و منبوع و نبی و امت و مؤمن و کافر یعنی چه خلاصه پس خطاب بفرود است
و شخص ششم که رجعت میکنند یا در قیمة کبری مبعوث میشوند مثل نفس واحد است و اختلاف
ندارد بآورد و زخلقش مگر از این باب که صفات و کمال آن او در رجعت ظهورش بیشتر است و در قیمة
بیشتر از رجعت حال شنا از کالات نبی بقدر زمان سابق که مازا قبیل اخبار و ایات و دلایل عقل
و ضرورت ملایم فاشان بدید بلکه ده بک آنها بلکه هزار بک آنها بلکه بک صفه مثل
صفات نبی نشان بدید و حال آنکه باید همه صفات نبی را اظهر و ابرین دارا باشد و بعض
از غای آنکه هیچ فضیله نداشته اند مگر آنکه ایاتی میخوانند و اند و انهم ایات میخوانند بفرقه نیز
اولاً که مختصر بایات کاتبه نبوده چنانکه دانسته بای آنکه ایاتهم فصیح و بلیغه منبغه میگویند که تمام
از علم الهی نازل شده و هم چنین صفات دیگر که برای آنها است و کلمات انبوه که همه خرافات است
پس چه نسبت خاکی با عالم پاک بلکه خدا میداند که اگر قرآن را عالم پاک کهیم مخرجات این مرد و اخلاک
هم نمیتوان گفت و اسم مناسب تری میخواهد و بعد از همه این بیانات که شنیدید این باب اصلش

دخول با غلبه که او میخواهد گنگانه بیان کند ندارد و بلکه عامی بسواد هست اینطور که لازم
مغشوش میکند و ایات را بجا میخواند معنی قیمة رجوع هر چیزی است بمبداء خودش چنانکه خداوند فرمود
کاملاً که فرودون و این مطلب مناسبتی با وضع اثر است و مؤثر است که از بعضی بیاناتش ظاهر است ندارد
و آثار هر یک بخواهد خود بر نمیزد زیرا که مبداء آنها از دون درجه است و شاید ناچار باشد و بطلب
بکنیم و هم چنین در خلق بطور روح واحد و ابدان عدیده هم ندارد بجهت آنکه اگر ابدان اصلیه عدیده
فوضویدی که همین میشود نشانه از نفس واحد خارج میشود و اگر ابدان عرضیه عدیده فوضویدی از
وضع قیمة خارج میشود و از جمله اخبار که در این موقع ذکر کرده است حدیث شریف گفت نبی و آدم
بین الماء والطین است و اخبار باین معنی در باره حضرت امیر است و اینها است
در حدیث دیگر فرمود بفرموده یا یا احضرنی و آدم بین الروح والجسد و حضرت امیر فرمود گفت و اینها
و آدم بین الماء والطین و حضرت پیغمبر نقل عیسی بن ابیطالب فرمود و نبیتم فرمود و فرمود مر جبا این خلق
الله قبل آدم باریعین الف عام و اخبار باین معانی بسیار است و مراد بیان سبقت خلق ایشان است
بر همه انبیاء و در کلام بخصوص بجهت آنست که آنحضرت ابوالبشر است پس اگر سابق بر او باشد و باین معنی
سبقت خواهند داشت حال از تو سوال میکنم که این حدیث چه دلالت دارد بر این که انبیاء جلوان آیند
و این شجره یکی است و لو این مطلب با نظری که انشاء الله بیان خواهد کرد حق باشد اما این حدیث باین
دلالت بر غلبه ندارد و اگر بنا باشد که همین که ایشان سابق بر آدم شدند شجره ایشان یکی
باشد پس ایشان سابق بر ملائکه و جن بلکه شیطانهم سبقت دارند پس نعوذ بالله شجره هر یک یک است بلکه
بر همه و سبقت و ضلالت و اتباع ایشان سبقت دارند زیرا که بعد از آنکه ایشان اول ما خلق الله شدند
بر همه چیز سابق خواهند بود پس نعوذ بالله شجره کل یک است انصاف بدیهی است که انکه انکه فهم
عربک دارند که باین سخن باید استدلال کرد و ما هم همین طور عیناً ناباید بصدیق کنیم اگر صدیق ما
عینانی بلکه مجبوری است که حاجت بدلیل و برهان ندارد و هیچطور بگویم که من هم چنین میگویم تو هم باید
بگوئی و اگر بدلیل و برهان ناباید مثلاً ثابت شود که اینها دلیل و برهان نیست بر این مطلب که تو
منظور داری پس هشدار باشد بفرمود و بعض خواندن اخبار و ایات فریب نخورد که ای کس
ایطیس آدم و و که هست پس بگردستی بنیاد دارد است و از جمله افتخارات حدیث شریف اول آنست که
و آخرنا محمد و اصل آن از حدیث شریف نورانی است که فرمود و من یقر بولا یتبعه لا تنفعه الا
بالاقر بنبوة محمد صلی الله علیه و آله و من یقر بنبوة محمد صلی الله علیه و آله لا یقر بولا یتبعه لا تنفعه الا
و ذلك ان محمد صلی الله علیه و آله و آله و سلم و انما امام الخلق و وحی محمد صلی الله علیه و آله و سلم من موی
الا انه لا یقر بنبوة محمد صلی الله علیه و آله و سلم و انما امام الخلق و وحی محمد صلی الله علیه و آله و سلم من موی

حدیث شریف و یازده جای دیگر هم میفرماید باضافه کلماتی که در این باب نیست و اتحاد
شجره طیبه ایشان بدی است معذک که در عوالم که ظهورات متعدد از برای خود گرفته اند
هر یک از ایشان مستقی با سنی خاصند و موصوف بصفاتی مخصوص اگر چه هر یک از ایشان را چنان
قدری هست که اگر خواسته باشند بصفت و صورت دیگری جلوه کنند میکنند و از شرا بطریق
و کمال در معرفت ایشان یکی همین است که اولی این صفه در باره ایشان یکی چنانکه حضرت بجا
همین مطلب را در باره بعضی دوستان خود فرمودند و در همان مجلس منقلب شدند و خود بصورت
حضرت باقی ماندند و حضرت باقی بصورت حضرت بجا در آمد و هم چنین حضرت امیر و اهل در سینه
مقدس پیغمبر گردید و با آنحضرت یکی شد بعد از آن چنانکه مقتدر و مبین و آمد و جدا شدند
خلاصه که ایشان قدری خداوند هستند و نیز برای قدری خداوند هستند و از برای قدری خدا
حد و نجات نیست ولی معذک با اینکه بکثرت طیبه هستند در مقام افتراق هر یک مستقی با سنی
خود هستند این است که در حدیث شریف حضرت پیغمبر فرمود چنانکه در کتاب البیّن مر و یث
که خداوند خلق فرمود پیغمبران را از درختهای شترق و خلق کرده شد من و علی از یک شجره پس
من اصل شجره ام و علی شاخ او است و فاطمه لقاخ او است و حسن و حسین میوه های آن هستند
و شیعان ما و اولاد شجره هستند پس هر کس متعلق بقضی از اعضا آن شد نجات میابد و
هر کس میل کرد بجهنم فرو می افتد تا آخر حدیث شریف و چند حدیث باین مضمون وارد شده است
پس بین که با اینکه بد شجره هستند در مقام افتراق هر یک مستقی با سنی خود است بلکه هر یک حقا
فضل خود پس جایز نیست که امیر المؤمنین را بنی مرسل بخوانند چنانکه از همین فقره حدیث
نورانی که روایت کردیم این معنی ظاهر است و اخبار بسیار باین معنی وارد شده است و هم
چنین جایز نیست که امیر المؤمنین را در فضل مساوی با پیغمبر دانست با افضل شمر چنانکه
جامعه که آنها را غریبه میگویند این قول را قائل شدند و گفتند بنور با الله که علی شبهه بالنبی
من الغراب بالغراب و باین واسطه کاف شدند و خود آنحضرت میفرماید انا عبد من عبید محمد
پس جایز نیست که آنحضرت را با سنی بخوانند و هم چنین جایز نیست که سایر ائمه را با سنی امیر
المؤمنین بخوانند زیرا که خود حضرت امیر اول من است و هیچ یک از ائمه را اما در حق نیست با و
نیست و هم چنین بمعنی دیگر جلب علی برای او نمیکند بلکه خود او است باب مدینه علم از
برای سایر ائمه و سایر خلق و ایشان نباید در مقام محبت غایب شود و فضیله که خود صاحب
فضیلت و احق نیست از برای ایشان کند و خود آنحضرت فرمود هکذا فی اثبات محب غایب و
مبغض قال فی این مقدمه را که در انقیاد عرض میکنم اولاً شبهه نیست که آل محمد را هم چنین قلم

هست که ظهورات متعدد برای خود بگیرند و با اولاد هر یک ظاهر شدند باید با صفات خاصه
خود بروز نمایند و ثانی اینکه مقام افتراق مقام است که هر یک مستقی با سنی خود هستند و باین
نیست که از آنچه فرموده اند تجاوز نمود و مصداق این شبهه شد که آن هی ایام حقیقه ها انتم و
اباؤکم ما انزل الله بهما من سلطان پس این شخص که شما میگویند علاوه بر اینکه هیچ صفتش بکسر
منظر نمیانند و مساوی شخصی محبط در پناه نبوده و بکار ادعای نبوتش علاوه چه میشود مگر ایام
که کثرت میاورد ادعای نبوت میکند مگر فتنه افروز که بر آنحضرت ابراد میکنند که این
که سلوه با مردم میکنی یا بیهودی است از پیغمبر یا نه پس حضرت جبه خود را میخواست و عهد
پیغمبر صلی الله علیه و آله را بیرون میاورد و نشان میدهد و آن شخص فتنه میکند و بیعت
خود را تازه می نماید پس بین که استنهای آنحضرت بفرمایند پیغمبر است نه اینکه خود ادعای نبوت
نفرماید و کتاب بیاورد و ادعای وحی بطور ناسپس بفرماید بلکه خود و کتاب خود را اشراف از
خاتم و کتاب خاتم فرمود بنور با الله من غضب الله علم بی پایان ال محمد مردم را بجناب و تحایر بی
پایان و داشته و باید همین طور باشد که بواسطه خلق قاش شود و هر کس را فتنای خودش بر تپا
باری و اما حدیث انا آدم و نوح و ابرهیم باین مضمون اخبار متعدد وارد شده و در حدیث
نورانی هم همین مضمون هست و آن محتمل و معنی است که هر دو صحیح است و هم چنین حدیث شریف
اما النبیین فانهم محتمل و معنی است و باره از این حدیث نقل میکنم و بعد بیان میکنم در کتاب
البیّن روایت فرموده است از حضرت پیغمبر که سوال کردند از آنحضرت که اگر صلاح میدانی اینکه پیغمبر
بفرمائی این را که خداوند میفرماید اولادک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصّٰلِحِیْنَ و الله اعلم
و الصّٰلِحِیْنَ پس فرمود پیغمبر اما النبیین پس منم و اما الصّٰلِحِیْنَ پس علی بن ابی طالب است و اما الصّٰلِحِیْنَ
پس عتم حنه است و اما الصّٰلِحِیْنَ پس در خرم فاطمه است و در فرزندش حسن و حسین تا آخر حدیث شریف
و اما دو معنی که عرض کردم یکی اینکه سابقین اصحاب اینقسم معنی میکردند از این قبیل اخبار را که چون آل
محمد صاحب میراث هستند و علوم انبیاء و کالایات و معجزات ایشان همه در نزد آل محمد جمع
است لهذا همه را بخود نسبت داده اند و اسم هر یک را بر خود گذارده اند و اینقسم استعمال در میان مردم
شایع هست و از این باب است که در حدیث دوم حمزه را هم که شبهه ایشان است و ادعای مقام مؤثر
نیست فرموده اند که مراد از شهداء او است یعنی مثلاً افضل که برای همه شهداء است و جمع نموده
و هم چنین از این باب است که فرمودند المؤمنین و حدیث جامع و مراد از اینگونه اخبار این است که مثلاً انما
جامع از برای مؤمنین و اقی که بجهنمائی حاصل میشود خلاصه و اما معنی دوم آن است که چون انبیاء
خدا همه از نور و شعاع آل محمد خلق شده اند و ایشان اولای با نور خود هستند لهذا همه را بخود

114

ثبت میدهند و بیان این مطلب را باید مقدمی تفصیل داد تا معلوم شود پس بنابر این
اول که بدین شبهه باید بحضرات نمیدهند و اما معنی دوم اگر فهمیده و تشخیص داده باشند
حرف بر تنند همین قسم من حق است که میگویند و اما اگر نباشد مطلب و از روی شعور
دست بیاورند باز خواهند داشت که ثمری جلالتان نمیکند و ما افشاء الله بعد بیان
میکنیم تا موافقین بجز خود را بیند و اما این جماعت که تمسک فلونیکم پس بدلتک فی الجمله
اوست و حق تعالی باری و اما آنچه گفته است که بدین دخول و خروج و حلول و تکرار تجل و تعدد و اما
از این کلام هیچ بر مباد که همان معنی اثر است و مؤثر است و اواده کرده است ولی بتقدیر عاری
از علمند الحقیقه که نمیدانند چه بگویند از جمله همین لفظ تعدد در قدماء زاد و این مقام ملازم
بکن بین ناانسان عاری نباشد این لفظ زاد و این مقام میگوید تعدد قدماء که منع کرده اند
قدم ذاتی مراد است که کس یلغای پرو و در کار که قدم او ذاتی است شریک نباشد و اینحال است و
اتفاق می کرد و حوادث استعمال میشود کس منع از تعدد او نکرده است چنانکه خداوند عز و
جل شش ماهه و اهر که مراد عقبت خوشه خرمی نباشد قدم نامیده و این بلا شاک نیست و است بلکه
در بالا تر از اینها هم لفظ جمع که قابل بر تعدد است استعمال شده و میفرماید کما یکونون کائناتین
غیر مکنونین موجودین از این و هیچ یک از این کلمات از خبر حدوث حقیقه بالا نبرد و خلاصه پس
از کمال عامی که ثبت کند قدماء زاد و این مقام منع کرده و اگر مقصود او ظهور نور در بدن است
چنانکه از دعاوی ایشان پیدا است چرا از اضمحی حقیقه محلی نموده و معال آنکه خود انحصار فرمود
الهی انا عبادک اسی بحق باری و اما باقی ایان و مددیشی که ذکر کرده بودی میتوان آنها را تطبیق
با مطلب نمود اگر چه او بیجا استدلال نموده است که اگر بخواهم باز شرح بدهم سخن طول میکشد
هر سخن جانی و هر نکته مقامی دارد باری پس از این بیانات میگویند اگر مقصود تو از اتحاد شجره
اینست که حقیقه واحد است که در ابدان متعدده جلوه کرده است و حال آنکه بعضی از کلمات او
و لالت دارد که این مقصودش نیست ولی ما از باب تمامیت بیان میگوئیم که اصل کیفیت بروز
روح در بدن اجمالا اینست که بعد از آنکه خداوند بدن را از عناصر مرتبه میسران مخصوص کرده
و ترکیب فرمود و آن علقه صفرائی که در حقیقه بمنزله طبیعت خامه است از آنها استنباط نمود
و از جهت لطافت و استعداد او بجلالت ظاهر افلاک بخارا از آن منضاح شدن بخار و حقیقه
روح نباتی است از برای این عناصر و حاکم و فرمان فرماست در ملک این عناصر و مزاج این نبات
است و ملاحظه میکنیم که از مزاج و طبایع نباتات چگونه مختلف میشود بحسب اختلاف کیفیت
عناصر آنها و در این مطلب شبهه نیست از برای کسیکه صاحب علم باشد خاصه اگر طبیب باشد

از شیمی یارب باشد علاوه بر بی بدید که عناصر هر نباتی را که استخراج میکنند چه در اختلاف
در کثرت و کیفیت آنها ظاهر میشود و اگر اینطور نبود و همه بمیزان واحد بودند همه صاحب یک مزاج
و یک خاصیت میشدند و اگر این بدن نباتی را باز قوی دادند و دروغانی قرار دادند که شک
مناسبی که از اشکال جوانان بشود خورده خورده حرارت باطن افلاک در همین بخار اثر میکند
و از این جهت در خان میرسانند تا آنکه خورده خورده مشعل میشود بخار حیوانی را که چه از جانب
افلاک یک اثر بیشتر نباشد اما معدنک کله در این بخار که جلوه میکند بوضع و سبکی که
مناسب است جلوه میکند چنانکه بدانست پیش نیست اما در هر دو دی که بروز کرد بر حسب
اند و جلوه میکند و در هر دو بر حسب قیاس و دروغی است اگر دروغی و قیاسه لطیفه و حفا باشد
دو و لطیف بلند میشود و آتش بکال نورانیست در آن جلوه میکند و اگر غلیظ و کثیف است بر حسب
ان و اگر ملون بلونی از الوان است بر حسب ان و از این راه است که در آتش با اینها مواد مختلفه
کوداند و شعله های رنگارنگ نشان میدهند بلکه اختلاف ماده های نباتی میسرند که نباتات
بروز میکنند اما هیچ نور ندارد یا نور بسیار ضعیف یا نور دارد و هیچ حرارت از آن محسوس نیست
چنانکه هر کس بعین نظر کند امثال اینها را مشاهده میکند خلاصه پس روح حیوانی هم که از این
بدن جلوه میکند بهین نوع اختلاف پیدا میکند و اختلافات همه از قابلیتهاست و بعد از آنهم
که بدن کلیه صالح از برای بروز روح انسانی شد بهین طور از باطن سایر افلاک با از کسب خلوص
روح انسانی جلوه میکند در این بدن و انهم بر حسب همان بدانت بدین شبهه چنانکه می بینی
که اهل قیاس از همین بدن و وضع ان طبایع و طایفه را تمیز میدهند و اگر نه این بود که روح بر
حسب بدن بود از بجای بان میبردند و حال آنکه او غایب است پس بر حسب کیفیت و کثرت این
بدن از روح مختلف میشود و اما از اینها نیز مختلف میشود چنانکه در علم الواح و غرایم و غیر اینها از
علوم همه ظاهر است و تا اینجا که مدعی عرض میکنم که اگر از بالا نظر کنیم خواهی دید که همینکه تعدد
خداوند قرار بگیرد که روح مخصوصی را جلوه بدهد همانطور که کثیفه قابلیت در روح اثر میکند
بهین نوع میگوئیم که خداوند بدن مخصوصی میسازد مناسب روح خاص که او را جلوه بدهد
نه اینکه هر بدنی از هر مزاجی وضع که پیدا میشود حکایت از روح را بکند و مثال بنطلب در علم
رمل و خطوط و حسابات و امثال آنها خوب ظاهر است که همین که نفس انسانی منوجه میباید علی
شد و در الواح تقدیر خداوند نظر نمود در صورتیکه قابلیت خود را صاف و معضل نموده
باشد که دست حکایت بکند و معدنات خارج هم جمع باشد همینکه بنا میگذارد باد است و خود
نقاط گذاردن یا عطفها بر خطوط است عکس تقدیر ان خداوند است انرا از طوری حرکت

میدهد که بروی افکار کثرت میکند و نقاط میگذارد و با عقده ها میزند و افق همیشه نظر در خود
 آنها میکند و از آنها بی فکری بر خیزد و میبرد و بدون شبهه این چگونگی بودن از مناسبات صورت و طبایع
 و قوانین و اوضاع فضا است یا عقود خال که این مقدمه شریفه را از فتنی پس بدان که آن بدن شهری
 که قابل روح خائست است باید در حسب نسب در میان همه کائنات منحصر باشد زیرا که ایشان
 طب عالم امکان هستند و اشرف موجودات و هر بدنی قابل حکایت از روح نمیشود و بدن شبه
 ممکن نیست که شریفتر و کاملتر از آن ابدان مقدس مخصوص که در آن زمان جلوه فرموده پیدا شود
 زیرا که اگر ممکن باشد پس معلوم است که نفوذ باقی در آن ابدان نقضی بوده و اگر نقض داشته ظهور
 روح خاتم و اول ما خلق الله که با جمعی مسلمانانست در بدن ناقص با هیچ قاعده درست نمیاید
 پس اولاد غای اشرقت و اکلیت که اینهاست دارند نفوذ باقی که خطای صرفست و اگر بگوئی بشنید
 که آنهم در ظهور و رجعت از فضائل بیشتر اظهار میکنند این از جهت این است که معرفت و تقابل
 خلقت که بیشتر برای آنها اظهار میکنند نه آنکه کسی شریفتر و کاملتر از آن محمل پیدا بدو ثانیاً بر نفس
 که از غای مساوت بکنند البته آن بدنیکه مساوی با بدن خاتم و ائمه اطهار است میشود باید در
 حسب نسب با ایشان یکی باشد زیرا که علاوه بر بدی که حسب نسب کفایت و اوضاع این
 بدن چگونه اثر میکند و اگر در حسب امر یا بوم مشبه باشد میگویم ملاحظه کن که حالات از ازل
 و او تا نشاء خلق با نجیب و اشرف چه قدر تفاوت دارد و اگر چه گاهی اعراض عارض میشود و از میان
 نجیب کسی که حالت نجیب است پیدا میشود اما معدلک اولایی شبهه آنکی که نجیب از میان نجیالت
 یا آنکی که نجیب است میان از ازل است تفاوت کلا و در نجیب میان از ازل تفاوت مؤمن میشود و معتبر
 و امام اما نجیب از نجیب که منحصر بفرست است لیاقت و بسیار است و ثانی آنکه ملاحظت حکمهای
 بود و در کار بسیار است بعضی خارجی است بعضی داخل و آنکی که نجیب میان از ازل است هر چند که
 نجیب باشد و حکمت صحیح نیست که او را امام و پیشوای کل خلق قرار بدهند و طبایع نجیب مطیع
 او نمیشود و حتی آنکه در حدیث وارد شده است که یکی از پیغمبران که نظر نیست که امام بک از ایشان
 بود اهل و طایفه نداشت و خداوند او را مبعوث فرمود و مردم اطاعت او را نکردند و خداوند
 عهد فرمود که پیغمبر اهل و طایفه مبعوث نفرماید تا آنکه عذر از برای خلق نماند پس البته باید
 خاتم و ائمه از انجیب نجیب باشند تا مردم نمکین ایشان را بکنند و گمان نکن که این مطلب را باید
 میگویم در تجارت نقل فرموده است از حضرت امام رضا که فرمود پس اگر گفت که چرا این نیست
 اینکه امام از غیر جنس و سول است باشد گفته میشود از برای علی بعضی از آنها این است که چون
 امام مقرر ض الطاعة است چاره نیست از دلالت بکنند بر او و تمیز داده شود

مراست
 در بیان اینها
 در بیان اینها
 در بیان اینها

بلند لالت از غیرش و این قرابت مشهوره است و وصیت ظاهره و باطنیه که شناخته شود و از غیرش
 و هدایت بیابند بسوی او و بعضی از آنها اینست که اگر جایز باشد در غیر جنس و سول
 این تحقیق که فضیلت داده شده است که بگوید سول نیست بر و سول از برای اهل خانه داده شده است
 اولاد و سول اتباع از برای اولاد اعدا شد مثل ابی جهم و ابن ابی حنیفه اینها که تحقیق که جایز
 میشود بر جمیع او اینکه منتقل شود این امر در اولاد ایشان هرگاه مؤمن باشند پس میگردند و اگر
 رسل تابعین و اولاد اعدا و خدا و اعداء رسول مقبول و رسول اول بود این فضیلت مقبول
 خود و در پیش از غیرش و سول از برای او بود و بعضی از آنها اینست که خلق هرگاه اقرار کردند از برای رسول
 بر سالت و از غایت نمودند از برای او بطاعت بکنند یا خدای ایشان از اینکه متابعت بکنند
 فرزندان او را و اطاعت بکنند در تیره او و از برای او و از برای ابدان در افضس مردم و هرگاه بودند و غیر
 جنس و سول هر یک از ایشان در نفس خود گمان میکرد که او اولیست باین امر از غیرش و داخل میشود
 ایشان را از این گمان بکنند افسس ایشان بطاعت از برای کسی که او در نزد ایشان دون ایشان
 پس بود که پیوسته اینها از برای ایشان بسوی قنار و اتفاق و اخلاق تمام شد و حدیث شریف
 پس همین که مکتوبه ملاخطات در امر امامت باید شود و نیست چیزی که هر کسی از هر جای بود و آمد
 بتواند از غای این امر را بیاورد و همانطور که بیستی در نسبت ایشان با غیر ایشان اینها خلاصه
 شده است خاصه در تیره هر امام ملاخطه میشود و جایز نیست که بعد از حسن بن علی
 در اخوان یا اتمام و بی اتمام جاری شود بلکه حکم از زنده امام بعد از او یا امامت بر پیغمبر و از
 امام حسن عسکری که بعد از پدر بزرگوار امامت بر پیغمبر و محالست که این امر در اخوان یا
 بی اتمام بر و کند چنانکه در تجارت بابی عنوان کرده است و افلا نیست و بی حدیث صحیح و دلالت
 کرده که امامت بعد از حسن بن علی در اعتقاد است در اخوان نیست و خداوند فرموده و جعلها کلمه
 یا قیام فی عقبه و فرموده و اولا الامر امام بعد از او یا امامت بر پیغمبر و از
 میگویم زیاد تر پیغمبر و رجوع بخارج از حضرت ابی عبد الله نقل کرده است که فرمود بر کفر کرد
 امامت در دو برادر بعد از حسن و حسین و نمیشد بعد از علی بن الحسن مگر در اعتقاد
 اعتقاد بعتقاد و حضرت باقر فرمود و قول خدای عز و جل و جعلها کلمه یا قیام فی عقبه اینها
 در حسین است منتقل میشود از فرزند بی بی و بر میگردد بر او بی باقی و در
 حدیث دیگر همین مطلب را در ذیل ابوالاکرام فرمود تا آنکه در آخر فرمود که نیست از برای محکم
 در آن قضیه غیر از مناسبت بین که احدی غیر از ایشان میتواند ادعای امامت بکند و غیر از فرزند
 امام حسن عسکری امامی است و بسبب ذات ظاهری میتوان معروض شد مگر نشیند اندک

پیش از ظهور امام اعلام باطله بسیار بلند میشوند و از جمله دوازده علت که از نبی هاشم است و از
 فتنه هیهنا است که در حدیث شریف حضرت صادق علیه السلام میفرماید که هرگاه واجب حق ظاهر شود اهل
 شرق و غرب او را شناس میکنند بعد از مود مبدائی برای چهره کرده شدند و مود بجهت انچه بود
 نمی رسد از اهل بیت او پیش از خروج او عرض میکنم بجهت و صفاتی که ملا حظت میکنم اسم سیدان بر سر خود
 میکنند و از آغاهای بیجا میکنند و خون مرد مرا میریزند و مال ایشان را بقتل میبرند و با بر
 واسطه مرد مرا از امام بحق معرض میکنند و همین که قشریف میاورد نفوذ باقیه او را بقباس سائر
 مدعیین دنیا طلب ظاهر میگردانند پس در حقیقه گاه همه آنها که نسبت با امام انطور کلام
 میکنند درون اینهاست خداوند ما را از شر اینها محافظت فرماید باری پس شیعه نیست که احدی
 از خلق در نسبیکه شایسته امامت است با ال محمد شریک نمیشود و امام نیست مگر فرزندی
 امام حسن عسکری و امام صاحب مرادین باشد و تقوی و عصمت و مکام اخلاق و علوم و نبی
 صفات امامت که شکی نیست که نامش همان حبیبی برای ائمه ماست بوده است و در کتب جمیع
 نباشد امام نمیشود بلکه در حقیقه امامی که صاحبان حسب نسب نباشد بکار خلق نمیشود
 و دفع حاجت ایشان را نمیکند و ادله که ما از برای امامت داریم که با آنها لزوم وجود امام را می
 فهمیم و معرفت امام را نیز بجهت آنها حاصل میکنیم خود آنها شاهد نیست که هیچ امامی که حضرت نبی
 گویند که نه علم احوال از برای او هست نه عصمت کامله دارد نه قدرت دارد نه شجاعت نه سایر
 صفات امامت همچو امامی بکار ما نمیشود و ما که هر سال میخوانیم که میگوئیم امام ما غایب
 است و منتظر ظهورش هستیم مترب همچو امامی هستیم و اگر انجوره ها که شما میگویند در کار
 داشتیم در هر زمان و هر شهر هر ده پیدا میشد که شخصی باشد عاصی جاهل نادان عاجز
 بجان بقول خود شما که بایه قمتوا الموت استدلال میکنند پس کمال بعضی از تابعین شما اینست
 از خود میرزا علی محمد بیشتر بود که نقل میکنند ملا حسین شریانی اوقت که کلوهای متعدد در
 سین و شکم او وارد آمد بود در کمال رنجی سب میرانند و هیچ اضطراب نمیکرد که مسلمانان بفهمند
 که ملا حسین نیر خود و جری بشوند اما خود میرزا علی محمد همینکه کلوله بر ایشان خورد و افتاد
 شدت جبین نگذاشت الحمد لله که بکد بقیه ازام بگرد و فرار کرد و در طوبیله یا حمر بله یا حجره بیک از
 سربازان در رفت و همان عمل دیک او که هر جا اهل میفهمد که امام چنین کاری نمیکند سر
 بازها را جری کرد که او را نیر یاران کردند و الا اول با احترام سبادت یا اسم امامی که بر سر خود گذارند
 بود احتیاط کردند و بجهت جبهه بود که کلوله را بر ایشان زدند پس شجاعی که در بسیار از مردم پیدا
 میشد و خاصه امام بنص مدعی شایع جمیع خلفت در او نبوده پس چگونه حسب امامت برای او

فصل در بیان احوال و صفات امام

حاصل بوده است و اما جاهل و نادانان که دیگر حاجت بدگر ندارند در همان نیرین و اصفهان و شیراز
 جفا آنها از او دیدند که امام سهل است که طلبه باین فتنه بسیار کم پیدا میشود خلاصه پس روح امام
 اگر نباشد جلوه بکند حسب نسب امامت را میخواهد و این امر محض نیست بلکه فضل خدا
 که با آنها انخواست داده و سایر خلق محرومند چنانکه در اخبار فرموده اند و کتاب خدا شاهد است و
 اما هرگاه مقصود این شخص در ظهور نبوت و امامت بوضع اثرین و مؤثرین است که کفیم از این باب است
 که فرموده اند من آدم و نوح و ابراهیم و سایر انبیا میگویم که این مساله است بسیار مشکل و طولی از برای
 و این جامعهم بیک اهل فهم ان نیستند و از همین جهت است که هر یکی کلمات متضاد بر ایشان میکنند
 و لما برای اصحاب خود مکان آنها که محتاج بیان مثل من هستند بعضی از گوشه های مساله
 را بطوری ظاهر بیان میکنند تا دفع شبهه بشود و لا حول ولا قوة الا بالله پس عرض میکنم که خداوند
 عالم جل شانده آثار و مؤثری را از خود و خلفت فرموده است بر حسب قابلیت آثار و بر حسب قابلیت
 مؤثرین آنها خلفت فرموده بود و قابلیت آثار هیچ دخل نبود مبنی استی که يك قسم اثر بیشتر از او دیده
 نشود زیرا که مؤثر را يك قابلیت بیش نیست و يك نور بینك و شكل از او بیشتر مرزده پس
 اگر اختلاف قوایل نباشد غیر از همان قسم اثر بینك و شكل دیده نخواهد شد در مشاهد
 ظاهری ملا حظت كن نود که از افتاب سر میزند شكل و رنگ افتاب است و اختلافی در ان نیست
 اما همان که در اینها مختلفه عکس میاندازد بر رنگهای مختلف میشود و مثل از این بجهت در
 عالم اجسام بجم بیشتر نیست که ان مؤثر همه اجسام است و از برای او يك صفة مطلقه
 بیش نیست و اگر بایا شد بمقتضای همان صفة خاصه خودش جلوه گیری کند همه جلوه ها
 مختلف از عرش تا فرش و ما بینها چگونه پدید میامد اما خداوند قابلیت های مختلفه آثار جسم را
 دانسته و نور او را در ان قابلیتها ظاهر فرموده این است که هر یکی اینهمه اجسام مختلفه که حد و حصر
 او برای آنها نیست ظاهر شده اند پس چون این مطلب را دانستی عرض میکنم که این قابلیتها در حکایت
 جم مختلفه بعضی انقدر ناض و نشت هستند که از صفات جسم بیش از يك صفة ملا و صفة
 حکایت نمیکند و بعضی وسعتشان بیشتر است و بعضی بیشتر را بچاقی میرسد اما قوایل
 که جمیع صفات جسم که ممکنست در آثار بروز کنند و انها بر وز کرده پس اسم جامع جسم شده است
 طوریکه میباشند و در میانها و افعال میکنند که منم جسم اما سایر اجسام همچو ادعای نمیشود
 میکنند زیرا که ان هیچ اوقاتی کردند و از ایشان بعضی از صفات جسم را خواستند و از ان هستند
 و کذب ایشان ظاهر میشود مثلاً انکه مالک ادعا کرد که منم جسم مطلق با و خواهند گفت که ما شهادت
 که جسم را دفع عطش و سوزند بلکه صاحب جوده هم هست تو این صفات را از ان ما بداند تا شهادت

کنیم البته خاله عاجز میشود و کذب او ظاهر میشود اما انچه بیکد جامع عناصر و افلاک و عرش
 و کرسی می باشد این ادعا را میکند و هر چه هم از او خواستند فوراً اظهار میکند و فصل و تصدیق
 قول او را میکند اما اگر قطع نظر از خصوصیت تمام اجسام نمودی جسم را می بینی که در یادی
 زند که منم که خوابگاه خلق منم رفیع کننده عطش منم سوزاننده منم جوة جمیع زندگان و هکذا و هکذا
 راست میگوید زیرا که او است صاحب همه این صفات و فواید است که در عالم و اب و هو و اقل
 و افلاک و کرسی و عرش جلوه کرده و از هر یک صفتی بروز داده و از هر یک که در کرانید فوراً
 باطل میشود مثل دیگر روشن تر از این ملاحظه کن زین بدن او و پند و چشیده و پس
 کننده هست و مدعی هم این صفات است و راست میگوید پس اگر بگویم چشم و
 منم گوش و منم زبان و منم سایر اعضا است میگوید اما اگر بگویم که من زیدم در دفع میگوید
 زیرا که با او میگویند اگر تو زیدی بدین تو گوئی و شنیدنت کجا بود پس در جواب
 ندارد و از میان همه اعضا اگر فلی این ادعا نمود که من زیدم یا از او بدیده میشود زیرا که او
 فرمانفرمای در همه اعضا و جوارح هست و صاحب همه کالات در میان اعضا او است پس
 اینست که میتوان این ادعا را بکند و اما سایر ادعا بکنند در دفع گفته اند و بعضی سوال و جواب
 کذب افکار هر چه شود حال که این مسئله شریعه و ادعای مقام مثل دافعی و الحق برین و الباطل
 بالعدل تلك الامثال نظر بها للتاس لعلهم یعقلون عرض میکنم که ال محمد در مقامی مؤثر جمیع
 خیرات هستند بان ترتیبی که از برای ان هست و در مقامی مؤثر جمیع کائنات هستند که خداوند
 خلق را از نور ایشان خلقت فرموده چنانکه در اخبار خود فرموده اند و این است که در مقامی جمیع خیرات
 را بخود نسبت میدهند بطور کلی و انا الامل و اللامول میفرماید اما این ملاحظه اینست که خود ایشان
 مقربانند و می بینند که وجود مقدس خود بر کرده اند از کائنات هر چه بر ایشان من و تو که نظر مان از
 طرف قابلیت چیزهاست و از دیدن ان خود محرومیم باید با تار و صفات قابلیت بی بریم بصدق و
 کذب ادعای ایشان بن حقیقه محمد بن رسول الله علیه صاحبها که اول ماخلق الله است و صاحب
 هر فضیله است مگر بر یوبیت که ذات خدا نیست مسلم اگر کسی مدعی شود که حقیقه محمد بن
 است که در من جلوه کر است البته از او با بدخواست که هر فضیله که در ضر کرده شود اظهار نماید یا
 اقل بقدری که سر رشته این معرفت دست من بیاید نام من بصدق نمایم و اگر بدون این قول
 کردم خائب و عاص خواهم بود و بعین مثل همان مثل است که عرض کردم که خاله برای من ادعا کند
 که من جسم مطلق هستم و من قول کنم اوقت من بپاره که شنیده ام از صفات جسم این است که دفع عجز
 نماید و بسوزاند و سایر کارها کند بنا کنم خواج خود را از حال خواسته بگویم که بپارم از خود من عاجز

و اینست که در مقامی جمیع خیرات هستند بان ترتیبی که از برای ان هست و در مقامی مؤثر جمیع کائنات هستند که خداوند خلق را از نور ایشان خلقت فرموده چنانکه در اخبار خود فرموده اند و این است که در مقامی جمیع خیرات را بخود نسبت میدهند بطور کلی و انا الامل و اللامول میفرماید اما این ملاحظه اینست که خود ایشان مقربانند و می بینند که وجود مقدس خود بر کرده اند از کائنات هر چه بر ایشان من و تو که نظر مان از طرف قابلیت چیزهاست و از دیدن ان خود محرومیم باید با تار و صفات قابلیت بی بریم بصدق و کذب ادعای ایشان بن حقیقه محمد بن رسول الله علیه صاحبها که اول ماخلق الله است و صاحب هر فضیله است مگر بر یوبیت که ذات خدا نیست مسلم اگر کسی مدعی شود که حقیقه محمد بن است که در من جلوه کر است البته از او با بدخواست که هر فضیله که در ضر کرده شود اظهار نماید یا اقل بقدری که سر رشته این معرفت دست من بیاید نام من بصدق نمایم و اگر بدون این قول کردم خائب و عاص خواهم بود و بعین مثل همان مثل است که عرض کردم که خاله برای من ادعا کند که من جسم مطلق هستم و من قول کنم اوقت من بپاره که شنیده ام از صفات جسم این است که دفع عجز نماید و بسوزاند و سایر کارها کند بنا کنم خواج خود را از حال خواسته بگویم که بپارم از خود من عاجز

تو و بعضی ضعیف الطالب و المطلوب مافد و الله حق فله خسر الدنيا والاخرة ذلك هو الحق ان
 البین کس اچنان عزیز من بلبه میباش که خودت بدست خودت خود را فدا کنی و دست هر حق نادان
 بدی که بجز مملکت نخواهد بکشد من و تو که لا بد از متابعت هستیم چرا متابعت عالم و حکم و قادر و
 شجاع و بیخی و غیر اینها از صفات امامت را نیکم که یک جاهل عاجز مثل خود را پیرا کنیم
 من و تو که خاله شده ایم چرا که در پیش خاکی مثل خود نیکم که هیچ ثمر بحال مانند بلکه بدتر بشویم
 که فرموده ام بنی مکه علی وجه اهلک من بنی سوطا علی صراط مستقیم بنی نام بالادعای مسلمانی
 اقرار با آنچه ضرورت مسلمین و کتاب و سنت قائم بران هست که ال محمد اول ماخلق الله هستند و او
 یان و اول ماخلق الله بالبداهة اثرون و افضل و اکمل و بالغ و اجل و اعلى جمیع ماخلق الله که اقرار است
 و اگر شعور داری و لا عن شعور نیست که بشنوی میبکشی که ایشانند مشیت پروردگار و امر او و هر
 امری که است که بنص قرآن هر چه قائم با او است که انما امره ان اراد مشیتان بقول که من فیکون پس چرا
 انکار معجزات و علم غیب سایر کالات ایشان را مینمائی و چرا انانیکم که مدعی این مقام میشود و
 نمیکنی که از انده انقسم ایات و حج نمایند و اگر خود شما خلیه صاحب معرفت هستید و بچنان نظر میکنید
 ما ضعیفا صاحب هر چه نظر نیستیم و حجت خدا باید تا نه و کمالیست بعضی از این ایات را بمانشان بدید
 و اگر بگوئی که اینها از محالات است میگویم تو برای ایشان اثبات مقام احقرت بلکه بالا تر از اینست و
 همین امر خداست که همه این امور با و جاری میشود و هیچ حال نیست چرا اینها محالند یا ربی چکنم که یک
 لفظی میشوند و بچند میگویند و اگر فی الحقیقه بیان مطلب شود خواهند گفت که ما ظفر یافتیم و والله
 نیست بطوریکه از حضرت بجا نمیگویند **فصل** گفته است مشبه اولیه جامع اسماء و صفات
 است و محل ظهور فعال لما یزید چنانچه او امر و احکام و منافی بهود از اصول و فروع طائف حول توحید
 است که بر انصاف بازل و از انحضرت ظاهر شد و کذلک انجیل که خلاصه شریعت و نتیجه در مقامی ضعیف
 توحید است و جمیع مایحتاج این امت طائف حول انجیل است و قرآن که محیط و محقق بر توحید
 و انجیل است و آنچه در اسلام است از توحید و نبوت و ولايت و عدل و امامت و معاد
 و جنت و نار و حساب و عقاب حق جزئیات مسائل فروعیه طائف حول این کتاب منطاب است
 و این فرمان حضرت رب الارباب چه بسی واضح و مبهره است که ذات بی چون مقدس از غیبت و
 ظهور و طلوع و غروب و صعود و نزول و حلول و دخول است و مترق است از وصف و انصاف
 داد و دال مدرکین و مشبه اولیه و حقیقه محالست مظهر اسماء و صفات و صاحب کتاب و
 ایات و او است مقصود که در قرآن نازل شده الذین یؤمنون بالغیب اما انهم من انبیاء الذکر
 خشی الرحمن بالغیب و اخبار و ایات و لا یل فاقیه و انفسیه بر این مطلب بسیار است بلکه

جمع علیه جمیع ملالت که غیب مذکور در هر یک از کتب قبل مقصود ظهور موعود بعد است
 که در آن ایام مکنون و مخزونی و مستور از عرفان و انتظار و ادالک بوده چنانچه شجره در شجره
 است و مقصود از شجره ثلث است و از اینجهت است که اطلاق غیبت بر انتمس اولیه نموده اند و اینست
 مقصود از عالمی که در کتب ما تواتر است و هر کتاب قبل عهده و لا یت بعد از گرفته و جمیع قرآن حقیقه
 همین یک طلب شریف است و لله للثلث الا علی و للکلنه مثل الثلثا **جواب**
 حیرانم که این در چه قدر عامی و ناگفته است که اینقسم پریشان کوئی میکند مثل کسی که در خواب
 حرف میزند و عجب تر اینکه مرید هاهی بر این عبادان عود میکند و سر میچنانند و لذت
 میبرند و در حقیقه برای همین خوب است که همانها بخوانند و لذت ببرند و تعجب باشد نمود از حجه
 بالغه پروردگار که بر زبان خود اینجاعت کلامی چند جاری میکند که هر یکی حجتی است بر آنها
 و دلیل است بر بطلان مذهب و عقیده ایشان خلاصه حاصل مطلبی که منظور نظرش هست
 که باین زبان نکات میخواهد بیان کند است که حقیقه حقیقه خودش مشبه اولیه پروردگار است
 و خود او است مظهر اسماء و صفات خود او است که از زبان هر یک انبیاء سخن فرموده و کتاب هر یک
 ایشان هم ظهور نفس او است که بر حسب درجه و مقام او از او بر و ز کرده و جمیع او امر و نواهی و احکام
 هم طائف حول کلمات و غرضش از این کلام اینست که هیچ حکایت دیگر و ایتیه و علی و معجزی
 سواي همین کتاب نیست و غیب مذکور در این کتاب هم موعود بعد است که در ذکر کتاب قبل
 عهده و لا یت او را گرفته اند و میگویم ما که اما اینکه گفته حقیقه حقیقه خودش مشبه اولیه پروردگار
 است آنچه حق در مسئله است اینست که از برای ایشان مقامات و درجات و در هر مقام
 بمناسبتان مقام مسمای با سبی و موصوف بصفه و صاحب فضیلت هستند و در مقام
 حقیقه حقیقه حقیقه ایشان مشبه الله و امر الله هستند اما امر الله مفعولی نه امر الله فعلی و مشبه اولیه
 و این مقام است که میفرماید و کان الله مقبولا و در این مقام استین مشبه اولیه و در و کی
 اراده اولیه است که کامل بن برهم رفت خدمت حضرت امام حسن عسکری و میخواهند
 از ایشان سوال کنند در این اثنا قائم محل الله فرجه ظاهر شد و فرمود امده از او سوال
 کنی از مقاله مفوضه دروغ گفتند بلکه قلوب ما و عیبه است از برای مشبه الله پس هرگاه
 خدا نخواهد ما میخواهیم و خداوند میفرماید و لا تشاؤون الا ان یشاء الله بعد از آن ستر
 بر کشت بجالت خود و حضرت ابوالحسن ثالث فرمود که خداوند قلوبا تمه را مورد از برای
 اراده خود قرار داده پس هرگاه میخواهد خداوند چیزی را ایشان میخواهند و این است قول
 خداوند و ما تشاؤون الا ان یشاء الله و باین مضمون اخبار بسیار وارد شده است و

از برای ایشان مقامی بالاتر از اینهم هست اما ان مقام از حقیقه حقیقه بالاتر است و اگر اسبی از
 این ماده بران مقام گفته شود ان مقام مقام جد است و در این مقام عین مشبه پروردگار هستند
 چنانکه اخبار دیگر شاهد است و در حدیث طایق بن شهاب در صفة امام فرمود قدیر الزب
 و مشبه و حضرت سجاد فرمود که ما امر خدایم خلاصه پس در این مطلب شبه نیست و بی حرف در است
 که حضرت بعضی الفاظ را درست ادا میکنند اما اگر از آنها پیروی که حال همین حرف خودی را معنی
 کن و لوازم آنرا بیکر از ترس اینکه مبدا یا وصف امام خودشان درست نیاید بنا میکنند و فرخ فاد
 گفتن حال تو را بحق همان محمد بن عبد الله قسم میدهم که ایا مشبه اولیه پروردگار را بیش از اندازه
 و ظمه و قابلیت مشبه خودت فرض کرده یا همان اندازه نقد بر کرده اگر باندازه مشبه خودت گرفته
 که بسیار جاهلی و اگر مشبه خداوند را لا یت جلال و کبریا و عظمت و قدرت پروردگار و مبدل
 و ذات خدا را هم چنانکه بفرج میکنی منزله از جمیع صفات فعل و اضافه میدانی و همه آنها را در
 مقام مشبه ایشان میکنی پس چرا انکار فضایل ال محمد را میکنی و چرا هر یکی سر و پائی را حامل
 روح و مظهر نور ایشان میدانی و الله که بجهن کلمات که میخواهی باطل خود را ایشان کنی
 چنان حجه خدا را بر خود تمام میکنی که مستحق عذاب بدی خواهی بود زیرا که بعد از معرفت انکار
 نموده و بعد و اینها و است بقتنها انفسهم ظلم و علوا باری و اما اینکه کتاب هر یکی ظهور نفس او
 است در جای خود حجت صحیح است و همه او امر و نواهی هم طائف حول کتاب باشد اما ای بی انصاف
 تو صاحب همین کتاب و این کتاب را بشیر میکنی که حل ظهور فعال ملایم باشد اما اگر بشخص نبی
 بگویند که تو بقوت خود یا بقوت این کتاب بگمرد و ازنده بکن و قوی حل ظهور فعال ملایم بپد
 بنا بر اعتقاد تو بگویند که این امری محال است و چنین چیزی نخواهد شد مگر همین فضائل
 بر بد باقر خودت هر چه در کان عالم را زنده نکرده چه شده که امر و نواهی امر محال شده است و کسی
 مولود را در رحم مادر حیات میدهد چرا عاخر شد که مرده را زنده بکند و الله که امر اینجاعت
 سخت تر از کفایت است که منکر فضائل ال محمد هستند بجهن اینها و الا غالب کم معرفتند و
 ثانیاد بکرا قلا اسم ال محمد را بد و رفع بر دیگری نکند و اما اینجاعت هم فضائل ال محمد را شناخته اند
 چنانکه می بینی بفرج میکنند و بعد از آن انکار کرده اند اوقت اسم ایشان را بد و رفع بر دیگری
 گذاردند پس باین که عذاب اینها هزار مرتبه بیشتر است تا کفایت بیک منکر اینها هستند باری
 اما نکته گفته که این است مقصود از عالمی که در کتب مسطور است که هر کتاب قبل عهده و لا یت
 بعد از گرفته کاش دیگر دخل و تصرف در معقولات نمیکردند و منخرفات نمیکشند و من بک
 حدیث در بیان ذکر نقل میکنم اما دیگر شرح و بسطی نمیدهم تو خودت نظر کن باین نقل اینهمی که

لغت خدا انهم پس بین که میتوان در این باب شل نمود بل خود حضرت خاتم ص در آخر زمان در
 تشریف خواهد آورد باین مقدس خود و با حربه از نور شیطانی و تمام انبیا و او خواهد
 کشت امر و از کشتن او در دنیا و بکر روی زمین چه میکرد بدو اگر بکسر خود معترف نیستی اینچه
 گفتار و منافقین که هستند چه میکردند و اینکه گفته که همیشه سنت خدا بر همان وضع که بود خواهد
 بود و استدلال بایان میکند و یک مقصودش این است که همیشه منکرین و مکذبین هستند
 و ادب انبیا و اولیاء را میکردند و همیشه این سنت جاریست و میخواهد جواب ما را بدهد که ما
 کتب امام که تشریف میاورد تمام ملک مستخر او میشود و برایشان جواب میدهد که آمد
 پیغمبر و امام بر سنت انبیا قبل است اما مبتلا بوده اند اما انهم مبتلا خواهند بود و جواب
 از این مطلب بوجوهی چند میدهد یکی اینکه اولاً شبهه نیست که انبیا خدا بالقیسب خاتم ص
 امرشان خصوصیت داشته است و بعضی از ایشان اگر چه شرعشان عموم داشته اما مع ذلك
 مبعوث بقوم خاصه بوده اند مثل اینکه حضرت موسی با اینکه شرعش عموم داشت مع ذلك
 مبعوث بر بنی اسرائیل بود و خاتم ص مبعوث بر كافة ناس بوده و شرع انحضرت هم عموم داشته
 است و وقتی که بنا باشد سنت انبیا خدا مثلاً در خاتم و ائمه هدی که جاری بشود البته باید سنتی
 که برای انبیا و ائمه خاص خودشان بوده است در پیغمبر و ائمه بطور عموم و کلیت جاری شود
 پس همچنین که انبیا خدا و قبلی که تار قوم خود را هلاک میکردند و دشمن خود را تمام میکردند و چنانچه
 نفر موسی که بود باقی میگذاشتند البته باید این سنت از برای خاتم ص بالقیسب عموم امت جاری شود
 و شما هم بطلب در ذیل همین آیه است که تو خود را استشهد کرده که پیغمبر ما بد فعل بنظر اولیاء است
 الاولین فلن تجد لسنة الله تبديلاً و لئن لم یسرنا فی الارض فینظروا کیف کان
 عاقبة الذین من قبلهم و كانوا اشد منهم قوه و منا کان الله لبحیره من شیء فی السموات و لا فی الارض
 انه کان علیهم قدر و لو یواخذ الله الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من دابة و لکن یؤخرهم الی
 ابل مسیح یعنی این انتظار دارند که سنت اولین و ائمه حق را باین نماند از برای سنت خدا انقلابی
 آید پس نگردد در زمین پس نظر میکنند که چگونه بوده است عاقبت انکسان که پیش از ایشان بوده اند
 و شریک بودند از جهت قوت و نیست خداوند که عاجز بیک دروازه چری در آسمان و در زمین
 و خداوند علیم است و قدری که خداوند میکرد خداوند مردمان را بیک کسب کردن تره نمیکرد برایش
 و من چنینند و اولی که عقب میمانند از ایشان و اهل مسیحی چنانکه از اخبار معلوم میشود چنانچه
 قائم است و رجعت ائمه و پیغمبر پس ملاحظه کن که همین سنت خداوند بوده است که با ائمه ای سلف
 رفتار کرده پس پیغمبر غرق کرده است و بعضی را بیدار هلاک کرده و بعضی را بکر ما و معلوم میشود

خداوند در این باب شل نمود بل خود حضرت خاتم ص در آخر زمان در

شهرستان را بر روز بر کرده و در این امتهم خواهد کرد و خود او فرموده لوتن یلوا الحدیث الدین کفر
 و وعدة انهم اقام قائم است عجل الله فرجه چنانکه در چندین آیه از قرآن بنوعی داده است
 و در موقش ذکر میشود آیه پس چه شد که امام شما آمد و رفت و هیچ حکایت نشد و اگر تا و پیل
 کنید که چنین کفر و فساد هر هلاکت اندام میگویم در همان زمان خاتم و ائمه همین کیفیت بود و
 مردگان بودند و آنکه لا یتبع من القبر و خطاب به پیغمبر شد و ائمه و بکر شهادت بموت آنها داد
 معذرت که از روز و از عذاب و نکال نگرفتند و فرمودند بر سنت پیشینیان مستحق خواهد
 شد حال در این زمان چه عذابی بر کفار و منافقین نازل شده و هلاکت داده اند و زمین میچشم
 پر از عدل و داد شده که هیچکس مملکت نیست مگر شما بلکه خود شما هم از ظلم و جور شاکی هستید
 بادی و جوهه دیگر از برای جواب از آنجور هست و لکن بملاحظه اطنا بحال همین یکی قضای میکنم
 و بعد هم باز انشاء الله میاید و اما آنچه در باب قرآن گفته است که هر گاهی که باین مضامین گفته
 او در قرآن است و اگر میگویم که باین مضامین که تو میگوئی خیل مفصلتر و مشروح تر از ظاهر این
 قرآن که دست داریم و از توبه و انجیل کتابها در عالم نوشته شده است که با این اعیان از عبادان هم
 قرآن بسیار دای در آنها باشد مثل بخار و عوالم مثل و کتب مرحوم سید هاشم بحرینی و کتب شیخ
 حر عاملی رحمه الله پس بگویند که قرآنست بلکه مثل کافی و کافی و غیر اینها قرآنست فی
 که اینها را آنکه تو گوئی دارد اینست که مصنفین اینها مسلم بوده اند و از ضرورت آن اسلام تجاوز نمی
 نموده اند و ادعای نبوت نداشته اند و اسم قرآن بر سر کتاب خود نگذاشته اند و الا هزار مرتبه افسوس
 ابلغ و اتم و اکل از آنچه تو فرموده مثل بیان و حریف ادعا باعث رجحان بیان بر اینها نمیشود مگر
 اینکه جهته رجحانی برای خود بیان باشد و همان که بتوان آن و اچلولی یکی از این کتابها که دارد
 ها و توبه ها که انکم صادقین و ثانیاً میگویم که انکار نمیکم که وجههای الهی از جانب او به اختلا
 نازل میشود و سابق بر این بطلب را با دلیل و برهان ذکر کرده ایم و از اخبار هم شاهد آورده ایم
 و خداوند فرموده و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً اما مع ذلك کله در قابلیت هر
 یک از انبیا بر حسب ایشان و استعداد ائمه ای ایشان نازل میشود و اینست تاویل خداوند و اولیاء
 من السماء ماء افسانک از پیر بقرها و اینست که در اخبار فرمودند که وحی از جانب خداوند بعزیت
 نازل میشود و در مسامع انبیا هر یک بزبان قومشان بر دزد میگردد و در مسامع حق تعالی بعزیت میگردد
 باینطور که خداوند وحی فرموده و مسلم بواسطه تغییر قابلیتها و اختلاف در حکایتشان وحی خداوند
 و از آن کلیت و احاطه و همه که از برای او است میماند از دنیا و اقران که بر پیغمبر نازل شده چون پیغمبر
 در او حاصل نشده است نسبت بجهت کتب معجز خواهد بود زیرا که هم بطور که از خداوند سر زده و

طوری پیچیده و ممکن نیست که از آنچه پیچیده تر نازل شده در یک کتابی بالا تر نازل شود زیرا
 که اگر ممکن باشد دلیل نقص پیچیده تر خواهد بود و هر که نقص در باره پیچیده تر قائل شود ما او را
 کافی می دانیم و هم چنین مساوی قرآن در فضیلت هم ممکن نیست زیرا که پیشتر بدلیل ثابت کردیم
 که محالست دلالت دو لفظ مختلف بر یک معنی از جهت جهات علی التو باشد همانطور که حروفشان
 مختلف است معانیشان هم البته فرق میکند پس اگر قرآن کمال فصاحت و بلاغت را داشته محال
 است که کتاب دیگر مثل آن یافت شود یا وجود یک مختلف باشد در الفاظ باری و تفصیل آن
 بیان را سابق شرح داده ایم و اخبار متعدده شاهد از برای آن آورده ایم بیکدیگر هم در اینجا از
 بخار نقل میکنیم که از دعای شیع داری تسلیم کن و اگر نمیکند از دعای بیگانه حضرت امام رضا
 میفرماید که اولوا العزم را اولی الغر مکتب بجهت اینکه صاحب اعزاز و شرافت بودند و این است
 که هر یکی که بعد از نوح بود بر شریعت و منهاج او بود و تابع کتاب و آواز زمان ابراهیم خلیل و هر یکی
 که در ایام ابراهیم و بعد از او بود بر شریعت و منهاج ابراهیم و تابع کتاب و آواز زمان موسی و هر یکی
 در زمان موسی و بعد از او بود بر شریعت موسی و منهاج او و تابع کتاب و آواز ایام عیسی
 و هر یکی که در ایام عیسی و بعد از او بود بر منهاج عیسی و شریعت او و تابع از برای کتاب و بود
 تا زمان نوح ما محمد را پس این پنج نفر اولوا العزمند و ایشان افضل اینها و سلسله و شریعت
 محمد را نسخ کرده نمیشود تا در وقت نبی بعد از او نیست تا در وقت نبی هر کسی از دعای نبوت بکند
 بعد از نبی ما یا آنکه بیاورد بعد از قرآن بکتابی پس خون او مباح است از برای هر کسی که بشود
 این را از او تمام شد حدیث شریف ملاحظه کن که دیگر از این سرچشمه و واضح تر چه بفرمایند که
 بدو اینهاست بخورد و محض اینکه حدیث را شنیدند و فراموش کردند که محض همین ما گفتیم که ظهور
 بعد قیامت است از برای ظهور قبل از نبوت پیچیده تر باقی است و شرع و کتاب و منسوخ نمیشود
 تا در وقت قیامت یعنی تا ظهور بعد از این روا باشد چه فرق بین اینهاست تا تمام و سابقا اینها
 آنها هم شرع و کتابشان باقیست تا قیامت یعنی تا ظهور بعد از این چرا ایند عوی مخصوص خاتم شد
 خلاصه که اینها منزهات است و محالست که بعد از قرآن کتابی دیگر بیاید و بوجه دیگر میگوئیم که ضرورت
 و بدیهی است که قرآن علاوه بر جو باطنیه اعجاز بهیچ وجه ظاهر که از جهت الفاظ باشد معجز
 است و اعجاز در الفاظ امر ظاهر است که در خطی باصل مضامین قرآن ندارد بلکه مراد همان حسن اداء
 الفاظ است و فصاحت و بلاغت و اگر چه بلاغت از جهت رسانیدن معنی است و نه اینکه مقصود
 از بلاغت رسانیدن معنی خاصی است بلکه هر معنی که مقصود متکلم است اگر لفظی در تفسیر از آن
 آورد که حق آن معنی را ادا نمود کلام او بلیغ میشود و لو یکی از مقاصد نبوتیه مثل تعریف کل و بیان

و معشوقه باشد همینکه حق تعالی او را ادا نمود گفته میشود که کلامی بلیغ گفته خلاصه معنی اینکه
 بلاغهم باز تعریف لفظ است نه این از جهت دلالت بر معنی مراد هر چه میخواهد باشد و شک
 نیست که قرآن در فصاحت و بلاغت بمتقی درجه رسید که همه عرب را عاجز کرده است بلکه در
 حقیقت عجری که الفاظ خود مشاهده کردند و تصدیق نمودند که قرآن معجز است منحصر بهین بلد
 و چه بود و الا از معانی و بطون قرآن چه میفهمیدند که عجز خود را بفهمند بلکه الفاظ با وجود کفر و
 ضلالت جاهلیتی که داشتند و منکر و چید و نبوت و امامت و معاد و بعث و نشور و جنت
 و نار و غیر اینها از مضامین هدایت این قرآن بودند صحیح نیست که خود این مضامین را برای
 آنها معجز قرار دهند زیرا که اینها خود همین مدعیان پیچیده است و همین مدعیان را بدلیل قرار
 دادن صحیح نیست چنانکه در قرآن همه جا می بینی که خداوند عین مدعیان کفار و مشرکین
 را ذکر میکند از وقت میفرماید ها تو ایها النکاحان کتم صدقین پس لا جرم برهانیکه پیچیده تر
 در خود این کتاب برای عرب آورده همان عجز الفاظ از کفایت اداء بوده است نه مضامینی که
 هنوز اقرار اینها ندارند حال اگر عجز حق و انش را از آوردن مثل همین ظاهر الفاظ قرآن اقرار
 داری پس بیان و منزهات مبرقا حسین علیهم السلام نظیر قرآن شمرده خطاست و اگر اصل انش
 را هنوز اقرار نکرده پس اولاً ادعای مسلمانان ممکن و ثانیا حکمی از اهل غیر و بصیرت و بی غرض
 معین کن تا صدق کند که بیان شما از اینها که قرآن هست مهیوان اسم برد باز گوش را کرده بانه
 باری و اما آنچه از آیات نقل کرده که در سلسله همیشه اموری میاورده اند که برخلاف هوای مرد
 بوده و مقصودش چنانچه سابق بر اینها هم اشاره نموده انبست که هوای شما در ایشان معجزات و
 خوارق عادات است و در سلسله همیشه برخلاف هوای ناس بوده اند و جواب این مطلب همان است و
 حدیثی که در تفسیر این وارد شده است نقل میکنیم برای مسلمانان که انبست خداوند میفرماید
 و لقد انبنا موسی الکتاب و فقیهنا من بعد بالرسول و انبنا عیسی من مریم البیئات و انبنا یسوع
 القدس انکما جاءکم رسول منا لا یخفی انفسکم استکبرتم فربما کذبتم و ربما تقتلون و در بر
 نقل کرده است از امام حسن عسکری که فرموده است خدای عز و جل در مخاطبه با یهود انجیلی که
 ظاهر فرمود محمد معجزات را از برای ایشان در نزد کوهها و سرفش میکند ایشان را که هر انبست یحیی
 او و هم موسی را کتاب تو به که مشتعل بر احکام ما بود و بر ذک فضل محمد و آل طیبین او را امامت
 علی بن ابیطالب و خلفاء او که بعد از او بنده و شرفا موال کنا اینکه تسلیم از برای او نمودند و سوره احوال
 مخالفین او را از قضای موسی آوردیم و رسل را قرار دادیم و سوره را در او و هم عیسی مریم را
 ایات و اعجاز و احیاء و موتی و ابراء که و ابر من خبر دادن با آنچه بنمودند و خبر میکنند در

بپوشان و تابید و دریم او را بروح القدس ان جبرئیل است و اینوقت بالا بردن عیسی بود از
روزنه بیت و بیوی ستمان و انداخت شیه خود را بر کسبیکه قصد او را پس کشید شد بدل از او و کشته
شد که او مسیح است و فرمود امام که بعد خداوند توجیه نمود عدل و توبیح را بیکایک بگوید
مذکورند در قول خدا تعالی **فَمَنْ قَاتَلَكُمْ قَاتِلُوهُمْ** و بفرموده خدا تعالی که رسول بنی اسرائیل
افسوس که پس گرفت عهود شما و موافقت شما را با آنچه دوست دارید از بدل طاعت برای اولیاء او
که افضلیین هستند و بندگان منجیبین او و محمد و آل او که طیبین و ظاهر بنده بودند چون که گفتند بشما هم
چنانکه شما پانیدند یا از او کردند و تردید از مترجم است بیوی شما اسلاف شما انچه ان اسلاف که گفته
شد با ایشان که ولایت محمد و آل محمد این است غرض قصی و مراد افضل که خلق فرموده است
خلدند احدی را از خلفش و مبعوث فرموده احدی از سلسله و امیر میهنان که بخواند ایشان را
بولايت محمد و علی و خلفائش و بگوید بواسطه او برایشان عهد و امانی که قائم بشوند بر او و علی بن ابی
تالبان سا بر احوال امام پس از انچه استکار کردند بدیدم چنانکه استکار او اهل شما تا انکه کشند زکریا
و یحیی را و استکار کردند بدیدم تا انکه قصد کردند قتل محمد و علی پس خداوند سعی شما را خائب
کرد و در دگرهای شما مکر شما را و اما قول خدای عز و جل **فَتُكَلِّمُونَ الْمَلَائِكَةَ** یعنی ان قلتم است هم چنان
میگوئی از برای کسیکه تو میگوئی او را و بگوئی که نکذب و کفر محرف و اراده نمیکند انچه را که هنوز نکرده
است و این است و بر این نیست که اراده میکنند که چه قدر کرده و تو تو طین داری بر کردن اینکار تمام شد
حدیث شریفی است که باقیه ملاحظه کن که چگونه نصیر میجران پیغمبر و عیسی فرموده است و معنی
مخالفت هوای یهود و فرموده که مصل شما را طاعت و محبت پیغمبر و آل او نیست و در آخر جمله
کی بین چه رفتی فرموده است امام و سر عدول از ماضی بمضارع را بیان فرموده و است شما را
بکار عرب کرده و اینست یکی از شواهد معنی ما که میگوئیم در ظاهر قرآن هم با ملاحظه قواعد متر
شده است خلاصه پس هیچ دخل بطلب ندارد و صبر ندارد بر او میکند و حاجت بتفصیل داده
بر این نیست و الا اخبار متعدد است در خانه اگر کسی است بد حرف پس است **فصل** گفته
است و انچه احکام است جد است از برای ایمان و روح ایمان و ابقان عرفان و اظهار امر تبارک
در رتبه اولیه و بعد محبت و ولایت و عبودت اهل بیت طهارت است **انا صلوة المؤمنین و صلیا**
انا حجهم و زکواتهم و استعینوا بالصبر و الصلوة و اتقوا الکبر و اتقوا الخشوع و خاشعین الذین یظنون
انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون اند و چون خاتمهم قائم است و ظهور انحضرت مؤخر بود و منفصل
و بعد از تحیت است لذا در فرقان عهد و ولایت انحضرت را از مؤمنین بفرقان گفتند و انحضرت است
مقصود از غیب چنانچه ذکر شد و انوجود مبارک است مقصود از الذین یفرقون بهد الله و لا ینقضون

المیثاق

المیثاق بعد سه چهار تا به دیگر بجهنم مضمون نقل میکنند بعد دعا میکنند که خلدند و او را
بر این عهد باقی گذارد **جواب** انچه اول گفته است محبت در صورتیکه مراد از
احکام احکام محمد بن عبدالله باشد و مظاهر امر تبارک خود انحضرت و او صیبه او که نص بر ایشان
فرموده است و انکه غیر از این مقصود است باطلست و اما انچه گفته که در ذفرقان عهد و ولایت
انحضرت را گرفته اند تا انکه ایات را ذکر میکنند شبه نیست که در فرقان و سایر کتب عهد و ولایت است
الا امر گرفته شده است و خبر از ظهور انحضرت هم داده شده است اما چون بنای مادر تقییر
ایات بر اینست که هر چه در اخبار اهل بیت ملاحظه کنیم همان را بیکپیریم و از رأی خود نگوئیم این ایات
مخصوصه که ذکر کرده اختصاص با بنی طلب که او گفته ندارد اینک کتب بر همان موجود است و در
ذیل این ایات اخبار بسیار روایت نموده که در هر جا فرموده اند که مراد از این عهد و عهد و ولایت حضرت
امیر و اولاد طیبین او و شیعه او است که از سایر امم و از این امت گرفته شده است و اختصاص بقایا
ال محمد ندارد که ان بر مکرار باشد مقصود از این میثاق فقط و لوا ینکه جز و میثاق البته بوده و هستند
اما انچه است چون تفسیر کتب را برای جای پیدانند و رجوع باخبار اهل بیت هم نمیکند اینست که
تخصیص میدهد و ایات دیگر که خاصه در بیان ظهور انحضرت است و وجهت با او را میهنان
چون در ان ایات از کیفیتان ظهور و رجعت چیزها بیان شده است که منافی و مخالف با وضع امام
حضرات است لهذا از ان ایات اعراض نمینماید که بنیاد امامت بر هوای خود نصب کرده ا و دستش بر
امانما افتاد الله ذکر ان ایات را میگوئیم تا بر هر منصفی ظاهر شود که با صادق بر این جماعت هست یا
فصل گفته است باری صاحب زمان و شریک قرآن و خلیفه الرحمن صاحب الدعوات النبویه
و التوالتیه و لواء الحجة و ما کانوا علیه الا تمته و مظاهر انحضرت قائم است اینست که میفرماید
هر کس بخواند ادم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و علی الاخر را نظر کند مرا نظر نماید و خضایع
هم انبیا و اولیاء با او است و هم چنین انچه مضایح و مواعظ و حکم است مقصود شکر و تکریم و نصرت است و در
اشراق بر ظهور انحضرت روح العالمین فداء و اقله نصف قرآن هم در ذکر رجعت و ظهور و قیامت
و صور و اشراط ساعت و صراط و مبران و حساب و رجعت و نازل و نزول ملائکه و نزول ایات است
که کل بظهور انحضرت و ظهور و ولا ین الله المیهمن الیوم مخصوص است و پیغمبر شده و از صاحب
کتاب تفسیر گفته عجمه ما بشاء و پیش و عده ام الکتاب تا انکه بعد از ایات بسیار که نقل کرده است
میگوید این ایات را با ان آخری بسیار است که هر یک حقی است کامل و دلیل است با هر و برهان است
قاطع که مدلل بر ظهور انحضرت و نزول ایات و ظهور بقیات و نشئت و تفریق ناس و در و تکفیر یک
دیگر و بلا یا و را یا و اواره بر انحضرت و احاطش و فتنه و امتحان و خسوف و کسوف و غیره از شدت فرج

و تکرار

و ایشانند رسول عرض میکنم که اسم رسول بدون شهادت دلیل نبوتی که پیغمبر حق فرموده و لا
 غیره که فرموده است نیست و ملائکه خدا را هم رسول خدا میگویند و مراد نبوت نیست و رسول
 عیسی را هم با نطق فرستاد خدا و در سل فرموده است و رسول یعنی فرستاده شده پس چون
 ایشان فرستادگان پیغمبر هستند همه با پیغمبر رسالت مثل اینکه در آیه دیگر خداوند میفرماید و
 ان من امه الا خلافتها نذیر و در جایگاه بسیار بی پیغمبر که خداوند بفرستاده که نذر باشد
 ائمه و در حدیث شریف میفرماید که ایا پیغمبر یعنی فرستاده او نذر او نیست تا اینکه فرمود که پیغمبر
 نمرود مکر اینکه از جانب خود بیعت نپذیرد که داشت خلاصه مطلب اینست که رسول را با و پناه معنی
 فرمودن دلیل این نیست که ایشان پیغمبر اند و هر یک صاحب شرع و کتاب جدید هستند بلکه
 رسولند یعنی فرستاده پیغمبر هستند چنانکه خودشان تصریح فرموده اند که هر که بعد از محمد بن
 عبدالله از غای نبوت کند یا بعد از قرآن کتابی بیاورد خون او میباحست بر هر که از او بپندعو
 را بشنود پس چگونه میشود که خودشان دعوی رسالت با منعی که خاص پیغمبر است بفرمایند
 بعد فرمود امام قول خدا تعالی فاذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط فرمود معنی آنست که رسول که
 میآید بقسط و ایشان ظلم کرده نمیشوند هم چنانکه خداوند فرموده فاذا جاء اهلهم لا یستأخرون
 ساعه ولا یستقدمون عرض میکنم دو باب بعد اینست و یقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقين
 قل لا اسئلكم لنفسی و لا لنفسی الا ما شاء الله لکل امه اجل اذا جاء اهلهم لا یستأخرون ساعه
 ولا یستقدمون و دلیل اینست که امام فرمادند با آنچه در قرآن است چنانکه می بینیم تفاوت
 داد و ممکن است که تفاوت از تفحیفان اولیه باشد و ممکن است که امام نقل بمعنی فرموده
 باشد و ممکن هم هست که روان تفحیف کرده باشند علی احتمال ضعیف حاصل معنی ندارد
 و غرض این است که وعده امت آخر الزمان هم که رسید رسول ایشان یعنی امام که پیغمبر است
 عهدهای خود را با او میپایرد و او را میفرستد بسوی امت کثرت میآورد و در میان ایشان
 بعد حکم میکند و ظلم با ایشان نمیکند و حکم او در باره فساد و منافقین امت عذاب است چنانکه
 خداوند بعد از همین آیه بلا فاصله تصریح کرده و مصنف کتاب دلائل احیاء طاعتان این را ذکر کرده
 است خداوند میفرماید قل انکم عذاب بینا و انما انا اهل من المجرمون اثم اذا ما وقع قطعتم
 به الا ان وفادکم به تسجلون و حضرت باقر میفرماید این عذاب است که نازل میشود در آخر الزمان
 بر فتنه اهل قبله و ایشان انکار دارند و نازل عذاب را بر ایشان پس بین که ولو انکار دارند و معنی هذا
 الوعد ان کنتم صادقين بگویند در آخر الزمان بر ایشان عذاب نازل خواهد شد بواسطه امام بحق
 و امر در بین که هنوز ایام مهلت است و هیچ فرقی با زمان سابق نکرده مگر هر چه فتنه ایشان زیاد شد

است اما عذابی هنوز نازل نشده پس این ایام هم معلوم شد که در حضرت میگذرد نه اینکه
 مؤید مطلب آنها باشد با اینکه نوع اخبار ظهور را که در قرآن و اخبار است ما منکر نیستیم و بعضی
 ما اینست که آنچه فرموده اند منطبق بر امام شمانیست و امام بحق خواهد آمد که همه این آیات را و خبر
 خواهد بود بحال ائمه فرجه و سهل مخرجه و از جمله آیات که نقل کرده این است و ما اهلکما من قبلنا الا
 و لکتاب معلوم ما سبق من امه اهلها و ما یسناخرون و تفسیر این آیه هم از آیات پیش ظاهر میشود و
 نظیر همانها است و از جمله افرایم ان اصبح ماؤ که غورافن یا بشکیم بنما معین و آیه را غلط نقل کرده اند
 صحیح آن فل و ایتام است و این آیه میباید که زاد و اخبار بسیار در بیان امام معنی فرموده اند از جمله حدیث
 است که در برهان از رسول خدا نقل کرده است که در یکی از غزوات که علی بن ابیطالب فتح فرموده
 بود فضائل بسیار از آن حضرت ذکر فرمود تا اینکه فرمود اگاه باشید که او از سبط من است و ائمه از صلب
 او میروند میآورد خدا تعالی ائمه را تا شدن این را و از ایشان است مهمل این امت عمار میگوید عرض کرد
 بای راجی یا رسول الله این مهمل کیست فرمود این را بدینست که خدای تعالی عهد کرده
 است بسوی من که بیرون بیاورد از صلب حسین نه امام و نه ولی از لدای غائب میشود از ایشان
 و اینست قول خدا تعالی و جعل قل را بنما ان اصبح ماؤ که غورافن یا بشکیم بنما معین میباید شد از برای او
 غیبت طولانی که رجوع میکنند از او قوی و ثابت میمانند بر او و آخر آن پس هرگاه آخر الزمان
 بشود بیرون میآید پس بر میآید دنیا را از قسط و عدل هم چنانکه پر شده است از جور و ظلم و
 قتال میکنند و ناویل هم چنانکه قتال نمودم بر بنی بل و او سبی من است و اشیاء مردم بمن تا آخر حدیث
 شریف دیگر تو خود را خطری که نمی بینی بحال حضرت داد و پاندارد و قتال کردن بر ناویل معنی شد
 که امر بجای آورد در کتاب خدا با آنها و مشرکین بوده است ولی صاحب الامر با مسلمینی هم که حقیقت از
 جاده اسلام خارج شده اند جنگ خواهد فرمود مثل اینکه حضرت امیر و حضرت سید الشهداء
 فرمودند و از جمله آیات این آیه است ما یسناخرون الا صبیحه واحدة تا خدایم و هم یسناخرون و علی بن ابراهیم
 تفسیر نموده است که این در آخر الزمان است که صبح روزه میشود در ایشان یکصبیحه و خال اینکه ایشان
 در بازارهای خود مشغول خاصه اند پس میگردند کل ایشان در مکافات آن که بر نمیکند در احکام ایشان
 بسوی من و صبیحه نمیکند بوسیله و اینست قول خدا تعالی لا یسناخرون قومی و لا اهلهم
 بر جمیع عرض میکنم آیات بعد از این هم پیغمبر میکنند که این در نزد حق صواب است و قیام قیامی
 که جمیع خلق حاضر میشوند و خداوند بعد از همین آیات میفرماید و یفتح فی الصور فاذا هم من الا حداث
 نه ایتام پس معلوم نا آنکه میفرماید فاذا هم جمیع ایتام محضون و در اخبار فرموده اند که ایتام رجعت
 مثل این آیه است و یوم نخسر من کل امه فوجا معن یکدیگر با ایشان و ایتام قیام مثل این آیه است و خشنایم

غافل مشو و از جمله ایات است و از تقبوا ای معکم و قریب فانتظرو ای معکم من المنتظرین و ایبه اولی فرما پسر
 شعب است بقوم خود و ایبه پانصد و مواری از قرآن نمانده از جمله این ایاست و یقولون لولا انزل
 علیه آیه من ربّه فقل انما القیب لله فانتظرو ای معکم من المنتظرین و در اخباری چند تفسیر فرموده
 غیب را بجهت قائم عجل الله فرجه و انتظار انتظار ظهور است و هیچ است اما چه سود بشما و او در ماهم هم
 و امضوا ینهم و میگویم هنوز باید تشریف بیاورد شما میگویند آمده پس دلیل دیگر علاوه بر این لازم
 است ها تو ابرها تا آنکه ان کنتم صادقین اما بر این ما که معلومست برهان شما غیر از ادعای دیگر نیست
 و از جمله ایات هل یظنون الا ان ناتیهم الملائکه او یاتی ربکم ایات ربکم یوم یاتی
 بعض ایات ربکم لا یففع نفسا ایمانها لکن امن من قبل او کتب فی یمانها خبر این ایبه را در بعضی
 اخبار بظهور قائم عجل الله فرجه تفسیر فرموده اند که پیش از قیام آنحضرت کتب این ایمان با او داده
 است پس بها المراد و اگر بنا بر این است و بعد از قیام او و بیعت ایمان بیاورد از او پذیرفته نیست و در بعضی
 اخبار تفسیر را شراط ساعه و قرب قیام قیمة و ارتفاع حجة ظهور و پیش از قیمة شده است که از روزی که
 پیش از ایمان بیاورد و دیگر از او پذیرفته نیست و علی ایحال این ایبه مبارک از ایات است که خبر از ظهور
 میدهد و در بعضی بوضع ظاهرا و در بعضی در ظاهر و در بعضی در ظاهر و در بعضی در ظاهر و در بعضی در ظاهر
 نفسا ایمانها لکن امن من قبل و الا دعوت شما برای چماست و از جمله ایات یوم یبع الذراع الشی
 نکرو این ایبه مبارک که در باره امام تفسیر شده که از روزی که تشریف بیاورد و میخوانند مردم را با ما بر یک
 انکار میکنند و هیچ است امام با من نکر میخوانند خلق را مانند این که هر کس با من منکر می خلق را خواند
 این امام است و لویضی و کفر و خلاف فرمایش پیغمبر و امام باشد و بچند در معام خانه برای ما مثل
 میزند که ما قیام کرد و کرد است اما آنکه نمی هر کردی در عالم کرد و است ناخج هم مثلا کرد است و کرد
 نیست حال امام مردم را با ما که انکار میکنند میخوانند مانند این که هر کس با من منکر می دعوت کرد
 امام باشد تو خود خیال بکن و اضاف بد و از جمله این ایبه است فترت منکم انما احضنکم و این ایبه
 موسی است بفرعون و در باره حضرت حجه قم صادق چنانکه فرمودند که ستی از موسی دارد
 که خائفان بفریب و در حدیث دیگر است در بخار که وقتی که حضرت تشریف بیاورد و میفرماید بفرعون
 منکم الا به اما ملتفت باش که بعد از آنکه تشریف بیاورد و دیگر این است چنانکه موسی از شتر فرعون
 این بود و در حدیث میفرماید که امام شام میکند در حالتی که خوف ناس است و هیچ میکند
 در حالی که این ناس است و این از جهته این است که انوف که تشریف بیاورد و دیگر امیدی ناب مقاد
 او را ندارد بلکه مردم از او میترسند و او منصور بر عیب است چنانکه در اخبار فرموده اند و خلاصه
 در قرآن میفرماید فقل جعلنا لولیت سلطانا و مراد حضرت حجه است که ولی سید الشهداء است

ایات که در این باب است و در بعضی اخبار و در بعضی در ظاهر و در بعضی در ظاهر و در بعضی در ظاهر و در بعضی در ظاهر

پس با وجود سلطنت خوف از که دارد و در شان او فرموده و فری فرعون و هامان و جنودها منهم
 ما کانوا یحذرون و فرموده و یبیدتم من بعد خوفهم منا و از جمله ایات و لحد جثقونا فرادی کما
 خلقنا کما اول مرة و وجه اسند لال با این به هم معلوم نیست مگر همینکه زمان ظهور و قیمة میسرند
 و منحصر با این به نیست همه ایات قیمة و اثبات این باید خواند و الله که زن پیغمبر مرده از بیانات حضرت
 میخشد و از جمله آنهاست هل یظنون الا ان یاتیهم الله فی ظلمل من الغمام و در بعضی از حضرت امام
 رضا نقل نموده است که فرمود اصل نزول این بطور بوده هل یظنون الا ان یاتیهم الله بالغمام
 فی ظلمل من الغمام و در اخبار دیگر چندی و اثبات و بایستی و اثبات مراد تفسیر فرموده اند و فرموده اند
 که خدای عزوجل وصف کرده نمیشود بچیزی و ذهاب و بلند است از انتقال و در بعضی اخبار است که این در
 وقت معلوم است که آخر مدت انتظار شیطانت که جبار و بیط می کند و رسول خداست امام او است
 و در دست او و حربه از نو است که شیطانت و انبعاث او را تمام هلاک میکند و در انوف چهل و چهل
 هزار سال سلطنت میکند و قیام صیقل از زمان و جث فرموده اند خلاصه که این ایبه مبارک که خبر
 رجعت میدهد و از جمله ایات است فاما ناله الله ما غام ثم یبعث و این ایبه موافق اخباری چند در
 باره او میباشد و موافق حدیثی در باره عزیر است که خداوند او را میزند و بعد از صد سال زند
 فرمود و این ایات رجعت است و دلیل امکان است نه اینکه مخصوصا خبر از ظهور و رجعت میدهد
 و از جمله ایات است انما یحسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یقننون و این ایبه هم اختصاص
 با من ظهور امام یا رجعت ندارد بلکه مراد هر افسانی است چه اینکه اعظم امتحانها در آخر الزمان
 تشریف آوردن امام است و از جمله ایات کما اخرجک ربکم من بینک است و این ایبه و ایات بعد از
 ان در باب جنات و موهبتات و نجات نازل شده است و در اخبار و بحسب ظاهر تفسیر این
 و ایبه اخبار ظهور و نبی و ام و لو ممکن باشد تفسیر این با این مطلب و تفسیر برای نمودن هیچ نیست و
 چه حاجت است ما را با این مطلب در صورتی که این صریح داریم و حدیث میسریم که این بدیخشان تفسیر
 برای پی کرده باشند برای که ان مخالف با خبر اخبار است و مقصودشان نیست که رسالت و
 امامت از خانه واده پیغمبر برون رفته و پیغمبر را علی محمد صلی الله علیه و آله است و در حدیث حضرت امام رضا
 که سابقا نقل کردیم در این امر محال است که امامت از خانه واده پیغمبر برون رود و بدلیل و برهان
 این امر ثابت فرمودند پس اگر مقصودشان نیست خدای صریح است و از جمله ایات و لیسوکم
 شی من الخوف و الجوع و این ایبه را در چند حدیث معلوم است پیش از ظهور و تفسیر فرموده اند و در بعضی
 بخود زمان ظهور ندارد چنانکه حضرت خیال میکنند این است که بعد میفرماید و تشریف این
 و در حدیث تشریف میفرماید که یعنی بشارت بد صابین و این بلاها را بخیال فرج که بعد از ان

و در بخار از حضرت صادق نقل کرده است از پدر بزرگوارش در قول خدا بنما علی قاتلوا المشركين كافة
 و بود بدین سبب که بنیامه است تاویل این آیه و اگر قائم ما بر خبر دوزر باشد که بریند هر کس و در اول
 کند آنچه از تاویل این آیه است و همانند که برسد البته البته درین جمله پس بیا که شب و سپیده است تا آنکه شر
 بر پشت زمین نمایند چنانکه خلاف موده و مجلسی موعوم بیان کرده است که در آخر اشاره باینه و بگوید
 که میفرماید و قاتلوهم حتی لا تكون فتنة و يكون الدين كله لله خلاصه که آیات ذالیه بر این مطلب بسیار
 است و ما بعضی از آیات که دلالت بر بقیقت ظهور داشت نقل کردیم که در ضمن ابطال باطله هم شده
 باشد و لا حول و لا قوة الا بالله **فصل** گفتار است در غایت کتاب بخار و این
 عوالم و بنوع و فوائد الخاصین و جوامع الکلم و مجمع البحرین و انوار العالیة و بحر المعارف و وافی و مشرق
 الانوار و حدیقه الشیخ و اصول کافی و کتب اخبار ملاحظه فرمائید بعد از اخباری چند نقل
 میکند و ما یکی یکی یاد و ضمن جواب نقل میکنیم ان شاء الله **جواب** از جمله فتنه ها
 بر سر پروردگار نیست که در آیات اخبار اهل بیت سلام الله علیهم متشابهانی چند گذارده
 است تا آنکه گمانیکه در دل معرض از حق هستند و بظاهری مستحکم از کلمات اهل حق بقیوت
 بنا حل کردش کنند بجهن متشابهات متک شون و خبت باطن خود را بروز دهند تا آنکه
 روز قیامت که خداوند ایشان را معذب میکند حتی از برای ایشان نباشد و معذرت باز خداوند
 حق را ظاهری موده و احر نموده است که متشابهاتی با بد بجهنکمان عرضه نمود و آنچه موافق آنها است
 گرفت و آنچه مخالف آنها است قلم کرد و باز از جمله فتنه های خداست که گذاریم و در اخبار
 ائمه ما و پیغمبر بوده است و چیزهایی چند بدو رخ و واپس کرده اند و باز خداوند مهربانی از
 برای معرفت انهم گذارده است و باید عرض بر کتاب خدا و سنت پیغمبر نمود و صدق و کذب را تمیز
 داد و از جمله فتنه های خداست که اخباری چند از راه تفسیر از ائمه ما سر زده است و آنها را هم باین
 معرض بر کتاب و سنت و جماع غایت باید تمیز داد خلاصه که شرح ابوابه مطالب دو مقدمه شده است و
 محض تذکره اشاره نمودیم پس از جمله اخباری که نقل نموده است از بخار و عوالم و حدیقه الشیخ و انوار
 قام القائم قام با هر جد بد گذار رسول الله با هر جد بد این روایت و اباین لفظ در بخار و عوالم بدین
 و شاید از بخار فارسی ترجمه کرده باشد و علی اجمال مضمون صحیح است و اخبار متعدده با پیغمبر دارد
 شده و معنی ما بعد از ذکر اخبار بیک یا پیغمبی نقل کرده است خواهد آمد ان شاء الله و گفته است
 در بخار و عوالم و جوامع الکلم صانع ما صنع رسول الله و بعد ما کان قیله کاهدم رسول الله امر
 انما هیله و اسنانف الا سلم جد بد و این حدیث صحیح است در بخار و عوالم ملاحظه شد و باز گفته در
 عوالم و جوامع الکلم یقوم القائم با هر جد بد و کتاب جد بد و اینهم صحیح است و عوالم از حضرت باقر

نقل کرده تنه هم دارد که میفرماید و کتاب جد بد و قضاء جد بد علی العرب شد بدینسانه الا
 بالتب لا یسبب حد الا باخذ فی الله لونه لا ثم و در عصمت و وجبت از طوبی و بیک غیر از آنچه حدیث
 عوالم نقل کرده نقل میفرماید بعد از فقره اول و سینه جد بد و قضاء جد بد علی العرب شد بدینسانه
 شانه الا القتل لا یسبب حد الا باخذ فی الله لونه لا ثم و در عوالم این روایت و هم نقل کرده الا اینکه
 لفظ کتاب جد بد در ان نیست و باز از بخار و عوالم نقل کرده ان القائم اذ عا الناس الى امر جد بد
 گذار رسول الله و این حدیث را هم باین لفظ و عوالم و بخار در عطفش مذکوریم و شاید نقل بعضی نموده
 باشد و وجه استدلال حضرت باین اخبار اینست که چون این مرد برخواست و بزعم خود کتاب جد بد
 آورد و احکام جد بد بد چه کرد و بر او برادر کردیم که کتاب سنت پیغمبر خاتم است منسوخ نمیشود اینست
 که باین متشابهات مقتل شده است و عوالمی بر بزرگوار من روحی فداء از این مطلب بطور تفصیل
 جواب فرموده است و این بنده هم مختصرا جوابی مینویسد تمامه و کما ملق مجوابی بر ساله شریف
 الا و در جو عکس پس میگوئیم که لفظ کتاب جد بد و قضاء جد بد و امر جد بد لفظی است بجل بعضی کتاب و
 قضاء و امر ناز و مسلم است که بخار خداوند بکلمات مجله میفرماید قائم نمیشود مگر اینکه از صاحبان حدیث
 تفسیر کرده شود و حدیث که در دسترس است البته بجل حکم میکند چنانکه صدوق علیه السلام از حضرت
 صادق نقل کرده است و بدین است که اگر قاتی بسلام خود بگوید چیزی بیاور بعد بگوید بخار
 بیاور لفظ بجل اول داخل بر معنی واضح دوم باید کرد و غذا آورد و اگر بیاورد اینکه بفرماید که غذا
 بیاور و غلام رفت و لباسی فرماید برای او آورد و گفت که تو اول کفنی چیز بیاور و لباس هم چیزی نیست خود
 اتا و نوکران بدیده بر او عیب میکنند که بعد از آنکه خودش صبر بجا غذا خواسته بدیده جای لباس آورد
 است و حق میگویند حال داین مورد هم که فرموده اند اما قشرب میاورد و با کتاب جد بد و شرح
 جد بد باید بد که خود الی حدیث پیغمبر فرموده اند و بعد از آنکه در اخبار اهل بیت نظر کردیم چیزی بینیم
 که بکسی کتاب جد بد را اینطور فرموده اند که اول در عوالم نقل میکنند از حضرت باقر و در حدیث طویل
 که انوقت که قائم عجل الله فرجه در مسجد الحرام اظهار امر خود را میکند اول کسیکه با آنحضرت بیعت میکند
 جبرئیل میکشاید و بر پیغمبرند با ان دو پیغمبر و امیر المؤمنین پس دفع میکنند بسوی قائم
 کتاب جد بد که ان بر عرب شد بد است بجهری که هنوز قراست پس میفرماید ان حضرت که عمل بکن
 با پیغمبر و ان است پس این حدیث شریف را دانسته باش باز ملاحظه میکنیم که در عوالم از حضرت باقر
 نقل میکنند در حدیث طویل که انوقت که حضرت بشعلیت میسر مد مردی که از صلب پدر او است
 و است مردم است بیدن و اشجع ایشان است بقلب مگر از صاحب الامر و عرض میکنند چه میکند
 پس بخدا قسم که تو مردم را مثل انعام مبرانی و روی هم میبازی ایا این بهر است از پیغمبر یا پیغمبر

چیز پس غلام حضرت که متولی بیعت است میگوید ارام بگیر یا آنکه آنچه در آن دو چشم تو است خواهی زد
 پس قائم میفرماید که ساکت نشو ای فلان بل بچند اقامه که با من است همگذاز رسول خدا فلان جبهه ز فطیله
 زانیا و پس میباید از این میخواند بر او عهد و سوگند از این عرض میکند جلای الله فداک سر خود را فلان
 کن که بوسه پس عطا میکند سر خود را و میان دو چشم او را میبوسد و عرض میکند بیعت و انان
 کن پس نازه نمیکند پس از این حدیث ظاهر میشود که کتاب جدید همین کتابست و در حدیث دیگر
 زاده با حضرت عرض کرد که قائم بیعت محمد راه میبرد فرموده همتا همتا یا زاده بیعت او راه
 نمبرد و فرمود که رسول خدا راه میبرد و او متشابهن و تالیف میفرمود و قائم هم راه میبرد و
 با این مورد شده است و در کتابی که با او است اینکه راه برود و نقل عرض میکنم که حدیث ستونم که ذکر
 کتاب جدید داشت ملاحظه کن که ذیل از احوال و عصمت و در حدیث نقل کردیم بعضی فرموده
 است که کتاب جدید و قضای جدید بر عرب شد بد است و نیست شان او مگر بآن فاضل
 گذشت پس بین که مراد از کتاب همین است که در این دو حدیث آخر فرمودند و باز منحصرا باینها نیست
 و در حدیث از جعفر بن یحیی از پدرش نقل کرده است از حضرت صادق که فرمود چگونه این شما اگر بنند
 اصحاب قائم؟ فضا حیطه داد و مسجد کوفان بعد بیرون میاورد و بیوی ایشان مثال مسافران را
 جدید که بر عرب شد بد است و در حدیث از عواله نقل کرده است از فقیه مولای ابی هبیره از ابی عبد الله
 فرمود با رفید چگونه است حال تو هرگاه بر سبی اصحاب قائم را که فضا حیطه خود را در مسجد کوفه زده اند
 بیرون میاورد اما مثال جدید را که بر عرب شد بد است و فید عرض کرد جلالت فداک مثال جز
 چیست فرمود ذیج باز عرض نکرد و چیزی را ایشان راه میبرد و آنچه علی بن ابیطالب و اهل سواد راه رفت
 فرمودند ای رفید بدرستی که علی راه رفت با آنچه در جفر ایض بود و آن دست باز داشتن بود و او
 میداند که بعد از او غالب میشوند بر شیعه و قائم راه میبرد و آنچه در جفر احمر است و آن ذبح است
 و او میداند که دیگر غالب بر شیعه میشوند پس از این حدیث شریف هم ظاهر میشود که مراد از کتاب
 جدید مثال جدید است و بکافی مثال قصاص است و مراد جفا احمر است که حکم قتل باشد
 که در قرآن هم در حدیث از آن قتل بضا حیطه آمده شده است پس از این اخبار معلوم میشود
 که کتاب جدید همین است نه اینکه کتابی باشد که تا بعد قرآن باشد و نیز معنی دیگر از برای کتاب جدید
 است که در حدیث ثابت کردیم که قرآن را فیه بر آید و از آن کم کردند و یا تراشید و پس کردند و بعضی
 بر آن افزودند و همینکه حضرت شریف میاورد و در قرآن آنها نظور که نازل شده میاورد و اخبار
 بسیار شاهد بر این مطلب است از جمله حدیثی است که در حدیث نقل کرده است که طایفه بعضی را میفرمود
 کرد که آن قرآن در دست تو است و نازل آن و علم حلال و حرام را بسوی که دفع میکنی و کپیست حقا

آن فرمود آنچه حاصلش اینست که با وصیاء خودم تا اینکه وارد بشود از شما ایشان بر رسول خدا
 با قرآن که مفادقت نمیکند از قرآن و قرآن مفادقت نمیکند از ایشان و در حدیث دیگر است که عرض کرد
 کرد با ابی الحسن اگر میاورد قرآنی را که او در پی نزدای یکی تا اینکه همه بر آن جمع بشویم فرمود همتان را هم بوی
 آن نیست آوردیم پیش او بگر که تجزیه نمائیم شود و نکوشید روزی که ما از آن غافل بودیم یا میگوید
 نیاوردی بدرستی که آن قرآن که در نزد منست پس نمیکند او را مگر مظهر و او صیال او و طهر و
 عرض کرد یا اوفت معلومی برای اظهار آن هست فرمود بل هرگاه برخواست قائم از قرآن فلان من ظاهر میکند
 از او حمل میکند مردم را بر آن پس جاری میشود سنت بر آن منبر میگوید ملاحظه کن این موضع بیان باز آورد
 کتاب جدید بعد از قرآن و نسخ کردن احکام قرآن و دست میباید بیاورد و هم از انقضای روایت نموده است
 که کو با نظر میکنم بسوی شیعہ خوزمان در مسجد کوفه و قال اینکه فضا حیطه خود را زده اند و نیز مردم میکنند
 قرآن را هم چنانکه نازل شده و در حدیث دیگر باز همین مطلب را فرمود عرض کرد ندانم امر المؤمنین یا
 نیستان هم چنانکه نازل شده فرمودند محو کرده شد از آن هفتاد و نوری از قرآن با سائشان و اسما ابی القاسم
 و ترک کرده شد با بطلب مگر بجهت از راه بر پیوستن بجهت از اینکه هم انحضرت بود و در حدیث دیگر از علی بن ابی حمزه
 از پدرش از حضرت باقر که فرمود هرگاه بر خبر قائم آمد زنده میشود و خبر از برای کسی که مسلم مردم میکند
 قرآن را بر آنچه خدای جل جلاله نازل فرموده پس مشکلا آنچه میباشند بر کسی که حفظ کرده است قرآن را امر و مجوز
 اینکه مخالف میشود و او را نالایف عرض میکنم و دیگر خبر مایند که تو بقیه یکی که قرآن که بر پیوستن نازل
 شده میاوردند و کتاب دیگر سوای آن نیست یا از این که سابق نقل کردیم حدیث را که فرمودند که هر
 کس بعد از پیوستن از غای تبوت کند یا بعد از قرآن کتاب بنیاورد و خون او مباح است بر هر که از او بشنود
 پس بین بیک حدیث یاد حدیثی که اسم کتاب جدید برده اند و قال اینکه فضا حیطه است محل و بهر چه
 صحیح که موافق با خبر و کتاب و سنت از برای آن هست قایل را حل میکنی بر یکس که هیچ شاهد از برای
 آن نیست الوقت بنای دین خود را بر این بکار و بر همین قرآن و خاصه اگر کما انزل باشد و هر حال جدید
 است اینست که حضرت امیر در صفه ان میفرماید که گفته نمیکند از احوال و در حدیثی نمیشود عجائب قرآن
 و در کتاب البیون نقل شده است که سوال کرده شد حضرت صادق که چه میشود قرآن را که زیاد نمیکند
 بر اثر و در مس مکر غضا نیست و نازه کی را فرمود بجهت اینکه خدای تبارک و تعالی فرموده است اقر
 برای نفعانی چون نمایی و از برای مردی و مردی پس آن در هر زمانی جدید است و نزد هر قوی
 نقص است نادر و قیامت عرض میکنم پس بین که قرآن منسوخ شدن ندارد و همیشه هم جدید است
 و گفته نمیشود با او هر چه انسان در آن تدبیر میکند هر روز چیزی تازه میفرماید که پیشتر فرمود بود
 خلاصه و چه حدیث وارد شده است که امام با اهل مکه و مدینه و قشون و سفای و غیر

که مقالت می کند همه را بکتاب خدا و سنت پیغمبر می خواند پس اگر اندر منسوخ هستند خواندن بانهای
 چه و اینکه فرموده اند نیست جدید و قضاء جدید بخوانند مقصود این نیست که سنت پیغمبر را نسخ
 می کند بلکه احکامی که در زمان هدیه و تقیه بوده است و بدعت های که دشمنان گذارده بودند
 آنها را بر می دارد چنانکه اخبار و روایات را که در این مطلب است چنانکه در عوالم نقل کرده است
 که سوال کرده شد حضرت باقر از قائم که هرگاه بر خیزد پیغمبر واه مهر و فرمود و پیغمبر
 تا اینکه اسلام ظاهر شود عرض کرد شد سنت پیغمبر چه بود فرمود باطل کرد آنچه در جاهلیت بود
 و استقبالی نمود مردم را بعد از فرمود قائم که هرگاه بر خیزد باطل می کند آنچه در زمان هدیه بود
 از آنچه در دست مردم بود و استقبالی می کند بایشان عدل را عرض می کند که عرض این است که سنت
 پیغمبر منسوخ نمی شود مگر هر چه مردم تقیه داده اند یا از باب تقیه و اخبار و افعاله است و الا حلال
 حلال است نادر و تقیه و حرام محرم نادر و تقیه و بخوار و عوالم نقل نموده است از ابو بصیر از
 حضرت باقر که فرمود در صاحب این امر شایسته از چهار پیغمبر است تا آنکه ابو بصیر عرض کرد شبهه محرم
 چیست فرمود هرگاه بر خیزد پیغمبر و سول خدا واه مهر و داکاه باش بدست که او بیانات می کند تا در
 محرم و او می کند از دشمنان است مگر هرگاه تا آنکه خداوند را خبری بشود ابو بصیر عرض کرد چگونه
 می دانند جنای خدا و فرمود خداوند انشا می کند در قلب و دهن و اعراض می کند پس بیرون که همان آثار
 پیغمبر است که امام بیان می نماید و اخبار و روایات را که در این مطلب است و چون مولای من روحی فدا
 بتفصیل جواب فرموده است و اینها را هم بطول می آید بپیش از این تفصیل نمیدادم و بعد هم شاید
 بیان آن بیاید و از جمله اخبار که نقل کرده فی الجاه و العوالم و جوامع الکلم الاسلام ظم غریب و سبوعود
 علی ملاکان غریب و فطوبی للمغرباء این حدیث را هم در مظان کتب مذکوره ندیدم و شاید نقل بعضی
 باشد ولی باین لفظ و سه واپس نیست که آن الاسلام بد غریب و سبوعود غریب کلامه فطوبی للمغرباء
 و در و ابی سوال از معنی این فرمایش کردند فرمود پیغمبر است و ادعی متاد عا اجد بد کلامه عا رسول الله
 و باز و ابی کرده فی الجاه و العوالم اذا قام القائم استأف امر اجد بد کلامه عا رسول الله ابی و این
 لفظ ندیدم اما باین لفظ استأف و عا اجد بد و ظاهر اینست که همین است که ضعیف شده و باز
 گفته فی الکاف و الی ان قال بیطل ملاکان قبله ملاکان فی بدی الناس عرض می کند که قریب به لفظ بخوار و عوالم
 از تفسیر نقل کرده اند بیطل ملاکان فی الهدی ملاکان فی ابدی الناس و صحیح است و تحریف در این است
 که این اخبار چه در میان حضرتان دارد اما آنکه فرموده اند الاسلام بد غریب و سبوعود غریب شایسته در این
 نیست زیرا که اینها معاصی استنبات و بدعتها و اموریکه از جاهلیت است بواسطه مناسبت بافتاری و
 بهود و ملل و خواجه دیگر که در اسلام شایع شده است و تحریفی بر گردانیده است از اوضاع جاهلیت و

الحوالد

اهل ان که باقی بر است لا مانده اند پس با کمال طور بفرموده اقل من اقل من الکبریت الا من و فرمود
 پس باین مضامین در علام ظهور فرموده اند و محسوس است که چه قدر اسلام مردم ضعیف شده
 بلکه چه قدر که از اسلام بیرون رفته اند و لود در عداد مسلمین شمرده شوند اما در ظاهر و باطنشان هیچ از
 صفات مسلمین نیست همین پس است که پیغمبر یا صاحب فرمود که شما از حالا تا صد و چهل سال بر یک
 بخوار هستید و بعد از آن نادر و بیست سال بر یک و خوار با هم هستید و بعد از آن خدای بر یک هستید
 پس بیرون که امر و مردم چه قدر از اسلام دور شده اند که نسبت با صاحب رسول خدا در از زمان که
 همه فتنه های عالم از آنها برخواست و دور شده اند پس مسلم اسلام غریب و بی ناصر شده است
 و خوشحال گشته اند که در این ضمن بر اسلام باقی مانده باشند و ایشان معدود و بسیار گشته اند
 و اوقت که امام هم شریف می آید و اول که مردم را دعوت دهد به پیغمبر و عضل اسلام را بخواند
 جاری می نماید البته ابتدا که از مردم مسلم امر او را می کنند و لکه همینکه اظهار امر را می کنند و
 شمشیر می کشد و زمین را از لوث منافقین و کفار پاک می کند و امر بر می گرداند و اسلام ظاهر و
 غالب میشود چنانکه خداوند فرمود بظهور علی الدین کلمه فرموده است و بیرون الدین کلمه فرموده
 است و باین الله الا ان تم فوه و اخبار و روایات را که در این مطلب است و بیرون که فرمودند در از زمان همه
 اسلام به پیغمبر خواهند آورد و در هر قریه صبح و شام صدای اذان بلند است و صحبت مسلم
 می رود تا آنجا که شب می رسد پس اوقت دیگر اسلام غریب نیست و مؤمنین غریب نیستند بلکه
 همه در زمین خانه خودشان است و اهل ان بستان خودشان چنانکه در حدیث فرمودند که
 ملک از ان شبعه ماست و امر و زخراشت از روز که آباد شد جلوانا خواهند گرفت بادی و
 قوام و ملا حظ می کند که هر چه بر غریب اسلام افزوده است و چیزی از ان کم نشده و دولت و
 ال محمد نیست پس اینکه فرمودند که دولت ما آخری دولتهاست و خداوند فرموده و العاقبه للمتین و
 زمین را بر از عدل و داد می کشیم همانطور که بر از ظلم وجود شده و اساس و قواعد اسلام را محکم
 می کنیم و همه بدعتها و ضلالتها را بر می داریم و احکام اسلام را که امروزه عمل کرده نمیشود جاری می کنیم
 اینها چه چیز است اگر آنکه فرموده اند اسلام غریب میشود خود با الله در و غمگین بوده اند که چرا تو
 استشهد بکلام ایشان می کنی و اگر راست گو بوده اند که پس همانطور که این حدیث را فرموده اند
 که اسلام غریب میشود هر از حدیث دیگر و اهم فرموده اند که اسلام ظاهر و غالب میشود تا زمانی که
 که زهاد در خانه خود بکتاب و سنت محکم کنند و بقیضای ان عمل کنند پس این اخبار و اهم باید قبول
 کنیم هر چیزی را در جای خود بگذاری نه آنکه هر چه بر غم تو می آید بدعت تو است قبول کنی و هر چه را
 بر تو است قبول کنی باری و چون اخباریکه اشاره باینها کرده ایم بعضی پیش ذکر شده و بسیار دی از

انفهام کوش زد مردم شده است دیگر تفصیل نمیدهم و دعوت جد بد راهم که پیش در کرده هم که مراد
 همانند دعوت اسلام است چون حشور و ایدان امروز در میان خلق بسیار شده است و از اهل
 مندرس کرده اند ایشان قشری بسیار دارند و احکام زمان هدیه و این بسیار دارند و از پال و پاکیزه
 و فو می کنند همانطور که از پیغمبر سر زده است و بعینه همان آثار نبویه است که میان پیغمبر ما بد
 ند اینک یک شریعت و کتاب او را از میان بردارد و شاهد همه اینها را پیش در کرده هم و علاوه بر اینها هم
 اخبار بسیار است الا اینکه ما طالب خضاییم و باز گفته است فی الجار و العواله و جوامع الکلام ان القائم
 بر علیه ماله بر علیه رسول الله من الجاهلیة الى ان قال یخرجون علیه کتاب الله وینار لون وینار لونه
 علیه فی العواله ان قائما اذا قام استقبل من جهلة الناس ما لا استقبل رسول الله من جهال الجاهلیة
 الا ان قال ینار لون کتاب الله وینار علیه فی الجار و صاحب بن امر می رسد از آنها که بر رسول خدا رسد
 و در نسخه دیگر می رسد مذکور فی الجار و بقی که قائم ماقام کند از جهال الناس کما فی مقابل و
 ایشان را و خاصه بمناسبت و در جهالت و نادانی سخت تر از انیام جاهلینند تا اینکه بعضی را بد خلافت
 کتاب خدا را ببقاید باطله خود تاویل نمایند و ببقاید خود بان احتیاج بنمایند میگویم در حدیث
 اول در بخار و عواله و عصمت و رجعت باین الفاظ که او نقل کرده و بداند و باقی بقصود
 حدیث هست و ظاهر اینست که اینها را تصحیف کرده در بخار و عن الفضیل قال سمعت ابا عبد الله
 یقول ان قائما اذا قام استقبل من جهلة الناس ما لا استقبله رسول الله من جهال الجاهلیة
 فضلت کیف ذلک قال ان رسول الله من الناس و هم یبیدون الحجارة و التخت و العبدان و الخشب
 النخونه و ان قائما اذا قام ان الناس و کلهم ینارون علیه کتاب الله وینار علیه ثم قال ما والله لیدخلن
 علیه علیه جوف بیهیم کما بدخل الحمر و الفرو و قبه عن محمد بن ابی حمزة عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله
 علیه السلام قال سمعت یقول ان القائم یلقی حربه ماله یلقی رسول الله اناهم و هم یبیدون الحجارة
 المنقورة و الخشب النخونه و ان القائم یخرجون علیه فینار لون علیه کتاب الله وینار لونه علیه و اما در
 روایتی هم که از ترجمه بخار نقل کرده اینها هم با انداختن اختلاف موجود است حال باید فهمید که مقصود
 از این اخبار چیست و غرض مصنف از روایت آنها چه بوده است آیا مقصود امام از این روایات
 که فرموده است این است که اهل اخرا از زمان باید کتاب خدا را بیک متر و در اند و عمل بمقتضای
 ان نکنند که چنین منظوری بداده نبوده است و خود ایشان از همین کتاب اخبار ظهور و کفایت
 از این بیرون آورده و بیان فرموده اند و اما امر نموده اند که بمقتضای ان در اصول و فروع و فقا
 کنیم پس بقی مقصود این نیست که قرآن بیشتر و ک باشد و خود تو هم که ارد و داری بلی هم متنا
 دست بناوری که شاهد خود قرار بدی و الحمد لله ممکن نشد و اینها را یابی مناسب

لای رسول الله

با حال خود بخوانی چنانچه سابقا دانسته و در بخار از حضرت امیر از پیغمبر نقل کرده که فرمودند
 از جبرئیل که گفت یا محمد زود باشد که دواست توفیقش نیاشود کهم باو پس خرج از قفسه چپیت
 گفت کتاب خدا که در او است بنیان ماقبل شما از خبر و خبر ما بعد شما و حکم ما بین شما تا آخر حدیث
 شریف که از این قبیل فرمایشات فرمود پس مقصود از این که قرآن را باین صاحب الامر تاویل میکنند
 نیست مگر اینکه چون خداوند در کتاب مجید خود و پیغمبر آمده و در اخبار خود امر فرموده اند که قرآن
 و تاویل و تفسیر از اهل بیت سلام الله باید گرفت و هر که برای خود بگیرد کافی میشود و هر که
 از فرمایش ایشان بگیرد محقق فایز شده است و حق را بواسطه اهل بیت الله خواهد شناخت
 و تسلیم خواهد نمود چنانکه خداوند فرموده الذین جاها و افینا النهدینهم سبلنا فیهم انما
 مراد از تاویل قرآن بر صاحب الامر اینست که آیات کتاب را انسان برای خود تاویل میکند یا
 از مفسرین سنی که از اهل بیت سلام الله اخرا می گردند و برای خود تفسیر کردند بگیرد و بر حسب
 الامر احتیاج کند و لا محاله باید همین طور باشد زیرا که تفاسیر که با اخبار صحیح از اهل بیت
 سلم الله بنارسیده است البته مخالف با رفتار و سیرت صاحب الامر نیست که بان تفاسیر را
 او بتوان معارضه نمود مگر کسی قرآن را برای خودش تفسیر کند و البته و فقا و امام موافق با اداه جهات
 نیست باو و مقصود این شخص از روایت این اخبار اینست که چون مشایخ ما با آیات قرآن بر آوردند
 خواسته برای خود عذری قرار بدهند این است که در و اینگونه که قائم که قشری بسیار مردم بکتاب خدا
 با احتیاج میکنند غافل از اینکه از ادب مشایخ ما بدانست که بلیا به از قرآن را برای خود تفسیر کنند
 و تمام آنچه فرموده اند ما خود را از اخبار اهل بیت علیهم السلام است و ما هم که امید داریم تابع ایشان
 باشیم ملاحظه کردی که تمام آنچه در تفسیر آیات گفته هم از اخبار اهل بیت علیهم السلام و در ذکر
 کدیم اما مشاؤل در قرآن شما بشد و امثال شما که ایدار رجوع با اخبار اهل بیت سلام الله نمیکند
 و برای خود هر چه میخواهند تاویل میکنند بلکه چنانکه صراحت کفایت چنان قرآن را سهل و آسان
 گرفته که همه کس آنرا میفهمند و حال اینکه در اخبار فرموده اند که چیزی دور تر از عقول مردم از قرآن
 نیست پس بین که مشاؤل در قرآن شما بشد و امثال شما یا ما که اقرار میجمل خود دادیم و بلی کلمه بی
 فرمایش اهل بیت نمیکویم و اما آنچه روایت کرده از اینکه بصاحب الامر می رسد از آنها که بر رسول
 خدا رسیده یا رسیده مقصود او اینست که میباید از علی محمد را هم که از بیت گردند و کشند از این بلی
 است و چه قدر جاهلست اینها و همین باب حدیث را می بیند و اخبار خدا که در قوت و شوکت و فتح
 و ظفر و قتل دشمنان و مسخر کردن روی زمین هست آنها را ملاحظه نمیکند و شبهه نیست که در
 اول ظهور که تازه مردم میبایست از جاهلیت بیرون بنمایند و اجل شیطانیان هم نزدیک شده البته

منهای سعی و کوشش خود را میبکشد که بایک بنوا نهاد امام را دفع کند و مدت هشتاد و هفت روز
 اجازت انحضرت مشغول بچنگ است و در بعضی اخبار جنگهای انحضرت را شمرده اند و معلوم است
 که اگر بنای انجازه باشد برای امام حکمت که قلوب مردم را بیکار و منصرف از کفر و ضلالت بکند
 و در وجود بنیاد و در بیکار حاجت بچنگ و کشیدن شمشیر نیست اما انحضرت بهین وضع ظاهر جهاد
 خواهد فرمود و قتلها خواهد نمود و نمائند اینست که در همه جا فتح با او است و هیچ رقیب از او بر نمیکند
 اما البته باید زحمت کشید و تعب دید و در روز سابع شمشیر را بشکست و در عرق و خون از جبهه
 پالوده و دنیا جوی از احباب او هم شهید بشوند اما بعد از همه این تفصیلات فتح از برای او است
 و تمام ملک را فتح کند و چون در روم و خیال دینار را فتح خواهد فرمود و اسلام را ظاهر
 خواهد نمود و ملا خطه میبکشد که در سواد خلیف جنت های بسیار فرمود و صد مائت بر وجود مقدس
 وارد آمد و مندرک آخر فتح با او بود و آخر بیانی و سپیده بود که هر روز خود را انحضرت و اند
 میبشدند و اسلام میاوردند و هر از مرتبه بالا میزدند اینست امر صاحب الامر و آخر فتح با او است
 و بعد از آنکه شمشیر از تن و جبهه بجهنم حاصل شد و جسد او را خاوانان خوردند و میرزا
 حسینعلی نیز بدیده و اصل شد و هنوز از دستان و جبهه بیرون نیامده بود و امر امام با این
 منوال نیست و در وقت حدیث بتمنا در این مقام ذکر میکنیم علاوه بر این و اخبار بکه سابق ذکر
 کرده ایم از جمله حدیثی است که در مجاز از حضرت امام و خاتم افضل فرموده است از انباء کرامش که فرمود
 رسول خدا که در شب عزراج بعد از نمازها که از خداوند انحضرت شد و اسماء و صبیانش را بر سر
 عرش ملا حظ فرمود تا اینکه خداوند فرمود و لا طهرن الا رض باخرهم من عدائی و لا ملکه مضا
 الا رض و منار بها و لا سخن که از ریاح و لا ذلن له التخاب الصواب و لا رقیبه فی الا سباب و لا شتر
 بجندی و لا مدینه بملکه حق بعلن دعوی و بجمع الخلق علی وجهی که هم لادین ملکه و لا دین الا با
 باین اولیائی الیوم القیمة تو را بجای خدا ملا حظ کن باین از این وعده ها که خداوند فرموده و خلعت از برای
 امانت نیست کدام یک ظهور پیدا کرد در دل خود از بحر فهای مفرغ خوش میکنید و افسار کرد خود انداخته
 دست جهال میدهد تا بجهل که غایب اندازند و از پیشربال روایت کرده است از حضرت باقر
 آمد حدیثی فلت انهم یعنی اگر چه بقولون کوفه کان ذلک کما نحن و انتم فی العدل سواء افتقال من باب
 ثاب الله علیه و من اسر نفقا فلا یبعد الله غیره و من اظهر شیطا الهرق الله دمه ثم قال بدینهم و الذی
 نقی بید کما بدیح الصواب شانه وادی بید الا حلفه فلت انهم بقولون انه اذا کان ذلک استقامت
 الامام و لا یجری حق محمدم قال کلا و الذی نقی بید حق من حق و انتم العرق و الهلق وادی بید
 الا جهنم و در روایت دیگر است انهم بقولون ان المهدي لو قام لا استقامت له الا موعظوا

ولا یجری حق محمدم فقال کلا و الذی نقی بید حق من حق و انتم العرق و الهلق وادی بید
 حین ادبیت و باعیت و شیخی وجهه کلا و الذی نقی بید حق من حق و انتم العرق و الهلق وادی بید
 مع جهنم خلاصه که امور استقامت می یابند مگر بید حق و جهنم کون و خون و بخت نماند
 ملک منقر شود و حضرت صادق فرمود که اهل حق همیشه نابوده اند و دست دین بوده اند گاه نباشد که
 این نامه نترسد یکی است و غایت طولانی خلاصه که اخبار از این باب بسیار است و صریح قول
 خداوند است که صاحب الامر باید زمین را منقر کند و خوف او باین بدل شود که اگر باین تار بکند که
 حضرات میکنند همیشه بطلب طالب حاصل شود برای همه ائمه بلکه همه انبیاء خدا بود و بیکار همه خلق
 را و عده و عهد و پیم و امید دادن با مردم را حاجت نبود و همه وقت بظهور بوده بلکه اگر دست ملا
 کنه غلبه دولت باطل از هر دو از هر وقت بیشتر است پس اگر اینهاست یعنی بر شدن زمین از حد و داد
 پس همه ظهور و نصاری و جوس و نقاب و فرق باطله اسلام همه بر حقند و احکامات انهم همه بعد از است
 وجود هم در عالم نیست بلکه بنابر این همه هم مؤمنان هستند پس دیگر این زحمت و جان کند نهایی شما
 برای چیست و چرا مردم را دعوت میکنید و قتلها و غارتها که در بدین طمع سلطنت و ریاست
 باطله زایل دنیا جغت چه بود و شورش برای شما چه شد خلاصه که تفصیل لازم نیست و انچه که کتب اخبار
 ال محمدیه بچست در عالم و هر که طالب هدایت است بر او اسافت و از جمله اخبار که روایت کرده
 البخاری چون قائم ماقام فرما بدین غیر این رفتار که هست رفتار نماید و این روایت را هم علامت کلمه شری
 انداخته زیرا که بخاری فارسی است که چون قائم ماقام میکند در این زمانه و رفتار بکه حالا هست
 رفتار میکند و در عری هم جا مان غیر الذی کان و جمل الکلیه یا ما و انداخته تا اینکه کلمه رفتار او را
 مخالف شرع پیغمبر کبر و نیست بنطور و مقصود اینست که ما و شیعه ما امروز مظلوم و معهودیم
 روزا بنطور نیست و بر فرض که بطور عموم هم باشد نه هر که در کلیه امور برخلاف رفتار اسلام
 که حال و پیش از این بوده و راه رفت این امام است حاجت بسیار از ملل باطله برخلافان رفتار می
 کنند و هیچیک را امام نمیتوان گفت پس محض مخالفت رفتار خاصه امانت نیست و صفات خاصه
 امامت معتین است آنها را دست بیاور و نشان بده انوقت هر چه حکم کرد اطاعت کن و حکم هم بمقتضای
 مکر شرع پیغمبر شایب بسیاری از شرع پیغمبر امروز بر حسب مصالح زمان پنهان است از
 اشکار میشود چنانکه در اخبار و بسیاری از آنها را افشا فرموده اند و هر چه صاحب الامر حکم
 فرما بد مطاعت و همینکه قشر بقی میاورد و مؤمنان هر یک در زیر سر خود حقیقه خواهند دید
 که طاعه معروفه و طاعنه میکنند باری می بینا و دانند که متشایب از اخبار دست بیاورند
 و مردم را کلاه کنند و بگافند که من عهد الله فالت من مصل و از جمله روایات است که از کاف

نقل کرده ان القائم بطل ماكان قبله بامر الله وكافي عجله نرد من موجود نیست و بیکه هم صحیف و
تفسیر در روایات این شخص بی بنیاد است و بایست او ندارد و به اصل مضمون چیزی نیست که محل انکار
باشد و شاهان را هم باز داریم در بخار و وایت نموده است بحد ماكان قبله کاهدم رسول
امر با هله و بناقت الاسلام جد بدو شیخ نیست که جاهلیت عالم را فرا گرفته و احکام مبنی بر
جاویده است و احکام اسلام در حقیقت بیهان مانده و از روز که حضرت قسریف بناورد و احکام
اسلام را کما انزل الله جاری میکند و مقصود از کلمه ماكان قبله الله عموم نیست هم چنانکه رسول
خدا ص بطور عموم آنچه در عالم بوده باطل نفی نمود و اعظم مورد که موجب خداوند و رسالت نبی
بود باقی گذاشت و بنا بر این احکام ایشان را باقی گذاشت و هم چنین امر قائم ال محمد و اکوینا
باشد که همه امور کائنات ماكان باطل شود پس اول امامت خودش یکی از مهور و موافقی است
که از پیش بوده اگر بنا باشد همه چیز باطل شود پس امامت و باطل میشود پس بدون شیخ مراد از
این کلمه عموم نیست بلکه مراد این است که هر چه بواسطه شیطان تغییر و تحریف یافته یا بر حسب
مصلح زمان حکمی شده است و آن روز باید برگردان بریزد و تغییر میدهد تا اینکه کلیه
آنچه در عالم هست عموماً تغییر مییابد و بنای مذهب شما غالب بر این شده که تمام چیزها
و تغییر میدهد مگر هر چه را که نتوانید و از آنچه پیش کشیم ذاتی که نه هر که برخواست و امور
سابقه را باطل کرد این امامت بلکه اگر امام آمد محتار است و هر چه میخواهد میکند و اگر
صرف بطلان قواعد اسلام امر و دلیل حقیقت است پس همد و شدن یا نصرانی یا یهودی یا
غیر اینها هم مانع ندارد چه قدر جاهلند باطل است و چگونه نفس عقول مردم را میبندند و باز حدیث
دیگر نقل میکنیم تا مضمر از این قبیل اخبار را صریحاً بفهمی در عوالم از حضرت باقی تم روایت کرده است
از حدیث طویل که فرمود هر گاه قائم بر خیزد سهر میکند بسوی کوفه پس خراب میکند چهار مسجد را و
باقی نمیکند از مسجد و بر سر و منبر که شرفات داشته باشد مگر اینکه خراب میکند و جوار قرار
میدهد و طریقی عظم و اوسع میکند و آنچه که بگوید هاها خراب شده بی شکند و کینهها و
ناودانها که بگوید هاهاست باطل میکند و بدعی و اتره نمیکند مگر اینکه زایل میکند و سنتی را
ترک نمیکند مگر اینکه قام میکند و قسطنطنیه و چین و چینال و بلم را فتح میکند تا آخر حدیث
شریف و این شایع از برای همه اینگونه اخبار است و از جمله روایات که نموده این است و بی
جمع التورین بعلوم القرآن الجدل بدیه لوبعلم الناس ما یصنع القائم لاجب اکثرهم ان لا یروا فانه
يقوم باحر جدد علی العرب شد بد جواب جمع التورین را ندیده ام و می دانم از کتب معتبره
هست یا نیست و لفظ بعلوم القرآن الجدل بد هم عجله نظر نیست که در کتب معتبره دیده باشم

در تفسیر

و بر فرض صحت بجهان معنی که سابق شرح کردم منبر میشود قران کلیه در هر حال جدید است چنانکه
در حدیث دیگر علاوه بر آن قرانی که آنحضرت مبارک و چون دو نالیف با این قران مخالف است و ایات
علاوه بر اینها در حدیث جدید است و افشاد که بالله بهین ظاهر ملاحظه کن قران جدید موهبا اند
قران عربی مبنی است که فضلاء عرب عاجزان بودند حال در این زمان قران نالیف مبنی است
است که خرخر فانی هم بنافند که هیچ قاطری عرب اینگونه تکلم نکند پس چه شباهت بقران و ادعای انوار
هذه بان جدید نمیکند که قران جدید بگویند باری والله که اینچنین قایل غنا نیستند و اما
فقیر و پیش حدیثی قریب باین مضمون هست نه بایست فقر و و بشم که فانه یقوم باحر جدید
باشد در اخبار دیگر هست و کما نم نیست که دو حدیث را بهم ختم کرده اند و اصل حدیث موافق
بکار لوبعلم الناس ما یصنع القائم اذا خرج لاجب اکثرهم ان لا یروا فانه یقوم باحر جدید
لا یبدل الا بقریش فلا یأخذ منها الا السیف ولا یعطیها الا السیف تا آخر و حضرت چون در حدیث
که شمشیرشان لحد الله شکست و کاری پیش نبردند ملاحظه کرده اند که شمه حدیث را چنان که هست
اگر روایت کنند در برابرشان میبندد این است که این فقره را انداخته اند و فقره از حدیث دیگر که
در بخار بعد از همین حدیث نقل کرده برداشته اند که شاید شاهد آنها بشود که اعراض مردم
از جهنم نازکی داشتن دعوت آنهاست و غافل از اینکه باز هم دلیل آنها نمیشود و عوفی که
غیر از وضع حالیه اسلام باشد بالنسبه بان جدید است و مسلم هم دعوتها حق نیست دعوت
امام حق است نه غیر او باری و گفته است فی البخار و صول کافی علاوه الا رض قطا و عدلا کما ملئت
ظلم و جوراً علی فتره من الاثم کما ان رسول الله بعث علی فتره من الرسل این حدیث را هم در عوالم
و بخار و در اخبار غیبی نقل از کلبی علیها السلام نقل کرده اند باندک تغییر یافته و است کرده اند الله
بملاءها عدلاً کما ملئت جوراً علی فتره من الاثم بانی کما ان رسول الله بعث علی فتره من الرسل
که دارد باعث اختلاف معنی نیست و مقصود حضرت از ذکر این حدیث اینست که امام عصر علی الله فرجه
وقتی بر میخیزد که مدت زمانی باشد که از میان رفته باشند و زمان فتره شده باشد یعنی
آئمه در عالم وجود نداشته باشند و حال اینکه مراد از فتره این نیست و خاتم که علی فتره من الرسل
مبعوث شده است یعنی در وقتی که پیش از بنیاد منقطع شده بود و آنحضرت مبعوث شدند اینک مراد
این باشد که وجودشان منقطع شده بود چنانکه در اخبار بسیار فرموده اند که میان عیسی
و خاتم و صباء بوده اند حق تر نبی خدا را شمرده اند و بواسطه برده اخر الحاج به پیغمبر رسیده
خبر و شعله است که عیسی مرده است و خداوند فرموده و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شیه لم
و حضرت را در پس و الناس و حضرت زنده اند پس در عالم بوده اند و بایست بواسطه اعراض ملک و غلبه

باطل

یا طاهر است ظاهر نبود و حال است که در میان از حجه بنامند و زمان غیبت هم بعینه احراز
منوال و امام در عالم قریب دارد و ظاهر از امور خود و انبیا و طو و کوا و ابنا است و
وجود انحضرت ناما مور و مجروح شده منافعی نیست با اینکه زمان فتره باشد مثل اینکه بی
همین حدیث که در و است کرده میفرماید که پیغمبر بر فتره از و سل مبعوث شد و میفرماید مثلاً
شد و چهل سال از عمر مقدس انحضرت گذشت و در میان خلق راه میرفت و بی هم بود چنان
فرمود گشت نبی و آدم بن امان و الطین و باز زمان فتره بود و محض همینکه مبعوث شد بود پس بود
امام هم ناما مور با ظاهر امر شده است منافعی نیست با اینکه فتره باشد و افلا یا ضد حدیث
که بطور عموم و خصوص لایق بر وجود انحضرت میکند و قوه را ترک میکند و یا این یکدیگر که اندک
قشایر دارد و میگوید و حال اینکه انهم پیش از اخبار صریح و دلیل عدم وجود امام نیست و امام
از زمانیکه که او شکم مادر منو شد و در ویت و پنجاه و پنج از هجرت باشد تقریباً تا کون هیئت در
عالم بوده و هست تا الوقت که ظهور و می نماید و بکنایه بابت بکنند و در اخبار فرمودند که
خداوند عز و جل و عمر جد صلح خضر را دلیل بر عمو و قرار داده است که مردم انکار حواء او نکنند
پس با این حدیث هم نمیتوان سر را علی محمد صریح مبر از رضای برادرش را از امام خواند مگر با این که
که جواب خداوند و جواب صاحب لا مریه و امام بان عنوان گفت و باز گفته است که در اکثر کتب منقول
است که بظاهر صبی من بنی هاشم ذو کتاب جد پدری و شرح جدید علی العرب است و جواب این حدیث را
مصنفین سابقین هم در وایت کرده اند و ساده تر بودند و از ظاهر شدن که نشان چندان
بالکنداشند این است که نسبت عوام و اربابین می دارند و آنچه در عوالم و اربابین تفحص کردیم این
حدیث را ندیدیم کتاب عوالم حاضر است و از اول تا آخر مجدداً ملاحظه شد و این حدیث را ندیدیم دیگر
اگر باز از چشم ما رفته است خدا دانا است و اربابین و عوالم هر دو را مولای برقرار من در شریف
الا و در قوم فرموده است که ملاحظه کردیم و ندیدیم مگر عبارت از حجه الدین که در اربابین نقل کرده
که انرا هم ضعیف کرده اند و اینطور که نقل میکنند نیست علی ایحال مصنف دلائل زو نکر شده
و جملاً با اکثر کتب نسبت داده است و خواه حدیث با این لفظ باشد یا نباشد میگویم شایع منظور
داوید یا مقصود این است که این صبی از بنی هاشم همان امام غائب منظر است که در کتاب و سنت
و اخبار و سابقین همه بان خبر داده اند یا غیر او است غیر او که البته منظور نیست و اگر منظور است مطلب
شما از این حدیث اینست که از برای او حسب نسب خاصی نیست مگر همینکه از بنی هاشم است مثل
اینکه صبی از سینه ام قائلند باینکه میگوید عباسی است و اتفاقاً که اهل اخبار صحیح هستند از
ایشان ردین آنها میکنند و امام ثانی عشر ما قائلند که غائب است و قریب مینا و در هر حال

مطلب شما اینست که همینکه صبی از بنی هاشم برخواست و لوازم فرزندان عبدالمطلب هم بنامند و
کتاب جد پدری و شرح جد پدری و این امام است و دیگر که میگوید یا شد و هر چه میگوید میگوید
صفحه میگوید داشته باشد و بسیار غریب است بنی ناما نظری میگوید که این حدیث بجل هم شما
رسیده که از یا ضد حدیث دیگر و چند دایه از قرآن که بطور خصوصیت صبی امام غائب نظر را
میکند معنی قرآن که امام طریقی است که شما این حدیث را گرفته اند و سایر اخبار را که در آن آمده
اگر نوع اخبار را محال غایب نیست که انهم یکی از آنها است چرا این پسند شما شده و اگر بعضی اخبار صحیح
هست و بعضی نیست تو باید ثابت میکنی که انها که نداشتند و این صحیح نیست و همین یکی صحیح است و اما
مگر که صحیح اخبار را از کتاب و سنت و ضرورت شیعیه ثابت کرده ایم و الحمد لله اسوه ایمان و اقلید
الاثبات و از این گذشته فرض که همین حدیث پسند میفرمایم برسد منافعی با اخبار مانع نیست که لازم اثر
این باشد که بگوید بکبریم و بکبریم از یکدیگر زیرا که ما هم میگوئیم فرزندان امام حسن عسکری است از
بنی هاشم خارج نمیشوند و میر و گفته ایم و همین در سنو العمل و الس که آمده است داده اند که هر گاه دو
حدیث در یکدیگر یکجاست و یکی غیر معتبر دیگر و مسلم بفسر که کنیم میر و گفته ایم اما تو که بجل میگوید بر
خود عمل نموده و با هزار حدیث که مخصوص فی از عمل برآی فرموده اند مخالفت کرده خلاصه که سستی ادله
شما بر هر مافلا و اخست و حاجت بتفصیل زیاده بر این نیست و از جمله اخبار که روایت کرده اینست که
میگوید در بنی یحیوم لله و لیس فی عطف پیغمبر و مضمون این حدیث صحیح است اگر چه در بنی یحیوم لفظ
در اخبار ندیدیم و نمیدانیم چه تمیز بجال حضرات دارد ما هم همین را میگوئیم و هیچ معتقد بشو این جامع نمیشیم
و امام ثانی عشر از آنکه منو شد غالب پنهان بود تا پدر برین کوارش روم این فرمود و از آن وقت
پنهان تر شد تا زمان توالی علی الله مقامهم منقوض شد و آن وقت غیبت نامه واقف شد و در ویت
اعادید دست بر انحضرت ثبات یافت که بیعتی از انحضرت بکبرند دست نخواهند یافت نا ظهور فرماید و
همچو دلائل در این حدیث نیست که با اینهمه که شما میگویید امام یا شد بر فرض در باره او گفته که
بیعتی با کسی نکرد یعنی دست نداده منحصر با و نیست سایر هم دست نداده اند و اصلش در این زمان
ذات نیست و امتیازی از برای او نیست بلکه اگر کسی از اهل زمان که هزار سال متجاوز پیش از این باشد
که بنابر بیعت و دست دادن بوده است تا امروز زمانه باشد و بیعت با کسی نکرده باشد این بیعت
است و اگر صفات امامت در او هست امامت پس ملتفت باش که همین حدیث هم بدر و اخبار خود
و همین هم صادق بر امام است نه امام اتفاقاً و باز گفته است فی قواید المخلصین سابقان زمان علی
ایضا بقول بعضی قید و لایق امام و اتفاقاً فی الاصل این روایت را هم نسبت بغوی المخلصین

میدهد و اصل آن کار را بنماید آنم از کتب و هیچ کانی هست پانث سابقی شنیدم که این کتاب
و انبیت شیخ مرحوم اعلى الله مقامه میبدهند و از شخص یا اطلاع معتمد شنیدم که فنیست برینا
و من شیخ مرحوم اعلى الله مقامه داده اند و محتمل است که این شخص هم مقصودش همان باشد زیرا که در کتاب
و من شیخ کتاب شرح فوائد طبع نموده اند پس با هم فواید خوانند بعد بضعیف نموده فواید المخلصین
است مثل اینکه عصمت و رجعت شیخ و کلام را هم به جا با هم جامع الکمل که مردم بر مجموع مسائل اسم
گزارده اند میخواهند و اینها از عاری بودند باری و من همان عیادت شیخ و کلام را که در شرح و من
فرموده اند نقل میکنم تا بدانی که چیست میفرماید اقول کان فی زماننا رجل من اهل الخلاف بدعی
معرفة الحقيقة والتمس فاجتمع بعض اخواننا الخاصين بن لنا وهو شيخنا الشيخ موسى فاجتمع في مكان بينهم
كلهم بعض المسائل فاجتمع في مجلسها وانه كثر الدعوى وهو على مذهب اهل الخلاف في ان التصاحب
في الاصل ثابت وان ان اكتب له مسائل فیهان من لا یفهمها حتى یفهمها وان فیهان انکرها فیهان لزمه
مذهب الحق تا اخر فاما فی ملاحظه که این عیادت نقل قول غایب است و قول انکرها از انظار دعا و
باطله داشته و از خود شیخ و کلام نیست بلکه مبنای و ساد ایشان بر وداست و این مذهب قاصد
خلاصه که یقینی بود که مراد آنها را و این از همین فقه است که چون در دوزع علانیه بود محتاج بر و بحث
نمود و چون یقینی نیست مافرض صحت و دایب و امیکم و بحول الله جوابی میگویم که هیچ محل شیخ
پس بدانند که از اخبار اهل حله ظاهر است که امر عجیب تمام و ظهور و انحضرت و رجعتان بر و کوان در
اوایل اسلام امری بوضوح و ظهور امر و زینوده است حتی در باب رجعت جماعتی از علمای بزرگ
بعد از عیبت تمام هنوز شکی و انکار داشتند و بعضی دیگر از ایشان در صد اثبات آن آمدند
چنانکه در کتب مذکور است و اخبار دیگر در این باب امر و در دست ماستان در و زبانه طور جمع
بنوده که هر یک از علمای تمام اظهارات شوند بلکه در اصول متعدد که از اخبار آمده در میان بود
متفرق بود و نقیض هم در این باب طوری بود که آنها که مطلع بودند نمیتوانستند اظهار نمایند
این بود که محل اختلاف در میان خود شیعه و فروع شیعه و سنی بود چنانچه از اخبار و احتجاجات
که از علماء انصاری منقولست ظاهر است و این مادی در صد دیان بطلب نیستیم اما در همان باب
ظهور امر باین وضوح بنوده است حتی در نزد شیعه مسلم بنوده است که امر عجیب و ظهور
مخصوص تمام ثانی عشر است بلکه در هر یک از آن احوال میبدهند و از اخبار ظاهر است
که در واقع هم محتمل بوده است که در از من بعضی آنم سابقین اظهار امر شود چنانچه در کتاب البیور
از اخبار نقلست که بحضرت باقر عرض کرده شد که علی میفرمود که ناسنه هفتاد بلاه است و بعد
از بلاه و غاء و سبعون گذشت و رخائی ندیدیم حضرت فرمود ای ثابت بدرستی که خدا بیعت

موقوف فرموده بود این امر و در سبعین پس چون حضرت کشته شد شد شد شد غضب خدا بر اهل
زمین پس تا خبر از احوال آن و ناسنه صد و چهل پس با شما خبر دادیم و شما قانع سر را کشف نمودید پس
خداوند تا خبر از احوال آن و ناسنه صد و چهل پس با شما خبر دادیم و شما قانع سر را کشف نمودید پس
و عین کتاب را وی میگوید که همین مطلب را بحضرت صادق عرض کردم فرمود هیچ طور بود
و در حدیث دیگر حضرت صادق فرمود که این امر درین قرار داده شده بود پس تا خبر از احوال آن
خداوند و بعد از این در دوزخه من خواهد کرد آنچه خواهد پس همین که بحضرت نقل شد بود
و احباب که شنیده بودند منتظر بودند و ما هم از این مطلب سوال میکردند پس است که در بخار و ولایت
میکند از ابی بصیر از ابی عبد الله که عرض کردم جعلت فداک میفرمایند هم سینه است و است که من
بگویم پس من کردم سینه و مثالب و زایش فرمود چای او بخور عرض کردم جعلت فداک شنیدم او را
که میفرمود بدرستی که قائم سینه او کثاد است و شما فهای واقفاده است و اینان در و عرض
است بعد حضرت تفصیل زده پیغمبر را فرمود که برتن من بلند است و برتن قائم مثل رسول
خدا است و در بیان صلیت میگوید بحضرت اما عرض کردم که توفی صاحب این امر فرمود منم
صاحب این امر و لکن من نیستم آنکه پر کنم زمین را از عدل هم چنانکه از جور پر شد و چگونه
انما بالانجی یعنی بضعف بدن من و بدست سینه قائم انگیز است که هر گاه بیرون نیاید در
سین شپوخت و منظر شباب قوی است در بدن خود حق آنکه اگر دست خود را دراز کند
بفراتر رود و بر روی زمین هر ایند را میبکند و اگر صبح زنده میان کوهها افتد که شود و
بالا است عضای موسی و قائم سلیمان و ان چهاری است از فرزندان من که خداوند غائب
میکند او را و در ستم خودش انقدر که بخواد بد ظاهر میکند و زایش پر میشود و او را
از قسط و عدل هم چنانکه پر شد است از جور و ظلم و در عوالم از حرمان و فضل کرده است در
حدیثی که بحضرت باقر عرض کردم که سوال میکنم تو را بحق قرابت از رسول خدا که توفی صاحب
این امر و قائم با و فرمود نه عرض کرد پس کبست بانی انت و امی فرمود او رخسار ماش کلکون من
و چشمهایش فرورفته تا آخر حدیث شریف و در روایت دیگر است از حرمان از انحضرت که توفی
قائم فرمود من از رسول خدا قول دایف نام و بدرستی که منم طالب خون و خداوند هر چه خواهد
میکند بعد مکرر سوال کرد فرمود صاحب تو بلع البطن است و بانی الحار و در فرمود حضرت
باقی که همیشه کردن میکشید لبوی هر مردی از ما و میکشید او یعنی صاحب لا حرام نیست پس
خدا را و امیر تا اینکه معوض کند از برای این امر کی و آنکه نمیدانند متولد شده یا نه و خلق شده
یا نه و از عیای خشاب و ثابت کرد که خدمت حسین بن علی عرض کردم توفی صاحب این امر

فرمود در این امر طریقی شد بدو توبه بیدارش و مکتبی بعش هشت ماه شمس
 بشانه خود میگذازد و شرح این حدیث از روایت حمزه ابن ابی القحطاطی ظاهر میشود که در بخاری نقل کرده که مولود
 ابو محمد مصطفی محمد شد و مکتبی بجعفر باری و چند حدیث دیگر با بنفص من هس که حاصل
 همین است که از زمان حضرت امام حسین تا آخر ائمه بر این روایت از بن رکان احباب مثل ابو بصیر و
 حران بن اعین و غیر ایشان که افتد و بخیر در باره انصار و ائمه شده امر مشبه بود یعنی احتمال
 میدادند که یکی از همان ائمه یا امر بر جعفر و حتی در آن زمان حسرت میخوردند که پیشتر شده بود
 امر ظاهر نشد و چون بنی که ائمه بجعفر و متهمان گاهی امر را بینهاده نگاه میاشکار میفرمودند
 پس بیمن که در ولایت سال بر امت پیغمبر گذشت که هر روز خجالت میکردند اند قائم متولد شده
 و قائم هنوز در اصلاب بوده است و بعد متولد شده پس این حدیث هم شاهد شد
 نشد که بنو ایند بسبب این پافصد حدیث دیگر و ضرورت شمس تا آنکه در آن جمله
 اخبار بیکه نقل کرده میگویند در بخاری احادیث مد که بر موت قائم منقولست در بخاری قائم و
 قائم میگویند زیرا که میبرد و بعد با امر بر آن قائم مینماید جواب بلی این حدیث هس و غیر این
 اینهم چنانکه گفته بعضی و آیات دلائل میبکند مثل اینکه در عوالم و بخاری از حضرت صادق
 از ابانش از امیر المؤمنین از پیغمبر نقل میکنند که در حق وفات خود صحیفه و دو آیه
 خواستند و وصیت فرمود تا آنکه فرمود بعد از من دوازده امام هستند و بعد از ایشان دوازده
 مهتک تا آنکه فرمود که با من شایم کند حسن نبوی پیرش م ح م د که مستحفظ ازال حجرات
 پس این دوازده امام بعد از آن دوازده مهتک است پس هرگاه حاضر شد در اوقات با این
 کند پیشتر اول مهتک بنی تا آخر حدیث شریف و در حدیثی فرمودند که مهتک بنی از شعیبان
 هستند و در عوالم ناویل کرده است اخبار مهتک بنی را با ائمه و پیغمبر که بعد از آنکه قائم
 ظهور میفرماید و بعد رحلت میفرماید ایشان رجعت میکنند و ناویل دیگر اینکه در وقت
 ائمه را جعفر او صبا فی علاوه برای قائم باشند در میان خلق و هر یک از این دو ناویل به
 مناسبت نیست اگر چه حدیثی که فرمودند که مهتک بنی از شعیبان هستند و هم چنین
 اولاد قائم هستند خلک از منافات با ناویل اول نیست ولی معدنك میتوان توضیح آنرا
 کرد زیرا که میتوان ائمه را جعفر از این قائم خواند چنانکه در تفسیر بالوالدین احسانا وارد شده
 که مراد از والدین حسن بن علی هستند که خداوند به پیغمبر و وصیت فرموده که با ایشان احسان
 فرماید پس مانع نیست که صاحب الامر هم والد خوانده شود و هم چنین در حدیثی شخصی از خای
 شعیب کرد امام او را منع فرمود و فرمود شعیب علی بن ابیطالب امام حسن و امام حسین هستند پس

بلا

بملاحظه این حدیث میتوان ناویل اول را توضیح کرد و هم چنین ناویل دوم را میتوان توضیح کرد
 خاصه اگر حقیقه رجعت مکشوف بشود و در مادر صد بیان آن بنسبیم خلاصه مقصود این
 است که چنانچه گفته بعضی اخبار دلائل بر موت قائم میبکند ولی از طرف اخبار بسیار وارد
 شده است که آن حضرت زنده است و پیغمبر حتی آنکه در بخاری روایت کرده است از جازم بن حبیب
 از حضرت صادق که فرمود بدین سبب که از برای صاحب این امر و غیبت است که در دو وقتی ظاهر
 میشود اگر آمد تو را کسی که بگوید از دست خود خال قبر او را افشاند ام نشد بقی ممکن او را پس این
 اخبار که دلائل بر موت میبکند محتمل چند جهته است یکی اینکه مراد از موت موت ذکرش باشد
 چنانچه مرید بخاری از معانی الاخبار روایت کرده که اسم گذارده شده است قائم بقیه اینک
 او بر پیغمبر بعد از موت ذکرش و هم چنین باز از حضرت جواد روایت کرده در حدیثی که عرض کردند
 یا ابن رسول الله من اسم قائم را گفتند فرمود بجهت این که او بر پیغمبر بعد از موت ذکرش وارد شد
 اکثر قاطن با ما امتش و جهته دیگر اینکه جماعت بسیار از سابقین و لاحقین مثل همین جماعت
 معتقد بموت آنحضرت شده اند و امام بر حسب رجم ائمه و ائمه پیش فرموده است و اخبار بسیار
 دلائل بر پیدا شدن این قول و نقلان میبکند از جمله حدیثی است که در عوالم نقل کرده و سابق
 بعضی از آن ذکر شده که سنن انبیا و او را آنحضرت بیان فرمود حضرت صادق تا آنکه فرمود
 و اما غیبت عیسی پس بدین سبب که مجبور و مضاری اتفاق کردند با اینکه عیسی گشته شد و
 خداوند تکذیب انهارا فرموده بقول خودش و ما اقلوه و ما اصلوه و لکن شایم هم چنین است
 غیبت قائم پس بدین سبب که امت انکار میکنند او را پس از قایل است بقیه هس که با اینکه او
 متولد شده و مرده است و قایل کافر میشود بقولش که باز در هم ما عظیم بوده و قائل از این پیرون
 میرود بقولش که امام سیزده نامیشود ضاعدا و قائل معصیت میکند خدای عزوجل و ابیه
 قولش که روح قائم نطق میکند در هر یک از غیرش تا آخر حدیث شریف پس بیمن که این جماعت هم
 قائل بموت آنحضرت شده اند و هم قائل با اینکه در هر یک از غیرش نطق میکند و در حدیث دیگر که
 باقی فرمود و اما سنن از عیسی پس گفته میشود که مرده است و حال اینکه او نمرده است و از حضرت
 صادق سؤال کردند که علامت قائم چیست فرمود هرگاه دو درند فلک پس گفته شود مرد باهلا
 شد در کدام وادی افتاد تا آخر حدیث شریف و بنی آنحضرت فرمود که همینکه قائم بر خیزد مردم
 میگویند کجا بوده است این و حال اینکه استخوانها پیش پوسیده و اخبار بسیار با بنفص من
 و مضمون حدیث سابق روایت شده است و علاوه بر اینها اخبار که دلائل بر حقیقه آنحضرت
 میبکند از یکی و دو نادره و صد پیرون است و کتاب بخاری مکرر طبع شده و در اطراف بلاد

۱۰۴

در کتابهای معتبره و ناویل

بلا

منتشر است هر که میخواهد ملاحظه کند پس هم ممکنست که حدیثی که دلالت بر موت میکند
 حسب زعم مردم نباشد و هم ممکنست که یکی از همین اشخاص که سابقا قائل شده اند حدیث را هم
 جعل نموده و جرح و اخبار نموده اند چنانکه در مقدمه بیان کردیم که کذب این برای هر يك از ائمه
 بوده اند و هم ممکنست که امام بیچینه حفظ وجود مقدس او از شر عادی این فرمایش را فرموده
 باشند که آنها بگویند حاجی بقل او نیست خودش پیش از خروج خواهد داد و بنیاد رفت و اما
 برخواستن در مرتبه و اگر فرموده اند چون اموی نبود که عادی برای این میتوانست بکنند از
 کتمان فرمودند و اگر بگوئی که این احتیالات در اخبار هم که دلالت بر حقیقت میکند و از کجای آنها
 را هیچ داری میگویم که تو با اینست که مطلقا از اخبار اسناد لال مکن و دلیل عقلی که عقول
 بعد از آنرا بکنند و بنا بر این است که اگر اسناد لال با خبر است که ما از جانب ائمه خود دستور العمل داریم
 که در اخبار مختلفه که در ناچار باید از همان راه برویم زیرا که اگر مطلقا خبر معقول نیست که نیست و
 اگر هست که بجهان روش که در اخبار فرموده اند باید بپذیریم بلکه بجهان روش که اخبار عالم را در عالم
 میگیریم باید بپذیریم و شبهه نیست که الان مثلا تو از هر از تقریر و تجاوز و شبهه که بر یافته ای مختلف
 بر اینو خبر آورده اند که مثلا باهند و سنان یا چین و در دنیا است انوش از این میانه یکی دو
 نفر هم بگویند که خبر چنین نیست شبهه نیست که غافل قول همه مردم را قائل نمیکند و بقول ایند و نقول
 و هم چنین است امر در انقیام اگر درست ملاحظه کنی اخبار که با الفاظ مختلف دلالت بر حقیقت صفا
 الا مرصک از هزار حدیث بنا بگذرد و علاوه بر اینها خبر و در ان معتقدین شیعه قائلند بر حقیقت
 انحضرت حتی آنکه از همان زمان پسندیدی روایات دارند که بعضی خدمت انحضرت رسیده اند و از
 ایشان معجزات و خوارق عادات دیده اند و قوه اینها را تو که میگری و این یک روایت را که ابو سعید
 خراسانی نقل کرده این را میگوید که در کتب رجال مینویسند که ابو سعید خراسانی میگوید که
 او را نمیشناسم این روایت در نزد تو از همان روایات و اجاع شیعه مشیر تر شد محض اینکه هوس کرده
 که مبر را علی محمد را امام خود قرار داده انصاف نداده که خود روایت میکند که صاحب الامر بر
 پیغمبر و در کردن او بیعتی نیست اگر بنا بر آنکه انحضرت از دنیا بروند و در مرتبه برگردد و بگریه
 حاجت بود که خلق را بیضا بکند و غایب شود محض اینکه بیعت در کردن او نیفتد از حضرت
 امیر گرفته تا باقی ائمه همه بیعت طایفه زمان در کردن شان بود و آخر هم مشید شدند و از
 دنیا رفتند و رجعت هم میکنند و سلطنتها هم خواهند کرد و منافاتی با بیعتشان ندارد
 چه شده است که بیعت صاحب الامر باقیام بعد از موت منافات دارد و هم چنین فرار
 صاحب الامر از شهادت از چه جهه است مگر میترسند یا آنکه طالب اجر شهادت نبورند مگر نشینند

که حضرت بنیاد باین زبانه فرمودند که از قتل مرا میترسند و حال آنکه قتل عادت ما است و کرامت
 ما شهادت است و حضرت سید الشهداء فرمودند و ان تکون ابدان الموت افشانت قتل امرا
 بالسيف الله افضل و مردمان صاحب غیرت و سبی عار دارند از اینکه در دخت خواب بپذیرند
 چه شده است که صاحب الامر این سنت باطل را هر چه خود را ترک فرموده و از کشته شدن فرار
 کرده است و وقتی که تشریف میآورد میفرماید فزون منکم تا سختی فو هب فی و قی حکما باید
 انسان فکر کند که چندین حدیث که وارد شده که صاحب الامر بیعت فرار از قتل غایبند
 چه علت داشته است که انحضرت مردن در غربت را برگزیده شدن ترجیح داده است اگر بنا بود
 که بپذیرد که کشته شدن هزار مرتبه افضل بود و از تن و عار و در تر چر مردن را دوست داشته
 و قتل را مکروه داشته است خلاصه که هر سعی میکند که بلکه باری هین کشف خودشان امتا
 را بیزنا علی محمل میسپارند و حال است که بچسبید بعد از این تفصیل آنکه بر پیغمبر و مدعی
 امامت میشود یا صفة امامت باید داشته باشد یا عاجزی جاهلی مثل سایر خلق شما
 که خود را نال با دلیل و برهان قوی قدرت و علم هر چه چیز را از او میکنند و بگویند اوقع میکنند
 که ماقبول امامت و از اینکیم در اخبار ملاحظه کن معجزاتی که از ان حضرت دیده شده و هم چنین
 ائمه دیگر فرموده اند که وقتی که میاید چنین چنان میکنند بیهن کدام یک از آنها را این مرد
 بوده است و الله که خود را کول میکنند و عدا خود را بد و با اسفل میسپارند و هر چه هم که میگویند
 سعی میکنند که دست شما را بگیرند و نکند که خود را بیعت میسپارند قبول نمیکند باری
 از جمله فرمایش شیخ احمد است که نقل میکند در عصمة الرجعة ملخصه ان القام فی الاقلیم
 الثامن و هو فوق محمد الیجهات علویها هور فلها و سفلیها جابلقا اولای عجب است که اینجایا هم
 عصمت و رجعت خوانند و هم جابلقا الکلم میگوید ثانی اینکه عصمة الرجعة غلط است و رساله شریفه
 در بیان دو مسئله است که یکی عصمة و یکی رجعت و عصمة الرجعت گفتن غلط است زیرا که بطریق
 عطف باید گفت نه بطریق انضمام است و اینکه در مقام استشهاد با خبر است و فرمایش شیخ
 اعلی الله مقامه بیان علی است چهارم اینکه ای از خدا پیغمبر این رساله میآید که طبع شده است و
 هزار جلد از ان در عالم منتشر است اگر از خدا پیغمبر از خلق بخالت بکش و عبادت تمام نقل بکن که اسباب
 استنباه شود و من این عبادت را بجهنم باید نقل کنم تا دروغ تو ظاهر شود چون مقصود تو این است
 که منظور شیخ و حدیثی بوده که انحضرت در دنیا نیست و در اقلیم ثامن است که مراد عالم مثال و ان
 جا که خلق بعد از مرگ میرند باشد و من عین عبادت را نقل میکنم تا دروغ تو ظاهر شود و فرمود
 است فی الکتاب عن ابی عبد الله انه قال لا بد لصاحب هذا الامر من غیبه و لا بد له فی غیبه من

عزله و نعم للترک طبعه و ما یثبات من وحشه یعنی و الله اعلم ان هذه القریة التي يقال لها کوفه
 فی الواقع الذکور المسمى بشیروخ و شیع فی الهم و فکدان مع من الا بدال و التقیاء ثلثون قریبا
 و هذا کلام جری علی غیر ما هو فالمراد بالهم جهة العقل من الولا و المراد بطبع الیهم المبدیة
 المستوفیة فی التما و الواقعة فی الا فلیهم الشان المسمى سفلیة یجابقا و جابرسا و علویة یجور قلبا
 و لهذا قلنا انما فی السماء لا تها اسفل فی الی فلیهم الشان لا فی الجهة الا لاجلها و لا شیء مخلوق
 خلف محمد و الجہات بل و لا خلف لوانما الواقع ان الله سبحانه لم یخلق الا محمد و الجہات و ما فی حوز
 و انما عالم الغیب الجبروت و ملکوت و عالم البرزخ و المثال یعنی جوف محمد و الجہات فی غیبه و قوی
 فهو فی السماء فی غیبه و ابدیه بناء البرزخ لانه فی هذا العالم المسمى فیہ و یتمشی فی الارض و لكن
 لا یعرف و نزوله الی الارض کما یبصر عن ظهوره للناس حتی جبروت و حاصل فی ما قبل این است
 که مراد از این قریه که کی عه خوانند میشود عالم مثال است که از چشم مردم پنهانست و اینجا است
 که مستی طبعیه شد و جهة عقلست که مستی یعنی شد زیرا که در طبعه ظاهری و بمن ظاهر
 نفخ کنند انحضرت را نخواهند یافت و بعضی از علما سابق نوشته اند که هر قریه که اسمش
 کی عه باشد در بمن نیست لهذا بیان فرموده اند که مراد از اینها مضیهای ظاهری نیست
 بلکه مضیهای باطنی است نا آنکه صریح بیان میفرماید که عالم غیب جبروت و ملکوت و عالم برزخ
 و مثال همه در جوف همین عالمست و خارج نیست و اینکه میگویم در بناء است در غیبش مقصود
 اسما برزخ است بجهت اینکه انحضرت در همین عالم است که مادران راه میرود بر زمین راه
 میرود و لكن شناخته نمیشود و نزول و بر زمین گایه از ظهور او است از برای مردم تا اینکه شنا
 شود پس پسین که صریحا خودشان میفرمایند که امام در همین عالم است که ما هستیم و رو
 زمین راه میرود و نهایت معروف ما نیست و در عالم مثال بودن ایشان منافات ندارد با اینکه
 در دنیا باشند مثل اینکه در خود ملاحظه میکنی که بخوابی و روح تو در عالم مثال سیر میکند
 و چیزهایی ببندی و تن تو هم در دنیا زنده است خوابت خوابیده و من و تو چون ضعیفیم لا بد باید
 خواب رویم و از دنیا بیک معرض شویم تا عالم مثال را مشاهده کنیم و چون باز هم خیالمان ضا
 نیست در دست مشاهده نمیکنیم اما امام در همین دنیا راه میرود و چشمش هم بعالم مثا
 باز است و اهل انعام را مشاهده میفرماید و برای انعام که ارواح باشند معروف هم
 هست و اهل جابلقا و جابرسا از او استفاضا میکنند چنانکه در اخبار اهل بیت وارد
 شده و در دنیا هم راه میرود اما معروف نیستند و ملاحظه معروفیت در عالم بالا گفته
 میشود که انما قریف را و ند مثل اینکه فی المثال شاه عباس صفوی معروفست که در اینها

بر تخت سلطنت جا بداشت و گاه هم بلیاس میبذل و در سبایا خا لک ایران سباحت میکرد و کی
 او را نمیشناخت حالا اگر هیچ ساطانی بکند که درش بنواشد و از قوسوال کند که شاه در
 کجاست تو البته میگوئی در اصفهان و حال اینکه خود شاه است که با تو سخن گفته اما چون معروف
 تو نیست نمیدانی شاه است و چون شاه در اصفهان معروف است میگوئی در اینجا است این
 مثل است تقریبی و الا امام در پل نهم در دنیا راه میرود و هم در عالم مثال است و در اینجا معروف
 افتاد و دنیا معروف نیست و غایب از انظار است خلاصه پس کسیکه بفریح میکند که امام در وی
 همین زمین که ما هستیم راه میرود و لكن معروف نیست و معذرت میگوید که در بناء برزخ است
 قطعا منظورش این نیست که مثل اموات که در برزخ هستند و هم در برزخ است زیرا که اموات
 دیگر روی زمین راه نمیرود بلکه منظور این است که همین جا که راه میرود اینجا هم هست و از همین جهة
 بود که در دنیا راه میرفتند و ملائکه را هم میدیدند و با ایشان سوال و جواب و امر و نهی میکردند
 و جن را هم میدیدند و ایشان را هم مروی میکردند و حال اینکه ملائکه و جن اهل این عالم هستند
 نیستند و صریح قول خداوند است که اگر بنا باشد ملائکه بسوی خلق بفرستیم لباس بشری بر آنها
 میپوشیم پس معلومست که خود ملائکه لباس بشری ندارند و اخبار و انطباق را ضریح فرموده اند
 پس امام که ایشان را می بیند معلومست که با چشم بشری چنانی نیست بلکه با چشمی است که
 مناسب با ملائکه است بلکه پیغمبر در همین دنیا راه میرفت و نعم جنت و عذاب جهنم را مشاهده
 میفرمود و حورالعین را میدید چنانکه سر قریبی از دستان حاضر بود و خود را در قیوسپرد و
 روگردانید و عرش خود را دید و گردانید بد فرمود و این شخص نشد بود و خود به برای او بار و در و گردان
 که او را ندیدیم و هم چنین بام سعد فرمود که الان فشا قریب رسید پس در همین دنیا راه میرود
 و از ضاع برزخ را علانی می بیند و شواهد باطل را است و اینها از جهة این است ایشان
 در عالم مثال که در دنیا راه میرود و چشمشان بظالمهای بالا باز است بلکه انجاء راه میرود و علامت
 این را خداوند بخود توفیقش داده و ما هم بدقی کوی بیی در دنیا راه میرود و با مردم سخن میگوئی
 و خیالت همه در عالم خودش سیرها دارد و چیزهایی ببند لایات ما چون ضعیف است
 و مانند چشم حول میماند از جهت در دست نمی بیند و در دنیا راه میرود و شواهدات میکند اما ایشان
 خیالشان مثل این صافی است که در بحر میبکنند در کمال صحت و استقامت ان را مشاهده
 میکنند خلاصه که اهل علم با شی مطلب را علانی می بیند پس مقصود شیخ ارحم علی الله
 مقامه این نیست که ایشان یعنی امام لغو بافته مرده اند بلکه ملاحظه معروفیت در انعام
 فرموده اند که در اینجا نیست و مع ذلك در دنیا هم هستند و میان مردم راه میرود و ندان معروفست

۵۴

بسم

نفسند چنانکه فیض نور و مودا نداری و گفته است بعد از نقل این اخبار و اینکه در اخبار و اخلا
 بسیار است و لم عرف صدق از کذب و حقیقه از حجاز من فصل است و انکه بیست الهیه که لن یخلف
 بیدار و لا یخول و برهان فاطم است و اخبار و آثار صحیح و از سقیم فصل می نماید و انکه دلایل
 کتاب و سنت عقل و افاق و انفس مؤید است و سالم و از علل بیرون می آورد و جدا می کند
 مخصوص بنظر ظهور و نداء مکمل طود و نزول یان و ظهور و بینات مصادیق ایات و اخبار و اثبات
 می دهد جواب ملاحظه کن که بعد از نقل اخبار و این کلام است بمعنی اینکه بعد از اخبار و
 که غالب را ضعیف نموده و بعد از آن باز دلالت بر مقصود او ندانست میخواهد برهان اخبار دیگر که
 مذکور نیست ترجیح دهد عرف صدق از کذب و حقیقه از حجاز من فصل است یعنی چه این چیز
 است اگر ما صدق از کذب و حقیقه از حجاز را تمیز می دهیم پس چه حاجت بجهت داری هر یکی خود
 بجهت هسبیم برای خود صدق و کذب کلام هر یکی در عالم بهمان میزان که خود او دست میدهد
 شناخته میشود زیرا که دیگری را از مقصود او خبری نیست و صدق و کذب اخبار را در عمل علیهم السلام
 هم بهمان موازین که خودشان دست داده اند شناخته میشود و تو ملاحظه کن که این اخبار
 که نقل کرده آید که شاهد تو نیستند و بر فرض که بان متکا که تاویل می کنی بگوید شاهد
 از اخبار اهل بیت بر صدق آن تاویل ندری چنانچه از آنچه ذکر شد دانستی و سنت
 الهیه هم که برهان فاطمست ملاحظه کن که بر همین که ما میگوئیم جاری شده اند که تو برای
 خود میگوئی و لا تمل کتاب و سنت و عقل و افاق هم مؤید ما است نه تو چنانچه در انقیاد
 بجهت چیزی که در حقیقه مخصوص بتو است و ماد استمان خالیست همان است که میگوئی نبوت
 ظهور و مکمل طوری می کند اگر مقصود از آن پیغمبر و ائمه ما هستند ملاحظه کن که از نقلاتی
 ایشان تخلف ندریم و اگر مقصود امام خودت هست که ثبت العرش هم انقباض است و باقی هیچ
 دلیل بر حقیقت او سوای اینکه ادعا کرده و یانی بر نعم خود او داده که هیچ میزان مستقیم نیست و
 بعضی هم با و کویدند و جان در باره او داده اند و ادوی یانه این آیه را که مسبله کذاب خیل بخت و بالا
 تو داشت و صد هزار نفر هم تا بعد از آن و جانم برای او داده اند ناکسته شد تا که تو باین آیه که داری
 بر حق مسبله بر حق است و اگر بر باطلست تو هم بر باطل هستی و بگو اینقدر دجیان برای چه میکنی
 و مختصر سخن اینکه یا تمام آیه سابقین را که او بکذا و ویدیل دیگر که ما میفهمیم ثابت کن و بجهت خود را بر ما
 تمام کن یا اگر آیه سابقین را باید گرفت هر را و و هم دفعه دیگر نه اینکه بعضی را بگوئی بعضی را ترک کنی
 زیرا که آنها هم بر موطئت و ناهم جمع نشود بجهت تمام نمیشود زیرا که آیه سابقین بعضی منشر
 بر بعضی است نمیشود مضامین و شایع پس اگر مقصود از کوفی که ان پیغمبر که سابقین می دادند حال

۲
 الاثر
 تمام انقباض

معلومست که در دفع میگوئی مثل اینکه جمیع را بیاوردی که این اقش است اثبات و اند معلومست که
 در دفع میگوئی و اقش نیست هم چنین شخص را بیاوردی که این مظهر امر خداست و فقال لما بر بد است
 اما اجمع کار انا و بر بنای بد مکرر و دعا معلومست که این دروغ است اما امره اذا اراد شیتا ان یقول
 له کن فیکون و قل الله عاقب کلمته و لکن سئلهم من خلق السموات و الارض لیس الا الله پس اگر این مظهر امر
 خداست بعضی قول نمیشود صدق و بعضی از کارها که ما می دانیم مخصوص خداست ظاهر کند
 نام معلوم میشود که مظهر امر است خلاصه حاجت به تفصیل نیست مشک است که میباید نه انکه عطار
 بگوید **فصل** گفته است از علام ظهور و قسط و این مخط در حقیقه و البته قطار ذاق
 انسانی است نه حیوانی چه که اشراق افشای وجود انسان کامل برای انسانیت الناس موفی و اهل
 العلم احیاء و بینا انزل علینا ما نلک من التما و تكون لنا عید لا یلنا و اخرنا و نزل من القوان ما هو
 شفاء و رحمه مقصود اینست که بظهور انحضرت و نزول یان ابواب علم و احسان و عرفان و احسان
 و توحید و تقرب و تفرید و محبت و صداقت و امانت و دیانت و وفاء و انقیاد و پیش که حقیقه و ذوق
 انسانی است بر وجهی من فی الارض التما و از میشود چنانچه در ذوق نازل در قران از صاحبان و حی
 و الحام بعلم و ایمان تقرب شده و از حد و اتر گذشته و از نشانی التما و افاضه الی او و به بقدرها
 فاضل السبل زیبا و ابیافا تا از بند فیهب جفاء و اما ما یفیع الناس بهمت فی الارض بعلم و عرفان
 فیقری موده اند و این از ذاق انسانی است که حال بکلی از قلوب محو و معدوم و قطع و قسط شده باشد که چنانچه
 از آن در این خلق موجود نبوی که در قسط علم حقیقه منظمه نوشته اند و ظن و آنچه دانسته اند با اینکه پیغمبر
 ان الظن لا یغنی من الحق شیئا و ان بعض الظن اثم و در عمل هم احد نیست که احوال و اعمال مطابق باشد
 احوال و احوال کل مکمل بقوال شان است و قسط ارفاق حیوانیه هم شد و بشانیکه حیوانات بل مبتد
 و مبتد بل زند را از شدت جوع خوردند و از قصص اولی چنین فطری شنیده اند **جواب**
 این مطلب در جای خود صحیح است که ذوق نفس انسانی علوم و معارف است و خلا و ندر در کتاب
 مجید خود فرموده **ظننظر الاناس** الی طامه و در حدیث شریف امام میفرماید یعنی الی علمه عن
 باخذه و یان دیگر هم با معنی تفسیر شده و اید و نزل من القوان هم بعلم قران تفسیر شده است
 ولی ما یطویر که در برهان از حضرت صادق نقل کرده است که فرمود اینست و جز این نیست که شفا
 در علم قران میباید قول خداوند ما هو شفاء و رحمه للؤمنین از برای اهلش شاک و مرید در آن نیست
 پس اهل قران ائمه هستند انچنان که این که خداوند فرموده ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا
 من عباده ناعرض می کنیم که دلالت حدیث شریف اینست که شفا این که از قران حاصل میشود اینست
 مخصوص ائمه اطهار است و هم چنانکه علش مخصوص ایشانست و سایر مؤمنین بتمت مکمل

ایشان

ایشان و گرفتار ایشان منفع میشوند نه بدون واسطه اینست که در اخبار پیغمبر ما بدو و لا ینبئ
 الظالمین الا خسار و در حدیث شریف پیغمبر ما بدو که کاتبین در حق اهل حق ظلم کردند قرآن بر آنها
 زیاد نمیکند مگر زبان کاردی پس مفاد حدیث برخلاف عقیده این جماعت است که گمان میکنند
 که هر کس از قرآن منفع میشود و حاجت بپیغمبر اهل بیت نیست چنانکه سابقا نصیر به باطل
 نموده است و هم چنین آیه و اتر لنا من السماء ماء و اها هم بحق تقصیر فرموده اند و حدیث تقصیر
 دارد و در حدیثی حضرت امیر پیغمبر ما بدو که زید را بوضع کلام ملحدین است که ثابت کردند آنرا
 در قرآن پس این مضحک است و باطل و منالوشی میشود در نزد تحصیل و آنچه فسخ میدهد مردم
 را از قرآن پس تریل انچه انانی است که لا ینبئ الظالمین من بین یومین و لا من خلفه و قلوبنا را قبول
 میکنند و زمین را بوضع محل علمت و قراران عرض میکنند ملاطفتی که خود قرآن پیغمبر ما پیش
 امامت شاهد است که ملحدین بعضی چیزها در ان ایشان کرده اند بیهابیت و در نزد تحصیل رجوع
 باهلیش کرده و اسالوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون تغزبل از غرض ظاهر میشود و اینهم برخلاف
 معتقد حضرت است باری و اما آیه اولی که ذکر کرده است در باب مانده اخبار اهل بیت و نصیر
 وارد شده است و ابداً تقصیر بپیر فرموده اند و در انجهان مانده معروفه و وضعهای معروف
 بیان کرده اند و واضح است که این از سوال جهال قوم بوده که موافق قرائت معروف هکلی بطبیع بدو
 میکنند و علاوه بر این که در حدیث بیان ماکل منها و طمئن قلوبنا و مسلم ان قد صدقتنا پس معلوم است
 که هنوز ایمان بصدق علیه همدانند پس مثل انچه ان الله الذکر از مواند و علوم و معارف از انجا
 ندا شدند بمرکت حضرت علیه برای انچه اقرار بود و از همین جهت خداوندان و مایه و امثال انهار
 انما نازل فرمود و جماعت بیچاره از ان خوردند حق آنکه در حدیث پیغمبر ما بدو با کمال منها انما اناس کا
 اکل منها و طمئن قلوبنا و بدو پیغمبر ما بدو فکانت نزل المائدة عليهم فجمعون علمها و با کلون حق
 بشعوا ثم فزع فقال کبراهم و من رفوهم لا ندع سفلتنا با کلون منها فرفع الله عنهم المائدة و مسحوا
 قردة و غن از هر دست ملاحظه کن در هر دو فقره ایا علم چیز نیست که اول و اخر ناس از ان بکمان
 منفع میشوند و ایا کبراه و متر فین اول طالب علم هستند و ثانیاً قوه خافه سفله را دارند و ثانیاً
 اینقدر لذت از علم برده اند که حسد و بغل ایشان مانع از ان شده است که سفله منفع از
 انعلم بشوند همه این خیالات خطای محض است چنانکه علاوه از حال مردم مشاهده میکنند
 و نبوده است مگر مانده بهین وضع ظاهر معروف و حضرت علیه با عیاز ظاهر فرمود و
 ثوابی که مواند علیه حضرت هم بر کسانیکه طلب علم نموده باشند نازل شده باشد و ان مقام
 نداد و با اینکه مانده ظاهر هم بر جای خود باشد باری و بعد از انکه این مطلب معلوم شد

و انما انزل فرمود و جماعت بیچاره از ان خوردند حق آنکه در حدیث پیغمبر ما بدو با کمال منها انما اناس کا

میگویند

میگویند اولاً احد میگویم پرورنده و اگر بطلان باطل را بر زبان خود او ظاهر میکند طوریکه اگر انرا
 شعور باشد حاجت به بیان و تفصیل بکری نیست تو خودت نصیر میگویم که بظهور انحضرت و نزول
 اثبات ابواب علم و ابقان ناخر انچه شمرده و گفته که حقیقت ذوق انسانی است بر وجه من فی الارض و السماء
 باز میشود و بعد از چند سطر میگوید و این از ذوق انسانی است که حال بیک از قلوب محروم معذرم
 و قطع و قسط شده ناخر ملاحظه نمایند که این شخص تقریباً پنجاه سال بعد از خروج میرزا علی محمد
 این کتاب را نوشته و خودش اول نصیر میگویم که بظهور انحضرت ابواب علم و ابقان بر وجه من فی الارض
 باز میشود و بعد خودش نصیر میگویم که حال بیک از قلوب محروم معذرم است ملاحظه کن که اگر امام آن نصیر
 آورده بود و بیکر قسط بودن اینها از چه جهت و در صورتیکه ابواب علم و ابقان بواسطه ظهور انحضرت
 گشوده میشود و حال که بر عظم قوتها هر شده است و فرقی بجال خلق نکرد و پس ثری که بر وجود امام مترتب
 شده است چیست باری مطلب اینست که الحمد لله قول خود ایشان نبی خود ایشان میکنند و بچه
 چون مقصود ما اینست که عوام مسلمین معرفت پیدا کنند و کوشش بجهت انچه حاجت ندهند اخباری
 چند را این مورد ذکر میکنم و معلوم است که این شخص اینعلامت را هم که ذکر کرده و ناویل کرده است
 از رو اخبار ال محمدیه برداشته است و بخیال خود خواسته معالجه میکند که بلکه شاهد او بشود
 پس چند حدیث باید در ان مقام ذکر کرد تا به بینم که مدلول اخبار چیست در بخار فضل کرده است
 از حضرت باقریه در حدیثیکه سوال کرده شد حضرت از وقت و فرمود وقتی از برای ما موقت نشده
 است تا اینکه فرمود و لکن هرگاه شد بد شد حاجت و فاقه و انکار نمودند مردم بعضی ایشان بعضی
 ایشان بعضی را پس در نزد این متوقع این امر باشد صبح و شام را وی عرض کرد جعلت فداک
 حاجت و فاقه را شناختیم انکار ناس بعضی بعضی را چه چیز است فرمود میباید مرد نزد برادرش
 در حاجتی پس ملاقات میکند او را بغیر از ان دو که پیشتر ملاقات میکرد او را و تکلم میکند
 بغیر انچه پیشتر تکلم میکرد و حدیث دیگر از حدیث حقیقه بهین مضمون روایت شده است
 و از حدیثین مسلم روایت نموده است که گفت شنیدم از حضرت صادق که فرمود بدو رسید که
 از برای قیام قائم علامانی است که مینباید از جانب خدا از برای مؤمنین عرض کردم اینها
 چیست جعلی الله فداک فرمود قول خدای عز و جل و لیسو تکم بنی مؤمنین را پیش از خروج
 قائم ثقی من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الا نفس و انتم ان و بشر الصادقین فرمود
 از ما پیش میکنند ایشان را چیزی از خوف از ملوک بنی فلان در اخر سلطانتان رجوع بکران
 اسعار ایشان و نقص من الاموال فرمود کساد تجارتها رقله فضل و نقص من الاموال فرمود
 موت سریع و نقص من الثمرات قلته ریح انچه زاعث کرده میشود و بشر الصادقین بنی فداک بدو

سابق

صابرین را در نزد ان بیچیل فرج بعد فرمود بنی محمد این است تاویل بدرستی که خدای عز و
جل میفرماید و ما بعلمنا و به الا الله و انما نحن فی العلم عرض میکنم در این دو حدیث ملا حظ
کن اولاً هر دو صحیح است که این علامات پیش از ظهور است و بعد از بروز آنها باید متوقع و منتظر
فرج بود ثانیاً اینکه ملا حظ کن هیچیک قابل تاویل بعلم نیست اما حدیث اول ملا حظ نما سوال نما
اخوان بعضی از بعضی انکار ایشان را که این دو غالب مخصوص بدنیا است و لوا اینکه در کمال علم
ممکن باشد اما ظاهر از قول راوی که میگوید حاجت و فاقه را شناختیم همین است که حاجات و فاقه
را فهمیده است و اما حدیث دوم که صحیح است که هم این علامات را در مؤمنین شمرده اند و
مؤمنین بجز چه مبتلا میشوند بجهل و زوال علم مبتلا میشوند و این است که اجناد و مدح شیع
اخر الزمان وارد شده و بعد از باب علم و معرفت ایشانست پس بعد از تاویل بعلم نیست
و لو خود این تاویل در جای خود صحیح باشد اما ظاهر معنی جانی و هر گاه معنای دارد و در حدیث
دیگر فرمود انحضرت که لا بد است اینکه باشد قدام قائم سنده که گشته باشند در ان مردم و برسد
با ایشان خوف شد بکذا قتل تا اخر حدیث که این مذهب کوره و نالافت فرمود و در این حدیث انرا
مضمون در هر مردم دارد است و منافات با حدیث سابق ندارد زیرا که ان تاویل به بود و این نیز
انست و علی اجمال نصیر معبر ما بد که این امر پیش از قیام قائم است از انطرف اخبار بسیار وارد
شده است که بعد از قیام قائم و استقرار امر او همه این امور بیکباره عکس میشود هم از جهته اوراق
جسمانی و هم از باب اوراق نفسانی و بگذرد این دو دگر دگر از دگر یارده کرد و کار چون شر
ابد چنانکه در بخار نقل کرده است از جابر از حضرت باقر ع در حدیث طویل نا انکه فرمود که بعد
از قتل سفیان حضرت و و بکوفه میکند پس منزل او را فلان است پس قول نمیکند بنده و
و امکر اینکه میفرمود او را و او را میکند و نه غاصی و امکر اینکه در این واقعا میکند و نه غاصی
برای احدی از مردم مگر اینکه در میکند و انرا و گشته نمیشود از ایشان بنده مگر اینکه ادا
میکند دشمن او را و به مسئله لبو اهلش و گشته نمیشود قبلی مگر اینکه قضا میکند از او
درین او را و ملحق میکند عیال او را و در عطاء نا اینکه بر کند زمین و از قسط و عدل هیچیک
پرسیده بود از علم وجود و از حسن بن علی ع ایضا انی از پدر بزرگوارش ع روایت نموده
است که میفرستند خداوند مردی را در اخر الزمان و گلبی از دهر و جهل از مردم که ناپدید
میکند او را بلا نکه خود و حفظ میکند انضا او را و حضرت میکند او را بایان خوش
و غالب میکند او را بر زمین نا اینکه ندین با و میجویند طوعاً یا کرها بر میکند زمین را
از عدل و داد و نور و بر همان معتمد باد و میشوند عرض بلاد و طول آنها باقی بمانند از ایشان

مگر آنکه ایشان میاورد و نه ظالمی مگر آنکه صلح میشود و صلح میکند در ملک او سباع و
بهرین میاورد زمین کپا هاش را و نازل میکند آسمان بر کفش او ظاهر میشود از برای او کوز طلا
میشود ما بین خاضعین را چهار سال پس خوش بخت کسب کرد که بکند ایام او را و بشود کلام او
و از حضرت امیر ع روایت نموده است که فرمود عیال خداوند فتح میکند و بلاحتم میکند و نما جو
میکند آنچه نخواهد و بیا ایشان میکند و بنادفع میکند خداوند زمان کلب را و بیا نازل
میکند باران پس معز و رنگد شما را و اشیطان بخداوند آسمان فرود میخیزد است قطره از آب روتقی
که خداوند ان را حلش کرده و اگر قائم ما بر خیزد هر اینه نازل میکند آسمان قطره های خودش را و
بهرین میاورد و زمین بنات خودش را و هر اینه میورد شجره از قلوب عباد و سباع صلح می
کنند تا اینکه مشی میکند زن ما بین عراق قبیله شام و نمیکند ارد و قدوم خود را مگر برینا
و بر سر است و نیست و بیجان میاورد او را و سبقت نمیشود از او و از فضل بن عمر روایت کرده
است که گفت شنیدم از حضرت صادق ع که میفرمود بدرستی که قائم ماهرگاه بر خیزد زمین بنور
پر و در ان اش روشن میشود و مستغنی میشوند بندگان از روشنی افق و ظلمت برود و عمری
کند مردم در ملک خودش تا اینکه هر ایش خداوند بیا و بدهد و در خرد را غنا باشد و ظاهر
میکند زمین کوز خودش را تا اینکه به بیند انهارا و مردم بر روی زمین و طلب میکند مردی از
شما یکی را که صلح میکند او را عیال خودش و بیکر دانه کوه او و بنیاد احدی را که قبول میکند از این را
مستغنی میشوند مردم با آنچه خداوند در دوزخ داده است انهارا از فضل خودش را و حضرت باقر ع نقل
کرده است که هرگاه ظاهر شد قائم و داخل کوفه شد مبعوث کند خداوند تعالی از پشت کوفه
هفتاد هزار صدیق پس هستند در احباب او و انضا او و در میکند سواد را بسوی اهل سواد
ایشانند اهل ان و عطا میکند مردم را عطاها و در سواد و مرینه و درق میدهد ایشا
دو ماه و در ذوق و شوق میکند میانه مردم تا اینکه نه بینی محتاجی را بزرگو و میاورند سحاب
زکوة و کوفت ان را بسوی محتاجین از شیع و این قبول نمیکند پس انرا صرة میکنند و میگردانند
انرا در خانه های شیع پس بهرین میبایند بسوی ایشان و میگویند حاجت نیست از برای ما
در دهر شما تا اینکه فرمود که جمع میشود بسوی او اموال اهل دنیا کلز بطن زمین و ظهران پس گفته
میشود بمردم که بنیاد بسوی آنچه قطع کرد بدرد ان ارطام را و در پیچید در ان خونهای حرام را و
موتکب شد بدرد ان محارم را پس عطا میکند عطائی که عطا نکرده است انرا احدی پیش از
ان عرض میکنم ملا حظ کن در این حدیث شریف و بیین که انرا قطع ارطام و سفک و نما و و کوب
مخادم بجهت طلب مالهای دنیا شده است یا بجهت طلب علم پس حمل کردن آنها بر غیر معنی

ظاهر صیحه نیست و البته باید فهمین طوری شود و هر چند که در دنیا عقل نظر و اعتنائی مؤمنین نیست
 معذلک هر چه هست حقیقه نال ایشانست و خداوند خطاب بایشان فرموده که خلق کم مافی
 الارض جمیعاً و اخبار بسیار است که این مطلب است نهایت امر و حق آنها را غصب کرده
 و آن روز که حق با هاشم بر سر کرد و جلوس مال خود را میگیرند بلکه عرض میکنم که آن حق که از ایشان
 غصب شده بود همین بود و الا علم و ایمان و معرفت را کی غصب نکرده بود و کادی دست
 آنها نداشتند پس ملکی که باید بایشان برگردد همین ملک ظاهر است و بنابراین آنکه اولاً گفتیم
 تاویل بعلم هم صحیح است مقصود این نیست که ظاهر ندارد بلکه ظاهر و تاویل هر دو با همست
 و فوائد و مپا نه غایب خلق قبل از ظهور امام است ترک علم و عمل و معاصی بسیار میشود و بعد از
 آنکه انحضرت تشریف بیاورد و امید از خلق را بعلم و عمل و ترک معاصی و بزرگان انحضرت
 از برای مردم ترقیات حاصل میشود حتی آنکه در حدیث شریف میفرماید که دست بر سر عباد
 میگذارد و عقول ایشان جمع میشود و در حدیث دیگر است که بیانی میسر است که زن در خانه خوش
 بکتاب خدا و سنت پیغمبر حکم میکند حال ملاحظه کن که او که خودش ضعیف میباشد که امر و
 چگونه از ذوق باطنیه قطع و قطع شده و از ذوق ظاهر به هم نیز قطع شده و اشاره است بقلی که
 در سینه هزار در و دلیست و هشتاد و شش قریباً را قشود و گفته است که چنین قطعی در عالم دیگر
 نشاء و کوپا اینطور نباشد از این قبیل سابق بر اینها هم واقعه شده است و از علامات ظهور
 انحضرت هم هست که قحط بشود و در جمیع اخبار و بدیهی که اینها قبل از ظهور امام است نه
 بعد از ظهور پس چشم بگشاید شما کدیس قول توهم مخالف با اخباری است که فرموده اند پیش از
 ظهور قحط میشود و هم مخالف با اخباری است که فرموده اند بعد از ظهور بزرگان آسمان و زمین
 نازل میشود چه رزق و بعضی ظاهر بگیری و چه بعضی تاویل محض که با هم اخبار مخالف است
فصل گفته است و از علامات زلزله است از زلزله که در زمین و در آسمان و در عالم مجرّد
 و وحدت نازل ترایی و کثرت ظاهر شد که زلزله نفوس مطهّنه مستقیم باشد از عظمت و بزرگی
 امر شدت بلا یا و زلایا و نفوس منزله غیر مستقیم غیر موفقه و حقیقه الیوم عاقبت یافت میشود
 که در دنیای خود متزلزل و مضطرب نباشد و لایزال از علامات هر ظهور است و با هر
 صاحب ظهور بوده و زلزله لواطت بقول رسول ولی چنین زلزله واضطراب و فتنه و آشوبی از
 قبل مشیند نشاء که حقیقه ارکان عالم مضطرب و متزلزل شد و چنان زلزله هم شد که اکثر
 بیوت و عمارات محکمه خراب و نفوس هلاک شدند **جواب** امر زلزله هم که از علامت
 ظهور امام است مسمومه شده باین نحو که او گمان کرده نیست که بعد از ظهور امام است متزلزل و

و اضطراب در ارکان عالم ظاهر خواهد شد و در این شبهه نیست اما بقول تو انحصار ظهور
 امام عصر حجل الله فرجه ندارد و در ظهور همه انبیاء است امر باین منوال بوده چنانکه در ظهور
 حضرت اضطراب خلق از جمیع اوقات بمزانی فرزند خواهد بود بلکه این نحو اضطراب که او چنان
 کرده در تغییر آنکه در دنیا حاصل میشود و سلطنتها که انتقال مییابد در مردم حاصل میشود و
 اگر از این قبیل دعای که اینم کرده مقرون با ظاهرا باشد که اضطراب دنیوی و دینی هر دو بر
 خلق حاصل میشود و خود این اضطراب لیل حقیقت نیست زیرا که مردم همان اسم صاحب الامر مضطرب
 میشوند خواه دعوی صدق باشد یا کذب بلکه بدیهه است که با اسم خروج شعبا پریشانی شده اند
 و لایزال که صرف بوده است پس باید در خود شخص مدعی ملاحظه نمود که آثار امامت یا او هست
 یا نیست و اما زلزله که جزو علامات ظهور مسمومه شده است آن زلزله است که پیش از ظهور امام
 واقع میشود چنانکه در بخارا از مفید علیه الرحمه نقل کرده است که تاراجی و آوارگی شده است بذكر
 علامات زمان قیام قائم مهله و حوادثی که پیش از قیام او است و میسر در ناانکه میفرماید و زلزله
 نا اینکه مخفف بشود بسیار از زمین و نیز از حضرت باقره نقل کرده است که فرمود بر پنج چیز
 قائم مگر بر خون شدیدی از مردم و زلزله و فتنه و بلائی که بر سر مردم و طاعونی پیش
 از این و سیف طاعنی بین عرب و اخلاف شد بیکمیان مردم و فقره در دینشان و تقیری در حال
 شان نا اینکه از روی بکنند و زکند صبح و شام از بزرگی آنچه می بیند از کلب مردم و
 خوردن بعضی ایشان بعضی و قیام قائم علیه السلام را پس خروج او رفتی که بیرون می آیند
 نزد یاس مردم است و نا امید ایشان از اینکه فرجی به بینند پس خوش بحال کسی که در آن بکند
 او را و از ایشان و با شد و در کل از برای کسی که دوری بکنند از او و مخالف بکند او را
 او را و از دشمنان او باشد نا اینکه در آخر حدیث فرمود که نیست شان او مگر فتنه و یاقی
 نمیکند او را حدیث او علامت هیچ ملائت کننده در او اثر نمیکند در راه خدا عرض میکنم مفاد
 این لفظ را ملتفت بشود که مبغض نماید و لا ما خذ فی الله لومة لائم در فتنه های تاویل که مراد کلام
 خلق باشد هیچ وجه جاری نمیشود بجهت اینکه آنها بپیل خود گمراه میشوند و از امام سوائی و
 بسوی خداوند امری میفرزند و این کلام مکرر در اخبار آمده است که بعد از
 انمام حجة امام آنها و ظاهر ایشان برسانند و ضمناً از ملائت کننداری و هم چنین ختمها
 منعده که اهل قریب زلزله است ذکر شده که اعظم آنها خف قسوس سفیاف است که در میان
 خواهد شد مقارن ظهور امام است طوری که بشنود و از او در حق ظهور بیان حضرت میکند
 خلاصه زلزله که علامت ظهور امام است پیش از ظهور امام است واقع شود و زلزله که علامت

عالم شده است و شاید بعد از انهم واقف شود و ملاحظه میکنم که در تورات در حدیث شریف در
 بلا و طاعون و فتنه ها شمرده اند و این موضع ظاهر باید واقع شود زیرا که تفرق در دین و تغییر در حال و
 هم علاوه شمرده اند و اگر مقصود از زلزله ها اینست که بعضی بنا و بلی که تودوده بود در یکجا جفت بدو تفرق
 در دین و تغییر حال و باقی آنچه ذکر شده بود با اینکه آن خطر است که بعضی بعد از ظهور خواهد
 بود و علامات معصوم مال قبل از ظهور است **فصل** گفته است و از علامت
 ظهور کونوز ارض است که آخرت الارض اشیاء با شد جواهر خلق ظاهر شدند و علوم و
 صنایع هزار مقابل قبل در عالم ظهور یافتان تفرق کونوزی الارض معانیها السن الشعراء
 والعلماء بتحقیق پذیرفت **جواب** اینهم یکی از انا و بلی است که کرده اند و اصل
 سوره مبارکه در بیان حشر است چنانکه در برهان از علی بن ابی طالب نقل کرده است
 در معنی سوره اذا زلزلت الارض زلزالها و آخرت الارض اشیاء با شد که فرمود از مردم یعنی
 اشیاء خود را که مردم با شدند بیرون آورد و قال لا تان ما لها کنت که فرمود این انسان مبین
 المؤمنین است بؤم شد بحدیث اخبارها تا آنکه فرمود اشیاء با شد که فرمود مبین مردم اشیاء
 مؤمنین و کافین و منافقین که و اشیاء با شد که فرمود و اشیاء با شد که فرمود و اشیاء با شد که
 متقال ذره خبر ابر و من جعل اشیاء ذره شرا و ان و در بر حجه است که کان میکنند که فعل
 از برای ایشان نیست عرض میکنم که ملاحظه میکنم که همه اشیاء زمین باید بیرون آید و این
 مخصوص بقیه کبری است که بفرمود و حشر تا هم فلم یفاد منهم احد و در جهم کسانیکه حشر
 الايمان یا ما حض الکفر هستند سر از زمین بر میدارند و اشیاء با شد و حساب
 ایشان کرده میشود و لی این در اشیاء ظهور امام نیست و در اوقات بعضی از مؤمنین بعضی
 از کفار رجعت میکنند بجهت امام و عموم در همه ندارد و این تاویل که بفرمود و اشیاء با شد
 از برای حشر ان نبی اقم و اشیاء با شد که کونوز و جواهر خلق تا بلی نموده است اگر چه بحسب لفظ کفر
 بر هر جمیع کفار و اشیاء با شد و اشیاء با شد و در اشیاء با شد و در اشیاء با شد و در اشیاء با شد
 اطلاق فرموده اند و هم چنین کفر علم و کفر مال نیز استحال شده و در قول خداوند و کان متخذه کفر
 لغزافه و ان که لوچی بود که بران کلامی نوشته بود پس استحال کفر در جواهر نفوس خلاقی متوج
 نیست ولی در این مقام که محل کلام است میگوئیم و الا اسم ظهور کونوز و اعلامت ظهور
 که از شش چیز است و حال اینکه این مطلب موافق اخبار بلکه در بیان فحظ ذکر کردیم از منابع
 ظهوران حضرت است و برای آنحضرت کونوز ظاهر میشود و علامت ظهور چیزی است که
 قبل از ظهور بروز میکند و ثانی اینکه و لو اسم کونوز در مقامی معصومه استحال شود اما

قوان کلام را باید ملاحظه نمود تا آنکه معنی مراد ظاهر شود در حدیث شریف ملاحظه کردی
 که میفرماید بعد از آنکه اموال دنیا از بطن زمین و ظهران برایش جمع میشود میفرماید دنیا
 بیوی آنچه قطع رحم برای آن کرد بدو و خونها را از منجمد و مرتکب حرام شد بدو انصاف بدو که خلق
 پیش از ظهور و امام مرتکب این اعمال شنیعه شدند محض اینکه جواهر خلق بروز کنند و با آنکه
 صنایع مخفیست کنند و هم چنین در غالب اخبار هست که کونوز و اموال دنیا از بطن زمین
 جمع میشود و آنحضرت عطا میفرماید بخلق و در حدیثی ماهی در مرید و کس اد و مرید اگر مراد
 از اینها جواهر خلق بود دیگر عطای جدید یعنی جواهر خلق که دارای جواهر خود بزرگ و بوده اند و
 با از اینها هر دو هران بزرگ و برای ایشان ثابت است پس باید ملاحظه نمود و انصاف داد
 که این اخبار و محفل معنی سوا می معنی ظاهر هست یا نیست و باز میگوئیم که جواهر خلق اگر مقتضی
 از باب کفر و ایمان و اتفاق است که برای امام بلکه برای مؤمنین با فرستاده بود و اتفاقا
 فرستاده المؤمن فانه بنظر بنور الله پیش از انهم ظاهر بوده است و هر کس برائت مناعه داخل میشود و اما
 بحقیقه کفر و ایمان و اتفاق میباشند چنانکه اخبار بسیار شاهد این مطلب است و هر
 نازده نیست که برای امام حاصل میشود و اگر مقصود همین است که از ظاهر عبارت او بر میاید که
 مراد از جواهر خلق همین علوم و صنایع است که از ایشان بروز کرده که در حقیقه کمال جهالت است
 که انسان این سخن را بگوید و الا تو کان میکنم که این صنایع اینقدر نازده کی داد و چنین نیست
 ملاحظه میکنم کتب سیر و تواریخ و ابیسن که سابق بر اینها چه صنایع در عالم بوده است که هنوز
 از اینها بروز نکرده و این برای حضرت سلیم چه صنایع نکرده و این برای سلاطین و قس چه
 کارها که هنوز نکرده و علامات و نقیضها که از پیش مانده است هست که شاهد این است
 که غالب این صنایع پیش از اینها بوده است بلکه از حکایت بعض معتدین شنیده شده است
 که فرنگیان بعضی کتب و نوشته ها که از قدیم در محالک ایران بوده دست آورده اند و بسیاری از
 صنایع را از آنها اقتباس کرده اند و علی التیال که اگر ملاحظه کنی در سیر قدیم صنایع چند می
 بینی که هنوز این اوقات دیده نشده پس اختصاص زیادی با این زمان ندارد ثانی اینکه بگویم
 بینم که مطلق ظهور این صنایع اینها ظهور کونوز ارض است برای امام خواه افکار و تصرف ظاهری
 امام باشد یا نباشد که این معنی است که هیچ عاقل نمیکوید اما تصرفات باطنیه که همیشه از برای
 امام بوده است و هر کس نبوده که ملک از دست ایشان بیرون باشد و معنیها همه در حضرت ظاهر
 است حال شامتی هستند که امام ظاهر شده و این صنایع هم کونوز ارض است که برای او
 ظاهر شده و هم الله تصرف خود را در این صنایع و صاحبان ان اظهار کند اهل این صنایع

دارند شما را سحر تیر و استمرازه میکنند که شما خلق و حشی هستند که هیچ کار که اندک هم رستخود
 میخواهند از شما بر نیاید و از خواهد این صنایع هر محروم هستند شما را بنظر بشینید و مثل چرخ
 و بیکان از خیال خود پیش کنید که امام ما ظاهر شده و اینک کوزارض است که این صنایع با
 برای او ظاهر شده است و چه در بطاعیل شما دارد اگر برایشان شما هم بفرستید بکنید یا فواید آنها را بخوا
 کنید و الا من این که اقا محمد خان قلعه شیشه را گرفت همه کس میتوانند بگویند بفرستد تا تر خوبست که در خلوات
 خود برای عوام کالای تمام بگویند که از شما بپایند و ندانند که در کتاب بنویسید که دست هر کس بپایند
 باری چون این تحقیق را سابق بر این در جانی که اول خود را با امامت این مرد مصلحت نمود ذکر کرد
 و اینجا جواب داده شده حاجت تفصیل زبانه بر این نیست **فصل** گفته است و از
 علامت الشمس است از مغرب در خطبه امیرالمؤمنین میفرماید و ذلك بعد طلوع الشمس من
 مغربها الا ان قال عليه السلام ان الذي يصلي خلفه عيسى هو الشمس الطالعة من مغربها و رحمت
 رحمت مذکور است **جواب** او که من عین روایت را از عصمت و رجعت نقل
 میکنم تا کذب بفرود در روایت ظاهر شود بعد از آن باز سخن داریم میگویم اصل این روایت را از
 شیخ زکال نقل نموده اند از نزال بن سمر که میگوید حضرت امیر خطبه ایشان فرمود تا این که در
 شب و قبل از آن گفتگویی و در آنوقت حصصه بن صوحان برخواست و سوال کرد که در حال
 کی بیرون میاید و حضرت فرمایش فرمود بعد از آن اصبح بن نبانه برخواست و پرسید که
 در حال کسبت و حضرت فرمایش فرمود تا آنکه در آخر فرمود ثم رفع الیدین و اصابهما فیهما من الخافض
 باذن الله تعالی عز وجل و ذلك بعد طلوع الشمس من مغربها فاضد ذلك رفع التوبة فلا توبة
 قبل ولا عمل رفع ولا ينفع قضا ايمانها لم تكن امنه من قبل او كسبت في ايمانها خيرا ثم قال
 لا تالون عما كنون بعد هذا فانه عهدك جدي و الا انتم به غير عزمي فقال القائل السيرة
 له حصصه بن صوحان يا حصصه ما عني امير المؤمنين بهذا القول فقال حصصه يا ابن
 سيرة ان الذي يصلي عيسى من خلفه هو الثاني عشر من العشرة التاسعة من ولد الحسين عليه السلام
 وهو الشمس الطالعة من مغربها يظهر عند التوكل و المقام فظهر الارض و وضع ميزان فلم يظلم احد احد
 این است روایت و در بکار هم مذکور است و بعضی کلمات در بکار است از جمله فقال القائل
 بن سيرة له حصصه ما عني و انجلو و وضع ميزان العدل فلا يظلم احد احد است و این در کلام حق
 است خلاصه او که ملاحظه نما که اینجایی برای شمس و طلوع آن از مغرب از حصصه بن صوحان
 و از امام نیست و از انبیاست با امام داده و معنی کذب در روایت همین است و بیاین که بگویند
 اعتماد بر روایات اینگونه اشخاص کرد که قول دیگری را نسبت با امام می دهند و اوقات این را

خود قرار میدهند و بد دیگری هم تکلیف میکنند که عمل بر وایت ایشان کند کتاب عصمت و
 موجود است بکار هم فخرش خوان در عوالم هم هست کلام که اصل همه اینهاست ملاحظه کنید
 ببینید و پیدا است که این وضع که نوشته است سهو قلم نیست و مقصودش همین بوده که این بلبس را
 بکند باری و از حدیثی ظاهر میشود که طلوع شمس از مغرب غیر از ظهور امام است و این که در عوالم
 و روایت کرده است عن غابر بن واثل عن امیرالمؤمنین قال قال رسول الله عشر قبل الساعة لا بد
 منها الشفاني والدجال والدخان والذابة و خروج القائم و طلوع الشمس من مغربها و منزل عيسى و
 خسف بالشرق و خسف بجزيرة العرب و نار تخرج من قعر عدن فشق لا الحشر ملاحظه کن که خروج
 قائم هم و طلوع شمس از مغرب واد و چیز شمرده اند و تاویل کردن یکی از اینها را بد دیگری مسلم صحیح
 و لو انما انما شمس در جانی بر امام صدق میکند ولی باید ملاحظه مقام را کرد که محتمل اینجاست
 یا نیست و چه مانع است از اینکه شمس از مغرب طلوع کند مگر برای پوشش بن فون و سلیمان بن ذاق
 و برای حضرت امیر که مکر ترکت و سر از مغرب بیرون آورد چه طور شد هر چند که این جماعه
 انکار دارند ولی ما الحمد لله منکر قرآن و منکر اخبار اهل بیت نیستیم و در حدیث شریف امام
 برکت حق افتاب تا از جمله ضرورتات مسلمین شمرده است و بان ایشان فرموده که فیهما و فلك جائز
 است و اینجا عت بنقد و انرا نظری میدانند که بکار انکارش میکنند و از این گذشته که اصل طلوع
 شمس از مغرب از علامات پیش از ظهور معلوم نیست که باشد و شاهدی از برای آن ندیدیم
 مگر همین که مفید است علاماتی از زمان قائم و پیش از زمان آنحضرت میباشد که از جمله افاضات
 شمس است از مغرب و شاهد مقصود او این است که در زمان آنحضرت بروز میکند و الا شاهد
 بر اینکه پیشتر بروز میکند ندیدیم بلکه حضرت صادق میفرماید که خداوند بخیرت زای پیغمبر
 شمس مبعوث فرموده که سه نای آنها برهنه است پس عیلاف نمیرود تا وقتی که حرب و زار خود را
 بگذارد و حرب او زار خود را بخوابد گذارد تا انوقت افتاب از مغرب طلوع کند همین که افتاب از مغرب
 طلوع کرد مردم همه ایمان میآورند و از روز قیامت لا ینفع قضا ايمانها لم تكن امنه من قبل او كسبت
 فی ايمانها خيرا عرض میکنم پس ملاحظه کن که موافق اخبار بسیار شمیرها هم در زمان قائم رفته
 میشود و انقدر قیامت که آنحضرت میکند احدی از احاد نکرده است و اگر طلوع شمس از مغرب شده
 بود و حرب او زار خود را گذارده بود و دیگر میبایست شمیر عیلاف و دو میدانی که در آن زمان
 نمیرود باری پس طلوع شمس از مغرب از علامات ظهور امام نیست و بخود آنحضرت هم موافق
 آنچه از اخبار ظاهر است تاویل نمیشود و انرا شرط ساعت است و ظاهر از اهم ابد انکار
 نباید کرد و اگر بنای تاویل هم شود تاویل اقرب با مضامین اخبار این است که تاویل بر رجعت

بنا میکنند و اینها را چند کرد و این مطلب که در جای خود حق است که شایع این
 هستند اما اینانی که ذکر کرده موافق نباشد اصل اینست که اگر شاهد طلب و نیست مکرر
 و اذ اخلوا الی شایع اینها را قائلان است و در اینست که در حدیث شریف تعبیر عینا نقیبه فرموده است
 باقی دیگر در خطا هر اثنای دلائل بر طلب است و در اینست که در حدیث شریف موافق آنچه در برهان
 روایت نموده شایع اینها را نقیبه شده است و اینها را در اینست که در حدیث شریف موافق آنچه در برهان
 آمده چون در صد بیان حقیقه مطلب ایشان نیستیم تفصیل نمیدهم و اولی هم همین است
 که بکدام هم بر جهالت باقی نمائند که اگر اهل علی بر کلمات ایشان عبور کنند در پیوند که سوا اینست
 کلمات چند هم بلفظ و آیات و اخبار برای مناسبت و معنی و معانی ذکر کرده اند چنانکه
 نیست مکرر یا کلام شیطان برده شده شاهد این مطلب است شیطان در حق میکند
 بدوستانش چه دخل دارد باینکه دوستان او شیطان هستند یا شیطان بنما و عدو نمیکند
 یا شما را عذاب جهنم میخواهند یا در سینه شما تخم کدو و وجوه کرده آنها چه دلالت دارد بر اینکه
 شایع اینها هستند خلاصه آیات بی مناسبت خواندن بجهنم عوام فریبی بسیار غولیت و
 ثمر دیگر ندارد و اما حدیثی که در پیشین که قوی از شعبان ماله هستند چه دلالت دارد بر اینکه مراد
 همین شایع اینها هستند مکرر نمیدانی که خود ملکه را هم خداوند از نور و شعاع ال
 محمد خلق فرموده است پس محض اینکه اسم شعبه بر ایشان گذاشته اند دلیل این نیست که از ایشان
 هستند باید دلیل دیگر آورد و در کجاست بر این وجهی و دلیل و هم چنین قول خداوند الذین قالوا
 ربنا الله ثم استغما و انزل علیهم الملائکه چه ربط با به مقام دارد و اخبار شریف فرموده اند
 که وقتی که اجل مؤمن میرسد ملکه بر او نازل میشوند و او را بشارت بهشت میدهند و زبل
 ابرهم صریح در همین است چه دخل دارد باینکه ایشان ملکه میشوند و اما حدیثی که از پیغمبر و زبانی
 کرده در تعبیر اینهم که اگر انعام اگر چه ادب در شنیدن حدیث نیست که انکار نمایند ولی انقدر
 ضعیف و جعل از پیغمبر نیست بخلاف رسول و ائمه و علما و بده ام که اعتقاد بر واقعیت نمیتوان کرد
 و خود این حدیث در برهان و جمع کمر جو است ندیدم و حدیث صحیحی که در این باب دیده ایم اینست
 که در کتاب البیِّن روایت شده است منسل ابو عبد الله الملائکه افضل ام بنوادم فقال قال امیر
 المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ان الله عز وجل رکب الملائکه عقلا بلا شهوة و رکب البهائم شهوة
 بلا عقل و رکب بنی آدم کلها من غلب عقله شهوة فهو من الملائکه و من غلب شهوة عقله
 فهو من البهائم و نیز از حضرت صادق در جواب سوال رند و فرزانة سخن روایت شده است که در
 وجوه اعتراضاتی که بر شایع اینها شده یکی این بود که فرموده قالوا ان الملائکه من اولاد آدم کل موصفا

فی علی و جبهه و بنهم خرج من منزله الا متحان و التصفیه فهو ملایک فطورا تا حاتم بنسار عی اشباه و
 طور و هر چه بگویند ان الا شایع علی غیر الحقیقه تا آخر حدیث شریف پس اینکه میگوید نامشکل
 نشاء و ثبت نمیشود و بعد از تشکل اعظم اشکال هیت انسانیت اگر حالات نورانی است از او
 ظاهر ملک اگر مؤید شد بدلتوی است جبرئیل تا آخر اگر مقصود اینو صبی است که حضرت صادق
 از شایع اینها نقل فرموده که بعد از فرمایش ایشان حاجت برد و بخت نیست و مقصود حضرت اینست
 همین است زیرا که فرض نمیکند که جبرئیل مثلا از خاک صورتی برای خود بگیرد مانند دجبه
 کلیه که قوال در سناسل بشر هم نشده باشد بلکه مقصود حضرت همین است که از همین بنی آدم که راه
 میرود هر کدام حالات نورانی از ایشان ظاهر شد ملک است و این را که صریحا بدی که حضرت
 صادق نسبت با خطاب ثنا سخ داده و در فرموده و اگر معرفت داشته باشی و مراتب خلق را بدانی
 خواهی داشت که این فضل انسانیت که اگر نورانی است پیدا کرد ملک بشود زیرا که ملک احسن از
 انسان است و ان الملائکه الخدما و خدام شعبه غنا فرمودند و این مشرقه مقصود در فضل
 ایشان بر ملک فرموده اند پس این چه فضیلتی است از برای انسان که اگر نورانی است پیدا کرد ملک
 بشود و اگر حقیقه ملک بشود از مقام خود نازل کرده است نه ترقی زیرا که انسان مولود جامع
 است و ملایکه اطراف وجودند خلاصه که میخواهم شرح حقیقت آنها را در این مقام بکنم مقصود این
 است که اگر منظور این است که همین بنی آدم که راه میرود ملک میشوند این حرف خطا است و اگر
 اینست که ملایکه در ایشان جلوه میکنند و از زبان ایشان مثلا سخن میگویند و شخص
 ملک با شخص انسان متحد نمیشود مافی از ان نیست و پیغمبر بحسان بن ثابت فرمودند
 انما نطق روح القدس علی لسانک او کما قال پس ما اینجا که امیر میگوید ملایکه را که فرموده
 بر امام نازل میشوند و انصار او هستند موافق فرمایش جذبی و کوارش حضرت صادق
 ایشان بنی آدم نیستند و هم چنین از فوج جلوه کردن در بنی آدم و ناپدید و شد پدید
 هم نیست زیرا که در حدیث مفضل است که عرض کرد یا سیدک و نظیر الملائکه و الحی الی الناس قال
 ای والله یا مفضل و مخاطبونم کما یکون الی اجل مع خاشعنه و اهله پس ملاحظه کن که خاشع
 انسان و اهل او شایع هستند و اخبار با انسان و در خارج و اهل و جلوه ملایکه در ایشان
 بجهت ناپدید باین منوال نیست پس از این دو قسم که گذشتی هم ممکن است که خداوند ملایکه را مقصود
 بصورتی بکند تا اینکه از برای خلق ظاهر بشوند و هم ممکن است که از برای اصحاب امام ترقی
 حاصل بشود و قوی در چشمهای ایشان پیدا بشود که ملایکه را در عالم خود ببینند و این
 اقرب است و مافی هم از ان نیست زیرا که مسلم اصحاب خاصه امام که صاحبان شان

مقام هستند سایر مردم هم که بوجود مقدس او و خوارت تربیت او برودی صاحب مقام
 میشوند و اینست که فرمودند امام **م** دست بر سر بینندگان میگذارد و عقلمانی ایشان جمع و کامل
 میشود و همین که انسان با مقام دستبرد بدن ملکه و حق برای او سهل میشود اینست که
 در حدیث شریف آمده که بیان فرمودند که رسول ملک نمیشود حضرت پیغمبر فرمود که ملک را
 مشاهده نمیکند خواست تا بجهنم اینکه از جنس هوا است که عیان از برای او نیست و اگر
 مشاهده کرد بدو را با اینکه زیاد بشود در قوه های چشمها شعله ها میپوشد که این ملک
 بلکه این بشر است بجهنم اینکه ظاهر میشود از برای شما بصورت بشری که بافته اید و از نا بهمید
 از او مصال او را و اینست که خطاب با او و مراد او را تا آخر حدیث شریف و غرض اینست که
 امکان دارد که قوای چشمهای خلق زیاد بشود تا آنکه ملکه و حق را بینند و مطالب دیگر
 از برای ما است که اوستا بنا باشد ما برای خود مثل شما **س** بنیان حاصل کنیم و حق
 بسیار داد و کاهید بدو ملک برای نصرت او باید کرد کاهی فکر کنیم خود کاهی اموال گذشتند
 بر هم نشا بجان آوردند و صنایع امانت جمع بشود و همه اینها تکلفات است نه تکلیفات تکلیف
 ما و قوه این است که امروز سعی کنیم از وی اخبار و حال بخیر بدو تا بدو را باطلان جاهلان امام خود
 و اینست که بعد از آنکه تشریف آورد و بفضل و کرم خداوند معرفت او را حاصل کنیم و همین که تشریف
 آورد خودش میداند که ملک چه طور باید بنیاید و حق چگونه حاضر شود و اموال چه قسم سراز خاک
 برود و اندکی در حقیقت امام است که محتاج بکلی از ما و توبیست و اگر امام نیست که هزار از این و چنانها
 بکش و ندیدها برای تحقیر اسباب بکنی هم میشود که هم ندیده و التیاح و آخر هم در این میان آنکه
 بار و اعتبار بر سر آمد و محل اشغال که از بلاد و نگویند بالعمد الا بشی الا نفس که فرمود افلا یظنون ان
 الا بل کیف خلقت اعدو میان نیست هر چند قوا سبب فراهم پیادوی بیفانداست باری و
 اما ندای جبرئیل دو شجره مضان و اخباری که در این باب وارد شده است بدیدیم که جبرئیل
 و اهل بی بیست و هفت که ندای او را هر کس بزبان خود میشنود و مضطرب میشوند و هم
 چنین ندای ابله را که در عز و باری و میبکنند می شنوند و شنیدن صدای ملک با حق
 لازم است و بدن آنها نیست چنانچه الان حکما و عددا میشوند و انصوت ملکه است که از
 در باب بزرگوار و زینور کوچه است چنانکه در حدیث شریف میفرماید و ملک را هم نمی بینیم و
 مانع از شنیدن صوت و عدد نیست پس آن روز هم ممکن است که صوت جبرئیل را بشنوم
 و او را ندیدیم و چون هنوز در انوقت امام ظهور فرموده و دلیل هم بر توبت ملک ندیدیم خلاصه
 که بنا بر اینست که در دست کرد و از خداوند مسئلت نمودیم که امام تشریف آورد و مرا

مانند افتاب از سایه تبر داده میشود و حاجت بر حق ما و توبیست و انت آنچه در باب دجال
 و سفیانی تحقیق کرده است و آنکه سفیانی را سفیان خوانده است در محل و ظاهر است
 که سهولت ساخت نیست و این خطا است زیرا که اسم آن ملعون موافق حدیثی عثمان پسر عثمه است
 از اولاد ابوسفیان و از آنچه او را سفیانی فرموده اند و در حدیثی عرض کرد ندای سفیانی چیست
 فرمود چکار با شما داری همینکه نچهره شام را گرفت انتظار فرج را بکشید خلاصه که اسمش سفیان
 نیست و اما اخبار دیگر در باب دجال روایت کرده مکرب حدیث که از جمع نقل کرده در باب
 خروج سید الشهدا **ع** با هفتاد نفر از اصحاب که در عوالم از کافی نقل کرده باقی دیگر را از
 کتب معتبره که موجود است و اینها را هم نمیکنیم زیرا که همان وضعی که در اخبار نقل
 شده است ظاهر در این است که دجال شخصی باشد که از بعضی علوم مثل سحر و کلمات و
 امثال آنها با ربط باشد و از همین راهها امور عجیب را اظهار میکند و ادعای ربوبیت میکند
 ولی اگر مقصود از این است که از نوع همین علماء سوء که هستند که منتهی این است که طالب دنیا باشند
 و بعضی عقاید فاسده دارند و احکام بغیر از انزال الله میکنند که فرمود فقهاء ذلل الایمان شر
 فقهائ و تحت ظل التمام و هر یک از ایشان معدود از خلق هم نایب ایشان هستند حال بجز از ایشان
 مثلا و دجال است و اینها اخبار با این الفاظ عجیبه که روایت شده است بجهنم میکند و در نه و آنکه
 که مشکوک است زیرا که بنا باشد صد هزار از قبیل ان در دنیا از حد سلف نا احوال زمان
 آمده باشد و در نه باشد و بجز اینقدر درین دل شمرود و خلق را از ان ترسانند چنانچه
 است هنوز در عهد این علماء سوء که در این زمانه هستند بجز حدیثی که از علماء سنی که
 هزار سال است سنیان بر قتل دجال باقی مانده اند از جهت اینست پیدا شده است که مسلم
 کل زمین و زمان باشند چه شده است که از ابو حنیفه و احمد بن حنبل و امثال آنها این قدر
 خلق را ترسانند که با باریک نفس علماء سوء این عصر که هیچ هم چنان در ساقی و جبهتی از
 برای آنها نیست بترسانند ایشان باید فکر کنند و ما هم نتوانستیم که خلق را عیب از چیزی
 بترسانند با آنکه مثلا در جانی که اطراف محل خوف فی الجمله است از یک طرف خاصه بدو شک
 بترسانند دجال را که خودت روایت میکنی که حضرت پیغمبر فرموده است که همه انبیاء قوم خود
 را از او ترسانند و حال آنکه در زمانه ایشان علماء سوء و سلاطین جو و از قبیل فرعون
 و همان که اهل علم بودند و هم سلطنت داشتند و ادعای ربوبیت هم می نمودند و از
 قبیل بولس ملعون که بدعت ثلاثه را کرده و هنوز باقی است و از قبیل عمر و ابوبکر و عثمان
 و سایرین که بودند و مقابل با ائمه اطهار نمودند انفسد را و از او ترسیدند که از دجال که با عتقا

تو مثلاً بکفر از همین علماء سوء معروفست فرموده اند از آنجا که مودند و الله که امر را
 را خیل نیست گرفته اند و اینطور نیست البته حکایتی است که کمال احتیاط را داشته که
 باینوضع ها خالق را ترسانیده اند و باینسانها نیست که شما هو سر کرده اید بک جاهل
 عاجز می امام قرار بدید از اینطرف فهم باصطلاح بک ملا پیناس که هیچ کار از او بر نیاید
 این را دجال بخوانید و بدانید از هیچ جهت نرا از جهت وضع و نرا از جهت زمان و نرا از جهت
 شهادت با آنچه فرموده اند ندانسته باشد و بگویند ببنیم که این برزگواران قصدشان از اینقرآن
 ایشان که فرموده اند هدایت بوده است یا اضلال اگر هدایت بوده است آیا این رسم هدایت
 است که بفرمانند هم چنین شخص شقی خواهد آمد باین شکل و باین وصف و ایندلیجه
 ازاو بر هیزند و غامرد و ستان ضعیف نادان ایشان همان اوصاف را خاطر نشان خود
 کرده که بعضی اینک دیدند از او بر هیزند بحدی که کاشف بجل بیاید مقصود ایشان بکفر او
 ابقرد مان و سببیکه جمع نازکی در وجود او نبوده و مثل سایر خلق بوده است این باشد و
 چون شباهتی بآن وضعها که از پیش شنیده بودند نداشتند پس باری از دوستان شان هم
 با و کردند و اندر نه که مطمئن بودند که آنرا ایشان راست گویند هستند و بقول ایشان گرفتند
 بعد که معلوم شد دجالی بوده است این اوصاف را مظهر نداشتند و مردم بیچاره را باین
 با تمیاز و تمیز ندیدند و بیکر همه را بر داشت و داخل جهم نمود و افشرد باقیه این اضلال است با قدر
 و رسم خدا و رسول همین بوده با طو و دیگر بوده است حال بعضی اینک انفس را کهیم بیرون بینند
 که نفی نیست محض امتحان اوصاف برخلاف موصوف باشد مثل اینکه اوصافی که در تورات
 انجیل از خاتم بود برخلاف بود و هر چه بگویند که ملاحظه کن کتاب خدا و اخبار اهل بیت را
 خداوند فرموده و بل الدین مکتوب الکتاب بالهدیه ثم يقولون هذا من عند الله و انتم تصفون
 فرموده اند که علماء محمود اوصاف محمود برای خاتم و تورات و یازده که مکتوب اند برای عوام
 خود خواندن و انهارا از خاتم معض کردن خود را با ملاحظه عدم صرف و صلاح خود یا نبینند
 بود و نصاری و کذیب تهمید هر چه هست در کتاب خدا و فرمایش اهل بیت را میکنند
 و هنوز مدعی مکه امام هست و مدعیان اسلام که از بی او میروند هیچ نمیکوبند
 که اگر کتاب را بکنند خدا و پیغمبر را میکنند و اگر نیستی که چه از زبان ما میخورد باری حکم
 بالصدق فی الشیء و عجب این است که از حضرت و رجعت فقره از روایت اکمال الدین را
 که از بعضی غامر بوده است و سبیل اعتماد روایت کرده و خود غامر روان باب اضلال دارند
 حتی باینکه هر چه میگویند از شخص که در زمان نبی شوق شد بان غضبند و حضرت فرمود که

پیغمبران همه قوم خود را از دجال ترسانیدند و خدا او را ناخبر انداخت تا امر و زلفش خواص
 او در دورد و احاطه ماهم این روایت را بر سبیل اعتماد نقل نمیکند و این شخص از روایت
 میکند که از روز متولد شده و معدنک مقصودش اینست که یکی از همین علماء دجالند پس
 این نشانهاست باین مکرانکه مقصودش این باشد که او هم در یکی از علماء سوء رجعت کرده است
 خلاصه که بر ایشان کوفی بسیار میکند و شاهد بالله که نه خودش میفهمد که چه میگوید و نه دیگران
 باری حدیثی هم که از روح نقل میکند و جوهر هم و جوهر الا مدعیین تا آخر صحیح است و ضعیف
 جزئی دارد و در کتاب کلبه این از عوالم از جابر بن عبد الله از پیغمبر نقل شده است و در لایحه
 دارد که شباطین انفس هستند بلکه جوانانند که باینسان نشان در آمده اند و موضوع همه
 اینها بعد از ظهور امام م معلوم میشود و کل مدعی و صلا باین و لایحه لا تقر لهم بذا که اذا
 ایستد موضع من خلعت و شین من یکی من بنیالک و اما روایتی که از تفسیر عتاشی نموده اند هم
 صحیح است اما در مکر معلوم کردن معصی است و صحیح آن ذکر معالکرون است و عیناً هم در این
 موقع انجیل شریف را می مناسب نقل کرده است چه بسیار شبیه است کتاب پیغمبر و بیکها و
 کشور که نوشته میشود و ترتیبی در مطالبان منظور نیست هر چه بنظر نویسنده خودش میباشد
 ان را ضبط میکند مطلب در بیان نزول ملکه و رجعت و سفیانی و دجال است و در حدود
 ایشان است که از همین مردم جماعتی ملکه و رجعت و شباطین هستند و از همین علماء استودجال
 و سفیانی و انجیل شریف در بیان رجعت است چه مناسب است با این مقام دارد مکر اینکها
 طور که ضعیف کرده و بیکر معلوم کردن نقل کرده منظورش اینست که علماء با او مکر میکنند و بیکر
 سبب دجال و سفیانی میشوند چون از جهالت این جماعت بعد نیست اصل حدیث را نقل
 میکنم تا بدانی که آنچه نقل کرده غلط است در عوالم و بخار نقل کرده اند از عتاشی و برین قال
 كنت عند ابی عبد الله ثم اذ قال ما يقول الناس في هذه الاية واقموا بالله جهداً بآئناهم لا بجهت
 الله من يموت قال يقولون لا قبا لله ولا لله ولا فتور فقال كذبوا والله اتمنا ذلك اذا قام القائم
 و كرمه المكون فقال اهل خلافتكم قد ظهروا دولكم يا معشر الشيعة وهذا من كذبكم يقولون و ج
 فلان و فلان لا والله لا بجهت الله من يموت لا ترى انهم قالوا واقموا بالله جهداً بآئناهم كائن
 المشركون اشد تعظيماً للآل و القرى من ان يقتلوا بغيرها فقال الله بل و علما عليه حقاً الى
 كن بكون چون در بخار و عوالم هر يك بعضی حرف نقص و زیاد داشت صحیح آنرا از هر دو روایت
 که هم خال ملاحظه کن که بیکر معلوم کردن در اینموقع چه مناسب است دارد ترجمه حدیث شریف
 اینست که امام م فرمود که چه میگویند مردم در این باب واقموا بالله جهداً بآئناهم تا آخر عرض

کردیم گویند که قیامت نیست و نبوت و فتوری نیست و حاصل مطلب اینست که ابرار را در باره
 مشرکین معنی میکنند که منکر همه اینهاست امامت و غیره و دروغ میگویند بجهت خدا نیست و جو
 این نیست که این وقتی است که قائم برینیز و کس اینک رجعت میکنند با او رجعت کنند و
 ستیان در انوقت بگویند که دولت شما ظاهر شد و بگویند و شیعه را برین دروغ شناسد که میگو
 فلان و فلان برگشتند و قسم بخورند که خدا مبعوث نمیکند هر کس که مرده یعنی در رجعت بعد
 شاه را و در امامت باینکه می بیند که قسم بخورده اند و مشرکین قسم بیاورند و غری میخوانند
 خلاصه حال ملاحظه کن که سخن در رجعت است و بگویند که چون صحیح است نه بگویم معالما کردن و
 اگر اینک از مصروفیات است و مقصود او هم شایه بر رجعت بوده است و منظورش این باشد که
 همیشه رجعت پیش پیاپی هستند میگویند و این که بجای رجعت میکنند حرف نیست و
 سخن که هست در این است که هیچ دلیل و احصای از ادعای سر پیرون میاورند بر فرض که سر پیرون
 او را با کسی که رجعت میکنند با بدیهه آنچه در زمان سابق و او بوده است حاضر دارا باشد با
 حاجت نیست اگر حاجت نیست که بسیار سهل است و اسم هر کس را بر سر هر کس بخواهیم میگذاریم
 و اگر باید دادای همه کالای و ضلایات گذشته خود باشند مثل اینکه قوم صالح کالای گذشته او را
 از او خواستند و ظاهر کرد و سر از سجی هم پیرون نیاورد بلکه پیری رفت و جوانی برگشت و کالای
 صالح را آشکار نمود که بیم الله ما هم منتظر همین هستیم و شاهد بالله کمال اردو داریم که بعد از
 رجوع حضرت سلمان مثلا یا دیگر احباب را چنین یا ائمه و پیغمبر خداست ایشان بر سر و بجهان
 زبان که مؤمنین قوم صالح گفتند عرض میکنیم که ما اوصاف شما را در سر خواندیم و بعد از
 معرفت خود میباید انهم ظاهر بکنند تا بدانیم و معرفت شما حاصل کنیم فضائل و علوم و کمال
 و کراماتی که از حضرت سلمان مثلاً و کتب معتبره مثل تفسیر عسکری و تفسیر مشاء دست
 میگیریم و سلمان از فضل خداوند و هدایت او مشتاقیم بآلایت که نظر بر حق میفرمودند
 و رجعت میکردند و ما را از این غم میرهانیدند حالا اگر شما را عذابند قرینه الله بنا هم نشنا
 بدیدید مشروط باینکه هر کس بجهت و تکلف نباشد بلکه عینا و شهودا اگر سلمات علمو
 خود را اظهار کند و عمل خود را نشان دهد و ناز بکند و مانده کند و بدشمن خود بفرماید
 که با ارض البیعه و زمین ایشان کند تا مثل جد ذیل نمکین کنیم و حال قدش را جواهر
 سر شمشیر دهد و خود تمام خلاصه که امر درین صحنه ای مفت پریشان نمیکند مردان
 علی کل حق حقیقه و علی کل صواب نور او من لم یجسل الله نوراً فانه من نور باری و چون از
 بیان این اخبار فارغ شدیم حال بر ویم بر سران عدو آنها که با مولای بر و کوار من علی الله مقنا

بکار برده و کالیانی که ذکر کرده اول نمک اینه مبارک و ما جملنا الوهاب الله اربنا لا افنته الله
 را ذکر کرده و اشاره بحدیث و روایات نموده است و شیخ معلومه و اذکر کرده که در اخبار فرموده اند
 که مراد از ان سخن اینه هستند انوقت دو ابدا قران که لفظ اینه داشته است ذکر کرده و منظورش اینست
 بمولای برتر که او من است که از باب خفض جناح و اعتراف بتقصیر که شیه همه اینها و اولیاء و صلحا
 بوده است لفظ اینه را که قافیه کنیم بوده اخبار فرموده است و در اوایل کتب خود ذکر فرموده و در اخی
 گفته است که این اذهنان شجره است یعنی از بنی اینه و در این مقام دو مطلب باید نوشت اول
 شرحی از نسب این سلسله بعد در لفظ اینه کلماتی عرض کنیم اما نسب این سلسله موافق آنچه
 در نسخ الثوابیج جلد قاجار تیره نوشته است که در دهه جاپهست خلاصه اش اینست که سوزاق نو
 بن سالیانویان بن حلا بن بنیون که در سلسله مغولست بکن از نو بنیان درگاه و سرهنگان
 سپاه هلاکوخان بود و بعد از هلاکوخان فرزندان او که سلطنت داشتند سوزاق نو بنیان
 بمصب تابکی سرافرازا شدند تا زمان سلطنت غازان خان بن ارغون خان سوزاق نو بنیان
 از دین برفت و پسرش قاجار نو بنان که نسب سلسله قاجار بدو پیوسته میشود نیز مورد الطاف
 پادشاهی شد و بجای پدر نشست و او را دو پسر قاجار نو بنیان بسیار شد و بعد از آنکه از
 اولاد چنگیز خان بفرقت قاجار نیز بقبایلی از مغول که در حدود شام سکنی داشتند پیوستند و
 در آنجا بودند تا امر تهور کورگان سلطنت یافت جماعت مغول را از حدود شام که زمین بیکانه
 بود حرکت داد و با بران و ترکستان فرستاد و کوی خاصه مردم قاجار را در آنجا بجا آورد و حدود کجور
 ایروان سکنی کردند و بودند تا شاه عباس ماضی بساطت رسید و ایشان را از آنجا
 حرکت داد و بنی از ایشان را در استر آباد و بنی را در مرو و شاهیجان سکنی داد و در استر آباد
 قلعه مبارک آباد کرد و در کنار کان بود سکنی کردند و با جماعت که بر فراز قلعه بودند بخاری باش
 وان جماعت که بر فراز قلعه بودند اشتاق باش موسوم شدند و بدین فخری خان خواندند و همواره
 فاندان سلسله بودند و فضل خان پسر شاه فیغان بن مهد پخان بن ولخان بن محمد فیغانست
 و فضل خان بنی بزرگ ایشان بود و در جنگ افغان خدمت کرد و در حضرت شاه سلطان
 حسین تقرب یافت تا آنکه امثای دولت شاه و از او و پیچیده خاطر گرفته و در بنام از ندران
 برگشت و شاه سلطان حسین در فتح افغان مقبول گشت و شاه طهماسب پسر و از نادر
 با پخان بنام از نادر آمد و فضل خان بنی خود را با و رسانید و در خدمت او گوسپند و بود تا
 زمانیکه در محاصره مشهد مقدس بواسطه نادر شاه او را گشتند و محمد حسن خان پسر
 چون دستگیر تمام داشت نادر شاه در صد و قتل او برآمد و او پنهان شد تا از نجات

مرحوم میرزا فای حاج محمد جعفران علی الله مقامه در کتول خود مرقوم فرموده اند **بسم الله الرحمن الرحیم**
جناب سبطان مایل فاسد عبد الوهاب شیخ الاسلام استرآباد خلع اصدق مرحوم افاضت علی
نقی استرآبادی از اولاد معتمد در دارالخلافه طهران در سنه ۱۲۸۳ مذکور فرمودند که فیصلخان قاجار
قوانلو که در آستراآباد مشهور بنقی قجراست و در خواجه رسیع در ارض آذربایجان طوس مد فوشت بعد از
سفر کوکوت و موصول در عهد خاقان مغفور سلطان میرور شاه سلطان حسین صفوی موسوی
بیمه فتوحات نمایان که در آن سفر بهراری و ظاهر شد هنگام مراجعت از سفر چون در دربار بهر
شهر یاری حضور یافت محض اظهار عنایت ملوکانه مرحوم خاقان میرور ذی از خاصا حرم مشایخ
النساء خانم که کرچه بود باو مرحمت فرمود با استیاق طلافی که سوار می خود سلطان بود بعد فیصلخان
با اتزان از دربار شهمیری استرآباد خاص جسته با استرآباد آمد بعد از آنکه از آنجا با استرآباد او و غیر
زنان که در آنجا اظهار نمود که من از شاه سلطان حسین پنجاه جلد دارم فیصلخان چون محقق گردید
از امانت داشت و خدمت مرحوم میرزا جعفر بن فاسد معتمد معتمد رسید و خلوت نمود که گفت با
اظهار کرد و ایشان فرمودند بهر حال باقی باش و زن را معافان را من صورت حال را عرض علی
حضرت سلطان برسانم پس در این باب عرض نمود نگارش نوشته ایشان چون شاه سلطان حسین
در جواب نوشت که اگر زن جلد را در این عمل از من استیاضا بشود تا این فن فارغ گردید و در جلد بنویسد
ان مولودان است یا زکوره بعد از وضع حمل مولود پسر شد مرحوم میرزا جعفر از اطلاع دارنده ایشان که پسر
و در کوش طفل از آن واقعه فرمودند و از احمد حسن میرزا نامیدند و تولد محمد حسن میرزا از وقت آمدن خبر النسا
خانم با استرآباد پس از چهار ماه بوی بعد بیک عفتاش ایران از جمله آمدن فاعنه دولت صفوی مقرر گردید
و میرزا جعفر بن فاقه شد و محمد حسن میرزا در طایفه قاجار مشهور فیصلخان شد و بعد از آن از آن غده و
امیرنجان بود و فرمودند که سادات معتمد بر این امر اطلاع کامل دارند و بسیار از اهل استرآباد که از خانواده
قدیمند و آن نوشته شاه سلطان حسین که ذکر شد در خانه طایع سید معتمد بود و خود من آن نوشته را دیدم
که پشت کاغذ را شاه سلطان حسین مهر کرده بود و جواب عرض فاسد میرزا جعفر بن خود شاه سلطان
حسین بود و سادات میرزا محمد که در استرآباد اند و نیز اطلاع دارند و سادات میرزا کمال الدین که در حاشیه
استرآباد ساکنند اطلاع دارند و سادات میرزا محمدی ایضا مستحضرند و فیصلخان جلد را از شاه سلطان
است و فیصلخان او را معاف داشته با وضع حمل جعفر محمد حیدر در کرمان هم از جناب جلال الدین
و کمال الملک حکمران در خود کرمان شنیدم و از پدر مرحوم خود فیصلخان بفرمودی و او را بسیار
منذر و حی فله

کناد و شاه مقبول گشت و بعد حرکت نموده دست بیرون آورد و مولای بزرگوار من
مرحوم ابنهیم خانست این مهد فیصلخان بن محمد حسن خان که فیصل معلوم شد پس پسین
که طایفه قاجار اصل این از مغول بوده است و جماعتی را که ایشان کوه عربند و هیچ نسبت
در میان نیست و این نبی است که از این سلسله جلیله معروفست و فیصلخان ایشان هم
معروف نیست و حقیقه ایشان از سادات صفویه هستند و فیصلخان این نیست که زمانی که فتح
علیخان در جنگ افغان نیست و شاه سلطان حسین خدایان کرد و جان فشان غور شاه از غلط
مرحمت یکی از خدایان حرم را حلاق کشته فیصلخان اجازه داد که او را تزیین نماید تا مریدان و
باستد هیدند فیصلخان او را ده تریج و او را نمودند مذکور باو اطلاع داد که من از شاه خاسلام
و فیصلخان در دست نگاه داشت و با او در سرای خویش می داشت تا آنکه وضع حمل او شد و خداوند
پیری مرحمت فرمود و او را محمد حسن خان اسم گذاردند و در این وقت شاه سلطان حسین از دنیا فر
بود و دولت صفویه اختلال می یافت و اغاری ایشان از هر طرف قصد هلاکت در پی آنها
داشتند و فیصلخان صلاح در اظهار داشت و محمد حسن خان نمیدید و او را پسر خود میخواند و در
واقع پسر شاه سلطان حسین صفوی بود تا آنکه محمد حسن خان مجبور شد و کمال رسید و این
دو نفر هستند از او بعمل آمد و پنج کت در نمازندان و شیراز اشتهار تمامی داد و مرحوم محمد
استیضایان و کمال الملک و مرحوم حاجی سید جواد شیرازی امام جمعه کرمان از این مطلب فیصل
محمد بودند و شهادت میدادند حتی آنکه در زمان خاقان مغفور و ققی مرحوم خاقان از فرط اخلاص
که نسبت با آن ظاهر می داشت خواست که این مطلب را اظهار دارد و قدغن فرمود که نقاره بگویند
و سبطان این سلسله جلیله را اظهار دارند و اظهار این را بهیچ ملاحظه دار نخواهند کرد و در
این اثنا قاجاریه که بودند بکریه فتن ابر آوردند که بشیر سلطان از سادات خانواده هابرون
رفته و در خانه واده ناقار گرفته و شاه میخواستند خود را از مادر و کند و باز بصفتی به پیوند
هانا ناما سر از اعاخت او می میخواستند خاقان مغفور ملاحظه فرمود که اگر امیر سادات و اشتهار با بلاخت
عظیم در سلطنت او پیدا بدید باز حکم بکشتن این مسئله صادر شد و طوری که از نظر هاجو و منعی گردید
است تا در غم هم البتة بحسب مصلحت دولت با قسم کشتن بکشته اند و است و الا بسیار بعد است که
از این واقعه مستحضر نباشد و یکی از معتمدین نعل میگرد که در شیراز بین اهل اطلاع معروفست
که خاقان مغفور فرزندان خود را میرزا میخواند بهیچ ملاحظه بود که مشایخ علی میرزا و محمد علی میرزا
میسر بود از جمله سادات بود خلاصه حال میخواستند قبول کنی میخواستند نگارند و بعضی از معتمدین
نعل میگردند که در اصفهان کبابی بنظر رسید از یکی از سادات صفویه که نسب جماعتی از سادات

اصفهان و غیر هم را ذکر می کند از جمله ذکر شجر مرحوم اما محمد بنان و سایر بخان او است که بهین نسل
 کما جلا از کوشد نوشتند است و ایشان را از صفویه طاب ثرا هم شمرده باری و جواب دیگر میگویند
 که خود شاهی را هم مکر و این مطلب را میگویند که شاخ کل هر یک که میرد یک کل است خم مل هر یک که می
 جوشد مل است و دست ال محمد انکی است که تمام عمر سوازی کوال محمد و فشرضا بل ایشان در
 غرض حق و غیب در محبت ایشان شغل نداشته باشد تا باقی که مفرضین او را در باب محبت علی
 بخوانند و بگویند که بخود با الله محبت اهل بیت سلم الله علیهم بعد وسط باید باشد پس آنکه ذکر می گویند
 ذکر ال محمد و فشر امر ایشان نداده این دوست ایشان است هر که میخواهد باشد و آنکه عصمت حق
 ال محمد را میکند و اسم امام را بنام حق بر سر خود میگذارد و آنکه افضل امام و علم او و قدر او
 را بنام او و مردم را از امام روگردان میکند و در بخود میکند و بعد از آنکه امر المؤمنین را سوا
 قبل ان تفقدونی میگوید یا اینکه بعضی فرمودند که این را در بگویند یا بگویند یا بگویند یا بگویند
 پیغمبر خاتم ادعای نبوت میکند و بر عم خود کتاب بجز از قرآن میبازد یا اینکه فرمودند که هر که
 چنین ادعائی بکند قتل او واجب است چنین کسی تابع عمر است و او بگویند یا بگویند یا بگویند یا بگویند
 عباس بن چنین کسی شیطان محترم است و کلام و اختم میگویند حدیث شریف که در بخان و اب
 کرده است عن ابی حمزة قال دخل سعد بن عبد الملك وكان ابو جعفر له شبهة سعد الخیر و هو
 من ولد عبد الرحمن بن مرزبان علی ابی جعفر فبینما ینتشی التواء قال فقال له ابو جعفر یا بیک
 یا سعد قال و کیف لا ابک و انما من الشجرة الملعونة فی القرآن فقال له انت منهم انت موقی متا اهل
 البیت ما سمعت قول الله عز وجل یحیی عن ابویهم فمن یبغی فانه یبغی خال در این حدیث ند بر کن
 و اگر کسی بالفرض شجر ملعونه به پیوند تکلیف خود را در باره او بدان و از مسائل الطالبین
 که ضعیف ابی الفرج اصبهانی است منقول است فی ذکر اولاد ابی عبد الله الحسین و علی بن الحسین
 و هو الاکبر و لا عقب له و یکنی ابی الحسن و انه لیلی بنت ابی تراب بن عروة بن مسعود الثقفی و امته
 میبونه بنت ابی سفیان بن حرب بن امیه و تکتی ام شهبه و امته بنت ابی النضر بن امیه و هو اول
 من قتل فی الواقعة و یا عنی معونه فی الخبر الذی حدیثی به محمد بن محمد بن سلیمان قال حدیثا یوسف
 بن یوسف الخفطان قال حدیثا یوسف بن عن معونه قال قال معونه من حق الناس بهذا الامر قالوا انت قال
 لا ولی الناس بهذا الامر علی بن الحسین بن علی بن عبد الله و رسول الله و قبله شجاعة بنی هاشم و سقاء بن
 امیه و ذهو و ضعیف باری و شان حضرت علی اکبر معلوم است و در باره او فرمودند شایسته انوار
 خلقا و خاقا و منطبقا بر سولک و از اشخاصی که حضرت پیغمبر در همان روز با ملا حظ فرمود که بر
 منبر و بالا میرفتند یکی ابوبکر است که اشتیاقی اولین و آخرین است و محمد ابوبکر با آنکه شان و جلال

فرزند او است و دیگر زیاد میگویند که ندیده او بیکار سپید مد عرض اینست که آنکه تابع ال محمد
 از ایشانست هر که میخواهد باشد و آنکه غاصب حق ایشانست انهم شافش مساومت
 هر که میخواهد باشد و خال بنکه الحیدر و رب العالمین سلسله جلیله ماد بلی فی شجره سائو
 ندارد و در این جزو زمان با اینها احب از انکه شکر الله کسی که تمام وقت و همت او مصروف حق
 و نوکری ال محمد است مشایخ مانده اند و هستند و امروز زبان مردم چاک ویند ندارد
 هر که هر چه میخواهد میگوید و میگوید که فردای قیامت جزای عمل و قول هر کسی یا برسد و یا نرسد
 ذکر از یانی که لفظ ایشم داد و او اشاره بمولای من اعلی الله مقامه نموده است چون این مطلب را
 در نظر ایشان جلوه کرده و مکرر این ایات را در تفسیر مولای من میخوانند و مختصر یا ایشانست
 دیگر گفتند و جواب خود را مکرر شنیدند در این مقام هم حضرت جواب میگویند پس از مردم
 صاحب فهم و فراست سوال میکنند که آیا این ایات در باره کسی است که خود را بابا و خرافه تفسیر
 نسبت ایشم بخود دهد یا آنکه در باره کسی است که خود را بری از کاف و کافر و عداوت خود را
 غریب کریم بشمرد در اخبار ملا حظه کنید که ابی شریفه ان شجرة الرقوم طحام الا ایشم در باره
 که نازل شده است ابی در باره ابو جهل بن هشام است که نسبت به پیغمبر را نموده عداوت
 بخود و ایمان یا محضرت نبأ و در خود را با وجود کفر مصاب میدانست و مدعی بود که
 انا الصیر الکرم و خداوند و بار او میفرماید ان شجرة الرقوم طحام الا ایشم تا آنکه بر سبیل
 طعن با او میفرماید ذق انک انت الصیر الکرم و همین مضمون تعبیر در تفسیر بر همان دوایب
 شده است و مولای من بر کوا من اگر چه اسم مبارکش مناسب باستی و افشده بود و
 خداوند با و کرامتها عطا فرموده بود معذرت که ابد امدعی گرامتی برای خود نبود و
 بالعکس حفظ جناح نموده خود را ایشم میخواند حال ملا حظه کنید که آیا این موضع بیکر بر عکس
 موضوع ابی هشت یا نیست اگر بنا باشد که هر کسی خود را ایشم خواند موضوع این ایات بشود
 پس اول هابیل بن آدم علیه السلام باید نمود با الله موضوع ایات بشود زیرا که اوقیت که قابل
 خواست او را بقتل رساند هابیل با و فرمود انی اربدان نبوء بائی و اتمک فتکون من
 اصحاب النار و ذلك جزاء الظالمین پس هر چه در باره هابیل میگویند در این مقام هم بگوید
 ادعیه وارده از اهل بیت سلام الله علیهم ملا حظ کن ببین چه قدر اقرار با اثم خاص فرموده اند
 و ما بعضی از آنها را که در بنادی نظر بدیده شده نقل میکنیم در محفله شجاعتیه که در جواز ال محمد
 است در دعای عزرائ و طلب توبه میفرماید ایاک فی مقامی هذا توبه نادیم علی
 ما فرط منه شفق قما اجمع علیه خالص الحياء و ما وقع فیہ عالم بان الفحوص الذین انقلبوا علی

کرده

وان الجاوز عن لائم الجليل لا يصب عليك وان احتمال الحجابات الفاحشة لا يتكافؤ ووردنا
اعذارا زبائن عباد مبرمنا يد ومن عجب مؤمن ظلم في فلم اسفه ومن كل اثم عرض في فلم احمه
اعذر اليك يا ابي منهن ومن ظلمتهن ودر ختم قران طلب من مبرمنا يد واجل القرآن لنا في
ظلم اللئالي موكا ومن نزغات الشيطان وخطا الوساوس حارسا ولا فدا منا عن ظلمنا الى
العاصم حاسب اول استننا عن الخوض في الباطل من غير ما افه حرسا وبجوار حنا عن اقتران الانا
فلما ورد دعا وناغ شهر رمضان مبرمنا يد اللهم وما الله بما في شهرنا هذا من ليم او اثم او واقعا
فمن خيب واكتسبنا فيه من خطيئة على نعمتنا او على فسيان ظلمنا في انفسنا او اثمنا كاتبه همة
من غيرنا فصل على محمد وال واسترنا بستره وورد دعا فصرع واستكانت مبرمنا يد واغفر
ما فعلنا من ذنوبنا ان نذهب فانا الظالم المظلم المضيع الائم المفسر المضيع المفضل خطا غفني وان
تغفر فانت ارحم الراحمين وورد دعا غفني مبرمنا يد وحصل على النبي محمد وال ولا يغفر
غيره في غير من اللئالي والا يام بار تكاب الحارم واكتساب الما اثم حال ملاحظه كن كما لا تشا
دوستي ال محمد زاد ايم اياك ستور العمل ماد دهمه امور سواي انبت كه مابقي بمولاي وسادات
خود كنم اكر اعتراف با اثم نمودن بدست و بالهوى سطر افان مورد ايان دم بشود چرا مولاي
ما على بر الحسين اعتراف با اثم فرموده است و در غير محضه ميار كه انا عبيد ديكر اين لفظا
است فحاشا چون بعد از قران محضه مطلب ظاهر ميشود حاجت باستقصاء نيت علاء
بر اينكه اثم زاد رخصه مد خط كن بمعنى في نيت است و ذنب يعني اثم چنانكه در مقام مؤمن مبرمنا يد
وعصبتك نيز ضد ظاهراست و انهم بمعنى اثم است ملاحظه كن بدنيا و بيب چه
فلمرنا كسد و در باب اقرا بد ذنوب واعتراف بانها نموده اند حتى فرموده اند كه بگو ولا تخرجني
من هذا المنصب كبري خود را بوي از منصبه زلي و حضرت باقري فرموده است چنانكه است كه نيت
ميشكند مرده مكر عمل خود را ببارش و ذنوب خود را فراموش كند و براي عجب نمائيد و بيز
فرموده است اقم قباي از ذنب نبي يا بد مكر هر كس اقرا بان نمائيد و حضرت صادق فرموده است
قسم بهرون نرفته است بنده اند ذنب با صرا و برون نرفته است بنده اند ذنب مكر يا اقرا
ملاحظه كن در اقرا و انكه ائمه مامه مبرمنا يد مبرمنا يد بيب چه حكایت است حضرت امام موسي
كالمه در دعاي مجود مبرمنا يد رب عصمتك بلاني ولوشنت وعزتك لا خوسنتي و
عصمتك بصرعي ولوشنت وعزتك لا كهنني وعصمتك بجمعي ولوشنت وعزتك لا كهنني
وعصمتك ببدعي ولوشنت وعزتك لا كهنني وعصمتك بجمعي ولوشنت وعزتك لا كهنني
عصمتك برجمعي ولوشنت وعزتك لا كهنني وعصمتك بجمعي ولوشنت وعزتك لا كهنني

بكن هذا جزاءك متى ثم كان يقول الف مرة العقواله عقو و بليست هذه الا بين بالارض يقولون
حين ثلثا بون اليك بدني و علمت سوء وظلمت فغفني فاعفني فانه لا يغفر الذنوب غيرك يا موكي
ثم ياصق عذرا لا يبر بالارض و يقول ثلثا ارحم من اسماء والفرف واستكان واغفر تو واغفر
خدا انصاف بد بالاقرا ابن ميشود اقرا بد ذنوب نمود و حضرت سجاده در دعاي توبه مبرمنا يد
هذا مقام من تلاوته ابدى الذنوب وقادرة ازمة الخطايا واستخود عليه الشيطان ففصر عما مرته
تقرضا و شاعلي ما غفبت عنه غفرا كالجاهل بظلمته عليك و المنكر فضل احسانا اليه حتى
اذا افقح له بصير الهدى و تفتحت عنه سحاب العلي احصى ما ظلم به نفسه وفكر فيما خالف به ربه فرأى
كبير عيبانه كبر و جليل خطيئته جليل لا قابل لمحك مؤملا لك و در دعاي استغفاله مبرمنا يد
انا الذي اوقرت الخطايا ظهوره و انا الذي فنت الذنوب عمره و انا الذي يجهله عصا لك و لم يكن
اهلا منه لذلك خلاصه كه اكر انچه دليل بطلب است بخوابهم جمع كنيم كتاب دعاي مفصل بايد
نويست و اياجا بياست كه چون خودشان اين قسم قرار نموده اند حال اياي كه در باره مذنبين
و خاطئين و اثمين و غاصبين و ادر شده است الصياذ بالله هر رادرشان ايشان بخوابيم و بگو
باقر خودتان شما محل هذا اياي و حسببند نه والله كه خابن نيت حال هر چه در اين مقام ميگوئي
در باب اقرا مولاي من با اثم واقرا رسا بن عكلا و عباد و زهار بد ذنوب و خطايا و عصيان بگو
اكر اين بر مولاي من عيب يا شد سهل است جابج كه تابع ضا بيل بن ادم شده باشند و ناسي
بستد الشا جدين و زهر الخا بدين و حجة الله على العالمين عليه صا و ان المصلين نموده باشند و كو
توانن راعيب بكي بكي عني ازان نيت و عجمه عيب ايشان كه هه ذابفان او رده والله همين است
كه در جميع امور ثابتي شهادت و مواله خود كوده اند و كسانيكه تابع اواه و اهواء خود شده اند
كه نبادا مشايخ ايشان از ائمه و روفق با زار ايشان و ايشك داي است كه امر با بختار سپيد و ك
ميكيم بر رنده و كه طرف سلامت نادست مشايخ ماداده است نو بمر زاه ميخواهي بر و و هره
ميخواهي بگو ما را عني ازان نيت **فصل** كه است و از سنه ظهور ان مظهر نور حضرت
مكلم طور در فرمايد كه لا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين مبرمنا يد بديرا لا من السماء الى
الارض ثم يبرج اليه في يوم كان مقداره الف سنة فاصفون مقصود امر الله و نزول ربي
الله و بسند عروجه و جشن في الله در يك روز كه مقدارش هزار سال از شده شماها است و بجهل و ان
بالعذاب وان يومئذ تبدك كالف سنة فاصفون و حديث معروف عند انفساء الصاير
يقوم للمهد مطابق است با ايه مباد كه و محر قائم كه بجزار مبرمنا يد ظاهر مشهور مفسر ايه و مود
حديث است رطبه و نا غيبت كه ابواب الهام مفتوح بود و نيت و شصت سنه هزار كه ميكد

و اعلم ان الله
بالعذاب و ان الله
بالعذاب و ان الله

بنص کتاب و بیانات صاحب کتاب باید و می نازل شود **جواب** والله هو شاذ
 سوانه ان مین د که این جماعت چه قدر جری هستند بر خدا و رسول و چگونه در هر مسئله
 مخالف امر او را میکنند کتاب خدا را برای ناویل میکنند و هیچ باک ندارند از آنکه تو را خطه
 کن اخبار را از محمد و آیات کتاب و انبیا باین در باب توفیق این امر چه فرموده اند در عوالم از فضل
 روایت کرده است قال سالت ابا جعفر هل لهذا الامر وقت فقال كذب الوقوتون كذب الوقوتون
 و از منند جواز عن ابي عبد الله قال كذب الوقوتون ما وقتنا فيما مضى ولا نوقت فيما يقبل
 و بمنهم اسد فرمود یا مخرج کذب الوقوتون و هلك المشجلون و محالسون و الیها بصیرین
 و انجاریف را میهارسند و اینگونه و از محمد بن مسلم عن ابي عبد الله قال من وقت لك من انشا
 شيا فلا تفها من ان تكذبه فلنا نوقت لاحد وقتا و بر وایت دیگر و اندک اختلاف در لفظ همین
 حدیث را نقل کرده و از ابي بصیر عن ابي عبد الله قال سئلت عن القائم فقال كذب الوقوتون
 انا اهل بيت لا نوقت ثم قال ابي الله لا ان يخلف وقت الموقنين و از آنحضرت شریف شد
 که فرمود انا لا نوقت هذا الامر و نیز از ابي بصیر عن ابي عبد الله قال قلت له جعلت فداك متى
 يخرج القائم فقال لا بالحق انا اهل البيت لا نوقت وقد قال محمد كذب الوقوتون و از خود
 صاحب الامر که محمد بن عثمان العمري توفیق فرمود اما ظهروا لفرج فانه في الله و کذب الوقوتون
 و در حدیث است که در بخار و عوالم و جاهای دیگر نقل شده است قال سالت سیدک
 الصادق هل للمامول المنتظر المهلك من وقت موقت بعلم الناس فقال ما شئت الله ان يوقت
 ظهوره بوقت بعلمه شعبنا قلت يا سیدک و لم ذاك قال لا نه هو الشاعنة الله قال الله تعالى و جعلنا
 عز الشاعة فل انما عليها عند ربی لا یجلیها الا هو قلت فی السموات و الارض الا به و هو اعلم
 الله قال الله تعالى يا لولیک عن الشاعة انان مر بها و قال عند علم الشاعة و لم بعلم انها عند
 احد و قال هل ينظرون الا الشاعة ان ناهیهم فنهضت فجاء اشراطلها الیه و قال انقربت الشاعة و
 الشق الفر و قال و ما بدینک لعل الشاعة تكون قریبا یسجل بها الذین لا یؤمنون بها و الذین لا یؤمنون
 بها و الذین امنوا مشفقون منها و یصلون انها الحق الا ان الذین یجادون فی الشاعة لعل صلال یسجد
 فلت فامعنی یجادون قال یقولون معی و لک و من وای و این بگویند و معی و کل ذلك استعجالا لا امر
 الله و شکافی قضائه و در خولای فی مدینه اولئك الذین خسروا الذین و ان للکافین شراب فلت فلا یوق
 له وقت فقال یا مفضل لا اوقت له وقتا و لا یوقت له وقت من وقت لیس هذا انما قد شاک
 الله من الی فی علمه و ادعی انه ظهر علی سر و منافقه من سر الا و قد وقع الی هذا الخلق المعکوس الضال عن
 الله الرابع عن ابناء الله پس در این اخبار و عبرت نظری کار بین میتوان توفیق نمود و میتوان اعتقاد

توفیقها

بجواب

باعتبار بکه مشعرین توفیق است که در دو حقیقه اظهار توفیق نیست زیرا که شر را بداند شده است
 و باین در ابانی که امام استشهدا در مودعه با اصل این علم را خداوند مخصوص بخود شمرده است
 پس چگونه میشود که اینان بواسطه تربیت کالف سنه تمام شوند و باین مطلب ناویل نمود و اگر
 باین صراحت که توفیق مذکور ایه در بیان این امر بود و بیک اختصاص علم ان بخلاف از چه راه بود و چرا
 مدعی علم مشرک بخداوند میشد و عرفان بهیمنی میان که همه علوم مخصوص خداست
 و بنده از خود علی ندارد و فرق میان نشاء اولی و اخری چیست که میفرماید قد علمت النشاء
 الاولی فاولا تذکرون همه علوم که مخصوص خداست چرا علم نشاء اولی و الخلق نیست داده است
 و هم چنین در مواقع بسیار علم بخلق نیست داده شده و شریکی لازم نیامده است اما این
 موقع فرموده است که علمها عند ربی و امام فرمود که نفی مودع نزد احدی هست و نفی
 که هر کس مدعی علم ان شود مشرک بخدا شده اینان سخنان واقعی داشته بانه و الیها بصیر
 ایه که شاهد داشت از امام سر زده یا خبر چگونه فرض میشود که خودشان با اینهمه تفصیل
 توفیق فرموده باشند یاد در قران باین صریحی که توفیق کردی موقت شد یا شد انکار
 نمیکند که در قران بیان همه چیز هست اما اینکه مودی را که خداوند خواسته بندگان بفرماید و
 چندین بار صریح فرموده است که این مطلب را ظاهر نمیکند در ظاهر قران گذاشته باشد که جمل
 نادانی مثل تو باید که علم انا این مردم بقیه همانها و چنین چیزی نخواهد شد
 حال که نا انجاست که به بینیم که اصل ناو پلای و اسند لا لایکه کرده چه گفته است و از خود می
 ما خداست اول این بر و انحصار بندگان که ناو قتی که امام با همان آثار و علامات که از سابق در
 مانده اند ظهور نمائید ما در ناو پل کتاب سوای آنچه از اخبار اهل بیت ظاهر میشود یکی
 معصوم بهیمن نیستیم که این را به بخوانی و هر یک را تفسیری برای خود بکنی بحال مافرق نمیکند
 و احداث قبول و ابدا نذاریم زیرا که از باین در نفس خود ابدا نیست صدق ندایم و تو بجهن اذله
 و براهین که بر عم خود میباشد میخواهی صدق خود را ثابت کنی پس اگر این ابیات نا برای خود تفسیر کنی
 بی شبهه باند و وی پیشورد ظاهر مصحح و پذیرفته نیست بلکه اگر امام تشریف آورد و امامت
 خود را باین طریق که از ائمه دست داریم ثابت فرمود اوقت اگر همه این اخبار تفسیر که دست داریم
 از دست ما گرفت و تفسیر جدید بداد و در حق او است و اگر همه احکام شریعت را تفسیر در اسماء و طاعت
 اما تو میخواهی امامت خود را باینکه و ناو پلانی که تحت اخبار این معلوم نیست ثابت میکنی این میشود
 اثبات بدینا که من السماء الی الارض ثم مرجع الیه فی يوم کان مقداره الف سنه تمام شد و در
 برهان از علی بن ابراهیم در تفسیر ان روایت کرده است که یعنی اموری که بدین میگویند اثباتا و امر

و غیره

و چنانکه بان امر فرموده و اعمال عباد کل اینها ظاهر میشود و در وقتا مریض میباشد مقدار این روز
 هزار سال هائی بنیادین کاین چو که مقدار او هزار سال است و در وقتا مریض است و در وقتا
 و بر حسب همان مذهب است حضرت که بوم ظهور و اقیام کبری میگردند این بطول از و است بطول
 پیش از آن و اگر بگوئی که هر ظهوری قیام است و این طول مدت نامتناهی است و میگوید پس چرا ظهور و پیغمبر
 در وقت و شصت شد و ظهور عیسی قریباً شصت و ظهور موسی از هزار و پنجاه و شصت و ظهور
 فرخ فاش است و عبارت این مرد را علاوه ملاحظه کن که دال بر این است که از زمان عیسی تا ما ۲۰۰۰ ساله
 هزار و پانصد و سی و الهام بر امام ۲۰۰۰ ساله و در وقتا مریض است که انسانی در دنیا نبوده
 و نبوی خداوند عروج نموده بود پس اگر مقصود اینست که پیشتر دانی که امام ۲۰۰۰ ساله بوده و هکت و نمرده است
 و اگر با وجود بودن ابواب و حی الهام بر او مسدود بوده و عیسی تا ما ۲۰۰۰ ساله و در وقتا مریض است
 خلفد خلق یکی از ایشان میکنند و واسطه الهامات میشوند که همین گنجان شد و این باب
 برایشان مسدود میشود یا آنکه خداوند در این هزار سال یکی از خلق را مقرر کرده است و دست
 ناپدید و شد بدو خود را از سر امام برداشته است و اما میگوید که بعد از آنکه این را از ایشان
 لغز که تا آخر زمان ایشان بدون ناپدید و الهام بر او کار و اما میکند هوش از سر افتاد
 که این جماعت بچنانچه و چه مذهب دارند انامی که بپایان روح القدس از او منفک نمیشود و آنچه
 میکنند همه با الهام و ناپدید است چگونه میشود باب الهام بر او مسدود شده یا شد و این
 ملاحظه کن که همین روح القدس است که بایشان حدیث میکند و از وقایع لیل و نهار خبر میدهد
 و از آنچه درون عرش خداست تا ما تحت الثری خبر میدهد و حال از عقل است که بپایان دقیقه از ایشان
 دور شود چگونه است که روحی و الهام موقوف میشود و اگر امام خودش عروج میکند از عالم چگونه
 زمین هلس و افروغ نمیشود و حال آنکه فرمودند که اگر یک آن زمین خالی از وجود حق نشود و اهلس را
 فرو خواهد برد و الله که مطلقاً و صد در دین نیستند این جماعت و از اسلام خبر ندارند و این
 قدر هم که اسم انامی بنده بان میزنند محض حرف طمع و ریاست است و حطام دنیا اگر ممکن است
 بود که بن و مال و دولت و جمیع سلطنتی بکند از این دعاوی دست بر میدارند و
 چون بدند که اسباب دنیوی فراهم نیست این اسم را داعی قرا و دادند که اول مردم را جمع کنند
 و اسباب مجتمع شود انوقت بکام دل عیش کنند و الحمد لله که ممکن نشد و اما ایندیکه بچگونگی
 بالعدا و لکن بخلف الله و عدوان بوماً عند ربك کالف منته قاصد و این راه هم حکایت
 نموده و محض اینست که ذکر کردیم و علی ایحال در یکی و حدیث بوم را در این مقام هم برزوقه
 تعبیر فرموده اند و از علی بن ابراهیم روایت شده که این بجهت این بود که رسول خدا خبر داد ایشان

اینکه عذاب تحقیق که اسما ایشان و این گفتند که جاست عذاب است حال که در دنیا از این خداوند
 فرمود و آن بوماً عند ربك کالف منته قاصد و این بجهت این بود که رسول خدا خبر داد ایشان
 است از آنچه میباشید و این حدیث هم ملاحظه میکنی بجلت و معین نیست که عذاب دنیا
 منظور بوده یا عذاب آخرت و ایندیکه رسول خدا فرموده است که عذاب آمد و لیل این نیست که عذاب
 دنیا محکم مقصود بوده است زیرا که جهنم آخرت هم محط بکافران است و آن جهنم محط بکافران و در
 حدیث شریف وارد شده است که جهنم در دنیا و کفار است و در آخرت کفار در جهنم است
 ممکنست که مراد عذاب آخرت باشد و قیامت نیست که در بعض اخبار خوانده که در هر هفتاد و هشت
 کوه هفتاد و هشت روز بوم قیامت نصیب فرموده اند و عجل هم هست که مراد عذاب دنیا باشد یعنی عذاب
 که در قیامت قائم و پیش از آن محقق میشود اما معلوم نیست که اجل از همین بگردد که هزار سال
 باشد قرار داده اند یا بیشتر یا کمتر بر فرض که همین بگردد بگردد و سوره مبارکه که سوره حج
 اسد مدینه منسوبند پس باید که از اجل بعد از این سیصد و هشتاد و سه سال تا سیصد
 و بیست سال گذشته باشد زیرا که هزار سال علاوه بر این مقدار از هجرت گذشته و جواب
 با آنچه شما منظور دارید نخواهد داشت و اگر خواهی تاویل برای یکی و تطبیق نمائی با آنچه
 منظور تو است دیگر هم میتوانی طور دیگر تاویل کنی پس باید شاکه بر حجت تاویل خود
 بناوری و اما حدیث ابولید را که شاهد آورده اول تمام حدیث و از بخار نقل میکنیم
 و بعد ملاحظه میکنیم که دلالت این حدیث ابولید الخرجی قال قال ابو جعفر باا بالبداهة بلل
 من ولد النبی اثنا عشر قریل بعد الثمان منهم اربعة ضل بهم الذی یفید بهم قه صبره
 اعمادهم قلیله منهم جیشیه سیرهم فی الضویق الملقب بالهادی و التاطق و النادی بالبلبد
 ان فی حروف القرآن المقطعة لساناً ان الله ضالی انزل له ذلك الکتاب فقام محمد حتى ظهر نوره
 و ثبتت کلته و ولد یوم ولد و قد مضی من الالف الف الف مائة سنه و ثلث سنه ثم قال و ثبتت
 فی کتاب الله فی الحروف المقطعة انا عدد ثمان مائة و ثلثون و اربعون و الف و ثمان مائة
 و قیام قائم من بنی هاشم عند انقضائه ثم قال لالف واحد و الالم ثلثون و الهم اربعون و الف و ثمان مائة
 فذلک مائة واحد و ستون ثم کان بد و خروج الحسین بن علی علیه السلام فلما بلغ مدینه قام قائم
 و لد النبی اس عند النبی و یوم قائمنا عند انقضائها باثنا عشر مائة و ثلث و اربعون و الف و ثمان مائة
 چنانکه ملاحظه میکنی انقضائها بالوفیل کرده اند و در حدیث چون مجلسی رحمه الله ذکر کرده
 است که بلکه بتواند این حدیث را تاویل کند که تطبیق نماید و آخر طور دیگر عمل شده باشد نشد
 حتی حال داده است که این بحساب ابجد قدیم که منسوب بمغایره است باشد و پیوسته را از هجرت

کرد ان شدك باقده كه اكر يك همچو خبر متشاهی از ورود سلطان دست قویا بدو سلطان
 باقشون و سپاه و دستگاه سلطنت دیده نشود اما يك شخصی آمده باشد و مدعی سلطنت
 شده باشد تو همچو خبر متشاهی که هیچ از آن معلوم نیست که آیا مقصود همین زمان است یا
 بچاه سال پیش یا بچاه سال بعد میتوانی بقیه بگو که این شخص چه اسم و رسم و بیدار است یا نه
 سلطان نه والله که نمیشود بگو قتی هست که بپرسی راستگوست بنویسید همد که در فلان
 روز معتین فلان شخص میباشد و او مثل او حق نیست مثل اینکه فرماید دست امیر المؤمنین را میگیرد و
 میفرماید اینست و حق من پس در صورتیکه تو صدق قول بپرسی زاده شد چنانچه ملاحظه اثر و
 علامت دیگر از امیر المؤمنین نبی و باید حکما قفس بپرسی و قبول کنی و اگر همچو خبر متشاهی که ابتدا
 نمیتوان بقیه کرد که مراد از آن چیست و چه وقت و منظور داشته اند دست قویا بدو بخش همین
 میتوان گرفت و درین باب باختم باید ملاحظه آثار امانت را نمود تا بقیه حاصل شود مگر آثار امانت
 هم هست زیرا که اول سابق ذاتی که تو هر دانی میبینی و قبول نداری تا بی آنکه اگر
 آثار امانت موافق آنچه در حکایت کتاب و سنت معلومست و در او جمع باشد دیگر چه حاجت
 باینکه بی متشاهیات بگردی و اینها را دلیل قرار بدی همانها را اظهار بکنی و جان خود و
 جمیع اخلاص کنی و چنانکه در صفات پیغمبر ائمه اطهار سلام الله علیه ملاحظه کردی پیش از این که
 چیزی که اندک متشاهی در آن باشد و جای سخن در آن باقی باشد ابتدا استدلال بفرمودند مثلاً
 اینکه شخصی از کفار خدمت حضرت امیر آمد و عرض کرد که دست میبوی و صاحب محضر هستی
 من عزم میکنم که از جای خود حرکت نکنم تو مرا حرکت بده بی سبب ظاهر حضرت فرمود که اینکار ممکنست
 اثباتش بدی بگوید که تو یا من قوطبه داشته و تلبیس کرده ایم چیزی بخواه که احتمال قوطبه در آن نرود
 عرض کرد این درخت را از جای خود حرکت بده و حضرت حرکت داد و امر ظاهر فرمود بادی پس
 استدلال بمتشاهیات نمودن شان اهل حق نیست اگر مدعی حقیقت هستی دلیل محکم
 بیاور پس این نادانچی که ابتدا و انتهاش هیچ معلوم نیست و این چهار خروج از قفسی هاشم هیچک
 مطاعند دست بالا این قوایع محله ندارد چگونه میتوان بان اعتماد کرد و امام را بان متناحت
فصل گفته است و از اسم مبارکش خبر فرموده و جمع الشمس القمر في الكافي الشمس
 رسول الله والقمر امیر المؤمنین حال ملاحظه شان و مقام حضرت و انما یبید که جامع دو درجه
 افضل بنیوت و ولا یبید است اما در مقامی خواهد المخلصین عن البقیة اسم الله علی و انما تحت
 و جله فی کشف التمه هو ذوالا سبهن لا علیهن و فی مشارق الاقوال امیر المؤمنین انا
 الجانب والجانب محمد و فی کشف الحقایق عدد اسم قائم مطابق است با عدد رب عن البقیة یا علی

ان لی کتبه و لك کریم که قبل محمد و کتبه بعد حسین **جواب** و الله که در
 جمیع مطالب باید بمتشاهیان گرفت و حکایت را از اول نمود بلکه باطل خود را بپوشانید که در و ما
 اول مختصری در آنچه ذکر کرده سخن میگویم بعد حکایتی که دست دادیم و در باب اسم مقدس آن
 بزرگوار ذکر میکنیم اما این شریفه و جمع الشمس والقمر را که تفسیر پیغمبر و حضرت امیر کرده است
 پس بدان که در خود این ایه شریفه یعنی هاتو بدین که الشمس و القمر را بان دو بزرگوار تفسیر فرموده باشند
 ولی در مقام آمد بگوید هر چه بمناسبت محل تفسیری فرموده اند مثلاً در سوره و الشمس بمناسبت
 محل اخبار پسینار وارد شده است که شمس در ان مقام رسول الله است و قمر علی بن ابی طالب و در
 سوره و جن الشمس والقمر بحسبنا را بآل و ثانی لعنهما الله تفسیر فرموده اند و در سوره نکو فرموده اند
 که مراد از قوی است که شمس سه روز طالع نمیشود و قمر مامور میشود که از مغرب طلوع نماید و در
 ایه جمع الشمس والقمر تفسیر حاجتی از اهل بیت سلم الله علیه کرده اند و گفته اند که اینک اهل خبر
 تفسیرند سوال میکنم که اگر نباشد بنفاس پیروی که در سایر آیات وارد شده بگویم آیا باید مناسب
 سابق و لاحق ایند و کلام ملاحظه کرد و تفسیر نمود با آنکه هر تفسیری در هر مقام که وارد شده
 در هر ایه میتوان جای کرد شیهه نیست که بدون مناسب نمیتوان تفسیر کرد و این است که
 بطور کلیت در اخبار فرموده اند که هر چه از شتر و قران هست در باره دشمنان ماست و هر چه
 خبر هست در باره ما است و حضرت صادق فرمود یا بویصیر یا لا یخیر ما من ایه توفی الحجة و نذکر
 اهلنا یخیر لا و هی فینا و فیکم و ما من ایه توفی الا اننا و الا و هی عذرتنا و من خالفنا یخیر نیست
 این که در اجماع بهشت شود و ذکر کند اهلش را به نیک مکرانیکان در و ما و در شمس است و نیست این که براند
 بسوی ائمه مکرانیکان در دشمن ماست و کیبکه مخالف ما را نموده حال که این مطلب را ذاتی خط
 کن سابق و لاحق این مذکور و استدلال میفرماید بحسب الا فنان ان لی جمیع عظامه بیه قادرین
 علی ان لنوی بنانه بل برید الا فنان یخیر اما بهیستل ایا ان یوم القیمه فاذا برق البصر و خف
 القمر و جمع الشمس والقمر بقول الا فنان یوم القیمه ان یوم القیمه ان یوم القیمه ان یوم القیمه ان یوم القیمه
 انسان اینک جمیع خواصم کرد استخوانهای او را بجمع میکنم آنها را در طایفه فادیم برانیکه شوی
 بکنیم اطراف انکشان او را بلکه میخواهد فنان که در دفع بگوید و باقی مانده عمر خود سوال
 کند که چه زمان است و در قیامت هرگاه چشم باز مانده متعجبانه که نتواند بهم زند و ما منخسف
 شد و اقارب و ما جمعتند میگویند فنان در اندوز که کجاست مقف پنچانست باز با نیست
 که مهرب و الحای نیست حال تو اضاف بدیه که این ایه از آیاتی است که اهلش را بجمعتند میرانند یا
 بهشت و برق بصر و خف قر عذاب است یا رحمت از برای جمیع عاقل بشیهه نیست که ایه فدا

است و اگر بنا باشد از سایر اخبار باطنی از روای استنباط کنیم باید بنا سبب و باعداء ال
 حق تعالی شود و اینست که مولای من علی الله مقامه تفسیر فرموده است که مراد از اجتماع شمس
 قمر و اجتماع اقطاب و تاق است و تخلف نیاید که امام آن دو را میباید و شاهدشان هم از
 اخبار تفسیر التمس و التمس باینست که باین دو ملعون تفسیر شد بعد از آنکه مناسبت محل که این
 ایدر عقابست و این شخص هیچ ملاحظه قوا عدو و سوء تفسیر را نکرده و حق هم دارد زیرا که جاهل
 است و در تفسیر این بود که باطل و خل و تصرف نکند باری از این گذشته بجهت دلیل اجتماع
 مشرق و مغرب تاویل یفتی و در بعضی اجتماع اسم زاهم جز آن میگفت مکرر و همان زمان که آن
 روز که او تشریف داشتند میانه ایشان اتحاد نبود کمال اتحاد بود و اتحاد و توحید و اتحاد فرمود
 محذوک میباید خود را علی عقد نتواند نذر فرض کرد پس هم پیدا کردی که اسم هم باید و اگر
 شود بجهت دلیل علی عقد میشود بلکه علی شد بلکه احد علی شد بلکه اسم دیگر شد زیرا
 که اینست و خبر که او را اسمهای متعدد بوده است از کجا همین دو اسم باید باشد و ملازم
 که او را اسم تفسیرش این نیست تا باینکه فرضی تحت تفسیر چه دخل با اسم دارد بلکه شاید مجموع
 مرکب قضی اسم دیگر شود که غیر از این هر دو است چنانکه با قواعده حکمت این صحیح است
 ثالث آنکه بجهت دلیل باین ترتیب باشد خلاصه که بنیای ایشان بر حجتان است و علی برای
 و اعلام فرمود که لا رایی فی القبر انما الله من التوب امر و تفسیر و اما حدیثی که از فواید المخلصین
 نقل کرده اما فواید که میباید نام چه گایت و عیاله اید اعتباری باین نیست تا باینکه صدر و
 و فیما بعد صورت تحت یا بدو بدو شود زیرا که انانیان و اخباری که ناخال فصل کرده و بدانکه
 چه قدر ضعیف و چه قدر غایبی که دارد تا باینکه اگر چه ادب نیست که انکار حدیث را بکنیم ولی
 این لفظ که ناعت و جمله منتهای دعوی و از سبب اخبار دارد چنانکه بر هر منصفی ظاهر است
 و کما فی سیر و نبیست است که اسبکونه لفظ نسبت بحدیثش فرموده باشد که دلیل پس خود
 و وقت ایشان باشد و در اخباری و سنن و العل و ادله اند که در صحیح اخبار اول مطابقه کتاب
 و سنن و بعد از آن شواهد از سبب اخبار و حجت ایشان باید دست و در قرآن که شاهد
 است که تفسیرش در کاینکه اخبار هم که همطور ضرورت مسلمین هم که همین طور پس این لفظ
 که منبیر هر ما بدین ترتیبی صاحب الامر هستم از سبب اخبار و دواست و ظن غالب اینست
 که اگر ما ندانیم صحیح داشته باشد این کلام صحف باشد و چهارم آنکه بر فرض صحت و اینکه مرجع
 خبر هم حکما صاحب الامر باشد فرموده است که اسمش اسم علی است و من زبانی او هستم
 بجهت دلیل یا بدو اسم مختص بعد از اسم علی باشد و الله هوش از سرافشان میرود که درین را چه قدر

شوشی گرفته اند و بجهت قسم بپشتایان دین را فاسد میکنند و اما آنچه از کشف القدر نقل کرده است
 هوذا الاسمین الا علی بن خود کتاب کشف القدر موجود نیست ولی در چهار و عوالم خطبه نقل کرده اند
 از حضرت امیر که بعد از آنکه فرمودند که مشعر بر ظهور امام علیهم السلام است فرمود
 ثم ان الله خصکم بالاسلام و استخلصکم له لانه اسم سلامه و جماع کلامه اسطفاه الله فقه جمیع
 باین حجه و ادب و ارفه و حله و وصفه و جمل و رضا کما وصفه و وصفه خلاصه و باین اطمینان و کما
 میثاقه من ظلم و بطل ذی حلاوة و امن من ظلم و بطله و ای عجایب من اضر فی موارد و صفا
 و من فطن بما بطن رای مکنون الفطن و عجایب الامثال و التسنن فظاهر انبوی و باطنه عبق لا
 تنقبی عجایبه و لا تفنی غرابیه فی بنایع التعم و مضایع الظلم لا تفنی التبرکات الا بمغایبه و لا تنکف
 الظلم الا بمضایع فی فضیل و قوسیل و بیان الاسمین الا علی بن الذین جمعا فاجتماعا لا علیا
 الا ما یستحقان فخران و بوضفان فیهما فی تمام احدی فی منازلها جری بهما
 و لهما نجوم و علی نجومها نجوم سواها تا اخر خطبه شریفه ملاحظه کن در این فقره میباید که هر دو
 در ظاهر مراد فضل اسلامت و ذکر از بیان ظهور و امامت و امتدادی بی بیان اسم انحضرت
 نیست و بجای هر دو اسم علی بن علی و علی سلوات الله علیهما معنی نموده است و نجوم
 اول و اتمه و نجوم ثانی و اوله و بر این ترتیب نشان نموده است و باز فرموده محتمل است
 که اسمین علی بن مراد کتاب و عثرن یا باشند خلاصه بنا بر همانکه نبی و ولی و منظور یا باشند و لا که
 در خط با اسم صاحب الامر ندارد و تا باینکه ملاحظه کن که میفرماید بیعتیان قهرمان و در فخره
 عوالم قهرمان یعنی نام برده میشوند پس از هم شناخته میشوند با از هم جدا میشوند بجهت اینکه
 بعد از آنکه میگویند و ولی و علی میگویند پس جدا میشوند و شناخته میشوند بعد میفرماید
 بوصفان فیهما فی فضیل و وصف کرده میشوند پس جمع میشوند زیرا که وصفی که بر علی
 صادق است و صفی که بر علی و محمد صادق است چنانکه اگر کفای قادر علیم حلیم حکیم عزیز کریم
 صاحب فضل عظیم تمام این اوصاف بر هر دو صادق است و لا اگر اسم نبی و ولی و محمد و علی بر علی
 از هم جدا میشوند حال ملاحظه کن با اوصاف بیعتی که از این فرمایش اسم علی بن علی بیرون میباید و باین
 که هیچ دخل به بیان اسم غایب منتظر دارد یا ندارد باری اگر چه ظن غالب اینست که اسمین علی بن
 از همین حدیث بر ذاشته شده باشد و ضعیف نموده باشد هوذا الاسمین الا علی بن کذا
 باشد ولی ما فرس میگویند که بیعتی همان فقر حدیث باشد و مرجع ضمیر هم خود صاحب الامر
 باشد بالاخر از این که نیست که صاحب دو اسم بلند است و اینکلامی است بجل پس رجوع میکنیم
 بنا بر اخبار و بیعتی که با تفسیر این کلام معلوم میشود یا نه ملاحظه میکنیم که شیخ و حدیث اما کمال

نسخه عوالم
 قهرمان

روایت فرمود است از حضرت امیر که در وصف قائم میفرماید ولد اسمان اسم مخفی واسم بعلن
 قلنا الذی مخفی فاحد و اما الذی بعلن محمد پس ملاحظه کن که صاحب واسم است که هر دو
 اعلی است و تو خود اسم محمد را علی شمری واسم احمد را اسم محمد علی است زیرا که ان اسم ساقی
 چنانکه در اخبار فرموده اند و با وجود اسم محمد پرورنده و اگر روایت کشف الغم را در محکم و مجاز
 نموده اند و اما آنکه مصنف دلائل معلوم شد از کشف الغم روایت نموده است پسندش از
 جعفر بن محمد الخلف الصالح من ولدی و هو الهادی اسم محمد م و کتبته ابو القاسم هیچ فی اخر الزمان
 بقال لا تمه صیقل قال لنا ابو بکر الدواعی فی روایتی بلایه حکم فی روایتی ثالثه بقال
 طاهر جس و بقال سوسن والله اعلم بذلك و بکنی بانی القاسم و هو ذوالاسمین خلف و محمد
 بظهر فی اخر الزمان الخ و روایت دیگر نیز عن القاسم ابن عدی قال کتبته الخلف الصالح
 ابو القاسم و هو ذوالاسمین انضاف بله که از او هیچ کدام از اینها معلوم نیست که بنی عباس
 حدیث باشد زیرا که حدیث اول را در بنی امیه نقل کرده و این بقدر را بنی نبیست حدیث ثانی
 هم که نسبتی با امام دارد نشاء ثانی اینکه خودش میگوید ذوالاسمین خلف و محمد و محمد
 را ترکه میبکشی و علی بن ملکی میگوید که اوقت برای خودت معنی میبکشی که یعنی علی محمد و با حق محمد
 و علی و ثانی پس بر فضلیل خلاقی غیر از این است که تو مشغولی را که بعد از ملاحظه این روایات
 حاجت بنفاس سهل قبل نیست و چه چون حملت که باز دست از تبلیغ خود بر نداری و اشتباه کار
 میکنی بودن آنها هم باز ضرر ندارد و اما آنچه از مشاوق روایت کرده است انا الجانب و الجنب محمد
 صحیحان با بعضی از فرقان سابق و لاحق است که در کتاب المبین از مشاوق روایت فرموده است
 و در خطبه از امیر المؤمنین **یا ایها الذین یؤمنون بالله و یومنون بآیات الله** و الا ان الله یفنی امتکم حدوده و لنا اخذت عهوده و الیها ترد شهود
 فاذا استدركت الوقت لا حواء و طاول الليل و النهار فالعلامة العلامة دون العلامة و الشاه
 انا الاسم الاضم العالم غیر العلم انا الجنب و الجانب محمد العرش عرشه الله علی الخلاق انا باب الحقام نا
 اخر خطبه شریفه و فارسی آن است که آگاه باشید بدو رسیده که روزگار در ماقامت شده است
 حد و دان و از برای مال گرفته شده است عهود آن و بیوی مازد کرده میشود شهود آن و مطلب
 این است که در باطن همیشه در تصرف ما بوده و هست و در شهود و علانیه دیگران بعضی بقیه
 میکنند و آخر در شهود هم بخار کرده میشود بعد از هرگاه دور بر نهند از آن اطوار و بداند
 بکشد لیل و نهار و بقیه علامات کینیه و ملازم آنها باشد و در غایت و زمانه بقیه نظر بصدق و غایب
 و خاصه نیست باید ملاحظه علامات نمود بعد بعضی از صفات خاصه خود را میبشود که حقیقت
 علامات آنهاست و میفرماید من اسم اعظم پروردگار که عالم غیر معلم هستم که کسی از خلق مرا

نصیب نکرده و من جنب و جانب پروردگار که عالم غیر معلم هستم که کسی از خلق مرا نصیب نکرده و من جنب
 و جانب که جنب دیگر است محمدی است که عرش است و خدا او را برتری بر جمیع خلایق داده و سقف
 افتاد اقرار داده است و منم باب مقام یعنی باب پیغمبر تا آخر فرمایشات که با زبان رجعت است
 و جنب که در رجعت میفرماید و شرح حدیث شریف طولانی است و اینجا موقع بیان آن نیست
 و در این مقام اتصال خود را به پیغمبر بیان فرموده است و خداوند در کتاب خود او را نصیب پیغمبر
 خوانده است حال آنکه دلالت بر اسم امام زمان عجل الله فرجه دارد و اگر چه در شدن ملک بعین
 ایضا لایک ظهور امامت حاصل میشود و در پیغمبر هم همین نحو خواهد شد زیرا که هر فرد
 واحدند و هر یکی تمام دیگری است اما مذهب که دلالت بر اسم در این مقام نیست و نمیتوان اجتناب
 صحیح صریح را که در باب اسم فرموده اند باین فرمایشات تردید کرد از این گذشته ملاحظه کن که چه قسم
 تأکید در ملاحظه علامات و آثار فرموده است پس میفرماید که من اسم اعظم پروردگار و منم عالم
 غیر معلم همین دو علامت بر زنده و ظاهر نماید ظاهر چه بگوید قبول کنیم یا حرف اسم اعظم در نزد
 اصحاب بن بر خیا بود و تحت بلقیس از شهر سبأ نزد سلیمان بطرفه العین حاضر کرد و هفتاد حرف
 آن متجاوز در نزد علی بن ابیطالب و ائمه از ذوق او حاضر است پس آن کس که مدعی این مقام است باید
 بی غایت قوت و قدرت و از اوصاف پیشتر باشد و آنکه عالم غیر معلم است علم ماکان و مایکون
 در نزد او است چنانکه در اخبار فرموده اند پس از آن علومی که محتاج نهاد نزد ما معلوم است
 قدوسی اظهار میکنند مثل آنچه عیسا پیغمبر خبر میداد و اینها دیگر امری است که تغییر در او نخواهد
 ملک هم با اواسطه حادث نمیشود که بگوئی صلاح ملک نیست خبر دادن با آنچه نمی بیند و آنچه نمی
 کند دیگر اسباب فساد ملک نیست که جای عذر باشد خلاصه که مؤکداً فرموده است فالعلاء
 العلامة علامات خاصه اما من را میخوانند و بعد از این و از اینها دیگر هر چه ممکن باشد و اطاعت
 داریم و اینکه منم جانب و جنب محمد است و خطی با اسم ندارد و همان روز که در میان مردم بودند
 این اتحاد و اتصال را در هزار مقام بیان فرمودند هیچ جادیده که هر دو ایشان نابکی را
 علی محمد بخوانند باین مخرجات چه طور میتوان دین را باخت و الله اگر دین داشتند باین اشیا
 از دست نمیدادند همانا دینی نبوده که باین سخنان مخرجات را خنثی شده اند باری و اما آنچه
 از کشف الحقایق نقل کرده که عدد اسم قائم مطابق است با عدد دوت که در وینت و دو است و علی
 محمد هم وینت و دو در حقیقت عجب لیل محکم است و حاجت برسد و بحق هم ندارد بعد گفته
 است عن النبی **یا علی ان لی کرة و لك کرة** کرمین کرة قبل محمد و کرة بعد حسین این حدیث را در کتب
 معتبره ندیده ایم و معلوم هم نیست که خود مصنف از کشف الحقایق نقل کرده یا جای دیگر و خود

جمل کرده اند

کشف الحقایق هم معلوم نیست که از کبست و محل اعتقاد است بانه و بنظر حدیث مجعوله است
 خواسته بچال خود اسم علی محمد و حسین علی که میدرخ اول و ثانی بک ظاهر از ایشان ظاهر کند
 و بر فرض اینکه هیچ حدیثی نباشد دلیل بر اسم قائم نیست بلکه مراد اینست که از برای حضرت
 امیر و دو رجعت است یکی پیش از پیغمبر و یکی بعد از سید الشهدا و در بطور ادب این عبارت
 باینکه اسم قائم علی محمد است و اسم ظهور بعد از او حسین علیست و الله که کمال از ادله اینجاست
 میخندد و ظاهر اینست که اصل این حدیث را از روی حدیثی که در عوالم نقل کرده اند و ان
 این است که در وایت نموده از حضرت صادق که فرمود ان علی بن ابیطالب فی الارض کرمه مع
 الحسین انبه بقبل برانیه بنعم الله من بنی امیه و مویته و ال مویته من شهد حربه فنهیم الله
 ثم بیعت الله الهم باضاده و میخندد من اهل الکوفه ثلثین الف و من سائر الناس سبعین الف و اتفاقا
 بصفتی مثل الی الا ولی حق یقتلهم و لا یقی منهم حجرا ثم بیعتهم الله عزوجل فبدلهم است
 عدلهم مع فرعون و ال فرعون ثم کرمه اخری مع رسول الله ص حتی یكون خلیفه فی الارض و نکون
 الاخرة عا لة اخر حدیث شریف اقصاف بد که بر کشتن او با حسین یعنی اسم او پیش از سرش
 می افتند و هم چنین نیست پیغمبر یا از که شخص علی بن ابیطالب بر میگردد و حضرت فرزندش را
 میکند و در حدیثی حضرت باقر میفرماید بعد از ذکر قائم ثم یخرج المنصور الی الدنیا و هو
 الحسین فیطالب بدیه و دم اصحابه فقتل و یقی حتی یخرج القیاح و هو امیر المؤمنین پس پسین
 که آمدن امیر المؤمنین میجو حضرت سید الشهدا بعد از کشتن مدتی است از سلطنت سید
 الشهدا و در شیخ او مدتی نقل نموده است که رجعت حضرت امیر هشت سال بعد از قائم است
 که فوزه سال بعد از رجعت سید الشهدا و باشد زیرا که سید الشهدا و یا زده سال باخر
 زمان قائم مانده رجعت میفرماید پس این عز و خرافات که آمدن امیر المؤمنین بعد از سید الشهدا
 پیغمبر خود بالله میفرماید پس علی میگوید خرافات است و هم چنین از حدیث حضرت صادق
 ظاهر است که بعد از رجعت حضرت امیر و جمیع مؤمنین که باید رجعت کنند و هم چنین حاضر
 شدن شیطان و جمیع شیاع او و سر یاشدن جنات عظیم در و حال اوقات پیغمبر رجعت
 میفرماید و شیطانا هلاک میکند با همه اشباحش پس اینهمه دخل ندارد باینکه اسم علی محمد باشد
 و انهم قبل از سید الشهدا و والله که چنانکه از این الفاظ که گاهی بر حسب مقتضای احوال
 اسم است باینکه امیر و هر از حسین علی منظور است و چه کنیم که در مقام رد و اثبات
 امیر است که ال محمد از ما عفو کنند و این مدعیان غاصب حشاکان را بفرای خود برسانند
 پادشاهی پس این اخبار جمیع یک مقرر می برای حضرت نیست ولی ما اخبار بسیار داریم که اسم این بر کمال

هر یک باینان فرموده اند و بعضی از آنها را ذکر میکنیم و حدیث عوالم را از کشف الحقایق سابقا ذکر کردیم
 بنی و عوالم است و بخار از حضرت باقر در حدیثی که خلاصه نام گذارده است میگوید و انصوبهم چنان
 که نام گذارده احمد و محمد و محمود و هم چنانکه نام گذارده علی و اسمعیل و هم از آنحضرت در حدیثی بعد از
 ذکر قائم که رسول خدا فرمود که امیری از من است اسم او مثل اسم منست و حفظ میکند خداوند
 مراد او و بنوا از کمال پسندش از معنی بن محمد گفت بیرون آمدن از ابی محمد و فقیه که گفته شد بری
 که این است برای کسی که افتخار بنی خدای بنیاد و ثنالی به بنید و در اولیانش کمال کرد که مرا میبکشد
 و از برای من عقی نیست پس چگونه دهد مدد و ثنای عز و جل را و مؤلف شد از برای او نام گذارده او
 نام ح ۲ د سنه و ولایت و پیغمبر و شش و نهم از طوسی همین و ولایت را بنید و بگوید نقل کرده است
 و در بخار از امام علی از عیال از من بن ابی ایل از پیغمبر در حدیثی غریب و عند ذلك یظهر القائم فیهم قل
 التبیح اسم کاسمی اسم ایبه کاسمی و هو من ولد ابی نقی و در بنایع الموده که از کتب عامه است از غایبه
 الملام نقل کرده اند که بنی ایلان گفت که خطبه خواند پیغمبر پس ذکر فرمود آنچه باید بشود پس فرمود که
 باقی غایب اند و بنیامکر یک روز هر آنکه طو لانی کند خدا ان روز را تا آنکه بعوض شود سرخ میزند و ولد
 من که اسم او اسم منست پس سلمان فارسی برخواست و عرض کرد یا رسول الله از کدام ولد این خواهد بود
 فرمود از این فرزندی و دست خود را بحسین سلم الله علیه زد و از این مسعود مر و عا از پیغمبر که فرمود
 قائم نمیشود ساعت تا آنکه بنیامکر از اهل بیت من اسم او موافق اسم منست و از جابر بن عبد
 الله بن مرثد که فرمود میگوید از فرزندان من اسم او اسم منست و کتبه او کتبه من و اشبه مردم است
 بمن تا آخر حدیث شریف و بنی همین حدیث را بر ولایت و بکار جابر نقل کرده است و بنی از ابی بصیر از
 حضرت صادق را با بانش از امیر المؤمنین از پیغمبر نقل نموده است و سند این حدیث باخبار
 شیعه میماند و بنی از و ابی ایلان شیعه از حضرت باقر پسند علی از پیغمبر همین حدیث را و ولایت کرده
 بر یاده یک کلمه که باقی بد خیر الکاتباء و بنی بر ولایت شیعه از جابر بن عبد الله که گفت فرمود بنی پیغمبر
 صلی الله و سلم اینها بر بد بر سیکلا و صباء من و ائمه من پس اول ایشان علی است و ثمره
 تا آنکه باز در هم و فرمود حسن بن علی است پس محمد است و اسم او اسم منست و کتبه او کتبه من پس حسن
 علی است انکی که خداوند بد و دست او مشارق و معین و غنا و ثیر را فتح میکند تا آخر حدیث
 و بدانکه بعضی از ماته جمل کرده اند که پیغمبر فرموده اسم او اسم منست و اسم پدرش اسم پدر من و بی
 منصفین از خود آنها مثل همین صاحب بنایع و دیگران پیغمبر میبکشد که کلمه آخر که اسم پدر
 اسم پدر من نباشد زباده است و ولایت را از معتمد بن خودشان نقل میکنند که این کلمه
 روان نیست و در عوالم نیز تفصیل آن و اخبار دیگر در این باب دارند و ولایت شده است

خلاصه که شصت و هشت است که اسم مبارک صاحب الامر است که در اخبار و تفسیر با شهادت
 و اسم اباء که امیر حسن بن علی بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن
 ابیطالب صلوات الله علیه است و این اخبار که معتقدان و لایزال ذکر کرده نمیتوان گفت ابدان را که کلیه
 هیچکس دلالت بر مراد او ندارد و بعضی از آنها هم که علاوه بر حشاشان معلوم نیست **فصل**
 بعد از این چون گمان کرده که مطلب خود را با ذکر پیش ثابت کرده عبادانی چند منسوبند و ناوید
 برایش برای بعضی ابناء میبکند و بعضی اخبار در امتحان خلافت و کفر و ایمان شان و ذم و ثن آنها
 الزمان و فرمایش پیغمبر با وجود در باب خواندن از زمان و امثال اینها نقل کرده چون مقصود
 اثبات مطلب نیست و منقح برادله سابقه است و حال آنها را دانستی بگر حاجت تفصیل نیست
 موضوع سئله ثابت نشده هر چند با پیغام میشود و حدیث اتمام اهل را نقل میکند از عصمت و
 رجعت در یوم القیام و یوم النکرة و یوم القیة و ان حسن و مجتبی در روز قیامت که هم ظهور و
 قیامت میسرند و آن یوم قیام قائم قیامت بود و بگری روز قیامت میسرند و این مطلب را
 جوابهای بسیار است و چون در این مقام تفصیل نمیدهد ما هم میگردیم تا جایی که تفصیل بد
 و سابقه مختصری ذکر کرده ایم و باز ذکر کرده است که معجز کلاست و غیر کتاب کافی نیست و جواب
 از این مطالب ساجد داده شده است تا آنکه میگوید لا بد للخلق من راع یحفظهم ان الخلق اغتاف
 لا بد لهم من راع ناجحش دن کوک و میش را بر منهل واحد و بودن اغنام را با ان سید نام دو
 خانه مکه چه که او است بیست و شش و حرم و تاج و نیک و دادن او را بر خانه خدا و خراب کردن دیوار مقابل
 خانه را در آنکه یکم بعد از اخباری چند منسوبند که در فصل بعد از ائمه الهی منسوبند و در این
 مقام آو که میگوئیم که آیا اینها اموات را که فرموده اند خاتمه برای مردم مانعی بوده است که حال بنا و بیل
 بوده اند یا غیر ایشان هم با ایشان شریک بوده اند شبهه نیست که همه ایشان عالم بنا و بیل بودند
 بلکه خود شما علم ناوید از انحصار منسوبند با صحاب قائم و مسلم است که بعد از ایمان باو عالم باین
 علم میشوند زیرا که قبل از ایمان باو شان و رتبه ایشان با سایر مردم یکبست چنانکه از قول خدا
 مستفاد میشود که فرمود کان الناس امة واحدة فصل الله البیتین مبشرین و منذرین و اگر این مطلب را
 قصد می کنی خواهی گفت که این جماعت قبل از ایمان باو هم عالم بنا و بیل هستند و سایر منسوبند
 پس خالی از این نیست که با احکام قبل از ظهور او عالم بنا و بیل نیست و یا بعضی هستند و بعضی نیستند
 و اما کل قبل از ایمان باو عالم بنا و بیل هستند که خود شما هم میگوئید و بر فرض هم که بگوئید شکست
 بدون دلیل غلامی بر ما سخن نادره آن جهال بنا و بیل میگوئیم خواه کل باشند یا بعضی که کسیکه جاهل
 بلسان شده هرگاه باین لسان با او سخن گفتند یا تبلیغ بار شده است یا نشد شکی نیست

درین

که تبلیغ نشد و از این باب است که خداوند فرموده ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومنا یا بلسان
 ایشان بلسان ایشان حکم نماید و تبلیغ امر فرماید و اگر کسی تبلیغ فرمودند البته تکلیفی هم برای او
 قرار نداده اند بلکه خداوند فرموده لا یكلف الله فئسا الا ما اناها و اگر تکلیف قرار نداده اند پس کفر و ایمان
 هم بواسطه انکار و تصدیق و از برای و حاصل نمیشود مثل اینکه پیغمبر مکلف باجموع انکار خدا
 و رسول یا تصدیق ایشان بکنند هر دو با شواست و اعتمادی بقول آنها نیست و در ظاهر شرع
 مطابق با ایمان ایشان ملحق میکنند و این حکم دنیای است باری برای نجات که جاهل باین و بیل
 هستند امر و مروت برای ایشان تکلیفی نیست زیرا که این حد از امام دست ایشان ابدان نیست
 پس چگونه مکلف بصدیق او هستند و اگر بگوئی که تکلیف آنها نیست که اول بنایند ناوید از
 از شما اینها موزند و بعد حق را ایشانند اینهم محکی است زیرا که حقیقت شما را هنوز هیچ قاعده فقهیه
 شما را در این ناوید و صادق بدانند یا اگر از همان راهها که دست خود دادند و همان ایات و علما
 که خود معترفند حقیقت خود را ظاهر کرد بدافوقت ناوید الا حادث و با هم بانه اینها موزند نه
 اینکه اول بلا اول بچارگان و انکلیف کنید که این حادث که شما از اینها و اولیاد است و در بعضی کما
 با اصطلاح شما نیست که انتظار وقوع آنها را بر حسب منقاع خود بکشید بلکه بنایند از زمانا د
 بگری باری اینکه سخن است که مکرر گفته ایم و ثانی اینکه ناوید میبکی خلق را با غنای و سباحت و میگو
 که اینست که در و میش که بر منهل واحد خواهند بود ایام در ناوید ملا حظه مناسب هست
 یا هر چه را بگری ناوید کردند صحیح است پس مثلا میش مردم مؤمن است و گری هم مردم مؤمن یا آنکه فری
 در میانان هست شبهه نیست که هر دو را مؤمن نمیتوان شمرد پس یکی کافر است و یکی مؤمن و این
 که در اخبار و کفای و ابکان و ککان تشبیه فرموده اند و خداوند فرموده مثلکم کبش الکلیان محل علیه
 بلهث او تر که بلهث حال مردم کرد و میش شما که با هم صلح کرده اند یعنی چه صلح کردند یا چه دارد
 غیر از آنچه ما بینهمیم یا آنکه مراد اینست که هر دو با هم راه میروند و از ایشان بیکدیگر نمیرسد شهر
 نیست که باید به منظور باشد حال شما خود را اغنام مشرود ابد و هر که منکر شما است که کان و شصت
 سالت که این دعوی یا حلقا کرده اید اصلحی که میان ما و شما واقعه چیست که الحمد لله
 هنوز در بلاد مسلمین اسم خود را نمیخوانند بگری که اگر حشر قیاد را باز از آنها فریاد کرد بد که ما
 اهل این مذهب بدی هستیم مثل مشران که سینه شما را پاره پاره میکنند و اگر مغلوث
 شد مثل الاغهای دم کرده که از شیر بگری بگری بگری بگری بگری بگری بگری بگری بگری بگری بگری
 میگویند که و میش بر منهل واحد جعشد بد و دل خود را خوش کرد بد که امام ظاهر شده که
 اینطور شده است و عیالوت مضحکی شنیدیم بجهت تفریح خاطر مؤمنین نقل میکنیم بگری از محلی

چگونه

مغل

نقل کرده بود که منزل یکی از بابیه را در دستم نهاد و قسمت با من بجهت بسیار نمود تا مرا مسکنت
نماند بیک جا و آوردند و دست من دارند نصف بخان را خودم بخان را از دست من گرفت و خود و کشت
الحمد لله گفتیم سبب شکر چه بود گفت چو فضلا را ملاطفت داد بخت که کرب و معیش با هم آید و نذر آفت
ای سخی گریمن و تو با هم آید بخوریم و تو کرب و معیش بخوری برخواست و استهزاء نمود که عجب پدر
است و در بکار و را بخود راه ندادند با دینی و اما آنچه در باب بخت گفته است شهید نیست که امام
بخت الله است و فی بیوت الله ان الله ان رفیع بان حضرت و ائمه در بکر سلام الله تعالی تفسیر شده اما
ملاحظه نمایند که در اینهمه اخبار که وارد شده است که امام مثلاً از مدینه حرکت میفرمایند و بیک
تشریف میاورند تا اینکه وارد مسجد میشود و خطیب را میبکشد و در منبر بنشینان میشود و در
مرتب در شب میاید و در مسجد میشود تا آنکه آنها را میبکشد اینها بعضی چه خال که شما اهل نابا
شدید و بکر هر مرتبت کبر زبان جلای شد که نباید بگوید یا بخت الله بودن امام امری
است که گاهی هست و گاهی نیست پس گاهی و از آن میشود و گاهی خارج از آن میشود و ناپایدار
از برای خود میبکشد و در وجود مقدس او میبکشد و مخالف طاعت هست که بگوئی حکم میکند که هم
منابکان خانه خدا را بکشند و در وجود مقدس او که از ابتدای خلقت مضوم و مطهر بوده است و
مردم و بکر از مؤمن و غیر مؤمن در مسجد الحرام جمع میشوند و او فرمایشات میفرمایند و مردم عرض
میکنند اینها بعضی چه همه اینها در شخص مقدس او است یا خارج از او است بیک کلمه مرخوف گفتند
و گفتن که نمیتوان خوشحال شد و مسأله ثابت نمیشود و همه این عجیب از این است که مثل بعضی از
صوفیه که بر نعم خود اهل باطن شدند ظاهراً را ترک کردند و این خرافات را بهم بافتند و اینها عده
کلیه است که زیاده المبانی ثقل علی زیاده المسانی پس وقتی که گفتند امام در خانه خدا اظهار
امر خود را میکنند و از آنجا حرکت میکنند و لو امام خودش خانه از خانه های خداست اما
معند آن خانه ظاهری نباید باشد که امام داخل شود و از آن خارج نشود اگر مقصود شخص
امام است و نظر بظاهر اید اینست پس اینکلیات نمود با الله همه نتوانست و هیچ منظوری سواي شخص
نموده و ملاحظه نما که ائمه اول تکلیف فرموده اند که ما را معصوم و مطهر و غیر ساهی و کلاهی و
غایت و کلاهی بدانند انوقت فرموده اند که امام با این قیم داخل خانه میشود و اینطور دعوت میکند
و خارج میشود تا بیچارگان هم همچو پنداشته ایم که از این کلمات معنی از منظور داشته اند و امروز معلوم
شده بقول شما که هیچ کدام اینها منظور نیست و تا بحق خدا نیست بطاف چنین چیزی نمیتوان داد
چه جای امام و بیک حدیث در این مقام فضل میکنم که هم شاه اید اینست که باشد و هم بر اصل دین
نیوتن ایشان رد کند در عوالم و مجاد فضل کرده اند از حرمان بن احبن قال قلت لابی عبد الله

انجمن

انبياء انتم قال لا قلت فقد حدثني من اهلهم انك قلت انكم انبياء قال من هو ابو الخطاب قال قلت
قال كنت اذا اهرج قال قلت فيما تحكون قال بنجكم بحكم ال داود اول بانكه ابو الخطاب بكي اذ كذا بين
معرفت و در اول امر اينطور بنود و محل اعتقاد اصحاب بود نا انكه كذب و احداث او ظاهر شد و
اخبار اينها را شاهد اين معني وارد شده و در اين حديث عمران روايت ميكنند كه بجز حضرت صادق
عرض كردم كه شما انبياء هستيد فرمودند عرض كردم كه خبر داده است مرا كسي كه او را مقيم نميكنم كه تو
فرموده كه شما انبياء هستيد فرمود كه بيا شخص ابو الخطاب است عرض كردم بفرمود پس در انوقت
من هذيان ميكنم عرض كردم پس بچه حكيم منبري باشد فرمود بحكم ال داود و اينكه فرمود اذا اهرج
از باب تعليق بر محال است زيرا كه امام هذيان نميگردد و اگر بازي باشد كه مثل مردم هذيان
يكوي با غناي غير مايش و نمياند و عمر معلون بود كه نسبت به پيغمبر جنان كود و گفت هذيان
ميگويد خلاصه پس اول ببين كه از غاي نبوت و ادبانه خودشان هذيان شمرده است و قدر
هذيانانك مبني على محمد ايشناس كه از غاي نبوت كود و كتاب بجز از قران او در ثاني اينكه شجره
نبوت كه هر كه كلمات اينها را بفهمد كه معاني آنها منظور و نظر عقل نباشد هذيان است پس
اينچه اخبار كه فرموده اند كه امام در مسجد الحرام باين تفصيل ظاهر ميشود و چه ميكنند اگر بچشم
منظور و سواي شخص امام نبوت پس كلمات ديگر منقول بالله معني مقصودي در آنها نبوت پس
العباد بالله اينها هذيان است هوش از سر افتادن مبرود كه چه استا هي كذا و مانند كه بجز
دين و از دست مردم بگيرند و هر چه میخواهند مدعي شوند **فصل** و باز اخباري
چند نقل كرده است از جمله في التمار لا بد لنا من اذنا بايجان لا يقوم معه من يضار عنونا نبوت
ما شاهدت ان يظهر من رادوان مدنيه بچشم سر و سر شاهد كنيم **جواب** در اينجا
از حضرت باقر نقل كرده است لا بد لنا من اذنا بايجان لا يقوم لها شيء فان كان ذلك حكوا و احلاس
يهوتكم و انت تداء بالهداء فانما تحركه من قوله فاسعوا اليه ولو جوا و الله لكافي انظر اليه بين الركن و المقام
بين ابي الناس على كتاب جديد على العرب شد بدو قال و هل للعرب من شيء فلا تقرب اذنا اينكه ملامت
كن اين حديث و التفسير داده و زير كه عبادت اين است كه ما از دوي بخار نوشته ايم و او عذر تقصير داده
است كه بلكه شاهد قولش بشود و فقه عبادت حديث را كه ملاحظه ميكني دخل بمطلب او ندارد
ثاني اينكه مي بيني لا يقوم لها شيء و محض همين مجلسي مبروم ملاحظه كند ماست كه مرجع صغير
مؤثث را نميپايد احتمال داده است كه شايد اذنا بايجان بنوده و چيزي بگويده است پس كذا كذا
كه علامت غلط است و لما الحمد لله فتح صحيحه از نقيبت نعماني و عواله درست او در هم را اين است
كه لا ي بغير كوار من در كتاب الله لا يدا و در اين بظان روايت فرموده است و مؤلف اين نسخ

والجهد والامانة

که دست آمده است اشکال در عبارت حدیث بنیامند پس معلوم شد که اینست که معنی آن از برای ما باشد که تو واقعه اذ در باطن را نسبت بخود امام میدهی انوقت بنفرد که امام مشهوره بکونی از اینهمه معاذر باطن کشته شده و ثالث اینکه حدیث را ملاحظه کن که میفرماید هرگاه واقعه اذ در باطن الله ان افلاذ زمانه خود بیرون نروید و ندانید از امر اقبال باشد یعنی جبرئیل را که بقشون غیبانی میزند و موافق نسخه عوالیه که والید و مالید است یعنی در جای خود باشد مثل اینکه برین چسبیده اند تا امام که ماحرک نکرده ایم و این نسخه باقی و لاحق عبادت و قیاس است بعد از آنکه که هرگاه حرکت کرد مگر کسی که میگوید روایت است و مشکوک باشد یا مثل خطا که نشسته میخیزد مگر خودی خلاصه هر آنکه کویا من نظر میکنم بیوی قائم میماند رکن و مقام که بهیست میکند با مردم بر کتاب جلدی که بر عرب شده بداند و فرمود که رای بر عرب از شری که نزدیک شده است و از خود این حدیث و سنا بر اخبار دیگر پیش نقل کردیم ظاهر است که مراد از این کتاب جلد بدینان و رقم حکم غیبی است که حکم بقتل میفرماید باری حال اخصاف بدان که هر چه میفرماید که بعد از واقعه اذ در باطن آنرا بیرون نیاورد تا محترک حرکت کند بعد میفرماید که کو پا و رای بنیم که در میان رکن و مقام از مردم بیعت میکند و ناخواسته فرموده است ای عثمان شما اینقدر و امام کان میگوید و لو و اذ و اذ در باطن بداند و رسانند چه دخل دارد با ما منکه بنص حدیث باید بعد بنیامند بیعت بگوید و عرب را قتل کند چنانکه در این حدیث و سنا بر اخبار دیگر میفرماید اندامی بعضی طایع هستند که بالفطره مایل بدروج کفین هست و عجمی از او نیست اما عجمی از سنا بر مردم است که کوشش عجمی چنین کسی بدهند و اعتماد کنند و حال اینکه با یک صفحه از کتاب اینقدر را هر کسی بدقت و ادرسی کند در جرم و دوع او را دست میاورد خلاصه و تا اینجا آسیدی و دانستی که دخل بطلب لغاذا و در خلاصه خبر کتب لاخبار و ایشو که در مجاد از او نقل کرده کلام طویل تا اینکه گفته است که بدین سبب که قائم از دل علی برای او عجمی است مثل غیبیت پوسف و در حقیقت است مثل رجعت عجمی پس ظاهر میشود بیداد غیبیتش باطلوع سنا در آخر و راه وان ری است و خف مژده و ان بعد از آنست که در خروج غیبانی و حرب و دل عباس یا جوانان از منبه و از بطن این حرب است که کشته میشود و ان الوف الوف هر یک قبض میکند بر شمشیر خودش که صیقلی است و حلهای سنا بر اینها حرکت میکند این حربی است که مستبشر میشود و ان موافق و طاهون اینها متوجه گویند که ظاهر اینست که اشر اذ در باطن که در حدیث اول بوده پس است که با بدیهه بطله و امام مشغول شود قبی که فرمودند که لا یقوم الحاشی خلاصه و اجماع اخبار که نقل کرده اند است که کو کان العلم فی القرآن اوله و خال فی القادس نا طالع ان حضرت را از ان جهات ملاحظه نمائیم

جواب و این حدیث را هم غلط نقل کرده و وجهش اینست که در کتاب المبین از عوالم روایت شده است عن جعفر بن ابیة قال قال رسول الله لو کان العلم منوطا بالثبوت لکنه و رجال من فارس و اینهم باز از عامیگری مصنف است زیرا که فارس در لغت چنانکه در قاموس نوشته که فارس الفرس و بلادهم و در معین الفرس و بلادهم گفته است پس معلومست که مستعمل در هر دو است و بلاد فارس معلومست که از کجاست و از اینجهت است که در حدیث دیگر وارد شده است از غیر کسان لو کان العلم عند الثبوت لکنه رجال من الفرس و در حدیثی فرمود لو کان العلم منوطا بالثبوت لکنه رجال من فارس و اینهم باز از عامیگری مصنف است پس معلومست که مراد از فارس و فارس هم یکپست و نیز از استخالات قدیمه ظاهر است که فارس و فرس یکپست و بلاد فارس هم مخصوص بشیر از نیست چنانکه در ذکر و الله سیدنا جعفر بن در بخار نقل کرده است انه حوله بنی در جرد ملک فارس و هی الله سناها امیر المومنین شاه زنان و يقال بل کان اسمها بنی التوشیحان و يقال کان اسمها شهر یا بنی بنی در جرد و کان يقال له ابن الحیر بنی لفرول رسول الله ان من عباد خیر بنی خیر بنی من العرب قریش و من الهم فارس و کانت امة بنی کسری ملاحظه کن که میفرماید خبر از عرب قدیشتند و از عجم فارس و بدیهی است که در مقابل ظاهری قریش ظاهر از عجم را که فرس باشند میاندازند نه بلدی را و بنی من عباد و فرموده و مراد از ان بنی خندنه شهرها و نیز فارس در شهرها هم که استخال شده و ملاحظه کن که اندر در جرد ملک شهرها خاصه نبوده بلکه خالک بسیار داشته و دار السلطنة او هم مداین بوده است و در خالک خود هم سپهر جرد و در فتح الاسلام از یزد فراد کرد و یزد اسان وقت و در فتح خراسان کشته شد و موافق روایت دخران او را هم از خراسان او در دند چنانکه حضرت و سنا بهیست بن قاسم فوشجالی فرمود ان بنی او بنی کسری قتل و ماها و یقا الامیر قال ان عباد الله بنی عامر بن کوثر لافتح خراسان اصحاب بنی بنی در جرد بن شهر بار ملک الاسلام الی اخر و غرض اینست که مراد از فارس در قدیم فارس بوده است یا بلادشان که خالک بسیار بوده و اخصاص بسیار داشته بلکه دار السلطنة هم ان اوقات شهر از نبوده و حال اینکه بنیامند که سلطان را که بلاد بسیار دارد و نسبت بلاد السلطنة بدهند و مراد از عجم خلاق عرب است چنانکه در لغت مذکور است و فارس یک طایفه از طوایف عجمست خلاصه پس فارس اخصاص بسیار ندارد و در بخار روایت کرده است او صدوق علیه الرجة با سنا و ش از ابن عباس از حضرت سلمان فارسی ده که فرمود من مریدی بودم از اهل اصفهان از دهی که از اسی میگویند تا اخر روایت کرده و اینست که از شهر از نبوده است اخصاص نیست و در او هیچ روایت از اصفهان است و معدنک ایشان از اسلیمان فارسی میگویند و علی اجمال شجره نیست که فارس اخصاص بسیار ندارد و بر فرس اخصاص علم دست او در مد دلیل امامت نیست فرمودند که علم امامان

و ما یکن دست اتمام یابد که این خاص است و در علم حاصل میکنند و الا نه بالقبیله
 بقال عرب که ملاحظه کنی علم معارف و سایر علوم در جمیع پیشانی همان قسم که فرموده اند و
 نه هر که گفته شد صاحب علم است اما من میشود من فرض میکنم که بفرماند اگر علم منوط باشد
 باشد مراد از اهل شریعت است و در این چه دخل میباشد اما من داد و فضاائل اما من را
 و اخبار ملاحظه کن که علم یکی از اقسام افاضات است و همان علم هم علم امارا علم میگویند
 علم لغت را هم مثلاً علم میگویند از این بالاتر بخوانی علم شریعت و علم اخلاق و علم معارف
 هر دو را که حاصل میشود علم است یعنی اسم علم بران صدق میکند اما نه هر که گفته شد علم
 حاصل کرده اما من شده است خلاصه مطلب ظاهر است و لی حضرتان جلیه سعی دارند که عدل
 بر خود مشبیه کنند و از جمله اخبار بگوید و اینست که فی جوامع الکلم یقوم للمهدی علی خوف
 شد بد و فتنه شد بد و زلزله و بلاد بصبیب الناس و سیف قاطع و اختلاف فی دینهم و تغییر
 حالهم فی یومئذ الموت صبا حاد و مناء من عظم ما بری من کلاب الناس و اکل بعضهم بعضا و خروج
 عند الناس و القنوط فطوبی لمن ادرک و کان من انصاره الویل کل الویل لمن غاواه و مخالف امره ثم
 قال یقوم بامر جدید و کتاب جدید و سنه جدید و قضاء علی العرب شد بد **جواب**
 حکایت غریبی است که در فطرت انبیا و امانت و دینان نیست و تمام همش مصروف است به
 کار نیست و لا بد که تمام حدیث را از عصمت و رجعت نقل کنم و چون در فتنه مطبوعه عصمت
 و رجعت بعضی کلمات در پنجه دارد از مجاد و عوالم مواضع و پنجه و الفیج بدل میکند نامیبی که
 اینجه جهل که میکند که اخبار ال محمد بر مان مبر را علی محمد از حد و لیت و جین و عجز او
 تطبیق نماید بخیالت و نخواهد شد پس در عصمت و رجعت است عن ابی حمزه الثمالی قال
 سمعت ابا جعفر محمد بن علی م یقول لو خرج قائم ال محمد علیهم السلام لتصره الله بلائکم المومنین
 و المردین و المترلین و الکربین بکون جبرئیل اما من و میکائیل عن پیغمبر و اسرافیل عن پیاده و الزکی
 مسبق شهر امامه و خلفه و عن پیغمبر و عن شمائله و الملائکه المقرین حدائمه اول من ینا اینه محمد رسول
 الله صلی الله علیه و آله و علی الثانی و معه سیف مخزطه یفتح الله الیوم و الصبین و الذی و الذی
 و السند و الخند و کابل شاه و الخرد با با حق لا یقوم القائم الا علی خوف شد بد و زلزله و فتنه
 و بلاد بصبیب الناس و طاعون قبل ذلک و سیف قاطع بین العرب و اختلاف شد بد من الناس
 و نشئت فی دینهم و تغییر فی حالهم فی یومئذ الموت صبا حاد و مناء من عظم ما بری من کلاب الناس و اکل
 بعضهم بعضا و خروج عند الا یاف و القنوط فطوبی لمن ادرک و کان من انصاره و الویل کل
 الویل لمن غاواه و مخالف امره ثم قال یقوم بامر جدید و کتاب جدید و سنه جدید

کشته عوالم و مجاد
 و الکربین بکون
 جبرئیل
 بقسمه فی عوالم و
 مجاد
 مخزطه فی عوالم و مجاد
 بین
 یومئذ الموت
 الا یاف

و قضاء جدید علی العرب شد بد پس شانه الا القتل لا ینتیب حد و لا ناخذ فی الله اومه
 لا ثم ایست تمام حدیث که از عصمت و رجعت نقل شد و بعضی مواضع که با عوالم و مجاد و اختلاف
 داشت در حاشیه نوشتم و جمله و جداست لای شخص همین بوده که در این فتنه حقیم الموت
 بوده است و از انجیم اما من کرده است که دلالت کند بر اینکه این صدقات واجب با اما من است
 و میرزا علی محمد هم از همین باب صدقات بر او وارد آمده حال باید ترجمه حدیث را از برای عوام
 ذکر نمود تا به یقین که چه حکایت است میفهمند که اگر بیرون ابد قائم ال محمد بهر این نصی
 بکند او را خداوند بلامانکه مستومین و مردین و غیر این و کربین و جبرئیل پیش روی
 او است و میکائیل از راست و اسرافیل از چپ و قرین در دل مردم از جلو و عقب و راست
 و چپ و یک ماه راه سپر میکند و ملئکه مقربین در برابر او بند و اول کسیکه بیعت میکند
 با او رسول خداست و دو تیم علی و با او است شمشیر برهنه میبندد خداوند بان شمشیر را از برای
 اما من و چون و ترک و بد و بد و کابل شاه و خرد و ای بو حنر بن یحیی قائم مکر بر خون شد بد
 و زلزله و فتنه و بلادی که بکودم برسد و طاعون پیش از این و سیف قاطع میان عرب و اختلاف
 شد بد از مردم و فتنه و دینان و تغییر در حال شان تا اینکه از و کند و از و کند و مر
 را صبح و شام از این در یک یحیی بیند از اذیت مردم و خوردن بعضی ایشان بعضی را و بیرون آمدن او
 و قبل که بیرون میناید و در نزد ما پوسی و تا امید است پس خوش بحال کسی که در ل بکند او را و از انضا
 او باشد و قبل کل و قبل از برای کسی که دوی میکند او را و مخالفت امر او را بکند و از دشمنان او
 باشد بعد فی مورد پیچید با من نازه و کتاب نازه و سنت نازه و قضاء نازه که بر عرب دشوار است
 و نیست شان او مگر کشتن و قوی قبول نمیکند از کسی و اثر او نمیکند ملامت هیچ ملامت
 کنند حال بودا بحق خود صاحب لا مره ملاحظه کن از اول این حدیث تا اخری این کسیکه خداوند
 اینقسم نصرت میکند او را بلامانکه خودش و اینطور نقل کند ممکن هست که تر از کسی داشته باشد
 بعد بکه از دوی مر که کند کسیکه ترس و او در معلوم است که اعتماد نصرت پروردگار را بداند و کسیکه
 مردم بتوانند بر او اذیتی وارد بیاورند معلوم است که خداوند او را نصرت نکرده زیرا که مخالفت
 که کسی خدا نصرت کند و معذک خلق تاب مقابله او را داشته باشند چنانکه در جنگ بد و دشمنان
 تاب مقاومت پیغمبر را نیاورند زیرا که خداوند ملائکه را برای نصرت النضر فرستاده بود و امیر المؤمنین
 هم کوشش فرمود و صبر نکرد این بود که دشمن را و خداوند نصرت کرد خداوند از برای سید الشهدا
 فرمود نصرت از جهه تخته و بر همان بودند از جهه دفع اذیت دشمنان و اگر چه ملائکه و جن را نصرت
 حضرت فرستاد اما انحضرت مخیر در قبول نصرت بود و قبول نفرمود زیرا که رضای پروردگار را می

دانش که در ششاد است چنانکه حضرت پیغمبر در خواب باحضرت فرمود که یا حسن اخرج الى العراق
قالته شامان برك قبله وازايجنه حضرت قبول نصرت ملائكه و انفرمود و اقالوا و حضرت دفع ناله و این
ست که علا و ناله را بجاورد و بر مطهرش قرار داد و گمان و دونه صاحب لا مرتشیه مینا و و حضرت کند
و خون او را از دشمنان بگیرند چنانکه اخبار پر است از این مضامین پس ایچدی انهمه جان ممکن اگر بنا
یا شد که مردم یا صاحب لا مرتیه ایقسم و قمار که با سید الشهدا نموده اند بکنند اینکه خون خواهی نباشد
بلکه خون است یا لای خونی و قتل است یا لای قتل و خداوند فرموده و من قتل مظلوما فقد جعلنا
لولیه سلطانا و این در باره سید الشهدا است و ولی او صاحب لا مرتیه است و سلطنت او سلطنت
باطنی منظور نیست زیرا که سلطنت باطنی از برای خود سید الشهدا هم بود و بعد از آنکه او را قتل
فرمود پس اگر صاحب لا مرتیه هم بطور مظلوم و مقهور باشد مینا است بفرموده مظلوم و اولیه
مظلوما و انطو و فرمود و هم چنین فرموده است و من غاب بمثل ما عوقب به ثم بی علی بنصرته
و تفسیر فرموده اند از این پیغمبر که چون دشمنان اراده قتل او را داشتند و او هم دشمنان را
و قتل که بعد از برای او ظلم کردند و سید الشهدا را شهید کردند خداوند او را نصرت میکند و بقیام
و ملاحضه کن که در باره قائم فرموده اینصرتنه الله و در باره سید الشهدا فرمود ثم بی علی بنصرته
دو بابی است سوال باشد و مقهور و مظلوم و حشاشان مقصوب باشد و حقه چیست
که بکنیم صورتش و یکی بنی برادر دامت خلاصه که الله جفا است که افغانان بنهمه جان بکنند
و زحمت بکشد و بکشد بپیش و عرق جبین خود را بجهت تبرئه کند و از خداوند مسئلت میکنیم بحق
قائم ال محمد که ما را بر بدین خود و ولایت و ولایت ایشان و بر این از اعدای ایشان ثابت
داند و از جهل اخبار است فی اخبار و العوالم انا ظهیر ربه الحق انهم اهل الشرق و الغرب و البحار اذا
نصرت و انهم القائم انهم اهل الشرق و الغرب جواب در بخار دهد و بانه الحق است و هر
دو هم نعمه دار و تبه حلیث اولی اند هر یکی از آنکه لایزال للذی بلیقی الناس من اهل بینه قبل خرم
و تبه حلیث دوم فلنله هم ذلك قال غابلقون من بنی عثمان و بدانکه دو حدیث دیگر فرموده
است حضرت صادق که لا یخرج القائم حتی یرجح قبله اثنی عشر من بنی هاشم کلهم بدعوا له نفسه و در
حدیث دیگر فرموده اذن الشاذ من آل محمد و مرا و اشد اذل محمد کما انبند که سنت و طریقه ایشان
و اذ دست داده اند و برخلاف ضرورت شهادت محمد را و در خداوند عادی باطله نموده اند
و یکی از شاذ آل محمد و وارده تفریق هاشمیه از قرا و ظاهر همین بدینست مینا علی محمد است که دشمن
قراش برای صاحب الامر علیه السلام میکند و از وجه یکی اینکه خود را بنیا عشر مردم و از صاحب
الامر و گردان میکنند و یکی اینکه سایر مردم میکنند که ما هم نمیشوند اما بسبب شما صدمات

انها و در مهاد هبند که انحضرت کثرت بنا و در نادانی و راه قیاس شما میکنند چنانچه در این میبندند
خلاصه که رسم این است که اهل باطل اهل حق را لعن میکنند و اهل حق اهل باطل را لعن میگردانند
از دشمن دلیل حقیقت و بطلان نیست باید برهان صدق که مخصوص اهل حق است تحصیل
نموده تا برهانند که آن کلمه صادقان و نیاز گفته است فی حدیث روزا بقضیل فیها ثمانون رجلا
من ولد فلان کلمه بصلح الخلافه فک من یقبلهم قال اوله و الیم و ثمانون الفهم و بارشده علی غیر
ارض کربلاء و کل یوم عاشوراء **جواب** این حدیث را مولای بزرگوار من و در حدیث کربلاء
جواب فرموده است و اول حضرات چنانکه می بینی ثمانون رجلا نفل کردند بعد از آنکه مولای
من روحی فداء دروغشان را ظاهر فرمود که در نسخه ثمانون الف من ولد فلان است و در نسخه
ثمانون الف از آنها ثمانون رجلا من ولد فلان است حال در اینجا که در ثمانون الف هم وارد شده علی
غیر کل ارض کربلاء و کل یوم عاشوراء و الله که بسیار غریب است خرافات اینها اعتقاد را اینکه در خود
نمی پذیرد و در امام معین فرموده که در روی در سوق دواب که میرسد کوه سباهی که از
پایین راه است آن زور راه است و در اینجا هشتم از نفر گفته میشوند که هر ایشان با هشتاد نفر
شان از فلا نیست و صلاحیت خلافت دارند و خود شهر طهران الانان علی نیست که ذوطه باشد
نی این که بفرماید که هشتاد نفر از این جماعت را در اینجا بدرک فرستاده باشند تا هشتاد
را و تقادری که دارد و فرموده که گفته است که علی قبر کل ارض کربلاء اوله که هر مقبولین شما
شماره از غیر شد بلکه تمام جمیع شما از آن روز تا حال که شصت سال میگذرد و هشتاد
از سبب و ششتم شد بدین قبر کل ارض کربلاء یعنی چه و ثانی این که ای احمق نادان آن کربلاء
ست که تربیت سیدالشهدا است که کل ارض کربلاء فرموده اند از جهت آن احاطه و کلیت که از
آن انحضرت است که در اطراف زمین و آسمان بود و مشاهده میشود چنانکه در زیارتش
و دند که شاه با طراف آسمان و آوان یوم شهادت او است که کل یوم عاشوراء فرموده اند که
طی تمام روز کار و کرده و در هر روزی عزای او است که سر پالست چه دخل جری داد که
بعد از آن از آمدن فرموده اند خلاصه و ثالثا میگویم که ملاحظه کن من ولد فلان شما
چنان است و این در مقام مدح نیست و ذم است و صلاحیت خلافت از آنها هم بجهان منوال
که سایر خلفاء بنو عباس بودند نه صلاحیت امانت و خلافت و رسول خلاصه که مدح
نباشد و اگر اینهمه مردم صالح از برای خلافت باشند مثل اینکه الله بنو خلفاء پیغمبر
ند و دیگرشان و درجه و اخضا صی از برای ایشان نمیند خلاصه که بسیار جاهلند و مولای
ارمن فرموده است که احتمال میرود که این شاه بچند چنگیزی باشد که در آن مقام

وان جندنا لهم الغالبون وياي الله الا ان يتم نوره است وباليات واخبار وانفس وافاق هم
مواضعت چنانچه ديده ايم كه با منع من على الارض بجان در راه محبت مجبوريتان جان مبدهند
و عليه يعني بحال بوده وهست و در عصمت و جنت لا بد للتاس من ان محصوا و غير بابوا و يهتروا
حتى يستخرج في الغر بال خلق كثير وفيه ان هذا الامر لا ياتيكم الا بعد اياس لا والله حتى تمترؤا ولا والله
حتى تشقى من تشقى و بعد من بعد وفيه تقننون كما يقنن الذهب ثم يخلصون كما يخلص الذهب
فيه لا بد ان تكون فتنة فيقطع فيها كل بطانة و يقطع حتى يقطع فيها من شتى الشجر يعني حتى لا
يبقى الا نحن و شيعتنا وفيه ههنا ههنا لا والله لا يكون ما نمدون اليه اعينكم حتى تحصوا
والله لا يكون ما نمدون اليه اعينكم حتى تمترؤا لا والله لا يكون ما نمدون اعينكم حتى تشقى من
تشقى و بعد من بعد وفيه قد حلف ابو جعفر انه هو المضطر في كتاب الله من يجب المضطر
دعاء فيكشف السوء بالذي دعاي ندبه وعهد نامه و كلمه مباركه عجل الله فرجه مؤيدان بنيانا
است واحاديشنا قرب من بالبين واخف فوق الدابة وانه شاب وانه في اصلاص وانه يقوم
من قبره اي بطن امه باخلاف عبادات و بيانان و در ايات و او است دابة الارض و بمطلوبت
كبرى ظاهر ميشود بسياد است **جواب** كويا اذ در و غمها طولا في مصنف زاملا في
كفته است كه مخفي كرده كاش بيشتر ملول ميشد كه بشكون صرف ميرسيد باري اما انجا
امتحان واقفان بسياد است و بعضه از آنها هم فقرات است كه روايت كرده و ثبت بعضه
در جنت كه داده است كويا سهو يا شد و در انجا نيل بدو و در بخار و عوالم هست و در
غيب هم دارد اما چون غل يعني نبود من عرض نشديم اما عينا نام از اين اخبار چه فنيده است
كه انجا از شاهد خود قدار داده يقين كانه كرده است كه هنوز خالق در ظهور امام م با باطن
شوند و هر كس شقى ميشود بشود و هر كس سعيد ميشود بشود و حال اينكه مقصود ائمه ماست
از اين اخبار اين نبوده است بلكه مقصود اين است كه در طول غيب خلق امتحان ميشوند
و مؤمن و كافران هم جدا ميشوند و همين كه مخفي شريف مياورد و كذا و اقلل ميكنند و عمل مقصود
از اين امتحان در دنيا همين است كه كسي كه مستحق قتل است از آنكه مستحق نبست جدا ميشوند چنانكه
اخبار صريحه در اين باب وارد شده است و در عصمت و جنت و بخار و داب و مود اندر اين
اي عمير عن ذكره عن ابي عبد الله قال قلت له ما بال امير المؤمنين لم يقاتل فلانا و فلانا و فلانا
قال لا بان في كتاب الله عز وجل لو تولى العذبة الذين كفروا منهم عذابا لهما قال قلت وما يعنى
بقرابهم قال و دايع مؤمنين في اصلاص قوم كافرين و كذلك القائم لن يظهر ابدا حتى يخرج و دايع
الله عز وجل فادخر من ظم من اعلاه الله فضلهم و عن ابيهم الكرخي قال قلت لابي عبد الله

م

في بيان
ظاهر على من اعلاه الله

او قال له رجل اصلك الله الركن على قوتاني دين الله عز وجل قال بطلت كيف ظم عليه القوم و لم
يتمهم وكيف لم يرفعهم و ما منعني في ذلك قال اتي في كتاب الله عز وجل منعني قال قلت و اي اية
قال قوله لو تولى العذبة الذين كفروا منهم عذابا لهما اذ كان له عز وجل و دايع مؤمنون في اصلاص
قوم كافرين و منافقين فلم يكن على من قبله الا بناء حتى يخرج الموديع فلما خرج الموديع ظم على من ظم
و كذلك قاتلنا اهل البيت لن يظهر ابدا حتى تظلم و دايع الله فاذا اظهرت بظلم على من ظم فضله
يشي بين من مقصود از اين امتحانات همين قتل بوده است و الا امتحان بدون قتل در زمان پنا
ائمه و ايندنا هم ميشد است و باز اين مطلب را امام م مفصلا بيان فرموده است و در حد
طولي كه در بخار از سيد صبر از حضرت صادق م نقل نموده است و مفصل تر حاضر بود
كه فرمود و اما ابطاء نوح م فانما استل العقوبة على قومه من التماس بعث الله عز وجل جبريل الريح
الا من لبيع نوايان فقال يا بني الله ان الله يبارك و لعالي يقول لك ان هوة لا يفرج عنها
ولست ابيدهم بضاعة من صواعق الا بعد ناكبة الدعوة و الزام الحج فعاود اجتهاد في الدعوة
لقومك فاتي مثيبك عليه و اخرس هذا التوى فان لك نجما تها و بلوغها و ادراكها اذا اثرت
الفرج و الخلاص فبشر بذلك من تبعك من المؤمنين فلما ثبتت الاشجار و تازت و شرفت و قصرت
واثرت و زهي الثمر عليها بعد من طوبى استغفر من الله سبحانه و فضله العدة فامر الله تعالى ان
يغرس من نوى تلك الاشجار و يغلود الصبر و الاجتهاد و يؤكل الحجة على قومه و اجبر بذلك الطوائف
التي امنيت به فانهم ثلثاء رجل و قالوا لو كان ما بدعيه نوح حقا لما وقع في وعد ربه خالف
ثم ان الله تبارك و تعالي لم يزل يامر عند كل حرة ان يغرسها ناة بعد اخرى الى ان غرسها جميع
خرات فاذ ان تلك الطوائف من المؤمنين قد منهم طائفة بعد طائفة الى ان عاد الى بغداد
سبعين رجلا فاوحى الله عز وجل عند ذلك اليه و قال يا نوح الان اسفر الصبح عن الليل لعينك
حين صرح الحق عن محضه و حقي لا امر الايمان من الكدر بارئد كل من كانت طينته خبيثة
فلو انا اهلكنا الكفار و ابقيت من فساد من الطوائف التي كانت منك بك لما كنت صدقت
و عدى السابق للمؤمنين الذين اخلصوا التوحيد من قومك و اعصوا بحبل نبوتك بان اخلصهم
في الارض و امكن لهم دينهم و ابدل خوفهم بالامان لكي يخلص العبادة في بدهاب لشك من التوحيد
و كيف يكون الا استخلاف و التمكن و بدل الخوف بالامان من معنى لهم مع ما كنت اعلم من ضعف
يقين الذين ارندوا و جت طينتهم و سوء سر ابرهم الله كانت نتائج التفات و سنوخ الضلالة
فلو انهم نلتوا من الملك الذي اتى المؤمنين وقت الاستخلاف اذا اهلكنا عدائهم لنشاوروا في
صفاته و لا استحكمت سراير نفائهم و نابد خيال ضلالتهم و كاشفوا خواصهم بالعداوة

م

تبارك و

و

و حاد بوجه علی طلب الریاسة والنزول بالامروا الهی و کیف یكون التکلیف فی الدین وانتشار الامور
 المؤمنین مع اثاره الفتن و انتفاع الحروب کلا فاصنع الفلک باعیننا و وجبتنا قال الصادق علیه السلام و کذا
 القائم ثم منتهایا غیبیه بصر الحق عن محضه و صنفوا الامان من الکدر و بارئ کل من کانت
 طینت خبیثه من الشبهه الذین یجشی علیهم التفاق اذا استحوذوا باستخلاف و التفتکین و الا من التشر
 فی عهد القائم قال افضل خلفت بالین رسول الله ان التواصب فی عین هذه الامور فکنت فی اب
 بکر و عمر و عثمان و علی قال لا یهد الله قلوب القاصبه متقی کان الدین الذی ارشاه الله و رسول
 مقتکایا انتشار الامور فی الاله و ذهاب الخوف من قلوبها و ارتفاع الشک من صدورهم فی عهد واحد
 من هؤلاء فی عهد علی مع ارئد المسلمین و الفتن الکانت تسور فی انهم و الحروب الاله کانت نشب
 بین الکفار و بینهم ثم تلا الصادق علیه السلام انما کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخرج
 فمناجس الخضر ابیست که میدارند که حضرت نوح قوم خود را نفرین فرمود خداوند جبرئیل را فرستاد
 نزد آنحضرت و هفت دانه گندم خرمافه فرستاد و فرمود که اینها بندگان منند و صاعقه آنها
 و اهلاک میکنم مگر اگر از حاجت توهم کوشش کن در این باب و هفت دانه از غرس کن و هر یک که شتر را در
 میبرد و بمؤمنین هم خبر دهد حضرت بفرموده عمل کرده این که در و خنیا ثمره داد باز خداوند امان
 فرمود که سینه آنها را غرس کن و باز کوشش کن در دعوت در اینوقت سیصد نفر از قوم او مرید
 شدند و گفتند اگر نوح صادق بودد روعه خدای او خلف نبود بجهت طور ناهفت مرتبه
 و در هر دفعه جماعتی مرید شدند و هفتاد و کسری ماندند و می رسید که حال دیگر طینت
 خبیثه از طینت جدا شد و اگر من کفار اهلاک میکردم و این جماعت منافقین را باقی میکشتم
 و عده من بمؤمنین که آنها را در زمین خلیفه کنم و متکین در دین نمایم و خوف ایشان را بامن
 بدل کنم تا اینکه عبادت مرا از روی خلوص و یقین بکنند اینوعده صدق نمیشد زیرا
 که منافقین در میان آنها بودند و باز بنای حسد و طلب ریاست و فساد را میکردا شدند
 اینست که باین تفهیم پس آنها را از مؤمنین جدا کردم تا عده ام صدق شود و حال کشتی را باین
 بعد حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر چه این است مرا تمام غنیمت و طول میکشد تا همه منافقین از
 مؤمنین جدا بشوند بسبب طول غیبت انوقت امام بر میخیزد و خلیفه در زمین و متکین در دین
 میشود و امن در عالم منقشر میشود و منجم گوید که چینه امن اینست که دشمنان را اهلاک میکند
 همچنانکه نوح اهلاک کرد بعد فضل عرض کرد که نواصب کمان میکنند که اید استخلاف
 و تمکین در باره ابوبکر و عمر و عثمان و علی است فرمود خدا هدایت نکند قلوب ناصبه را
 کی دینی که خدا و رسول پسندد اندام ممکن بود بانتشار امن و دامن و ذهاب خوف از

قلوبشان و ارتفاع شک از سینه ها تا دعهده یکی از اینها و عهد علی با او اندام مسلمین فتنه
 که برانگیزه میشد و جنگهای که میان کفار و انفا واقع میشد خلاصه پس ملاحظه کن که غرض از
 امتحانها چیست و بجا باید برسد امر و تو ملاحظه میکنی که تا بم مردم در انقلاب اند و هر
 یکی نوین میشود و یکی کافر میشود و یکی مرید میگردد و بجا رسیده است بانجا که مؤمنین بجز
 شده باشند و کفار محض و علاوه که و دایع مؤمنین در اصلاب کفاهست و خود خورد
 بیرون میایند و ملحق بمؤمنین میشوند و در کلبه این مطلب برای ما و شما هیچک شمه
 نیست نهایت شما مؤمن را معتقد بعقیده خود میدانید و ما مؤمن را معتقد بعقیده
 خود و علی اجمال شبهه نیست که از مسلمین و شما هر دو می زیاد و کم میشوند پس معلوم است
 که هنوز اختلاط هست و ناخیار و الفتی که تا وقتی که اختلاط هست امام شریف نیاید
 و احیاناً نادیده در میان بیاید و همان اوایل ظهور امام باقر علیه السلام با اصل خودش بجا کرد
 ناه که مستحق قتل هست گشته شود و زمین از لوث آنها پاک شود و استخلاف و تمکین ایضا
 حاصل شود و از همین فقره حدیث که امام در جواب فضل فرمود جلال و عزت ان بفرود
 و انهم که میگوید خروج سبف سبف بیان و مطلوبیت است و کذا که ماطنت سلطنت
 حقیقه است که آن چند ناله الم الغالبون و بابی الله الا ان بتم نوره ملاحظه کن که امام فرمود
 که عهد حضرت امیر وقت این استخلاف و تمکین نبود زیرا که اینها در اندام مسلمین و فتنه ها و حرو
 واقع میشد و علاوه که غالب اصحاب خود حضرت امیر منافقین بودند و اگر میخواست حضرت
 بدینهای خلفا و فقیر هدایت قبول نمیکردند چنانکه در خلا نشان مذکور است و سبف بیا
 و مطلوبیت را داشته اند و سلطنت حقیقه را هم داشته اند و هم چنین سایر ائمه ائمه
 باین منوال بوده است و خودشان بودند که متقی سلیمان الملك بنی در حقیقه و باطن کی ملک
 و از مناسبت نکرده است اما معدن ملک در ظاهر ملک ایشان را غصب کرده بودند و بنیر
 ایشان بالا رفته بودند پس اگر سلطنت باطن باشد که اینهم وعده و وعده آنچه جسته است خدا
 میداند که هوش از سران میبرد و در چه امور و اختراجه بقیه ایشان باید یا بپشرو و در
 ایشان براید و این چند ناله الم الغالبون که خوانندایان بعدش را ملاحظه کن که ضمیرنا بدین
 عین حق حین و انصرهم فنوف بیصرون افعیة الینا لیسجلون فاذا نزل لیساحتم فناء حیلنا
 المنذرین خوایان واضحست که اشاره بصلاب بواسطه قائم میکند و از حق و دوات
 شده است که مراد نزول عذاب است بشارت بنی امیه و اشیاغ ایشان در آخر الزمان پس غلبه
 دنیای چند خداوند بعد از حجة و برهان بشیر صاحب الامر خواهد بود و هم چنین

مراد از تمام نور تمام است بواسطه تمام آل محمد هرگاه بیرون نیاید تا اینکه خداوند عالم بگوید
 او را بر کل دین تا اینکه عبادت کرده نشود غیر خداوند چنانکه در بخار نیز از حق و نفل کرده و نه
 میباید با وجود بودن اینها که در مشرکین و نواصب متافضین غیر خدا عبادت کرده میشود
 یا نه اگر عبادت شود که چنانچه در این مردم از عبادت خدا باز داد بدیاد از راهی که دارند براه دیگر
 بیرون و اگر عبادت شیطان را میکنند چنانکه صریح کلمات شماست پس بعد از شصت سال
 معلوم است که هنوز صاحب الامه نیامده که با اینها بسد زیرا که مدتهاست که معین شده است
 برای ظهور و غلبه او اینقدر و هائینست چنانکه در اخبار فرموده اند که هشت ماه شمشیر او
 بریشان دایر است و میبکشد تا خداوند در طلب او رجعت افتاد خلاصه پس اینها که میگویند همه
 مزخرفات است و عاقل با این سخنان کوش نمیدهد و اما آنچه میگویند که اخبار ما شوقه که بزرگوار
 قائم و خرج سیف و غلبه و سلطنت شاهان را در این مدت نشانی دادیم و نگاه داشتیم لا
 یخصی است لا یخصی را بنمود کشف نمیشود زیرا که در سه حدیث بدست نیامده و قتی که
 ملاحظه کنی دلیل مطلب را نمیشود در بخار نقل کرده است از علی بن یحیی بن قلی قال قلت لابی
 الحسن موسی ما بال مادی بنی که من الملام لبس کاردی و مادی بنی عادی که فخری فقال
 ان الذی خرج فی اعدائنا کان من الحق فکان کافیل و انتم علمتم بالامانی فخرج الیکم کما خرج
 بنی چه حکایت است که آنچه روایت شده است در شما از وقایع عظیم نیست هم چنانکه روایت
 شده در عادی شما واقعه شده است فرمود آنچه بیرون آمده است در عادی ما از حق بوده است
 پس بوده هیچنانکه گفته شده و شما مشغول کرده شده اید با مانی پس بیرون آمده است بسوی شما
 هم چنانکه بیرون آمده و در روایت دیگر است از آن حضرت که ان الشیعه ثقی بالامانی منذ
 مانی سنه و قال یقطین لایند علی ما بالنا اقبل لنا فکان و قبل لکم فلم یکن فقال له علی ان الذی قبل
 لکم و لنا من مخرج واحد غیر ان امر که حضرت که فاعطیتهم محضه و کان کافیل لکم و ان امرنا لم یحضر فقلنا
 بالامانی و لو قبل لنا ان هذا الام لا یكون الی مانی مندا و ثلثاه سنه لفسد القلوب و رجعت
 عامه الناس عن الاسلام و لکن قالوا ما اسرع و ما اقرب تالف القلوب لئلا یس و تقرب الفرج حضرت
 فرمود بدو سینه که شیعته بر او کشته میشوند با مانی و از دهامدت دویست سال و یقطین
 که از اتباع بنی عباس بود از پسرش علی که از خواص امام موسی کاظم بود سوال کرد که چه حکایت
 است که برای ما گفته شده و همانطور شد و برای شما گفته شد و فساد انطو در جواب گفت که
 آنچه شما و ما گفته اند هر دو از مخرج واحد است مترجم گوید زیرا که هر دو را پیغمبر و ائمه فرموده اند
 غیر از اینکه امر شما و قش رسیده بود و حقیقه واقع را ثبت دادند و همانطور شد و امر ما و قش

نرسیده است پس ما را بار و زوفا مشغول کردند و اگر گفته میشود بنا که این امر نباشد ناد و نیست
 سال یا سصد سال هر چند در لغات می باشد و عامه مردم از اسلام بر میکشند و این فرمودند
 که چه زود است و چنانکه یک بیجه تالیف قلوب مردم و نزد یک کردن فرج و معلوم است که علی بن یحیی
 این بیان را از امام شنبه بوده باری سابقا اخباری چند نقل کرده ایم که از زمان سید
 الشهداء ام ثانیة شیعیه منظر ظهور امام فرموده اند و موافق اخبار رجحان بوده است که یکی از
 این بزرگواران با مر بر خیزد و وجود و ظلم و از عالم براندازد و بحسب مصالح معتبره تا خیر اقلاده
 است چنانکه حضرت صادق فرمود که ان هذا الامر فی اخره الله و یفعل بعدی ذریه ما ایداه
 پس ایشان عین واقع را فرموده اند لطایف مصالح خلقه سبب تاخیر شده است چنانچه کسی که
 بگوید الان میبایم ان شاء الله و بعد بلی و منافعی برسد که نتواند بسیار نمیشود گفت که در حق
 گفته و اگر طیبی بر بعضی بگوید که دیگر باکی نداری و فریاد یونان خواهد داد و مشرب مرض ناپرهیزی
 کند یا تصرف هوائی و در او شود و نب کند و طیبی جمع نماند بدهد نمیشود گفت در دفع گفته زیرا
 که بنا بر این بود اما بواسطه عرض بد شد و از احتمال قیام ایشان هم که بگذریم هم چنانکه در این
 حدیث بیان فرموده اند این تربیت زاد و عرض ایند و بیست سال که از همان زمان سید الشهداء
 است تا زمان غیبت فرموده اند بجهت حفظ قلوب شیعیه و چه بسا از اسرار که بجهت عدم تحمل مردم
 اشکار نمیشود و اما برای کسانی که متحمل بوده اند اظهار فرموده اند و اخبار لا یخصی دلیل این مطلب
 است و این امانی که در این مقام فرموده اند مراد از چنانچه وقت ظهور را محض است است نه اینکه مراد
 این نباشد که بعد از آنکه شریعت بر او در مدینه شمشیر نشانی شد و قوت و قدرت و سلطنت
 ظاهر نباشد زیرا که کلام خداوند صدق است و پیغمبر و ائمه صدق الصادقین هستند
 و شبه نیست که این وعده را فرموده اند و البته مبنای حال زمان ایشان با زمان قائم تفاوت
 هست و اگر هیچ تفاوت نباشد البته کلام ایشان در دفع صرف میشود و در دفع نفوذ نماند
 همین فرموده اند که تقارب مشا خواهد شد و در صورتیکه قریب و اما و تو قریب یکدیگر میبینیم
 و واقع نباشد دلیل کذب گویند نیست و حتم نیست که مقصود او را بفهمیم چنانکه خداوند
 فرموده برونه بعد از آنرا قریب پس تقلید که شده است همین که با این الفاظ فرموده اند نه اینکه
 در اصل وقوع ان کیفیت نباشد زیرا که اگر هیچ فرق میان اوقات و زمان ظهور نباشد و
 بقول تو همان سبب بیان و مظاهر و سبب باطنیه نباشد چنانکه این ائمه هم
 بدون شبهه داشتند پس معنی این چیست که فرمودند و لئلا اخر الدول این چه دولتی
 است که باید بسیار و از زمان آدم تا ان زمان نبوده و معنی این چیست که بملایطه طوا

سناکن شدند و بنا بر این با فضل آنچه مسکون شد و خوردند و از آن با فضل آنچه خوردند و شربت
 شد و نه اهل دنیا را در دنیا نشان پس خوردند و با ایشان از طبیبان آنچه میخوردند و آشامیدند
 از طبیبان آنچه میباشند و پوشیدند و از فضل آنچه میپوشیدند و منزل گرفتند و فضل
 آنچه منزل میگیرند و توفیق کردند از فضل آنچه توفیق میکنند و سوار شدند از آنچه سوار
 میشوند و رسیدند ببلد و بنا بر این اهل دنیا و ایشان فریادها و سناکن خداوند پس از
 او تمنا میکنند و او عطا میکند و دعوت ایشان رد کرد نمیشود و نصیب ایشان از
 لذت کم نمیشود پس بسوی این بندگان خدا مشتاق نمیشود هر که عقل دارد و عمل میکند
 بنقوای خدا و لا حول و لا قوة الا بالله تا آخر حدیث خلاصه که اخبار بسیار است و در این
 باب و اگر در اخبار دیده که لباس قائم علیهاست و غذای او درشت است و اخبار و راهم بین
 که مالهای دنیا را برای او جمع میشود و پیش روی او خرم میشود و انقدر عطا میکند که
 دیگر کسی محتاج بر کوه نمیشود و شما بعد از آنکه خود را فقیر و محتاج دیدید بدانید که الان
 برای صد دنیا و جان میدیدید معذرت سبطان امر را بر شما مشنبه کرده که از برای
 قائم و احباب و هم مال دنیا جمع نیست و توان این را بدان که کمال ابر و این است که با وجود
 فراهم بودن اسباب انسان طلبا لمرضاة الله بر خود سخت بگیرد و اتفاق کند این که با اصطلاح
 مستور از بیداری باشد و بدان عالم غذای درشت و لباس غلظت و اندوختن و فضیله از برای
 ایشان نیست پس قائم و احباب و با وجود جمع بودن اسباب زاهدند و در دنیا این که فراهم
 نباشد و دیگر این که مذموم است برای طبایع ضعیفه که باعث طغیان ایشان است همچون
 فقر هم برای بعضی باعث تسبیح است چنانکه در دعا از غنای مطعی و فقر مبنی هر دو پناه
 میری و احباب امام شافعیان از این سخن بالا تراست که بمال دنیا طغیان کنند یا بعد
 تسبیح پیدا کنند پس چنانکه منوع بودن ایشان چیست باری میسوی دارند که اوضاع ظهور و
 با وضع خود قنطیرو کنند و آخر نخواهد شد و اما آنچه واجب کرده است از حضرت باقی که آن
 هو المصطر فی کاب الله من یجیل المصطر اذا دعاه و یکتف السوء اکر چه تحقیف کرده و چون
 محل بعضی نیست منعرض نمیشوم و میگویم یا این اضطراب را برای صاحب الامر باطنی است
 و در سلطنت باطنیه ایشان نمود با الله قوری بهم رسیده یا ظاهر نیست شبه نیست که
 در سلطنت باطنیه ایشان هرگز قوی بهم رسیده و اضطراب پیدا نکرده اند پس مسلم اضطراب
 ایشان ظاهر نیست که چون صلاح ملک را در دفع اغادی ندانند و با نفاها ملت
 دادند اینست که غضب حق ایشان را کرده اند و ایشان را مضطر نموده اند حال کشف سوء

که مراد کشف همین اضطراب ظاهری خواهد بود و چه منوال خواهد بود و نه این است که بایزغ
 همین اضطراب ظاهر را نمود و آن ممکن نیست مگر بدفع دشمنان طواری که دیگر کسی قدرت غضب
 حق ظاهری ایشان را نداشته باشد و نیز فرموده است خداوند و یجعلکم خلفاء الارض
 و این صریح است در اینکه اضطراب ایشان از همین جهت خلاف بوده است و قطعاً خلاف
 باطنیه ایشان است و پس حدیثی را اخذ نیست که بتواند غضب کند همین خلاف ظاهر
 است که غضب کردند و ایشان را مضطر کردند و خداوند از ایشان خواهد داد و
 کشف سوء ازین دشمنان را خواهد نمود و اینست که در بخار در دهر این به مبارکه
 نقل میکنند از حضرت باقر که این به نازل شده است و در باره قائم که هرگاه بیرون آید
 تمام می بیند و در نزد مقام نماز میگذارد و مفتوح بسوی پروردگار خود میکند پس هیچ
 را بقی از او رد کرده نمیشود عرض میکنم که معجزه رفتن و این باطنی است یا ظاهری اما
 در باطن که هرگز این را ایشان ندانند است کپی که تو خودت میگوئی فقال لما یبد
 است و سلطنت حقیقه همیشه از برای ایشان هست و جند الله هم الغالبون پس این
 باطنیه ایشان هرگز بر نمیکشند و اضطرابی از آن باب نداشته اند همان کشفها مال ظاهر
 پس ایابا بددغای او مستجاب شود و خداوند کشف سوبکند و خلاف زمین را باو بدهد
 و این او از هیچ جنکی خائب خاسر و منکسر بر نگردد بانه دل خود را بنا بر بلاوت خوش کرده اند و اینهم
 بحرف مصنف که باب کلمه و افضیت دار نیست باری و نا بیدار دغای ند به و عهد نامه و کلمه
 میا و که عجل الله فرجه هم بهین منوال است فرجی که از برای امام خواهد میبینیم منظور فرج
 باطنی نیست و نه باطنی همیشه ایشان فرج دارند و بعد از ظاهر است که اعداء غلبه دارند و بر
 این حضرت شک گرفته شده طوری که غایب شده است و از خداوند مشک داریم که خداوند
 فرج او را نزدیک فرماید و دفع شر اغادی او را بنماید و اما احادیث آن اقرب منی باللین و اخذ
 فوق الذبانه و آنه شایب بله باین مضامین اخبار وارد شده است غایت این شخص تحقیف کرده
 فرمایند امام اینست و آن صاحب هذا الامر اقرب عهدا باللین منی و اخذ علی ظهر الذبانه
 و هم چنین فرمودند و صاحب شایب حدیث و در حدیثی فرمودند و بنظر من صورۃ فنی موفی
 این تلمیذ سنه و لکن اگر اینها امام است اینها هم هست که در عوالم از حضرت امام حسن
 نقل میکنند در حدیث طویل تا اینکه در وصف قائم فرمود ذاك التاسع من ولد اخی
 الحسين ابن سیدة الاماء یطیل الله عمره فی غیبه ثم یظهره یضدره فی صورة شاب
 این دون اربعین سنه ذلك ليعلم ان الله علی کل شئی و از حضرت رجاء نقل کرده که

از آنحضرت سوال شد که ما علامه القائم منکم اذا خرج قال علامته ان يكون شيخ السنن
 المتطهر فان الشاظر اليه بحسبه من سنده ودفنها وان من علامته ان لا يهرم بمرو والايام
 واللبا عليه حتى ياتي اجله وحضرت صادق فرمود بدید برید بعدیت طویل در سنن انبیاء که در
 او است وجعل له من بعد ذلك عمر العبد الصالح اغني الخضر ليل على عمرنا انبه که در اخر
 حدیث فرمود واما العبد الصالح الخضر فان الله يبارك وبقائه ما طول عمره لنبوة فدرها
 له ولا لكتاب ينزل عليه ولا لشر يفتنه بهما شرفه من كان قبله من الانبياء ولا مائة بلزم حجا
 الا فداء ولا لظاعنه يفرضها له بل ان الله يبارك وبقائه لما كان في سابق علمه ان بقدر
 من عمر القائم في ايام غيبته ما بقدر وعلم ما يكون من انكار عباده بمقدار ذلك العزم
 الطول طول عمر العبد الصالح من غير سبب وجب ذلك الا لعلنا لا سند لال به على عمر
 القائم ولينقطع بذلك حجة المخاند بن لئلا يكون للناس على الله حجة في انكافا حدیث
 است واقرب عهدا بالبين متى بعثي بحسب منظر قریب العهد تریش رده میشود نه اینکه تا
 تولد کرده باشد واما روايت انه في الاصلاب سابقا جواب داده شده که اولاً انرا در کتب
 معتبره ندیده ایم و اعتمادی بآن نیست ثانی اینکه موافق روایتی که سابق کردی پیغمبر
 است که زمانی برافتن من خواهد آمد که خواهند گفت قائم منول شده و قائم هنوز
 در اصلا است و این زمان آمد و گذشت زیرا که از اخبار ثابت کردیم که از زمان سبب
 الشهادة تا اخر ائمة پساری از شیعه چنین گمان میکردند که یکی از ائمة ما صبیان قائم هستند
 حتی در حدیثی میفرماید که هر يك از ما منول میشود و اصحاب ما کردن میکنند که این است
 قائم نا خداوند را امید و دیگری بر پیغمبر پس این عباد تمام اکو حدیث باشد مال انروز
 است نه امرو و اما آنه بقوم من قریب ای بطن آنه این حدیث را هم در کتب معتبره ندیده ایم
 خود او هم نسبت نمیدهد که از کجای روایت میکند و ملاحظه میکنی که اخباری را که نسبت
 میدهد چه قدر تحقیف و تغییر در آنها است بلکه نسبت بجایی میدهد که نسبت
 در ان کتاب پس آنچه نسبت نمیدهد دیگر چگونه محل اعتماد است و اگر هم درجائی دیده
 باشد ظاهر این است که کلامی بطن آنه و خودش از باب تاویل ملحق کرده باشد زیرا که
 امام اگر میخواهند بفرمایند که از احاط منول میشود و بطور مبهم میباید منول میشود
 دیگر چه حاجت است که بفرمایند سر از قبر بیرون میاورد یعنی از شکم مادرش و بعضی اخبار
 که دلالت بر موت آنحضرت میکند اگر چه سابق بیان کردیم که در بعض اخبار فرموده اند
 بعد از موت ذکر آنحضرت و اخبار و آثار بر موت هم حل بهمین معنی میشود و اگر بظاهر آنها

تفاوت در روایات

هم نظر کنیم صریح است و اینکه قیام آنحضرت بنویسد از احاط نیست زیرا که در دو حدیث وارد شده
 است در اخبار از حضرت باقر مثل امرنا فی کتاب الله ثم مثل صاحب الحار و اما الله مائة عام
 ثم بعثه و در اخبار عده وارد شده است که مراد از ان از میبایست یا عربی یا خلافت اخبرنا
 که بر قرین خرابه یا بر بیت المقدس بعد از آنکه بخت نصر اهل انرا کشته بود و بر الاغی سوار بود و
 طحای با خود داشت و فرموداتی بچهی هذه الله بعد موته پس خداوند او را میباید و بعد از
 صد سال او را مبعوث فرمود و اول که زنده شد چشمهای او مانند تخم مرغی که پوست آن
 سخت نشد باز شد پس خطاب رسید با و که نظر کن بطعام و شراب که تغییر نکرده و نظر کن بکجای
 و ما تورا این ترا و مبدییم از برای مردم و نظر کن باستخوانها و بین که چگونه بجای خود میگذایم
 پس گوشت بر آنها میپوشیم پس بنا کرد و نظر کردن باستخوانهای کهنه منشق شده که جمع میشود کپو
 او و بگوشت که از اسباع خورده بودند جمع میشود یا استخوانها از انجا و از انجا وی چسبید با آنها
 بنا اینکه برخواست و خواست بخار و پس گفت که مبدیتم که خداوند بر هر چیزی قادر است پس ملاحظه کن که
 احیاء عربی یا و امیایچه که نیست بوده است و بالفرض اگر ظاهر حدیث مذکور هم بکبریم و موت
 او را بموت ذکر او موافق اخبار معنی نکنیم حجة او را هم بهمین قاعده باید معنی کنیم و دلیل بر اینکه
 سراز احاط بیرون میاورد و دست نداریم و ایشان باید ملاحظه کنند که اگر بنا باشد هر چه
 بعقل ناقص خود دستور انرا نکرده انکار میکنند بسیاری از امور دین بلکه امور دنیا هم را باید
 انکار بکنند پس فهمیدن ناقصان با عقل ناقصان دلیل نیست و خداوند که فرموده ها تو ایها انکم
 ان کتم صنادقین دلیل عقل ما را منظور نداشته چنانکه حضرت سجاد فرمود که ان دین الله
 لا یضاب بالعقول لانه فیه ما لا ینکفه فیه و لا یضاب الا بالتسليم من سلم لنا سلم و من اهتدی
 بناهدی پس اگر دلیل از سمع و نطق از معصوم است پسندیده خدا و خلق است و اگر از عقل
 ناقصه ما است ابتدا پسندیده نیست پس وقتی که معصوم بیان میکند که احیاء عربی یا بن
 قاعده بوده ما را چاره نیست سوای تسلیم و لو تفهمیم و اگر فمایش ایشان را در باره قائم میفرمایند
 بنا باشد بهمین معنی ظاهر بکبریم چاره نداریم سوای اینکه احیاء او را هم بجهت طور که در حدیث
 فرموده اند بکبریم و حال اینکه سابق دانستی که در اخبار فرموده که بعد از موت ذکرش بر پیغمبر
 و اخبار و بسیار هم که در همین جا دیدی که دلالت بر حجة و طول عمر او میکند وجه رجحان
 از برای انچه است است که ما این را بکبریم و آنها را تولا کنیم و از همه این سخنان که بگذریم میگوئیم
 ثبت العرش ثم انقش هر که مدعی امامت هست آثار خاصه امامت را اظهار کند بعد انجور
 مطالب همه بتسلیم او و دست میشود اینها که مسلم صفت خاصه امامت نیست زیرا که اگر بنا

درخواست

الارش ثم انقصر

باشد

باشد نام ان باشد که برادرش و برادرش را نام منولد می شود و من باید
 اقتدا بهی که اینک بدون بدون و بن شجره باطلست پس و لوصحیح از کتاب و سنت و ثبات کفی که انا
 حصن باید منولد شود و محض قول دلیل اما منت نمیشود صفات خاصه اما منت را که در اخبار
 اهل بیت فرموده اند باید ظاهر کند تا معرفتش برای ما حاصل شود و اما آنچه گفته که او است
 دانه الارض و بطلو و بیت کبری ظاهر میشود که نام نیست که جعل صرف باشد زیرا که اخبار
 بسیار در بخار و عوالم و تفسیر برهان و ثابت کرده اند در معنی دانه الارض که مراد از ان امیرالمؤمنین
 علیه السلام است و حدیث که دلالت بکند بر اینکه دانه الارض قائم است و بطلو و بیت کبری بر پیغمبر
 ابد اند بدین و اتحاد بهم و ابان مصنف بدانست و هر یک از مؤمنین را که در کتب و خطبات
 این شخص در روایات شجره است خواهش داریم که ده یا بیست حدیث را بچند و این کرده در
 اصول ملاحظه کنند و صدق عرض مرا بعلامه بیستند و با این وضع شجره نیست که اعتقادی
 بقول آنها نیست تا ماخذ حدیث دست اید و صدر و ذیل ان ملاحظه شود و اگر دست بدقت
 ملاحظه کنی می بینی که بیک به بیک حدیث دست حضرت نیامده که واقعا دانه الارض مراد از آنها است
 باشد مگر هر چه جعل کنند یا اول و آخر خبر را بیاوردند یا برای ناویل کنند و عکس از یکی از
 این سه شق نیست الحمد لله دوست ندی بکن تا حق مقام داد و دانی **فصل** گفته است
 و سبب سیزده نفر از اطراف عالم از تقی و نجیبان حاشی جمع میشوند این عدد در شیخ طبرسی
 که طبرستان است جمع شدند و بخودشان شهادت آنه ها و حق و ما بعد الحق الا الضلال بلکه خون
 هر یک بر صفحه عالم نوشت تا العبد و مومن بالو اعه و سناره و ذنب قبل از ظهور و وفات ظهور و
 بعد ظاهر و خروج ابان سواد و خراسان و مشرق و باقی قائمست در ظل افتاد و ایند و لو بین
 روی برف باشد و مرتفع شد و نفوس ذکبه کثرت در غلش از هسق خود که شدند و کذا لا احصا
 اخبار و جریان سفن مار و زرد بل شدن مدن و دیار و ملاحظه نما تا نظیر کنی که عندهم
 علم کل شی فی لوح ضبط بلکه جزئیات ظهور و احکامش در اخبار مذکور است و اگر بعض ابار
 متشابه و اخبار را خاد چون عقل سلیم و حکمت و افاق و انفس و سنت الهیه مؤید آنها و معنی
 آنهاست محکم و متواتر است و مفید علم و یقین خواهد بود **جواب** چه غله مضحک
 معضات اینجا است که سبب سیزده نفر از بزرگان مؤمنین که همه صاحبان علوم و آثار و عباد
 و خوارق عادات که شان ایشان را خداوند دانست صاحبان بره و راه هستند که خداوند
 آنها را برای انحصار ذخیره کرده و جامع آنها را ایشان در نزد بیکهای ظهور که آثار و علامات
 بر زمین میکنند خود ایشان در مکه و حواله ان حاضر میشوند و باقی همین که امام

فرمود و الروایات السود من خراسان و در حدیثی حضرت صادق فرمود لا بد لینی فلان
 ان یملکوا ثم اختلفوا ففرق ملوکهم و نشئت امرهم حتى یخرج علیهم الخراسان و التفتیان هذا
 من المشرق و هذا من المغرب یستبقان الی الکوفه کفری و هان هذا من هنا و هذا من هنا
 یكون هلا لینی فلان علی ابدیها اما انهم لا یبقون منهم احدا ثم قال خرج التفتیان و الباقی و
 الخراسان فی سنة واحدة فی شهر واحد فی یوم واحد نظام نظام الخریز تبع بعضه بعضا فیکون الباقی
 من کل وجه و یل من ناواهم و فی نسخ و یل ناواه و لیس فی الروایات اهتد من و ابان الباقی هی و ابان
 لانه بدعواک صاحبکم و عن ابی عبد الله قال خرج الثلثه الخراسان و التفتیان و الباقی فی سنة
 واحدة فی شهر واحد فی یوم واحد و لیس فیها و ابان باهدی من و ابان الباقی یجئ الی الحق و در حدیث دیگر
 فرمود حضرت باقر و بیعت التفتیان فی حبش الی الکوفه و عده هم سبعون الفا فصبیون من الکوفه فلان
 و صلیا و سبیا فغناهم کذلک اذ قبلت دایان من قبل خراسان فطوی لثنا ذل طباحیثا و معهم
 نفر من القائم الی ان قال و بیعت التفتیان بعش الی المدینه ففسر للهدی منها الی مکه الی ان قال و القائم
 یومئذ یبکون و قد اسند ظهیر الی البیت الحرام مستحی ایه بنادی ایها الناس ان الله انزل من
 اجابنا نا اخر حدیث و یزید حضرت باقر که فرمود نزل الروایات السود الی الخریز من خراسان الی الکوفه
 فاذا ظهروا لهدی بعث الیه بالبیعة ایها الخیار یست که در بخار و عوالم از طرف شجره و این باب روایت
 شده است و از طرق عامه نیز اخباری چند روایت شده و در عوالم و بخار از کشف التمه روایت کرده
 که او حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله روایت کرده با سند از عن ثوبان قال قال رسول الله ص اذا
 را بتم الروایات السود فدا بک من خراسان افا قوها و لو حبوا علی التلج فان فیها خلیفه الله المهدی و یلنا
 عن عبد الله قال یبنا نحن عند رسول الله ص اذا بک فنه من بنی هاشم فلما را هم التمه صلی الله علیه
 و آله اغرو وقت عیناه و فقیر لونه فقالوا یا رسول الله ما نزال نری فی سجهک شیئا نکره فقال نا
 اهل البیت خانه الله لنا الاخره علی الدنیا و ان اهل بقی سبیلون بعد بلاه و شریدا و نظر بیا
 حتی باقی قوم من قبل المشرق و معهم دایان سود فبنا لونی الحق و لا یعطونه فبقائون و یبصر فون
 فیحطون ما سالا و فلا یقبلون حتی یدفعوه الی رجل من اهل بقی فیهلا فاسطا کما ملاها جونا
 فمن ادرك ذلك منهم فلیا نهم و لو حبوا علی التلج و عن ثوبان قال قال رسول الله ص یقتل عند
 کنز که ثلثه کلهم من خلیفه ثم لا یصل الی واحد منهم ثم یجئ الروایات السود فبقائون فقلنا لا یقبلون
 ثم یجئ خلیفه الله المهدی فاذا سمعتم به فاقوه فیا جوه فانه خلیفه الله المهدی فی و فی روایت
 یجئ الروایات السود من قبل المشرق این اخبار را از طرق عامه داریم و لیس عینا در عقاید حضرت
 اعتماد باخبار شجره دارند یا غایه و یا در صود و بیکه اخبار عامه با اخبار شجره مختلف شد

کدام يك را بايد گرفت ائمه مائه در صحيح اخبار كه از ایشان روایت شده است بماد شوال
 داده اند كه هر يك كه مخالف با عامه است بگرد و حضرت صادق فرمود كه هر گاه در حدیث غلط
 و ابرك باشد عرض نموده و در آن تبانی پیدا عرض بر اخبار عامه كنید پس هر کدام كه موافق با اخبار
 عامه شد از ترك كنید و هر کدام كه مخالف شد بگرد و حضرت امام رضا نیز همین فرمایش فرمود
 كه هر يك كه موافق اخبار عامه است ترك كنید و در حدیث فرمود كه در مسأله كه از دوستان مانده
 بینی كسی كه سوال كنی از فقهای عامه بپوش خلاف آنچه فتوی میدهد بكن كه حق در خلاف آنها
 است و بفرمودند كه بگرد و آنچه مخالف عامه است كه رشد در خلاف آنها است و در حدیث فرمود
 كه مروءه ایشان و سوالهم ممكن كه ایشان بر دین حقیقه در هیچ امری نیستند خلاصه كه اخبار
 بسیار در این باب وارد شده بلكه اگر در مقامی موافق اخبار عامه را یافت داشتند نمیتوان ترك
 كرد بجهت اینکه ترك كردن اخبار خود مخالفت در صورت موافقت و اما با وجود مخالفت چاره نیست
 اینکه اخبار عامه را ترك كنیم و با اخبار شیعیه بگرد و این بجهت در صد این مطلب نیستند و هر
 دست ایشان بپایند كه ممكن باشد اسباب اشتباهی فراهم بیاورند مضایقه از گرفتن آن ندارند
 خلاصه و در این اخبار كه ملاحظه میکنی اما در این مشرق كه ذكر این نیست كه دایم قائم است و
 دلائل بر این دارد كه آنها بعد از فتح و گذار بقاء میکنند و در اخبار خود مانده نظر بر این دارند
 و در آخر حدیث حضرت باقر فرمود كه من اگر از شما نادر كنم خود را نگاه میدارم برای صاحب الامر
 پس معلومست كه صاحب الامر در میان آنها نیست و باید بپایند اخبار آنها هم حدیث اول و دلائل
 میکند كه دفع بقاء میکنند و بلكه او را می یابند و می بینند معلوم نیست و روایت میشود
 صریح است كه حضرت بعد شریف میاورد و اما روایت خراسانی را بلكه صاحب امر است كه امام
 در آنهاست و در روایت خود مانده پس از این نیست كه بنا بر این خراسانی چند نفری را احاطه بقاء
 هستند و تهمید حدیث صریح است در اینكه حضرت آن هنگام در مدینه است و بعد از وفات قس
 سفیانی و با نظر حضرت قرار میکند و بلكه نا آنكه از اینجا خروج میکند و مراد از اینكه
 چند نفر از اصحاب بقاء را روایت خراسانی هستند این است كه مثلاً در كوفه كه خدمت و میسرند
 با و ملحق میشوند یا آنكه صدای او كه بلند میشود بلكه ملحق میشوند و لكن بلكه روایت خراسانی
 روایت حق نیست زیرا كه صریح فرمودند در چند حدیث كه در میان روایات باقی از یمنانی هندی
 نیست و در حدیث فرمودند كه او دوست علی بن ابیطالب است و این است كه بعد از ورود حضرت
 بكوفه و بدین اثنا امامت خود او و قشون تمام ایمان میاوردند مگر نبی كه با او هستند خلا
 پس بین كه از برای روایت خراسانی مدحی در اخبار مانده است و اخبار عامه هم معمول به ما

اخبار عامه را ترك كردن

نیست ابتدا و اخبار بلكه مخالف با این حدیث غای است مخصوص این چند حدیث هم نیست بلكه
 حدیث حدیث متجاوز داریم كه امام از مكه خروج میفرماید و بنصب و الحال امر و بیان
 فرموده اند پس چگونه میتوان كه این اخبار شیعیه را ترك كرد و بلكه حدیث عامه را گرفت و در اخبار عامه
 هم نبوت صادق است كه حضرت از مكه خروج میکند چنانكه از امام سلمه روایت كرده اند و ذكر آن در
 دو فصل بعد میاید باری و از اینها هم كه نشانه خود است عبادان كه میرزا علی محمدان كوفه را
 حسین بن ملا محمد علی از خراسان و بنارند و در حدیث مدعی بود كه او را بر تبری برده بودند و در حدیث
 مجوس بود و او را كه در حدیث مدعی در میان اجماع نبوتش بالقرض كه این خبر معمول به باشد
 موافق با حال شما ندارد و حدیث زحمت كشیدند و اما آنچه گفته از اتصال اخبار و كشتهای اشی و
 راههای این معروف است كه در اخبار فرموده اند كه در آخر الزمان از راههای دود و یا هم فتوی
 میکنند و بر اساسهای اشی سوار میشوند و بلكه در نظر ندارم كه بجای دهد یا نه و عرض صحت
 مسلم است كه اعلام باطله در آخر الزمان بر میخیزند و یکی مقارن با بعضی از این علامات خواهد
 بود و شبهه نیست كه قرین علامات شدن دلیل حقیقت كسی نیست چه اینکه ممكن است كه مقدار
 ظهور علامات حقیقه اعلام باطله چند بر خیزند بلكه از اخبار ظاهر است كه البته چنین خواهد شد
 پس بعرف دیدن علامات حقیقه نمیتوان بكنی از این اعلام كروید و لكن ايات و علامات خاصه امامت
 و اما ملاحظه باید نمود اینست كه مفضل بعد از آنكه از حضرت صادق متعلق شنید كه در او زده روایت مشبه
 بلند خواهد شد بنا گذارد كه در حدیث حضرت فرمود چرا كه بپوشید و چگونه كیفه و حال آنكه مفضل
 در او زده علم مشبه بلند میشود كه هیچ باب از دیگری شناخته نمیشود و ما چه كنیم حضرت نظر فرمود داخل
 صفت فرمود این افتاب دایمی عرض كرد بفرموده امر با ظاهر تر از این افتاب است و در حدیث نیز به
 مفضل فرمود كه اگر کسی از ما سوال بكند از این امور عظمی كه جواب میدارم
 در آنها مثل او و بعضی صادق عرض كردند امام بجهت شناخته میشود فرمود بكنید و وقار
 عرض كردند دیگر چه چیز فرمود بفرموده ملازل و حرام و بیاحت مردم لبوی او و احتیاج با حدیثی
 نیست و در نزد او است سلاح و سوارخانه عرض كرد و او می كه ایامینا شد مگر و می پس
 وصی فرمود نمیشد مگر وصی پس وصی خلاصه پس بصره مقارنه علامت نمیتوان گرفت و باید
 اثبات امامت را ملاحظه نمود باری و مكر در كلمات این شخص ذكر آنكه كتاب و سنت و افاق
 و انفس میشود اما در كتاب و سنتش را مكرری بینیم كه چه قدر مستدلانه بپایند و
 اما در افاق و انفس كوی این كلمه را یاد گرفته و می تكاند میكند اما هیچ ندیدیم كه در موقی دلیل
 افاق یا انفسی اقامه كند و ما در صد و نهمین و با بجز الله ممكن است كه دلیل اقامه كنیم كه چشم

خود

خود به بینی که ممکن نیست قائم باین منوال که تو میگوئی از اوصاف و ظهور کند بلکه مسلم باید با
 صفات خاصه امامت بروز کند و زمین را واقعاً و حقیقتاً بر او عدل و داد کند و زمین که
 بر او ظلم و جور است از همین باب است که امام سلطنت خود را اظهار نموده است
 او ظاهر شد چون آفتاب که طالع شود و ظلمات بکمر بسته فراوانند بجهان منوال عالم پال و پاک
 خواهد شد عجل الله فرجه و سهل فرجه و سائر آئمته اگر چه در میان خلق بودند معذلک
 امر خود را بطور کمال ظاهر نموده و بر حسب مصالح دست و پا میزدند و همان
 مصالح بود که عاقبت منجر بقیامت امام شد و تمام مصالح روزگار از اوضاع که بوده برنگردد
 انحضرت ظهور نموده و ما بدو همین که انصل من یقع شد امام امر خود را پنهان نمیکرد و
 بکمال ظهور جلوه میکرد و همه اوضاع عالم دیگر کون خواهد شد و باین توضیحات که می بینید
 نخواهد ماند **فصل** گفته است فی العوالم بظهور صبی من بنی هاشم ذو کتاب جدید
 احکام جدید الان قال و اکثر اعدائهم العلماء و فی بظهور صبی من بنی هاشم ذو کتاب جدید
 الناس بکتاب جدید علی العرب شد بدینسان سمعتم منه شیهة فاس عوالیه فی الا و بعض بظهور
 صبی من بنی هاشم ذو کتاب جدید عوالیه الناس فلم یحیه احد و اکثر اعدائهم العلماء فاذلک
 بشی لا یطعوه فبقولون هذا خلاف ما عندنا من ائمة الدین و اخبار و آثار و اختلاف بسیار
 است ولی اگر بدقت و انصاف و بصیرت قری فی خلق التوحید من تفاوت و لوکان من عند غیر الله
 لو جلد و اقبه اختلاف اکثر ما لاحظه انهم و اختلافات مقامات و اوقات و مشاعر و مدلوله و
 مشاهد کنیم اختلاف نخواهیم یافت تا آنکه گفته اند خلاصه اش اینست که آنچه فرموده اند از آثار و
 علامات همه ظاهر شده و مرض کل اینست که نیامده و ندانند و من خفائی از این باب گفته
 و ایات و اخبار در تبعیت این آئمته سائر ام و اولیای حق خوانده است و کلماتی نصیحت آمیز و توحیدانی
 از حضرات و ایات دیگر نیز مناسبت نوشته است **جواب** سابق بر این یک فقره بظهور
 صبی من بنی هاشم و افضل کرده بود و اینجا از باب احتیاط با کتب نسبت داده بود و اینجا دیگر
 تقلید صاحب بیان را نموده و بقول او مطمئن شده غافل از اینکه بقول هر کس مطمئن نمیتوان
 شد مگر بر مکرر از اول تا آخر عوالم را مرابحه کردیم و باین لفظ که روایت کرده حدیثی ندیدیم
 و حدیث آخر را هم که از اربعین نقل کرده عیاله از عیال در نزد من موجود نیست ولی عوالمی نیز که او
 من در کتاب تحقیف الا و نوشته اند که انهم نیست مگر عبادتی که از حجی الدین ابن عربی که ان را هم
 تحقیف کرده اند و باین الفاظ کرده اند و اگر در دست ملاحظه کنی سبک عبارات این اخبار هم
 بعبادات خود اینها میمانند زیرا که بسیار مغلوط و خارج از قواعد عربیت است بجز حال که این

میان رکن و مقام میبایستند و آنها را ندانند بیکند فورا حاضر میشوند بعضی بطی الا و
 و بعضی ابر سوار میشوند و شان ایشان انقدر است که در حدیث شریف میفرمایند بدان
 که ایشان صاحب لواها هستند و حکام خداوند در زمین و در جنات روم و روم و آب و برند
 و قوت هر یک ایشان بقدر چهل مرد است و دلهای ایشان مثل یار اهدت رهبانند
 در شب و شبزنانند در روز و کتاب عمل آنهاست دست آنهاست که بمحض اینکه در میانند نظر
 بکف دست خود میکنند و تکلیف خود را میدانند و هر کذا سائر فضیلتها که برای آنها فرموده
 اند و این مرد چنانکه یک دست مردمان ارازل و او باش که بطمع حطام دنیا که در ملافه
 بشری و ملائحت علی خواتم جامع شده و حسب الفتوی حضرت دست از جمیع رسوم اسلام
 بلکه همه ادیان برداشته و باقیه اعمال قبیح شنیعه بجامه او زدند که نفوس سلیقه از شنیدن
 آنها شمر است و میرزا علی محمد هم با آنها نبود و او را ظاهر بقرینه بوده بودند و در چهارم
 محبوس بود و بعد از آنکه در مازندران بنای جنگ شد همه آنها کشته شدند مگر معدودی
 بسیار کمی که در غنهای حضرت را دیدند و ثابت شدند پس حال اینها چه شباهت دارد
 بجال صاحب امام غریب است والله کفایت اینکلمات و از ان غریب شنیدن و قبول کردن اینهمه
 تفصیل و اخبار و اینهمه خبره کردن اصحاب برای قائم ال محمد و اینها خیار ظهور و وعد و
 وعید برای این بود که اینهمه بر خبر بدو هیچ کس و هیچ صفتی از صفات امامت و ایند عوی
 نایبند و جمعی هم قبول میکنند اوقات احتیاج در جانی مقتول شوند و خودشان جای دیگر
 بخوار و هیچ کشته شود و هیچ دو اوضاع عالم تغییر حاصل نشود و الله که از حکمت و عدل
 پروردگار کمال دور و ادا کرده که این اخبار و آثار برای همین باشد و اخبار منعده
 داریم که اسماء اشخاص که باید حاضر بشوند و بلاد ایشان را ذکر فرموده اند و باین حرفهای
 مفت نمیتوان دست از اخبار داشت مگر آنکه امام بر خبر اینها صفات خاصه امامت از
 علوم و اخلاق و معجزات و خوارق عادات و غیر اینها اوقات خود از بفرماید که فلان حدیث
 که بشمار سپیده بود صحیح نبود یا مراد از ان آنچه تحقیق اید نبوده و الا بغیر این نمیشود و مثلاً
 خاصه امامت را الحمد لله بعقل و فعل تحقیق ما هم و کسیکه صاحب صفات نبیاست و او
 را امام نمیدانیم و آنها امری نیست که احتمال تغییر و تحریف و آنها نباشد اما سائر امور
 مثلاً قتل اشخاص و سبزه نفرموده ام که امای با حضرت امامت نه بینیم تسلیم و ایات و ادوات
 اما چون محمل تحقیق است بعد از آنکه تشریف آورد و از انکسار ما را و خواهیم نمود و لا حول
 و لا قوة الا بالله و اما بسیاری مرگ و ستاره و ذنب که گفته است پیش از ظهور و این ظهور و

فلا هم شانه بپایان در این علم قبل از ظهور است و بعد

بعد از ظهور را که چه قتل و بپایان خواهد فرمود و این در علم ظاهر و در علم باطن
 اینها از علامتیکه مقدار ظهور حکما باشد نیست و بعد از آنکه آنها هم مانع ندارد باشد
 همینها که واقع شده از علامت بوده و شاید بعد هم واقع بشود و امر اینگونه علامت نیست
 مثل سفینائی و در حال و جبهه در شهر حجت شهر رمضان که حکما باید قریب بظهور واقع شود
 و بتوان باینها استدلال کرد و اشارات بر علامت اولی حتی نیستند و ثانیا موقت نیستند
 و چیزی که امرش باین منوال باشد محل اعتماد نیست باید پس پیدا کرد که احتمال خلاف در آن رفت
 و باین اوضاع اخر الزمان که هر روز علم باطل بر پیچیده و روز از شهر از بگو و از مصر ببارد
 از هند و هندو غیر اینها اگر بنا باشد که باین علامت بگویم و نظر بعلامت حقیقی و آثار خاصه مانع
 نداشته باشیم باید هر روز یک یکی از مدعیان بشویم و البته اینکار صحیح نیست و بفرمانش
 خودشان شصت علم گذاشتند و در واره نفر از بنی هاشم که یا جز شصت علمند یا خارج
 و البته بعضی از این علامت هم مقدارن با بعضی از ایشان خواهد بود پس چگونه میتوان
 اعتماد باینها نمود و بعد از ظهور علامت حقیقی موقت اینها هم هر چه شده باشد مؤید است
 است و امثالایات خراسان و مشرق در اخبار ذکر آنها مکرر شده است و در غالب فصوص
 که باید بیاید داخل شود و از جمله فرمایش حضرت امیر است و قبیل رایان من شرقی که در
 غیر محله نیست بقطر و لا کان ولا حرم مخوم فی راس الفنا بجام السید لا کبریه و قها و جل
 من ال محمد بن نظر بالشرق و توجده بجهنم بالمغرب کالسک الا و فی ریح الریح ما مهابا شهره
 نهزوا الکوفه طالبین بدواء ابائهم فینهم علی ذلک اذا فیک جبل النبی و الخراسان السبقان
 کاتما فوس دهقان شعث غیر جرد اصلا ب نواحی و افداح ناخر حدیث شریف و هم چنین
 باقی فرمود کاتی بقوم قد خرجوا بالشرق یطلبون الحق فلا یعطونه ثم یطلبونه فلا یعطونه فاذا
 راو ذلک وضعوا سبوفهم علی عوائقهم فیعطون ما سألوا فلا یقبلونه حتی یقوموا و لا بد من
 الا صاحبکم فلا هم شهداء اما انی لو اردت ان لا یتقیق نفسی لصاحب هذا الامر
 و یبذره حدیثی حضرت سید الشهداء از حضرت امیر سوال کرد که چه زمان خداوند زمین را از
 ظالمین پاک میکند و حضرت بفضیله فرمود تا اینکه فرمود اذا قام القائم بخراسان و غلب علی
 ارض کوفان و الملتان و فی فتحه ارض کرمان و الملتان و جاز خیره کاوان و قام متاقا بجملا
 تا اخر علامتیکه ذکر فرمود اخوق فرمود ثم یقوم القائم المامول و لا مام المجهول له الشرف و الفضل
 و هو من ولد لیا حنین لا این مثل بظهور این را که بنی ناخر حدیثی حضرت ابوالحسن فرمود
 از اشرکت رایان قیس عیسی و ایات کند بخراسان او ذکر غیر کند و در حدیثی حضرت امیر

اخبار را در کتب حواله ندهیم بر فرض هم که باشد طوری غرضش و دلالت بر حقیقت شما ندارد اما
 آنکه حقیقت از بنی هاشم ظاهر میشود البته امام از بنی هاشم هست و هر اما بی از ائمه اثنی عشر از
 بنی هاشم است اما هر بنی هاشم امام نیست اگر اینک را قصد بق داری امیدی هست و اگر
 قصد بق نداری و بصرف بنی هاشم بودن قناعت داری که وی بر اسلام و مسلمین که مثل خلفا
 بنی عباس امامت است و خواهند داشت زیرا که از بنی هاشم هستند و چون سابق هم شری
 در باب این روایت نوشته ایم و بگردان بنفصام حاجت بنفصیل نیست و هم چنین در باب کتاب
 جدید سابق شرح داده ایم و اما این فقره اش که اکثر اعداء او علماء هستند باین لفظ در اخبار
 مذکوریم و شاید ما خدای اینها همان عبارت محیی الدین باشد که مولای من از اربعین نقل
 فرموده که گفته است بضع الحریه و بدعوالی الله بالتبذیر و رفع المذاهب عن الارض فلا یبقی الا الله
 الخالص علاوه مقلده العلماء اهل الاجتهاد و لما یروونه بحکم خلاف ما ذهب الیه ائمتهم و واضحست
 که مراد محیی الدین از این ائمه که گفته همان علماء مقصود است زیرا که علماء خود را ائمه میخوانند
 و خاصه لفظ ذهب الیه در اصطلاح در مقام قوی گفته میشود که هر یک با جتهاد خود از خطی و فتنه
 باری و لفظ علماء از امام حضرات از همین عبارت برداشته اند و حال اینکه او مقلده العلماء گفته است
 باین شیخ مرعوم اعلی الله مقامه روایت فرموده اند که اکثر ما یزعمون المتفقون و این لفظ غالباً مستعمل
 در جانی است که کسی فقه را بنکلف بخود بگیرد و واقعیت نداشته باشد و البته کسی که با قائم معاونه
 کند چنین هم خواهد بود و ممکنست که ماخذ فرمایش شیخ او حدیثی باشد که در کتاب
 المبین از سید هاشم بحر بنی در جمله الا بر او نقل شده در حدیثی و بفرمان الکوفه فخرج منها
 سته عشر الفا من البیته شاکتین فی السلاح قراء القرآن فطهروا فی الدین قد قوا جیسا هم و شقروا
 ثبائهم و عهم التفان و کلهم بقول باین فاطمه ابیج لا حاجه لنا فیک فیضع التسمیه فیم علی ظهر
 الخف عشیة الاثنین من العصر الی العشاء فقتلهم اسرع من جرد جز و فلا یقیون هم رجل ولا یقتلوا
 من احبایا احد و ماؤهم قریان الی الله الحسین بن یقینضای این حدیث متفقین معاوضه بالفحص
 دارند و لفظ فطهروا از باب طعن در باره ایشان استعمال شده و الا فیه نیست انکس که رد
 بر قائم نم کند خلاصه ما یقین معاوضه ایشان هم این است که از عصر تا وقت عشاء شافزده
 هزار نفر را اندر ترازا آنکه شتری را نخر کنند بکشند نه اینکه امام هم مثل اجل و ظاهرش
 که از شر میجهدین عاتق راحت نداشتند و صبر بر ادبیت آنها میکردند صبر کند بلکه بر روی
 آنها واقف میگرد و زمین را از لوث وجودشان پاک میکند حال امروز شما اگر اینکار را
 کرده اید که بگو با که معاوضه دارد بر نیاید زکشتگان او را اگر اینها هم مقتولین هستند

روزنامه سال

ایامها و مشهورها عرض میکنم اخبار بکه از عوالم و ذات فرموده اند در بخار هم موجود است
 و ملاحظه میکنی که هفت سال و نوزده سال و چند ماه است و بیست سال و چهل سال و
 هفتاد سال و سیصد و نه سال هر دو است شده است و در حدیث مفضل فرماید که
 فرموده است که با عیث رو شفی چشم مؤمنین است قال المفضل یا مولای منم کنون مدینه مکه
 فقال قال الله عز وجل فمن شقی و سجد فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفر و شقی خالدين
 فیها فاما الذین سجدوا و الاارض الا ماشاء ربک ان ربک قال لما یبد و اما الذین سجدوا
 ففی الجنة خالدين فیها فاما الذین سجدوا و الاارض الا ماشاء ربک عطاء غیر چندان و زوال
 المفضل ای عطاء غیر قطع غنیم بل هو دایم و ملک لا یفقد و حکم لا ینقطع و امر لا یبطل
 الا باخبار الله و مشیت و اراده الله لا یجلیها الا هو ثم القیة و ما وصفه الله عز وجل فی کتابه و
 الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد النبی و آله الطیبین الطاهرين و سلم تسلیما کثیرا
 عرض میکنم این فقره را شیخ اوحداً حمل فرموده اند بر اینکه چون آن روز که از موت نیز
 رجبت هم خواهد فرمود و با اجداد ظاهرین خود خواهد بود این ملک لا یفقد و حکم لا
 ینقطع مانا از زمان است و سایر اخبار بکه در این باب وارد شده است حدیث هفتاد و یک
 را بر همه ترجیح داده اند و باقی عمل بر زمان استقر و دولت و زمان قبل از استقرار و تنفی
 بودن و با سبب التمهید بودن و امثال اینها حمل شده است و در حدیث تفصیل آن نیستیم
 و عرض این است که میرزا علی محمد که با عقاید شما قائم بوده است شش هفت سال یا کمتر بعد
 دعوی بیجا بکه کرد و در دنیا بود و باید که واصل شد و ابد او سنوات فیضی حاصل
 نشد که هر سال بقدر ده سال بشود و بنور در وضع عالم هر چه جور و ظلم بواسطه خود او
 زیاده شد و با فسط و عدل در عالم پیدا و سایر آنچه در اخبار ملاحظه کردی از سبب آن
 برزگوار نیز بدید نشد و ما مخصوص اخبار را بنفصیل ذکر کردیم تا اهل بصیرت ملاحظه
 کنند و ملتفت شوند که این اخبار راست است موافق روایات شیعه و سنی سبب قائم غیاز
 سبب اینهاست چنانکه علانیه بدی و اگر دروغست نفوذ بالله که مدت ملکش هم دروغ
 چه حکایت است که باین جزیه اخبار باید گرفت و باقی را اول کرد و حال اینکه این جزیه از اخبار
 که مدت ملک امیر فرموده اند شاهد بسیار از سایر اخبار ندارد و از ظاهر
 قرآنهم شاهد بر اینها نداریم مگر حدیث سیصد و نه سال موافق فرمایش امام ام که با مدت
 لبث اهل کف موافق است و اما سایر اخبار این ملاحظه کن که بسیار حدیث مؤید
 آنهاست و با سبب اهل حق سبب میرزا علی محمد ندارد چه شده است که آنها را اول کرده اند

و همین جزوه را بنوع خود گرفته اند و اگر سایر اجزاء اخبار را تا زبل میکنی و متخا برای خود میکنی
 چه شده است که سنواتش تا زبل ندارد و حیف که ما در حدیث بیان حقایق نیستیم و الا باید
 که ثابت میکردیم که مطلبی که نباشد تا زبل بشود البته زمان و مکان هم باید بشود چنانکه
 اگر گفتیم که همین که صبح شد غبار غلبان را باید از انبار آورد و تناول نمود پس اگر غبار غلبان
 بطعام نفسا که علمت تا زبل کردی البته انبارش را باید تا زبل نمود زیرا که علم در این انبارها
 رسمی قرار نمیکرد و حبش را هم نیز باید تا زبل نمود زیرا که طالب علم صبح و شام از آیام و بختها
 طلب العلم فریضه علی کل حال هم چنین است امر در این مقام اگر نباشد مکیب اجزاء حدیث را تا زبل
 کند هر جزیه از اینها سبب یک دیگر تا زبل خواهد کرد و اگر بنا بر گرفتن بظاهر شد همه را بظاهر
 میکنیم و این فرخقات که شما میگویند نمیگوید و البته همه اخبار را از حدیث هم ظاهر دارد و هم
 تا زبل و هر دو را اگر میباید میکنیم و اگر نمیدانیم قناعت بظاهر میکنیم چنانکه فرمودند که من
 عمل بما علم کفی ما لا یعلم و این خلق که ملاحظه میکنی تمام ایشان در ظاهر و شریک هستند
 و تکلیفات ظاهریه برای همه است و مخاطباتی هم که شده ظاهر اطفالا کل باید بگیرند و اطفالا و زبل
 بعضی از این خلق اهل ان هستند پس ظاهر و در جای خود میکنیم و این مطلب بی و اخلاص
 زیرا که بی بی که در ابدان دنیوی و متاع خاصه که متعلق بدنیاست هم شویک هستیم و
 در متاع اطنیه هم یکسان نیستیم و البته ظاهر و باطن هر دو بنده خداوند و خداوند تکلیف
 حاضر هر یک را با و میرساند خلاصه مطلب این بود که در این اخبار علاوه بر بیان حقیقت
 هم شده است و در سایر اخبار هم بنفصل شرح سبب انحضار فرموده اند چه شده که باقی را تا زبل
 میکنیم و کلیه نجایا هفت را میگویند محض اینکه میرزا علی محمد همین قدر را تقریباً در میان بود
 و کشته شد و مضمون غریبی گفته است که میرزا حسینعلی قریباً میرزا علی محمد است این مطلب
 مسلم است که بعد از آنکه او را کشتند تا او را در جانی که کویا خندق شهر بود انداختند و سکه
 بدن او را خوردند با اینکه مخصوص در حدیث وارد شده است که سبب کوشش اولاد فاطمه را
 بنحورد و زنی در زمان منوکل مدعی شد که من زینب خاتونم و منوکل در زماند و امام علی
 الثقی فرمود که سبب کوشش اولاد فاطمه را بنحورد داخل در مجلس سیاح بشو تا مسئله معلوم
 شود و خود انحضرت داخل شد و سیاح ثابت خضوع و انکسار را بجا آوردند بعد منوکل
 خواست که آن زن را بیاورد و التماس کرد و گفت فقره را باین راه واداشت و از او و گذشت
 و بنحورد مدعی امامت که سکه او را خوردند البته از اولاد فاطمه نبوده است و او را از شما
 بنخواستند و بقیه این است که یا عیبی کرده یا شیطان شرکی نموده علی الحال مضمون محصل

و تا زبل در جای خود

پیچ یا هفت سال که بشارت و خدمت خود را من عند الله تکمیل فرمودند زیاده از بیست و یک سال
و خطب مناجات و صلوة علیه و شئون فارسیه و دعوات بر قلب مبارکش نازل و از لسان و قلم
مجتربینش ظاهر گردید و در بسیاری از کتب و بیانات خبر از شهادت خود فرموده در راه محبت
و عیون تن محبوب مقصودش که باسم من بظهر الله و بقیة الله ذکر نموده کافی شهادت مناد یا
بنادی بی سببی فدا حبل لا شفاء الی الله فی سبیل الله و در مقام بی یا بقیة الله قد قیل
بکلمة و ما تمیزت الا الفل فی حبه و التبع سبیلک و کتبنا فی معصیة فدا و در مقام
دیگر آن در من فی الفردوس یا حق لا کبر لشفاعة الا فی فی سبیلک **جواب**
اما اینکه گفته است که اول از مکة معظمه مقصودش این است که خود او بیعت الله بوده و اول این بیعت
مکة ثوانت برود و بعد از آنکه بنای ادعای اکراد با مرده **قواد** که سال اینده مکة میزیم
و از اینجا خروج میکنیم همین که خواست برود جموع عدا بست که گفتند خود او بیعت الله است
چنانکه سابق اشاره با بطلب کرد دیگر نمی دانم خودش کو بیعت است از خودش چگونه خروج
میکنند و پیشتر اشاره با بطلب شده است باز بجهت توضیح بیان عرض میکنم که مامون بن
حضرت امام رضا ع رضه که خبره مراد از بزرگتر فضیلت علی بن ابیطالب در قرآن حضرت امیر
مباهله را قرائت فرمود که فلانوا اند ع ابناء ناء و ابناء کور ناء و ابناء کور ناء و ابناء کور ناء و ابناء کور ناء
و مسلم است که حضرت پیغمبر از ابناء حسن بن را آورد و از نساء فاطمه را و از انفس علی بن ابیطالب
را پس معلومست که علی نفس پیغمبر است مامون گفت که بجای ابناء حسن بن را آورد و نفسی از
و بجای فاطمه را و بقیة الله را و در لفظ ناء که جمع منافات نداشت با اینکه فاطمه یک نفر بود
چه میشود که مراد از انفسم شخص خود پیغمبر باشد نه علی بن ابیطالب حضرت فرمود چنانچه
خداوند فرموده که بنیاید بجوانم ابناء و نساء و انفس خود را و خواندن صحیح نیست مگر اینکه
شخص غیر را بخواند مثل اینکه امر کردن صحیح نیست مگر اینکه غیر را امر کند و شخص خود را انسان
نمیخواند و امر نمیکند مامون تسلیم کرد و عرض کرد که همین که جواب مدسؤال ساقط میشود
حال من هم با تو همین منوال حاجه میکنم و اگر تسلیم نکردی معلومست که شقاوت تو از ما محم
بیشتر است پس میگویم داخل شدن و خارج شدن و خلفه در جانی گذاردن تمام اینها در کجا
گفته میشود که غیری در میان نباشد نه اینکه شخص نسبت بخود این الفاظ را بگوید و خود داخل
شدم کلای است بی معنی و از خود خارج شدم محقق است من خون تو ملاحظه کن که امام ام
نسبت نمیکند چه میفرماید با تو وقت که نفس ز کیه را میفرستد بمکة و اهل مکة را قتل میکنند و میگویند
باحباب خود که من نکتم بشما که اهل مکة مرا نمیخواهند و هم چنین بعد از آنکه سه نفر عامل

حضرت را در مکة شهید میکنند حضرت امر میفرماید جماعتی از قشون خود را از جن انس که
بروند و اهل مکة را بکشند مگر هر که ایمان بیاورد و میفرماید که اگر این بود که رحمت پروردگار
سبقت گرفته است بر غضبش و منم این رحمت هر اینه خود برصیقت و اهل قتل میگردم و اینها
بروید و قتل کنید میروند و از صد نفر بلکه هزار نفر یکی و باقی نمیکند از مدعی این سخنان
چیت همه اینها العباد بالله راجع بوجود خود او است حاشا و اگر کوئی که خود او بیعت الله است
و این سخنان در مجاورت این بیعت است میگویم مجاورت این بیعت یعنی کسانیکه در سابقه و بولایت این
خانه زیست میکنند مؤمنین هستند که مستحق قتل نیستند نه کفار و منافقین و ضلالت در
میان ایشان با ال محمد و دوری است بعد از این التاء و الا رض و هت ایشان شعده
نمیشوند و جمیع این سخنان در عالم اعراض است و دنیا که امور بعضی قلب پیش میرود
و منافقین همسایگان خانه خدا شده اند و امام هم را بقتل خواهد داشت ایند خدا
پس این تاو بلاست بمعنی است و در نار بیهی باید ملاحظه پیش و پس عیارات را نمود و هر
تاویل در هر مقام بجا میشود و اما آنچه گفته است که از شهر باز برخواسته سابقا بخیال خود
دلیل این مطلب آورده است که پیغمبر فرموده است لو کان العلم منوطا بالترک الشا و لکنه رجا
من قارس و جواب گفتیم که قارس اختصاص شیراز ندارد و ایشان لغت و دلالت اخبار این
مطلب ظاهر شد و این عرف مستحکم است که در این ایام پیدا شده و اخبار ال محمد
حل بران نمیشود علاوه بر اینکه علم دست آوردن دلیل امامت نمیشود و صفات امامت مختص
بعلیه نیست و اما آنچه گفته در سنه ستمین بجمک حدیث فی سنه الستمین بظهر امره و بعد از ذکره بامر الله
بامر قیام فرمود جواب از این دامولای بزرگوار من روحی فله مقصدا فرموده است و در اینجا
هم بطور اجمال جوابی میگویم و بدانند سابق بر این در مقامی که بخیال خود میخواست وقت ظهور
و امعین کند اخباری چند نقل کرده ایم که این امر توقیت نخواهد شد و از جمله صدر
همین حدیث شریف است که امام باایات بسیار از کتب حدیث ثابت فرموده که این امر توقیت
نخواهد شد و علم آن در نزد خداست و هر که مدعی علم آن شود مشرک بخداوند گردد
است و بنقص حدیث که در اینجا ذکر شده منقل بجهان بیانت اخصاف بدیه که ایام حکمت
که امام بعد از ایات بسیار که اسند لال با آنها فرموده و فرموده است که آن من وقت لمهد بنا
و قافله شاره الله فاعلم فی علمه و ادعی الله ظهر علی سوره در همان مقام خودش توقیت
کند و یا علم بی عمل غیر از همین است که در همین آنکه میفرماید توقیت شرک است همانست
خودش توقیت کند و نه اینست که فعل او نکند بپ قولش را کرده و قول او نکند بپ فعلش

را کرده و باین واسطه از عصمت ستم است که شخص از تقوای ظاهر هم خارج باشد و انصاف بد
 که اگر کسی بگوید شراب حرام است و شراب الحرام از حوض کوثر نمی آید و مد من الحرام مثلین
 پرست میمانند و در همان آن خودش جام شراب در دستش است و مشغول خوردن و عریضه
 کردن تو را بحق خداوند چنین کسی را امام ستم است که عالم یا صالح یا عابد یا متقی ظاهری
 میتوان شهرت یا شهره میتوان کرد که این معتقد بکلام خود هست و الله که هیچ عاقل چنان
 شبهه نمیکند و اگر چنین شبهه بتوان کرد باید تمام مسلمین را از تقبالت و نهاد و عتبات
 بلکه معصومین بتمیزی زیرا که تمیزی کسی که علانیه بگوید که زنا و لواط و شرب خمر و
 سایر فواحش حلال است و ترک نماز و روزه و حج و زکوة و خمس مثلاً جایز است زیرا
 که اگر علانیه چنین بگوید بخی گفتند البته آنها را از دمره مسلمین خارج میکنند و نادر عمره
 مسلمین هستند مخالف ضرورت آنها نمیکویند اما معدنک در عمل ایشان که ملاحظه
 میکنی چنانکه در مرتکب فواحش میشوند و در بعضی از ترک میکنند پس بنا بر این شبهه
 باید همه را معصومین بشمریم و بگویم که مخالف علی با قول با اعتقاد تو منافات با عصمت ندارد
 و اعظم حاجی البته شرک بخداوند است چنانکه خداوند فرموده و ان الشریک لظلم عظیم و فرموده
 است ان الله لا یغفران لشریه و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء حال امام میباید اول ده
 ایه مثلاً از کتاب خدا بخواند و ثابت میکند که هر کس مدعی توفیق از برای مهمل میشود
 مشرک میخواند شده اوفت خودش فوراً توفیق بکند یا بخود با الله هوی و هوس برادر
 غالب شد که چنین کرد یا آنکه فراموش کرد که چنین گفت یا البیاد بالله اقول بر خطا رفته بود
 و بعد متذکر شده منصرف کرد بدین بیان و وضعها برای ائمه شمامانی با امامت نیست اما
 ائمه ما امرشان باین منوال نبود و معصوم و مطهر بودند و خداوند در شان ایشان فرموده
 انما یرید الله لیبذ عنکم اهل البیت و یطهرکم تطهیراً ملاحظه کن این حدیث شریف را
 و بین یا چنین امری در حق امام ممکن است در مجاد فتل کرده است که ابوقریه بحضرت امام رضا
 عرض کرد که ما روایت کرده ایم که خداوند رؤیت و کلام را قیامت فرمود میان دو نفر پس گفت
 موسی کلام را قرار داد و از برای تجزیه رؤیت را حضرت فرمود پس گفت مبلغ از جانب خدا
 عن و جل لبوی ثقلین جن و انش که لا ندر که الا بصار و هو یدرک الا بصار و لا یحیطون به
 علما و لبس کشته شقی یا محمدرضا نیست عرض کرد بفرمود پس چگونه میباید مردی لبوی خلق هم
 پس خبر بدید ایشان را که از نزد خدا آمده و لبوی او میخواند با امر الله و میگوید لا ندر که
 الا بصار و لا یحیطون به علما و لبس کشته شقی بعد بگوید که من بدیده ام او را اینجا خودم و

بعدم خود را طوطی با و گردم و او بصورت بشر است یا چنانکه میکنند و نادیده نمانند و هیچ
 با و بزنند که بیای و در از جانب خدا چیزی را بعد خلاص از او و جبهه بگوید و در نا آخر حدیث
 شریف حال منم با اینجا عت میگویم که نادیده و مضایب نمانند با ائمه مائمه اینگونه نشینما
 دهند و شما مضایقه نکردید که منظور از این کلمه توفیق بوده پس آنکه چندین ایه از قرآن
 خوانند و ثابت کرد که خالص توفیق بشود که است چنانکه میگوید که با ائمه معصومین ما اینگونه
 نشینم بدید همی طوطی را که بگوید و اما آن خواست که این مرد را امام خود بگویم و الله
 بختراست از اینگونه نشینما با ائمه ما بفرمودند خلاصه پس بطور کلیت بدان که هیچ چیزی بحال
 است که عملی را که امام ما باین ناگید شرک بشمارد و توفیق خودش خود را مرتکب بشود و توفیق
 کن که نفرموده است برای دیگری شرکست و خود را خارج بکند بلکه مفضل میباید باشد
 که دیگری نمیداند و از خود انحصار خواست و حضرت فرمود که خالص است که توفیق کنم
 حال که این مطلب را داشتی فقره حدیث شریف را باینها روایت میکنم و ترجمه میکنم
 تا به بیانی که امام ما خلاف خود نفرموده و اینجا عت بپایم بگویند پس در اینجا است که
 قال المفضل یا مولای فکیف بدو ظهور المهدی علیه السلام و الیه التسلیم قال علیه
 السلام یا مفضل بظهر شیعه لبسینین فی علو ذکره و بظهر امره و نیادی با سهر و کثرت در
 شیره و بکثر ذلک علی اعداء الحقین الباطلین الموافقین الخالفین لشرهم الحجة معرفتم به
 علی الله قد قصصنا و دلنا علیه و نشیناه و ستمیناه و کثیناه و قلنا ستمی جده رسول الله
 و کثینة لا یقول الناس ما عرفنا له اسما ولا ینقولون لایسما و الله لیتحقق الا بضاح به و با سهر
 و نشین و کثینة علی الستمین حتی لبسین بعض کل ذلک للوزم الحجة علیهم ثم بظهر الله
 كما وعد به جده فی قوله عز وجل هو اذ یوسل رسول الله بالهدی و دین الحق بظهر علی
 الدین کلمه و لو کره المشرکون قال المفضل یا مولای فانا و بل قوله بظهر علی الدین کلمه
 المشرکون قال هو قوله الحق و قالوا هم حتی لا تكون فتنه و يكون الدین کلمه فوالله بالحق
 لرفع عن الملل و الا دیان الا اختلاف و يكون الدین کلمه واحداً كما قال جل ذکوا ان الدین عند
 الله الاسلام و قال الله و من یدین غیر الاسلام و ینافقین یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین
 نا آخر حدیث شریف او لا بدان که کلمه فی شبهه لبسینین را در نسخ این حدیث با اختلاف روایت
 کرده اند و بخار و عوالی فی شبهه لبسینین روایت کرده اند و در بعضی نسخ بظهر من سنه
 الستمین امره روایت شده و مولای من روحی خداه از ستمینان ما مخرجی در حجة روایت
 فرموده است بظهر من سنه الستمین امره حال ترجمه حدیث و ملاحظه کن و خود را انصاف

بدان که مراد چیست و کدام یک از نسخ اصح است عرض کرد مفضل که ای مولای من پس چگونه است این بنای ظهور و مظهر علیه السلام و الباقی التسلیم فرمود ای مفضل ظاهر میشود در شبهه تا اینکه واضح بشود پس بلند میشود ذکر او و ظاهر میشود امر او و ندا کرده میشود و با اسم و کنیه او و نسب او و بی پنا میشود این ذکر بر افواه محققین و موافقین و مخالفین تا اینکه لازم شود ایشان را حجتی بعرفت ایشان با و علاوه بر اینکه بتحقیق که منافقتی کردیم و دلالت بر او نمودیم و نسب او را معاین کردیم و اسم و کنیه او را ذکر کردیم و گفتیم که هم نام جدش رسول خدا شد و هم کنیه او را اینکه نکوبند مردم که ما شناختیم از برای او اسمی و نه کنیه و نه نسبی بحق خدا که هر انچه متحقق میشود ابطال با و با اسم و نسب کنیه اش بر زبانهای ایشان تا اینکه نام او را بعضی ای بعضی ذکر کنند همه این بجهت لزوم حجتی است بر ایشان بعد ظاهر میکند او را خداوند هم چنانکه وعده فرموده است بآن جدش را شد و در قول خودش هو الله و الله هو الله مفضل عرض کرد بظهر علی الدین کلمه ولو کرم المشرکون تا و پیش چیست فرمود تا و پیش قول خدا بی شک است که قتال کنید با ایشان تا اینکه فتنه نباشد و دین گش از برای خدا باشد پس والله بمفضل هر انچه رفع میشود از ملل و ادیان اختلاف و همه دین یکی میشود هم چنانکه خداوند فرموده ان الدین عند الله الاسلام تا آخر و عرض یافت که همه مسلمین میشوند مال تو انصاف بد که این سبک بیان دلالت بر چه دارد اگر شخص امامت ظهور یفرماید لا محاله تا و اما ما هم با او خواهد بود بیکر انچه تفصیل که ما اسم و نسب بیان کردیم و حجتی را بر مردم تمام کردیم طوری که هر معرفت او را حاصل بکند منظور چیست تو ملا حظ کن که معرفت اسم و نسب امر نیست که در غیبت بکار میخورد یا در ظهور فرض میکنم که شخصی احدی گفت منم محمد بن الحسن الزکی العسکری و کنیه منم ابو القاسم است تو بگو بیهیتم که آیا شنیدن این اسم و نسب کافی است و بعضی همین معرفت حاصل میشوند و الله زبیرا که احتمال صدق و کذب بسیار است و معصوم دیگر هم در میان نیست که ضد حق او را کند که ما بنص حق او معرفت حاصل کنیم ولی در صورتیکه امام ثانی عشر هنوز تولد نرفته است و معصومین دیگر اظهار اسم و نسب کنند و از برای اوقات بواسطه خواص مؤمنین اسم و نسب در میانند و دست و دشمن معروف میشود معرفت غایبانه حاصل میشود و البته بد و ظهور هر احراری نیست که اولاً اسم او بلند شود تا خورده خورده شخص او پیدا شود چنانکه پیغمبر بواسطه اخبار انبیاء و هم چنین گفته بودند که بودند قبل از تولدش اسم آن بزرگوار ذکر میشد تا آنکه باب وقتی تولد فرمود تا آنکه مبعوث شد

هم چنین است امر صاحب الامر ع اسم مقدسش بواسطه اخبار ائمه ع معروف شده است
تا آنکه بگوئی ظاهر بشود اینست که امام ع بعد از آنکه فرمایشات را در باب اسم فرمود و ناگه
را نمود انوقت فرمود ثم يظهر الله كما وعده حقه یعنی بعد از ظهور اسم ظاهر میگردد خداوند
شخص او را هم چنانکه بحدش وعده فرموده پس با این سبب بیان معلومست که مراد از ظهور اول
شخص او نیست و نیز معلومست که همان ظهور اسم هم بطورندرجح است که اول ظهوری مقرون
بشهر داد بعد از آن بلند میشود ذکر او ظاهر میشود احرار و نداد کرده میشود یا اسم او تورا
محتی خدا اینکلمات مال انوقت است که خود او ظهور کرده باشد نه والله و از همین کلمات
پیش و پس پیدا است که کلمه فی سنه السنین صحیح نیست بلکه فی شبهه السنین است و بر فرض
که فی سنه السنین باشد مراد از آن همان است که در چند سطر بعد امام ع بیان میفرماید
انما که مفضل عرض میکند یا سید و لا بری وقت ولادته قال بلی والله لبری من ساعده ولادته
الى ساعده وفاته ایبه سنن و سبعة اشهر اول ولادته وقت الفجر من ليلة الجمعة لثمان خلون من شوال
سنه سبع وخمسين ومانین الی یوم الجمعة لثمان خلون من ربيع الاول من سنه ستین ومانین و
یوم وفاته ایبه و ترجع اش اینست که مفضل عرض کرد الیید من ویدک نمیشود وقت ولادتش و فوتش
چرا والله هر ایبه میدهد میشود از ساعت ولادتش تا ساعت وفات پدرش دو بیال و هفت ما
اول ولادتش و وقت فخر است از شب جمعه هشتم شعبان سنه دویست و پنجاه تا روز جمعه هشتم ربيع
الاول از سنه دویست و شصت و از روز وفات پدر او است پس ملاحظه کن که مراد از آن سنه ستین
که فرموده است همین سنه دویست و شصت خواهد بود که با امامت بر منجز و زیرا که از هجرت تا کنون
سیزده شصت گذشته و در زمان حضرت صادق ع شصت اول که گذشته شصت دوم هم اگر چه نه
گذشته بود ولی چون نزدیک بود مسلم بود که امام ثانی عشر با این زودی نخواهد آمد لا محاله یا به
شصت سی و منظور باشد و اگر در این شهر کنی میگویم که پس جمع این یازده شعبتی که از آن زمان
گذشت محصل بوده از بخاری دلیل تو هزار و دویست و شصت را پیدا کردی و اگر بگوئی که بمقتضا
ایه ثم یخرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنه گفتیم میگویم این نادر بود که برای کوی معنی به
این نیست که سابق کفی چنانکه ثابت کردیم پس بمقتضای قرآن سبک بیان و تصریح بدویست و
شصت در باب قیام حضرت با امامت معلوم است که اگر فی سنه السنین بوده همان سنه دویست
و شصت را منظور داشته اند و مراد از بد و ظهور هم بد و ظهور اسم است نه شخص چنانکه خود
ابن خردادش شاهدا بنمطلب است و علاوه بر اینها حضرت صادق ع فرموده است که بیرون نمیشود
تا هم مکرر در سال طاق از سالها سنه یاسه یا پنج یا هفت یا نه پس سنه شصت و وجبت

كتاب المبین از عالم
 سید و ابی شمس
 وان هیچ استفتا
 روحی نماند

فقرو سپرده شصت
مجدد نظر لازم
دارد

منظور از شصت و سه
 است که شصت از هجرت و
 و شصت دو بیت و شصت
 و هکذا در هر ماه بلفظ
 شصت هر سه و این زمان
 سه و هجرت شصت و سه
 است و از غیبت تاکنون
 نازده شصت که شصت
 این که تمام سی هجرت و سه
 شصت سال باشد
 خدا ان شاء الله بهمانه
 درویش

و موافق این حدیث در سال زوج بیرون نماید و باز هم اگر قناعت نداری بر ما سحری نیست و روی سخن ما هم با کسانی است که قصد کرامی خود را ندارند که بیکدیگر عداوت میجویند و امر را مشبه کنند مولای بزرگوار من بنفصیل از این شبهه جواب فرموده و این مرد باز گفت و اعتقاد را از دست نه داده است حکم یافته فاما بنی التمدد و اما آنچه گفته است که اطوار این شخص را بهیوی و جنون و ستمنا نمیتوان نسبت داد تا آخر خلاصه میباید دانست که سببه نیکو است که این شخص را عاقل بخواند چه جای اینکه پیغمبر با اتمام بداند که بیکدیگر اینهمه جهالت و نادانی و عجز و ضعف و غیر اینها دارد و مشهور است چگونه میتوان او را باین دعاوی عاقل خواند مگر هر که مجلدات کتاب نوشت بر این مام یا پیغمبر میشود کتاب و مورد ستم و القابله و الله که هزار مرتبه با مرتبه تو و با فایده تو و درست تو نوشته شده با اینکه تمام دروغ گفته اند اما اطفال و زنان با آنها مشغول میشوند و مدق و قویقین از خواندن آنها فایده ای بینند این مخرافات که نه لفظش صحیح است نه اعراض درست نه ربط هم دارد که در حقیقت شاهد بالله بر این طبع مستقیم شنیدن این کلمات متوجع است چگونه میتوان آنها را بقرآن نسبت داد که همان دشمنان علانیه میگفتند در بیاب قرآن که چه قدر صاحب حلاوت است و با لای ان مقول است و پانتهان شاخ و بر او رند و این قول بشر نیست جمعی عوام عجم را که خود جمع کرده اند و مخرافات بنموده و برای آنها بخوابند آنها هم معلوم است هیچ سرشان نمیشود و بتطبیقات هیچ کارها را کرم میکنند و بیچارگان را که راه میکنند خلاصه و بعد از این ذکر کلمات او در این کتاب میباشد و انشاء الله توضیح خرافات او را میگویم و اما آنچه که خبر از قتل خود داده است هم در زبان سر کار هم این مطلب را میدادند که سلطان و حکام و لایات نمیکارند که اینها با این وضع جانی بیسلامت بپوش برین شوخی است که شخص جاهل نادان عاجز مدعی بر امر بزرگ بشود و اینهمه فتنه و آشوب در دنیا مسلمانان سر پا کند البته بقیه این میداند که او را میکشند که کشت که خود بخود بدو استحقاق خون جمعی از مسلمانی را که در بگرد و باز آمد جوده برای خود داشته باشد و از کمال شقاوت باز هم اسباب چینی برای دیگری میکند زیرا که ادعی داد طالب اسم است و یا اینکه مراد از بقیه این می دانند و دست میدادند که بعد از او هم باز اسم او بر زبانها باشد این است که باین نادره ای اخطا فتنی و دوستی نسبت بد دیگری میکند که بعد از او اسم خودش بلند شود و الا در حقیقت عیشی باو هم نداشته تحسین هم جبهه افروخته میشتی و این کلمات مغلوب به معنی که از او قتل کرده اگر مال او است همه از همین باب است که گفته و عبارت آخرش که اصلا در خطی خبر از قتل خود ندارد گفته است که مشتاقانم که در راه تو گشته شود خلاصه که والله این سخنان لا ینفع سوال و جواب نیست

فصل گفته است مذهب شریع این امر بدیع است که جمیع اشیا را مظاهر و مظاهر لا

الاله الله که جامع جمیع اسماء و صفات الله و الله و هر شئی را بقدر اندازه چنانچه ادبی و تبارک و تعالی بخواند و بعد بنات بعد حیوان صامت بعد انسان و بعد انسان کامل و او مظهر و مظهر اسماء و صفات است که در عالم قشری هم این حکم جاری مظهر اعلا و شرف و اکمل و اعظم و افاضای این کلمات را که مظهر ظهور است و کل اشياء بدو متناهی و مرابطها و مایای او و مظاهر او و مظاهر و مقبلین بدو متناهی مظاهر الا الله اند و شجره معونه که مقابل این مظاهر ایشان نفی شود یعنی در کتب و اعراض و انکار و اعراض بر خیزد مظهر لا اله است و نفوس هم که بواسطه اعراض و احتیاجات و محجوب شوند محجوب اعراضها و اعراضهم مظاهر الا اله خواهد بود و هر چه نوره و نطق مظهر ظهور قبل از اثبات و نفی و ظهور و بعد ظاهر میشود چه که او است محک و میزان و معیار طلاله اسم الله الاعلی الا علی در حقیقت اولیه و ربه اولی مظهر و ناطق این کلمات مبارک است در ظهور و ادب و مقبلین هم در خاتم مظاهر او بند و دوم فصل که بوم ظهور اخوت او است مطالب الا الله از مظاهر الا الله فصل میشود یعنی نفی هر ظهور و بعد معلوم میشود و مظهر اسم الله الا نزل الا نزل ان شجره بنیانه مجتث است که در ظهور و بعد بر اعراض و نکذیب عالم محیط بعد بر خیزد **جواب** این منتهای تحقیق خرافات است که یک چیزی سر و دست و پاشکسته از کتب علماء میگردند و نسبت باین مرد میدهند و ما اگر بخوانیم مقامات اربعه نگویند و قشری را در این مقام بیان کنیم مناسب نیست زیرا که اینچنین عوامند و از مطالب مرتبه علمیه منتفع نمیشوند مثل اینکه عوام عرب را ملاخط میکنی که زبان صحیح خود را از دست داده اند و عباداتی چند هم میبایست که در هیچ کتاب لغوی دیده نمیشود و اگر انسان با ایشان بزبان فصیح بلیغ سخن بگوید هیچ منتفع نمیشوند که ایشان چه میگویند لابد باید با آنها بجهان زبان کج کور سخن گفت تا منتفع بشوند چونکه با اطفالان سرو کارت فساد هم زبان کودکان باید کشاد و جهات که مانیان با هم باین کیک سخن بگویند چنگا انشاء الله خواهی دید پس میگویم اولاً که چون سابق بر این در مقامی نصیر بود که از ذات غیبی و سحری نیست و او را با خلق ارتباط و نسبتی نباشد و مظهر اسماء و صفات است چنانکه در همین جای از نصیر بر اسماء و صفات میکند و این سخن اگر بقول عدیکه ازال محمد علیهم السلام رسیده است باشد منافات با تو حید ندارد چنانکه فرمودند نحن والله الاسماء الحسنی الله امر الله ان تدعو بها و فرمودند من عرف مواقع الصفه بلغ قوا المعرفه هذا ما هم بظاهر کلام او گرفته و متعرض نمیشوند و میگویند که تو بخیال خود نمیکویند و قشری را جدا کردی و هر یک را این و مثل از برای بگری قرار دادی حال در اختلاف در بنات و نبات و حیوان و انسان ملاحظه کن که آیا این از جهه صرف صورت عرضی بناتی است یا بجهت دیگر دارد که مثلاً اگر چادری در عالم یافت شد که عین بنات نباشد

در ظهور

در ظهور

در صورت ظاهر مثل بعضی سنگهای شیری که انواع اقسام دانه میشود یا بعضی سنگها که چینه
 صورت کدو یا بادام یا زنجبیل و امثال آن دانه میشود یا این اجزا حقیقت نبات میشوند یا اجزاء
 در صورت عرضی بالعرض شباهتی نبات پیدا کرده اند و نبات واقعی نیستند و هم چنین در نباتا
 نباتات که بعضی بصورت حیوان میشوند مثلاً چینه مار میشود یا مثل کله میمون میشود و امثال
 اینها یا حقیقتاً این حیوانات یا در صورت عرضی بالعرض شباهتی پیدا کرده و هم چنین در حیوانات
 که بعضی در صورت شبیه با انسان میشوند مثل میمون و خرس و امثال آنها یا حقیقتاً انسانند
 یا در صورت عرضی شبیه شده اند و واقعیت ندارد و شبیه نیست که هیچ عاقل اینها را بصرف شباهت
 صورت ظاهر از جنس خود بالا نمیرد و اعتنائی باین صورت نیست و هر چند سنگ شیری چینه
 مثل درخت شده است اما چون جذب و دفع و هضم و استال و زباد و مقصان و سایر قوای
 صفات نباتی از برای آن نیست از نباتات نمیخوانند و هم چنین نبات بر فرض که بصورت حیوان شود
 اما ناقصی قوای از بدن و شنیدن و چشیدن و بو بیدن و غیر اینها برای او حاصل نشود و
 واقعی نیست که مگر ما را چوبه کند تن شکل مار کوز هر بر دهن کوه مرده و است که اگر او ای
 صفات خاصه حیوانی است حیوانات والا از جنس نباتی یا بالا نکند و در هم چنین میمون و در
 اگر صفات خاصه انسانی داد او انسان هستند و اگر نبینند هر چند که شبیه انسان بشوند
 در صورت ظاهر تا بحدی که الطایف قدیم چون از قشریج انسان معدوم بودند میمون را قشریج
 میگویند که بی بصورت ظاهر انسان بودند معدوم کله میمون انسان نیست و حیوانات و نباتا که
 قوای خاصه انسانی از ذکر و فکر و علم و حلم و سایر قوای از برای آن نیست و صرف صورت ظاهری
 است پس بصرف صورت عرضی نمیتوان عرصه جز هر چیزی را معین کرد و باید ملاحظه قوای
 و خاصیات را که خاصه شخصی است و صفات ثابت است آنها را جست و پی بحقیقت بود و در قشریج
 هم امر همین منوال است بدون شبیه چنانکه خود تو بعضی اظهاری الا میگری و بعضی اظهاری
 الا الله اگر چه تو نجس هوس خود را بنکار کرده ولی از عقلا و دانایان سوال میکنم که آیا خود بخود
 بدون جهل و سبب میتوان اسم بر سر هر کسی گذارد یا باید ملاحظه مناسبت و فعلیت هر کس را
 نمود اگر ملاحظه مناسبت شرط نیست مثل اینکه در عالم اعراض بر عکس خند نام زنی کاغذ
 که بقول عربی لا تشع الخرق علی الواقع تو برای خود بمقتضای مهلت اسمی بگذار و بگویم بمقتضای
 مهلت اسم دیگر بگذار و بی نتیجه این مطلب با صلاح وقت کرد و گذاردن ظاهر خواهد شد
 که قطعه سنگ را که الناس اسم گذاردی بجای صدد نهاد و بر نمیدانند و اگر خود تو احببنا الله
 دست آوردی اسم انرا سئل گذاردی در ازای صدد نهاد و نخواهی داد پس میخواهد در صفات

خاصه و ذاتیات هر چیز نیست و اعتنائی با اسمهای بمناسبت نیست حال که ناانجامی بگوید این
 اسماء و صفات الچی را چه فرض کرده اند این است که اینها هم الفاسد که در عالم تکوین از اعلی تا اسفل
 بروز و ظهور دارد و تمام عالم قائم با اسمها و صفاتهای پروردگار است بلکه بجهت همین خلقت
 شده است که حکایت اسمها و صفاتهای او را بکنند بلکه خلاصه سخن هم اسم و صفت او است چنانکه حکا
 گفته اند که لیس الا الله و صفاته و اسماء و در حدیث شریف همین مطلبی باین لفظ بیان فرموده اند
 که لیس الا الله و فعله و نوره زیرا که همه اسمها و صفات خداوندانوار و پند که دلالت بر او میکنند
 پس در قلمیج انکیبکه مدعی این است که مظهر اسماء و صفات الچی است باید فعلیت عرش و کرسی و نجوم
 و افلاک و کواکب و عناصر و نجیب شعله کل اینها را و بالفعل باشد ناانکه گفته شود که اینها نباتی
 مظهر کل اسماء و صفات است والا بحرف مفت و یاوه کوئی امر نمیکند و عرض کردم که وقت کرد
 گذاردن بقیه ظاهر میشود اگر کسی مظهر اسمها و صفات الچی است باید مثل عرش محل امر پروردگار
 باشد و مثل کرسی و افلاک محل نفوذ بر جمیع امور که حقیقتاً لیس الا الله بر او صادق باشد و ائمه
 و خواص فلكی از او بروز کنند و هم چنین عناصر در او بالفعل باشد و خواص آنها را ظاهر کنند
 بلکه حکایت اسمی را کند که از همه اینها بالا تراست زیرا که او مولود جامع است و اینها مفردات
 خداوند و وجود او را غایت همه مفردات قرار داده چنانکه فرموده لولا انما خلقنا لولا انما خلقنا
 در کتاب مجید خود فرمود خلق لکم ملائکة من جنات و لیس الا الله مولود جامع طبعه خاصه فوق مفردات
 چهار گانه دارد و بقیه طبعه خاصه برتری دارد بر مفردات و از او در همه نافذ خواهد بود
 چنانکه ملاحظه میکنی که حیوان که صورت جامع قوای و عناصر خود است چگونه هر یک از آنها
 را بکار خود و امید دارد و از کار باز میدارد پس انکیبکه مولود جامع است البته حکام او بجل
 الله و توفه در جمیع ملک ساری و جاری خواهد بود و ستارگان با امر او بر زمین میایند
 چنانکه در تعبیر خلافت و صاحب حضرت امیر امد و اینست که خداوند فرمود و القیم از الهوی
 ما ضل صاجکم و ما غوی و ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و افان با امر او بر میگردد
 و نطق میکند چنانکه مکرر برکت و جواب سلام علی بن ابیطالب را داد و ماه پیدایش او
 منشق خواهد شد چنانکه پیغمبر کرد و خداوند فرموده اقربنا للشافعه و افشوق القبر و عناصر تمام
 مطیع امر او خواهند بود چنانکه حضرت امیر نیای خود را بر زمین میزد و زلزله میشد و زمین و از هم
 منشق میشد و کوهها را میخواندند و اجابت مینمودند و جوب خود را بفران میزد و فرود میشت
 ناچانی که ماهیان نمودار میشدند خلاصه سخن که چندین هزار مجاز از ایشان دیده شده
 تو اگر منگری بر ما لیس الا الله بدلیل نقل و عقل ثابت شد که کسیکه مظهر اسماء و صفات الچی است

البته باید صاحب این افعال باشد زیرا که در ملک که همه این افعال بروز میکند با اسماء الله وصفات
 او این شخص هم مظهرهاست باید تا از آنها مترتب او باشد تا کسی که نوزاد وانی که ترکند و استی
 که اثری از او بروز نکند اینها صورت کثی است و نقاشان بی از این قبیل نقشها میکنند و
 ثمری که نزد عاقل معند به باشد بر اظلام مرتب نیست باز هنوز نقاشی که یک صورت عرضی نشا
 میدهد و حسن منظری دارد که در حال نظر شما انهم نیست ای انصاف بپناه هر حدیث را از کسی
 کنی که همه مطابق با کتاب خلاد دلیل عقل و اتفاق و انفس است و بیکل منکر مجرات و خوارق عادات
 و علوم و حکما مبدی و باب جاهل نادان احق که هیچ نمیداند مگر اینکه کلماتی از خرفه بماند
 این را اختیار میکنی و بپای قانع میشوی جزای تو بالا تر از این نیست که همین شخص در دنیا و آخر
 دست کبر تو باشد که چنان لغزیده است که خود را نمیتواند نگاه دارد و در دایره اسفل قرار گیرد
 و تو هم که متمسک باو شدی البته تو را با خود خواهد برد و خداوند فرموده است که من بجز شریکی
 هستم برای هر کس که او را شریک من بگرداند تمام عمل را و امیدوارم بان شخص که اجر عمل کند و ابد
 و البته خیر الله تبارک و الاخره خواهد بود باری پس مگرد و این بیان که کردیم نظر کن و بجز بگرد و
 زامعت میاز تیر دنیا که ندید بد اخراج را هم که منکر بد برای چه خود را مقتدر کرده اید و اما
 اشارات و کلماتی که در کلامش گذاشته بیک شعر مولوی در جواب قناعت میکنیم نه فشانند
 سک عو عو کند هر کسی بر خلق و خوی خود شد و سپعلم الذین ظلموا انی مغلوب فبقبلو
 و اما آنچه گفته که ثمره و نتیجه هر ظهور قبل از اثبات و نفی در ظهور بعد ظاهر شد تا آخر خرافات
 که بوم ظهور بعد از بوم فصل و بوم ظهور و آخر خوانند و مقبلین و معرضین جزای عمل خود را
 در ظهور بعدی ببینند مذهب غریبی است والله چندین هزار سال گذشت و همه اش دنیا را
 خانه عمل خوانند و عالم برون و آخرت را دار جزا و هیچ وجهی از اوجوه نیک و بد و نعمت و عذاب دنیا
 را عمل نظر نگرفتند بلکه مؤمنین از اول روزگار تا کنون همیشه مبتلای بصدقات و عذابها
 و بلاها از جانب خداوند بودند و همه را هیچ عده دادند که غم مخورید و از ایمان خود دست برندارید
 که دنیا فانیست و خواهم دید مرد و هر کس یا داش عمل خود را خواهد دید و مؤمنین منعم بنعمتها
 بی منتهی خواهند شد و کفار بعد از انجای بی منتهی معذب خواهند بود و نعمت مؤمنین
 از هیچ جهت مشایبه عذاب دران نیست و عذاب کفار از هیچ جهت مشایبه نعمت دران نیست
 و توهم این حرفها را بخیانان مزخرف بمعنی تقسیم میکنی و در ظهور و پیغمبر همه مؤمنین را که
 با انواع بلاها مبتلا بودند و کفار را و جنت اموات مؤمنین قبل مبدائی و جحیم کفار و مضایب را
 که با انواع نعمتهای نبویه منعم بودند در جنت اموات سابقینشان مبدائی حکایت غریبی

کمال

که احباب سید الشهداء و امیکند و حضرت محمدی شایب میدهد و منعم نماید صبرانی الکرام
 مراد مثل قطره است که از آن میگذرد و نیست بدی و معافه حور خاتم منعم میشود اول که خود
 او را در همان زمان ظهور و آخرت پیشین بیان میدانی و باین قاعده منعم شد که زبانه از سبک
 بیست و خم بر جسد طهرت و اورد آمد و تشکی میانه چشم او و اسنان مثل دو دخیل بود و همه
 اینها در ظاهر نقش بود پس چرا در ستایش از معصومین و غیر ایشان هزار و ده و بیست و شصت لحاظ
 است که اشکشان خشک نشد و فرزندش صاحب الاثر عرض میکند و در بارش که کفن انتقی
 الله و رعا فخر عن نصره المقدور فلان دینک حبنا و ما لا یکنک بدل الدمع و ما یسر
 هم این کریم و زار پهلای اینست که چرا سید الشهداء منعم شد پس اینها العباد بالله از باب
 خداست نه انبیا بحجت و الله که هوش از سر نشان میرود از کلمات منورته انبیا و هم چنین
 بزعم تو انبیا بالله و استغفر الله میرزا حبیب ظهور حسی است چون سید الشهداء در
 ظهور و پیغمبر و حقیقه نصر اسلام و افرمود و درین را اشکار کرد و این ظهور خداوند در جم
 کریم منعم قیاض با و جزای خبر داده که چندین سال او را در عکا حبس نمودند که نتوانست پایدون
 بگذارد تا مرد و در وستان او را در اطراف عالم چون دو انظمه و هر زمان داده بودند و ضرب کرده
 بودند و این ظهور جزای خبر دادند و وعده های سید الشهداء همش همین شد که باز اهلان
 بکشند و نکند از دایره خوش از کلوی ایشان پائین برود و اسم خود را نتوانند ببرد و استغفر
 الله چون روی سخن با عوام است چاره از همین قسم بیان ندارم شخصی تا نام غضب کرده بود
 میخواست چوب زند و دیگری شفیع او شد و رفت مجلس حکومت و برکش و گفت شفاعت کردم
 فرمودند گوش او را هم بزد و بعد از چوب زدن از شهر هم بیرون کنند حالا العباد بالله احباب
 سید الشهداء باین نصرتی که کردند سید الشهداء را در نزد خداوند شفیع کردند که در آخرت اهلان
 منعم بنعمتها کنند و انحضرت شفاعت فرموده و له فایده شفاعتش این شده است که در آخرت که
 امروز است بعضی بکشند و بعضی را چوب بزنند و بعضی بکشند و بعضی بدهند و همشانه زند
 ببندند و در کوچه و بازار بگردانند در حقیقت عجب شفاعتی فرموده و چه خوبا خرفی از برای
 اهلان آخته همه عیش شما باین است که مزخرفات اقله و در پی خوب حفظ کنبد ثمرات برای
 شما چه شده است والله که از خدا باید شرم کرد و از اولیاء خدا باید جدا نمود و وعده و وعده ها
 ایشان را باین سستی نکردن از انظار ملاحظه کن گناهی که معرض از شما هستند ببین چه
 نعمتها و عجزها و دولتها و علمها و کالات برای اهلان بستر شده و کتب مولای من آنگاه که بین
 که از الف و باء کوفه تا علوی که از اهلان در میان مردم بالا تر نیست در هر یک صاحب نصیب

و تمام کن

و

و تالیفات و در حقیقت همه را متحد بد کرده است و بر وفق فرمانش ال محمد جاری شده است
 و از علوم و معارف از انجا ال محمد چیزی چند استخراج فرموده که هیچ کوشی تشبیه و هیچ چیزی
 ندیده و بحسب ظاهر دنیا هم الحمد لله با عزت و احترام و نعم و نبوت عیش نمود حالا با اعتقاد شما
 العباد بالله او معتد بوده و شما که چهار کلمه سرور است و پاشکسته از کتب خود ما در دیده
 و هر کلمه را هزار تفسیر و تعبیر داده اند و یکی از قواعد اسلامیه خارج نموده اند حال شما بجهنم چهار کلمه
 اهل جنان شد بدو دیگران اهل بنان **بیهان** **بیهان** **بیهان** چه قدر از عقل محرومید این دنیا کی
 بنسب خانه عیست و آخرت را جز است و عرصه بقا است و مخلود و مرگ را در میان بخت و محتم
 بصورت کبشی امیج میکنند و هر که در نعمت است ابد الهم نعم است خالد بن فیهما و هر که
 در عذاب است ابد الهم عذاب است و خالد بن فیهما و در عرصه بزرخ نیز جزائی موقت نازنا
 انقضای آن هست و طول آن **بیهان** است و از خداوند با استشفاع بال محمد می طلبیم که در
 انفرصه ما را در روزه و سنان ایشان شود و اهل جنت قرار دهد **فصل** کفنه
 است و نقطه اولی که من عند الله باسم قائمیت قیام فرمود و من عند الله کتاب و ایات او در و اظنا
 حجه و بینه نمود جمیع مانزل علیه و ظهر من عنده و القول فی ال الرحمن علم القرآن خلق الانسان
 علمه الالبان یبیا نایب و بیان فارسی را هم مخصوص بیان فرمود که کتاب احکام و جوهر مانزل
 علیه و اخر مانزل منه است و بیان را حریف فرمود بنورده باب که مطابق با حرف بسم الله الرحمن الرحیم
 و عدد احرف لا اله الا الله حقاً و عدد وجود و اسم الله الواحد است و هر باب را هم بنورده
 باب که ضرب ۱۹ در ۱۹ میشود که عدد ایام سنه و عدد کل شیئی است ندوین را با نگوین
 مطابق فرموده و جمیع احکام را از احرف کتاب ظهور و احکام و از احرف و ابوابی را بنورده که عدد
 واحد است ختم فرمودند چنانکه هیچ قدر مؤمنین اولی را که محل اشراق ظهور واقع مثل جناب ملا
 محمد علی باری و شیعی جناب ملا حسین بشرویه و جناب قاسم سید بچی و امثالهم را که از مشاهیر علما
 و فضلا و متقین و معتدسین بودند حروف می نامیدند و وجود مبارک خود را که محله در این
 وجودات حق است چون افزوده شود واحد میشود و این واحد را واحد بیانی فرمودند و
 ظل هر واحد یک واحد مرآت از نفوس زکته که مؤمنین اول عباد و واحد اول بودند نیز مرآت
 فرمودند که محله و مرایای خاکه از کل شیئی اند که بنا و نند و بنا و نظام احکام را با هم
 ترتیب نازل فرمودند مثلاً صاوة ۱۹ رکعت صوم ۱۹ بوم ماه ۱۹ بوم سنه ۱۹ شهر
 و این نظام و تطبیق بد عیست و حقیقت خوارق عادات و از انکا ر بشر خارجست و ستر اینکه
 جمیع احکام و اواد و ابوابی را بنورده نازل و ختم فرموده اند انکه ظهور بعد از نورده سنه چهار

بنماید

بنماید و سلطنت آن بر کوار خورده سنه است چنانکه مقرر با بعد د کاف نمیرسد و این
 است خطبه بیان فارسی تا ناظرین و مبصرین که کلام کل متکلم را دلیل علی عقله و علمه و
 میبایست با ضیاف ملاحظه فرمایند که چگونه عجز کل را ثابت فرموده **جواب**
 انهم در انقطه اولی میخوانند از باب دعای خیر فرست که خود او کرد که من در مقام نقطه ام و
 محمد بن عبد الله در مقام الفین خود را اشرف از خاتم مفسر دانسته و در حقیقت این خرافات دیگر
 حاجت بجواب ندارد زیرا که ما با دل و براهین اثبات کفر و شرک او را کرده ایم و با این وصف با ادنا
 مسلمین برابری نمیکند چه جای مؤمن چه جای معصومین چه جای اینکه اشرف از خاتم النبیین
 علیه و اله صلوات الله و صلوات المسلمین باشد و هم چنین من عند الله باسم قائمیت قیام فرمود
 و من عند الله کتاب و ایات او در کل اینها من عند الشیطان است و قائم ال محمد و حق پیغمبر است
 و بنایست که کتاب جد بدی با و روحی بشود و آنچه فرموده اند از کتاب جد پدری همان قرآن است
 که بر پیغمبر نازل شده که تمام و کامل آن در خزینه ال محمد است و همانرا خواهند آورد و
 نیز احکام جدیده که پیغمبر در باب قتل با و رحمت میکند و مسقی بکتاب جد بد شده است که بر
 عرب شده است زیرا که قتل میکند اطفال را و اما این خرافات نه من عند الله است و نه هیچ
 نباشد و سابق بر این بیان اینطیال شده است و اما انکه اسم کتاب را بیان گذارده است و
 ما خود از قول خدا تعالی است در سوره الرحمن اسمهای بی مناسبت در عالم اعراض بیان است
 بر عکس هند نام زبکی کا فور و چه نقطه است جائی که خلافت و سلطنت ال محمد را انحصار میکند
 و اسم امیر المؤمنین بر سر خود بگذارند بگونه اسماء را بطریق اولی میتوان غضب کرد و دلیل غیر
 و ملکیت بر و آثار است اگر آثار بیان از ان ظاهر است بیان است و اگر آثار بیان ظاهر نیست کلاماً
 صادره از شیطان است در برهان نقل کرده است از ابی الحسن الرضا که فرمود انسان علی بن ابیطالب
 است که خداوند تعلیم او فرمود بیان هر چیزی را از این مردم بان محتاجند و از حضرت صادق نقل
 کرده است که فرمود بیان اسم اعظم است که بیان هر چیزی را دانسته عرض میکنم صفات اسم اعظم را شنیده
 بکفر و از انجا با صف بن برخیا که دادند و تحت بلقیس از شهر سبأ مسافت یکماه راه بطریق العین نزد حضرت
 سلیمان حاضر کرد و در قرآن خداوند بیان اسم اعظم را فرموده و این است که در شان او میفرمایند و
 لوان قرآن سرتین بلیجنا ال و قطع با کلام او کلمه المولود لا اله الا الله با هم نقص و قصوری که در خود خلق
 هست آثار از قرآن مشاهده میکند که عقلاها جزا است اگر این خرافات شما و اقا بیان است انما اسم اعظم
 و علم کل شیئی را نشان بدید مگر حرف محض جمیع امور دنیا میگذرد بسم الله اگر حقیقت خود را
 میخواهد ظاهر کند شما بخرافات مستی به بیان متمسک شوید ما هم بقرآن متمسک میشویم

ببین

دیده ام که بعضی بناورده ندارند و ما بنا بر قول همین شخص که در اینجا گفته سخن میگویم و
 ملاحظه کن در آنچه از شرایع انبیاء شریفه بیان در هیچیک از اینها موضع و این ترتیب دیده شده
 که جمیع امور بر یک عدد جاری شود با آنکه در هر مقامی طوری است خاص خود و هیچ وجهی
 شرایع بنا بر انبیاء است که نشیند به این شرح خاتم هم که با الهامه انقسم نیست و خود او فرموده است
 که ما کنک بدعا من الرسل و سایر انبیاء هم بقیة الهی است سبک خاتم است احکام داشتند تفاوت
 مختصر تر و در بعضی جزئیات اختلاف داشتند مثل اینکه خود خاتم هم بعض احکام را فسخ میفرمود
 و حکم دیگر میآورد اما ابتدا بنا بر وضع که عدد را اختیار کند و هر چیزی را بر همان عدد جاری بکند و
 احکام ایشان ندیده ایم و اینجا بحث از باب جهل و جهالت این اخراج و بدعت را گذارده اند که در حقیقه
 همین دلیل و انجلیست بر بطلان ایشان و این دلیل است شرعی از عقل مطابق با فضل میگویم که
 شبهه نیست که قوایل اعمال با الهامه مختلف است و هر فضای بکند و دیگر در نمیکند مثل
 اینکه در او و به ملاحظه میکنی که شرب هم آنها یک نیست و از هر یک عقایدی مخصوص میتوان استخلا
 کرد چنانکه بنیاه مثقال گندم مثلاً میتوان خورد اما بنیاه مثقال آفون نمیتوان خورد و این اندازه یک
 ماش یا نیم خود یا جزئی بیشتر میتوان استعمال کرد پس اگر طبعی گفت که از هر یک بنیاه مثقال نباید خورد
 دلیل بر سفاهت طبع است و اگر این قول را انجس توهم باید گفت که مثلاً اندر یک از گندم خورد
 میشود به بنیاه مثمت فمت میشود اندر یکیم که از تر ناک خورد میشود بر حسب خود به بنیاه فمت
 موهومی فمت میشود اینک بنی که عاقل بگوید نیست زیرا که فمت بکمر از این و بیشتر از این و انواع
 اقلام میتوان کرد ملغف باشد که عرض میکنم و خرافات تحقیقات حضرات را بنهم پس عدد نوزده
 را در جمیع اعمال جاری کردن اگر حقیقی است لا محاله با اختلاف اعمال صحیح نیست و اگر موهوم نیست
 که سخن موهوم نوی میتوان گفت پس شارع مقدس حاجت مکلفین را بنماز سنجیده است و موافق
 حدیث شریف مقدار و مسح ضغفار هم سنجیده است و احکام و اقام در ضعیف قوی قرار داده
 است از باب دفع حرج و امکان ضبط و غیر اینها پس هفت رکعت نماز بر ایشان فرض فرموده و باز نوافل
 چند را بنده و غیره را بنده قرار داده است بجهت جبر کسر نقصان قرائت و در روز مثلاً حاجت ایشان
 را سنجیده و آن را سی و دو رکعت است و باز دوزده های مستحب قرار داده بجهت جبر کسر نقصان رکوع
 را در حجب و ده یک و ده نیم قرار داده و در تقوید چهل و یک و در اتمام بتوبت یک حق و ال محمد
 را در دو قرار داده است حج و امثال برای مستطیع بکار فرض فرموده و هر یک از احکام
 عدلی مناسب با اختیار فرموده است زیرا که اعمال مختلفه بدون شبهه مقتضای عدل و خفایه
 و انحضرت با خاطره علم پروردگار که واقف بر هر امری بوده است هر چیزی را بر حسب مصلحت و

و اما آن قوادر داده و آنکس که یک عدد را دست میبرد و هر چیزی را بر همان جاری میکند البته از عین
 جهالت و نادانی است که خبری از خارج ندارد و عیناً نمیکنند اگر چشم بصیرت داشته باشد میبیند
 بینی که آنکس که مثلاً از جغرافیای باس و ششده ست مسافت بین همد و شهر را بمقدار مخصوص معین
 میکند اما آنکه جاهل است حکما هم را یک اندازه بیشتر و هر غافل که این سخن را از او بشنود
 قطع میکند که سقیه نادانست خلاصه از این گذشته که شارع عین در عرصه شرع ظاهر مقرر جز
 امور کوته عالم نشدند که مثلاً قیصری در سال و ماه و مثقال و میزان بدهند زیرا که منظور
 نظر ایشان در مقام شرع مطلبی بگوید است و مقصود اصلاح نفوس بوده و آنکه خداوند تبارک
 است آن عده الشهور و عده الله اثنا عشر شهراً فی کتاب الله مقصود تغییر وضعی نیست بلکه تغییر وضع
 است و منع از تغییر وضع فرموده اینجا که میفرماید اما النبی زیاده فی الکفر خلاصه همانچه میگویند
 خرافات است و بعد از این سخنان عده اخبار نوزده چیست اگر محض مطالبه این چند اسم و
 چند کلمه طبع است که در غیر اینها هم بی یافت میشود چنانکه از باب مثل در عدد سیزده هم خبر
 و هر عددی که انسان اختیار کند از این قبیل تطبیقات ممکن است برای آن نمودن اینکه علت
 رجحان نمیشود و تو در کلام ائمه اطهار را یاد رکیز که علمای این جای دوازده که عددی را گرفته اند
 از جهالت همیگان کرده که صرف مطابقت عدد با عت رجحان شده و چنین نیست اتفاقاً اول
 حقیقه مسأله را دست آورده و بیان میفرماید و بعد ازاں هم که در رکعات مناسب مطابق
 با آن هست ذکر میکند از باب ثابید مطلب تسبیح ذهن نه اینکه حقایق مطالب را از این
 راهها بتوان بیرون آورد و اگر این ممکن باشد پس هر که حساب جل را دانست مثلاً باید علامه
 در هر یک از اینها که از این راهها بتوان حقیقه مطلب را دست آورد و تو سر میز این شریف را
 ملاحظه کن که میفرماید ان عده الشهور و عده الله اثنا عشر شهراً فی کتاب الله يوم خلق السموات و
 الارض منها اربعة حرم ذلك الذین القیم فلا تظلموا فی حق انفسکم تا آخر و باطن این امر شریفه اگر چه در
 ال محمد علیهم السلام است و این است که اینهمه تا یکد فرموده و آن را در این قسم فرموده است و ظاهر
 انهم در جای خود مراد است و اینست که در تفسیر ظاهران فرمود حضرت صادق که عده مشهور در
 نزد خداوند دوازده بوده است آن روز که امتان و زمین را خلقت فرموده پس غم مشهور و شهر
 خداست غم ذکر که آن شهر رمضان است تا آخر حدیث شریف و پیغمبر در وقت که مرض او سنگین شد
 بود فرمود که ایها الناس سال دوازده ماه است که چهار نای از انحرار است بعد بدست خود
 اشاره فرمود که رجب مفرد است و ذوالقعدة و ذوالحجه و حرم سه نامشوال هستند تا آخر حدیث
 شریف پس مشهور که میفرماید در نزد خداوند روز یک اسمان و زمین را خلقت فرموده و دوازده روز

معلومست که از عرصه حقیقه گرفته تا عالم اعراض همه بجهت منوال بوده است پس سبب چه بوده
 است که این حکم باید منقلب بشود و سال نو زده نشود اگر چه حکمتی علاوه بر این تطبیقات که
 اختصاص با بنسبت ملا در مقام هست اظهار کند و الا بمحض این ادله پذیرفته نیست زیرا که دلیل
 است که بغیر مدلول علیه خود دلالت نکند و از این قبیل تطبیقات در اعداد و بکره جاری
 است و تو ملاحظه کن که اینک اصل و منشأ از برای همه احکام او است بنا بر قول این شخص
 امر باین سستی است پس اینچه منفرع بر اینست البته سست تر از این خواهد شد زیرا که هیچ
 باصل خود نمیرسد و اما آنچه گفته که ستر اینک جمیع احکام او امر و نواهی را بنورده نازل و ختم
 فرموده اند آنکه ظهور بعد از نو زده سنه تجاوز نمینماید و سلطنت آن بزرگوار نو زده سنه است
 چنانکه مبعوضا بعد دگاف نمیرسد سنا بقاد انبی که اخبار بیکدیگر در این باب داریم از طرق
 شبه هفت و نو زده و بیست و چهل و هفتاد که همان هفت بقدر هفتاد سال از سنوات
 ما باشد و هم چنین سیصد و نه هزار و بیست و یک و در هر یک از اینها جمع
 اجزاء بدین ناولات و اهدیه برینا مدیم تکلیف این است که تخصیص ندهیم و بیست و یک کنیم
 حال علت اینکه نو زده را اخبار کردی چیست و خود او هم که گفته بعد دگاف نمیرسد از باب
 اینست که با وضی که پیش گرفته بود باور نمیکرد که بگذارد پیش از این زندگانی بکند علاوه
 جمیع کلماتشان بدون دلیل است و هم محض تحکات و بی فرض که اخبار منقذ دلالت بر نو زده
 کرد با علت رجحانی از خارج پیدا شد بی دلیل با بده حکام با بنسبت جاری بشود بناء علی
 ذلك احکام خاتم هم مبنایست هم بر بیست و سه با ستد زیرا که مدت دعوت ایشان مقدار
 بوده است و باید اند بده اید را احکام ملاحظه از این مقدار بشود و اینها استحضارانی است که جهال
 را خوش آمد و بی حکم نظری باین مطالب ندارد و در هر مقامی ملاحظه موضوع مساله و قضایا
 ان را میکنند و احکام بر طبق اینها جاری میکنند **فصل** خطبه بیان فارسی را ذکر
 کرده که در حقیقه حیف قلم و کاغذ است که در نوشتن این کلمات صرف شود اما چون بنظر حضرت
 جلی عظم دارد ذکر میکنیم تا اهل معرفت ملاحظه کنند و برخلاف آنها واقف شوند گفته مر
 بسم الله الا منع الا فندس شیع و تقدیس بباطل محمد فندس سلطانی و الا بقی که لم یزل و لا یزال
 بوجود کینونت ذات خود بوده و هست و لم یزل و لا یزال بعلو ذات خود متعالی از ادراک کلمات
 بوده و هست خلق نفروده این عرفان خود را در هیچ شیء الا بجز کل شیء از عرفان او و تحلی نفوذ
 بشیء الا بنفس او از لم یزل متعالی بوده از اقلان بشیء و خلق فرموده کل شیء را بشانکه کل کینونت
 فطری اقرار کنند نزد او در یوم قیمة باینکه نیست از برای او عدلی و نه کفوتی و نه قریبی و مثالی

بل منفرد بوده و هست بمبلیک الوهیت خود و منفرد بوده و هست بسلطان ربوبیت خود و شایسته
 است از راهی شیء بحق شناختن ممکن نیست که بشناسد او را شیء بحق شناختن زیرا که آنچه
 اطلاق میشود بر او که شایسته خلق فرموده او را بمبلیک مشیت خود و بخلق فرموده باو بنفس او
 در عالم مقصد او و خلق فرموده این معرفت خود را در کلمات کلماتی تا آنکه بقاین کنند باینکه او است اول
 و آخر او است ظاهر باطن و او است خالق و رازق و او است محیی و ممیت و او است مقتدر و منمنع
 و او است متعالی و مرتفع و او است که دلالت نکرده و نمیکند الا بر علو شیع او و سمو تقدس او و
 امتناع توحید او و ارتقاع تکبر او و نبوده از برای او اول و اولیست خود و نیست از برای احرزی الا
 باخرت خود و کل شیء بمافیه را بقدر فقدان بشیء حق باینکه باو بدو فرموده خود
 خلق کل شیء و باو عود مبعوضا بعد دگاف نمیرسد سنا بقاد انبی که اخبار بیکدیگر در این باب داریم از طرق
 و مقدس بوده ذات او از هر اسم و وصفی متعالی بوده کافور سنا دج او از هر طایفه و علائ
 و منزله بوده جوهر مجرد او از هر امشاعی و ارتقاعی و او است اول و لا یعرف به و او است آخر و لا
 یوصف به و او است ظاهر و لا ینبغ به و او است باطن و لا یدر به و او است اول و مؤمن باینکه
 الله و او است اول و مؤمن باینکه ظاهر و او است شیء واحد که خلق کل شیء بخلق او میشود و رزق کل شیء
 برزق او داده میشود و موت کل شیء بموت او ظاهر میشود و حیات کل شیء بحیات او و بعث کل
 شیء بیعت او و تر عن الوجود بمثله لا من قبل و لا من بعد ذلك اسم الا الوهیه و طایفه الوهیه
 المستقره فی ظل وجهه الا الوهیه و المستقره علی سلطان الوجدانیه و لو علی ان بدین کل
 شیء حبه ملاذ کون ذکر ما و از اقطار لم یجد لها خلف کینونتها باینکه فیها و علیها و الا کل ما بدین
 من حبه نورانی نور من نور الی نور علی نور یهدی الله لنوره من انشاء و برحق الله لنوره مرید
 انه هو الباء و المعید و است که خداوند واحد از برای ظهور او بطریق نور و هیئت نفس
 قبل از کل شیء از نفس او خلق فرموده و این معرفت ایشان زاد کینونت کل شیء مستقر و
 تا آنکه کل بکنه کینونت خود شهادت دهند بر اینکه او است واحد اول و وحی لم یزل و حکم نفوذ
 احدی از محکات و الا بمرقان نفس خود و توحید کینونت ذات خود از ما سواء خلق عند
 فخلق بامر الاله الخلق و الا من قبل و من بعد ذلك رب العالمین **حقی**
 اشهد بالله که نه خودش فهمید که چه مخرجی بهم یافت و نه شما فهمید و عجب این است که چگونه
 بعد از این که از صد اسلام تا حال هیچ توحید نشده و جوهر کین سنا نیست و با این حال
 ادعای معرفت کتاب خدا و اخبار اهل بیت سلام الله را هم دارند و این مخرجان را جوهر اقا
 میدانند و حق دارند زیرا که فهمید اینها آیات در کتاب خدا و خطب و فرمایشات از پیغمبر

بسم الله الرحمن الرحيم

و آنچه همدی که اگر اولین و آخرین جمع بشوند و بخواهند کمال از ان بیانات بیانی بکنند نخواهند کرد و هر چه که امام از اسرار توحید بیان فرماید از همین کتاب و سنت شاهد آنرا خواهد بود و حق همان کلامی که میفرماید که تمام احزاب و فتنه مکر یازده نفر نصیب حضرت علی بن ابی طالب خواهد بود میکنند و بعد بر میگردند در ظاهر همین کتاب چید قرار داده شده است و قد خفی لشدت خلوه و اسرار لغزیده خالا آنچه از کلام نامرئوس که به بیان است جوهران بیانات شده است همان هفتاد و الله که منتهای دوری را از طلب و اعلی درجه کوری را از مقصود دارد و نمیفهمد و ناچار باید با آلا اشار به بعضی از خرافات که گفته بکنم که کلمات محض از عبادت باشد و اگر چنان نبود بعضی از این و بعضی خطب را در این مقام میخواندیم که بدانی سخنان اینها یا و است و به دور بر اینها نشو ادبست باری اما آنچه گفته که هرگز و لا یزال بوجود کهنون ذات خود بوده و هست و لا وجود کهنونست هر دو یک معنی دارند یعنی بودن و نکرار ایند و لفظ را به مقام بعضی است و اگر میخوا شدیم معنی کنی یعنی هست باز حاجت بیکبار نیست ثانی اینکه گفته وجود کهنون ذات خود بود و هست و هم چنین معانی از خود منشاء از ادراک کلی شی بوده و هست اینکلمات با توحید ال محمد موافق نیست زیرا که سخن تو در ذات و محض امام رضاء عرض کردند در حدیثی که چنانچه میگویند که خدای عز و جل همیشه عالم عالم است و قادر بر قدرت و حتی بیحیوة و قدیم بقدم و سیم لجمع و بصیر بر فرمود امام که هر که بگوید این قول را و درین بان بود پس تحقیق که گفته است با خدا خدایان دیگر و نیست از ولایت ما بر چیزی بعد فرمود امام که هرگز از الله عز و جل عالمی قاطب حیات دنیا سیمجا بصیرا لذلک انما بقول المشرکون و الله یهون علوا کبیرا و باز گفته است خلق فرموده کل شیء را بشا اینک کل بکینونیت فطرینا قرار کنند نزد او و در بوم قیامت باینکه نیست از برای او عدلی ناخر این تخصیصی که داده است که در بوم قیامت هیچ اقراری نکند با مذهب عامه و فقه است نا مذهب ال محمد چنانکه در حدیث شریف در باب روایت که عامه قائلند که خداوند در قیامت بر میخیزد حضرت امام رضاء در فرموده بر ایشان که خال نیست این معنی از این که ایمان باشد با ایمان نباشد پس اگر این معنی از جهه رویت ایمان است پس معنی که در دنیا از جهه اکتساب حاصل میشود ایمان نیست بجهت این که ان خدا این است پس در دنیا احدی مؤمن نیست بجهت این که ایشان ندیده اند خدای عز و جل را اگر نباشد این معنی که از جهه رویت است ایمان خال نیست این معنی که از جهه اکتساب است این که قابل بشود باز ابل شود و از حق نا اخر حدیث شریف و تنه بیان اخر بجهت خروج فرموده است و مراد این است که اگر ایمان از جهه اکتساب قابل میشود پس این خواهد بود و اگر قابل نشود پس معلوم است که در اخر تمام ایمان با اکتساب است نه برویت و غرض از استظهار

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر ایشان هفتاد خصا را با خبر آید و اسرار

بحدیث اینست که امر معرفت خصا با خبر ندارد و اقرار توحید را در دنیا از خلق نخواهد و اینست فطرین الله که خلق و ابران خلقت فرموده که حضرت باقر فرمود خلق کرد ایشان را بر توحید و در نزد مشتاق بر معرفت خودش که او پروردگار ایشان است نا اینکه فرموده که این نبوده است که کسب پروردگار ایشان و پیغمبر فرموده که هر مولودی تولد میکند بر فطرت یعنی بر معرفت با اینکه خدای عز و جل خالق او است و اینست قول خداوند و لکن سئلهم من خلق السموات و الارض ليقولن الله عرض میکنم و اخبار و دنیا با بعضا همین وارد شده پس تخصیص شما با قرار در بوم قیامت از جهه چیست یا در دنیا از ایشان نخواسته یا طوری خلق کرده که در دنیا ممکن نیست معرفت حاصل کنند و اقرار کنند پس ایشان را جبر کرده که در دنیا تکلیف فرموده که اقرار توحید نمایند و اگر منظور این است که در قیامت مؤمن و کافر همه اقرار میکنند بنوحید بنفصا یعنی بطریق بیان وضع استدلال حضرت امام رضاء عرض میکنم که آیا انکار منکر که در دنیا داشت و ان مقام از او سلب میشود پس سبب خلود او در دنیا چیست یا سلب نمیشود پس انکار یا اقرار چگونه میشود و حال اینک خداوند در دنیا این فطرت را که در ایشان نیست پس تکلیف بنوحید بنفصا چه و حال اینک فرموده که لا یكلف الله نفسا الا ما اناها و الا و سعهما حق مطلب اینست که هر محمول بر این فطرت در دنیا و اخرت و لا کافی با وجود معرفت انکار میکنند در دنیا چنانکه در حدیث و محمد و ابیها و اسبقینها انهم و در اخرت هم که مبادی همین یقین وجود هر دو با او صدق پس بجهت بجهت بر او تمام میشود و بجهت دلتش میشود پس در دنیا هم البتة این یقین در دل ایشان هست و کلام اظهار میکنند چنانکه فرمود و لکن سئلهم من خلق السموات و الارض ليقولن الله هم چنین است و این معنی است و اگر مقصود او هم از بوم قیامت همین معنی است که شما میگویند که هر ظهور بر قیامت یقین مبادی پس دنیا و ایمان ایشان بدیده و اگر بگوئی که این قیاسی است میگویم موافق آنچه امام رضا فرموده اند دنیا و اخرت با هم جمع نمیشوند اگر را عمل است و دنیا است در جوار غیبت و اگر در جوار است و اخرت عمل و تکلیف معنی ندارد و در عمل محل فنا و تغییر است و در جوار محل بقا و تقریر چگونه با هم جمع میشوند این سخنان غریب را که میبینید که مشرقی نیست و آنچه گفته بل منفرد بوده و هست بمایل الوقت خود و منفرد بوده و هست بساطان ربوبیت خود و فقط بل در ان موقع استندال از چیست و کویا خوش هم ندانسته مایل هم در ان موقع غلط است و اما سلطان بالتنبه عیب ندارد زیرا که در ان مقام البته معنی مصدک مراد است و سلطان معنی مصدک دارد اما مایل معنی مصدک ندارد و بمعنی مالک است و ملک بفتح مهم و کسر لا و خطاست که گفته شود خداوند منفرد بود بمال

الو هیت خود را که مالک ذاتی است که ملکه از برای و ثابت بشود و غیر با خداوند نیست
 که صاحب ملکه باشد در دست تدبیر کن و بسین که خرافات است که توحید میخوانند یا نه و
 سخن خود را برین موقع در نغز نهفت بود اگر باز هم منظورین همانست این سبک بیان خطاست
 چنانکه از فرمایش حضرت امام رضا در حدیث اول دانستی و اما آنچه گفته که خلق فرموده اند
 معرفت خود را در کتب کل شیئا اند که بقیین کنند باینکه او است اول و آخرنا اظواهر عبادت میجو
 معلومست که بقیین کنند کل شیئا که صاحب این بقیین کشتی است و این خطاست و هر چیزی را
 توحید خداوند بقدریکه در خود او و برای خود او ظاهر است در لمپکند نه بیشتر حتی آنکه
 در حدیث شریف فرمودند که موریچه وصف میکند خدای خود را که آن الله زبانین و بطور
 کلیت فرموده اند که بخلی لها فجا و لها امتنع منها پس چگونه ممکن است که هر بیل منوال توحید
 کنند و اگر چنین است پس همه خلق صاحب یکدیگر چه و یک مقام هستند و اگر بگویند که صاحب
 این بقیین غیر از کل شیئا است مثل اینکه خداوند فرموده سرباهم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی
 بقیین لهم انه الحق که غار فین یحی غیر از افاق هستند گویم در عبادت انفرادی که ذکر عجزی نیست
 و اگر بخوانی که هر خطائی که میگوید بقدریکه بگری و بقدریکه بران نرود و دست کفی که پس کلمات
 ز نادقه و بیست پرسان از بقدریکه بران میتوان بقییم کرد و نیز اول است با ولایت خود اخواست به
 آخرت خود خطا است بلکه خدا اول است بدانند و اخواست بدانند نه بصفتی زاید بر ذات خود
 اولیت و آخرت را و اقام معنی خلقی نیست و اما آنچه گفته و کشتی بما افلدر و بقدرنا انرا که
 معنی صحیح برای این خطاب میجو اهییم بکنیم باید مرجع همه را مشیت الله که چند سطر پیش ذکرش
 شد قرار بدیم و باینکه او است اول مؤمنین بظهور الله و او است اول مؤمنین بظهور کلام
 صحیحی نیست زیرا که خود این اظهار فعلی است که مشیت میشود و مشیت سابق بر او است و اگر چه
 تو کفنی از برای او کل اسماء حسی بوده و یکی از آنها مؤمن هست که در کتاب جمیع المؤمن المیهن
 فرموده است و له معنی ان این کشته است نمایان آورنده و ایمان و تصدیق در مقام عبودیت
 است نه در این مقام که تو او را صاحب اسماء حسی بلکه این توحید میجو این کلماتی چند گشته
 و هیچ نفهمیده است که موقع هر کلامی گجاست و مخرجات میگوید و اینجاست جهال می
 پسندند اگر نه این بود که مقصود نذیه خلق بود و الله که قابل نیست که انسان نظر کند چه گجا
 اینکه اوقات خود را صرف رد و بحث نماید و اگر مقصود از خطاب این معرفت است که در کتب
 کشتی قرار داده سابق گفتیم که هیچ معلوم است که این کتب در فرد است صاحب این صفات
 است و باز اینچاهم که این صفات را ذکر کرده و این خطاست و اگر مقصود این کتب است که در

مجموع گذارده شد و آنکه در عبادت ذکر از ان نیست و ثانی آنکه انهم باز را جمع بمشیت الله میشود
 و هر چه هست اینه الله است و این ربوبیت و منافقتی که ربوبیت و جد فی العبودیت و منافقتی که
 اصبتی الربوبیت و ایمان و تصدیق و تسلیم همه صفات است و در مقام ربوبیت جای
 نمیشود و حال آنکه این ثابت با اینهمه نغز و تصدیق خود او با الفاظی که تو من بظهور الله است
 و خود ایمان بخدا آوردن معنی ندارد و اما آنچه گفته و او است شیئا واحد که خلق کشتی مخلوق
 او میشود و رزق کل شیئا برزق او داده میشود و موت کل شیئا بموت او ظاهر میشود و جوده
 کل شیئا بجوده او و بیعت کل شیئا ببیعت او و ترعین الوجود بمشیت الله لا من قبل ولا من بعد ذلك اسم
 الا لوهیة و طاعة الربوبیت السقرة فی خلل وجهه لا لوهیة و المسندة علی سلطان الوحدانیه
 مراد از این کلمات مخرجه او این است که خلق و موت و جوده کل شیئا بر دست او یعنی
 مشیت الله یا اینه الله جاری میشود و کاین سبیل بیان غلط است زیرا که موت و جوده لازم
 هستند و بنا بر این معنی مرادمانه و احیاء است و اگر مراد این است که یعنی او که خلق کرده شد
 سایر همه خودشان خلق میشوند و محتاج بخلق جدیدی نیستند و هم چنین برزق او
 رزق داده میشوند و محتاج برزق جدیدی نیستند و بموت او همه میمیرند و بجوده او زنده
 میشوند و بیعت او بمبعوث میشوند که این دیگر خطائی است برزق را و لا که از برای خداوند
 در خلقت منزه بر نور هر بل جلیه خاص است و این است که در حدیث شریف فرمودند خلق الله
 المشیه بقیه ما ثم خلق الا شفاء بالمشیه پس بسین که بخلق مشیت مخلوق نشدند تا آنکه بعد بسین
 مشیت آنها را خلق فرمود و هم چنین است امر در رزق و موت و جوده و کلیه این جوده و موت و
 خلق و رزق که در مخلوقات مشیت جاری میشود هیچیک در خود جاری نیست ابتدا لا بجزی
 علیه ما هو اجراء و لا بعد فیه ما هو ابداء و وقتی که او باشد محل اسماء حسی و وجه پروردگار
 چگونه موت در او جاری میشود و حال آنکه فرمود کل شیئا فان و بقی و بعد ربك ذوالجلال
 و الا کرام و فرمود کل شیئا هالک الا وجهه و اگر بنا شد مشیت الله و اینه الله بمیرد دیگر
 ابتدا خلق موجود نخواهند شد زیرا که اقتضای ایجاد او در ذات خداوند نیست و مشیت
 و این او هم که بقول تو مرده است و از این گذشته که اسم اینچیزی است که خبر از مستقی میدهد
 و لایک لبوی و بنیاد پس اگر اسم خداوند موت بر او جاری بشود و لا که کند بر موت خداوند
 و این خطائی است باین و معالیه است شنبیع چه قدر جاهلند اینجاست در حدیث شریف
 مبغض ما بد که علة موت طبایع مختلفه است و از عرصه طبایع مختلفه که پایا لا که از برای موت
 را بصورت کبشی امیخ میکند حالا اینجاست موت را در این توحید پروردگار جای

میکنند و صاحب لایزال العرفان میگوید که این خرافات جوهر و جسد است و جوهر کتب استانی
 و اگر شبهه که خداوند به پیغمبر خود فرموده است که انک متبت و انتم متبتون اینقر ما بش خطاب
 بمقام بشریت فرموده اند بشریت را و الا در مقام بالا در مقامی خطاب با ایشان فرموده است
 که کل شیء فان الا جاهی و انتم جاهی لا تبیدون و لا تهلكون و لا یبید و لا یهلك من ثولا کم
 و خود ایشان فرمودند ان متبتنا اذا مات لم یمت و ان قتلنا اذا قتل لم یقتل خلاصه و اقلعنا
 عرک او که دیگر متاشائی است و خدا میداند که اگر کسی هزار خارق عادت به پیغمبر و اوقات
 انبکم عبارت بگوید و بگوید اینها هم معجز است همین دلیل است که ان خارق عادت تمام
 شعبه بوده و هیچکس و اقیست نداشته و لا زم نیست که عجوب صریح و نحوی ان را بشویم و در
 حقیقه کلامیکه بگوید بعضی است عجوب عربیت از اهل نمینون گفت که کلام معنی مربوطی داشته باشد
 میتوان گفت که صحیح بحسب عربیت چیست و الا فلا همین قدر ترجمه عبارت را میگویم تا فارسی
 همان قدر ان را بداند میگوید و اگر میداند انکه میچند البته البته هر چیزی دوستی او را ذکر
 نمیکردم ذکر خود مان را و وقتیکه بدید ستم که انچه چونکه سجده نکردند از برای ان که شاید مراد و
 جهه الوهیت باشد خلق کرده شد کینون انچه با انچه این کینون در انست و بران است و الا
 هر هر انچه می چشند از حجاب و با هر چونکه می چشند البته البته از حجاب و که نور است در نور از نور
 نسوی نور بر نور هدایت میکند خدا از برای نور خودش هر کس را که بخواند و بلند میکند
 البته البته خدا از برای نور خودش هر کس را که اراده کند بدین ستم که خدا ابتدا کند و برگرداند
 است این بود ترجمه کلامش و ایند و ستم که انچه از قرآن در دین و خلوط کرده بالنبی
 معنی دارد و اما کلمات اولش که نام مربوط صرف است و حاجت بود و بحث ندارد بعد هم ترجمه
 در باب حروف می گوید است که ملا حسین بشری و امثال او باشند که در حقیقه حروف
 موثقه ظاهر اجماع کثیری را کشند و حقیقه طاعت را از صراف دین و ایمان انداختند
 که موت حقیقی است **فصل** باز از دینا چه مزخرف بیان را فو شده و گفته است
 و بعد خفی نباشد بر ناظر این کلمات که خداوند خلق قرآن و احوال فرمود در روز قیامت بظهور
 نفس خود در او و بعد خلق فرمود کل شیء را بدعا کان کل شیء ح قد خلق ذر که هر شیء که خلق
 شد از برای بوم ظهور و الله بوده زیرا که او است ما بنقطع الیه کل شیء و ما بقی الیه کل شیء
 و بعد که ظاهر شد بظهور آیات قدرت خود شبهه نیست که کل شیء بکمال ما میگویم ان بوحا
 بقاء الله رسیده اند و مرتبه خلق فرمود خداوند عز و جل مشیت او که او خلق فرمود با و کل
 شیء را و چونکه خلق کل شیء در خلق بدیع و گوشت دلیل است که خلق او را بزل و لا بزال بوده از

هر یک شان کان الله الهما و لم یکن خلق بعبه و ان الله لم یزل فی علو قدسه و مادونه فی
 د فو حده و اول خلق کل شیء در این ان که بوم جسد است بماند که الله شده و حضرت رب العزت
 ابتخلق بدیع را با مر خود خلق فرمود انان بعبه و ان الله پیدا الخلق ثم بعبه بفعل ما بدیه و
 بکم ما بدیه ان بقول جل بماند و مرتب فرمودیم بیان را بعد کل شیء ماکل شیء در کل شیء مذکور
 کل شیء متکلم شده بکمال کل شیء از برای ظهور قیامت آخری با جواد هد کل شیء جزای کلیه ان کان
 من فضا بعد له و ان کان من اثباتا بفضل از علم او بکل شیء قبل از خلق کل شیء مثل علم او است
 بکلیه بعد از خلق کل شیء و فاعله او بکل شیء قبل از خلق کل شیء مثل فاعله او است بکل شیء
 بعد از خلق کل شیء ان بقول فاعله او و اگر در قیامت آخری بعد از خلق کل شیء از نفوس مشتبه با و مؤمن
 شوند ثمره بیان ظاهر شده فلسفه عن فی ذلک فلسفه عن فی ذلک فلسفه عن فی ذلک فلسفه عن
 فی ذلک فلسفه عن فی ذلک چه دنیا باشد بل نفس او باشد و عود فرماید خلق بیان را
 و ستمو اینکه در بیان مرتفع شده در قبضه قدرت مطوی فرماید انچه **جواب**
 در حقیقه این خرافات دیگر قابل جواب نیست و مطلبش اینست که بواسطه مقام انکه بر میخیزد
 قیامت سر بر آید و در قرآن که خود شخص قائمست عود میکند و خلق هم چون غایت وجودشان
 ظهور ان شخص است کانه نازد خلف میشوند برای این شخص و مشیت او که در مرتبه خلقت میشود
 و خلق با و خلقت میشوند و ملاحظه کن اگر اهل علم و معرفت هستی بین چه فاعله نادان است مشیت
 او که خداوند او را در عرصه سرمد قرار داده است که از برای او ابتدا و انتها نیست و مر و رازنا
 و هویدا ابتدا و انتها نیست و در حال بعد خال و مرتبه پس از مرتبه در او جاری نمیشود زیرا که فعل خداوند
 است و ایت او است و اگر تغییر خالان در او پیدا میشود دلیل بر تغییر خداوند عالم است و این است
 که فرمودند لا یفعل فعله الا کفله و اگر کفله برای او نیست سلا بر اعراضهم از برای او نخواهد
 بود زیرا که هیچ عرضی در خداوند راه بر نیست و اینا و البته باید برای اعراض باشد نالایان
 بر او بکند و تغییر از مر اعراض است پس خال بعد از خال از برای او نیست و همیشه در حال اولست
 و ان از برای او نیست پس چگونه فو شود و میشود که در مرتبه مشیت او که خلقت میشود و این طاعت
 انبقره کوثره بین هستند که طایف هم از علما میشوند همیشه زاده و همیشه در بوضع همین دنیا
 خال میکنند و این است که قیامت در همین دنیا فرض کرده اند و شعور نمیکند که این دنیا
 غیر از همان سخن هر بین که میگویند مهمتر و زنده میشود و مهمتر نیست و هم چنین سخن
 شناسیده است که میگویند ارواح از ابدان بیرون میروند و با ابدان دیگر خلقت میکند و غایت
 اگر روح مؤمن است بیدار و اگر روح کافر است بیدار نیستی خلقت میکند سخن این طاعت

و قال تبارک و تعالی

هم خلاصه اش همین است اگر چه اینجا درست تفصیل نداده است و شاید این که میگوید و
 خلق کل شی در خلق بدیع ذکر شد دلیل است که خلق اول و اول و لا يزال بوده مقصودش همین
 باشد که یعنی همان خلق سابق است که مجد خلق شده و از این جهت برزق است پس معنی این که
 قیام عرصه بقا است این شد بعد هب حضرات که همین خلق همی مجد خلق میشوند و اینهمه تفصیل
 که از عرصه قیام و بهشت و دوزخ فرموده اند همینها است که در دنیا می بینیم و بعد از آن منکر
 معاز که کافر و زندق خوانند ندانند منکر وضع دنیا بودند با منکر معاد بان ترتیب که اینها فرموده
 منکر وضع دنیا که احدی نبوده است شهادت که غیر از همین اثبات امری نمیکند پس گفتگوها
 هم سر اسم است بلکه با بعضی اهل بیت زبانه اهل شنا منکر وضع دنیا میگویند و اهل بیت
 افتخار آنکه بر لعن فرمودند خلاصه و تفصیل این مطالب بعد از این باید بیاید و اما آنکه گفته که
 مرتب فرمودیم بیان را بعد از کل شی یعنی بعد از سیصد و شصت و یک که حروف کل شی
 است و اما آنکه میگوید ناجزاد همد کل شی را جزاء کل شی ان کان من تقی بعد از ان کان
 من اثباتا بقضله عبارت غریبی است که من جاریه نصب میدهد و مقصودش از تقی انکار او
 است و از اثباتا تصدیق او و اول میگوید جزاء همد کل شی را جزاء کل شی و من پیش از این
 که بهر چیزی جزای هر چیزی را بدهد که اثبات جبر است بر خداوند بعد میگوید که از تقی است به
 عدل و اگر از اثباتا بقضله پس معلوم میشود که کسی که از تقی است که یعنی کافر است خداوند
 جزای کل شی را با و از باب عدل میدهد و کسی که از اثباتا است یعنی مؤمن است خداوند
 جزای کل شی را با و از باب فضل میدهد پس باین تقاعده کافر استحقاقش برای کل شی بیشتر
 است از مؤمن و درست انصاف بد میدهد و در کلامش نظر بکنید و به بینید که خرافات هست
 باینست بعد میگوید از علم او بکل شی تا اخر انصاف بد میدهد که علم خداوند که محض جبر نیست
 لازم است باینست که جزای هر چیزی را به هر چیزی بدهد خلاصه که باقی کلمات هم همین قسم خرافات است
 و حاجت بشر ندارد و ملاحظه کن و ببین **فصل** بعد از آنکه از خرافات او را ذکر کرده
 صاحب دلائل میگوید مقصود از قیامت ظهور من بظهور الله و شرح هر چه نقص حروف حق
 واحد بیانی از قبل عرض شد حال انصاف دهد افتخار کل نبوت است از صدر اسلام تا حال
 باین تقدیس و توثیق و علو و ارتفاع امدی توحید کرده جوهر کتب استانی و خلاصه و ثمره کتب
 حکما و عرفا و شیخ اجل و سید اجل اعلی الله مقامهم در این خطبه جعشت و زیاده این بر
 ترجمه پیشی که میفرمایند در زمان حضرت موسی افتخار لجر بود و در عصر حضرت عیسی بطبی
 و در ایام اشراق نبی بطحا بفضاحت و بلاغت با و عصا و بحضرت عیسی اجزاء اموات و نحس

رسول روح ما سواه فلاح قران و این زمان افتخار کل نبوت و بیان تجرید است و
 باین علو و ارتفاع توحید کرده که حقیقت کل عاجز انداز آوردن بمثل ان و مثال آنکه در پنج
 ساعت هزار بیت بر لسان و قلم مبارکش جاری و البته علما و عرفا و حکما با فکر نمیتوانند
 اثبات کنند و کتب کل موجود است بعد از شرحی از اینکه معجز غیر از کتاب نیست و اینمورد بر
 خواست و با عزم و استعاده غا که در دو کتاب ورد و تجریدانی از او و اینکه نص بر میرزا حسین علی
 کرده و چه قدر محبت با و داشته و باز اخواظهار عدم یقین خود را کرده است و معذرت
 با آنکه خداوند فرموده و لا تقف ما لبس لك به علم از عقب او رفت و منتهای سعی را در اخوا
 خلق دارد و این مطالب همه جواب داده شده است و حاجت تکرار نیست اما این فطیمه و
 تکریمی که از شیخ جلیل و سید نبیل میکند خداوند لعنت کند اینجاست را که بمضمون این شعر
 میخواهند عمل کنند که چنان باینست و بد سر کن که بعد از حروف عریضه مسلمات بر فرم
 شود و دهند و بیوزانند و الله که هیچ دینی در دل ایشان نیست با جوس می نشینند و
 جوسی میشوند با نصرتی و یهودی مذهب آنها را دارند اسم اسلام را میبرند که مسلمانی را
 رو بخورد کنند نسبت بشیخ و سید اعلی الله مقامها هم فطیمه میکنند محض اینکه اصحاب را
 دارد و بخورد کنند و نسبت بمولای بزرگوار من اعلی الله مقامه و مولای بکریم روحی فداء
 احمد الله بکر بنطاق هم اظهار دوستی میکنند و دلیل این که نسبت بشیخ و سید هم در نوع
 میگویند اینست که مولای من آ ۴ در رساله که بامر شاه شهباب طالب شاه در رد باب تو
 مرقوم فرموده که خود میرزا علی محمد در معرف اسم قدوس در مرتبه اول سوره نازل کرده
 و در آن سوره این خرافات را میسراید که من الیوم الذی قرئ علیکم کتاب ربکم کتاب البیان
 حرمانا علیکم یا حروف کلمه البیان و مظاهر النقطه الشائرة فی هویات الظهور و فی تفسیر الزیاد
 و شرح الخطبه و کلاما کتب الاله بینه و الکاظم بینه و کما حرمانا علی الذین من قبلکم النظر الی
 عوراتهم و ان همد من فضلنا علیکم و علی الناس احلهم یحذرون قل و انتم تنظرون
 الحرف حاکمنا علیکم علی قدر لمح البصر و ما هو اقرب لجهنمکم الله عن مشاهده من بظهور
 و هو یوم قیامتکم فاتقوا الله یا اهل البیان تعلمکم تفلیحون قل انظر الی الذین ترا سوا
 بعد همدان الناس کف انکروا امر الفرقان و کتبوا الی سطر الا رض من غریبا و شرفا ان الذکر
 لمجنون و ما جزاء الذین انکروا همد الامر الا لمجهم عن نورنا همد و فی یوم القیمة و اولئک من
 امرنا لمن الشافلهین بعد از خرافاتی دیگر میگوید نا آنکه میگوید قل ان الا حمد و الکاظم و
 الفقهاء من یقدمون ان یفهموا و یقولوا ستر التوحید بافعالهم و کتبونا تم از هم اهل التوحید

السموات والارضين خلق الا والذين لا يؤمنون بالله واليوم الآخر
وعرفان وحضو وطوان وبل هجرت ونصرت وشدت بالخصرت بوده اند مع ذلك انشان شون
چگونه است حال نفوسيكه جز عرت ورتوت و غنا و راحت و نصرت و رضا و ظل شيعت غرا
ندیده و كوششان جز نفوذ اموش را تشنه اله را حسب الناس لا يهجم علم و هذا بين ابدا
بظهور حضرت قائم تفسير فرموده اند و در واپه ديكر در معنى انشان ذكر كرده **جواب**
اشانچه گفته كه در اين طلوع عين يكپست و در اخبار مشابه فرموده اند و تفصيلش را نداره بجا
بيان كردم كه ظهور قائم و رجعت سيد الشهداء را تفصيل فرموده اند و انچه حاجت چون صرفه
بد عتشان نبست لهذا همي پيچيد و كليه حضرت با قرين فرموده است كه ايام الله يوم يقوم
القائم و يوم الكره و يوم القيمة و خبرا و ايات ديكر كه اين سه روز را تفصيل ميكنند
بسيار است و در حديث مبهر و ايات رجعت اين است يوم تخرج من كل امة فوجا ناخر
و ابدية اين است و حشرنا هم فلم نصاد منهم احدا خلاصه و الفاظ مجيبه مباني تنويه گاهي
استعمال ميشوند و امر و جهال مشبه ميشود مثلاً بجهت چون از قيام است كه فرمود يوم يقوم
الناس لرب العالمين و در قيام قائم هم خود انحضرت قيام با هم ميروند و بعضي از اموالهم
قيام ميكنند و هم چنين در رجعت هم و ناخمين قيام ميكنند اين است كه بحسب لغز
لفظي در هر سه مورد استعمال ميشود و في الوقت كه هر سه را پشت سر هم ميشمرند شيعه
كه الفاظ مترادف و تكرار بي ثمر منظور ندارند بلكه هر يك روك خاص است و كيفيتي خاص دارد
خلاصه و اما آنچه گفته شد سخاوت بفرموده ما ثابت ببالايمان است نه بتقليد البته سعاد
كامله بفهم است و في قول ملاحظ كن كه انخلق اكره بخودي خود اهل فم بودند كه حاجت بيعت
رسل و انزال كتب نبود و بعد از انهم كه رسل مبعوث شدند و كتابها آوردند اكره ميگفتند
بكره عيني درجه معرفت برسند كه اختلاف درجات از ميان ميرود و تابع و متبوع از هم
شناخته ميشود چون چراغي كه از چراغي ديكر دهين فله يقول بن مالك و هو سبق حائر و
منوجب ثنائي الجبال و اين تفصيل عرضي است پس شيعه هم بمنزله درجه معرفت نميرسند و
وقتي كه رسيدند لا بد از تقليد ميشوند و چاره جز اين نبست نهايت اينكه همين فله معرفت بايد
پيدا كرد كه صادق و لا اذ كاذب نميزد و معصوم و از غير معصوم و لوازه اسندال باشد
بدون كشف شناخت الوقت در جميع اموال و از اوقات تقليد نموز انچه بتقليد و ميگويد فم از
هم خلاقند نصيب او كرد شك خداوند را بجا آورد و بفرموده الا كه شكر كن بر اينكه اهل تسليم شده است
و اين است كه در اخبار امر بتقليد اهل محمد شده است و مدح تسليم را فرموده اند و حضرت صادق

فرمود من دان الله فغير سماع من عالم حشاق الزمه الله اليه الفناء ومن ادعى سماعا غير
الباب الذي فتح الله لخلقهم فهو مشرك وذلك الباب هو الامان المأمون على سر الله المكوك
و حضرت امير بكيل فرمود يا كميل لا تغروالا مع امام عادل ولا تفضل الا من امام قاصلا
كميل هو نبوة و رساله و امامه و ليس بعد ذلك الا مواليه متبعين او منادين مبتدعين انما
يتقبل الله من المتقين و قبل للرضا جعلت فذلك ان بعض اصحابنا يقولون نفع الامر من
يحيى عنك وعن بابائك ففليس عليه فعل به فقال سبحان الله لا والله ما هذا من دين جعفر
هو لا قوم لا حاجه بهم اليك اذ خرجوا من طاعتنا و صاروا في موضعنا فابن التقليد الذي
كانوا يتقلدون جعفر او ابا جعفر قال جعفر لا تحلوا على القياس فليس من شئ بعد القياس الا
و القياس بكسر و اخبار ببا و مدح تسليم وارد شده است حتى فرمودند قد اطلع المؤمنون
بني فلح المسلمون ان المسلمين هم التقياء ليس بيني و بينكم شخص ايكاميرساند بلي تقليد
غير معصوم صحيح نبست و از علما كسي را كه شناخته كه از راي و ختون خود داخل نميكنند
صرف تقليد معصومين و بر و ايت از ايشان حكم ميكنند بايد تقليد كرد نه ديكرى و اكره
علما و در روايت هم معصوم مبدانهم و الله من و رانهم محبط و امام را بنظر حافظ و ناصر
و مؤيد و مستد مبدانهم و بر و است كه حفظ فرمايد تا اينكه هر كه طالب هدايت است كمراه
شود و بهمين دليل عقل و نبه يقيني است كه الحمد لله در احكام يقين حاصل ميكنيم و ببارد
الملك تلج القواد مستقيم و تقليد ما بتقليد ابناء نبست تقليد اهل محمد است و ابناء و رسل
كافي بجهت رسانيدن اخبار اهل بيت سلم الله بوده اند و انضا راي كه تو ميگوئي ملت
ايشان حق بوده است و با ايشان حق بوده است همچو معلوم است كه اين جماعت همانطور كه
خود را بخصر دعوي حق مبدانند هر مدعي را بجهت طور حق مبدانند نصا و ايتي كه اينهمه
بد عتفا كذا دارند و از توحيد شان كوفته كه اصل دين است تا ساير احكام هم را فاسد
گردند و امر را بجا نرسانند كه چتهاي خدا نيها ن شدند و انجيل از ميان ايشان
رفت و چهار نفر از شاگردان حواريين هر يك براي خود چيزي فوشت و بد عتفا كذا
مالا مصنف و لا بل ايشان را حق مبدانند در ميان ايشان حق بوده است و له جماعت
معد و بسيار كسي كه از راس مبدعين اظهار حق را نميخواهند بكنند و ابناء نصاري
هدايت غير معلوم نبست كه هه اهل حق بوده اند بلكه در بسياري ايشان مسلم نبوده
ست و مذهب تثليث كه اساس مذهب ايشانست براي غالب ايشان بود و اما آنچه
نه كه علاوه خود را اهل ضلالت كان نميكنند اينهم قوليت كه برخلاف قول خداست

اگر ضعیف باشد در میان ایشان باشد که همان امر را بر او مشبه کرده باشند مثلاً و لکن
 علمای ایشان امر بر ایشان مشبه نبود و در زمان پیغمبر و زمان سابق حق بر ایشان ظاهر
 شده بود و میدانستند که اهل ضلالتند و مع ذلك تسلیم حق نمیکردند و اگر بطور شکی
 مستحق عذاب الهی نمیشدند و خداوند میفرماید و تجدوا لها استنسیفها انفسهم و فرموده
 است بفرعون فخر الله ثم بکفره و غا و در اخبار بسیار فرموده اند که خداوند با فرموده است
 که باطل را در دل اهلش حق لا شک فيه قرار دهد و از همین است که خود تو را صاحب لایل
 از اول کتاب تا اینجا مکرراً اظهار اضطراب و عدم یقین خود را میکنی خلاصه و اما آنچه در
 باب ایتقان و ایتقان گفته جمیع است خالق امتحانها میشوند با انواع اقسام بد قسم هم بهیچ است
 که در اخبار مکرراً فرموده اند که علام باطل بر میخیزد و مدعی مانت میشود و مثل شما
 کرد ایشان جمع میشود بد یک قسم هم باین است که دعاه حق بر میخیزد و خلق را دعوت میکند
 و از ایشان بپسند برند و حاجت بنفصیل پیش است **فصل** که در آنست و عرض
 شد که بحکم نور بن و انجیل و فرقان و بیان باید منظر ظهوری شویم که باسم الوهیت و توحید
 و ولایت و ایون بایات در سنه هزار و دویست و نود و از اخصی مقدسه با سراجی قیام
 فرماید و جمیع احوال مختلفه را در ظل کلمه جامعیه جمع نماید و اختلاف را با اختلاف نماید
 نماید و نزاع و جدل و شقاق را بصلح و اصلاح و وفاق و اتفاق مبتدل کند
 بملاء الارض قضا و عدل کاملاً و حراً **جواب** همی طلبی پیش از این
 ذکر شده که بعد از این بر عزم خود دلیل مباد و خواهی انست که همه اینها خرافات است
 و همی دلیل بدانند که موقت باشد با بابت و علی ای حال از ان زمان تا حال بی
 سال است و منزه است من جمیع و ابداً ابتلائی در احوال مختلفه دیده نشد و شقاق و
 نفاق بصلح و وفاق بدل نشد و زمین همان قسم که بوده پراز ظلم و جور است و اگر بگوئی
 در این باب بداند که میگویم این از وعده خداست که بال محمد فرموده است و ان الله لا یخلف
 المیثاق و در حدیث فرمودند که تمام این میثاق است و بداد بر دار نیست و وعده خداوند این
 است که فرموده و عدل الله الذی امنوا منکم و علوا الصالحات لیخلفکم فی الارض کما استخلف
 الذی من قبلهم و لیمكن لهم دینهم الذی ارضی لهم ولیبدلهم من بعد خرفهم امنا بعد فحش
 لا یشکون فی شئنا اینها وعده خداست که بقائم ال محمد فرموده است و یقیناً خلفند
 بر اینها عت که خلافتی کردند و متمکن از دین خدا شدند و این حاصل نکرند و اعلاء
 ایشان بر ایشان غالبند یقیناً امام نبیند بلکه اهل حق میباشند و بر اکراد عای ما

فصل مجلی از خروج بنی اسرائیل از مصر و ابتلای ایشان
 بقیه و بعد دخول ذریه ایشان با راضی مقدسه و طعنان ایشان در ان مقام و ابتلای
 ایشان به بخت نصر و طبطوس قهرمان و اسیر نمودن بخت نصر ایشان را و بردن بنیابان
 کرده و میگوید و انبیای بنی اسرائیل از قبل این وقوعات را بوحی و الهام و رؤیا خبر میدادند
 و هر چنانکه خبر میفرمایند و در آخر هم بشارت میدهند که خداوند لشکرها چنین میفرماید
 چون بگویند یا نمودم اگر چه بجهت عصیان ایشان ایشان را حقیر تر لیل و پراکنده نمودم و
 باز ایشان را غریب و غالی و جمع خواهم نمود و در عصر مخصوصی ظهور پر ایام الوهیت و توحید
 و ایون در ارض مقدسه ظاهر خواهد نمود و انظار و اعظم جمیع قبایل عالم را دعوت
 میفرماید و اختلاف اُم را بر میدارد و بنی اسرائیل را با راضی مقدسه میکشاند و کشتا
 زار و کباب جوده مکتوبند بعزت اولیه شان میرسانند و جمیع بنوان بنی اسرائیل حکایت از
 حقارت اول بنی اسرائیل و عزت اخوانان است چنانچه در قران مجید خبر فرموده و
 قضیه بنی اسرائیل الایات و از نادان ربک لبعثت علیهم الیوم الفیء من یومهم سوء
 العذاب ان ربک لشریع العقاب و ان الله غفور رحیم یوم یقیم ظهور ان بنی اعظم است از قبل
 که داشت این ظهور اعظم موعود جمیع ادیان و ملل است و جمیع کتب از این ظهور را منع بشارت
 فرموده **جواب** در کتب انبیاء از این قبیل بیانات هست و له خود مصنف
 ساخت و پرداخت نموده موافق مبل خود عباد را ای نوشته است و اعتمادی بکلمات
 او نیست و کتب انبیاء را بدان که همین قسم که در زبان عربی لفظ رب و در زبان فارسی
 لفظ خدا در غیر خداوند بتاریک و فضائل استعمال میشود و مقصود صاحب مالک و برکت
 است چنانکه عرب رب مال میگوید و رب بیت و رب دار و رب ملک و ربانی سفینه
 و از این باب است که فرمودند رب الارض امام الارض و هم چنین در فارسی ناخذ و ک
 خدا و خانه خدا میگویند و مقصود از همه اینها صاحب مالک و برکت و امثال اینها
 هم چنین در زبان یونانی و عبری هم این اصطلاح بوده است و در لغت خودشان
 بهخطور جاری شده اند و شباهتین محمود و نصاری بجهت الفاظ مشترک شده و در
 باره عزیر بلکه عاقه محمود که گفتند نحن ابتاء الله و در زبان عربی نیز الفاظی که خود عزیر
 و عیسی را خدای میگویند و در کتب مجید خداوند میفرماید حکایت از خطاب
 عیسی که انت قلت للناس اتخذونی و ای الیه من دون الله و حضرت عیسی عزیر
 میکشد ان کنت قلته فصد عنه فلم یؤمن به و لا اهل من اهل فکرم مصنف لایل

باینکه نام معتبر نشده باز در این مقام میگوید که ظهوری باسم الوهیت بر مظهر و مقصودش
اثبات خدائی برای اکار خود نشان است و کان میکند که باینکه کاهی از راه ناچاری تشریه
ذات احد را از اسم و رسم مینماید عذرش پذیرفته میشود و حال اینکه بعضی از نصیری را هم
شنیده ایم که میگویند مقصود ما این نیست که عینی مثلاً حقیقه خداست بلکه جلوه خداست
در عینی معذک خداوند و انبیاء و مجسمین که گفتند این الله است بر آنها سخط کردند و از
انها نیندیشیدند و حال اینکه هر چه میگویند که مقصود ما اولاد نبست مع ذلک چون
لفظ مشابیه بگانه خداوند نبست پسندیده نبست و هم چنین است لفظ الوهیت چون جمع
الکالات است و من تجریمه الخلاق که هر خلاق در او جبر اندر او نیست که از او مخلوقات
استعمال کنند زیرا که اگر خلق مستقی بالله شود و این لفظ در باره راست باشد البته خود او
در خود جبران نمیشود زیرا که جبر از این است که حدود چیزی را انسان نمیداند یا بجهت
او یا از آنچه که حد از برای او نباشد پس لا محاله متجبر خواهد شد و معرفت او را بحد حقیقه
حاصل نخواهد کرد و این است که پیغمبر خاتم مود ما عرفنا حق معرفتک و فرمودت
ز دینی فیک متجرا و اما در باره خود انسان مختبر نمیشود زیرا که معرفت خودش برای او
حاصل است خلاصه که در لفظ و معنی هر دو باید تابع انبیا و اولیا بود و نمیتوان در
مقام بندگی گفت که من معنی را در دست کدام و مقید بالفاظ بنتم چنانچه در اینجا
ال محمد شاهد این معنی بسیار است و بایهود و نصاری مکرور در باب همین اسمها
اعراض نموده اند باری و اما اصل این مطلب که این ظهور در را از حق مقدسه باید بشود
اینچه ظاهر از کتاب شعبا است که در فضول متعدد در این مطالب خبر میدهد
اینست که مراد از این ظهور سلیمان را آورد علیهما السلام بوده است زیرا که حضرت
سلیمان پسر حضرت داود است و داود پسر ایشی است چنانکه در نسب نامه مسیح در
اول انجیل متی مذکور است که عوبید پدر ایشی و ایشی پدر داود ملک و داود ملک
پدر سلیمان حال این را دانستی در فصل یازدهم از کتاب شعبا ملاحظه کن و فضول
پیش و پس را هم ببین که همه جایبان همین مطالب شده است و در فصل یازدهم فرموده
است و هلا از مننه پیش برآمد شاخه از ریشه هاشم قد خواهد کشید و روح
خداوند که روح حکمت و فطانت و روح مشورت و جیوت و روح علم و خشیت از
خداوند است بران خواهد آمد و او را در خشیت خداوند تیرهوش گردانیده و موقوف
منظور نظرش حکم و مطابق مسموع و عکس هاشم نشین خواهد فرمود بلکه ذلیلان را بعد از

حکم و برای مسکینان زمین راستی نسیبه خواهد نمود و زمین را بکشاد هاشم زده
روح لیهائش شری را خواهد گشت و گمبند کمرش عدالت و وفایان میانش خواهد
بود و کرک بایره سکونت داشته بایر غاله و هم کوساله و بر و از بها با شبر جوان هم
خوابه خواهند شد و طفل کوچک را عی ایشان خواهد بود و شبر خوانه بسو راخ
صاغر مار بازی خواهد کرد و کودک از شبر نیاز داشته شده دست خود را بختاره
افعی دراز خواهد نمود و در تمامی کوه مقدس من هیچ ضرر و فساد نخواهند کرد
زیرا که زمین از دانش خداوند مثل الجاثی که در یار افر و میگردند پر خواهد شد
و در آن روز واقع میشود که ریشه پیش بجای علم قومها خواهد ایستاد و طوایف آن را
نجس خواهند نمود و از امکا هاشم با جاه خواهد بود و در آن روز واقع میشود
که خداوند بار و برگردست خود را دراز خواهد کرد بقصد تحصیل کردن بلاء
مانند کان قوش که از شور و مصر و پیروس و کوش و عیلام و شنعار و حاشو
جزیره های دریای بقاء مانده اند و علم را برای قیابل بلند خواهند کرد و راندند
اسرائیل را جمع نموده پراکنده شده کان یهود را از چهار رکن عالم فراهم خواهد
اورد تا از خود فصل و از دهم باز فرموده است در آن روز خواهی گفت که ترائی
خداوند حمد میکنم که هر چند با من غضبنا بودی غضبت دفع شد بمن بشتی
داده اینک خدا نجات من کرده بده است متوکل شده فخواهم ترسید زیرا که خداوند خدا
قوت و تسبیح من شده سبب نجات من گردیده است بنا بر این چهار ارمیه های نجات
باشد مانی خواهد کشید تا آخر که از همین قیل است پس ببین که وعده خداوند با
شعبا بامدن سلیمان بود که از شامان تا اصطخر را داشت و در همه زمین و جن
و انس و سباع و طهور و هوام و حشرات امرش جاری بود چنانکه در کتب اخبار و
و تواریخ مذکور است و باید برای او منجر بود که بساط او را روزی مسافت دو ماه
حرکت میداد صبح از شام حرکت نموده در اصطخر قیلوله میفرمود و عصر از انجا حرکت
نموده تا شب بکابل میرفت بعد از آن همه اخبار و آثار و آیات قرآنی که شهادت بر مخرجان
سلیمان علیه السلام میداد از رد شمس و حرکت بساط و طاعت جن و انس حیوانات
همه را باینکار گرد پاشلیم نمود و در باره صاحب الامر که سلیمان بیکادم او است
چه باید گفت که در حدیث شریف میفرماید خداوند با ملائمه را سلیمان را داد و باد سحر
و ابواب قائم ماند خبره کرده پس اگر سلیمان با باد ملائمه روزی مسافت دو ماه را طی

و کلا این سخن خواهد بود و هیچ کس از این نام نخواهند خواست و شمشیر کار و کار بر این خواهد بود

میکرد البته صاحب الامر با باد
سخن جمیع زمین را

میگوید در چنانکه در اجناد فرموده اند و خداوند و پیغمبران او بقول الله سخن بیاورند
 فرموده اند و البته اینها واقعت داشته و در مع المداواة میگویم در صورتیکه نخواهد
 اینطور و سپر کند یا نظر باطله خود را میتواند جولان دهد و از آسمان و زمین خبر دهد
 یا اینهم برای او ممکن نیست و مثل عیسی خرافه با کون و ما بعد خرون نمیتواند بدهد
 یا خبر خلاصه و در کتاب بر مباء در قصه که بیان خرابی بدست المقدس و قتل و غارت کل
 دانیان و بیعت نصر اسیر نمودن بنی اسرائیل و برون بیابان است در فصل سی و سیم
 فرماید که کلدانیان بقصد جنگ نمودن میبایست و اجازت بالاشه های مردمانی که در غنیمت
 و حدت خود کثرت خواهند ساخت چون که روی از این شهر بقیلای شرارت ایشان بجا
 نمود اینک من با آنها عاقبت و علاج رسانیده شما خواهم بخشید و ایشان فراوانی ست
 و حقیقت کشف مینمایم و اسیر شده کان بهوداه و اسیر شدگان اسرائیل را باز پس خواهم
 آورد و ایشان را مثل اول بنا خواهم نهاد و ایشان را از تمامی عصبانیه که من و زبند
 پاک خواهم گردانید و ایانی چند در رخنهای خود با ایشان و آبادی و و شلم عباد
 میفرماید تا اینکه میفرماید خداوند میفرماید که اینک روزهای بندگی من ختم میگردد
 بخاندان اسرائیل و غاندان بهوداه فرمودم اثبات خواهم نمود در ان ایام و در ان زمان
 از برای داود شاخه عدالت ثنبت مینمایم که انصاف و عدالت را در زمین جاری
 خواهد ساخت در ان ایام بهوداه بخت خواهد یافت و اورشلم با منیت مسکو
 خواهد شد و اسمیکه بان خوانده خواهد شد بهوداه صدقینو است زیرا که
 خداوند میفرماید که از برای داود مرد بیکه بر بخت خاندان اسرائیل بنشیند که نخوا
 شد تا اینکه باز میفرماید و کلام خداوند بدین مضمون میفرماید و سید که خداوند
 چنین میفرماید اگر عهد من یار و زو عهد مرا نباشد اهل توانید کرد که تار و زو
 در وقتش واقع نشوند نگاه عهد من بانبدهام داود را بمل میشود تا آنکه از برای او
 که بر تخت بنشیند وجود نداشته باشد تا آخر فرمایشات که باین مضامین است پس
 بیهن که وعده هائی که خداوند فرموده به بنی اسرائیل موافق کتب انبیاء منظور ظهور
 بن داود بوده است و سالتی در از است که وعده خداوند وفا شده است و گذشته
 و اما به قران که میفرماید و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لنفقدن فی الارض حرق
 و لعلن علوا کبرا فاذا جاء وعد الیها ابشنا علیهم عبادنا و لعلن باس شد بدینجا سوا
 خلال الدیار و کان وعدا مفعولا ثم ردونا الی الکرة علیهم و امددناکم باموال و بین

و جعلناکم اکثر قبیلا ان احسنتم احسنتم لا تفسکم و ان ساتم فلها فاذا جاء وعد الیها
 و جوهم و لیدخلوا المسجد کادخلوه اول مرة و لیتبروا ما علوا تقبیر و در بخار از بیضاوی
 نقل کرده است آنچه حاصلش این است که فساد او نشان مخالف احکام توبه بود و قتل
 ارمیا و فساد و و نشان قتل زکریا و یحیی قصد قتل عیسی و وعده اولی بخت نصر عام
 لهراسف بسوی بابل و جود او بود و بعضی گفته اند جالوت و بعضی گفته اند سوار پل زاهل
 نبیوی و کردند آنچه کردند تا آنکه یحیی بن اسفند پادشاهش کشتار سف بن لهراسف سلطنت
 و ارت بر و یحیی بنی اسرائیل قرحم کرد و اسراء ایشان را بشام برگردانید و دانیال بر
 ایشان سلطان شد پس مستولی شدند بر هر که از اتباع بخت نصر بود و بعضی گفته اند
 که داود را بر جالوت مسلط کرد و اراکشت و اما عقوبت دویم باین بود که مسلط کرد خداوند
 بر ایشان فرس و از دعه دیگرین جنگ کرد با ایشان ملک بابل از ملوک طوائف و اسم او
 جودر بود و گفته شد است خردوس گفته شده است که داخل شد صاحب جیش به
 مدح قربانهاشان و یافت در ان خونی را که میجوشد سوال کرد ایشانرا از ان کشتند
 خون قربانی است که از ما قبول فسد گفت راست نگویند و هزاران از ایشان بران خون
 کشت و ارام نکوفت گفت راست نگویند و اراکشت از شما را باقی نمیکند و گفتند خون میچسب
 گفت برای مثل این خدایند از شما انتقام میکشد بعد گفت ای میچسب و رنده من و تو
 دانست که بقوم تو از جهنم بود پس ارام بیکه یازان خدا پیش از انکه باقی نگذارم از شما
 را پس خون ساکن شد و از طبری علیا لرحمة طورهائی دیگر هم و این شده و حاج
 بتفصیل نیست و از طرق اهل بیت سلام الله در برهان نقل کرده است که فساد او
 و تانی را نقل علی بن ابی طالب و طعن امام حسن تقی فرموده اند و علو کبر را نقل سید
 شهد سلم الله علیه و کرم را در بعضی اخبار و خروج سید الشهداء و در حدیث پیغمبر
 با سلمان بر جعت هم معصومین و شیعیان ایشان و رجعت گفتار ما حضیر و
 اخذ قصاص ایشان و از علی بن مهزیار در حدیثش با قائم فرموده الا انشکاد انفسد
 و تحرك المغرب و ساء العاقبة و بریح النقیان یوزن الله فی فخرج بین الصفا و المروة فی
 ثلثاء و ثلثة عشر رجلا سوار فاجی الی الکوفة و اهدم مسجدی و ابناءه علی بناء الاول و
 اهدم ما حوله من بناء الجبابة و اخرج بالناس حجة الاسلام و اجمی الی شرف و اهدم
 الحجرة و اخرج من بها و لها طربان فامر بها تجاه البقیع و امر بنشین بصلبان علیهما فتور
 من تحتها فقتل الناس بهما اشد من القنطرة الاولى فنادی مناد من السماء انشدی

و یا ارض خدای می شود یا بقدری که در ارض الاثمن قلب یا استعدا ما بكون
 بعد ذلك قال الكثرة الرجعة ثم تلا هذه الآية ثم رددنا لكم الكثرة واما مدناكم يا موال وبنین ورجلناکم
 اکثر فقیرا وادناکم وعلی الاخره تا اخر از علی بن ابرهیم نقل کرده است که مراد قائم و احباب او است که
 روهای شمارا سپاه میکنند و داخل مسجد میشوند چنانکه پیغمبر و احباب او داخل شد
 و بر شما بلند می شود و شمارا بکشند بعد و باز محمد کرده است و فرموده است عقی رتکم ان حرم
 اینک حضرت بکند شمارا بر دشمن شما بعد خطاب بر غی می فرموده و فرموده و ان عدتم عدنا یعنی بر
 کشید بقیانی بر صبر کردیم بقیام ازال محمد و جعلنا جنة للكافرين حصيرا یعنی جبهه که در آن حضور
 میشوند و اما ابدا ناذن و ناک لیبعتن علیهم لایوم القیمة من جومهم سوء العذاب در برهان از
 علی بن ابرهیم نقل کرده است که مراد از ایشان یهودند که خداوند عذاب میکند ایشان را و عذابا
 همیشه تا قیامت و طبری گفته است که عذاب شدیدی بر ایشان میفرستد بقتل و گرفتن جزیه
 از ایشان و مقصود بیان آنست که در روز قیامت و از حضرت باقر انطور روایت شده
 خلاصه اینکه مصنف دلائل گفته بود که ظهور آن بزرگوار است بدو وجه مرد و دانا است و
 صبح و عصر و روایت علی بن ابرهیم ده این است که این عذاب پیش از قیامت بر ایشان نازل میشود
 و از برای آن منتهائی غیر قیامت نیست پس بنا بر اینکه عذاب کنند قائم باشد پس ظهور قائم
 قبل از قیامت است و عذابی که بر یهود یا بر نصاری امت جد خود وارد می شود و اما غیر قیامت نخواهد
 داشت و انوقت در جنة خالد خواهند شد و ثانی بر فرض که قیامت را خود بوم ظهور بکرم بنا بر
 مذهب شما که قائم قیامت کرده عذابی که نازل شده بر این امت چیست و باز زمان قبل چه فرق
 کرده است و خود شما الان عذابتان شد بدتر است یا امت محمدی بلکه شما یا یهود و الله که اذ
 از یهود هستند زیرا که یهود در بار اول مسلمین مرتکب احوال مشغول بکسب خود هستند و امتنا
 از یهود بودن ندارند و قیامت نمیکند و شمارا الحمد لله بعد از شصت سال انبیا در حال
 نشاء است و اسوده باشد که دست صاحب الامر و ما هم در ملک جولان میکنند و
 حال است که شما غریب شوید **فصل** گفته است که ظاهر پیغمبر صاحب شرع و کتاب و
 معجزاتش ایات بقص توریه باید اهل توریه منظر باشند خلافاً از محمد که از علما و مفتیین
 توریه شنیده و اعتقاد کرده اند که هرگز نباید با مردم رج توریه باشد و معجزاتش غیر کتاب
 توریه مثل فصل اما به ۱۵ خداوند حدایت از شما از برادران پیغمبر را مثل من مبعوث می
 گرداند معنی او را بشنود و موافق هر آنچه در و حوریب در روز قیامت از خداوند در خواسته
 هنگام گفتن که قول خداوند خدای خود را دیگر کشور و این اقل عظیم را دیگر بنیم مبادا که

بفرم ۱۶ و خداوند من فرمود آنچه را که گفتند نمیخواست تا از برای ایشان پیغمبری مثل تو از میان
 برادران ایشان مبعوث خواهم کرد و کلام خود را بدو ها نش خواهم گذاشت تا هر آنچه با او میفرمایم
 با ایشان برساند ۱۹ و واقع میشود شخصی که کلمات مرا که او یا سم من بگوید بشنود و مرا از حق
 میکند ۲۰ اما پیغمبر که متکبر اند و راس من بخنی بگوید که بگفتن امر فرمودم و یا با سم خدایان غیر
 تلقظ نمایند پیغمبر باید البته ببرد ۲۱ و اگر در دل بگوید که کلماتی را که خداوند گفته است چگونه
 بدانم ۲۲ چنانچه پیغمبری چیزی بنام من بگوید و واقع نشود ان امریست که خداوند فرموده بلکه
 ان پیغمبران را از روی غرور گفته است از او مشرب انتی از این یان باهران واضح و مبین
 است که مثل حضرت موسی باید ظاهر شود که صاحب شرع باشد و کاتبش معجزه اش زیرا که اگر
 صاحب شرع نباشد مثل موسی نیست و امرش را بشنود و قواست بلکه خبر لغواست و معجزه لازم
 ندارد کل احکام توریه را میشوند و عاملند و اگر در دل بگوید نمیخواهد چه که هر کس
 احکام توریه را بگوید مکذب ندارد و شبهه در دل راه نباید و آنچه میگوید بشود مقصود
 اینست که خود را معجزانست دهد و خدا او را در دع نفر نماید بلکه بضد حق و ناسپرد
 شد بدش فرماید که خالق از او قبول کنند چه اگر نفسی بر خلاف عقاید اهل ارض قیام نماید
 او لا محال و جمیع است که نفسی بدون تعلیم و نشاء بلا معین و باور و عدم خیر و بد نیست
 بخلاف عقیده اهل ارض و صحبتی ندارد و بر فرض محال بر خداست که در دع و دفعش فرماید
 چنانکه فرمود البته باید ببرد نفرمود او را بپرا نند و یا خیر و بد نیست و لشکر ممکن بود بعض
 علمای غنی با افتاد و سلاطین عالم جبار بیکدیگر و ارض طغیان نمودند و حال جد و جبهه
 جویان حکم و نفوذ امرشان میخواستند مدعی شده بودند و کتاب و امت داشتند ثانیاً
 باید حق فلیش مقابل قلوب اهل عالم باشد بل زباده پس همین قیام اعظم معجزه و اگر خارق
 عادت است ثالثاً از قبل مشر و مدبر انهم صحبت و قبول بیان او در خلق نبود و همین قبول
 بدون طمع و خوف دلیل بر کسب بر اینست که مظهر خلاقیت خداست و اگر مقصود چنان باشد
 که بعضی گمان نموده اند که خبر از بعد فرماید بحق الهی تمام و کامل نخواهد بود باید بکنند
 اگر آنچه فرمود ظهور یافت قبول نمایند و حال آنکه حجة الهی باید از بوم اول تمام و کامل است
جواب خداوند بخوان محمد ما اولی امر استقیم ثابت قدم دارد و الله که باور نمیشود
 که کسی در زمره عقلا محسوب شود و اینگونه هذیانان بگوید و اگر چه بعضی کلماتش مثل کسی است که
 در خواب سخن بگوید و چون مقصودش معلوم است جواب میگویم و لا یمیل انما یطرب و انسه
 است که مراد خداوند از این فرمایش چه بوده است و پیغمبر بیک از برادران بنی اسرائیل باید بنیاید

کسبت ظاهر است لکن واجبست که آن را بهین شخص تقبیر کرده است و غریب است که با اینها
 تتبع و ادعای اسلام هنوز تقبیر شده است که مقصود خداوند بوده و من برای تو فرماش
 امام و ضامن و ابا و اسر الجالوت که از علی علیه السلام بود و در مجلس مامون با آنحضرت مجادله نمود و در آنجا
 فضل کرده و وایت میکنم حضرت امام رضا فرمود که ایاهم از انای یهود که موسی بن عمران صبی
 فرمود بنی اسرائیل را پس فرمود با ایشان که زن باشد که بیاید شما را بنی از برادران شما پس او را
 صدق کنید و از او بشنوید پس ایاهم از انای یهود که برای بنی اسرائیل برادرانی غیر فرزندان اسمعیل
 باشد که قرابت اسرائیل را از اسمعیل پیشانی و سببی که میان آن دو بود از قبل ابراهیم پسر
 الجالوت عرض کرد انبقرول موسی است از دفع نمیکند حضرت فرمود یا امده است از برادران بنی
 اسرائیل بنی غیر محمد بن عیسی که در نه حضرت فرمود یا این نیست که صحیح شد این نزد شما عرض کرد بیاور
 لکن من دوست میدارم که صحیح یکی از برای من از تو بدی پس حضرت یان چند از تو بدی خواند
 و مطلب را ثابت نمود پس بین که مراد از پیغمبر یکی از برادران بنی اسرائیل باشد محمد بن عبد الله
 است و علاوه بر این ملاحظه کن که خداوند پیش از بل پیغمبر صاحب شریعت از برادران بنی
 اسرائیل خبر نداده است و به شهادت خاتم پیغمبر صاحب شریعت بوده است و غیر از او پیغمبر صاحب
 شریعت از اخوان بنی اسرائیل انبیاء خدا بیا خبر ندادند بلکه از بنی اسرائیل خبر نداده است چنانچه
 در همین حدیث مشار الیه حضرت بدعای داود در دو بار و اسد لال فرمود که اللهم ابش
 مقیم السنه بعد الفتره و فرمود که معیم سنت بعد از فتره محمد است و اس الجالوت عرض کرد که آن
 عیسی است حضرت فرمود که عیسی مخالف سنت نکرد و موافق سنت تو بدی بود تا خداوند او را
 باستان بالا برد خلاصه پس پیغمبر صاحب شریعت بعد در حقیقت بعد از حضرت موسی
 خامست فقط و اما آنچه گفته در باب شد بد و ناپسند و عدم ردع طور بیکه خلاصه از او
 قبول کنند و محال و منسحق شمرده که نفسی بدون تسلیم و غلبه بلا معاین و باور و عدم تحری
 و دینه نبواند بخلاف عقیده اهل ارض صحبتی ندارد و میگوئیم آری این فرد پیش از دعوی
 امامت مجتبی کوره بود و از عرض طلاب بود و بعضی طلاب دیگر که طالب حطام دنیا بودند
 که انظار احوال اسم گذاردی گردید و جمع شدند و بیکدیگر اینهمه خرافات را بهم بافتند و
 او را مرموط میکنند و بنی حاجت که خودن سابق هر را علما و عقدا سن خوانندی بخیع
 او را مسکوند و اما ختنه و دینه نداشتن مانع از اینکار نیست و همه مدعیان بیاطل بجه
 دعای کسب مال میکنند و شخصی در زمان نبیاء سابق طلبه بنا کرد از هر راه و برای
 او حاصل نشد شیطان با و باور داد که دین ناز را احتیاج کن مال از بر اینو جمع میشود پس بنا

دعوت

دعوت گذارد و دین ناز را و در جماعتی گرد جمع شدند و مال فراوان دست آورد
 وقتی مندرگ شد که برای دور و در دنیا این چکار بود که کردم و فرمای قیده چه جواب خاتم
 گفت و خواست تو بیکند و بیجا عتی که گردا و بود ند گفت که من خطا کرده بودم با و گفتند
 که خطا نکرده بودی و لکن از دین خود مرند شدی تا آنکه بنی از زنان وی شد که بفلان
 بگو که هر چه سنی کنی گناه تو امر زیند نمیشود مگر آنکه تمام گناهیکه با این عقیده باطله مرده اند
 همه را زنده کنی و ایشان را با همه اجناتی که هستند براه راست و اداری افوق تو را مباحتریم
 خلاصه مطلب این است که غالب اهل باطل مرشان هم بطور هست که همین دعای باطله
 را اسباب معاش خود قرار میدهند و چه دعوی مناسب تر برای بنکار که مرد میگوید هر روز
 سال منظر امام بوده اند و از نظام وجود بیک عالم وافر اگر فقه بالا مان آمده اند بیکه فقه بن
 دعوی را بشنوند البته گردا و جمع میشوند و بعد از آنهم که جمع شدند غلبه طلبان کسب که مسلم
 اسیر نفس اماره و شغوات هستند بکمر تیر ایشان را مخص کفی که از هیچ عمل شنبع اجتناب
 لازم نیست و اهل فساد از حزن و ملال نباید بیکدیگر بیبین و بیکدیگر برای اجتماع خلق و جمع
 حطام دنیا بهتر از این داعی هست که هر هم مثل انبعل فایده دنیوی ندارد و خلاصه و اما آنچه
 گفته بر فرض محال بر خداست که ردع و دفعش فرما بدی چنانچه فرمود البته باید بمیرد و آری که بر ما
 ثابت و محقق است که در کلمات کتب عهد عشق و عهد بد و خبیفات بیبنا است و شاید بعد
 از این در مقامی اشاره بان بکنیم پس باین واسطه اتحاد نا قی مجرب فی الفاطه این کتب نیست
 ثانی آنکه مراد از این که فرموده است ان پیغمبر یا بد البته نمیرد خدا بد است که کسیکه میداند
 میبرد و باید فرمای قیده جواب بگو بدی چرا اقدام بد فرود دعوی باطل مبتدیانند اینک مراد
 این باشد که بجهت بدی و فرود از دهان او برین آمد و فرود خواهد افتاد و مرد اگر بنا بر این
 نباشد پس بیکه بیاطل در دنیا خواهد ماند و سابق بر این این مطلب را بنفصیل جواب
 داده ایم و اگر بنا بر این بود فرعون با دعوی الوهیت چهار صد سال عمر بیکدیگر مسبله کذاب
 الهه مهلت داده نمیشد بلکه فرق نمیکند با دعای پیغمبری یا امامت بد فرعون علی السویه
 است اینهمه غاصبین حق الله ما سلام الله که سالها پیش از زندگانی گرد ناز چه چینه بود و
 حضرت امیر میفرماید در خطبه امام بعد فان الله سبحانه لم یقمه جباری و هر قط الا بعد
 تمهیل و رخوا و لم یجیر عظم احد من الامم الا بعد ازل و بلا و در کلام دیگر فرموده و لکن اهل
 الله الظالم فلن یفوت اخذه و هو له بالمرصاد علی غار طریقه و موضع الشی من مشاغ و بقدر الحک
 و از اینها لک نشه که خود این یا بد دلیل است که اینهمه فروری نیست بنی که خود خداوند

اصحاح

امتحان دروغگوئی از بابین قرار داده که چندی بنام خدا بگوید و واقع نشود و در آخر وقت
استان پیغمبران را از روی غرور و کینه از او مترس ملاحظه کن که دلالت میکند که تا
افزونان که کذب او ظاهر میشود هنوز زنده است و فرموده از او شریک دنیا جری بدهد
که چندین سال بعد وعده او باشد خلاصه که در این مطلب شبهه نیست که از اول زمان
ادم تا کنون بنا بر این نبوده است که هر که دعوی باطل کند و خود را از اهلاک کنند و هر که
باجله که خداوند از برای او قرار داده مهرده است دور باز نهد و شاید که در اجل و بالقبه
تجیل شود چنانکه فرمودند که هر که ادعای امامت بباطل کند خداوند عمر او را کم میکند
و او را اهلاک میکند چنانکه میرزا علی محمد بعد از دعوی و داعی نکرد و کشته شد
اما آنچه گفته که اگر یقینا و افتد از این امر پیش میرفت بعضی علما و سلاطین میکردند و از خدا ترس
و انچه اشتباه کاری ممکن علما و سلاطین کسانی از ایشان که اهل ایمانند که اگر همه دنیا را
هم برایشان عرضه کنند دعوی باطل نمیکند و اما کسانیکه اهل ایمان نیستند خطاب مردم
مختلف است و هر کس از امور دنیا یا آخرت یا خیر یا شر را غلبه بامری میشود و بنا نیست که هر که
شیطان بر او غالب شد و اسباب فراهی بداد دعای نبوت بکند یکی این مصیبت را میکند
و دیگری مصیبت دیگر چنانکه از حالات مردم این مطلب پیدا است و اما آنچه از قوت قلبش گفته بود
قوت قلب این شخص بیشتر بوده یا فرعون ذی الاوتاد یا انهم ایام موسی دست از دعوی باطل خود
برداشت عشا موسی تمام قصر فرعون را از دربان بود بیلعد بعد بفرعون از ترس از تخطش افتاد
و خود را فاسد کرد و باز میگفت موسی تخطش افتاد و خود را فاسد کرد و باز که لکن تخطش افتاد
غیری لاجعلک من السجودین نمیدانم قوت قلبیایم بیشتر بوده یا عمر و ابوبکر که چندین هزار
مخیر از پیغمبر علی بن ابیطالب علیه السلام بودند و زور بازوی علی را هم میدانستند معذلک عمر
حق او را کردند و عمر خود را امیر المومنین خواند و هر چند بن سابر خلفائی که بودند قوت قلب بن
احق نسبت بانه اسل قطره ایست در دریا اگر چه اینهم در حد خود مثل یکی از اهالیست و
عصب جن صاحب الامر را کرد و پیش پنداران پیغمبر ائمه را میدادند و ایات و معجزات
ایشان را مشاهده میکردند و با وجود این بر باطل خود ایستادگی میکردند و انهم را امام
را نمیدادند و آنچه شنبه بود یا باور نداشت یا انکار میکرد علی ایحال که در قوت
یعنی شقاوت ادنی شاگرد عمر بن الخطاب است و اگر کوفی که ادعای نبوت و تغییر شریعت
امرد بکرات گویم ترا عباد واسم که نیست و در معنی عمر هم ادعای نبوت داشت بلکه ادعای
الو هیئت داشت زیرا که علانیه حلال خدا را حرام میکرد و باطل نداشت و خداوند در

کتاب چید خود فرموده و درباره یهود و نصاری متحد و اجبار هم و رهبانهم را با یاس و دل الله
و خدمت پیغمبر عرض کردند که ایشان علما خود را خدا یان گرفتند فرمود و نبود که حلال را
حرام میکردند و حرام را حلال و انچه قبول میکردند عرض کردند چنان بود فرمود همین است
معنی اینکه انچه خدا یان گرفتند پس در حقیقه عمر هم علاوه بر ادعای پیغمبری و امامت
ادعای خدا هم داشت و ملعون با کمال قوت قلب و شقاوت نفس بر باطل خود ایستادگی
کرد پس اگر ایشان کی شهادت لیل حقیقت ثمالست عمر هم با این قاعده اهل حق بوده و خداوند خشنود
را با او میکند و اما مسئله خلافت ایشان که مشعر فیم بیان را در خلق احداث کرده که دیگر کلام است
که تکلیف از آن میخندد و حاجت بجواب ندارد و بعضی کلمات او سابق گذشت و بعد از اینهم شهادت
پیدا شد اما آنچه در باب اخبار یسبب گفتند و الله هوش از سر انسان میرود که در همین کلام
که از توره نقل کرده خداوند دلیل کذب پیغمبر را واقع نشدن اخبار او قرار داده و ظاهر
این نحو امتحان در بجائی میشود که خبر از اینده بدهد و انهم در مقام استدلال بایست
تور به ننگ نبی توره را میکند و میگوید بخبر الله با این نحو تمام و کامل نخواهد بود و حال
اینکه اخبار یسبب منحصر بخیبر از اینده نیست که انظار بی دران باشد و خبر دادن از آنچه
مخبر بود و اندوخته بد که صدق و کذبش فوری بروز میکند یا با این تخرجه الهی تمام و
کامل میشود یا غیث شود از خدا بقرس و نابا بندر چه باعث کراهی خلق میشود **فصل**
گفته است و هم چنین آنچه و نخواهد بود و فرموده چه که من عند الله مظالم است نه مطیع چنانچه
ایان کثیر محکم دران شهادت بر پیغمبر میدادند و کشته شدند و اینست مقصود از آنچه در مواضع
عده از توره و انچه نازل شده خداوند خدا یان را امتحان نماید و انچه علی با آن
ابیه فریبان پاسخ دادند و گفتند ای استاد از تو خواهش میکنم بدن ایتی را و او هم ایشان
جواب داده گفته که طبقه شریک را کارا بپسند و جرات بپسند و پیغمبر ایتی بوی
داده نخواهد شد انهمی این مضمون دو چند موضع نازل است و اعظم برهان و کبر دلیل
است که کور و کر و کک و دیوانه و بر صومره را که شفا بخشید شفای بمانی بود چه اگر واقع
شد بود بده و یا شنبه بودند و سوال دیدن ایتی نمی نمودند و علاوه ان جوهر صدق
میفرمود فلان و فلان نمفرمود طبقه شریک را کار و مؤید پیغمبر انجیل متی باب ۱۱ آیه
از ان رو که دل بقوم سنگین است و مخفها را کران استماع مینمایند چشمشان را بر هم می
زنند که مباد ابیه بیند و بکوش بشوند و بدل در یابند و توبه نمایند و من ایشان را شفا
بخشمت ایتی باری مقصود از این پناه برخواستن از خواب غفلت و برخواستن در معاد

است و با اینکه مخالف غایت بود مشعر قول و انباشت در مقابل خلق شد و بگویند الحق
 بکلامه و بقطع دابر الکافر بن الحمر من مصدق این بیان و باز یکی در او بهر و زوایای در باب
 اینکه غیر کتاب مجرب نیست گفته و بعد در باب از بیان که دلیل این مخرج است نقل میکند
 که بعد از آنکه الله ذکر خواهد شد **جواب** اما آنچه گفته است که من عند الله و خطا
 است نه مطیع کلام نیست و سابق شرح این مطالب شد اینها هم محلا اشارت میکنند که
 مطاعین ایشان از مطاعین خداوندند که بالا تر نیست و خداوند هم دعای بندگان خود را
 مستجاب میکند و منافات با مطاعین او ندارد بلکه امر فرموده است بدعا کردن و از عبادت
 خواند و ترک آن را استکار نموده است و البته بنده باید دعا کنند و خداوند بر حسب دعای بنده
 عطا کند و باز هم طاعت نه مطیع و هم چنین است امر به طلب عجز از منافاتی با مطاعین
 خداوند و انبیاء او ندارد و این است که حضرت از هم با کمال بندگی که داشته است عرض میکند
 میخداوند که این کیفی الموق قال اولی قومن قال بلی و لکن ابطون قلبی و هم چنین است سوال
 سایر بندگان و این است که در پنجاه هزار و یکصد و یک در مخرج در مواضع معدودی اتفاق
 افتاده است که انبیاء خواهرش سائل را فرموده اند و سابق بر این شرح جهات حکمت عدا
 قبول از اخبار و آثار دلیل عقلی شده است و در این مقام مناسب است استدلال که بقرینه غیر
 کرده است میگویند که گذشته از خود محوره که آیا مصلحت در آن هست یا نیست سائلین مختلف
 هستند بعضی از روی صدق سوال میکنند یا بمعنی که ولو هنوز ایمان نیاورده
 و بی نیت و اینست که اگر واقعا بپذیرد بدین تسلیم نماید و ایمان بیاید و بعضی سوال ایشان
 از روی لغت است و نیت تسلیم ندارند و این مطلب را انبیاء عزاهم بعلم خود میکنند
 و هم از ظاهر مآلات و بقیه سوال سائل این مطلب ظاهر میشود بطوریکه غیر نیت منعت
 و غیر او را تمیز میدهد چنانکه خداوند فرموده قد بدت البغضاء من اثمهم و ما تحق
 صد و در هم اگر سوال منعت البته لازم نیست بر پیغمبر که این را اجابت نماید زیرا که معجز
 آوردن میجه اینست که خلق هدایت بشوند و کسیکه منعت است و آثار قبول و تسلیم
 در لو نیست چندان ثمری در ایشان معجز نیست مگر اینکه نبی خواهد تجرد و ابرو تمام
 کند تا غیر سائل باین سبب هدایت شود این است که در حدیثی که سابق نقل کردیم در
 احتجاج پیغمبر با اهل جهل و جاهل دیگر از قریش چونکه آنها گفته بودند که این ظاهر کن
 و ما نمیدانیم که بعد از ظهور و این ایمان خواهیم آورد یا نه انحضرت بعد از تهنای
 بسیار که اقامه فرمود که این ایات که شما خواسته اید یا اینست یا صلاح نیست یا

است یا هلاک شما است و غیر اینها فرمود و بعد از اینها شامعت هسبند و خود میگویند
 که بعد از بروز این نمیدانیم که ایمان میآوریم یا نه پس در این صورت چه شود و در من ظاهر
 کنم و باز معدنك میجه تمام حجت باقی چند هم برود و خلاصه که سوال از روی عنا
 و سر کشی لازم نیست که اجابت شود اینها مقدمه را دانستی حال عرض میکنم که در این باب
 از انجیل متی که مصنف فقره از ان را نقل کرده و لا چند معجز از حضرت عیسی ذکر شده
 و ثانی بیان شده است که فرشتگان که این جواب را دادند متوجه شدند که از کمال سرکشی ایشان
 بوده که در همین باب بیان آن شده است چنانکه در اول آن باب است که در آن حکام
 عیسی در روز سستی از میان کشته ها عبور نمود و شاگردان وی که سینه بودند پس شری
 بمالیدن خوشنما خوردن نمودند و چون فرشتگان اینها را مشاهده نمودند گفتند که
 اینک شاگردان تو علم را نمیدانند که کردن آن در روز سبت جایز نیست و حضرت
 عیسی از عمل داود و شهادت نو بر بر اینها ثابت فرمود که عیب ندارد آنکه از آن
 تمام بعد میفرماید و چون از آن مکان بهرون رفت بجمع ایشان در آمد و شخص دست
 شل را اینجا حاضر بود پس ایشان از وی سوال نموده گفتند که آیا در روزهای سبت
 شفا دادن جایز است تا بر وی دعایمانند ایشان را گفت که کبش در میان شما که يك
 کوفت داشته باشد و هرگاه که در روز سبت در کودا ایستاده و نخواهد گرفت و
 برایش و فضیلت انسانی بر موشی چه قدر است پس بنا بر این اقدام با مورخین در تمام سبت
 جایز نگاه نمود و فرمود که دست خود را دراز کن و او ان را دراز کرده که مانند ان دست
 دیگر شد آنکه فرشتگان شوری از برای وی بر پا نمودند که او را هلاک گردانند و چون
 عیسی از این مقدمه مطلع گشت از انجا حلیت فرمود و جمع بسیار بی عیب وی آمد که همه
 اظهار آن در دست نموده و ایشان را ناگه فرمود که انرا اظهار نمایند تا آنکه در راه ۲۲ می
 فرما بدانگاه دیوانه کور و کنگی را نزد وی آوردند و او را شفا بخشید انکور و کنگ
 گویا و بینا گردید و مجموع ان گروه محو گردید گفتند که آیا این فرزند داود نیست لیکن
 چون فرشتگان این مقدمه را شنیدند گفتند بفرستید که این کس چنان را بیرون تمهنا
 مکر با سظمناز ملک جنها بعز بول بعد حضرت برای انقا ثابت فرمود که چنین نیست بلکه
 عیسا و منت روست و فرشتان و نضایح با ایشان فرمود تا آنکه در راه بی هشتم است
 انگاه تقی چند از نو پسندگان و فرشتگان پاسخ داده گفتند ای اسناد از تو خواهی
 دیدن ای را دارم اینها را جواب داده گفت که طبقه شری را ناگه این حجتی مینماید

و جوابت بونا به پیغمبر هیچ بقی بوی داده نخواهد شد چه بوضعی که بونا سه شبانه روز در
 شک ماهی ماند فرزند انسان همچنان سه شبانه روز در شکم زنمان خواهد ماند و مردان
 نبویه یا این طبقه در خاک خواهند افتاد و از املزم خواهند نمود زانو که آنها بمو عظم بونا
 قویه نمودند اینک از بونا بزرگتری در اینجا است بلکه جنوب در خاکه با این طبقه خواهد برخت
 و بران حکم خواهد نمود و بزرگتری که او بجهت شنیدن حکمت سلیمان از اقطای زمین آمد و ایند
 از سلیمان بزرگتری را از اینک تا آخر عیاران که باز با آنها فرض فرمود خلاصه اول استنباه
 کار پنهانی بفرمود و ملاحظه کن که صریح فرماید ایشان حضرت عیسی است که مراد از بونا پیغمبر پویش
 بن متی است که شرح حال او را خلاصه کرد و کتب عهد عیسی کتابی مخصوص در تفسیر حال ان
 حضرت است و در ترجمه اصفهانی مخصوصا در همین مقام با هم پویش ترجمه کرده و در اینجا نیز
 حضرت عیسی بیان فرموده است و این مرد معنی میکند که مقصود برخاستن از خواب غفلت
 است و لوانیکه امت از خواب غفلت بیدار شدند و این چه دخل بایست بپوش دارد و
 چه دلالت بر حقیقت یا بطلان پیغمبر میکند مگر حضرت ابراهیم که خودش بتنهائی و من بود
 که خداوند در شان او پیغمبر را بداند از هم کان آنه قانتا لله و امام در تفسیر این میفرماید
 که بر دینی بود که احدی بران دین نبود هیچ دلالی بر بطلان ابراهیم میکند که ایمان یا کفر متعلق
 را اب خود کبر بدان شما بشد که بصدیق خودتان بد عوی میزد اعلی محمدا سند لال میکند
 که این دلیل حقیقت او است و لمانبیا و اولیاء این نخواهند لال و اصبه که لا یمنون لا یمنی من
 جوج نمیکند قوسین خود انحضرت صریح میفرماید که بپوش سه شبانه روز در شک ماهی ماند
 منم سه شبانه روز در شکم زنمان خواهم ماند پس این بپوش زنده بودن در شکم ماهی و چون
 آمدن و باز مراجعت بسوی امت است ملا حضرت عیسی هم همین است که ظاهر خواهد شد
 که شمر را بکشند و من گشته نمیشوم و زنده خواهم بودم چنانکه بپوش در شکم ماهی زنده ماند
 چنانکه از انجیل متی اینجا که ذکر صلیب انحضرت و در فراوانست ظاهر است که فریبان از انحضرت
 روایت کردند که فرموده بعد از سه روز بر پیغمبر و همی اینها طاعت میگردند
 و در انجیل مرقس باب ۶ اذ کر برخواستن انحضرت را از قبر کرده خلاصه و همین فقره میتوان
 اسند لال بر نصاری کرد و ایشان نموده عیسی زنده است باری عرض این است که
 استنباه کاری تا باین حد و حال اینکه بساده هزار نسخه توری و انجیل در ایران پهن باشد
 و معدنک حیوانات که مردم میپند و ملتفت میشوند و اما آنچه گفته که کور و کور
 و کل را که شفا بخشید شفا ی بمانی بود و اگر واقع شده بود دیگر سوال بقی نموند

در کتاب انجیل در باب دوم

انشاء بالله ای کسیکه کز اهری خود را طلب نمیکند که شفا ی امانت بخشیدن بهیچ باعث
 حیرت در انسان میشود و هیچ محتاج باین سخنان هست که بگویند این شخص چنان را
 بیرون نمیکند مگر با سطره ارمک جنها بعلزول قوسین که اینجا است دیده بودند
 که این شخص کور و رنگ و دیوانه است و جن در او تصرف میکند و بعد بار دیدند که
 جن بیرون رفت و دیدنا و کور و هشیما شد و خواستند بجای بگویند که استنباه کاری
 کرده باشند و گفتند قوم بمانت ملک جن اینکار کرده و حضرت جواهد فرمود که یکی از
 آنها این ایه است که چه شکاک در خانه شخص پر زور رفت و در خانه ایشان را بیکم جزا که اول
 انور زبردست را به بند در بعد از ان خانه اش را غارت نماید و حاصل فرمایش اینست
 که من با پدر اول خود ملک جن را اسپر کنم و بعد از ان جن را از تن جتی بیرون کنم پس پسین
 که این سخنان که در این موقع از فریبان سر زده بهیچ دخلی بکار کفر و ایمان ندارد پس نبوده
 است مگر اینکه واقعا و حقیقه شخص دیوانه و کور و رنگ ظاهری بوده و حضرت او را شفا داد
 و اینجا است از لغتی که داشتند ایمان نبیا و درند و حمله چیدند و هم چنین این اول را که
 دیدند که دست شل را شفا بخشید نیز همین قاعده بوده و محض ایمان بکفر که بسا ابد انهم
 هم نکند شوکر و تمهید قتل نمخواهد پس پسین که امانت متعدد در همان جاذب شده که فرستاد
 دیدند و در صدد قتل حضرت بودند و آخر هم کردند آنچه کردند چنانکه شرح شقاوت و عناد
 و اعمال فریبان در اناجیل مکرر شده است حال هر چه جاعلی که عزم قتل او را دارند و ابدا
 سوال ایشان از روی صدق نیست بلکه در حقیقت سخریه و استهزاء است فوق که باز
 میبایست سوال این میکنند چه حق دارند که نبی آنها را اجابت کند اینست که تعرض نموده اول
 باین لفظ که طبقه شهر زنا کار و کج از پیغمبران یا ائمه شنیده که نسبت بکیمیکه واقعا بیجهت طلب
 معرفت این خواسته است باین سخریه درشتی سخن بگویند پس نبوده است مگر اینکه اینجا
 علاوه بر معاصی که داشتند محض طلب این سوال نمیکردند تا باین باز تعرض نموده و بنا
 بر معنی که ظاهر است فرموده که از میان شما خواهیم رفت خلاصه که درست در جوابات
 از روی انصاف نظر کن ببین که صدق اینست که ما گفتیم یا اینکه مصنف گفته و در اناجیل
 معجزات بسیار از انحضرت نقل کرده اند که هیچیک قابل این ناو پلانت فرخه نیست بلکه فقره
 دیگر نقل میکنند که علانیه به بیبی که این ناو پلانت باطلست باب دوم انجیل مرقس بعد از
 چندی باز وارد کفر ناحرم شده چون شهرت یافت که در خانه است بیدار رنگ جعی
 از حاکم نمودند بعضی که بیرون در نیز کجایش ندانست و برای ایشان کلام را بپایان

میگوید که ناگاه بعضی نزد وی آمد مفلوحی را بدست چنان نفر برداشته آوردند چون بجنبش
 نتوانستند نزد او برسند طاق جانی را که او بود باز کرده و شکافه مخفی را که بران مفلوح
 خفته بود بر پر هشتند علی بن چون ایمان ایشان را مشاهده نمود مفلوح را گفت ای فرزندان
 کاهان اقرار کنید شد لیکن بعضی از کاهنان که در اینجا نشسته بودند دل خود تفکر نمود
 که چرا این شخص چنین کفر میکند غیر از خدای واحد چیست که بتواند کاهان را باین امر زد
 در ساعت علی بن در روح خود ادراک نموده که با خود چنین فکر میکنند بدیشان گفت
 از هر چه این خیالات را بخاطر خود را میپندارید کدام سئل تراست مفلوح را گفتن کاهان تو
 امری بد شد یا کاهان بر خیز بستر خود را برداشته بخرام لیکن نا بداند که پسرانشان را
 استطاعت امر بدن کاهان بر روی زمین هست مفلوح را گفت تو را میگویم بر خیز و
 بستر خود را برداشته بخانه خود برو و برخواست و بی نامل بستر خود را برداشته پیش روی
 همه روانه شد بطوریکه همه کی چنان شده خدا را تعجب گفت مثل این امر هرگز ندیده
 بودیم عرض میکنم ملاحظه کن این موضع دیگر محمل نایب است اول ایمان که داشته باشی
 اینکه گاه او را هم جدا کند از زبده ثالثا در حضور کاهنان که مثل فریبان بودند و را
 شفا داد که محل عجب شد پس چگونه این را تاویل بشقای ایمانی میتوان کرد باری و اما
 فقره دیگر که از باب سیزدهم نقل کرده ایم مؤید مخفی است که ما کفیم زیرا که دافقی که شخص
 سرکش شقی که گوش و چشم خود را بکلام انبیایان نمیکند مستحق این نیست که ایشان با او شفا
 بخشند و تو ملاحظه کن که حضرت ابن جواد را در چه مقام فرموده چون حضرت بیانی بطریق
 مثال فرمود و شاکردن عرض کردند که چرا با ایشان بطور مثال حرف میزنی حضرت فرمود
 زیرا که در یافتن اسرار ملکوت آسمان بشما داده شده و بایشان داده شده است بنا
 بر این هر کس که دارد با داده خواهد شد و زیاد خواهد کرد و اما هر کس که ندارد نیز آنچه
 دارد از وی گرفته خواهد شد پس باینها در مثالها سخن میزنم تا آنکه بعد از دوا به میزد
 و فرموده و غرض اینست که اگر چشم و گوش را باز نمائید و توبه کنید باینها شفا بخشیم یعنی
 از علم خود با آنها بیاموزم و البته حکمت آنحضرت شفا بوده است و این دلیل آنست که
 حضرت مجری سواهی همین ندانست و انهم برای مصدقین خاصه که مثلاً شخص کور بود
 را حد متشاورده بودند و فرموده بود که توبه نمائید تا شفا بخشیم باز جای شبهه بود که مراد
 شقای ایمانی است یا شقای ظاهری و اما جای آنکه عرض میکنم که چرا بایشان حرف میزنی
 میفرمایند که توبه نمائید شفا میبخشیم اصلش محل سوال است و مجری نیست و ما هم میگوئیم

علی شقای از کوری و کوی میداده باین قسم ایان که بداده مراد چهره بکرات استندال
 نمیکیم خلاصه و در این باب حضرت دو مثال فرموده است که خبر از ظهور امام و هلال شدن
 اعداء او میدهد و عجب ندارد که گوئیم فرمود ملکوت آسمان مرده را شتاب دارد که
 بدین بنکونی زاده زمین خویش را عت نمود و چون مردم بخواب رفتند خصم وی آمده و در
 میان آن کتدم کندم دیوانه کاشت و روان کرد بدو چون کشته نمونود و خوشه برادران
 کندم دیوانه بنظر ظاهر کردید پس ملازمان رئیس نزد وی آمده گفتند مولا آیا که تخم بنکو
 دو مرزعه خویش نکشی این کاکلک را از کجایم رسانید بایشان گفت که خصم من عمل زانموده
 است ملازمان و برافکنند که پس ایای خواهی که رفتن از این چنین گفت بی مبدا که چون
 خواهید که کندم دیوانه را جمع نمائید کندم را نیز باری برکت دهد و در این کار بد که نا
 رفت حصاد نمونمائید و هنگام حصاد روندگان را خواهم گفت که اول کاکلک را جمع
 نمائید و بجهت سوخت دست ها بیدید و کندم را در این بار من جمع نمائید و باز مثلاً
 چند فرمود تا آنکه در آیه ۳۲ است نگاه علی بن جماعت را بر گردانید بخانه رفت و مشاکوران
 وی نزد وی آمده گفتند که مثل کاکلک کشت را بجهت ما شرح نمائید ایشان را جواب داده گفت
 آنکه بدین تپکی کار و فرزندان شافقت و مرزعه دنیا است و تپهای دنیا بنای ملکوت و
 کاکلکها فرزندان شریکند و شقی که آنها را کاشته بود شیطان و موسم حصاد انجام جهان و
 در روندگان ملکه اند پس بر همان وضع که کندم تلخ جمع میشود و در افس سوخته میگردید
 همان طریق در غالب این جهان خواهد بود که فرزندان انسان فرشتهای خود را خواهد
 فرستاد که جمیع چیزهای لغزش دهند و بدکاران را از حاکم وی فراهم خواهند آورد
 و آنها را در شورش و آشوب خواهند افکند و در اینجا که وفات و دندان خواهد بود و آنکه عاقل
 مانند افتاب در ملکوت بدر خود خواهد دو خشید و هر کس که گوشهای بشنود و چشم
 نا آنکه بعد از چند به میفرمایند نیز ملکوت آسمان دایم مانند که در دوا افکنده شده و
 از تمامی اجناس فراهم آورده و چون برکت بر گاه آتش بر آوردند در شیشه خود را در
 ظرفها جمع نموده و بدینا را بیرون انداختند و بجهت وضع در اینهای دنیا خواهد که بد
 که فرشتگان بیرون خواهند آمد و بدان را از ایمان و استقامت اخراج خواهند نمود و آنها را
 در شورش خواهند افکند چنانکه کرب و فشار دندان در اینجا خواهد بود و با اینها
 فرموده و این همان بیانی است که خداوند در کتاب مجید خود میفرماید و تو بپلوالعبدینا
 الذین کفروا و در اخبار فرموده اند که قائم مایه بیرون نمائید تا خوب و بد از هم تمیز داده

شوند و در ابع نطفه های مؤمنه از اصلا بکتاب بیرون آید و نطفه های کافر از اصلا
 مؤمنین بیرون آید و وقت امام ظاهر شده و تمام بدان خواهد برداخت و بیکان در
 ظل خابن و بیکال عیش زندگانی خواهند کرد خال با منصفه که دلیل از توریه و انجیل
 طلب میگویم که شبهه نیست که این فرمایشات خبر از ظهور امام عجله است که فرزندان
 حقیقی و است که فرمودند من الناس بعد از آنکه با هر خبر از پیشگاه خود را خواهد
 فرستاد چنانکه در اخبار فرموده اند که ملائکه نصرت او را میکنند و تمام اعزاء خود را هلاک
 خواهد کرد و از هر چیزی بپای که همه اعزاء او در کمال شوکت و اقتدار ظاهر میشوند و هلاک
 پس معلومست که هنوز با مر بر تخیل است و اگر کوئی که مراد از هلاک هلاکت بکفر است که فرمود
 اموات غیر اجزاء و مایه شرف ائمان بیعتشون گویم این سخن هلاکت از همان زمان که پیغمبر ائمان
 را مرده خوانند بلکه از زمان عیسی بلکه از زمان آدم بود و بعضی اینکه قایل هایل است
 در حقیقه خود قایل مرد و هایل زنده بود لا محسنه الذین قتلوا بسبب الله امواتا بل اجزاء
 عند ربهم برزقون و هم چنین در عهد همت انبیاء پس اگر بفرمود بود و بگو عتق اخر الزمان را
 چرا میدادند و نوید مرقع شدن ظلم وجود را میچشمه داده اند یا همین کتاب را در حقیقه
 امواتند ظلم وجود دارند یا اینهم نیست خدا میداند که امر را باز میگوید و دل خود را
 حال میکند و در آنچه میگوید مخرجات **فصل** از همه اسناد لا اله الا الله
 اسناد لا اله الا الله و در حقیقه اسرافند در ظلم و کاغذ که صرف کلمات بیان شود و نه بایه
 در به ضرر و فاسد که خرافات و اوهام و سنان بشنوند و در عقاید حق که دارند بدانند
 چون انکار معجزات را نمود و افعال منصوص و بر صرف ایات کرد و گفته است که بایان خلق افتد و کتب
 کثیری میشود و ترتیب حاکم میشود حال دلیل از بیان آورده که فی الباب الثامن من الواحد
 السادس من اسناد فی باب البیان و معجزات عن الانبیاء بمثلها فلا دلیل له من بروی حجة
 فلا حجة له من بدعی الا بایات فلا یعرضه احد ولا بدان بقرین و لا الباب لثقة عشر بواحدة واحدة
 و تفکر فیما نزل فیہ باللیل و النهار لای قول و ظاهر است که بعد از عرب شمر احدی نمیتواند
 مثل ایات و انبیان نماید که در کور فرقان ظاهر شد و در این کور هم ظاهر میشود با وجود این
 امتناع که غیر من بظهور الله احدی نتواند مدعی شد این امر را فرض است و در بیان که اگر
 قضی ظاهر شود و ابائی از او ظاهر کرد احدی منکرش او نشد لعل بر انفس حقیقه
 خریه وارد نیاید حال هم اگر بشنود چنین امری ظاهر شد و یقین نکند تکسب امری
 ننماید که سبب خزن او شود اگر چه این ضروری است محال و نه همین قدر که ذکر اسم او

نمود بر صاحبان حب و بعد است که او را محزون کنند احتراماً لا سمحاً و بهم زهر که امر او از
 دوشق بیرون نیست یا او است و حال اینکه خبر او ممکن نیست یا با برنج فطرت نازل فرماید که چرا
 نفسی تکذیب حق کرده باشد و حال اینکه شب و روز در انتظار ظهور او عمل میکرد و
 اگر بر فرض امتناع نفسی خود را شکی داد و اگر اندام او را با خدا بر خلق نیست که حکم او
 نماید اجلاً لا لامر و محال آنکه نفسی نیست که تواند چنین ادعائی کند که در کور فرقان ظاهر
 شد در بیان هم خواهد شد یا آنکه او بنفسه دلیل است بر ضیاء شمس خود او و عجز کل دلیل
 است بر فقر و احتیاج بسوی او سبب این امر آنکه بوم ظهور حق مذمهای ایشان بر صراط تلفر
 و بایه شیخی که در افتد ایشانست بر نکون وجود خود بان ایه حکمی نکند که کل احوال الهی باطل
 کرد و خود خیر نشوند و اگر کل بر این بل امر طاعت کنند بر خداوند است که حق را بر ایشان لقا
 فرماید و القای حجت و دلیل در قلوب فرماید باده ظاهر که از قبل او مشرق میکرد و تا اینکه
 مؤمنین نتوانند در حق و اظهار یقین نمایند و درون ایشان نتواند اظهار رتوف که وفو
 در حق درون حق است و کافین کل اهل بیان را اگر باین باب عمل نمایند فی الباب الثامن
 من الواحد الرابع فی ان بایانه خلق کهنون کاشی و برزق و بیعت و بیعتی فلنظرون یا اولی
 الانظار فان کل منظر من الباب الثانی من الواحد الثالث فی ان بقوله بخلق کاشی لان قوله
 قول الله اکور ظهور فرقان رسول الله بکله و لا یست تکم بظهور خلق و لا یست غیبشدا کر
 بقیه در ک ظهور من بظهور الله را تا ما بدیهی فی در حق او و کل اعلا تر از این نیست که ذکر
 شئون باریه نزد او نشود که غیر الله خلق ما میفرماید انهم **جواب** که چه شبهه اینست
 شایع اجواب داده شده و چون این کلمات منشاء و مبدا و همه این خرافات است در اینجا
 هم باید بیان کرد اولاً باید دانست که از اول روزگار تا کنون همیشه داعی حق و باطل هر دو
 در میان خلق بوده اند و صریح کتب سماوی و فرمایشات انبیاء و اولیاء و ضرورت جمیع
 ملتین هم قائم بر این است که داعی باطل در میان خلق بوده است چنانکه در همین ایات
 توبه که در دو فصل پیش ذکر شد بصریح با بطلب شده و پیغمبر کاذب را قهر داده است و در
 انجیل متی نیز در باب بیست و چهارم در بیان رجعت علیه بقیه صیقل خبر از مدعیان نبوت
 و مسیحیت بکذب و در اخر الزمان فرموده است و در غیر این مقام هم مکرر است و خداوند
 در کتاب مجید خود فرموده و جعلناهم ائمة یهدون الی النار و بوم القیمة لا یغفرین و لفظ
 امام بر نبی و امام هر دو استعمال میشود چنانکه خداوند بجز این بقیه فرموده است ان
 جاءک للناس اما ما قال ومن ذریعتی قال لا یزال عهدک الظالمین پس ابراهیم و ذریه

مخبر فرم بچال خود آوردند و بنای بنابر هم بوده است و ملاحظه کن که اتباع او که همه گفتار و مرتدین
بودند از رسول خدا نقل می کنند و از او هم در مقابل معجزات معجزات و البته معجزات
تا و بل و خرافات شنیدند و نظر کافر معجزه نیست که مثل اینرا طلب نماید و خاصه که بعد از ایمان باو طلب
میکنند و هیچ نمیکنند که همان ایمانی که آورده ایم معجزه است یا ایات یا بشخص معجزه است خلاصه
و بین که امر شام هم همین طور بود اول که بنای جنایت گذاشتند بزرگواران شام و عدل هاست و دادند
که عیاقرب عالم را آنچه میکنیم و جو و ظلم را بر میاریم و بر میاریم و عدل هاست و دادند و
همین بخنان و همه مردم را بچنان میارند و دادند تا آنکه الحمد لله شام را کشتند و دروغهای شام ظاهر
شد و هیچ نفی در او ضاع عالم پیدا شد بنام خدا لا بعد از این همه تفصیل هنوز از خرافات خود
دست برنداشته اند پس مختصرا میگوئیم که اثبات این بات مخبر فرم که در بدی برخلاف کتب سماوی و ضرر
همه ملایم است و جایز هم هست که مدعی بیاطلاع بر خیزد و کتاب و ایاتی هم بنابر و در بدی غنا هم
بگذارد پس خود این کتاب مسلم شاهد صدق کسی نمیشود و شاهد صدق از خارج باید بخیر
نمود و سابق بر این باز مفصل بیان کرده ایم که اصل کتاب آوردن باینوضع خلاف کتاب خدا
و حضرت امام رضا فرموده است که هر که مدعی نبوت شود بعد از خاتم و کتاب جدید بنابر
قتل او بر جمیع شونندگان از او واجبست و اما دو باب دیگرش که مخبر فرم یافته اند که این احقا
اول که بنای بند عوی را گذاشتند خودشان که شعور و مطالبه نداشتند بعضی از کتب شیخ و سید
۲ را دست آورده و بنا کردند از فرمایشات ایشان در دیده و حشور و ثانی از رای خودشان
داخل کرده و شرح شوره بقره بچال خود نوشتند و همین جبهه بود که عبارتش را دید که صریحا
منع کرد که بکتاب شیخ و سید نظر نکنند محض اینکه بنیاد املت بشوند که از آنها میبندد
و معشوش و عروج بلا باطل خود میکنند و جبهه دیگرش اینست که در حقیقه و خرافات ایشان
خاصه بفرمایشات مشایخ ما میشود این است که امر می کنند که نظر نکنند خلاصه از جمله مطالب که
در فرمایشات مشایخ ما دیده و باین عبارت معنی نمیشود آورده است مسئله سلسله طوبه
است چون در اخبار ال محمد فرموده اند عبا و ابته که حاصل آنها اینست که خداوند از نورال
محمد انبیاء خود را خلف فرموده و از نور انبیا مؤمنین اش را و از نور ایشان مؤمنین خیر
را تا آخر سلسله و شرح این بیان را فرموده اند که مقصود ما از این اشخاص کونیه خلق نیست
ولکن مقصود روح ایمانی است که در ایشان است و روح ایمان از نور شارع مقدس
در شخص خالص میشود و اگر از شارع اعراض نمود روح ایمان از او خارج میشود مثل اینکه
ایبته که از آفتاب روگردانند نور آفتاب از او زایل میشود حاله این بیان شریف لطیف و دست

گرفته و هیچ نفی پیدا که منظور ایشان چه بوده است و این خرافات را که هیچ ربط ندارد میگوید
مثلا باایات یا بقول و کینون هر چیزی خلق میشود ای احقان همین اشخاص بوده اند که پیشتر
از دعوی این شخص هر یکی ده یا بیست یا سی یا چهل یا بیشتر یا کمتر در دنیا زیست کرده اند
چگونه کینون یعنی بودن آنها باایات خلق شده که بعد از پنجاه سال بزم خود ایات بوده
و نه خودش و نه ایاتش در هیچ عالم نبوده است و معالجه انجاعت را نمیکند مگر شمشیر
الامر و عجل الله فرجه و معمل خرجها اعظم حله و اطول نانه **فصل** گفته است و چون به
تصیر بچان کتب سماوی و دلائل عقل و نقل ثابت و واضح گردید که معجزه و تخری و دلیل اعظم از
ایات منصور و معقول نیست حال بشارت اشرافان بترافاق را باسم الوهیت و ربوبیت
از صراحت کتب سماوی بشنود **فصل** ۳۳ توبه آیه دومیم خداوند از سبنا بر آمد و از
سبنا ایشان بخیر کرد و از فاران درخشان شد و با هزاران هزار مقدس و رود نمود
و از عیش شریعت آتش با ایشان داده شده انتی در این وحی عظیم خدای علیم از ظهور
مبارک موسی و عیسی و محمد روح ما سوا هم فلا هم و ظهور دیگر با هزاران هزار مقدس و رود
نمود خبر فرموده در کتب سماوی بسیار است که مستقبل محقق الوقوع را بلفظ ماضی فرموده
و فتح فی الصور و فضع من فی السموات و الارض الا من شاء الله و این ظهور اعظم است که
با هزاران مقدس از اظهار امر فرمود و از واح قدس به نثار مقدس گردید و این ظهور اعظم
است که باین قدرت و اقتدار و عضد رحمت و اختیار رحمت و سبحان و هم و فطنت
در بد و انبیا پس الحجاب الا التور و لا الطلعه نقاب الا الظهور و از افاق هوته ظاهر
فرمود و در انجیل بسیار از مواضع است با هزاران هزار فرشته میباید تا الام فرماید که
و او در و پای بوختا و باوی بودند صد و بیست و چهار هزار که اسم پدرش را بر پیشانی
خود ثبت نموده بودند و از وی را از اسمان شبدم چون صدای اب و عدد و بر بطومی
سر و دند سر و دنازه و هیچکس از او در انوار او موخت جزان بکصد و بیست و چهار هزار
کس که از زمین خرم شده بودند آسمانی **جواب** اول که در ترجمه که نزد من موجود
است بعضی کلمات با این عبارت که از توبه نقل کرده اختلافی دارد و بچون مطلب بکشت
معرض نیستیم خلاصه و ثانیاً توازی و تضاد و تدبیر در این کلمات نظر کن باینکه این
است که مراد این است که با همان نور دیگر از فاران درخشان شد یا با هزاران
هزار مقدس بودند و این ظهور چهارمی نیست چه اینکه ما منکر نیستیم که خبر از ظهور اما
۴ دو کتب سماوی داده شده و از برای هر کلامی معنی است و هر مطلبی هم با بیان نشده

در بعضی مواضع
در بعضی مواضع
در بعضی مواضع

خیا که میفرماید خداوند از سبوح امدا و از سبوح ایشان تجلی کرد و از کوه پاران درختانه
 شد و با هزار هزاران مقدسان و در نمودن این است که مقصود این است که با همان
 ظهور از هزار هزار مقدسان بودند مثل اینکه اگر یکی سلطان از دایره خلافت بیرون آمد
 با هزار هزار لشکر و در نمودن اینست که منظور اینست که لشکر پان با همان سلطان بودند و
 الله که خیل محل نجات است و زحمت بسیار که انسان جمیع بدیهیات را باید بدلیل و برهان
 ثابت کند محض اینکه این جماعت در جمیع بدیهیات دخل و تصرف نموده و همه را تشخیص و تغییر میدهند
 و متوقفند که همه از ایشان تسلیم کنیم پس بدین شبهه در این فقره هیچ خبری از ظهور چنان
 داده نشده و بالقرض هم که خبر داده شده باشد هزار حدیث بیشتر هم از روایات خود داریم
 که خیل است از اینها است و کسی منکر این مطلب نیست تو اگر راست میگوئی موضوع را درست کن
 و حالت که بنوان خلاصه حاصل وجه استدلال و این است که میخواهد ظهور باسم الوهیت و ربوبیت
 اثبات کند و ما را از این دو جواب است یکی برای کسانی که در اسلام قدم رانجی دارند و یکی
 برای امثال مصنف و جهود و نصاری اما برای مسلمین میگوئیم که ای برادران بر ما و شما حقیقت
 محمد و آل محمد ثابت است و صدق ایشان اوضح من الشمس ابدی من الامس است و این مطلب را
 بدلیل کتاب و سنت مامسلم کرده ایم که توره و انجیل که در دست جهود و نصاری است
 است و جمیع آثار دایم ما است و همین فقره از توره نیز از امام ما و شما حضرت امام رضا
 علیه السلام ترجمه فرموده و نقل فرموده است و بی شک که هزار مرتبه جمیع شوند و بخوانند و احوال را
 ترجمه کنند قادر نیستند زیرا که اولاً دانسته اند که توره و انجیل که از اسنان نازل شده نزد خود
 او است فقط و ثانیاً بر فرض که ابیه یا ایات صحیح هم نزد بکران باشد انطور که امام مقصود
 خدا را میداند و انطور که او اخطا بر زبانها دارد و میداند که هر لفظی ترجمه اش در لسان دیگر
 چیست حدی میبنداند پس ملاحظه کن در بخار که حضرت امام رضا در مجلس مامون با راس
 الخالوت که بزرگ علما جهود و مامون ملعون از شدت عناد او و امثال او را از اهل دیان
 حاضر کرده بود که امام را عجب کند حضرت فرمود با و هل تنکر ان التوریه تقول لکم قد جاء
 النور من جبل طور سیناء و انما علنا من جبل ساعیر و اسعلن علینا من جبل فاران قال راس
 الخالوت اعزت لکم الکلمات و ما عرف قسیرها قال ام انا اخبرکم بآثار قوله جاء النور من قبل
 طور سیناء و قد لک و حی الله بنار الله و قال الذی انزل علی موسی علیه جبل طور سیناء
 و اما قوله و انما علنا من جبل ساعیر فهو الجبل الذی و حی الله عز و جل الی عیسی بن مریم
 و هو علیه و اما قوله و اسعلن علینا من جبل فاران فذلک جبل من جبال مکه بنهر و بینها

بوم و توجه اش اینست که فرمود انا انکار داری که توره و انجیل که از اسنان نازل شده نزد خود
 سیناء و روشن کرد از کوه ساعیر و ظاهر شد بر ما از کوه فاران و اس الخالوت و عیسی که در این کتاب
 را میباشناسم و فی نفس الامر اینست که فرمود من خبر میدهم تو را بان اما قول خداوند فرمود
 از قبل طور سیناء پس این نور و حی خداست که بر موسی نازل شد بر کوه طور سیناء و اما قول
 او و روشن کرد از برای مردم از کوه ساعیر بر آنکوهی است که خداوند و حی عیسی بن
 مریم آفریناده و او بر آن کوه بود و اما قول و ظاهر شد بر ما از کوه فاران پس این کوهی است
 از کوهها مکه که میان آن و مکه یک روز راه است پس ملاحظه کن که اصل عبارت با بر الخالوت
 که در ترجمه ها است نبوده و با اصل انرا بر حسب عقاید فاسد خود تشخیص کرده اند یاد
 ترجمه خط شده و صحیح همانست که امام فرموده و اگر اخطا در ضعیفست تصدیق راس
 الخالوت را ملاحظه کن با علم انقا و قرب و منافاتان بر زمان صدور و بلسان یونانی و عبری و
 اینکه نسخ انقا هر چه باشد معتبر از نسخ حایه است هر چند که از نسخ قدیمه داشته باشند چنانکه
 مدعی هستند پس بدین شبهه این ترجمه ها صحیح نیست و نمیتوان مبنای عقاید دینیه
 را بر انکا گذارد و اگر بنا بر این باشد چیزها باید معتقد بشویم که کفر انقا بر ما بدیهی است مثل
 شنب شرب خمر و زنا و قتل نفس محرمه به پیغمبران خدا زیرا که در این کتب اینها مذکور است
 اگر چه جماعت با پیبه معتقد به اینها هستند و از همین جهت در امانه امام شافعی این معنی
 را امانت نمیدانند و عرض کردند که روی سخن در این وجه با کسانی است که قدم
 را سخی در اسلام و تشیع دارند و اما با این جماعت میگویم که اگر تو با اصطلاح توره و انجیل
 میخواهی عارف بشوی در انقا ملاحظه کن همان طور که سابق گفتیم که مثل اینکه در عربی لفظ
 و در فارسی خدا را دو معنی صاحب مالک و بزرگتر و مرتبه استعمال میکنند و مقصودشان
 الوهیت نیست و این کتب هم این سوال است و من بحال متبع لپیرو شواهد بیشتر از ذکر
 کردن ندارم اما بقدر ظهور مسئله ملاحظه کن در کتاب دانیال در خبر یکی از وقایع در ایه
 هشتم و نهم خدایان و سروران و آلات پسندیده ایشان از فقر و طلاق اسیر و از بصر خواهند
 و در ایه سی و هشتم و آن ملک موافق رای خود عمل نموده خویشان را بر هر خدائی رفیع و منظم خود
 نمود و بر ضد خدای خدایان عجبانه گفتگو خواهد کرد تا آنکه فرموده و بخدای پدران خود
 بشوق زنان تفکر نخواهد نمود بلکه هیچ خدائی تفکر نخواهد نمود تا آنکه فرموده بدین منوال
 در عقاید های مشید عمل نموده بخدای بیگانه که با و معترف است تا آخر و لفظ خدایان غیر خدا
 خدایان در غالب کتب بسیار استعمال شده و در توره و انجیل است فصل دهم زیرا که خداوند

خداي شما خداي خدايان و خداوند خداوندان خداي ابرو محبب و است که طرف کپري
 نمیکند و در شوه نمیکند و نیز در انا جبل اسم خداوند بر عیسی مکرر استعمال شده
 یاری مثال انبیا و انبیا است و استعمال لفظ خدا در این معانی که گفتیم نادر نیست
 پس در این مقام هم نمیتوان با نیکوئی استدلال نمود که باسم الوهیت ظهور مینماید بلکه ظهور
 صاحب ملکوت و کسیکه مرتبه همه ملکوت و بالا تر از این نیست که مبعوثی خداوند و او
 جلوه کرده مکرر چاکه خدا جلوه کرد باید باسم خدا خوانده شود در حدیث پیغمبر ما بداند
 بحکم الله تعالی فی کلام هر کس شنیده که کلام خدا را بخواند فرض نیست که بواسطه ظهور
 ایشان گفته شود خدا ظاهر شد اما نه اینکه شخص ایشان را باسم الوهیت بخوانند در این عبادت
 دلیل بر این مطلب نیست ملاحظه کن و ببین خلاصه و اما آنچه گفته که این ظهور اعظم است که با
 هزاران هزار مقدر ظاهر و امر فرمود و از آن حد سببه نشان مقدرش کرد بد تا آخر من عرفان اولاً
 که ملاحظه کردی در این عبادت و کوی از سوی موسی و عیسی و پیغمبر نیست و معتمدین با
 ایشانند و ثانیاً فرض نیست که صیحه بخواند که امام عصر عجل الله فرجه باشد مثل اینکه من خود
 از انجیل عبادان صریح نقل کردم اینگونه دعاوی راه کس میتواند بکند و کل بدیعی صلا
 بلبل و لیلی لا نفرطم بذاکا اذا انجست دموع من حدرد و بنین من یکی حق نیاگا هر وقت
 باوصاف یقینیه موسی و عیسی و خاتم بر این ظاهر می شود می شناسیم که این همان موعود
 است که فرموده اند و الا محض ادعای نمیکند و دلان در پنجاب هند و سنان مدعی عیسی و
 بر خواسته و از قرار مذکور پل کر و ریحان را با اعداد و بعضی کتبهم از او آورده اند و بدینجا
 از شما با کمال تراست و چه هم میگوید موعود را عیسی میدانند و لید هم که بنصیر چنان شما خبر از ادعا
 چیزی نیست پیچاره مسلمانان هنوز اسباب سفر عسکارا تهیه نکرده اند باید برگردند و بچند سال
 زیرا که موافق عقاید باطله شما اینهم ظهور و جد بک است و مرشد ناظم و دینان امر کرد که هر که
 مدعی یاق شد هیچکس معترض او نشود که حزن بر شمس حقیقه وارد میشود خلاصه که عاقل و
 بی بینم که بشیر عفا بد باطله خود و میمانند و نادم خواهند شد و اما تافه که از رویا
 بوخت افضل کرده چند فتیله از آن در نزد من موجود است و ترجمه های مختلف هم هست
 و معتمون هم این است که دیدم که ایند بر بر کوه صیهون ایستاده است و یاری صید و
 چهل و چهار هزار نفر یک اسم او اسم پیر او را بر پیشانی خود مرقوم دارند تا آخر و مصنف
 صد و چهل و اصد و بیست نوشته و ذکر فقره اول را هم نکرده است که مبادا معلوم بشود
 که مراد کبست و آنچه از مکاشفات بوختا ظاهر میشود این است که مراد از بن عیسی است

و بحث نشستی که مکرر در مکاشفات ذکر شد اشاره بتمام است و در انجیل بوختا است و در
 انجیل و در فرمودی این و در انجیل عیسی را بدید چنانکه اینست که خدا که نگاه جهان را
 بر مبدار و در اینجا خودمان نیز قریب به این مطلب هست چنانکه در انجیل و در باب سائی
 نقل کرده است از حضرت امام رضا که بر اس الجالوت فرمود فی الانجیل مکتوب بن البره ذاهب
 فطباخا من بعد و هو خفف الاصار و یفسر کم کل شی تا آخر و در روایت دیگر است قال
 الرضا یا نصرانی هل تعرف فی الانجیل قول عیسی ان ذاهب الی ربکم و ربی و الباقی طالع
 تا آخر که هر دو معنی پیش قریب بهم است و از این حدیث ظاهر میشود که مراد از بن مرثم باشد
 و این بن عیسی و اما در مکاشفات و انجیل که باسم بره خوانده شد ممکن است که باسم مادر خود
 شده باشد زیرا که پدر بشری از برای انحضرت نبود و خواندن فرزند باسم پدر شایع است
 خلاصه مطلب اینست که فقره مکاشفه خیر از آمدن عیسی علیه السلام است و در این موقع بی مناسب
 نوشته و شی از این نحو است که لاث دارند و فرض که فقره هم مخصوص خیر از صاحب الامر باشد
 بخانه در موضع اخبار است که انرا باید جست و الا از این نحو بیانات بسیار است مصداقها را
 نشان دهید تا تسلیم شود **فصل** در این مقام آیات بسیاری از قرآن که در کیفیت
 حشر خلائق ناقل شده نقل میکند و تفاسیری چند هم برای خود میکند و بدون دلیل
 و برهان و شهادت عیان میخواهد در باره این شخص و این زمان جاری میکند و اشهد
 الله که اگر مصداق این اخبار و آثار و آیات فرقا نبینیم همین ها است که شما باین نشان میدهد
 العباد بالله فما اذا اول یکتی منکر رجعت و معاد شدند تا از ما و قوه شهادت بود ند که
 کول این نشان را بخوانند و عاقل الله که امر چنین باشد و هشت هزار سال بمردم و عده ها
 دادند برای این اشیاء که حال سر پا است و ستمین بنیاد بعد حین و بعد در صدد
 برآمده است که اثبات نماید که ظهور را بر امر از او اخر مقتدره باید باشد و اولاً نمیدانیم
 که هر صورتی که از او اخری مقتدره بلند شود صوت امام است یا خبر سابق بر این بنی امیه
 که در شام سلطنت کردند و خود را امیر المؤمنین خواندند یا ائمه مسلمین بودند و بعد از این
 را یاقی که از شام حرکت میکند یا همه ائمه اند چنانکه در حدیث شریف صدر حدیث حضرت
 صادق عرض کرد که آیا پیش از سفیانی چیزی دیگر هست فرمود بلی و لبه نکشته مقتدر خود
 اشاره بسوی شام فرمود و فرمود شد این را بیه حسنه و رایتی امویه و رایتی قسبه و در
 بین این حال سفیانی بیرون میاید و در و میکند اما از مثل در و کردن زرع که مثل آن
 روز را ندیده هر کس عرض میکند مسلم خود سفیانی قبل از ظهور امام تم باید بیاید و این

و اینک هم که فرمود قبل از او است پس لا محاله فرقی میان این و این باقیات امام ۲ باید باشد و نیز
 ثبوت این مسئله که این را بنام در انعام باید بلند شود و اینست امامت بران صفت است که در اینجا
 اهل بیت سلام الله فرموده اند نه اینکه محض اسم گذارون و دعوی امامت باشد زیرا که ایندعو
 را همه کس میتوانند بکنند و این سخنان واهی را مشنوکا حد نمیشود بکنند دعوی را بکنند مگر خود
 صاحب الامر و در اینجا و مکرر فرموده اند که این امر ممکن است چنانکه حضرت باقر فرمود بر پدر که
 ای برادر من هر چه اصرار عرض کرد اصرار چیست فرمود اصرار عرض کرد اصرار چیست فرمود اصرار
 و بر هر چه از سفیانی و بر هر چه از زلفی که میباید بکنند و گفتند میبکنند بان اموال
 و از متبینه بقیات میبشوند و بر هر چه شاذ را از انحراف از انحراف مروت است که هر که
 از طاعت میباید مقامی را بچند امامت و او کافر است یا فرمود مشرک است و حضرت صادق فرمود
 که هر که از علی امامت بکند و امامت نباشد کافر است و فرمود بر و نایب قائم نابرون بپای
 پیش از او و از و نفر از نبی هاشم که هر لبوی خود میخواهند عرض میکنم پس بین که این امر ممکن است
 و قوهشمار باشد که هر صراحت بر اینست که دعوی باطل ممکن نیست محض همین است که اگر
 اقرار نمودند که ممکن است لابد باید اثبات امامت را هم اقرار کنند و چون اثبات امامت در مدعیان
 اثبات نیست لابد شده اند که بیکبار انکار کنند مکان دعوی باطل را و تحکم کنند که محض دعوی
 قبول نمائید خلاصه و بعد از این تفصیل باید ملاحظه نمود آیه که بر ظهور این امر از آیه
 معتدله وارد گفته است و در عین این ظهور و احکام و ارتفاع ندایش از اراضی معتدله
 فصل اشعیا آیه دوم و ایام آخرین واقع میشود که کوه خانه خدا بر سر کوهها برقرار و بر تپهها و فیج
 تر خواهد شد و طواف شبها بسوی او روان خواهند کرد و قومهای بی شمار روانه
 شده خواهند گفت بیایید تا بکوه خداوند بخانه خدای یعقوب برویم که او را هایش را
 بیا نمود و در طریق او گردش نمایم زیرا که شریعت از حیون و کلام خداوند از او و شلم بر و ن
 خواهد آمد و او در میان خلافت حکومت کرده قومهای بی شمار را منقبت خواهد خوا
 و ایشان شمشیرهای خود را بکاهن و نیزه ها را باره بلند کرده قوم بقوم شمشیر نکشید
 یار و بر جند نخواهند موخت و اینچنان دان یعقوب بیاید تا در نور خداوند و فنا و نمایم
 عرض میکنم سابق بر این ذکر کردیم که از صریح کتاب اشعیا در فصل یازدهم و کتاب بر مپاه
 در فصل سی و سوم معلوم میشود که مراد از این اخبار سلطنت سلمان علیها السلام بوده
 است که بعد از خلیفه اول بیت المقدس واقع شد و علاوه بر این میگوئیم که حتم نمیکند
 که اینها خبر از سلطنت سلمان باشد و لیه وضعی که فرمایش شده باشد واقع شود یا محض

اینکه صدائی از حواله شام بلند شد باید تسلیم نمود و در آخر همین فصل دوم ملاحظه
 کن که میفرماید نگاه ارتفاع او میان خمیده و بکبر استانبان پشت شده و از نور و جلال
 با انفراد منعال خواهد بود و بنا بر این بالکل بر طرف خواهد کرد و ایشان در معاره
 کوهها و در زنه ها خال از ترس خداوند و عظمت جلالش هنگامی که چهره ترسانند
 زمین بر میخیزد داخل خواهند شد و در آن روز از میان بنفای نقره و اصنام
 طلایی که مخصوص بعبودن از برای خود ترتیب نموده بودند بموشها کور و شب
 پره ها را خواهند گذاشت تا آنکه بخاره های کوهها و شکافهای صخره ها از ترس خداوند
 و از عظمت جلالش چینی که چهره ترسانند زمین بر میخیزد داخل شوند از انسانی که فضل او
 در دماغش میباشد دست بکشند زیرا که اعتنا را و چه خواهد بود تمام شد فصل طلال
 ملاحظه کن پسین همین اوضاع سر باشد که جبهه بیان از زمین بر چیده شده و گمانه که عباد
 افتا کردند بخاره های کوهها و شکافهای صخره ها از ترس خداوند داخل شده اند یا نه خود
 را کول میکنند و بخیا لایق مانند چر سپان خود را خوشحال میکنند و الله که نیست مگر
 صرف خیال و علم باطل در غایت قوه و افتادار و دولت باطلست و حق صرف پنهان و باید
 دولت و بعد از این بیاید که فرمودند دولت و افتادار و دولت باطلست و حق صرف پنهان و باید
 همین عبادات بجهنمانا زلت و دوابه میبکاهد هر کس در زیر ناک خود و در زردخت انجیر
 خود خواهد نشست و ترسانند یافت نخواهد شد زیرا که دهان خداوند بشکرها خیز
 فرموده است و تمامی اقوام اگر چه هر کس با اسم خدا پیش رفتار نماید و لکن ما با اسم خداوند ناید
 الا باد و فنا خواهد نمود و خداوند میفرماید و ان روز من لک شده گان را جمع و رانده شد
 و گمانه که منیله گردانیده ام جمع خواهد نمود لک شدگان را برای بقیه خواهم گذاشت و در
 شدگان را بطایفه عظیمه مبدل خواهد ساخت و خداوند در کوه حیون از حال نا ابد سلطنت
 خواهد نمود عرض میکنم در این عبادات هم نظر کن که فرموده است که در آن روز ترسانند یافت
 نخواهد شد و سایر آنچه فرموده است تا آخر ببین همین وضع برای حضرت پیرامه یا نه و
 الله هوش از سر انسان میرود که اینچنان نازه میشوند که خود را بجهنم حفظ جان بر وسپهی
 بندند و از قوت سل و من ستمند میجویند و عجب است که خجالت نمیکشند و باز مدعیند
 که امام مآظا هر شده عجب مایع است که در عین اولاد شده اند که پناه بدشمنش ببرند و ناخوش
 بنماتند بادی و از دوسر به بعد از این ظاهر میشود که اینهم با را اشاره سلطنت داود و
 سلمان است زیرا که فرموده است این خبر حیون مثل زن زانیده در دزه کشیده وضع

حل نماز از آنکه حال از شهر بیرون رفتن در محضر خواهی نشست بیابان رفتن در آنجا هائی خوا
 یافت و در آنجا خداوند تو را از دست دشمنان خلاصی خواهد داد و حال جماعت بپای
 برضت جمع شده میگویند که ما و شوم و چندان ما بصیون بنکر و ناخر پس بین که
 اینها هم اشاره بکفر فاسقهای بیخا حتی بعد از این بیابانها و اسیری بیابان و رهانشان
 از اسیری است که در آن زمان اتفاق افتاده و کلیه بدانکه آنجا و ناچی باین ترجمه هائیت را که
 آنجا می ماند در ترجمه ها مردم این بیابانی نظر بیابانی که زبان فارسی در تحت ایان قران مینویسند
 تاکنون این آثار عجاوین که هزار رنگ و طایفه در قران مینویسند است ظاهر میشود بانه
 چنانکه اصل این کتاب استانی بر صراط اولی باقی مانده و هیچیک از اینها در چنانکه افشا
 الله ثابت خواهد بود باز گفته است و در فصل ۱۷ است که در آن است و در وقت آنجا
 خیده خالوند در آن هم مختار خواهد بود و بر آنکه در آنجا در هر چه خواهد بود و غیر
 میکنم این به در فصل اول که نیست در سایر مقامات هم بداندی نظر بداند و با وجود بود
 هم جواب از آن مثل سایر ایانی است که نقل میکنند و در کوی زانو شایم هم که در خود این به
 و در غالب است که لا اله الا الله که ملاحظه کنی بنای او بر همین است که او را با عنوان مطلب موافقتی
 ندارد و باز گفته در فصل ۱۸ است که این به و بر آنکه از برای ما و لیدی را بیده میشود و لیدی
 عطا کرده میشود که سلطنت بر دوش او و اسم او عیسی و عطا و خدای کبریا اب جاوید و سرور
 سلامت خوانده خواهد شد از یاد سلاطین و سلاطین را بر تخت دارد و در حاکم کنش انبیا هائی
 نرنا انکه از او بعد از او و صدای از حال ثابت ثابت و برقرار نماید و غیرت خداوند لشکرهای این
 چیزها را این خواهد بود و عرض میکنم این به هم خراز سلطنت سلیمان میدهد که بر تخت دا
 می نشیند اشکال که در این به و بعضی ایان دیگر هست این است که انبیا برای سلطنتش نیست
 و سلطنت ظاهری ایشان منقطع بود و ممکن است که این کلانان حمل بر سلطنت حقیقی ایشان
 بشود بلکه اگر ملاحظه کنی ناچاری بیچی که باید بنظر و باشد زیرا که در بنیاد افتاده است و زوال
 بلکه بر رخ هم امیرش همین موالف ثابت عمر و روح اطول از دنیا و ابد و در شهادت دنیا
 و بر رخ هم خواهند در دنیا و دنیا به پیغمبر خاتم فرموده است که اند مین و انهم مینون و اما
 در دنیا عمر جاوید نخواهد کرد پس سلطنت دائمی ایشان حقیقی است و اینست که خداوند
 بهشت تاج کرامت و حله سلطنت بر مؤمن میپوشاند و در اخبار فرموده اند و امران سلطنت
 در خلیفه سلطنت و بنای ندارد و در دنیا بحسب مصالح زمان انبیا و اولیای کاهی سلطنت
 فرموده اند و در دنیا و دنیا ال محمدی و اولیای است و البته انهم بوضعی که مناسب بنیاست

خواهد آمد زیرا که خداوند ایشان وعده فرموده و خلف نخواهد فرمود و شرح سلطنت انبیا
 ایشان در مکاشفات بوحیاد در ذکر قبیه اول و ثانی و حشر و معاد و اورشلیم جدید شده
 است و ان دخل با و در دنیا ندارد و در او اخر مکاشفات ملاحظه کن و بین و بینار شیه است
 همان وضعها که در اخبار خودشان ذکر شده است و ناوید نمودن اینها با امور و دنیا و دل خوش
 کردن است که مقرر می نیست و اینها است که بعضی ایان ایشان قاصر است همه این اخبار را و امور و دنیا
 قرص میکنند مگر هر چه با وضع دنیا درست بنیاد و در حقیقه کمال بی خردی است که ایشان عقد
 خود را میزان کل اخبار انبیا و اولیای اقرار بدهد و حال اینکه به بینا و امور از صنایع خلق و چیزها
 که خداوند در هر چه بنا افزیده است که عقلهای ما بیک در آن چنان میماند و هیچ نمیفهمیم و حال
 اینکه بسیاری از اینها چیزهایی است که پیش چشم ما است پس با این فلک ادرال چگونه رواست که
 عقل خود را میزان جمیع امور قرار دهیم و هر چه می بینیم انکار کنیم و حال اینکه در اخبار فرموده اند
 که درین خداوند بعقول ناقصه فهمیده نمیشود و بان نمیرسد مگر تسلیم پس ما اگر هم جمیع مثل
 را نداریم امیدواریم که اهل تسلیم باشیم و در حدیثی فرمودند که رسوخ در علم تسلیم است چنان
 خداوند فرموده و انما یسخر فی العلم بقولنا منابه و اما اینها است از غور تسلیم محرومند و هر چه امور
 را میخواهند بعقل خود قیاس کنند و با همین وضعهای عرضی بنای تطبیق کنند و این است که
 عقاید ایشان همه فاسد شده است باری و نیز گفته است که در فصل ۳۰ است که انبیا بیابان و
 زمین خشک شامان و صحرای مسر و شده مثل کل شکوفه خواهد کرد بر بادنی شکوفه کرده
 بلکه بر و سرور و خرتی بیک خواهد نمود و شوکت لبنان و زمین کرمل و شارون بان عطا کرد
 خواهد شد و ایشان جلال خداوند و عظمت خدای ما را خواهند دید و دنیا هائی است را
 قوی و زانوهای آخرت را حاکم کرده و بدل طپیدکان بگویند که قوی شده منرسد اینک
 خدای شما مخصوص انتقام و خدا جهنم را میباید بلکه آمده شما را اینان خواهد داد نگاه چشما
 کوران مفتوح و کوشتهای کان باز خواهد شد از زمان لیل مثل غزال بر خواهد جست و زبان
 کل از نم خواهد نمود زیرا که الهاد در بیابان و رودها در صحرایا جاری خواهد شد و
 سراب ببارد و مکاتهای نشسته بمنبعهای آب مبدل خواهد شد و در مکانیکه از درها
 میخواهند عوض قصب فی کیه خواهد روید و در اینجا شاه راهی بل راهی که بطریق
 مقدس نامند موجود خواهد شد و در آن ناپاکان عبور نخواهند نمود زیرا که
 برای مقدسات و سالکان انرا که چه ابله باشند کراه نخواهند شد و شهر در اینجا
 نخواهد بود و حیوان درنده بران نخواهد برآمد و ناجیان در آن گردش کرده رها

یافته کان خداوند بر گشته سر و کوبان و تاج شادمانی جاوید بر سر بصبون خواهند آمد بشکوه
 و خجسته رسیده اه و ناله فراد خواهد کرد آنتی معلوم بوده که این را خود قبل از این قرن در نهایت
 خرابی و ویرانی بود چنانچه در فصل ۲۴ اشعیا که قبل از این فصل است بنفصیل خبر میفرماید
 میگویم در حقیقه عجل دارند که جاوید خود را بیکدیگر و الا بسیار غریب است که کسی حدس بزند که
 مراد از این بیانات همین وضع حاله دنیا است که مشاهده میکنیم در همین فصل سوره چهارم که
 ذکر میکند ملاحظه کن که میفرماید ای قبایل نزد من آمده بشنوبدای طوایف کوش دهید
 و ما بین و هر چه در آن است جهان و هر چه که از آن صادر است بشنوبد زبنا که غضب خداوند
 بر تمامی قبایل و خشمش بر هر کی لشکرهای ایشان است که ایشانرا لغت کرده بقتل کشیده نموده
 است کشته کان ایشان بخارج انداخته شده از لاشه های ایشان عفوین بر آمده کوهها از
 خون ایشان جاری خواهند شد و تمامی عسا که اسماها کلاخته و خود اسماها مثل طومار
 پیچیده خواهند شد بلکه که عسا که ایشان مثل افتادن بر تال و پالمانند و آنه انجیر از
 درختش خواهند افتاد زبنا که ششیرن در اسماها تاب دار خواهد شد و اینل بر ایدوم و بر قوی
 که ایشانرا برای عقوبت لغت کرده بودم فرود خواهد آمد تا اینکه بنفصیل از خرابیهای زمین
 ایدوم بیان میفرماید و از جمله عباداتش اینست و الجای جاریش برفت و خاکش بکودک و مبدل
 و زمبش نیز برفت سوزند خواهد کرد بدش و روز مضطرب نشود و دوش دایما مضاعف
 خواهد شد نسل بنسل خراب خواهد ماند که ایدل آباد کسی در آن گذر نخواهد کرد عرض
 کنم در این عبادات درست نظر کن و بین یا غمرا از وضعی است که در رجعت و در نزد تقوی
 سر پا خواهد شد که عسا که اسماها که ملانکه خدا بندگان خواهد شد مرد و اهل زمین نیز خواهد
 مرد و اسماها مثل طومار می پیچید خداوند در کتاب مجید خود فرموده بوم فطوی السماء کل
 النجل للکتاب و اوضاع جهنم که در فصل سوره چهارم بیان فرموده سر پا خواهد شد و اوضاع
 جهنم که در فصل بعد بیان فرموده آشکار خواهد کرد بد حال جمیع این سخنان را بجوی و هو
 خود معنیها تشریح ظاهر می کنند بلکه بسیار بی از کلمات را هم بر حال خود بدون هیچ معنی
 میکنند و در بیگانه میخوانند بر همین اتمام و است از اندوخته را بجهنم بکنند و آنست که از قبیه شهاب
 باشد که نظام عالم بر عقاید شما نمیگردد و یا این اسماها نمیکند و اینهمه شداید که از قبیه شهاب
 باین اسانی نیست و اینهمه نعمتها که از جهنم فرموده اند اینقسم مشوب بجزار کونه عذاب خواهد
 بود و اگر همین باشد بغور بالله در حقیقه و رحمت عبت هم نباید کشید و نعمت
 و عذاب که در دست و دشمن در آن مشار کنند اکتساب و اجتنابی ندارد و هر که هر چه

انفاق

انفاق مضببش هست باو خواهد رسید خداوند بحق ال محمد دست مارا از دامان ال
 محمد کوناه نکند و عقاید مارا انبطور فاسد نکند و این را هم بدان که قلت ادواله بنی المص
 نسبت باین امت امری مکشوف است و ایشان خوبان از زمان بوده اند و بنی المص
 از ایشان خوبان از زمان بودند و سایر مردم فتنه از ایشان هم کمر بسته است و نسبت
 همین قلت ادواله است که از توحید ایشان گرفته تا پائین همه را با الفاظ مناسب با فضیلهای ایشان
 او افرموده اند مثل اینکه با اطفال این زمان سخن گفته باشند که شاید قدری در دل بکنند
 و انفعاله حاصل کنند و بجزارت تربیت بنیایه شعورشان ز یاد شود و اینست که در وصف
 خداوند و کیفیت ساوکه او یا خلقش همه انفاذی که مناسب جمیع انبیا است ادا شده
 و اوایل این امت سنبان که از ال محمد منقطع شدند و باین کتب رجوع نمودند با انها
 مغرور شده و انها را حقیقت پنداشتند و در آخر این امت هم این جماعت نیز که علاوه
 بر بی زالی محمد منقطع شده اند و عقول ایشان بواسطه اعراض از ال محمد گرفته شده
 باین کلمات مغرور شده اند و اینها را حقیقه پنداشته اند و چون الفاظ جنائی بود
 همه را میخواهند در همین عالم اعراض جاری بکنند و شعور نمیکنند که کلامیکه شخص دانا
 با اطفال میگوید اگر چه ملاحظه حکمت را خواهد کرد و معذرت از حقیقه و در خواهد
 بود زیرا که خواسته کلام را با فهم اطفال نزدیک کند و لازم انقطاع از ال محمد و همین
 خداوند دست مارا از دامان ایشان کوناه نکند و باز گفته است فصل یکم اشعیا و طاکا
 قوا مثل خشنه و شیران قوا مثل ایدل بود نشان بر خواهم کرد ایند بعد از ان بشهر
 عادل و مدینه صادق تا میاید خواهی شد صبون با حکومت و بر کنیده کاش با عدالت
 خواهند شد اشعیا ۵۷ ایشان را بکوه مقدس خود آورده ایشان را در بیت الدعا
 خود شادمان گردانید آنتی عرض میکنم در فقره اول بر کنیده کاش با عدالت خواهند شد
 صحیحش موافق کتاب اشعیا بر کنیده کاش با عدالت فدیه خواهند شد و این کلمات باز محتمل است
 که مراد از انها همان آبادی بعد از خرابی اول باشد و مراد از خاکان و مشیران همان اسرای بابل
 باشد و اینو قایع شده است و یقینی است و اما غمرا از انقاد لیل میخواهد و اما فقره ثانیه مراد
 از بیت الدعا بیت المقدس است زیرا که در این بعد از این میفرماید قریبهای سوختن ایشان و
 ذبايح ایشان در مدح من قبول کرده خواهند شد زیرا که خانه من برای تمامی قبایل بیت الدعا
 متعی خواهد شد آنتی پس در غیر بیت المقدس جاری کردن ان دلیل میخواهد و اگر بنا بر این
 باشد که از برای ان یا عتقاد شهادتی نیست و در حقیقه کسیکه بنا بر این استدلالت میکند

بدر

خطاب میکردند و منعی نمیفرمود و از خود عیسی نقل کرده اند در باب بیست و یکم متی که
 خود را خداوند خواند و هم چنین در باب بیست و دوم بمقتضی بیان ایشان خداوند
 خود را میگوید و در غیر این مقامات هم بسیار است پس تو که باین الفاظ مغروری دوباره
 عیسی هم باین الفاظ هست و نصاری هم که او را خدا خواندند و بنا بر این مافی نیست که این
 اخبار از ظهور عیسی هم باشد و یقیناً اخبار ظهور و انجساف باشد اولی و اصح است تا این
 خرافات که شما میگوئید و لکن سابقاً از آنچه بیان کردیم دانستی که بعضی از اخبار از سلطنت
 سلیمان و بعضی از ظهور عیسی و بعضی از ظهور یسوع و بعضی از ظهور صاحب الامر و
 بعضی از اوضاع رجعت و قیامت و هیچ کدام داخل بوضع انجساف ندارند چنانکه دانستی و باز گفته
 ثالثاً حکم سیف در ظهور آن حضرت و بعد از او برداشته شد بلکه ملک و سلاح را بر او
 مرتجع و الا آن ناریه را فوق تصور تابع نموده باشد که جهت وجه ظاهر نمودند و علت انعام
 هبت بشریه اند چنانچه اخبارشان در ظهور و بروز آن جهنمیه شان بیک تشکیک ساخته بود
 بیست مثل خود را هلال میبکشد و بگری علاوه اخراج و اصطناع نموده سلطان الله معذله
 خود را هم دوست ببناء جنس دوست عالم گمان کرده اند جواب میگوئیم در حقیقت سخنانی که
 کزن بچه مرده میخندد و مکر این جنکها و صنعت الا آن حرب که در نصاری شایع است از احکام
 مبیح است یا خود اینها بنیعت ملت این اعمال را میکنند یا غرض ایشان صرف دنیا است
 و وسعت دادن مملکت و زیاد کردن خراج و فواید آن عم از اینکه خلق در ملک متابعت
 آنها را میکنند یا نکنند بلکه کاری نیست درین ندارند و جنکهای ایشان مبتنی بر عیون
 لبیک و ضربت و عدم تسلیم مردم نیست عجب است والله که ایشان ادعای شعور میکنند و
 با اعمال امتنان جاہل ناقص معصیت کار بر شرایع انبیا اسند لال بکنند و از خود حضرت
 عیسی بقیه پس پیوسته است که جنک فرموده باشد در یکدیگر است هست از حضرت صادق
 که عیسی خبر داد قوم خود را میبرد پس متحمل نشدند از او خروج بر او کردند و در کرب
 پس مقابل کردند با او و او هم مقابل کرد با ایشان پس کشت ایشان را و این است قول خداوند
 فامنت طائفة الایه و در حدیث دیگر است از آنحضرت در باره حواریین که گفتند نحن انصافنا
 الله که نه بخدا اقم که نصرت نکردند او را از یهود و مقابلند با یهود نکردند خلاصه پس محقق
 نیست که جهادی فرموده باشد و حدیث قول هم که دالی بر قتال است ملاحظه میکنی که
 دشمنان سبقت گفتند و این در حقیقت دفاع است نه جهاد و در عبادان انجیل امر
 بجهادی نداده ایم بلکه در انجیل متی است در باب پنجم که با شر بر مقاومت میکنند بلکه

هر که برخاسته راست تو طباچه زند بگردان و بگردان و اگر کسی خواهد یا تو دعوی
 کند و بپراهنند را بگردان خود را نیز بدو و اگر در هرگاه کسی بخور او را بپراهنند را
 ببرد و بمیل همراه او بر و نالینکه فرمود شنیده اید که گفته شده بود همیشه خود را محبت
 کن و بادشمن خود را دوست نما اما من بشما میگویم که دشمنان خود را محبت کنید و برای
 لعن کنندگان برکت بطلبید و با ناسنکها از شما نفرت کنید احکام کنید و هر کس که بشما
 خوش دهد و زحمت رساند دعای خیر کنید تا پدید خود را که در اسمانت پسرا شود
 زیرا که افتاب خود را بریدان و نیکان طالع میبازد و یاران بر غادران و ظالمان میبازد
 تا آخر فرمایشات و در باب بیست و چهارم متی نیز از جنکها و وقایع بعد از خود خبر داده
 است و اصحاب خود را امر بصبر فرموده است خلاصه پس این سخنان که گفته خرافات است و باز
 گفته و رابعاً بنی اسرائیل جمع نشدند و غریب نکشتند بلکه پراکنده و ذلیل شدند
 خامساً اراضی مقدسه عمارت شد بلکه خراب مخصوص بعد از اشراق نیرافاق از افق
 حجاز بواسطه محاربات بین اسلام و نصاری بلکه خراب و ویران گشت و حال قریب سی
 است اکثر دول و ملل همت و اقدام در تعمیر و آبادی آن اراضی نموده اند و بسیار آباد شده
 جواب میگوئیم که سابقاً گفتیم که اجتماع بنی اسرائیل در زمان سلطنت سلیمان شد و گذشت
 و گفتیم که شما بخود میگویید اجتماع ایشان در اینجا شده و اگر بنا بر این است پس اراضی مقدسه
 را هم نابول کنید که هم هم فوق دهد و اما آبادی اراضی مقدسه در اینجا و نقل کرده است
 که خود بنی المقدس را بعد از خرابی عمر آباد کرد و در زمان سلطنت بنی امیه هم که معمور
 است شام بمنتهای آبادی رسیده حال هم خارج که غالباً از یهود و نصاری و اهل سنت
 هستند در حد آبادی آن هستند و این آبادیها که بر دست کفار و یهود و نصاری
 و غیر ایشان واقع میشود هیچ یک پسند خاطر اولیاء خدا نیست و ایشان همینکه می آیند
 همه بدعتهای از اهل میبکشد و در آبادیها تغییرات میدهد که در اخبار اشاره بانها
 شده و شما الحمد لله قدرش تصرف در این امور حاصل نشده است عیث بچ لیل و برها
 بخود نبندید و باز گفته و سادساً طوایف بسیار بار اراضی مقدسه توجه نمودند چنانچه
 در فصل عاء اشعیا که اول ناخرش ذکر ظهور است میفرماید که ایشان تمام برادران
 شما را از تمامی قبایل بر اسمها و عراده ها و خازان و جازان بخداوند بکوه مقدس من
 اورشليم از راه هدهه خواهند آورد و انهم چنانچه همین قسم از اطراف عالم با منع جمیع ام
 فوج فوج بان اراضی بجهنم زبانت و طواف رفتند صدق الله العظیم و صدق رسول الله

العلم الحکیم جواب میگویم اولاً بشهادت صریح انبیاء دانسته که از این قبیل اخبار از
 ظهور سلطان بن داود داده اند و تا قبل از اینها هم مردم فوج فوج بشامان رفتند و
 بعد از اینهم خواهند رفت و اینها دلیل حقیقت نیست و الا سلاطین بنی امیه و سفیانی بنی
 همدان پیش برحق باشند زیرا که انقسم که همه مردم رو باینجا میفرستند هرگز در این زمانها
 اتفاق نیافتاده و دلیل صدق برهان را باینجا است نه این امور که برای کفار و مؤمنان
 هم حاصل میشود و ثالثاً صریح همین فصل است بعد از این که خداوند آسمان و زمین را در
 جدید میآفریند و خلق را در انعام باقی میدارد و ان اورشلم جدید است که در مکان
 یوحنا است و در باب بیست و یکم دیدیم اسمانی جدید و زمینی جدید چونکه آسمان اول
 و زمین اول در گذشت و در یاد بکر یافت نمیشود و من یوحنا شهر مقدس اورشلم
 جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل میشود و محبتا شد چون عروسی برای شوهر
 خود را داشته تا آخر که همه اوضاع قیمه را بیان میکند چنانکه خداوند فرموده یوم تبدل
 الارض غیر الارض و السموات برز و الله الواحد القهار و یوم نظوی السماء کما هی الشیاء
 السجیل للکتاب کما بدنا اول خلق فیها و عدا علینا انا کما فاعلین و یسا لونی عن الجبال فخل
 بنسفها رقی لیسفا فیها قاعاً صافصفا لا تری فیها عوجاً ولا امناً و کذا للالبان
 دیگر که فرموده است ای نادان این سخنان را با اوضاع دنیا ناوید که در دست نخواهد
 آمد و بقاء جاوید در این دنیا نیست و حضرت امیر فرمود ما نصف من دارا و ما عشاء و لیس
 فناء فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب پس آن اورشلمی که این اوضاع روان سر یا
 میشود این زمین دنیا نیست و مال عرصه آخرت است و اینگونه اخبار در خل ظهور
 امام تکرار در برابر ظهور آنحضرت هم در دنیا است و در همین دنیا سلطنت با استقلال
 در تمام زمین خواهد فرمود خود را کول میکنند و درین خود را مفت مبارکند و
 باز گفته و سابعاً اورشلم با اسم جدید خوانده نشد و بین الدعاء و شهر صادق و شهر
 عادل نامیده نکشت و علاوه اسم باید از جانب خدا و حکم کتاب آسمانی باشد تا من
 با هزاران هزار مقدس بنامد تا ساعته این وقوعات در ظهور الله باید واقع شود
 چنانچه همه نبیوات تورات و انجیل ناطق است بلکه این ظهورات باید هزار و دویست و نود
 سال بعد از ظهور نقطه فرمان ظاهر شود و کذا لک بظهور نقطه فرقان و نقطه بیان
 توان تفسیر نمود بدلائل که گذشت و علاوه ندانسان از این اوضاع مرتفع نشد بلکه بیان
 از اوضاع هم تشریف نبردند و علاوه حکم سیف را مخون کرده در کتاب الهی ثبت فرمودند و جواب

میگویم

میگویم در حقیقت باید از رسول خدا شرم کنیم که اسم اینجاست را با او واسم کتاب و را با کتاب
 حضرت قرین کنیم خداوند جزای اینجاست را بدهد که در مقام مجاز از این شده ایم اما خبر حق
 کرد و با ساحتی اراضی مقدسه گفته بر فرض که شما حالا این اسرار را ذکر کنید ان هی الا
 سمیه و هوها انتم و با و که ما انزل الله بها من سلطان سلطان خداوند را باین نشان بدید
 تا به بینیم محض قول که حرف پذیرفته نیست عرض کردم که مسیح منبر باید که چه بسیار اشخاص که
 با اسم من بر میخیزند و ادعا عیسویت میکنند چنانکه الان برخواستند و بفرموده شما کول
 بخورید در باب بیست و چهارم انجیل میفرماید که من در میان کاذب و اینها کذب ظاهر شد
 علامان و معجزات عظیم چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی بر کوبیدگان را بفر کوبید
 اینک شما را پیش خردم پس اگر شما را کوبید است در صحراست بیرون مروید با انکه در خلوت
 است با ورم کنید زیرا هم چنانکه برق از مشرق ساطع شده تا مغرب ظاهر میشود ظهور ایشان
 نیز چنین خواهد شد و هر جا که مرداری باشد در کسان در انجا جمع شوند و فوراً بعد از
 مصیبت ان ایام افتاب نار یک کوه در و ماه نور خود را نهد و ستارگان از آسمان فرو
 ریزند و قوای فلاک منزل کوه را نگاه علامت شیرانشان در آسمان پدید آید و در
 ان وقت جمیع طوائف زمین سینه زنی کنند و شیرانشان را به بیست که بر اینهای آسمان
 با قوت و جلال عظیم میاید و فرشتگان خود را با صور بلند و از فرستاده برگزیدگان او
 را از بادهای اربعه از کران تا بکران قلم فراهم خواهند آورد تا انکه فرموده که این امر فریاد
 است هر انچه شما میگویم اینطایفه نکنند تا اینچه واقع نشود آسمان و زمین را بل میشود و
 لیکن کلمات من هرگز زایل نشود اما از ان روز و ساعت هیچکس اطلاع ندارد حتی ملئکه
 آسمان جز پدید من و پس تا آخر فرمایشات و عرض اینست که جائی که مسیحان و انبیا کاذب جمع
 است بلکه معجزان عظیم از قبیل شعبه های ایااتی که شما اظهار میجوئید بر زبان آنها
 جاری میشود و در حقیقت نه شعبه و نه ایات شما هیچیک معجز نیست و نظایر آنها بسیار
 است و بدو نوع اسم مسیح پانیه بر سر خود میگذارند پس بدو نوع اسم او و شلم جدید
 یا صادق یا عادل بطریق اولی میتوان گذارد و بر طبق ان ایات مجعوله هم میتوان خواند
 و هیچیک از اینها اعتمادی نیست تا انکه امر امام مثل افتاب از سحاب چنانکه فرمودند
 و امر مسیح نیز مثل برق لا مع چنانکه فرموده ظاهر شود و بکنند آنچه باید بکنند و بکران
 خرافات مسموع نیست و اما انکه با هزاران هزار مقدس بنامد این مسئله برای شما هم که نشد
 است هزاران هزار ای محمد الله بنیید و ما هم که هستیم فدای در وجود شما نیست و سوا

خواجه

فواش را حال قیام که مرتکب هتک چیزی ندیده ایم هر چند که در کتب خود اظهار قدس
 میکنند و ایند که کسی را بسوی خود میکشند و یا میکشند و بعضی اینک از او عطا
 میشود و یا حال خبیثه خود را بر وی میدهند و زلفهای خود را بر یکدیگر حلال میدهند
 و یا طایفه ای را بدو جماعت از مسلمانان که طایفه ایشان پال بوده و اول باظهار قدس
 مغرور شده و پیر و شایسته اند و چون بر مکتون عطا شد و فواش که مرتکب میشود
 مطلع شد و نثار و کردار شد و باعث هلاکت جمع دیگر گردیدند که کول شمار آن
 خورد و اما آنکه گفته اند که این وقایع در ظهور و الله باید بشود و جای منعد از این
 مطلب داده ایم و الا اینکه معنی لفظ خداوند که در این مقامات مستعمل است اینها نیست که تمام
 گویند و ثانی بنده اخفصاص ظهور بعد از دربار علی و دیگران هم هست چنانکه
 دانستی خلاصه و اما آنکه گفته اند که بعد از هزار و دویست و نود سال باید باشد که هزار و
 دویست و نود و در یکی از کتب دیده و ناو بل بجائی کرده و جواب از آن تفصیل خواهد
 آمد و اما آنکه گفته اند ایشان از آن اراضی بلند شد و ملاحظه نما که تمام هفتاد و شش
 و هجدها هر چه صریحه است از راست یاد روع میگوید مولا علی محمد از شیراز بیرون آمد
 میگوید امام از مکه ظاهر میشود و میگوید و خودش بیت الله است و در این مقام سرور
 حسین علی را برده اند و در عکا حبس کردند و عکا در حواله شام است حالا در جواب مورد
 میگوید که این اخبار صادق بر پیغمبر و بر مولا علی محمد ملعون نیست زیرا که ندانی اظهار
 آن اراضی بلند نشد و با نجان رفتند و کوبنا و بلات باید گرفت که پس وجود مقدس پیغمبر
 خودش بیت المقدس است و او است عادل و او است صادق چنانکه خداوند فرموده کونوا
 مع الصادقین و فرموده انما یرید الله لیلکم الی جنس اهل البیت و بطریق هر چه پس
 حقیقه قدس و عدالت و صدق در ایشان جمع است و مخصوص از اسماء نبوی یک صادق
 است و یکی مقدس است و یکی روح القدس است و بعضی گفته اند که با فلیط که در انجیل کتابه از
 انحضرت است یعنی روح القدس است و بعضی گفته اند که معنی انکی است که میان حق و
 باطل را جدا میکند و مستم عادل هم هستند آن بزرگوار چنانکه خداوند فرموده یا نبیهم ابی
 جاعلت للناس اماما قال ومن ذی قی قال لا یزال عهد الظالمین پس ائمه ظالم نیستند و هر که
 ظالم نیست عادل است و نیز خداوند او را شهید قرار داده و شاهد الله عادل است خلاصه
 عرض این است که اگر ناو بلات صحیح است پس بیت المقدس را هم بشمار پیغمبر ناو بل کن و بگویند
 از بیت المقدس بلند شد و اگر صحیح نیست و باید مصداق ظاهر بی عرضی داشته باشد

پس ناو بل که در باب مینا علی محمد کردی که بیت الله است باطل است و لا و سلطان این
 ناو بل بطلان خود او هم هست و آنچه حق مسئله است اینست که ناو بلات حق صحیح باطل است
 ظاهر همه باید جمع بشود و این نشان نیست که هر جا هر چه دلالت خواست بگوید و خود
 بسوی هتک و بنا کنند است و در انجیل پوختا باب شانزدهم ایه ۱۳ چون روح
 راستی بیاید شما را ایام راستی ارشاد نماید و چیزهای مبادر که حال شما متقل نمیشود و او
 چون بیاید جهان را بصدق و انصاف ملزم خواهد ساخت و او را جلال میدهد
بجواب چهارم از انجیل ترجمه ها مختلف نزد من موجود است و هیچ کدام با این انشا
 که نقل کرده نیست و اینطور است اما چون و بعضی استی بیاید و شمار اثباتی و استی ارشاد
 خواهد نمود زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هر آنچه میشنود خواهد گفت و
 شما را باینده خبر خواهد داد و او را جلال خواهد داد تا آخر و بر فرض که گفته بان لفظ
 هم باشد طوری نمیشود و البته بسیاری چیزها هست که از حوصله مردم آن روز بیرون
 است و بعضی غائب نیست که مخصوص اینک را انجیل داده تا کسی نگوید بشهادت عیسی
 باید موعود صاحب علم غیب باشد زیرا که اینجاست از غیب گذشته که شهادت را هم نمیدانند
 و از پیش سر خود بلکه از اندرون خود خبر ندارند میگویند نه سوال کن با اینکه خداوند در
 کتاب مجید خود فرموده ما شهدتم خلق السموات و الارض و لا خلق انفسهم و ما کنتم متخذه
 عضدا که با هلا ماضی خوانده است معذلک با وجود اقرار خودشان بجهل و ظهور این
 تجربه چنان میکنند و خود را هلاله میخوانند باری و عجب این است که در فتنه انجیل ترجمه
 احضار آن و فتنه دیگر این باب شانزدهم و در باب پیش از عنوان نموده بودند فارا فلیط
 و خبر از ظهور او و همین لفظ روح القدس و روح حق و روح راستی چنانکه در فصل اول
 دانستی ترجمه فارا فلیط است که از مجاز نقل کردم و از حدیث شریف که سابق ذکر شد در
 که فارا فلیط پیغمبر خاتم است پس این سه باب همه خبر از شریعت و روح و انوار است که پس
 مرد در این مقام ذکر کرده و اگر چه شمه نیست که صاحب الامر و سید الشهداء هم که شریعت
 مبادر و ندان باین صفات راستند و در باره شما نیست میگویند نه بیم الله خبر از اینده میدهند
 و اگر کسی علم اینده را داشته باشد علم حال را بطریق اولی خواهد داشت چنانچه از انجا
 ال محمد این اولویت ظاهر است شما از تحقیقات موجوده خبر بدیدید تا صادق از کاتب
 نمی شود و باز گفته است که باب ۲ معنی ایه ۱۰ خورشید احوال پاک دلان که ایشان خدا را
 خواهند دید عرض میکنم در این ایه دلالتی نیست مگر همینکه منظور او است که ایشان خدا را

در فتنه انجیل
 روح

نماید برای این ظهور و حال اینکه اختصای در این نیست و مقصود از دیدن خداوند هم بدین
 نیازی است که فرمودند که ترا العیون بمشاهدة العیان و لکن رانه القلوب بمحاطاة البیان
 ندیده اند و از چشمها بمشاهدة عیان و لکن دیده اند از راه القلوب بمحاطاة البیان و از برای
 رویت بحقیقه ایمان معنیهاست که در صد بیان الهی نیستیم و این بخور و بخت در هر زمان
 ممکن بوده و هست و حضرت صادق با بوی صبر یاد بگری از صاحب فرمود که با تو الا ن می بینی
 خدای خود را و بعد فرمود این حاصلش اینست که این حدیث را بمجال مکو که گمان میکنند
 مقصود بدین می باشد و حال اینکه ان مقصود نیست غرض اینست که دیدن خداوند با دقت
 پاک اختصای بر بیان مخصوصی ندارد و این وضع هم که گمان میکنند نیست و باز گفته بآیا
 مقتضایه ۳۴ انگاه عادلان مانند افتاب در ملکوت پدر خود خواهند درخشید عرض
 میکنم این به در چند فصل پیش که تفصیل تخیل انحضرت را بگفتم و کالک که در آن جایی
 گشت و صاحب مزعوم که داشت ناهنگام حقا و انوقت کالکها را جمع نموده و سوخته
 و گندم را بر مذکور شده و مصداق آن در این زمان نیست زیرا که کالکها که مراد
 گفتمند باقرار خودشان موجودند و عادلان در پیش هزار پرده و سد تقیه باید بایستند
 کنند و منع از ظهور درخشندگی خود کنند تا باخانی سلامت بیرون بیاورند و در دفع
 اینست میان ما و شما اختلاف نیست تفاوت اختلاف در تعین موضوعست که هر
 يك ظالم و عادل را میگوئیم یکان را منظور داریم باز گفته بآیا ۱۲ خانه من بدین الدعاء نماید
 خواهد شد دیگر مرا نخواهد دید تا آن زمان که بگوئید مبارک باد آنکه باسم خداوند
 میباشد عرض میکنم این به در باب دوم از دهم می که نیست و در بیست و یکم اسم بدین الدعاء
 هست و در ترجمه اصفهانی خانه صلوة نوشته و اما فقره دوم که دیگر مرا نخواهد دید
 تا آخر در هیچ یک نیست و چندان هم نیست که تتبع بپایان نموده تا انرا بگوئیم زیرا که اگر
 منظور اسم بدین الدعاء است و شما همچو اسمی هم نگذاشته اید دلیل امری نمیشود و هر قسم
 اسم میتوان گذارد و اگر منظور آمدن باسم خداست جواب از آن هم سابقا داده شده
 و باز عبادت دیگر از باب دوم از دهم نقل کرده اما در انجیل در باب بیست و یکم است و
 ان مثل صاحب خانه و ناگشت و ظلم علیات بملایم و فرزندان و سلوک و بآ
 علیات بعد از آمدن و در آخر مصنف نوشته مقصود آمدن صاحب عالم است بآ
 پادشاهی و دلیل امری نمیشود البته پادشاهی که روح القدس است یا آمدن امام
 تم خواهد بود زیرا که از ایشان مفارق نیست و معنیها در این است که جمیع امور عالم بر او

بگو

روح القدس جاری میشود و قدرت او فوق تصور است اگر خاتم آمده است بعضی از کمال
 خود را ظاهر کند تا تسلیم نمائیم و باز به دیگر که دلیل اینست است نسبت بنیاب بجم کتاب
 بو حنا ابیه هشتم داده است و در آن مقام نیست و بیایان صریحی در این مطلب نیست
 است و چنانکه از فرمانش پیگیری و صدق علیه نصاری دانستی هم اینها از تحریفیات
 مؤلفین منجرین است و مقصود انحضرت ادم و نوح بوده و روح القدس نیز با سم پدید
 استانی خوانده میشود و هر وقت که امد الله آثار او با او خواهد بود چون چراغی که بیاورند
 که نور او با او است و چراغ بی نور ظلمت است که از ابد دروغ چراغ خوانده اند باری و باز
 ابیه هفتم از باب اول مکاشفات بو حنا نقل کرده که اینک با ابرها میاید و هر چیزی او را
 خواهد دید تا بنی این فقره هم اخبار از آمدن علیه است و محل انکار نیست تفاوت
 اتاری داشته است و هر وقت شریف بیاورد تا آثار خود خواهد بود و باز ابیه ۳ از باب
 بیست و یکم مکاشفات نوشته که فرمود و شنیدم او از عظیمی از اسمان که گفت اینک مسکن
 با خلق و او با آنها قرار خواهد گرفت و آنها خواهند بود قوم او و خدا خود با آنها خواهد بود و چون
 خدای آنها در او به پیش از این هم آنهاست که در باب او و تسلیم میدید سابقا نوشته و این
 ایان کلیه اخبار از قبضه است و این است که در بعضی ترجمه ها در عنوان میشود و در ذکر
 معاد کل و او و تسلیم میدید و اینست که در باب بعد از ابیه مذکوره فرموده است و محو خواهد
 کرد خدا را مثل را از چشمهای آنها و دیگر نخواهد بود مرگ و بعد از بیست و هفتم
 داده است که از جمله این است و ان کس که غالب بد هر چیزی را وارث خواهد بود و من
 او را خواهم بود خدا و او خواهد بود مرا مولودی ما خوف ناگان و بی ایمانان و خبیثان
 فاندان و زانیان و ساحران و بت پرستان و تمامی دروغگوینان حصه هاد و دینا چه که با اثر
 و کبریت میشود و میباشد این مرگ ثانی است عرض میکنم چون قبل از این از اوضاع برزخ و
 مرگ اول خبر داده و چنانچه اول فرمود مرگ دیگر در انجا نیست و شاید کلام این مرگ ثانی است
 که بعد از دخول جهنم ذکر شده از تحریفیات مؤلفین است که عذاب را منقطع میدانند چنانکه خدا
 در قرآن از آنها نقل فرموده و رد کرده است و قالوا ان تمسنا النار الا ایاما معدودة قل ان الله
 عند الله عهدا فلن یخلف الله عهدا ام قولون علی الله فالا تعلمون بلی من کذب سینه و اما
 به خطیثه فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون خلاصه که همه خبر از اوضاع اخرت است و
 هیچ مناسبت با اوضاع زمان ندارد زیرا که در این عالم هم میمیرند و خدا فرموده که در انجا مرگ
 نیست پس هیچ دخل بمطلب شما ندارد و هر چند که همین زمان را قیمه میخواهند و بی خطی است

است اخبار از مرگ ثانی که بعد از بیست و هفتم

که میکند

که میکنند و آنچه در اخبار دیده که اسم بوم قناب قائم واقعه گذاردند از جهت این است که خود
 انحضرت و بعضی دیگر از مؤمنین و کفار بر میخیزند و هر کسی مجرای خود میبرد و این قیامت کبری
 نیست بلکه قیامت صغری هم نیست و قیامت صغری زمان رجعت است که او از زمان قائم نباشد
 در باب بیستم مکاشفات است و سخن چنگ زداید که گفتند شین چند بر اهل بودند و اهل را
 حکومت بخشیده شد و نفوس انانی را که بسبب شهادت بر عیسی و جعلت کلام خدا سر بر
 شده بودند و انانی را که نه حیوان و نه شکلی را بر سپیدند و نقش را بر پیشانی میاورند
 خود مکرر و بدیدم که زند شدند و هر سال تا سبع سلطنت و اندند و انانی از مردگان
 زند شدند تا آنکه هر سال تا تمام رسیده و این قیامت است خوش وقت و مفید و انکر است
 که از قیامت اول حصه دارد بر اهل ثانی دست ندارد بلکه کاهنان سبع و خدا خواهند بود
 و هر سال با او سلطنت خواهند نمود تا آخر خلاصه عرض میماند که زمان رجعت قیامت
 اول است که فرمودند من مائ ففقد قامت قیامت و بر آنکه رجعت است که میگردند و برگردند
 اوصاف هیچکس با آنچه حال می بینیم بدانست که ندر در آنکه کسیکه بر میگردد صاحبان کائنات
 خود البته باید باشد نه اینکه عالم پرورد و جاهل برگردد و قادر برود و عاجز بیاید و هر کسی را
 بصفه او باید شناخت نه اینکه احوال مردم خود را یا خدایت مثل آنست که میبودند و آنکه خطا
 بگوید و چه بسا جاهل که بقول عطار مکار و معرور شده و چه بدهند و مثل میخرند
 سواي خسارت فایده نبرند و غیر اینها اولی الا بضار **فصل** گفته است و در
 کتاب منطاب فرقان بینانان شقی و عبادان لا یخصی نازل الدین بظنون انهم ملاقاتهم
 و انهم الیه راجعون و ایان دیگر که ذکر لقاء الله در آنها است ذکر کرده و بعضی ایان ذکر ایان
 خدا در آنها است و کان کرده که اینها شاهی است که باید ظهور با اسم الوهیت باشد
 در کتاب المبین از توحید صدوق علیه السلام حدیث طویلی نقل فرموده است از حضرت
 امیر در میان این ایان و ایان دیگر که ظواهر آنها منافی با توحید است و بعضی همان حدیث
 را در این مقام ذکر میکنند هر کس تابع ال محمد است و مغرور باشد با اینکه علم قران در نزد غیر ایشان
 نیست همان حدیث بگوید و هر کس تابع هوای خود است هر چه میخواهد بگوید و حدیث را
 در بخار نیز نقل کرده است فرمود امیر المؤمنین و اما قول خداوند هل تعلمه میباید که
 تاویل او این است که ایامیدانی احدی را که اسم او الله باشد غیر از خدای تبارک و تعالی
 پس بر همین از اینکه تفسیر یکی قران را برای خودن تا اینکه تفسیری از علما پس بدرستیکه
 بسیار است که شبیه است بکلام بشر و انکار خداست و تاویل آن شبیه کلام بشر نیست همچنانکه

چیزی از خلق و شبیه نیست هم چنین فعل خدای تعالی شبیه نیست چیزی از افعال بشر را و
 شبیه نیست چیزی از کلام او بکلام بشر پس کلام خدا صفة خداست و کلام بشر افعال ایشانست
 پس شبیه ممکن کلام خدا را بکلام بشر پس هلال بشوی و گمراه کردی تا اینکه فرمود و اما قول
 خدای تعالی و جاء ربك و الملك صفات و قول او و لقد جئتمونا فرادی كما خلقناکم اول مرة
 و قول او هل ينظرون الا ان ياتيهم الله في ظلل من الغمام و الملك و قول او هل ينظرون الا ان ياتيهم
 الملك و او بانی بعض ایات و بل پس بدرستیکه این حقت هم چنانکه خدای عزوجل فرموده و نیست
 از برای او مدنی مثل امدن خلق و تحقیق که اعلام کردم تو را که این چیزی از کتاب خدا که تاویل
 آن بر غیر نیز نیست و شبیه نیست کلام بشر را و زود باشد که خبر بدیم تو را بطریقی از آن پس گفتا
 میکنی ان شاء الله از این است قول ربهم ان لا ذاهب الی ربی سبحان پس رفتن و بسوی پروردگار
 توجیه او است بسوی او از جهت عباده و اجفاد و توبه بسوی خدای عزوجل یا ای نبی که تاویل
 آن خبر نیز نیست و فرموده و انزلنا الحديد فیه یاس شد بدین معنی سلاح و غیر آن و قول خدا
 تعالی هل ينظرون الا ان ياتيهم الله انما الله خبر میدهد محمد زان از مشرکین و منافقین اینچنانکه
 که اجابت نکردند خدا و رسول را پس فرموده است که ای انظار دارند که بیایند ایشان را و الله که
 جاست که اجابت نکردند خدا و رسول را بیایند پرورنده تو یا بیایند بعضی ایان پرورنده تو
 قصد کرده باین عذاب را در دار دنیا هم چنانکه عذاب فرموده و قرآن اولی را پس این خبری است
 که خبر میدهد باین نبی را از ایشان بعد فرموده است بوم یا ای بعضی ایان و الله لا یفزع
 ایضا **تکون** امت من قبل او کسبت ایضا خبر یعنی پیش از اینکه این ایان بیاید و این ایان طلوع
 شمس است از مغربش و این است و جز این نیست که اگر تفسیر کند صاحبان عقل و خرد اینک
 بدانند که هرگاه کشف شد خطای بینندگان چه کرده شدند و در این دیگر فرموده فاما هم
 الله من حيث لم یحسبوا یعنی عذاب بر ایشان فرستاده و هم چنین است ایشان و بینان ایشان
 را و فرموده است خدای عزوجل فانی الله نبیاهم من القوا عدلین امدن او بنای ایشان از
 قواعد فرستادن عذاب است و هم چنین آنچه وصف کرده است از آخرت بنابر اسم و تعالی
 علوا کبر و جاری میشود و او در آن دور که مقدار آن بنیاد هزار سال است هم چنانکه جای
 میشود امور و دنیا و باری نمیکند و غروب نمیکند با غروب کنندگان پس گفتا بکن با آنچه
 وصف کردم از برای تو از این از آنچه در سینه توجوه آن کرده از آنچه خداوند عزوجل در کتاب
 خود وصف کرده و قرآن کلام او را مثل کلام بشر و اعظم است و اجل و اکرم و عز و شاد
 و تعالی از اینکه وصف بکند او را و اصفان مکر با آنچه وصف کرده باین نفس خود را و در قول

تفسیر

خود عز وجل پس گفته شد و هو التبع البصر سائل عرض کرد فرج عتی با امیر المؤمنین
فرج الله عنك وحالت عتی بعد حضرت فرمود و اما قول خداوند بلام بقاء و هم کافر
و ذکر او مؤمنین را الذین یظنون انهم ملائکة و قول او برای غیر مؤمنین الی یوم یلقونه
بما اخلصوا الله و عدو و قول خداوند من کان بر جوف لقا و به طبع علما کما یزعمون
او بلام بقاء و هم کافرون یعنی مبعوث شدن پس اسم گذارده است خدای عز وجل بعث
و القاء خودش و هم چنین ذکر او مؤمنین را الذین یظنون انهم ملائکة و هم یعنی بقیه یاران
که مبعوث میشوند و عسور میشوند و حساب کوی میشوند و جزا داده میشوند ثواب و عقاب
و ظن در اینجا یقین است و هم چنین قول خداوند من کان بر جوف لقا و به طبع علما کما یزعمون
او من کان بر جوف لقا الله فان اجل الله لان یعنی هر کس ایمان داشته باشد با اینکه او مبعوث
میشود بدو سبب که وعده خدا هر آنکه ایمان داشته باشد از ثواب و عقاب و ابقاء نیست بر و
و القاء ان بعث است پس بقیه جمیع آنچه در کتاب خداست از القاء خدا پس بدو سبب که او قصد
میکند بان بعث را و هم چنین است قول خدا تعالی یجتبه یوم یلقونه سلام یعنی بدو سبب که
را بیل نمیشود ایمان از قلوب سار و زبده مبعوث میشوند سائل عرض کرد فرج عتی با امیر المؤمنین
فرج الله عنك وحالت عتی بعد حضرت فرمود و اما قول خداوند بلام بقاء و هم کافر
و ذکر او مؤمنین را الذین یظنون انهم ملائکة و قول او برای غیر مؤمنین الی یوم یلقونه
بما اخلصوا الله و عدو و قول خداوند من کان بر جوف لقا و به طبع علما کما یزعمون
او بلام بقاء و هم کافرون یعنی مبعوث شدن پس اسم گذارده است خدای عز وجل بعث
و القاء خودش و هم چنین ذکر او مؤمنین را الذین یظنون انهم ملائکة و هم یعنی بقیه یاران
که مبعوث میشوند و عسور میشوند و حساب کوی میشوند و جزا داده میشوند ثواب و عقاب
و ظن در اینجا یقین است و هم چنین قول خداوند من کان بر جوف لقا و به طبع علما کما یزعمون
او من کان بر جوف لقا الله فان اجل الله لان یعنی هر کس ایمان داشته باشد با اینکه او مبعوث
میشود بدو سبب که وعده خدا هر آنکه ایمان داشته باشد از ثواب و عقاب و ابقاء نیست بر و
و القاء ان بعث است پس بقیه جمیع آنچه در کتاب خداست از القاء خدا پس بدو سبب که او قصد
میکند بان بعث را و هم چنین است قول خدا تعالی یجتبه یوم یلقونه سلام یعنی بدو سبب که
را بیل نمیشود ایمان از قلوب سار و زبده مبعوث میشوند سائل عرض کرد فرج عتی با امیر المؤمنین

بالتس و اینست مقصود از حدیثنا صعب صعب لا یجمله الا ملک مقرب او بنی مرسل او
مؤمن امتحان الله علیه للایمان و جمع علیه است مؤمن امتحان احطاب قائمندان این است مقصود
سجاد علیه الصلوة والسلام و اتی لا کم من علمی جواهر کی لا بری العلم ذو جمل فینقلنا
و رب جواهر علم لوابوح به لقیل لایان من بعد الوثنا و لا ستحل رجال مسلمون دخی
برون اقیح ما باقوتیه حسنا و قد یثدق فی هذا ابو الحسن الی الحسن و وصی قبله الحسن
و اخبار و آثار مدله بر این مطلب شریف لطیف از حدیثنا خارج است لکل علم احد و سبعون
و جهات و لیس بین الناس الا واحد فاذا اظهر القائم یثدق باقی الوجوه و دیگر سخن تنکیم بکلمه و زیاده
منها احد و سبعون و جهاتنا لکل منها التخرج لوعلم ابو ذر و ما فی قلب سلمان لکفره او قتله و
اینست ان کلمه مبارکه که نقیبا که اعلى الخلق من علم و عمل یثدق و انتم یثدقون العلم سبعة عشر
حرفا فجمع ما جاء به الرسل حرفان فاذا قام القائم یظهر الحسنة و الحسنین حرفا حال باید بشمار
هفت در کتب سماوی بصیرت بدو ملاحظه نمائیم که از چنین ظواهر و اعطی که از قبل و بعد ظاهر
نشده و نمیشود و ثمره و نتیجه و فائده جمیع ظهورات است محروم نمائیم چه که عمل در ان بصیرت
قران مقابل نمینماید با عمل همین الف سنه خدا یا فوق ده و نایب در فرما از خطا بگذر
و بفضل وجودت عمل نمائیم با استحقاق و استعداد و قابلیت و ایافتن این نباه کاران
جواب ایانبار خاله همین که اندک داخل میشود داد و فریاد بسیار داد و
کافقهای نه حوض بان باندل عروج شده طوریکه منفع بان اب نمیشود شد بلکه عقی
بسیار هم پیدا میکند و اینست که در هر جا بارش خلاصه اما آنچه در تشریه ذات گفته
کلامیست حق و ابداد بدو نخواهد شد و متی یا سبی موصوف بصفه نمیشود نه بصفه
بلکه تخریج عی احدین حدیثنا و حدیثنا و اما آنکه رؤیت و لقاء او بظهورات او است
و احوال او و سخنهای او و اینست که است اینهم سخن است حق و در اخبار و آثار مکرر اینست
و افرموده اند و از اسرار مکتوبه نیست حق و یارث مؤمن را از یارث خدا شمرده اند و
عبادت مؤمن را عبادت خدا دانسته اند و اطعام و سقی او را اطعام و سقی خدا دانسته اند
و در اخبار و اینست که موجود است حق و ابد شده است که صدقه را که بدست فخر میرسد
بقرض خداوند داده و در دست او گذارده و اینست که سبب سجاد است میگرد صدق
را از سائل و میبوسید و میفرمود از دست خداوند برکت یافته و اخبار بسیار در
موارد بسیار با اینها مین و اورد شده و در بابائمه و پیغمبر که یارث ایشان زبانه
خداست در عرش و معرفت ایشان معرفت خداست و انکار ایشان انکار خداست از حد

اقتضا است و جبل بقیار و زینا و سینه اطراف مدینه مبارکه عکاس است و اول طلوع
 ان بتوافق از افق عراق بوده چنانچه میفرماید و الله به دعوائی دار السلام و لهم دار السلام عند
 ربهم و هو و لهم بیکانوا بعلون و در بیان طلوع ان بترامکان را از طهران فرموده و ان را
 ارض مقدسه فرموده و اشاره بطلوع بترا لا حدیة فيها و در بعضی بیاناتهم ذکر دار السلام و قوت
 و در بعضی یا اقم بلفظ سر زده فرموده که مطابق است عدد با ادرنه و در بعضی بیاناتهم او ادنی
 فرموده اشاره به الم غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد علیهم سبع غلبون و ادنی الارض
 ادرنه است و حقیقه غلبه بنظهور صاحب ظهور است و در بعضی یا اقم از غنای فرموده که با عکا
 عدد مطابق است و تطبیق عدد در بیانات صاحب بیان و اقوال طالع فرغانه بسیار است
جواب در کبریه های سعی خود را در اثبات این مطلب نموده است و ما از آن فرض
 حجت همه این ادله را میگیریم بلکه میگوئیم سنانا که از این ادله قوی تر و صریحتر است داری
 ولی میگوئیم که شکی نیست که مکان ظهور امام هم یا رجعت ایشان در این دنیا جز و
 ذات ایشان که منفصل نشود و ظهور دیگری در آن ممکن نباشد که نیست مسلم است
 که شبهه نیست که در این اراضی ظهورات دیگر هم شده است و میشود اگر ظهور در این
 اراضی صغریه ذاتی امام است باید همه این ظهورات را امام بدانیم زیرا که معنی صغریه ذاتی
 همین است که در دیگری یافت نشود پس بنا بر این خلفاء بنی امیه را هم باید ائمه بشماریم زیرا
 و اعلام یا طالع دیگر را هم که از شام حرکت میکنند باید امام بدانیم زیرا که بقول تو ممکن
 نیست که در آن اراضی غیر از امام ندائی کنند و مسلم چنین قولی صحیح نیست و ممکن است
 که کسی در آن اراضی دعوی باطله بکند پس باید آثار شخص امام که صغریه ذاتی او است
 را از او منفک نمیشود ملاحظه نمود و ذکر آنها مکرر شده است و مختصر بیانات کتابیه
 نیست چنانکه شما گمان کرده اید بلکه چنانکه ثابت کرده ایم خود کتاب جدید و در آن بعد از
 قرآن علامت این است که این امام و وحی پیغمبر نیست بلکه منقطع از انحضرت است و هر که
 منقطع از خاتم النبیین از خداوند در خواهد شد و در دعا است که اللهم لو جئت
 شفعا اقرب الیک من محمد و ال محمد لجللتهم شفعا فی و معقول نیست که کسی که تو
 میگوئی رجعت سید الشهداء است و وحی پیغمبر خداست امری را که جاده اسلام
 بر آن کوبیده شده و اسس و اساس اسلام است که کتاب خدا باشد گمانی در مقابل
 او بیاورد و ادعا کند که اشرف از کتاب خداست و محسن بر آنست خود این اوضح دلیل
 است بر بطلان و کفر مدعی و این مطالب سابق بنقصیل ثابت شده است دیگر این

خرافات را بر بیدار مقرر نموده نیست و محض باند شدن حد از اراضی شام غلبون
 مغرور شد زیرا که بالبداهه اختصاص با امام ندارد و بعد از آنکه این مطلب را بطور
 کلیه و انقی حال نظر داد که آورده است میگوئیم و آنچه بکلی دلالت بر مقتضای ندارد
 خارج نموده بعد در باقی سخن میگوئیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اما
 ایاتی که دلالت بر مدح ارض شام میکند مثل آنچه حکایت از حضرت موسی فرموده
 و نیز در باره حضرت ابراهیم و لوط و در باره حضرت سلیمان علیهم السلام این ایات دلالت
 بر مدح ارض شام میکند و شبهه در این نیست ولی مدح این زمین دلالت بر مطلب تو
 ندارد زیرا که اراضی محدوده در کتاب خداوند و در اخبار آل محمد علیهم السلام بسیار
 است زمین بنی زاهم که شهر سبأ باشد خداوند آنرا ببلای طحیه خوانده مکه و مدینه هم به
 شبهه از اراضی محدوده زمین کوفه و کربلا هم فضلشان معلومست و زمین قم
 هم مدح بسیار دارد و هر کدام از اراضی محدوده در زمین بسیار است و مدح بودن
 دلیل این نیست که نباید ارتقا عینا از انجا بشود پس این ایات که ذکر آنها در این مقام متنا
 ندارد و اما باین سری و نا و بی که برای علل خود نموده خوب بود که امثال من و مصنف
 که جاهل بمقتضای شایسته هم دخل و تصرف در بیان حقیقت نمیکردیم و و اینها را بشماریم
 بکسانیکه اهتزاز کرده اند و هستند و حجت و سقم این نا و بی از اخبار آل محمد علیهم
 السلام باید غیب پس میگوئیم که ظاهر از کلمات او در این مقام و جاهای دیگر این است
 که بیت المقدس را از کعبه هم اشرف گفته است و لهذا پیغمبر از مکه تشریف آورده است
 به بیت المقدس و از انجا با سنان صعود فرموده و مراد از صعود او هم همین ظهور او است
 که در آن اراضی نموده و چون در مقام صعود و ترقی است اشرف از ظهورات قبل هم هست
 و میگوئیم اول بعضی اخبار داریم که مراد از مسجد اقصی بیت المقدس نیست بلکه پیغمبر
 از همان مکه با سنان خروج فرموده از جمله حدیثی است که در بخاری نقل نموده است از سنان
 خطاط از مردی از حضرت صادق گفت که سوال کردم از آنحضرت از مسجدی که قبضتک و او
 فرمود مسجد الحرام و مسجد رسول عرض کردم و مسجد اقصی جعلت فداک فرمود ان در اسمان
 است و بسوی آن سپرده شده است رسول خدا عرض کردم بدین سینه که مردم میگویند
 که ان بیت المقدس است فرمود مسجد کوفه افضل از بیت المقدس است و نیز از حضرت
 صادق روایت کرده است از حضرت امیر در تفسیر آیه اسری که فرمود پس بود از
 ایات خداوند که نمایانند بحدیثی که منتهی کرد او را جبرئیل به بیت المعمور و ان است

مسجد اقصی پس هینکه نزد بیت المعمور شد جبرئیل نزد چشمه ابی امدیس وضو گرفت از آن
 و عرض کرد یا احمد وضو بکن تا آخر حدیث شریف و نیز از اسمعیل جعفی نقل کرده است که گفت
 در مسجد الحرام نشسته بودم و ابو جعفر در ناچه بود پس بلند فرمود سر خود را بسوی
 آسمان مرتبه و بسوی کعبه مرتبه بعد فرمود سبحان الله اری بیده لیس مسجد الحرام المسجد
 الاقصی و مکرر فرمود از آسمان مرتبه بعد ملتفت من شد و فرمود چه میگویند اهل عراق
 در این به ای عراقی عرض کردم میگویند سید را در از مسجد الحرام بسوی بیت المقدس فرستاد
 نیست هم چنانکه میگویند و لکن سید را در از این بسوی این و اشاره فرمود بدست مقدس
 بسوی آسمان و فرمود میان کعبه و آسمان حرمی نیست تا آخر حدیث شریف پس از این اجنا
 ظاهر است که خروج آنحضرت از مکه بسوی آسمان بوده است و اگر چه اخبار دیگر در این مقام
 وارد شده است که از مکه به بیت المقدس شریف برد و موافق این اخبار دیگر که در حلالها
 است یا نه است و بنا آنکه مراد از بیت المقدس نیز که مذکور در اخبار است نیزها آن
 المعمور است که در حقیقت مقدس است از لوث آنچه که در زمین است و آنچه از قواعد حکمت
 ظاهر میشود این است که هر دو قسم اخبار صحیح است و مقصود این است که حضرت به بیت المقدس
 شریف برده و آنجا حرکت فرموده باز بمکه شریف آورده است و از آنجا با آسمان غروب فرمود
 است زیرا که غرض این بوده است که آنحضرت از اسفل مقامات حرکت فرماید تا بمقام اودایی
 برسد و بیت المقدس اختر از کعبه است و کعبه شرف است از آن و از اینجهت است که در بخار و
 کرده از حضرت صادق تم در حدیثی که بعد از آنکه سید را در شد بر رسول خدا ام و در جبرئیل
 آنحضرت را ببارق پس سوار شد و شریف او در به بیت المقدس پس ملاقات فرمود کتبا
 و آنکه ملاقات کرد از اخوان خود از انبیاء بعد رجوع کرد پس خبر داد اصحاب خود را
 که من آمده ام بیت المقدس و بر کشته ام همین شب تا آخر حدیث شریف و چند حدیث
 باین مضمون وارد است پس ظاهر است که خروج با آسمان بعد از رجوع بمکه بود زیرا که
 مکه اشرف و اقرب با آسمان است و لهذا پیغمبر ص اول که هنوز مردم بر ایجاد یهودیت و نصرانی
 باقی بودند و به بیت المقدس فرمود تا آنکه بوجود مقدس او مردم فدا شد قتی کردید
 و آنوقت سجده بسوی بیت المقدس را دیگر نپسندید و ر و بسوی کعبه کرد و این است که خدا
 بر آنحضرت نازل فرمود که قدری تطلب وجهک فی السماء فلنولیک فیله ترضاها
 قول وجهک شطر المسجد الحرام تا آخر آیات و اگر کعبه اشرف نبود پسندیده خاتم انبیاء همیشه
 و اینست که در اخبار بسیار مسجد الحرام و مسجد رسول ص بر بیت المقدس فضیلت داده اند

ظاهر میشود که اجنا

بلکه مسجد کوفه و کربلا را نیز فضیلت داده اند و از جمله حدیث اولی است که نقل کردیم در
 حدیث سیم هم نیز فرمود که ما بین کعبه و آسمان حرمی بکن نیست و مطالب را اجنا ال
 محمد علیهم السلام ظاهر میشود که مردم منحل شدند از اینها نیستند و غرض ما در این مقام
 همین است که بشهادة اجنا ال محمد ظاهر شود که بیت المقدس اشرف مقامات نیست و
 در بخار نیز از مفضل روایت کرده است از حضرت صادق تم در حدیثی مفضل عرض کرد
 مسجد کوفه فدیمست فرمود بل ان مصلا می نیابا بوده است و هر انچه تحقیق که نماز گذار
 است در آن رسول خدا و قبلیکه سید را در شد با و بسوی آسمان پس عرض کرد با آنحضرت
 جبرئیل که یا محمد این مسجد پدرت ادم تم است و مصلا می نیابا است پس نازل بشوئی
 نماز بگذار در آن پس فرود آمد و نماز گذارد در آن بعد جبرئیل بالا برد آنحضرت را بسوی
 آسمان و در فصل الخطاب از حضرت امیر روایت شده است که شد رحال نمیشود
 مگر بسوی سه مسجد مسجد الحرام و مسجد رسول و مسجد کوفه و نیز آنحضرت در مسجد کوفه بود
 و مرتباً مد عرض کرد با آنحضرت که اراده مسجد اقصی را دارم فرمود چه اراده کرده باین عرض
 کرد فضیلت را جلالت فدا فرمود پس راحله خود را بفرش و قوشه خود را بخور و نماز
 بگذار در این مسجد پس بدر سنبلکه صلوة مکتوبه در آن سجده مبروره است و نافله عمر
 مبروره است و برکت از او است برد و از زده سهل میمانان بمن است و بسیاران مکرور
 و سطش چشمه است از روغن چشمه از شهر و چشمه از آب که شرب است از برای مؤمنین
 و چشمه از آب ظاهر از برای مؤمنین از آنجا سیر کرد سفینه نوح و بود در آن قنبر و بغوث
 و یعوق و نماز گذارد در آن هفتاد پیغمبر هفتاد و حتی پیغمبر که من یکی از آنها هم و اشاره
 فرمود با دست بسمه مقدس خود خوانده است در آن مکرری بمشأله و حاجی از
 حوائج مکرر اینک خداوند جلالت کرده او را و فرج برای او از کرب او رسانیده و بجز آن
 عرض کردند که کدام بفعه افضل است بعد از حرم خدا و حرم رسول او فرمود کوفه این است و گفته
 ظاهر در آنست قبول نبیین و مرسلین و غیر مرسلین و اوصیاء صادقین و در آنست مسجد
 سهل اینچنان مسجد بکه نفر سنده است خدا نبی مکرر اینک در آن نماز گذارده و در آن ظاهر
 میشود عدل خدا و در آن میباشد قائم او و قوام بعد از او و این است منازل نبیین و اوصیاء
 رضا الهی عرض میکنم ملاخط کن که منزل قائم تم و قائمین بعد از او که حضرت سید الشهدا است و
 حضرت امیر پیغمبر و ائمه دیگر که در کوفه است و حضرت صادق تم در فضل مسجد مکه فرمود
 که اکاه باشد بدین سببیکه آن منزل صاحب ما است هرگاه قائم شد باهل خودش و در رحلت

از حدیث ظاهر میشود که کوفه
 و یعوق و قنبر و بغوث
 بعد از رحلت هر یک از ایشان
 من تمام شیب و الاختار
 انما عبادت که در این منظور از این
 فاما انی که در حدیث فرمود است
 با بخواه شمس اینها باشند و در
 و در غیله

عقیده

بیا

میرود در میان میوه و فست که هر که اعراض کنند و از غضب کنند میگویند فی سقر
 عیون یقر خلاصه ماده عکاء که عکاء است محتمل است که در قریب عیون یقر واقع است پس
 بیاین تفاوت ره از کجاست یا بیکار بر فرض که منظور از این عکاء باشد و حال
 اینکه بحسب لغت صحیح نیست احتمال کلی میدهد که از محمولان عاقه باشد زیرا که بخوا
 میکنند از بعضی کتب که شخصی بیای از عکاء برای او آورده اند میخورد و مدتی گذشت
 و بفروش نرسید تا نزد یک بود فاسد شود پناه بایو هر چه بود و شکوه حال پناه در آن
 را و ندید که در حدیث در فضل پیاز عکاء جعل کرد و به پیغمبر نسبت داد و به هم هجوم
 کرده پیاز انحصار خریدند و تخریص اصل روایت را ندیده ام که عکاء ذکر کند و طحا باشد انکفا
 نمود و از این هر چه و امثال او اینگونه کاذب بهیچ وجه ندارد و در اخبار صحیح خود
 نصیر و نایب بافتراهای طهارت پیغمبر پس است پس بعد از حدیث
 هم در همین موقع جعل شده باشد زیرا که در اخبار صحیح ما که در مجار و عکاء و غلظا
 روایت شده ذکر از فضیلت عکاء ابدا ندیده ام بلکه ابھی از آن ندیده ام بل در
 کتاب بواقیت که از عاقه است در ظهور امام ثانی عشره از حجتی الدین بن علی نقل میکنند
 که آن حضرت ظهور میفرماید و وقتی که زمین پر از ظلم و جور شده باشد و عالم پر از عدل
 و داد میکند تا اینکه میگوید با سعد مردم بواسطه او اهل کوفه هستند تقسیم میکنند
 مال را بالتوبه و عدل میکند در رجعت تا اینکه میگوید که قح میبندد مدینه و مکه را
 بنیکر یا هفتاد هزار نفر از مسلمین از ولد اسحق و حاضر میشود ملجی عظمی را که مادی خدا
 بمرج عکاء هلا میکند ظلم و اهتش را و اقامه میکند دین را و میدهد و حرادر
 اسلام غریب میکند خدا بان سلام را بعد از زلزلش و زنده میکند از اجداد مرگش و
 جزیه میگذارد و میخواند بسوی خداوند بشیر نا ابراهیم گفته و باز میگوید که در مرج عکاء
 مانده است الهی که خداوند برای سبأ و طبر و هوام قرار داده و میگوید از اصحاب
 امام حمزه را بخت کشه میشوند خلاصه که اخبار از عاقه و شعبه باین مضامین وارد
 شده مگر مادیه مرج عکاء که در اخبار ندیده ام مگر مادیه قرطیبا که در حدیث شریف
 فرماید که طالع میشود و مطلعی از آسمان پس ندا میکند که ای سرخان آسمان وای سبأ
 زمین بپایند را ز گوشت جبارین سیر شوید و در حدیثی میفرماید که پیش از سقیا
 و رایان شام بیرون میباشد کسی که بسوی ال حمزه میخواند نازل میشود و ترله بجه و نازل
 میشود و روح بفساطین رسیده میگرد عبد الله تا اینکه ملاقات کند و لشکر یقینا

بر فر و قتال عظیمی واقع میشود و حرادر از نظر فرائض و احتمال میدهد که کلام حجتی الدین
 هم تعبیر از همین جنگ باشد زیرا که قرقوس بر وزن قریوس در زبان عرب بمعنی زمین
 سخت و بی گاهی است که گاه از آن بی بجوشد و محرق خبیث که کو با فطحه اقبی است و قریبا
 از همین ماده است و عکاء را هم که دافعه ماده آن که عکاء است باین معنی است پس احتمال
 کلی میدهد که تعبیر از همین جنگ باشد و اینکه بعضی از اصحاب امام هم در این جنگ کشته می
 شوند باید از همان کسان باشند که بآن شخص که ذایعی بسوی ال حمزه است و در قریبا
 جنگ میکنند و الا خود امام علیه السلام موافق ذیل همین حدیث که ذکر شد هنوز مدتی بعد
 این باید ظهور میفرماید و اصحاب خلاصه او یا او بنید و حاجت باینهمه رجعت در تطبیق کلام
 حجتی الدین نبود الا اینکه چون غالب آنچه ذکر کرده از مضامین اخباری است که شعبه و سق
 روایت میکنند و اینوجه تطبیق موافق معنی قرقوس که در معیار میکنند کمال مناسبت داشته
 طحا ذکر شد و اما حدیثی که از عصمت و رجعت نقل کرده در کار اینهمه جبرانم زیرا که یا
 اشتباه کار بر این حدیث علی گذارده و اگر بنا باینکه اینچه گفته جواب داده شود کتاب مفصل
 میشود چنانکه نا حال شده و مردمان تنبل منتفع نمیشوند باری هر چه خداوند
 خواسته خبر است پس عرض میکنم که این حدیث دلالت بر مطلب و ندارد زیرا که این حدیث
 حدیثی است که از نزاع بن سیر روایت شده و حصصه بن صوحان از زمان خرج
 و حال سوال میکنند و حضرت میفرماید که وقت از اینم و بی علامات دارد بعد
 بنام بگذار در انصافی خلق شمرن تا آنکه میفرماید و لعن اخر هذه الامة او طها تا اینکه
 میفرماید بعد از ذکر معاویه چند باز و ذم باین از مردم فسد ذلك الوجه الوا
 ثم الجمل الخبر الما کن یومئذ یبیت المفسدین لیباین علی الناس زمان یقتله احدی من سکانه
 بعدا صبیغ بن بناته بر میخورد و از دجال سوال میکند که کیست و حضرت اسم و وصف
 و خروج او را از صفهان بیان میفرماید تا آنکه میفرماید یقتله الله عز وجل بالثأ
 علی عقبه یعرف بعقبه اقبی ثلاث ساعان من یوم الجمعة علی بد من یصلی علیه بن مریم
 خلفه الا ان بعد ذلك الطامة الکبری قلنا و ما ذلک یا امیر المؤمنین قال خروج ذابنه الا و
 من عند الصفا تا اینکه فرمود ثم ترفع الذابنه رأسها فیرجها من بین الخافضین باذن الله تعالی
 عز وجل و ذلک بعد طلوع الشمس من مغربها تا اخر حدیث شریف و مراد از ذابنه الا و
 بشهادت اخبار بسیار خود حضرت امیر است که رجعت میفرماید عرض میکنم که در حدیث
 دیگر وارد شده است از حضرت امیر در کتاب المبین از مجموع راقی روایت شده که دجا

پیش از امام خروج میکند و از اصفهان چهل روز میاید تا دمشق و قصری برای او
 بنا میشود و پنجاه روز در دمشق میماند و از آنطرف امام ظاهر شده است و در حرم
 خدا با عیسی مریم ملاقات میکنند تا آنکه با هم میمانند به بیت المقدس و بر آنست که
 رسول خدا از آن بالا رفت می نشیند و گاهی بدجال میبوسند و از آنجا بر و انداز
 میکنند و او تیر میزند پس جنات میکنند و جماعت بسیار از اتباع او کشته و بینه
 جبرئیل هلال میشود و خود او فرار کرده بطریق پنهانی از بی او میرود و باز دجا
 منزه میشود و بدمشق بر میگردد و امام از بی او میرود و باز دجال منزه میشود و بد
 بر میگردد که متحقی شود و امام ملحق با او میشود و او را بعد از دعوت با سلام و قبول
 نکردن او در نزد باب فرادیس بقتل میرساند و تمام قشون او را نیز میکشد تمام شد حال
 فقره حدیث حال ملاحظه کن و در حدیث را که هر دو از حضرت امیر است با هم بیست و پنج
 که اینک فرموده اند که خبر السان بوم شد بیت المقدس ایند رچه و غلبت و قتل است که اما
 آن هنوز ظهور و نفوذ کرده بلکه دجال از حدیث معلوم نیست که همان اولی که معاصر مردم
 ز یاد میشود باید بیاید بلکه سنت خداوند بر افعال و اسناد واضح است و بسیار است که
 بر ابطال که دجال نیاید و امام هم قشرب نیارد و در حال زیاده شدن معاصر مردم فرموده اند
 که بیت المقدس بجز بن مسکنا است و جاعنی هم از دوستان اهل بیت سلام الله بدان
 جنال بوده اند مثل اهل جبل عامل و در حدیث شریف مدح ایشان را فرموده اند و فرمود
 که مینا ایشان جاعنی هستند که انتظار میکنند و الله یحب المنتظرین و معلومست که مراد
 انتظار ظهور امام است خلاصه فی خبر السان بوم شد یعنی در حال غیبت امام و اما در حال
 ظهور مسکن حضرت در کوفه است و سایر ائمه هم نیز موافق حدیث در کوفه خواهند بود و اما
 اسناد لاث و دیگرش که معلومست که مناسبند ندارد و اسناد لاثی که از بیان کرده دیگر مست
 اینست که اتباع میرزا اچای از ل جواب میدهند و در نزد مسلمین محل اعتنائست باقی ماند
 ابیات و اخبار که دلالت میکند بر اینکه بیت المقدس از حدیث حضرت است عرض میکنم اما پیوسته
 حشر که اول الحشر بطور اختلاف تفسیر شده بعضی گفته اند بیرون رفتن نبی المنصور از مدینه
 اول حشر اهل ذمه بود از جن پره عرب یعنی اول بیرون کردن ایشان و بعد اخوان ایشان
 از یهود خارج شدند و بعضی گفته اند جلا وطن آنها اول حشر بود بود بسوی شام بعد
 محشور میشوند مردم روز قیامت بسوی زمین شام و از ابن عباس روایت شده است که
 پیغمبر فرمود با ایشان که بیرون بروید عرض کردند کجا برویم فرمود بسوی زمین محشر و اما

این مصنف از معصوم روایت میکند که فرمودند و در چشم در بر شام است از اخبار اهل محمد
 ندیده ام ولی در تقاسیم فکر میکنند و مولای من اعلی الله مقامه هم ذکر فرموده است اما باین
 لفظ که مراد از اول حشر اول جلاء ایشانست بسوی شام و آخر حشر شام بسوی ایشانست در حدیث
 و دلالت اینکلام غیر از اینست که او روایت کرده و اما آنچه از حق روایت کرده بیاور برها
 از حق روایت کرده که زجره فقه ثابته است در صورت و ساهره موضعی است بشام نزدیک
 المقدس و از حضرت صادق روایت کرده است در حدیثی در تفسیر تلال ذاکرة خاسره
 هرگاه برگشتند بسوی دنیا و خوشنمای خود را بتوانستند بگیرند بعد عرض شد فاما هو
 زجره واحدة فاذا هم بالساهره مراد چیست فرمود هرگاه انتقام کشیده شد از ایشان
 و ابدان مردند بآنچه میمانند ارواح ساهره که نه خواب میرند و نه میمیرند و در حدیث
 دیگر از علی بن ابراهیم می از حضرت باقر که ساهره و زمین است بودند در قبور پس هم
 که شنیدند زجره را بیرون آمدند از قبورشان پس مستوی شدند بر زمین عرض
 میکنند که تقاضی در اخبار نیست و زمین منجا مراد است اما باین است که مصنف چنان
 کرده است و مثل باز اچا اطفال که پادشاه بازی میکنند در سوار شده و نه نیست و
 هفتان که وعده ها خداوند عاقبتش باین سستی باشد و اول بدان که اخبار داله بر این
 مطلب متعدد است از جمله حدیثی است که در بخارا و پیغمبر روایت نموده که جبرئیل را
 بکافی برد و سوال کرد که میدانی کجائی تو گفتیم نه پیغمبر بیل پس گفت این بیت المقدس است
 بیت الله قصی در آنست محشر و منشر و نیز در حدیث دیگر است از عبد الرحمن بن غنم
 که همیشه پیغمبر بگوشت بیت المقدس رسید یاد کردی یافت و صدائی شنید فرمود
 ای جبرئیل این یاد که میبایم چیست و این صد که میشنوم چیست عرض کرد که این چشم من
 پیغمبر فرمود عود ما لله من چشم بعد باد طیبی از دست راست خود یافت و صوفی شنید
 فرمود این یاد که میبایم و این صد که میشنوم چیست جبرئیل عرض کرد که این جنت است
 حضرت فرمود سال الله الجنة و تطیر همین اخبار در باب کوفه وارد شده از جمله حدیثی که
 گذشت و در فصل الخطاب در حدیث دیگر از حضرت صادق در باب نماز پیغمبر در
 مسجد کوفه در شب معراج فرمود که راستان روضه ایست از ریاض جنت و سلطان حق
 ایست از ریاض جنت و مؤخران روضه ایست از ریاض جنت و در باب وادی السلام
 هم که اخبار بسیار وارد شده و مصنف اشاره بانها نموده و تاویل نموده است و
 نمیدانم چنانچه حدیث که تاویل و ظاهر بینه بملاحظه صریحه است در باب شام که اخبار

و حال هم هست و امام هم در صفت جهنم و خلواهلش میفرماید که من ندارم که فلان بشود و فلان
ندارد که سزاوارد باشد و هر چه در این است که من فرموده و ذکر کرده است و دست از احد بر نمیدارد و
قبه را به هر که از این است و این خرافات و نوا و بلات فاسده که جوهه با ایمان است با علم و غلبه
مثمر نمی باشد و کبر سابق بر اینها نبوده و حال هم مثل سابق بالفرض که افراد اهل علم بیشتر
نباشند در باقی چه میگوئی بجز حال که آنکه که میخواهد اینها را فایده را عالم بقاء بکند محتاج
بجواب جمیع نیست و گردش روزگار و خواب و بیداری و زوال و وفاتی میکند پس
او را شایسته بدو و صخره بیت المقدس باو ای السلام و کوفه و غیر اینها که در اخبار و سبیه
است که حشر خلافت و انجاست هم صحیح است و چه حقیقت اینها منطوق است که عالم بقاء باشد
که از اینها هم که بخوانند صحیح است مثل اینکه میوه هشتاد و چهارم که بخوانند صحیح است و گاه
هم ملاحظه نموده اند مواضعی که از اینها میگویند که بقیه موقوف برای این است و اختلاف است با ملاحظه
اختلاف موقوفهاست چنانکه در حدیث شریف عرض کردند بخبرنامه که اختلاف ایان قرآن
برای ما شایسته است فرمود چه اختلاف عرض کردند بخبرنامه میگویند که بخبرنامه میگویند
تکلیف نمیکند بچکار حال دیگر میفرماید و هکذا اینها با هم چگونه درست میباشد فرمود که اینها
هر یکی شرح حال موقوفی از مواضع قبه است و اختلاف در کلام خدا نیست و هم چنین است
امر در این مقام که بکجا با اسم صخره بیت المقدس بخوانند یا با اسم کوفه یا با چهر دیگر
صحیح است و درست و اینها موقوفهاست و کلیه امور اخراج بختالات ناقصه ما مطهر است
نمیباشد و موافق وضع اینها نیست اگر چه این هم در هر حال است و خارج اینها عالم ملک دیگر نیست
اما معذرت که در همین عالم اعراض مال اسفل مقام او است و حقیقتش بالا است چون
ای که از اینها بزنند و کف کنند و اعراض اشکال غریبه در آن حادث شود همینکه دست از دست
برداشتند ای میشود صاف و شفاف و همان با قول است و این مثل است تقریبی بجز حال
که حقیقت این مطالب است که در این مقام ذکر شود و الحمد لله مدار اینجاست چنانچه اینها است
که در آن نمیکند و مثل این است که با دیوار سخن گفته باشیم هم عین لا یبصر و بجا و علم از آن لا
یسمعون بجا و هم قلوب لا یفقهون بجا و عرض ما هم شایسته اینها نیست بلکه عرض نیست
ابناء جنس خود مان است که کول این خرافات را نخورند و امر خداوند را باین سستی نگیرند
که هیچ فرقی در وضع پیش یا اوضاعی که وعده داده اند نباشد مگر اختلاف اسم و سبب
فرمود که مانند بعضی آنکه که او را در طلب کلاه میفرستند و دروغ باهلس نمیکوبد و اندک
بالله کدام دُوع از این بالا تراست که تمام اوضاع این زمان با سابق بر یک فرق نباشد

و یکی را از بقاء بکسر مثل آنکه بخوانند و یکی را بلا و بکسر ادا و عذاب بخوانند و یکی
را امثال را سند ملج و هکذا سایر آنچه فرموده اند و معذرت که هر چه از هر چه با حال
دقت نظر میکنیم سوای اختلاف اسمی که مناسبت نباشد باری این مطالب تمام شد
ندارد و منظر ما اخصار است **فصل** کفایت است و از سنه ظهور یعنی از سنه
ندای او بلا ستر و حجاب حضرت و انبیا علی نبینا و اله و علیهم السلام خبر فرموده **فصل** آداب
در انوفت سرور بزرگ میگفته که از جانب پیران قوم قائم است خواهد آمد پس از آن
شکایت که از بودن طوائف غایبان زمان نبوده است واقع خواهد شد و در آنوقت
از قوم تو هر کس در کتاب مکتوب است نجات خواهد یافت و خواهد بود های در خاک
بسیاری بیدار خواهد شد بعضی جهنم جوهه ابدا و بعضی از برای شرف ستاره و حقیقت
ابدی و دانشمندان مثل ضیاء سپهری و کسانیکه بسیار از ابراه صدافت رهبری
نمایند مانند کواکب ثابته لا باد در رخشان خواهند بود اما اقوامی از انبیا کلثا
و اخفی کن و کتاب را تا برهان انجام کار مخموم تمام چینی که بسیار گردش کرده علم زیاد
کرد و انگاه من و انبیا نکر لیسیم و اینک دو شخص بیکدیگر مرد ملتزم شده بیکان با نظرف خیر
ایستاده بودند و یکی با بنظر خیر و روان یکی بمر و ملتزم شده بیکان که بالای اجای خیر
میایستاد گفت که انجام این عجایب انانچینداست و انمر و ملتزم شده بیکان را که بالای
اجای خیر میایستاد شنیدم در حالیکه درست راست و دست چپ خود را بسوی آسمان
بلند کرد و بخی ابدی سو کند یاد نمود که برای بکرمان و زمانها و نیم زمان خواهد کشید
و بخشن تمام شدن پل کند کی قوت قوم مقدس هم این حوادث با انجام خواهد سپید
من شنیدم از اول نمردم و کفتم که ای قای من از این حوادث چگونه خواهد شد و گفت
که ای دانیال راه خود پیش بگر زیرا که این کلمات تا زمان آخر مخفی و مخمومند بسیاری
پال و سفید و قال گذاشته خواهند شد و از این که شریان شریانه و فناء و مینا بید
هیچ پل از شریان در آن نخواهند نمود و اما دانشمندان هم خواهند کرد و زمان رفع
شدن قربانی دائمی و ضبط شدن مکر و هفت مخفی پل هزار و دویست و نود و دو
خواهد بود خوش الحال کسی که انتظار کشیده روزهای پل هزار و سیصد و پنجاه و یک
اما تو تا با انجام کار راه خود پیش بگر زیرا که با ستر احوال گذران نموده در انجام آن روزها
در منصب خود خواهی ایستاد انهمی مقصود از روز سال است سفر اعداد فصل
ا ب ۳۲ و بشماره روزهای که پنجس و من میگرد بد چهل و روز هر روز یکسال

باورگاه خود را خواهد کشید فصل ۴۴ هر روزی را بجای آنکه بنودادم در ایست
 مبارک از عظم و برزکی و همنه بنوم عظیم و ظهور عظیم قویم و حوادث و علامه ان بشا
 فرموده و آنچه حال مقصود است بعد از اشراف حضرت ختمی ماب خلیفه ثانی را حسی مقدسه
 را تصرف فرمود و قربانی دائمی که اعظم فرائض بود است منع نمود و بنی اسرائیل از آن طرف طرد
 شدند و بعد از هزار و دویست و سه سال حضرت یسوع علیه السلام آمد و با حق و با حق و با حق
 علیه السلام بران و عثمانی و انصاری دول متحابه با هفتاد نفر بمید عکاء وارد نمودند و بعد
 و در در کوه کرمل از سفینه بیرون تشریف آوردند تا ظاهر شود آنچه که فرموده از اسمنا
 بر کوه کرمل مرتبی مکان نازل خواهد شد و کذاک تا انما انبوی مبارک با هر کرد و فسخان
 و فی الا علی من ان سبق اراده از ادان من الانشاء او بحره من الارض والسماء لا اله الا هو
 المبین القیوم **جواب** هوش از سرانسان میبرد که پادشاه شنبه کار برانایچه در
 گذرده و بیچ کلکات که ابدار لایق بمقصود ندارد و خود را خوشحال کرده است و نقلی نیست
 امپداست که وقع اثنبه هم بشود مشروط باینکه نظر کنندگان واقعا طالب حق باشند و وقت
 در آنچه میگوئیم نظر کنند و اگر باین قناعت ندرند باصل کتب رجوع نمایند و صدق بخدا
 ما را در یابند پس بدانکه حضرت دانیال علیه السلام و اله و علیه السلام در زمان حضرت داود
 بود چنانکه از بنجار ظاهر میشود که از کلینی و روابت کرده از حضرت باقر که خداوند حضرت
 داود و وحی فرمود که به بنده ام دانیال بگو که سه مرتبه معصیت مرا کردی مرزیدم اگر مرتبه
 چهارم معصیت کردی منبازم و انحضرت تبلیغ نمود و دانیال سحر بر خواسته مناجات نمود
 و عرض کرد بقرین و جلال تو که اگر حفظ کنی باز هم معصیت میکنم تمام شد حاصل خبر بران
 حضرت در زمان حضرت داود بوده است و پیش از داود هم متوجه بوده چنانکه موافق فضول اول
 کتاب دانیال انحضرت از زمانی که بنج النصر بر بیت المقدس غالب مد و جاعی با سپری بر دنیایا
 من جمله دانیال بود و در بنج النصر خلافت بسیار است که ایادریه زمان بوده حتی محل خلافت
 است که انانکه بنی اسرائیل را برای خون بچین کشا و است باد بکری و در بنجار از ابن اشهد در
 کامل نقل نموده که صحیح بن است که بنج النصر همان است که بعد از قتل شعبا بر بنی اسرائیل غالب
 آمد و فضول اول کتاب دانیال هم شاهد همین است خلاصه بعد از آنکه انبطلت بلاد النبی
 حال عرض میکنم اگر فضول سابقه کتاب دانیال را ملاحظه کنی خواهی یافت که هم این اخبار از هفت
 گرفتارهای بنی اسرائیل که بعد از پوشع بن فون و بعد از قتل شعبا بر ایشان رو داد و
 ظهور موعود بر خواستن داود است و ما اگر میخواهیم همه اخبار ذکر کنیم سخن بطول میانجامد

اشاره بمضامین فصل یازدهم باید کرد تا آنکه حل اشکال این فصل بشود پس بدانکه در
 فصل یازدهم ذکر جنگی که میان ملوک جنوب با ملوک شمال واقع میشد شده است و
 مراد از ملک جنوب در این فصل ملک مصر و حوالی آنست زیرا که در اوایل همین فصل
 و اوخران قرینه بن هست که جنوب در این مقام مراد مصر است چنانکه در پایه هفتم
 است که در جایش یعنی ملک جنوب و در خراود در جایش شاخه از ریشه هایش بر پا خواهد
 ایستاد و بالشکری مدد بقلعه های ملک شمال داخل خواهد شد و با اغاگان ساز
 کرده غالب خواهد شد و نیز خدا پان و سروران و الای پسندیده ایشان از نفرو و
 طلار از اسیر و انصر خواهد برد تا آنچه ظاهر در همین است و چون بن و اداقتی بداند
 در بنجار از ابن اشهد در کامل نقل کرده است که بعد از آنکه نابون انبی اسرائیل گرفته شد
 بعد از آن بهیچ سلطانی را ملاقات نمیکردند مگر اینکه خائف بودند پس جالوت قصد
 ایشان را کرده و او ملک که غنای بن بود و ملک او مابین مصر و فلسطین بود پس ظفر یافت
 بر بنی اسرائیل و جزیه بر ایشان گذارد و توبه را از ایشان گرفت پس خواندند خدا را که بقیه
 بر ایشان بفرستد که مقاتله بکنند با جالوت خلاصه عرض اینست که مراد از ملک جنوب
 در اینجا جالوت است که از انست مدد و در اخر همین فصل یازدهم است که در زمان اخر بن
 ملک جنوب بر او هجوم خواهد آورد و در ملک شمال با غزاده ها و سواران و کشتیهای جنگی
 مانند گرد باد بر او خواهد آمد تا آنکه ذکر فتح ملک شمال و تسلط بر مصر و غارت افراس
 کند و مراجعت نمودن لشام و قصر خود را میان دریای و کوه مقدس زیبا بپایا خواهد
 داشت و ظاهر از این ترتیبات این است که مراد از ملک شمال طالوت است که خداوند
 را بر بنی اسرائیل سلطان کرد و حضرت داود نصرت او را فرمود و ملک جنوبی را که جالوت
 بود هلاک فرمود بعد در فصل دوازدهم بلافاصله میفرماید در انوقت سرور بزرگ
 میکشید که از جانب پسران قوم فایست خواهد ایستاد و این سرور بزرگ محمل است که
 مراد خود طالوت باشد و محمل هم هست که حضرت داود باشد زیرا که بعد از کشتن جالوت
 بنی اسرائیل اقبال با انحضرت نموده و طالوت هم دختر خود را با انحضرت داد و سلطنت مال
 انحضرت بود و طالوت و داود هر دو از بنی اسرائیل بودند که آنها را پسران قوم خواند
 پس این مدت هزار و دویست و نود و روز با سپرد و سی پنج روز مدت میان
 رؤیای دانیال است تا وقوع این امر و زمان رفع شد قربانی دائمی و نصب شد
 مکروهات مخربیه هفتاد که در فصل یازدهم در آیه سی و یکم فرموده است و از طرف

اولش که خواهد داشت و پناه گاه مقام مقدس را پدید نموده قربانیهای دائمی
 را در آن خواهد کرد و مکروهات و محرمات را بر پا خواهد نمود خلاصه آنچه از ملاحظه این مضمون
 بر صواب است که مراد ظهور طائون و داد و ستد است که فساد را بر مبدل دارند و سابق بر اینهم که از
 صریح فصل یازدهم کتاب شعبان و فصل سیم و سیوم کتاب بر مبنای مطلب را ثابت و محقق
 کرده ایم که مراد از این قربانیها اثبات اخبار از ظهور و داد و ستد است و علمها السلام که با هم در
 دنیا از اخبار داده اند که بعد از این حوادث بر میخیزند پس در هر جای شبه نیست و باز میگویم
 که همین فصل دوازدهم را دنبال که نقل شده اگر چه در بعضی کلمات یافته که نزد من موجود است
 از کتاب ذنبال اندک تفاوتی داشت و چون مضمون مطلب نبود چندان متعرض نشد عرض
 این است که در همین عبارت ملاحظه کن بین انجام این حوادث و از چه زمان خواسته است
 آیا هیچ اشاره در این مقام بیعت خاتم مهست که انجام حوادث را از بیعت با هجرت تا آخرت
 باشد مگر هر جا هر لفظ که ذکر شده این را در هر مقام میتوان معنی کرد ذنبال در این مقام سوال
 از حوادثی که در زمان پدید آمده است و انجام آنها را هزار و دویست و نود و دو روز
 معین کرده اند و حالا بهوس بدون هیچ شاهد و بینه محل میگیرد بر طول مدت از هجرت تا این
 زمان هم نماند و هر چند بلکه از زمان عمر که بعد از هجرت بود و اقل یا نوزده سال تفاوت حشا
 است و ملاحظه کن که رفع قربانی دائمی و نصب شدن اوضاع محرمه در آن زمان اول فشا
 بوده است زیرا که شرع توره بران بوده و میباشد بان عمل نمایند و رفع شدن آن جایز نبوده
 و بعد از بیعت پیغمبر که شرع توره منسوخ شده و رفع شدن آنها فساد نیست بلکه
 اصلاح است و اگر چه عمر در هر حال مفسد بوده امور بدستور العمل حضرت امیر واقع
 میباشد و بنابر همین بوده است که همان احکام بر چیده و منسوخ شود پس نظر بنوع اسلا
 اینها فساد نبوده است و میباشد همین طور بشود و از وضع بیان این شخص معلوم است
 که بعد از هزار و دویست و نود سال که اینها بشام رفتند باز شهباده را مهور کرده و شرع
 آنها را بر اسلام ترجیح داده است خلاصه چه بگویم در فساد این کلمات و کجاست کوشش شوال
 که بشود و نمیدانم اقرار یا این دار بکه ذنبال پیغمبر خدا بوده است و مخالف امر پروردگار را
 نمیکند و اگر نسبت عصیان با ایشان داده شود مراد ترک اولیست چنانکه محقق است و قاف
 نمودن سر پروردگان از برای پیغمبر مصیبت بزرگ خواهد بود و در این فصل حد و حکم و
 که کلمات را تا انجام کار مخفی دارند اگر این کلمات صحیح است و از پیغمبر خداست البته بعد از
 انجام کار و گذشتن این وقایع از داده و سبقت نگرفته زیرا که سر خدا را فاش نمیکند و معصوم

فرمود من اذاع سر تا کنون قتلنا قتل محمد لا قتل خطا پس اگر صحیح است معلوم است که در خطبای
 آن زمان ندرد زیرا که بدیهی است که اگر از این مطالب بشناسد و هزار سال بگذرد که قبل
 از این بوده و اگر صحیح نیست که محل اعتماد و استناد لهم نیست پس ملتفت نگردد و نیز اینکه
 گفته که هر روز یک سال است بچه دلیل مکرر محقوب نبی اسرائیل که عوض هر یک روز یک سال
 شده حکما باید در این مقام هم اینطور بشود چه ملازم است مبنای این دو است مقصود این
 که یک حرف زده بشود اعم از اینکه صحیح باشد یا نباشد و اما فخر کتاب خرقیل که بکلی مضاد
 بر عکس است که میفرماید بارگاه خاندان یهود را چهار روز یکش هر روز یکجای سال شو
 داد و مطلب این است که عوض چهل سال مصیبت آنها تو چهل روز مبتلا باش پس این بر
 عکس مراد است بنابر این هزار و دویست و نود و دو روز که چهل و سه ماه تقریباً میشود
 و سه سال و هفت ماه است باید مراد با این تعداد سه روز و چهارده ساعت بشود زیرا
 که سالتش بگوید باید بشود پس این خرافات چه چیز است که میسر است در هر جا باید ملاحظه کرد
 رد بلکه چه مقصود دارند نه اینکه هر چه بزرگان جابجاء گفت بطل منصف خدا ترس میجویم
 که بدقت در کلمات او و عرضهای من نظر کنند و به بیند که حق کدام است و باطل کدام
فصل گفته است در انجیل باب آ مگاشفات یوحنا انبی چون عیسا بمی
 شد که بر خیز و هر یک خدا و قربانگاه عبادت کنند گانیکه در او پدید بیاید و قصه
 هیکل را بگردان و میبازد بر آنکه قبایل داده شده و شهر مقدس را چهل و سه ماه پایمال
 خواهند نمود و در شاهد خود را فخرت خواهند بخشید که پلاس پوشیده یک
 هزار و دویست و شصت روز اخبار نمایند اینها در درخت زیتون و در چراغ خلدند
 که نزد خدای زبیر ایشان داده اند مگر کسی خواهد که آنها را حاضر رساند اثباتی از دها
 ایشان بیرون آمده دشمنان آنها را فرامیگیرد که اگر کسی خواهد آنها را حاضر رساند
 اثباتی از دها ایشان بیرون آمده دشمنان آنها را فرامیگیرد که اگر کسی خواهد آنها
 را حاضر رساند هم چنین باید که گفته شود و اینها فساد است بر لبان آسمان دارند که در
 نبوت خود با زبان تبارد و قدرت برابر هاد دارند که بخون مبدل نمایند و زمین بهر گونه
 مصیبت که میخواهند گرفتار نمایند و در باب آیه او علامه بزرگ در آسمان سر زنی
 که زنی پوشیده بود و خورشید را و ماه را بر پایش بود و بر سرش ناجی بود از دوازه و
 و البته شده از در دوزخ و عذاب را تبیین فرماید میفرمود ۳ و علامه دیگر در کتاب
 پدید آمد که ناگاه از دهای بزرگ آتشین که هفت سرورده شاهد داشت و بر سر

اواخر میبود و در مشثلث کواکب اسماء از اجاروب نموده بر زمین ریخت و آن را در هانز
 انزن کرد و زادن بود امیناده که چون بزاید بچش را فرو کپرده و زانپس بچزد کور
 را که بعضی از این بر همه طوائف حکم خواهد نمود و آنچه را بوده نزد خدا و متخلف نشا
 و انزن کر بخت به بیابان در انجا مکانی داشت که از خدا معین شده بود که در انجا او را بک
 هزار و دویست و شصت روز میروند و اندانی در و شاهد حضرت ختمی ماب و ولایت ماب
 روح العالم فداها است که هزار و دویست و شصت روز که چهل و نه ماه میشود و هر روز
 یکسال است باید بنویسند و زنی که خورشید پور شده شد حضرت صدقه ظاهر
 است و خورشید خاتم انبیا است که بظهور و ولایت ظاهر میشود و زاده ستاره
 اتمه هک هستند و زاده ای ایشان حضرت صاحب العصر و الزمان است و زکوری
 که بعضی از این بر همه طوائف حکم خواهد نمود این ظهور عظم است و از انجا بزرگ القی
 که هفت س و ده شایع داشت و در مشثلث کواکب اسماء از اجاروب نمود خلفای بنی امیه و
 عباسیه و ملوک ملت باهره هستند و در این وحی مبارک از شهادت حضرت سید الشهداء
 روح الوجود مجوده الفداء و سادات علمائیکه شجید شدند و با از صراط مستقیم مغرب
 کشند خبر فرموده و در قرآن گذشت بدو الامر من السماء الی الارض و حدیث مشهور عند
 انقضاء المص بالمرقوم المهدی و حادثی آخری بسیار است و از قبل گذشت که حضرت قائم
 سلطنتش پنج یا هفت یا نوزده است و بعد سلطنت سلطنت سید الشهداء است و مقصود
 از ظهور قائم صاف کردن راه و مرده و بشارت بظهور افعال پناه و عظمه الله است و شیخ حاکم
 در عصمت و رجعت نقل نموده که ملحق ان اینک بیرون میاید حسین با قائم و هست صفا
 و برین میاید امیر المؤمنین بعد از موت قائم هشت سال پس مابین خروج سید الشهداء
 و ظهور امیر المؤمنین نوزده سال است و انوقت اول سلطنت حسینی است **جواب**
 پناه میبرم بخلاوند از شر شیاطین انس و جن که چگونه سبب خذلان خلق را فراهم کرده اند
 و لا بطور اجمال میگویم که کلیه باین کتب اعتماد ناعی نیست زیرا که هر یک از قرآن خداوند عز و
 است و بل للذین یکتبون الکتاب باید هم تم بقولون هذا من عند الله لیسرا و به ثناء قله لا و
 اخبار ال محمد در تفسیر ان وارد شده که دلیل بر این است که تخریفات در این کتب واقع شده
 است و شاید باین مطلب بعد از این بتفصیل ذکر بشود و ثانی اینک بوختا که صاحب این
 انجیل و این مکاشفات است معلوم نیست که کس است اگر چه گفته میشود که این بوختای دلی
 است و موافق فرمایش حضرت امام رضا که در بیان نقل شده در استیهاد بر مضاری بوختا

دلیلی عدل مقدم بود نزد مسیح و در نزد او بود شهادت بر خاتم و اهل بیت و سلام
 باز او فرمایش آنحضرت معلوم میشود که بوختای صاحب انجیل غیر از ان نباشد
 زیرا که اول آنکه فرمود آنحضرت که حواریین دوازده بودند و علم و فضل ایشان الی
 بود و اما علمای نصاری سه نفر بودند بوختای اکبر باج و بوختای بقر قریب و بوختای
 دلیلی بزجاد نا اینک فرمود باجائلیق یا خبر نمیدهی مرا از انجیل اول و قیبه که ان را که کردی
 نزد که یافتی و دیگر برای شما وضع نمود این انجیل را باجائلیق عرض کرد که انجیل را که نکردیم
 مکرر بل روز نا اینک ترو نازه یافتیم پس بیرون آوردن از انبوی ما بوختا و متی حضرت
 فرمود که چه قدر کم است معرفت تو بر انجیل و علماء ان پس اگر هم چنین است چرا اختلاف
 کردید در انجیل و اینست جز این نیست که واقع شده است اختلاف در این انجیل که از
 در دست شما است پس اگر بر عهد اول بود اختلاف در ان نمیکردید و لکن من افاده میکنم
 بنوع علم این را بدانکه بعد از آنکه انجیل اول مفقود شد جمع شدند نصاری نزد
 علمای ان پس گفتند که علی بن مریم کشته شد و انجیل را که کردیم و شما پیدا علی این
 چیست نزد شما پس الی الی و مرقا بوس با انجا گفتند که انجیل در سینه های ما است و ما
 بیرون میآوریم انرا بسوی شما سفر سفر در هر یک شنبه پس محزون میباشید بران و
 کلب را خال نکند و پد با مختل نکنید پس بدرستی که ما زود نباشد که تلاوت میکنیم
 انرا بر شما در هر یک شنبه سفر سفر نا اینک جمع میکنیم کل انرا پس قصد کردند الوفا و مرقا بوس
 و بوختا و متی پس وضع کردند برای شما این انجیل را بعد از آنکه انجیل اول را که کرده
 بودید و این است و جز این نیست که این چهار نفر شاگردان شاگردان اولین بودند نا آخر
 حدیث مختل است که طبقه سیم شاگردان باشند با طبقه دوم زیرا که فرموده است انهم
 للثلاثه و الا ولین پس اگر ثلاثه باینکه الف را علامت نصب میکنیم و ثلاثه امین و الا ولین
 را جدا میکنیم شاگردان سه طبقه میشوند و اگر ثلاثه امین اول را اضافه بدویم میکنیم و الا ولین
 هم صنف دوم و طبقه میشوند علی ای حال شبهه نیست که ثلاثه امین اول نبوده اند و بوختا
 دلیلی که عدل مقدم نزد مسیح از ثلاثه امین اول محسوب میشود و بوختای صاحب انجیل
 شاید شاگرد او بوده و از او روايت نموده است علی انحال کلیه اعتماد ناجی باین
 انانجیل که نیست و اما مکاشفات که دیگر امرش بر این است تر میشود و محقق نیست
 که اینها هم از همان صاحب انجیل است یا دیگر زیرا که دافقی که متعدد بوده اند که همه
 بوختا بوده اند و علی انحال مکاشفه که برای او شود بسیار مشکل است اعتماد باین زیرا که

و عبادت حدیث

اثبات بقوت و رسالت برای او نمیشود کرد و ضراری که در این کتب مینویسند و بخدای رسول
اعتمادی بقولشان نیست چنانکه بولس ملعون را هم رسول مینویسند و وصی حضرت
علیه السلام شمعون بوده است پس خود بخود اعتماد بر وی بایستی که او دیده باشد چگونه میشود کرد
و اینکه ما هم گاهی فقره از مکاشفات یا خبران نقل کرده ایم بجهت التزام است که معتقد باشیم
حلاصه و انبیا میگویند دلیل این ایام که ذکر شده هر روزی از سال میتوان گرفت مگر هر
کدور و توبت بنی اسرائیل بایستی زایل شده باشد و در کلام هم کس نباید بنظر بیفتد و اگر بنا
باشد که دلیل دیگر مقدار این روز ملا حظ کنیم که قول خداوندان بود و ما خداوندان کافه
سنة جماعت و ن کلیت و عموم او بیشتر است و قیاس مورد خاص و مورد خاص و در حاجتی دیگر
در هیچ شریعی جایز نبوده و اول کسی که قیاس نمود بایستی بود آن کان و لابد حکم مسئله خاص
را از عمومات و کلیات بیرون آوردن اولیست زیرا که این از اول قیاس نیست و در
اجبار بخوبی شده است و معذرت آنهم برای ما مشکلیست زیرا که اعراض در احکام
بسیار است و باید همه جماعت مخصوص نمود پس بعد از آنکه مسلم بکنی که مکاشفات و
صحیح است باید دلیل دیگر بیاروی که در و ش حکما بکمال است و بعد از آن بر فرض
قبول هر دو مطلب قطعاً بوجهی است که قول از مطاع است و مقصود ششم هزار و
دویست و شصت سال بوده بقیه اینوعده از چیزهایی که محمل بدلتیاست نیست زیرا
که سابقاً یاد کرده است ثابت کرده ایم که در این امر توقف نمودن بطور حتم نخواهد شد
و هر که توقف نماید بدون ترس باید از آنکسب نمود و حضرت صادق علیه السلام در همین باب فرمود
که در و کفر اندر وقوت ما اهل بیت میگویند که توقف بعد فرمود خداوندان و در هر
اینکه وقت موقوفین را خلق کند تا وقتی که از باب نیست و چهارم از محمل معنی سابقاً کرده ایم که
خبر از آمدن مسیح است و مسیحان کاذب نا اینکه فرمود اما از آن روز ساعت هیچکس اطلاع
ندارد حتی ملائکه آسمان نیز بدین اهل حق توقیف نمیکند مگر با مشروط
بلا و چه بسیار که بداند میشود و چنانچه امتحان و غیر آن مثل وعد موسی که سی روز بود و چهل
روز شد پس بر فرض صدق همه مقدمات که باید این اخبار بدین اهد بود پس محض
وجود هیچ خبری نمیتوان دعوی هر مدعی را در آن وقت قبول کرد بلکه در صورت خیم بودیم
نمیشود قبول کرد زیرا که ممکن است که هم امام در آنوقت بیاید و هم غیر امام و هر دو دعوی
امامت داشته باشند پس باید این اخبار نمیتوان امام را شناخت بلکه همان آثار امامت که حق
او است باید گرفت نه باین سخنان واهی و آثار امامیهاست که در اخبار و آثار از معصومین

ماضی شده و ما منظر همچو امامی هستیم بلکه محتاج همچو امامی هستیم و اگر صاحبان فضل
و مقامات نباشد خلق را خاجت دست و نیست و طبیب حقیقی است که در دنیا
زاد و کند و اگر قادر بر آوردن نیست طبیب نیست بلکه منطیب است خلاصه و
بعد از این مقدمات میگوئیم که اگر این ایام و ابتدای اینها هیچ ربطی بقیام ظاهر ندارد
که دیگر خاجت باین زحمت نیست از هر جا هر چه میخواهی بگو و اگر تطبیق یا وضع ظاهر هم
باید بشود چنانکه خود تو میخواهی همه بنسخه آن را با نایب هجری درست بیاروی پس و لا
از بیست و پنج هزار تا آن زمان که تو منظور داری هزار و دویست و هفتاد و سه سال است
و بجهت دلیل میتوان سیزده سال قبل از هجرت را از حساب انداختن ایام از زمان دعوت نبی ص
رسد مائ و زحمت اهل مکه را بر خود نمیکند داشت که چنین نیست پس چنانکه در این مطلب
و این یک اختلاف در حساب ثانی این که مولودی را که از آن زاید بعقیده ما محمد بن حشر
صاحب الزمان است و بعقیده قوم بر اعلی محمد پسر میرزا رضای براز شیرازی نقل
این حساب با کدام یک درست میباشد زیرا که این است که آن زن که بخت به بیانیان در
انجام مانی داشت که از خلافتین شده بود که در اینجا و را بکفرار و دویست و
شصت و دویست و نود و اندکی را که در و ز سال حساب کنی از عمر شریف محمد بن الحسن
عجل الله فرجه ناسته هزار و دویست و شصت هزار و سه چهار سال تقریباً گذشته و
دویست و پنجاه و شش سال مثلاً از این حساب کسر است میرزا علی محمد شیرازی هم که در آن
زمان بیست و سه چهار سال ظاهر باشند پس هزار و سی و پنج سال کسر دارد و
اگر و قد مطابق ظاهر نیستی و لا که در و ز میگویند بجهت اینکه حسابها را از هجرت کرده و اگر
واقعاً نظر بظاهر نداری که پس خاتم انبیاء و ائمه اطهار است پیش از هزار و غالم خلقت شده
و فرمود کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین و در باره علی بن ابی طالب فرمود مرجبان خلقه
الله قبل ابیه و اربعین الف عام و ضرب آدم افرار معصومین زاد و ساق عرش دیده و
بالفما تمسك شد تا حصیثان و امر زده شد و در نزد مسلمین ششم در وجود و مقدس
ایشان پیش از هر چیز نیست پس این حسابها چگونه تطبیق میشود و چه میشود از آنها تقصید
دین خود را باین باز میچسبند چگونه میتوان باخت و آنچه گفته که در اینو حی مبارک از شهادت
حضرت سید الشهدا و نجر داده است شاید منظورش این است که در فضل یازدهم
در شرح حال اندو شده که باید هزار و دویست و شصت و دویست و یکصد و یکصد
و چون شهادت خود را با تمام رسانند آن حیوان که از گردی پائیان بر میآید با آنها خواهد

چنگید و بر خلد است خواهد یافت و انهارا بشل خواهد رسانید میگویم که اول
 فرموده که ایند و شاه هزار و دویست و شصت و دو را بخار نمایند و در ترجمه
 دیگر است که نبوت نمایند و در پایه هفتم است که چون شهادت خود را با تمام رسانند
 و بنظر اهر است که باید بعد از هزار و دویست و شصت و دو باشد و اینهم با شهادت هر
 سید الشهداء تطبیق نمیشود خلاصه که حرفها محض سنجیده است که گفته شد و بر فرض کمال
 مطابق حجت در آن نیست و اما آنچه بدو از امر من التمام و فقر حدیث الی لیسید که سابقا
 انشاء شد که هیچ دلالته در اخبار مراد از نیست عصمت الله و جمیع المؤمنین من شر الشیاطین بحق
 محمد و آل الطیبین صلوات الله علیهم اجمعین و اما آنچه از عصمت و رجعت مخلص کرده و در اهر
 اشتباه کاری کرده است زیرا که صریح فرمایان ایشان اینست که اول سابق معین فرموده اند
 از اخبار که مدت ملک قائم هفتاد سال است و بعد از آن در حدیثی در رجعت سید الشهدا
 میفرماید برادر من و الله و سوله و هم اعلی ان کوه الحسین بعد ظهور قائم بشع و حنین
 کما حر و بطول عمر و ملک علی ما یظهر من حاد شهم من الف سنه حقه لفظ حاجاه علی عینه
 من الکبر و بر بطما بعضا به حقه من النظر ان قال فیکون خوجه هذا موافقا لظهور قائم
 لانه بدو من ملکه احد عشر سنه و موافقا لخر ج امیر المؤمنین الاول لانه بعد موت قائم
 بیثمان سنه الی اخر پس بین تفاوت مساله چه فدا است چون در حدیث وارد شده که سید
 الشهداء میفرماید که هرگز من میبایم بیرون آمدن که موافقت دارد خروج امیر المؤمنین و قیام قائم
 خود مان و حیره رسول الله را و شیخ جلیل بانضمام با سایر اخبار شرح فرموده اند که رجعت
 سید الشهداء بعد از پنجاه و نه سال از ظهور قائم و عمر خود آنحضرت پنجاه هزار سال پیش
 و این خروج موافق قیام قائم هشت و بر که تمام مدت ملک قائم هفتاد سال است و سید الشهداء
 یازده سال از آنرا در کتب میکند و نیز موافق با خروج امیر المؤمنین هشت و بر که آنحضرت
 هشت سال بعد از موت قائم خروج میکند بن بود مخلص اینفرمایان با آنچه پیش بیان
 فرموده اند پس امیر المؤمنین نوزده سال بعد از رجعت سید الشهداء هم رجعت میکند
 و سید الشهداء پنجاه و نه سال بعد از ظهور قائم خروج میکند و چون بینی که قطع هم
 نفرموده اند بلکه با تقسیم اخبار مختلفه و اجمع فرموده اند خالا با تقسیم که جمعه بین
 اینسنوات کدام یک با آنچه بر شما گذشته موافقت کرده میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی با هم بود
 و چهار و پنج سال میرزا علی محمد زندگی کرده و گذشته شد و میرزا حسینعلی خورده خورد
 بنای زمره گذاشت و مدت کمی گذشت و اهر مرد و پنجاه هزار سال نشد و همان کس که اعدا

کمر افکنه اعداد بسیار و اهر فرموده و اینهم فرموده و در سن است و اغراق بداد و کلام ایشان
 نیست و لکن شما خود را بنا و بدلت بیجا بحث خوشحال میکنید و سود نمیدید **فصل**
 بعد از این آیه از بیاناتهم عباد را فی نفل کرده و رد و بحث در این باب موکول بسوی طوائف
 مختلفه خودشان است و لکن بل عبادت را بجهت فقر و خاطر مؤمنین و اعتناء ایشان میبوییم
 ملاحظه کنند که در کلام از این مستخرج تر و لوانکه انسان عبادت که خرافات بگوید ممکن است
 یا نیست که است فلتر اقرین فرق القائم و القیوم تم فی سنه الشع کل خبر ندر کون فلترا قرین فرق
 اعظم و عظیم من اول ذلك لا مر قبل ان یکل لثمه کینون الخلق لم یظهر و ان کلاما رایت من النطفه
 الی ما کسونه الحاشی اتم اصبر حقه تشهد خلقا اخرا اقل فنیار الله احسن البید عین عرض میکنم
 اشناهی و اشتم که گاهی بر سبیل مزاج عبادان و اشعار غریبه و فارسیه با الفاظ فصیح
 میخواند و هیچ معنی مقصود نداشت و خدا میداند بمراتب از این عبادان مطبوع غریب بود ملائکه
 کنند که اگر کسی اندک سواد داشته باشد باین قباح حرف میزند و چه قدر شبیه است بر زلفا
 اطفال و بلها که شخصی میکند که اگر گفته چه در اهر دارم همه تخم مرغها را بنویسم و اگر
 گفتی چند عدد است هر چه نار اهر خواهم داد خلاصه و بعد از بنای تحقیق گذارده است
 که مراد از موت و کوری و کوری و جوانیت و سبعت که در کلمات خداوند و انبیا و اولیا
 هست همان کفر و شرک و بی ایمانی و شرارت و نفسانیت و جهالت است که سبب تکذیب
 آیات و کلام الله میشود و هر که تصدیق کند زنده خواهد شد و فقرای از کتب اسمانی
 که دلاله بر این مطلب داشته نفل کرده و این را مقدمه قرار داده برای بیان معاد که بچال خود
 کرده است **جواب** در حقیقه کار مشکلی است که شخص یا عوام و جهال که دخل و
 تصرف در معقولات میکنند طرف بشود و گفتگو نمایند زیرا که هیچ چیز است منقسم نمیشود
 کائنات از آن راه داخل شود و لکن طرف ما در این بیانات کسانی هستند که دشمنی با جان خود
 ندارند و طالب راه هستند و امیدوار بفضل و کرم صاحب الامر صلوات الله علیه و علی
 ابائنا الطاهرين هستیم که زبان اسانی مرحمت فرمایند که بیانی بکنیم که بخواهیم که منظور نظر
 ما نبیند بجهت منند شوند و چون این مطلب را که ذکر کرده مقدمه قرار داده است برای
 اصل مطلب که دارد ما هم بیان این مطلب را از باب مقدمه باید بکنیم و نوع این مطلب را هم که
 موت و کوری و کوری با بطنعانی که ذکر کرده است محال میشود منقسم و لکن حقیقه امر را
 باید فهمید پس عرض میکنم که لا حول و لا قوه الا بالله که خداوند از برای انسان در خلق
 قرار داده یکی اینکه خلق فرموده است همه اناس را و هر یک از آنها بر حسب قابلیت حیره و چشم

و کوش و مشرهای ظاهری و باطنی از خیال و فکر و علم و عقل عطا فرموده و بعضی از ایشان بحسب قابلیت از بعضی مشاعر محروم ماندند و این خلق در این عالم که ملاحظه میکنی اصل است از برای خلقت دوم و در این خلقت اول نیکی و بدی و کفر و ایمانی نیست و همه یکنا هستند و خلقت دوم اینست که اینها و اولیاء خود را بوی ایشان میفرستند و ایشان خدا میفرمایند پس هر که تصدیق نمود مؤمن میشود و روح الايمان در او خلقت میشود و هر که نکذیب نمود کافر میشود و روح کفر در او ایجاد میشود اینست که خداوند در کتاب چید خود فرموده کان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين يعني مردم همه از واحد بودند یعنی در میان ایشان اختلاف نبود و کفر و ایمانی نداشتند و اگر میخواهی بگویم مؤمن بودند زیرا که خداوند بفرستادن ایشان امر فرموده بشوئین موجود شده بود و بعد خداوند پیغمبران را فرستاد که ایشان را بشارت بدهند و بترسانند پس هر که تصدیق نمود روح ایمان در او خلق میشود و هر که نکذیب نمود روح کفر و نیز فرموده است سبح اسم ربك الاعلى الذي خلق فتوى والذى قدرهك يعني تسبیح میکنی اسم پرورنده ات را که اعلى است و خلق فرموده پس مستوی نموده و نشاند پر فرموده بعد هدایت فرموده و هم چنین بایان دیگر باین معنی بسیار است و در اخبار ائمه شواهد بسیار است و در کتب معتبره نیز باینان هست چنانکه در همین مقام مصنف از حضرت علی علیه السلام نقل میکند که فرمود ناکی تو لئلا ناره نیاید ملکوت پدر را نمیتواند دید ناکی از اب و روح متولد نشود در ملکوت خدا و از نشود آنچه از جیم متولد شده جسمت و آنچه از روح متولد شده روحست تا آخر و این قول ناره تولد روح الايمان است در انسان که این است خلقت الله و روح الکفر هم که پیدا میشود نیز تولد ناره اینست لهايت محبوب نیست والا از برای اتم پدر اینست که شیطان باشد اینست که خداوند فرموده و شار که هم فی الاموال والا اولاد و از نطفه ان پدر تولد میباشد خلاصه و این خلقت دوم نیز کاتبه در حد خود مطابق است با خلقت اول پس همان قسم که در خلقت اول بر حسب قابلیت بعضی کامل بودند و صاحب روح حیوة و عقل و علم و مشرهای باطنی و اعضا و جوارح و بعضی ناقص بودند در خلق دوم نیز همین بنوا است و هر که بر حسب قابلیت خود تولد جدید در او بوضعی میشود پس همان طور که در خلق کوئی اولی ممکن بود که جنین بعد از آنکه بدن او ساخته شد سقط شود و روح حیوة با او تعلق نگردد یا آنکه تعلق بگیرد و باز در مرتبه بعد و روح از او خارج شود هم چنین در خلق جدید و تولد ناره ممکن است که جنین سقط شود و حیوة پیدا نکند و ممکن

است که بعد از تعلق حیوة باز بمیرد و همانطور که ممکن بود که در بعضی مشاعر و آلات و اختلاط هم رسد و هرگاه بمیرد در همه مشاعر و اختلال حاصل میشود و بدش کند بد و فاسد میگشت هم چنین است امر در قول ناره اگر ایمان و تصدیق در او باشد حاصل نشد بمنزله جنینی است که سقط شده و اگر حاصل شد و باز مرید گردد بمنزله اینست که بعد از زنده گانی بمیرد و چون علت غائی همه ایجاد همین معرفت و عبادت و ایمان است احکام حیوة و موت و کوری و کوی و غیر اینها در خلق بملاحظه همان خلقت دوم و تولد ناره جاری میشود و این است که خداوند میفرماید فاتها لا تفي الا بصار ولكن في الغلوب الذي في الصدور و این چه بسیار که بحسب بدنها گوی عموماً زنده اند و زامه میروند و چشم و گوش دارند معدنك آنها را مرده و گرد و کور میشوند نظر بجهان خلقت دوم که نفی در او حاصل شده است و لکن در این مقام هست که باید ملاحظه نمود و این نیست که این خلقت دوم و تولد ناره امری نیست که نسبت بخلفت اول بظاهر استقلال داشته باشد بلکه آن خلقی است که باید بر روح و خلق اول گذارده شود چون زنی که روی پا چپ بگذارد شود که تا پا چپ نباشد رتلا نمیشود و اشاره باین رتلاست قول خداوند که میفرماید صبغة الله ومن احسن من الله صبغة بلکه مثل صورت کوزه که بر روی کل گذارده میشود و تا اول کل نباشد نمیتوان صورت کوزه را ایجاد کرد و باید بداند صورت کوزه و روی کل بگذارد و هر جا که خواستند کوزه را ببرند با کل بایند که اگر خواستند کل را بگذارد و صورت کوزه را با خود ببرد و بآن منفعه شوی ممکن نیست و مقصود از کل ماده کوزه است هر چه باشد نه این کل ظاهری خلاصه و این است که در عالم ندید که روح الايمان با روح الکفر بدون اینکه مثلاً زنده و عمری باشد که این روح در او خلقت شود و بنظر خود از روح موجود نشود و مستقل بایند بلکه ناچار اول باید زنده و عمر و موجود بشوند و بعد از آن این روح در او خلقت شود و ناچار فایده آن روح باشد و همان قسم که در اول این وقایع را پی خواهد داشت همیشه محتاج بآن هست مثلاً اینکه صنعت کاتب لابد از برای شخصی حاصل میشود و صنعت کاتب بدون شخص پیدا نمیشود و این امر در دنیا و آخرت همه جا جاری است و شجر زنده همه جا باید باشد تا روح الايمان یا روح الکفر ثابت بماند و چون تا اینجا آمد که باز میگویم که این روح الايمان اصلش از نور شارع مقدس است و بواسطه دعوت او حاصل میشود و روح الکفر اصلش از ظلمت شیطان است و بدعوت او حاصل میشود و لکن هر یک از اینها در انسان بر حسب قابلیت او بروز میکند و این نکته را باید بداند که در دنیا

که حل بسیاری از مسائل باین میشود و مثل اینست که افتاب نوری بکرنک و بیک شکل
از او سر میزند و اختلافی در آن نیست اما چون در اینست که از او سر میزند و بیک شکل
هر یکی بزرگ و می شود و باین می شود و اثر مخصوص از او بروز میکند و اگر آن اینست
و البته که از آن بزرگ و شکل مخصوص برای نور افتاب نماید و آن اسم از او برداشته میشود زیرا
که منشأ این رنگ و شکل همان اینست بود که از میان رفت و نواقای این رنگ و شکل از او بروز
نداشت هم چنین است امر در این مقام **شارع مقدس** بگوید دعوت عامه میفرماید که
خصوصیت در آن نیست و هر کس که آن دعوت را اصنام میکند و قبول نمیدارد بر حسب
قابلیت خود قبول میکند و اگر انکار میکند نیز بر حسب قابلیت خود او است و در جهان ایمان
و کفر بحسب اختلاف قابلیتها در قبول و انکار و مختلف میشود پس در مؤمنین آنکه که قابلیت او
از همه جهه نقص ندارد ایمان را بطور کامل قبول میکند و آنکه در آن نقصی هست بر حسب
نقص خود و هم چنین در صکرین کسی که قابلیت او به نقایص ملوث است کفر او باسفل درجه
میرسد و هر که نقص او کمتر است درجه بالاتر از قبول میکند و آثار قابلیتها در روح ایمان
و کفر محسوس است و از این باب است که فرموده اند که ناقص الخلقه و زاهد الخلقه که از حد اعتدال
خارج شده اند قبول ایمان نمیکند و آنرا هم که قبول میکنند بی شبهه جمعیان بیک درجه
از ایمان نمی رسند چنانکه فرمودند که از برای ایمان ده درجه است و سلمان در درجه دهم
است و ابوذر در دهم و مقداد در هشتم و هم چنین است احد در سابع و مامنه مقام
معلوم و اشخاصی که در یک درجه هستند مسلم از برای هر یک یک خصوصیتی که بان شناخته
میشوند هست چنانکه در حلقه مؤمنین ملاحظه میکنی که بحسب درجه هر جز و صلحا
هستند اما معذک هر یکی یک خصوصیتی که بان شناخته میشود دارد و مثل اینست که
در شکلهای اختلاف دارند و در صفتها هر کسی صفتی دارد هم چنین در معالقات
ایمان هر کسی بحسب قابلیت خصوصیتی دارد مثلاً یکی در باب نماز اهتمام بیشتر است
یکی در باب روزه فرضی یکی در فلان علم سعی دارد یکی در علم دیگر و هکذا و اینچنین
اگرچه در شان و رتبه مساوی هستند ولی با اختلاف حالات تمیز داده میشوند
چون کوزه ها که از یک کل بسازی هر یک یک شکلی میگیرد که بان شناخته میشود خلا
حال فلان زید مؤمن را که در رجعت با آخرت مباد و ندانسته باید با همان قابلیت زید
که از اول داشته و روح ایمان را باینسان است که قابلیت بوضع مخصوص قبول کرده بپاورد
نازید بماند باشد که اگر آن قابلیت با او نباشد آن زید بان ایمان خاص نیامده است مثل

اینکه آن نور سبز باند درجه معین که در فلان اینست مخصوص از افتاب جاوه کرده بود اگر بخوانی
ان نور را بجای دیگر ببری باید همان اینست و یا خود ببری و اگر اینست را بشکستی ان
نور مخصوص از دست تو می رود زیرا که نور افتاب میباشد و در آن رنگ سبز نیست
پس ملایمت نکنی باش که رنگ مخصوص در آن درجه خاص نا این اینست هست و
همینکه این اینست برداشته شد دیگر آن رنگ نماند پس ان مؤمن مخصوص در آن درجه ایمان
بانان صفت خاصه که بان افاضل ایندرجه تمیز داده شده لازم همین قابلیت زید است که
اگر این قابلیت نباشد انهم نخواهد بود پس در رجعت و عباد باید همان شخص زید باشد
که حقیقه عود نموده باشد و اگر شخص او نباشد هر چند نور شارع مقدس تابان باشد
اما خصوصیت بکسی ندارد و اسم فلان مؤمن و فلان مؤمن و وی ان نیست مثل اینست که
نور افتاب بخودش اسم قمری و سبزی و وی ان نیست و اگر کوئی که ممکن است که اینست
اول را بشکست و اینست دیگر نظر بقول ایشان عرض میکنم که این خیال است که تو میکنی و در
واقع چنین نیست زیرا که علایق و محسوس می بینی که جمیع اوضاع عالم در یک دیگر
میکند حتی از برای زمان اثر است و از برای مکان اثر است از همه محسوس ترا برای قرائن
و اوضاع فلک اثر است و اگر اهل نظر باشی خواهی دانست که ان قرآن مخصوص که الان واقع
میشود که در بند داین دنیا منقول میشود این قرآن نه پیش از این واقع شده و نه بعد از این واقع
خواهد شد و لو بحسب اسم گفته بشود که قرآن علویین مثلاً در هر چند سال بکمر نبه
واقع میشود اما اولاً اگر سایر اوضاع فلک را ملاحظه کنی خواهی دید که این خبر از
الهی قایم علویین و مرتبه قرآن کرده اند اما سایر قرائن و وضع دیگر است ثانی
اینکه فرض کن که در باقی هم موافقت بکند همین لی است که قرآن دویم بعد از اول واقع
شده و البته بواسطه تکرار و طبایع افلاک و زمین هر دو اختلاف حاصل شده
چنانکه اگر یکجوب بقوت مخصوصی بر بدن کسی بریزد و جوب دیگر باز بطمان قوت بریزد
البته دو بجای نرسد بگوید خواهد داشت زیرا که بدن صدمه اول را خورده و تخلص برای
دو بجای گشته است مثل واضح تر مثلاً بگویم مقدار مخصوص از سم الفار هست که میتوان
انرا خورد اما اگر همان را مکرر کردی دینت پستار خواهد کرد و بیا انسان را بکشد
پس اگر این مطلب را دانستی بدان که بدون شبهه ان قرآن مخصوصی که حاصل شد
علاوه بر آنکه طبایع خود افلاک فرق میکند در زمین برای مخصوص بروز میکند
که چون همان قرآن تکرار بشود اثر دیگر حادث میشود زیرا که قابلیت زمین تفاوت

کرده و از اینجا است که منجبت نمیشوند حکم صحیح و اختلاف میکنند زیرا که اختلاف حالا
 زمین را نمیدانند پس اگر این مطلب را دانستی بدانکه باین تدبیر ظاهری نمیشود که فایده
 که امروز برای زید خلف شده مگر با باین افلاک و عناصر قابلیت دیگر نظیر
 اول خلف شود و خداوند قادر هست و افعال خود را با سبب جاری میکند و
 این سبب را اول باین وضع قرار داده و نقص در خلف حکیم نیست و عجز هم ندارد
 چنانکه اگر بخار با آره برسد و سوزا نکرده نمیتوان گفت که بخار عاجز است که با آره سوزا ن
 نکرده بلکه این است که ساخته برای همین قدر که است اما مثلک و اهرم ساخته است بجهت
 اینکه سوزا ن هم چنان رجت نمودن و عود کردن اشخاص با وضاع این افلاک نیست
 و برای این خداوند وضاع دیگر ساخته که بجهت اشخاص را بر میگردد و با اینکه در فکته
 خدا فرق نیست مع ذلک چنانکه سحر و اسیان را از خلف و زوال قیامت وضع خلفی که
 در این زمان می بینی که از ارحام سر بریدن میاورند و این است که در قران و اخبار از حال محمد
 می بینی که در معاد اول خداوند همه وضاع عالم را هم میزند و بعد از آن خلق را بر
 گرداند و بجهت این است که نا این وضاع سر را است اشخاص بر فیکر کند مگر اینکه وقتی خدا
 میخواهد بر دست نبداء و اولیاء خارق عادی بر وز دهد که بی یکا این سبب است
 باشد و چنانکه پیش از این بر گشته اند که در قران ذکر افتاده و هم چنین چنانکه را که انا
 و در این دای ظهور بر میگردد اند همه بقوت عجز از آن بر گواران بوده و هست نه باین سبب
 بلکه و از حی و بعد از آنکه انحضرت شریف او را وضاع عالم را بر گردانید خورده
 خورده خلق بنا میگذارد رجت کردن خلاصه پس عظیم جبر و دایچه عرض کردم نظر کن
 و بین که با این اختلاف آثار که در عالم مشهود است ممکن نیست که در قابلیت خلق بشود
 که از جمیع جهات نظیر یکدیگر باشند بلکه هر یکی صاحب بدنی مخصوص برای خودش
 میشود و روح الایمان یا روح الکفر و او بر حسب شخص او بروز میکند و هر کس علی
 و ثواب و عقاب خاص بخود دارد و بختان جاهلان و انجاعت کوش مد که هیچ فرض کرده
 که خداوند معبود و خلق آفریده و اینها را میگرداند و در مرتبه رتبه میکند پس هر چه
 معاد ظهور قبل است و بعد از این باز بنفصیل و این مطالب باید بشود پس این نقد
 را داشته باش تا بطلب برسم **فصل** گفته است و در قران مجید بسیار است
 اموان غیر اجزاء و لکن لا یثرون و از قبل ذکر شد و در اخبار و آثار پیش آمده است
 از اقام القیام قائم القیمة فلتشوا الکتب که لا تضلوا و آنچه ذکر قیامت و ساعت و قیام

و روحی مختص

این مختص است
اموان غیر اجزاء
و لکن لا یثرون

چنین فی علی
اختلاف است

اموان از قبور و حساب و میزان و حین و نار و حشر و نشر و مبدا معاد است و لا ظاهر است
 بر اینکه کدام یک تعود و ن فریقا شد و فریقا حق علیه الضلالة چرا علیا اعلام از ظاهرش بیرون
 میبرند و میوه می خورند و می نمایند که عارفان و حکما و عقلا ایشان انکار دارند و ثانیاً آنکه جمیع
 مقیسات اجماع دارند که از آیات انچه متعلق بظهور و حین و نار و قیمة و معاد و امثال ذلک
 است متشابه است و لا یعلم نار بله الا الله و الراسخون یا الا الله و الراسخون فی العلم بقولون
 امتا هم و یکی است و تاویلش را قبل از یوم تاویل بایاید معصوم بیان فرماید که معصوم
 است من لدن صاحب الظهور و با حضرت قائم عجل الله فرجه که مؤید است من لدن مکمل الطور
 و حال آنکه یوم تاویل خود آیات ظاهر است و متدل بر مقصود است و محتاج بنا و یل و خروج از
 ظاهر نیست خود آیات ظاهر بل ظاهر است چه که یوم تاویل و رجوع و ایات است و یوم اخذ عمر
 و نتیجه است و مضاد بقایان مشهود و معلوم و اگر هم محتاج به بیان باشد از معصوم بنویس
 و کما بکه ابلغ از نصیر است بیان شده چه که یوم نصیر نبوده و از اسرار بوده و اگر هم بیان
 شده نصیری که بجمیع ایات و بیانات و دلالات و معجزات و خوارق عادات و استقامت لا
 مثل لها و نصرت در ارکان عالم قیام بر امر الله فرموده بیان میفرماید بایاید تمام خضوع و خضوع
 و تسلیم و رضا قبول تمام **جواب** اما در باب موت مطلب از انچه بیان کردیم ظاهر
 شد و اما در باب آنکه روایت کرده اقام القیام قائم القیمة عجل الله که هیچ عجز از اخبار
 نظر نیست و ظاهر این است که خواسته نقل بمعنی کند و باین لفظ گفته و تعبیر درست نباشد
 و در اخبار بسیار است که قیمة و ساعت و یوم دین و غیر اینها را بقیام قائم نصیر فرموده اند
 و در این مطلب شبهه نیست و لایق این تفسیر است دلیل این نیست که قیمة و ساعت مختص است بقیو
 قیام قائم بلکه دلیل این است که از برای قیمة و معنی است بلکه معنی است که قیام قائم
 باشد و رجت و قیمة یعنی آخر و اگر بنا باشد که بکعبه که از برای آنست که در معصوم در
 همان معنی باشد پس علم چنان در این قران باین کوچه چگونه گذارده شده است نیست
 این مکر از این جهت که از برای هر ایه معانی بسیار هست و اثبات بکعبه نفی معانی دیگر را
 نمیکند و این است که در مجاز از حضرت صادق نقل کرده که فرمود قران بر هفت حرف نازل
 شده و ادنی چیز که برای امام است آنکه بکعبه وجه فتوی دهد و حضرت باقر فرمود
 که از برای کتاب خدا ظاهری است و باطنی و معنیهای چند و حضرت امیر فرمود که تاویل
 هر حرف از قران بر چند وجه است و در اخبار متعدد است که از برای قران باطنی است و باطنی
 باطنی و ظاهری و ظاهر ظاهری خلاصه پس اگر ساعت و قیمة را بقیام قائم نصیر فرموده اند

دلیل این نیست که از برای آنها معنی بگویند و باید در اخبار خودشان ملاحظه کرد
و همانطور که او گفته که نقیضش کند که گمراه نشود ما هم با خوان خود میگوئیم که نقیضش میکند
که گمراه نشود در برهان روایت کرده است از حضرت صادق که فرمود ای پسر من که سرچو است
سرو را است بوم قیام قائم علیها و بوم کوه و بوم قیام عرض میکنم پس بین که میان این
روز و روزی که دارد و از هم جدا فرموده اند و در حدیث مفصل بعد از آنکه حضرت صادق
تفصیل زند کردن عمر را بگوید و قضا را از آنها را فرمود مفصل عرض کرد که ای سید من این
آخر عذاب است فرمود بهشتی است مفصل بعد از آنکه هر آینه رد کرده میشوند و در حاضر
میشود البته البته سید که رسول خداست و صدیق اکبر امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
و آئمه علیهم السلام و مؤمنین و کفار و منافقین و هر آینه قضا کرده میشود
از اندوازی برای جمعشان حتی آنکه هر روز و شبی هزار مرتبه گفته میشوند و رد کرده میشوند
با نچه پروند آنها خواسته پس بین که ذکر قیام قائم و رجعت و قیام هر یک از یکدیگر شده
است و در عوالم از تفسیر غنائی نقل کرده است از امیر المؤمنین که فرمود و آثار در یکی
که انکار رجعت نموده است پس قول خدای عز و جل و بوم محشر من کل امتی فوجا من یکدیگر
بایان افهم بوزعون یعنی بسوی دنیا اما معنی حشر است پس قول خدای عز و جل است
و محشر نام فام نهاد در منم احدا و حاصل در این است که در باب رجعت میفرماید که آن روز
که از هر امتی فوج را محشر میکنیم و فوج بعضی مراد است و آیه قیام است که میفرماید محشر
کردیم ایشان را و ترک نکردیم از ایشان احدی را پس کل محشر میشوند در قیام خلاصه و
باز فرمود اما آن و حرام علیه اهل کفار هم لا رجعت یعنی در رجعت حرام است با اهل
قریب که هلاک شده اند این که برگردند و برای آنها رجعت نیست و آثار در قیام پس ایشان رجعت
میکند و مثل قول خدای تعالی و اذا اخذ الله مشاق التبیین لما التبیین من کتاب و حکمت ثم
جاء کهد رسول مصدق لما معکم لئو من به و لتقرن قال و اقرتم و این نیست مکرر در رجعت مکرر
گوید که چون نصر در مقامی است که از برای عذاب قوت و قدرش نباشد و در قیام چنین نیست
و بعد در دنیا است که اعدا علیه پیدا میکند پس باید بندگان خدا بدین راه برگردند و بوضوح خاتم
اینها را ببینند و باز ایا آن دیگر ذکر فرمود از وعده هائی که خداوند بایشان فرمود که ایشان
را در زمین خلیفه فرماید و فرمود که اینها در رجعت است و نیز ذکر کجا عذاب را جعین است
فرمود خلاصه مطلب این است که باین اصرار ایشان میفرماید حضرت امیر که رجعت غیر از
قیامت است و آن روز دیگر است و این روز دیگر خلاصه اینها است از میان در آمد مطلب هم

شده اند

شده اند و همه این آیات را با هم این امروز میخواهند تا و بل کنند و نیز از حضرت باقر روایت
کرده است در شرح فرمایش حضرت امیر که فرمود علی بدی نفوم الشاعره فرمود یعنی بیهوش
پیش از قیام خداوند نصرت میکند من و بدو و من و من من و او نیز عرض کرد که در محشر
امیر که ایا جویی پیش از قیام هست و بعد از آن مرگ فرمود بلی و از حضرت باقر و حضرت
صادق روایت کرده که فرمودند هر قریبه که هلاک کرد خدا اهل انرا عذاب بر نمیگرداند
در رجعت پس این ابا از اعظم دلالت است در رجعت زیرا که احدی از اهل اسلام نکارتند
که کل مردم بر میگرددند بسوی قیام آنکه هلاک شده و آنکه هلاک نشده پس قول خدای
تعالی لا یرجعون قصد فرموده است رجعت و این را تا نبوی و روز قیام بر میگرددند
تا اینکه داخل الش میشوند خلاصه که اگر صد حدیث بخوانیم نقل کنیم که دلالت کند بر
اینکه قیام غیر از رجعت است و قیام قائم مقدمه رجعت است معتبر است و در بخار
و عوالم موجود الا اینکه ذکر همه موجبات طایب است و همین چند حدیث کافی است
که مشحون بایات قرآن است و خداوند فرموده و لنذیقنهم من العذاب الا ذی درون العذاب
الا که عذاب اذی در رجعت است و عذاب اکبر در قیامت است چنانکه در اخبار فرموده اند
و در حدیث این سلام است که عرض کرد رسول خدا که خبر بده مرا از تپاک چرا است
را دینا گفتند فرمود ای این سلام بجهنم این که نتا خلق شده است از دوزخ و اگر این
خلق شده بود فانی نمیشد چنانکه فانی نمیشود از دوزخ تا اینکه عرض کرد که آخر چرا است
آخر شد فرمود بجهنم این که ان صاخر است از دنیا و بعد از دنیا است و صف کرده نمیشود
سائهای ان و احضا نمیشود ایام ان و نمیرد ساکن ان عرض میکنم پس ملاحظه کن و اضاف
بد که نه وقتشان یکی است و نه وصفشان یکی است و باز عرض کرد که خبر بده که مرا از شئی
که لا شئی است و شئی که بعضی شئی است و شئی که فانی نمیشود از او شئی فرمود اما شئی که
لا شئی است این دنیا است که بجهنم میرود و سالکش میبرد و ضوئش خاموش میشود و اما
شئی بعضی شئی و قوت خلافتی است در صعب و احد پس ان شئی بعضی شئی است و اما
شئی که فانی نمیشود از ان شئی پس جنت و نار است که فانی نمیشود از جنت بجهنم و که
نمیشود از نار عذاب پس هر که از بندگان بگوید که بجهنم جنت فانی میشود با عذاب خدا
منقضى میشود پس انکار است بخدا و هر چیزی خلاصه پس بر فرض که لفظ قیام و ساعت
بر هر دو استعمال شده باشد یا بر هر سه دلیل اتحاد آنها نیست چنانکه عرب لفظ را بر چشم
چشم و طلا و کاسه را نو و غیر اینها استعمال میکند یا این استعمال دلیل یکی بودن اینها است

نه و الله

نه والله که نیست این قول سوای خط و قصدا ضلال مردم و اما استدلالی که باین شریعتی که
 بداند که خود را کرده و گفته است که چرا علماء اعلام انرا از ظاهر بیرون میبرند و میگویند حقیر
 میگویند که اسباب انگار شود میگویند در حقیقت تمامش این است که با ان همه اظهار فضل
 و علم که میگویند ظهور شده و ابواب علوم برای ما مفتوح شده است و همه اینها بقی
 که علمای اعلام شرح نموده اند و موهم خوانند و اینها را میگویند که خود میگویند و در خواهی
 دید که هر کس ادبی مسکدا شده باشد میگوید که اینها اوقات است اینها را حقیقت پیدا شده
 و حقیقت که نمیتوان در این مقام درست تحقیق مسائل را نمود و الا میگوید که موهم نیست
 او است یا بیانات علماء خلاصه غرض او اینست که این قسم که در این عالم اغراض ملاحظه
 که خداوند خالق را از این عناصر بطریق معلوم که خوردن غذا و حصول نطفه در اصاب
 و تراش و اجتماع اندود در احام باشد ایندافرموده و باین قاعده نیز میگوید که اندی
 میگوید از همین عناصر و باین قاعده و زاول خلقت میفرماید همان ارواح معینه در
 این ابدان جاوه میکنند چنانکه بعد میگوید و سخن ما هم در ان مقام انشاء الله خواهد آمد
 خلاصه و دلیل او بر این همین است که فرموده همانطور که ایندافرموده شما را بر میگرداند
 کانکرده حقیقت مراد از فهمیده و ما بر سبیل مثل میگوئیم که اگر از شخص فلسفی نسخه دست
 که نوشته باشد که هرگاه ندید بر روح و نفس و جسد معین را بفیلان قسم نمودی و اظهار
 نظم هر و بعد بل کردی و بفیلان قاعده و میزان ترکیب نمودی کسری حاصل میشود که قطره
 بر قطره طرح میرود و جمله را ذهاب کامل میکند و تو بگیری ان نسخه را از روی همان نسخه
 معیانی که خود از او فهمیده با کمال دقت عمل کنی همینکه عمل تمام شد نتیجه انطور که او گفته
 نشود بلکه قطره از ان قطره مثل خود را هم صانع و روان و سایر صفات ذهبی ندهند
 این است که تو یقین میکنی که البته حکیم را در این کلمات و خبری بوده که من بران بر بخورم و در
 عمل خود بر خطا رفتارم زیرا که نتیجه که ذکر کرده از این عمل حاصل نشود و با این است که میگوئی
 و ذکر نتیجه هم مقصود او غیر ظاهر کلامش بوده پس اگر این احتمال دریم و در باره او ادبی
 یا یقین کردی بان پس البته او را حکیم نخواهی دانست و مردی لاغی و عاقل و مغری بناطرا
 نمود و کلام اغراض بناطرا از این بالا نر که کسی بنیاید و باین تفصیل نسخه بنویسد که غرض
 و مال انرا تلف کند یا میباید که قطره را بر قطره طرح کند و طرای سرخ حاصل شود و
 عاقبت هیچ شمر بران مترتب نباشد مصلحت است که عرومال تحصیل شده را هم تلف کند و در
 حقیقت اغراض بناطرا از این بالا نر نیست حال که این مطلب را از راه مثل دانستی میگویم که در

این شبهه خدایند که بقیعت خود را فرموده و تو بنیال خود مطلب را از ان دریافته و کلی
 خدایند و فرمایشات معصومین مختصر باین بکفره که نیست در این مقام که بقیعت خود بنیال
 و در جاهای دیگر از بنیان کفایت شده و ذکر کرده و تفسیر شده است و کفایتی که در سایر
 مقامات ذکر شده که مطابق با آنچه تو از این فقره نمیدانی نیست علاوه با قطع نظر از اینها
 ها اینکه برای خود و وصفهایی که برای معاد فرموده اند علامتی نیست که در این موضع که تو
 خیال کرده نیست پس چرا تو خود را در فهم خود تمام میکنی اینهم که در کتاب خدا و اخبار ائمه
 متفرموده اند که شما را برای بقا خلقت کرده اند و بدار خلود و بقا باید بروید و این دنیا را بیل و
 فانی است و آخرت باقیست اگر این سخنان محض حرفی است که واقعیت پیدا نداشته که سابقا گفته
 که پس صرفه را همانها برینند که از اول اعتقاد بمعاد پی نکردند و شکیان را ببله خود را برای امر
 زایل دیگر که بر طبیعت و شواست ترک نکردند زیرا که اگر هر چه و زایل است باز اقل از ان
 بیل و هوای خود را بر برد لذت او بیشتر است تا آنکه خلاف میل خود را بر و در مثل اینکه اگر
 طیب جاهل درای بسیار بد مزه برای حریف تجویز کند که مناسب و نباشد که اگر ایندو
 بد مزه را هم خورد باعث بپوشد او نمیشود نه این است که در هیچ مقامی او را نیست که حریف
 همان چیزهایی که موافق طبع او است و خوش مزه است بخورد زیرا که اگر ایندو مضرات
 در آنهم که طیب جاهل گفته اند مضرات و موافقت طبع در آنچه خودش خواسته مرتج
 است و اگر هیچ اعتقادی در باره انبیا و اولیاداری و اظهار مغری بناطرا میبذانی که و اگر
 بحال تو از این نسخه فرموده اند و اقا و حقیقت صحیح و درست است و در آخرت خانه تقا
 و خلق در مقام باقیند که هرگز فانی نمیشوند و زنده اند که هرگز نمیرند و اگر منعند
 آنها هیچ شبهه عذاب ندارد و اگر معذبت بشاید نعمت در ان نیست و هنگام انسا
 آنچه فرموده اند اینها در خلق امروز که تو میگوئی را در آخرت برپا شده چه قسم درست
 میباشد که همه زایل و فانی هستند بلکه تمام عالم فانی است و هیچ معنی خالص نیست و
 هیچ عدلی خالص نیست اگر میگوئی که اینها فانی نیست که مکابره و بهتان است و اگر میگوئی فانی
 پس مصداق فرمایش معصومین چگونه ظاهر شده و اگر گوئی که این سخنان در ارواح
 است و ابدان همت در معنی فناء و ال است عرض میکنم این سخن در هر زمانه جاری
 میشود و ارواح و نفوس همیشه باقی بوده و هستند پس چه اختصاص دارد که یک روز
 را در دنیا کنند و یک روزی را آخرت و دنیا را در فنا کنند و آخرت را دار
 بقا درست فکر کن و انصاف بده مردم در فهمیدن مطالب ملاحظه جهان و

مطالب را نمیکنند و گمان میکنند که مطلب را دست آورده اند اگر فکر میکنند خواه
 و بد که باین سخن که بخیال خود مطلب فهم شده اند نیست و نیز میگویند که انبیا و اولیا باین
 که بر لختم عمل انسانی میشود و اگر با ایمان رفتن باین و زایل نمیشود و اگر با کفر رفت
 کفر و زایل نخواهد شد و بدون شبهه دعوت خداوند و اولیا خلق را بسوی ایمان کار لغو
 نیست و البتة مشورتی هستند که کافر در معاد محال است که مؤمن شود زیرا که قضای خداوند
 در باره او مبهم شده است و بدین قوه **و استعداد ایمان در کافر نیست چنانکه در صفة**
عالم علوی فرمودند صور عالیه عن المواد خالیه عن القوة **و الاستعداد لیس عونی** که انبیا
 و اولیا امر و میگویند و آنچه چیز است کافر که مؤمن نخواهد شد و مشیت بر سندان زد
 بخاصیت بلکه در حق موت بنا بر این است که اگر اقبال هم بکند از ایشان پذیرفته نیست
 چنانکه خداوند از قول کفار فرمود که **حقرا اذا جاء احدهم الموت قال ربنا رجونی لعلی ضلنا**
فما ترکنا و از ایشان پذیرفته نیست بلکه در حقیقت دروغ هم میگویند چنانچه خداوند جواب فرمود
کلا اتفکروا هو قائلها و من و زانهم یزخ الی یوم یبعثون در جای دیگر میفرماید و لور و
لنناد و لننا هو اعند و انهم لکاذبون و نیز اوفقی که فرعون مشرک بر غرق شد و اظهار
ایمان کرد خداوند میفرماید الان و قد عصیت قبل لیس جانی که در حق موت پذیرفته نیست
 بعد از مردن و عود کردن چگونه پذیرفته میشود بلکه در عود هم ایمان نخواهد آورد چنانکه
 خدا فرموده که اگر رد کرده بشوند بر میگرددند بسوی آنچه حق کرده شدند یعنی بسوی کفر خود
 خلاصه سخن اینکه در معاد دیگر کفر و ایمان تغییر پذیر نیست و در این صورت دعوت کفار
 بسوی ایمان مری لغو و عیث خواهد بود و اگر باز تاویل مزخرف میکنی چنانکه حاصل حرفها
 همین است که فایده اینست عوالت این است که این شخص کافر اقبال میکند و انوقت روح فلان
 مؤمن باو تعلق میگیرد و این است که اسم الله یا انبیا یا اولیا و اهلین خیالات بر سر مردمی
 گذارد و ما را از این مطلب جوایز است یکی آنکه در فصل سابق از باب مقدمه ذکر کردیم
 که چنین چیزی محالست و اگر اهل حکمت باشی علایقه صدق آنچه را که عرض کردم خواهی داشت
 ثانی آنکه میگویند که این شخص کافری که تو میگوئی که اقبال میکند و روح فلان مؤمن باو
 تعلق میگردد یا خود او قبل از ایمان برای خود شخصی بوده انسانی و علی داشته و مستحق جزائی
 بوده است یا نه اگر نبوده که روی سخن و دعوت تو یا که بود و چرا و با سبب و اولایه نمیکند که انما
 را معطر و نصیب میکنی و اگر شخصی بوده است انسانی و البته مکلف بوده و از برای او ثوابی
 و عقاباتی البته هست حالا که روح فلان مؤمن در او جلوه کرد روح خود او کجا رفت یا

این بدن مظهر در روح میشود پس کافر و روح مؤمن هر دو در این است و او هم عذاب میکند
 و هم نعمت میدهد بآنکه روح کافر از میان رفت و کجا رفته است یا جزو هوا شد و بیک
 ثواب و عقاب و باطل شد یا انهم بیدن دیگر متعلق شد و در این بدن نیز با روح
 صاحب بدن چگونه جمع میشوند خلاصه که در سبب فکر میکنم که این کلمات که میگویند
 مساوی خرافات چیزی هست یا نیست و بعد از همه این تفاسیل این روح که بیدن متعلق میگردد
 آیا کالات و صفات و آثار یک سابق داشت که باها شناخته شد با او هست یا نیست اگر هست
 باید نشان بدهد و اگر نیست که انهم مثل سایر عاوی باطله و اما آنچه گفته که این کلمات
 و قرآن با جامع مفسرین متشابه است تا آنچه گفته در اول کتاب شرحی در این باب نوشته
 ایم و باز هم در این مقام میگوئیم اگر اعتقاد شما این است اعتقاد ما این است که جمیع کلمات
 کتاب بلکه غیر کتاب نیز همه بر ما متشابه است بلکه مجهول صرف و اداة معرفت در ما
 گذارده شد مگر هر چه خداوند بوساطت اولیائش بر ما تشریف فرماید و ایادی
 تشریف ایشان مختلف است ایادی عامه دارند خاصه و قرآن از جمله چیزها است که باید
 آنرا اظهار و با نادی خاصه تفسیر آن را باینها نمایند و مراد اینست که بنظر از ایشان و سماع
 رؤای متاع و نقل کردن بسوی ما باید تفسیر آن را بفهمیم و با امام ما با صفات خاصه
 امامت ظهور فرماید و بنما باین بدن صفات خود تشریف نفس مقدس خود را و اولایا
 مانع مایند و بعد بیان فرمایند از معانی قرآن آنچه را که صلاح دانست و امر و نهی و از این
 سعادت را بنافذند که امام ما ظاهر شود و همان قدر که صلاح دانستند از سابق در
 اخبار خود بیان فرموده اند و ثقات و منابر برای ما نقل کرده اند و آنچه مشایخ ملاحه در
 بیان آیات فرموده اند همه ما خود از فرمایان ایشان اهل بیت است که یک کلمه از روی و هوا
 خود نفرموده اند و هر که صدق ندارد و اگر اهل نظر است خود با اخبار اهل بیت
 رجوع کند و الا سوال کند ما صدق این دعوی را مشاهده کند و در اینصورت
 که تمام آنچه فرموده اند بیقین اهل بیت عصمت و طهارت هم بوده است هر که میخواهد
 انکار کند و هر که میخواهد صدق کند ما را غنی از آن نیست و تفصیل زیاد بر
 اینهم حاجت ندارد **فصل** ایاتی چند در این مقام شاهد بر مطالب خود
 آورده از جمله اینست یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من الله فاعلموا ان الله قد خلقناکم من تراب ثم من
 نطفة ثم من علقه ثم من مضغه خلقة و غیر خلقة لنبین لکم و نفری الایام انشاء
 الی اجل مسمى ثم یخرجکم طفلا ثم لیسألواکم ان کنتم من نبوتی و منکم من یرد الی

الله مقام

از دل

ارزل الله لک لایعلم من بعد علم شیء و تری الارض خاضعة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت
وربت وانبت من کل زوج یخرج ذلک بان الله هو الحق وانه یحیی الموتی وانه علی کل شیء قدير
وان الشاعرة انما لا رب فیها وان الله یبعث من فی القبور وفسیر این آیه مبارکه را این است که
میفرماید ان الله لیسمع من یسأل و ما انت بمسمع من فی القبور بالاجماع قبور غفلت مقصود
است **جواب** اولاً از قشر این اجماع که بیرون نیاید رفت زیرا که در برهان از علی
بن ابراهیم نقل کرده است از معصوم که در تفسیر این آیه فرمود که یعنی این جماعت نمیشوند از
قوه چنانکه نمیشوند گناهی که در قبرها هستند پس معلوم است که مراد این نیست که این
جماعت در قبرها هستند و چگونه میتوان ایشان را حقیقت مرده خواند و حال اینکه از برای
میت تکلیف نیست و ثواب و عقابی بر اینچه در حال موت زاویده میشود منطبق نیست
ابد و اگر بنا باشد که تکلیف داشته باشند پس هم اموات عالم باید معذب بشوند زیرا
که تمام عبادات از ایشان غوث شده و بالبداهة اگر کسی در میان مردم راه برود و بالمره
جیب احوال خبر را بگوید کند معافی خواهد بود پس اگر مرد گناه مثل اجزاء مکلفند پس
پس دیگر خلقت جنت نخواهد بود زیرا که همه باین دردمندانند حال کافر را که در
عضیه مقامات مرده خوانده اند اگر واقعاً همین مرگ مراد است پس دیگر تکلیف از برای او نیست
و مستحق ذقی هم بر کفر نمیشود زیرا که شان میت همین است و عقابی هم از برای او نباید باشد
و همه اینها از ضرورت اسلام بلکه همه ملتین بلکه خود شما که در حقیقت همه ملل را پشت سر
انداخته اند خارج است پس مراد از این موت که در این مقامات فرموده اند موت اختیاری
است که انسان با اختیار خود روح الامتیا خود را میبرد و با اختیار خود طلب حیات میکند
چنانکه فرمود است **یوم الله** و **المرسل** اذا دعاکم لئلا تجیکم و بنا بر قول تو بعت و لشور
خصوصاً است باین جماعت که بموت اختیاری روح الامتیا خود را میبرند و اندر
وقتی از خواب غفلت بیدار شده مبعوث میشوند پس سخنی از کد شنکان مطر
نیست و ما و تو هم که میبریم بکلی باطل و فانی میشود پس مثل همان جماعت که گفتند
من یحیی العظام و هی دریم ما هم بگوئیم و اگر میگوئی که همان کد شنکان باین قسم زنده
میشوند و ثواب و عقاب خود میبرند میگوئیم اولاً در کفار کد شنکه چه میگوئی
زیرا که کافر را چه کد شنکه و چه حال و لود در میان مردم راه رود مرده بمخواب پس بنا
بر این از برای کافر عودی مطر نیست زیرا که بلاشت در معاد جمیع خلق باید زنده
بشوند حتی کفار و عذاب خود را بچشند و اگر زوی مرگ را هم در جهنم بکنند

نحوه

نخواهند دید چنانکه خداوند فرموده و استفتحوا و خاب کل جبار عنید من و رانه
جهنم و یبقی من ماء صد بدیچرعه و لا یکار لیسخه و باینه الموت من کل مکان و ما هو
بمیت و من و رانه عذاب غلیظ و در اخبار فرموده اند که مرگ را در میان بهشت و جهنم
بصورت کشته امیخ میکنند که اهل بهشت و جهنم دیگر مرگ را نمی بینند و قورم را
بمعنی بیداری از خواب غفلت معنی میکند از برای کافر که البته چنان بیداری نیست پس از
برای کافر عودی مطر نیست و عقابی بر کفر خود نمی بیند پس در کمال سوزگی بلوازم
کفر میزدند و ثانی اینکه با اعتقاد تو هرگاه اینکافرا از خواب غفلت بیدار شد میشود
معاد بگویند از سابقین و غفلت که پیش در حال کفر داشتند باین قاعده باید بفرماید
مؤمن با شد درست ملاحظه کن بین چه همه مفاسد بر این مترتب است و هر کد در هیچ
ایه کاب با شد دیده که فرموده باشند قومی که از دنیا میروند زمانی بر او میگذرد
که کافر میشود بخدای خودش و این است مرگ او بعد و مرشد ایمان میاورد و این است حق
او و بعت او را و اینطور است معنی این آیه چیست که فرمود لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
امواتاً بل احیاء عند ربهم یبرزون فی اکر ممکن است که کفر عارضشان بشود چگونه احیا
هستند و اگر میگوئی که کافر شخص دیگری است و مؤمنی که خود میبکند در بدن کافر
شخص دیگر همان سوال پیش را میگوئیم که شخص کافر کجا میرود و آیا ان موهومی بود مثل
مراب یا وجودی داشت خلاصه درست در کلیات این جماعت غور بکن بین سوای خرافات
هیچ هست بانه **فصل** و از جمله آیات اینها است و لقد خلقنا الانسان من سلاله
من طین ثم جعلناه نطفه فی قرار مکین ثم خلقنا النطفه علقه فخلقنا السلقه مضغه فخلقنا
المضغه عظاماً فکونوا العظام لحماً ثم انشاه خلقاً اخر فنبأ الله احسن الخالقین ثم انکم کید
ذلک لم یثون ثم انکم یوم القیمه یبعثون و من یأثم انک تری الارض خاشعه فاذا انزلنا علیها الماء
اهتزت و ربنا ان الله احیاها فاحیی الموتی وانه علی کل شیء قدير و اول کیهیت خلق انسان فرموده
و بعد خلق و عود نبیان را و بعد فرموده ذلک بان الله هو الحق وانه یحیی الموتی وانه علی کل شیء قدير
اموات را بموهوم بغیر نقاشیم همین قسم این الله جاری شده و سنده الله الذین یجدلونه بیدار
و لا یخوبوا و ابدیهیم که همین قسم که خلق فرموده عود میفرماید چه که این عالم مروج آخرت است
و اول باید جمیع این مراتب در این عالم واقع شود و با هیچ امری هم مخالف و مغایر نبوده و یا همه
عوامل مطابق و موافق است **جواب** این مطلب صحیح است که باین یان هم مثل است برای
کیفیت اجزاء و از این یان صریح تر هم هست چنانکه میفرماید و ترانا من السماء ماء مبارکاً

فانینا

عليها انما امرنا بالبل او نهارا فجعلنا لها حصدا كان لم تكن بالاس كذلك تفصل الا بال
لقوم بتفكر ونسب بين كمثل حوت ونبات فاني است و زابل ميشود مخلوق نبات و فناء ان
بعد از وجود زده شده و مثل اجزاء خلقهم بعد از موت نیز باخراج نبات از زمین زده
شده نبات چون خلق زنده ميشوند که باقی بمانند در ان مقامات و بگردگرفت نباتات
را بغير ما بل تا در اين مقام که مقصود فناء و نبات است يك جا ميگرديد و يكجا خست شده
که با دها از ان مفرق ميکند بجا ميگرديد که از اد و و ميکند طوري که کوپار و زکد شده هم بيا
ناپسنداده بود پس ملاحظه کن که اين وضع که در د نباتات ميشود از خلق نبات و حيوان از
اول تا اخر مثل همان حوت و نبات است که فاني و باطل است و در مثل اخرت ذکر فناء نبات را
نميکنند محض اينکه فاني در ان مقام نيست پس در انجا مراد صرف تمثيل بکيفيت خروج
است و شبهه نيست که اگر کيفيت خروج همين وضع عرضي و نباتي باشد از لوازم ان فناء
خواهد بود و اگر چه اين سخنان که ما ميگوئيم از قرار معلوم سبب انما ميشود زيرا که شما
مضايقه از ان فناء نداريد اما عرض کرده ام که در وي سخن ما با مسلمين است که با جان خود
خصمي ندارند و ميگوئيم که مراد از ان مثالها صرف همين فناء است که بعد از انکه بدنهای ما
و شما در ان حال پوسيد مثل بدن پکر در زمين ميبوسد بعد و مرثيه خداوندان
اينکه از مجرمان نازل ميکند اجساد ما را جمع و ملثم ميکند و در انجا روح ميدهد
مثل اينکه بدن را بعد از پوسيدن باز ملثم ميکند و نباتات نباتي بان خلق ميگرديد و
گاه ميرويد و با نبوضه های عرضي و نباتي نيست زيرا که اين وضع بکار اخرت نميخورد و ان
وضع ظاهر همان مثل حوت و نبات است که در ايات و بکر فرموده زيرا که در نبات چون عرض اعراض
و اضداد و انداد است عرض زوال و فناء است و نبات و حيوان و انساني هم که در ان دنيا
خالف ميشود از همين عناصر مختلفه فراهم ميآيد چنانکه محسوس است و هيچکدام عرضي
عارض شده که بعضي از ان عناصر را غالب کرد که از اعتدال اول اين مولود خارج شد مگر
فناء و موت و ميشود پس در نباتات فرضا همين که بوسست با حرارت بر او غالب شد که بطور
او را تمام کرد با رطوبتي و برودي غالب شد که حرارت او را خاموش نمود البته باعث فساد
درخت ميشود و روح نباتي از ان بيرون ميرون و در هم چنين است امر در حيوان و انسا
پس اگر در معاد هم بجهن طوري از اضداد مختلفه فراهم ايند البته باز فاني ميشوند و
ابن است که در صفت کبر که در د نباتات مثل هجران از ان براي کيفيت معاد نيست خص
امير عناصر ان را که بشهر و منبر ميآيد نار خالک و ارض سائله و هوا را که در ماء و جا

و عرض اينست که عناصر در ان مولود بايد کمال مشابعت در ميانه انما باشد و مثلا
که از اعراض حاصل شده از ميان انما برود تا انکه همه انما طالب بکبر و بکمال بشوند
و بالطبع از هم مفارقت نکنند و مناسبت از اعراض خارج نشوند زيرا که مثلا ماء در
ابن مولود اگر انطبع مناسبت که از انش داشت در او باقي مانده باشد و هنگام طرح
مثلا بخار شود و مضاعف گردد و هوام که البته مشابعت از او خواهد کرد البته باقي بماند
چيز ناقص خواهد بود که هيچ اثر در ان نكاس با هر چه براي طرح مهيأ باشد نخواهد
کرد مگر اينکه انرا فاسد کند پس ناچار بايد که چنان اعتدالي در ان باشد که اجزاء
ان مفرق نشود و اثر خود را بکند و سا الهای پسار در د نباتات هم چنين امر
در عود خلايق بايد ان اختلافات از عناصر وجود انما بر طرف شود تا باقي بمانند
و ان است که خداوند در کتاب مجيد خود و پيغمبر و ائمه در اخبار خود مکرر فرموده اند
که همه اين اختلافات برداشته ميشود و اسما و زمين از هم ميريزد و کوهها منهدم
ميشود و درياها و چشمه ها خشک ميشود و بناها و اشجار هم ميريزد و بعضي از ان
بعض ميشود در شکم زمين چنانکه در همين حدیث نفع صور حضرت پيغمبر صريح
باين مطالب فرموده است و عرض از همه اين مطالب اين است که اين اختلافات را از ميان
بر ميدارند تا انکه خلق جديد که باز ميگرديد بکند از اضداد نباتات و فاني
نشود حال تو اعتقاد ان بر است که اينها که ما ميگوئيم موهمان است و اعتقاد ما ان
است که آنچه ميگوئي از و هم هم پايين تراست و صحت و سقم همه اين حرفها انرا در معلوم
ميشود که بجا که با اينهم اگر چه اعتقاد تو اينست که همين امر و يوم فصل القضاء است
و اما اثر انرا خودت مشاهده کرده و نميگوئي بمانش ان بدلي و ستمن نبات بعد چيز
فصل و باز نقل کرده است و ان قل انکم مبعوثون من بعد الموت ليقولوا للذين
كفروا ان هذا الا سحر مبين و اگر چه بر معني غير ظاهرش و بر عوالم غيب تفسير
کرد پس ان هذا الا سحر مبين چيزي بلكه مقصود ان است که نفوسي که قبول مبنابند
که بعد از موت بر انچه شده اند از سحر است و ميگويد ذلك ان فجب فجب قولهم اننا كنا
ترايا اننا لفي خلق جديد يا د و خلق تازه ام اننا لكا عظاما و رفا اننا لمبعوثون خلق
جديد يا ايا رب انچه شده ام اين خلق تازه قل کو نواحيات او حديدا و خلقا تاما بکبري صدق
جواب انچه استفهام انکار است فبقولون من بعد نازل الذي طهر كما اول من فني
البك را و سهر بقولون نه هو فل عسي ان يكون قريبا بقول الان اننا ما مت لئلا

اخرج حيا اولاد كذا لاننا خلقناه من قبل ولم يك شيئا بل قالوا مثل ما قال الاول
قالوا انما مشاركنا وكناتنا با وعظاما اننا لمبعوثون لهدو وعدنا نحن واناؤنا من قبل ان هذا
الا اساطيل الاولين ان الله خلق السموات والارض بالحق ان يشاء بهكم وبات
خلق حد يد وما ذاك على الله بغيرنا وليس الله خلق السموات والارض بقادر على ان يخلق
مثله بل هو الخلاق لمعلم انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون ولئن اطعمتم بشر مثلكم
انكم اذا لخاسرون ايخذكم انكم اذا تممتم وكنتم ترابا وعظاما انكم تخرجون ههنا من ههنا
تعودون ان هي الا جوفنا الدنيا تموت ونحيا وما نحن بمبعوثين ان هو الا رجل فترى على
الله كذا وما نحن له بمؤمنين ان نفوس چنانكه بعضه كان كرده اند دهری وطبعی نبوده اند
وبرغم خود مؤمن بالله بوده اند چه كه ميگفتند ان هو الا رجل فترى على الله كذا وما
نحن له بمؤمنين وكن نفسي اقرار بوجدانيت نمود البته بايد ثواب وعقاب بعد از خلع اوراق
اذا بدان را مقتر ومغترف شود والا خلق بلا فائدة وبلا ثمرات ومهمصل خواهد بود واز
عاجل حكيم محال است جواب در حقیقه محلات ميگويد و قابل جواب دادن نيست
ولي چكنيم كه اگر جواب نداديم ميگويند كه يقين از عهدي بر نيامدند اما آنچه در باب اول
گفته تفسير است براي زيرا كه بنا بر آنكه گفته نشد بر ها بايد بگويم كه هيچ دليل بر اهانداريم
هنا در قول خدا راجع است بجهنم قول بغيره كه مبعوث ميشويد وسر در لغة بمنع خدعه
است بغيره انقول خدعه است كه مردم بان كويل بخورند وضد بيق شارا بكت و بغيره
نموده است و ظاهر كردن امری كه حقیقه از برای ان نيست و چون الهام كنر بعث بودند و حقیقه
برای ان نمیدانستند اثبات انرا سحر نامیدند و بغير خود كلام و قول در صورتيكه حسن
تركيبی داشته كه باعث ستماله قلوب بشود انرا عرب سحر ميگويد اين است كه فرمودند ان
من البيان لسحر انرا كه چنانكه سحر و ثراست انهم ان ميكنند پس باين ملاحظات اسم انرا
سحر گذاردند و چه فرق ميكنند كه بگويند شما در عالم اخرت مبعوث ميشويد يا در اين
دنيا كسيكه میخواهد انكار كند هر كدام را مستي سحر ميكنند و بر فرض كه مراد اين باشد
كه الهام كه از شما قبول كودند بقوت سحر شما قبول كودند چه دلالت دارد بر اينكه قبول كودند كه
باين قسم كه شما ميگويد مبعوث ميشوند و اين سحر است مكر نميشود كه معني اين نباشد كه
قبول كودند كه در عالم ديكر مبعوث ميشوند و اين سحر است و بعد از انهم مكر و سحر
آنها مكر و معرفت معاد يا ساير مسائل بايد دید كه منكرين از ان چه فريبند يا چنانچه
مقرين چه فريبند منتها اين است كه الفاظي كه از شارع مقدس شنیده ميشود و

الفاظ

الفاظ در مباحث امت ضروري و بدیهی ميشود عمن ان الفاظ مطاع و منيع است و حرام
است مخالفت ضرورت و اثباتهم معاني الهاد بكم منوط انهم جهال و منكرين و مقرين نيست
واگر بنا باشد متابعت هم عوام ميشود چيزها بايد گفت كه خدا و رسول و ابدال و اخي بان
نيستند و اما نا پيدايي كه ايمان ديكر آورده است كه همه را میخواهد در اين عالم ظاهر
معيه بكنند و الا كه سابق گفته ايم ساير آنچه هم كه در صفة معارف و مود اندازيند بل اسنان و
زمين و كوهها و درياها و واقف قه و صراط و ميزان و جنت و نار و غير ذلك را هم بجهنم
صورت الفاظي كه فرموده اند و بجایي كه متبادر يديهن جهال است نشان بده ناصت
كنيم چه شده كه بل فقره را بظاهر ميگويم كه خود بايد بجهنم توالد و ناسل ديناي باشد
وساير آنچه فرموده اند هم را ناويل ميگويم زيرا كه وجه صرفه مذهب خود دانسته و مكرود
گفته ايم كه ناويل حتى در دنيا هست و ظاهر حتى هم هست و اول ظاهر و ناويل هر دو
در جای خود بايد باشند و ثانيا هر مطلبه كه خواسته ناويل انرا بيان كني بايد جميع آنچه
در ان باب فرموده اند هم را ناويل كني تا با هم وفق دهد و الا بل كلمه را از ظاهر گرفته
و يك كلمه را از ناويل گرفته با هم وفق نميدهد و اين مثل اين است كه خشنهائي از خاک
بنازي و خشنهائي از هوا فرض كني انوقت بخواهي اينها را ر و هم بگذاري و عمارتي بنا كني
هيچ خانه بر پا نخواهد استاد خلاصه و ثانی اينكه همان معاد كه اهل حق اثبات ميكنند
و عالم انرا عالم اخرت و عرصه قيامت دانند بجهنم همين وضع كه در كلام خدا و فرمايش
انهم هدي به بيان شده كه استحقاقهاي پوسيده بايد ماشتم شوند و مردم احباء كودند
و در عرصه قه محشور كودند ختم هم موفی بفرمايش بغيره بجای خود بر كودد و بيهيت
دينائي شود اهل حق هبوط و ميگويند و اعتقاد شما همين است بلكه اعتقاد بالآخر
دارند كه همانكه الهام ميگويند موافق ظاهر فرمايشان است و انكه شما ميگويد بكنه بر
خلاف ظاهر فرمايشان است و اگر انكار داري دوست منوجه باش بيهن چه ميگويم
نه اين است كه ظاهر فرمايشان خدا و رسول و انيست كه بايد بجهنم عظام باليه باز
زند شود و باين خيالات كه شما هم بافته ايد از كجا و بچه دليل ان شخصيكه امروز تو اسم
او را فرستاسلمان ميگدازي بدن او از عظام سلمان فراهم شده و حال اينكه ان شخص
مثلا در اقصي بلاد ايران متولد شده و پدر و مادر او در ايران بوده اند و بايد به
عربستان فرستد مدلين را هم نداده اند و از كندم مدلين هم نخورده اند و كندم مدلين
هم در محل قبر سلمان كشته نميشود و عظام او مستحيل بكندم نميشود پس بچه قسم شما ميگويد

که همان عظام سالمت که زنده شده و امروز دارد و راه میرود و الله خدایا نمیکند
 که چه خرافات بهم میبافند و خوشحالند که مطلب فهمیده اند و اما میگویم که همان عظام
 سالمت بعینه محفوظ است در نزد کسی که لا یغرب عنه مثقال ذرة فی السموات و الارض
 الا رض و در مرتبه ها آنها را بعینه از زنده میکند و سالمت اعلا الله در جنبه برینطور
 لا یفقد من نفسه شیئا بلکه اگر کسی را درندگان بیابان خورده باشند و گوشت و پو
 ا در اطراف زمین پخش شده باشد بقدری انحصار الی تمام آنها در نزد خدا محفوظ
 است و همه را جمع میکند و او را باز زنده میکند و اشهد بالله که غیر از این نیست و
 سوای این با عدل پروردگار نمیشناسد زیرا که همان روح و بدنی که طاعت و معصیت
 کرده اند همانها باید برای خود بر سبند و اگر غیر این بدن شد سزای دیگری را باور
 ظلی است فاحش و لا ندر و از زده و زراخری حال فضا فیه بدیهه سالمتان که ماضی و
 ظاهر و ماضی است الی حد میگویم یا اینطاعت و طاعت طور که فرموده اند مثل نبات میروید
 و مثل حیوان زنده میشود و مثل انسان نطق میکند و هیچ غایت ندارد و اگر نمیفهمد خود
 را اصلاح بکند و اینکه در این یات خلق جدید فرموده اند از این جهت است که آن صورت اول
 میروید و بکلی باطل و مضطرب میشود و آن طیفه که برای آن صورت بود گرفته میشود و پاک و
 پاکیزه میشود و اعراضی که از ذرات طیفه نبود و همانها با عت مراد شده بود از آن
 طیفه گرفته میشود چنانکه در کتاب البیّن از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است در تفسیر
 قول خداوند بوم هم علی التارقینون فرمود شکسته میشوند در رجعت هم چنانکه طلا شکست
 میشود تا اینکه بر گردد و هر چیزی بسوی خودش یعنی بسوی حقیقه خودش انقیاد و در مرتبه
 قالب بعینه قالب و زو اقل ساخته میشود و روح در او دمیده میشود پس این میشود خلق
 جدید و این است که حضرت صادق علیه السلام در تفسیر جلود اهل جهنم فرمود که اگر خشتی را بگری و
 شکسته و خال کنی و باز آنرا در قالب بریزی یا این همان است که بوده این همان است و تفسیر دیگر
 شده و اصل یکپست خلاصه پس خلق جدید با بقاعده است که بعینه همان طیفه روز
 اول را میگیرند و صورت اولیه را از اهل جهنم میزنند و باز میسازند نه اینکه بدل شخص جدیدی از
 طیفه جدید بسازند و روح دیگری را در او جابدهند زیرا که همین است شناسی که
 قائل بان را کافر شمرده اند هر چند که این جماعت میگویند که ما شناسی نیستیم و حقیقه
 شناسی همین است که این جماعت میگویند چنانکه بعد هم شرح آن خواهد آمد و اما آنچه
 در ذیل به آخر گفته خلیل شهابت هذیان دارد معلوم نیست که در سخن او با کسب و

بر که میکند و اثبات چه مطلب را میبکشد و این شبهه که ذکر کرده است که ان هی الا حق
 الدنیا غوث و یخفی ما فیها من معصیت من معصیت میکند که چون اینطاعت انکار بعثت
 را داشته اند مرادشان از این که گفته اند پیغمبر و زنده میشوند زنده شدن خودشان
 نیست زیرا که اگر باین قرار کردند پس رجعت مقرر شده اند پس معنی خواهد شد که قوی از
 ما میپزند و قوی زنده میشوند و بعضی نیست باینکه عطف محض جمع است و ترتیب
 مراد نیست و جهت این تفسیر این است که مفسرین ندیده بودند قوی را که هم منکر بعثت
 اخوت باشند و هم حیوانی بعد از موت قائل شوند و در این آخر الزمان هم چنین قوی
 هم پیدا شد زیرا که علانیه بیانی که اینطاعت بعثت اخوت را بکلی منکرند و صریحاً از حق
 شمرده اند و این را اعتقاد دارند که بعد از مرگ در همین دنیا باین وضع ظاهر یعنی
 بنواد و تناسل باز زنده میشوند و همین امروز که از روزهای دنیا است معاد است
 است پس از بزرگی کلام خداوند چنان میفهمیم که مخصوص باین ترتیب فرموده محض همینکه
 رد اینطاعت را هم میکند و خداوند داناست که چه اراده فرموده است و آنچه گفته که این به
 رد برد هر چه نیست زیرا که گفتند افری علی الله پس بدانکه حضرت امیر در حدیث شریف
 میفرماید که جماعتی از این امت بودند که در باطن بمقاله در مرتبه قابل بودند و در ظاهر به
 نفاق اظهار اسلام میکردند و همانها سبب هلاک امت شدند و معلوم است که مراد
 از آنها اول و ثانی و امثال آنها پس ممکنست که چون در ظاهر اقرار بنوحید کردند
 و در باطن معتقد بعباده هر چه بودند باین وضع رد بر اظهار فرموده و خاصه که آنها اگر چه
 بت پرست بودند و با اعتقاد را شفعاء خود میکردند و بزعم خود اقرار بحدیثی داشتند
 اگر چه منکر بودند و اسم خدائی بظن بایعادت بر زبان میزدند چنانکه ابوبکر
 در اشعار خودش میگوید در عین انصاف یا ام بکر فان الموت نفث عن هشام و
 نفث عن ابیک و کان قریباً شد بدالباس و شرب المدام ابو عبدنا ابن کشته
 سوف یحیی و کیف حیره اشلاء و همام اذا ما الناس زایل منکبه ففد شعب
 الانیس من الطعام و یقین انما کان حیا و یحیی انما کان عظامی و لم
 یکف یجمع المال حتی امرنا بالصلاة و بالصیام الا من یبلغ الرحمن عنی بالی نازک
 شهر الصیام و نازک کل ما ادری الینا حدیث من خرافات الانام فضل الله بمنع
 شر الی و قل الله بمنع طعامی و لکن احکم رای جمیعاً فالجمیع انما هت بالانام
 خلاصه پس بین که با هر انکار باز اسم خدا را آورده و این باب حسب منقار فاست با

یا بر حسب عادت یا فطرت و در این به هم منوال جاری شده و الا کسب که حقیقتی و موحد باشد
منکر معاد نمیشود و اینها صریحاً منکر معاد بودند پس موحد هم نبودند **فصل** و باز
نقل کرده و افهموا بالله جهلنا انهم لا یبعث الله من یوت بلاء و عدا علیه حقاً و لکن اکثر
الناس لا یعلمون قالوا انما ضللتنا فی الارض انما خلقنا خلق جدید بل هم بقاء و هم کافرون
ایا کم شده ایم مادر زمین ایابد رستی که ما خلق تازه هستیم بلکه قائلین باین قول بدین
پروردگارشان کافرند و بعد باین دیگر از همین قبیلها ذکر کرده و کاش بشنیدیم که ملا
مکی بیین اینکلمات ترجمه این به هست و گویند اهل حق از اهل حق و کاش بشنیدیم که ملا
بقوا عدو عریض و ملاحظه الفاظ و اعراب فنانیابد بود و ترجمه اینست که ایاهرگاه ما کم شد
در زمین یا ما در خلق تازه خواهیم بود بعد جواب میفرماید که بلکه ایشان بقاء پرورند
خود یعنی بیعت و حشر کافرند حال بیاین وجه میگوید خلاصه که بعد از ذکر این کلمات
این بابان که هر یک از آنست بر من فی الارض و السموات و هر چه از آن محلی مکان دلیل
است قومی و برهانی است عظیم بر اینکه بوم ظهور بوم اخذ نموده و نتیجتاً است و بوم رجوع
و ایا باینست و بوم مبدا و معاد برای چه از معنی ظاهرش بیرون بریم و معنی کنیم بر آنچه میباید
و شایع نیستیم و ادراک نموده ایم بلکه قوه ادراک اهل حق در خلق گذاشته شده اینست
اجساد و مرکبات است و عالم بعد از خلق ارواح از ابدان از حیرت و تاجرت نشویم البته هم حیرت
و اندازیم و این معاد جسمانیست که کل باید باین مؤمن شویم و معتقد گردیم چه قوه ادراک
اگر حیرت از علایق و فهم و ظنون و تقلید و تقلید بشویم در خلق گذاشته شده و میتوانیم
بدانیم و بفهمیم و لکن بسیار دقیق است چه که نشانی و حلول نیست بلکه محلی و ظهور است
و اکثری جزای عالم آخرت را با ثمره ارسال و ارسال کتب که در عالم است و خلق را
ترتیب منتهای و ترتیب میدهد فرق نداده اند ثمره نزول کتاب قبل کتاب بعد است و مبدا
و معاد حقیقتی یکی است لا حول و لا قوه الا بالله چگونه فطرتهای خلق تغییر کرده و تبدیل شده که
چشم و گوش را از مشاهده منع کرده ایم و قلب را از ادراک **جواب** دیگر و اینها
را در تحقیق را داده است اما آنچه گفته که تا حیرت نشویم هم حیرت و اندازیم کلام حق است ولو
تو خبر از خود داری که سلسله که هفتاد و دو است بر خود بسته و با همین سلسله در قیام
محسوس خواهد شد چنانکه خداوند فرموده و دیگر از دیگران چه خبر داری بلکه طاعتی خود را
حیرت کرده باشند و معنی این چه چیز است که قوه ادراک در خلق گذاشته شده و حال اینکه
تو خودت میگوئی که ارواح در خلق هستند و ارواح از عالم مجردات است پس چرا قوه ادراک حیرت

بدانسان نیست مثل اینکه خداوند در بدن انسان چشم داده مبصر است و ای بیند گوش داده بشنود
میشنود هم چنین با انسان روح داده حیرت را میفهمد و با الا تراز و حداده بالا تراز حیرت
را میفهمد و فرمودند انقوا افراش المؤمن فانه یبصر بنور الله و فرمود خداوند ان فی ذلك لا یانک للتبصر
و حضرت پیغمبر مشاهده فرمود یکی از اصحاب را که ظاهر از بدن خارش بود و دید که حالت او متغیر
است فرمود که ای صبیحت عرض کرد اصبح علی یقین فرمود علامت یقینت چیست عرض کرد
ز فرجه چشمم زادر گوش خود میشنوم و گویند باین خلاق را که برای حساب پندامند و از این قبیل
عریض کرد فرمود ثابت باش بر این حالت عرض کرد یا رسول الله دعا فرما که خداوند نصیب
من کند و دعا فرمود و بعد از روزی بیرون رفت و بیخود و گشته شد پس هینطور و خفا
سرودن که مشعر در خلق نیست یعنی چه تو چون عرض معاد را همین دنیا تو هم کرده و
دل به این دنیا پس از فهم عالم آخرت محروم مانده و لیسایر خلق هم اینطور نیستند و
بعضی علایق خود را قطع کرده و باین مقام رسیده اند و فکری برای خود بردار و لیس
لمن لا یعلم حجه علی من یعلم و اما آنچه گفته که این معاد جسمانی است که همه باید باین مقرر شویم
خداوند لعنت کند منکر معاد جسمانی را و بعد از آنکه شرح مطالب تو و خود را کردیم
انوقت ظاهر میشود که منکر معاد جسمانی کجاست و اگر میخواهیم بفهمیم پس باین کم خود این
کلماتی منقل یا بدیشود و بطور اجمال میگویم که ضرورت قائم شده بر اینکه معاد جسمانی
است و جسم یعنی آنچه هر یک قابل ابعاد ثلاثه باشد و اینها بر این طبع حسی و کلامی است
گویند و مشایخ ما اعلی الله مقامهم چون ملاحظه کردند که غیر از ابعاد ثلاثه هم عارض
جسم میشود و اینها جوهر قابل مطلق فرمودند که شامل ابعاد ثلاثه و غیر آنها بشود چنانکه می بیند
که هر جسمی فرضاً طول و عرض و عمق معنی دارد و رنگ هم از برای آن هست مکافه دارد
زما هم دارد چنانکه در فعل هم دارد و انفعال هم دارد خلاصه که همه عراض عارض آن
میشود پس اینست که آن را جوهر قابل مطلق گفتند و بدون شبهه اگر باین خشت را که اما
باین مثل زده است بگری و صورت اول ترا بشکند و باز کل کفی بصورت خشتی دیگر
ببازاری از جسمت بیرون نمیرود و باز جسم است زیرا که باز هم تعریف جسم که جوهر قابل
باشد بر آن صدق میکند و اگر قابل نبود و در مرتبه بصورت خشت نیست حال ملا
کمی این را اخبار ال محمد فرموده اند و خداوند فرموده که آسمان و زمین را بدل میکنیم
و هم چنین در انسان فرموده اند که بعد از آنکه مرد در این خاک میپوسد و در مرتبه خلایق
طینت اولی را میبرد و بصورتی شبیه بصورت اول میسازد معنی این است که از جهت

شهادت

بیرون میروند و الله اکوان خشت که شکسته و در مرتبه ساختن از جسمیت بیرون رفتن
 بدن انسان هم میبرد اگر وقت اینهم نبرد بلکه اگر در خشت اولی که داشته سنگ و ربکی بود
 که باعث بن بود که خشتی سست و بیدارم بشود که اگر او را مثل خواستی اجر کنی سنگان
 اهک میشود و بخش اینکه در طوبی بان رسیدن هم میباشد اگر بعد از آنکه خواسته
 در مرتبه ان خشت را بازاری سنگان را بیرون کنی و کل آنرا درست کنی بدین خشت
 خوی بازاری با این از جسمیت بیرون میروند و الله که باز هم جسم است پس با این فرمایش
 که مشایخ ما جبهش را از اخبار ال محمد **ص** داشته اند معاد را از جنم بودن بیرون نکرده
 و واقعا حقیقه جسمانی است و یک نکته در اینجا باید دانست و آن اینست که باید
 فهمید که مقصود از معاد جسمانی چیست یا همان است که معاد باید در عالم اجسام
 باشد یا آنکه مراد این است که هر کسی که بر عرصه معاد میباشد با جسم خودش میباشد تا تحقیقا
 شهادت میدهد که باید در عرصه اجسام باشد خواه خلق یا جسم خود میباشد یا با جسم دیگر
 و این خطا است و کفر محض مذهب اسلام اینست که باید هر کسی را همان جسم خودش که
 در دنیا داشت بچینه بدون زباده و نقصان بر عرصه آخرت بنیاید ملاحظه کن اخبار ال محمد
 را بلکه کتاب خدا را ببین چه میگوید در همین هست یا نیست نه این است که خداوند همه جا میفرماید
 که **همین عظام را زنده میکنیم چنانکه گفتند من یحیی العظام** و **هی و میم و جواب فرمود**
قل یحییها الذی انشاها اول مرة و هو بکل خلق علیم و فرموده است **قد علمنا ما نقصص**
الارض منهم و عندنا کتاب حفیظ پس یقین است که همان طینت اولیه باید زنده شود حالا
 شما که مدعی هستید خلاف ضرورت نکرده اید و معاد را جسمانی میدانید بنفست
 که آن طینت اولیه جسمانی در این اشخاص جدا جدا چه قسم پیدا شده و در فصل پیش گفتیم
 که فلان مومن که مثلا در گوشه از عالم دنیا رفته و استخوان او را اینجا پوسیده است چه قاعده
 و چه وجه آمده است و بدن از برای این شخص که تو میگوئی این معاد فلانست شده و مسلم
 چنین انتقال یافته است پس بدانکه مقصود قوا از معاد جسمانی این است که در عالم اجسام
 است اما جسم مخصوص زبد نام عود نکرده است و این کفر صریح است زیرا که عود میخیزد این
 است که هر کسی مجرای خود برسد و از این جهت آن را بوم دین گفتند پس اگر جسم مخصوص هر
 کسی عود نکند جز آنکه داده شده جزای روح که مال خود او است دخل بیدن ندارد
 جزای تن کجاست و این خلاف حکمت و عدل را بر خداوند چگونه اثبات میکنی و حال ملتفت
 بشو که منکر معاد جسمانی است زیرا که مسلم مقصود از معاد جسمانی اینست که مردم با اجسام

خود را عود کنند و بر قواست اثبات که اینها اجسام خود آنهاست و اگر رفتی بیان کنی
 که مقصود از جسم طینت اصل است من هم مثل تو میگویم که موهومات چیست که میگویند
 و حال در آن کن که موهوم کلمات قواست یا بیانات ما و اما آنچه گفته که معاد بیکه میگوئیم
 شناس و حلول نیست بلکه مجله و ظهور است و لا باید معنی شناس و تجلی را فهمید تا آنکه
 دانست که حق مساله چیست اما شناسی در کتاب البین روایت شده است که زنده بقی
 سوال کرد از حضرت صادق **ع** که خبر بد مرا از کسی که گفته است بدن را شناخ و روح از چه گفتند
 این را و آنچه بود از اهل بیت خود قائم شدند و فرمود بد رسیده که احاطت با شناس تحقیق که پیش
 سرانداختند من حاج دین را و زینت دادند برای خود ضلالت را و بیرون کردند
 انفس خود را در شهوات و کمان کردند که آسمان خا به است که در او چیزی از آنچه وصف
 کرده میشود نیست و اینکه مدبر این عالم در صورت خلوق این است بجه کسی که روایت
 کرده است که **ان الله عز وجل خلق آدم علی صورته جنسی و ناری و بعث و نشوری**
 نمیشد و قیمة در نزد ایشان خروج روح و حس از قالب خودش و داخل شدن آن
 است در قالب دیگر اگر در قالب اول نبود و بود بر میگردد در قالبی بهتر از آن در
 اعلا درجه دنیا و اگر مسهی نباشد یا غیر غاف میگردد در بعضی دواب منعبه در دنیا
 یا هوام مشوئه الخلقه و نیست بر ایشان صوچی و نه صلواتی و نه چیزی از عبادت
 اکثر از معرفت کسی که واجب است بر او معرفت او و هر چیزی از شهوات دنیا مباح
 است از برای ایشان از خروج نساء و غیره از اخوات و بنات و خالات و زنان
 شوهر دار و هر چه بین میند و خوردن پس قیمة شهرتند مقاله ایشان را کل فرق و لغز
 نمودند ایشان را کل آتم پس چون سوال کرده شدند حجة را منحرف شدند و چهران
 گردیدند پس نکذیب کرد مقاله ایشان را فوریه و لغز کرد ایشان را فرقان و گمان کردند
 با همه اینها که اله ایشان منتقل میشود از قالب بیوی قالب و اینکه ارواح از لیه بود که
 در آدم بود و همین طور در بکی است بعد از دیگری تا آخر و پس هر گاه که خالق در
 صورت خلوق باشد پس بچرا اسند لال میشود بر اینکه بیک از اینها خالق صاحب
 خودش است و گفتند که ملئک از فرزندان او مندر که گردیده است در اعلا درجه
 دنیایشان بیرون رفته است از منزله امتحان و منصب پس او ملل است پس طوری خیال
 میکنند ایشان را که مضاری هستند و طوری دهریم میکنند که اشیاء بن غیر حقیقه
 هستند پس تحقیق که واجب میشود بر ایشان اینکه بخورند چیزی از لحان را بجهت اینکه در

دو نزد ایشان کل آنها از فرزندان او منقلب شده اند در صورت آنها پس جایز نیست
 خوردن کوح قرابان تا آخر حدیث شریف که شاید بعض فقرات از باز ذکر کنیم و درست
 ملاحظه کن و انصاف بد که مذ هب پنج عذرا شبه چیزها است بتناسخ در اعمال و افعال
 که در اولی که این بدعت را گذاشتند خود را بکلی مرخص کردند و گفتند که خزن بر اهل
 فدا پس بناید وارد شود و این واقعه که از ترس مسلمان شیعی بخود بسته اند محض سخن است
 و عمل بمقتضای آن نمیکند چنانکه علانیه از ایشان دیده شده و در فروع که در بکر اثر است
 شمه افاق است که از هیچ چیز پرهیز ندارند در فروع هم که علانیه دعوی الوهیت و ربوبیت
 دارند ملائکه را هم که چنانکه سابقا از کلامشان دانستی از پیاد مبدانند در باب
 معاد هم که علانیه باین طور خروج روح از قالب است و دخول در قالب دیگر و غیر از این
 و نشور و جنت و ناری نیست و همه همین است فطانت خال در یک جزئی که از آنها
 باشیم که مثلا کفار در صورت دواب میشوند شاید و بآزادان جوابت و طبیعت
 و سبقت برای همین کفار میکنند خلاصه که در حقیقه اسمی سزاوارتر از شما نیست
 که بر این جماعت گفته شود و چون این را دانستی حال باید معنی تجلی و ظهور را فهمیدی و چون
 مسئله علی است در اینجا نمیتوان تفصیل داد اما باختصار چند کلمه میگوئیم پس بدان که
 مراد از تجلی در کلمات عرفا و حکماء صوفیه این است که چیزی عکس و مثال خود را در هویت
 چیزی الفا کند و در نزد محقق میگوئیم که این دو قسم است یا این است که صاحب هویت
 مذکوره چیزی نیست که وجود مستقل از برای خود نیست بان مثال دارد مثل این نیست
 بمثال افنا و شاخص خارجی که این برای خود شخصی است مستقل و مثال افنا و پانچ
 دیگر از خارج در او عکس میاندازد و با این است که وجود مستقل خارجی ندارد بلکه مراد
 از ان اینست و خودی خود ان مثال است تجلی که مؤثر با آثار خودش میکند که از برای آثار
 قبل از تجلی مظهر وجودی نیست و همین که مؤثر تجلی میکند از برای تجلی او و وجهه است چنانچه
 مؤثر دارد و جهت بخودی خودش که همان هویت و اینست اثر است و مثل این مطلب مثل این
 است که جسم تجلی برش و کرسی و افلاک و خناصر نموده است و مقصود این نیست که صورت
 عرش و کرسی و سایر پیشتر موجود بودند و جسم نبودند بعد جسم در آنها تجلی نمود و
 جسم شدند بلکه مراد این است که خود عرش و کرسی و سایر تجلی جسمند و بدفعه خدای
 آنها را ایجاد فرموده و از برای هر یک نهاد و جهت است جهت میباید دارند و جهت بخودی
 خود است و این جماعت اهل فهم این مطالب نیستند که درست تحقیق کنند و این است

که پیش از این کلمه چید بگوئیم و بگوئیم که بعد از آنکه در کلمات ایشان ملاحظه میکنی
 میبینی که مقصودشان همان قسم اول از تجلی است زیرا که در همه جا مثل بافتاب اینها
 میزنند و بالا تر از این چیزی در دل نگرفتند و اگر از روی فهم هم سخنی بگویند لابد
 باید همین را بگویند بجهت اینکه این بدان که ملاحظه میکنی هر قبل از آنکه ارواح در آنها
 جاوه کنند وجود مستقل داشته اند زیرا که همین خاک و آب است که منقلب بفلها
 میشود و نطفه ها از غذاها ساخته میشود و باز مدد نطفه ها همه از آن غذاها که از
 عناصر وجوده در عالم کوفه میشود میرسد و بطمان مدد نمومیکند پس فهم این بدان
 نمیرد همان اینست که از سنگ ساخته شده و افنا با ارواح در آنها جاوه کرده
 است و اگر اعتقاد بیکدیگر این بدنها نیست بار و احاث حقیقی آنها هستند بجای است
 فاحش زیرا که اثر در همه حال تابع مؤثر خود است و علانیه میبینی که اینها پیش از جاوه
 روح موجودند و بعد از قطع جاوه و اعراض روح هم باز بدن موجود است پس این بدن
 اثر حقیقی نیست بل مکرر مثل این که رد پای انسان را هم که روی خاک میماند اثر میگویند
 این بدن محل رد پای جاوه روح است و اینها اثر حقیقی نیست خلاصه پس غرض از اینست که
 روح در این بدن جاوه کرده این است که روح بمنزله افنا در عالم خود اینسانده و عکس او
 میافند در این بدن و همین اندازه هم مانع نیست که گفته شود روح داخل این بدن شد
 یا خارج شد یعنی اقبال با این بدن کرد یا اعراض نمود مثل اینکه همه کس میگویند که افنا داخل
 صفت شد و باندرون حجر رفت و بیرون رفت و اینها استغمال است که شایع است
 و از این باب است که خداوند میفرماید نفخ فیه من روحی دمدم و دواز روح خودم و در
 همین حدیث شریف در آخر انام بیان میفرماید که بدنه های خلایق مثل اینست که طلا از خاک
 کوفه شود و شستن باب و مثل اینست که مسکه را از لبن بکوبند و با نطو جمع میشود و تراب هر قلیله
 و نقل میشود باذن قادر و بطرف روح پس بر میگردد صورتها باذن مصور بمثل هیکل خود
 شان و داخل میشود روح در آنها پس همینکه مشغول شد نگار نیست که از نفس خود چیزی
 را بخواهد دارای اینچه کرده است خلاصه پس با اینکه روح در عالم خود هست مثل اینکه افنا
 در آسمان خود هست و جاوه میکند در بدنها مسکه را که گفته میشود که روح داخل در بدن
 شد و خارج از بدن گشت و جهت حکمی این مطلب را بخواهیم بیان کنیم در این مقام مناسب
 نیست و غرض اینست که استغمال این لفظ جایز است پس بعد از آنکه این مطلب را دانستی استغمال
 این لفظ را در کل انام مشاهده کردی از این بهم که کفری که انحضرت برای اهل تناسخ

اثبات فرموده اند نه بصرف این لفظ است که گفتند روح در قالب داخل میشود زیرا که این
را خود امام فرموده است پس چگونه نگوییم چیزی که خودش معتقد باینست و آنکه چیزی
چند دارد یکی از این باب که گفتند از این قالب بیرون میآید و بقالب دیگر داخل میشود زیرا
که اجماعی بر این نیست که باید بقالب خودش برگردد نه بقالب دیگری زیرا که برکتش بقالب
دیگری لازمه ابطال ثواب و عقاب است و قالب اول مجرای خود نمیرسد و دیگر اینکه ابطال
جنت و نار و حشر و نشر بان قواعد و قوانین که فرموده اند زیرا که در این دنیا آن تر بنیان فراموش
و ملغی است نه تکیه باشد که با اینکه اهل دنیا میگویند که از قالب دیگر بیرون میآورد و این خود
بجای لغت بعث و نشری هست و عودی اثبات میشود معذرت امام فرمود که اینها منکر بعث
و نشر هستند وجهی است که اشاره با آنها میشود یکی اینکه بعث و نشری که خداوند
فرموده باین قسم نیست و از ضاع قیمة بکلی غیر از ضاع دنیا است و ثانی اینکه قالیها و ارج
هر دو بعث و نشر دارند و باین وضع شبهه نیست که قالیها بر نکشتن نیست که منکر بعث
و نشر شده شدند حال ملاحظه کن و انصاف باین که ان سباب کفری که امام فرمود برای اهل
تشیع شمرده در شمایع هست یا نیست و لولای که لفظ را تغییر داده باشد تشیع و حلاول
نکسته باشند و بجای ظهور گفته باشند و قریب مسئله چه میشود تراخ در لفظ بود که
تولفتد بر کرد و ایندی مطلب همه این بود که اولاً هیچ قالبی حاکی روحی که مختص با وجود
نمیشود و ثانی اینکه بعث و نشر و بیجه مجازات است که واقعا و حقیقه مؤمن مجرای خبر خود
برسد و بعثت خالص از نعمت باور بدهند و کافر بر عکس این و احرار و با اعتقاد مسلمان
و شناسیده نیست که مؤمنین مبتلا ببلایها و مصد مان هستند و کفار غالباً بر عکس
و احیاناً اگر یک نعمتی از نعم دنیا برای مؤمن حاصل باشد اصحابان برای کفار جمع
و همچنین طور نقد بر خداوند جاری شده و اگر اسباب یا س مؤمنین نمیشد موافق حدیث
شریف عضایا از اهل بر کافر میباشند که در دبر او نگردد و له قرح بحال ضعیفای
مؤمنین میکنند و این است که خداوند میفرماید و لولایان بکون الناس امة واحدة
لجعلنا لن بکفر بالرحمن لیوظم سقفا من فضة و معارج علیها بظهور و لیوظم اجوا با و سر
علیها بکون و زخرفا و ان کل ذلك لما متاع الحیوة الدنیا و الاخرة عند ربك للمتقين
پس باین حکمت پروردگار بر بیجه جاری شده اگر چه تمام متاع دنیا و ابرای مؤمنین خلف فرمود
و له در دنیا مؤمنین و کفار همه پیدا دهند اما در آخرت خالص از برای مؤمنین است
چنانکه خداوند فرموده فل من حرم و ذی الله الاخرج العباد و الطیبات من الرزق فلهی

لذین امنوا فی الحیوة الدنیا خالصه یوم القیمة و در حدیث شریف فرمودند که زینتی که بیرون
آورده است خداوند برای بندهاگان خود و طیبات از رزق مال مؤمنین است که در
دنیا کفار آنها را غصب کرده اند و در آخرت خالص است از برای مؤمنین که دیگر کسی
نمیشود غصب کند حال ملاحظه کن باین همه اینها در دنیا مخصوص است باینکه کومخصو
است که پس معلوم است هنوز دارا آخرت بر پا شده و خالص از برای مؤمنین نشده
است و اگر مغضوب نیست پس با اعتقاد توهمه مشر فین مؤمنین هستند و خوش
بسعادت کسی که در صف یهود و نصاری استاده و خوش حال هم هست خلاصه
پس از آنچه عرض کردم دانستی که تراخ در لفظ نبود و تغییر لفظی که حضرات دادند سویی با آنها
نکرد و اما آنچه گفته که اکثری مجرای عالم آخرت با ثمره ارسال رسل و اتزان کتب و افرق
نداده اند تا آخر آنچه گفته کلام مشوشی مینماید و وجود رسل و اثبات بسیار است و ثمره
ارسال ایشان همین است که راه نمائی خلق را نموده و بسوی معرفت خداوند و عبادت
او ایشانرا بخوانند تا هر که اختیار از او مینماید بمطلب برسد و جزائی که خداوند از برای
ان مهیا فرموده باو عطا کرده شود و هر که اختیار خلاف از او مینماید بعد از اتمام حجت بشاید
و بحقوق خود برسد و از برای این امر مقتضائی است که از باب مقدمه انبیا و اولیا
با صر پروردگار و آثار او ترتیب میدهد هند که مراد از آنها فراهم آوردن اسباب عیش و
دنیا باشد تا خلق زینت کنند و در این ضمن هر که میخواهد تحصیل معرفت و عبادت
که علت غائی است بکند و بدو قریب پروردگار فایز شود و معاد را از آخرت جدا کردن
خطی است علاوه بر این که مراد از معاد بر کشتن او و احست بسوی ابدان و بر کشتن ارجح
است با ابدان بمید خودشان و این در مقامی است که متاخر از دنیا است و دنیا و دن
ان مقام است خداوند بنا را دنیا گذاشت و انتقام که خلق بمید خود بر میگرددند آخرت چنانکه
حضرت پیغمبر در حدیث بن سلام فرمود و فقرات از انقل کدیم و این است حق مطلب
دیگر کلیات مشوشه سرودن و مطالب بدعیه که خارج از حد و رت اسلام است گفتن
مشمومتری نیست **فصل** و باز نفل کرده قوله فعلی الهم بان للذین امنوا ان تتخضع
فلو لهم لذلک الله و ما نزل من الحق و لا نکوفوا کالذین اتوا الکتاب من قبل فظال علیهم الا مدا
ففسدت فلو لهم و کثیر منهم فاسقون اعلوا ان الله یجول الا دض بعد موطنافدینا لکم
الا یات لعلکم تعقون ان المصدقین و المصدقات و اقرضوا الله قرضا حسنا یضاعف
لهم و لهم اجر کثیر و الذین امنوا بالله و رسوله اولئک هم الصادقون و الشهداء عند ربهم لهم اجر

و نورهم والذين كفروا و كذبوا باياننا اولئك اعداء الله و النبا لعن و هو
 و زينة و تفاخر و تكاثروا في الاموال و الاولا و كمثل عيثا عجب الكفار و نبأ انه ثم ينجح فراه صقرا
 ثم يكون خطا ما و في الآخرة عذاب شديد و بدو مغفرة من الله و رضوان و ما الحجة الدنيا الا
 مناع الغرور و سابقوا الى مغفرة من ربكم و جنة عرضها السما و الارض اعدت للذين
 امنوا بالله و رسوله ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم سبحانه الله مال الدنيا
 چه كفران و ناسپاسی و چه شرک و الحادی از این خاطشان ظاهر شد که سکر و عذاب و زلزله
 ساعت از دیدن و شنیدن و فهمیدن کل را بیک منعمه و باز داشته کان عاقلان و افاضان
 جمل سدامین بدینا و سدامین خلفان و پوشانیده است چشمها ما را که نمی بینیم **جواب**
 کو با مقصود این است که ایانی پشت سر هم نبولید و نخرج عوام بدید که اینها همه دلیل مطلب
 ما است و نمیدانم چینه چیست که یک جانی و قوف می کند دایان که بسیار است در بند متنا
 مقام هم که نیست پس علت و قوف چیست خلاصه پس آیه اولی موافق حدیث شریف و اولی
 جاری در اهل زمان غیبت است نه غیر ایشان که بواسطه طول غیبت فلوب ایشان قوی میشود
 و بیشتر ایشان فاسقند و مراد از زنده کردن زمین بعد از مرگ ان اقامه عدل است
 بعد از جور و مقصود از موت زمین کفر اهل زمین است و چون قائم قائم اقامه عدل
 میفرماید زمین را زنده میکند حال نمیدانم امر و اقامه عدل شده و کفر از
 عالم برداشته شده یا نه و آیه ان المصدقین تا اخر در ثواب صدقه و قرض الحسنه
 است که در اخوت بشخص میدهد و در حدیث شریف میفرماید که بر باب جنت
 مکتوب است که صدقه بچهار است بیانیة عشر و آیه و الذین امنوا تا اخر در ثواب ایمان
 است و عقاب کفر که در اخوت بشخص میسر و دلیل بر این است که مؤمن صدقه هست
 و شصید بقرم که از دنیا برود چنانکه در اخبار فرموده اند و آیه علما ان الحجة الدنيا
 تا اخر در دم حجة دنیا است و مثل فناء ان نبیانی که خشک میشود و صریح است در اینکه
 اخوت امرش برخلاف دنیا است و در اینجا عذاب شد بد است و مغفرت از خداوند و زود
 از برای مؤمنین و امر و زاکر عذاب مؤمنین بیشتر نباشد لا اقل مقسوم و مشرک متنا
 کافر و مؤمن است نهایت در مؤمنین عذاب گفته نشود بلا گفته میشود عرض که شداید
 دنیا برایشان بسیار است و البته در جهشت برای مؤمن با این منوال نخواهد بود و اگر
 نغور بالله اینطور باشد رحمت بهوده کشیده که خود را از شهوات خود باز داشته
 خلاصه و آیه اخر در امر ببقیت با ایمان است و عمل و کسب در جانات ایمان چنانکه در اینجا

و در میان عذاب و عذاب و عذاب

بیان فرموده اند و وعده جنتی که عرض ان بقدر عرض سما و زمین است و همچو
 امر و ز برای مؤمنین در این دنیا فراموش نیست بلکه فرموده اند الدنيا سجن المؤمن
 و جنة الكافر و دنیا از برای مؤمن زندان است و از برای کافر جهشت و کافر هر قدر
 که در این دنیا سخت بگذراند و هر چه با خیرت میباید و عذاب با خیرت را می بیند خواهد
 دید که همان شداید دنیا برای و جنتی بود که از دست رفت خلاصه و اما تخفیفاتی
 که از خود کرده ملاحظه کنید بچه چرب زبان میفرماید باطل خود را در اذهان جا بید
 که اینک مردم در عذاب نمیکنند با اینکه من میگویم که قهقهه میپاشد و گفتار در
 استند بجهت این است که شدت عذاب آنها را صحت کرده و عاقلان از عذاب شده اند
 و شاید منظور ش اشاره بقول خداوند است که میفرماید يا ايها الناس اتقوا ربكم ان
 زلزلة الساعة شئ عظيم يوم ترونها تذهل كل مرضعة عما أرضعت و تضع كل ذات حمل حملها
 و تری الناس سكارى و ما هم لبكارى و لكن عذاب الله شديد و در اخوت شرح زلزله
 ساعت را بفضیل فرموده اند و در تفسیر تری الناس سكارى از علی بر ابراهیم وارد
 شده است که بعضی عقل از سرشان میرود از شدت خوف و فرج و محتر میشوند
 عرض میکنم این معنی سکاری است و ملاحظه میکنی که خداوند فرموده که سکاری نمیشوند
 و لكن عذاب خدا سخت است و از این گذشته که هر قدر عقل از سر ایشان برود از چو
 که بعقل تر نمیشوند و حیوان را هم که در اقلش بیاندازند البته احساس سوزش و درد
 میکند و همچو نیست که ملثفت عذاب نشوند و چگونه چنین باشد و حال اینکه
 غفلت در این مقام نیست و عذاب خداست شدن ندارد چه جای اینکه مجاز
 برسد که در آن نکند چنانکه خداوند میفرماید ان اجر مین في عذاب جهنم خالد و
 لا یفتقر عنهم و هم فيه مبسورون یعنی عذاب جهنم نیست نمیشود از ایشان و مایوسند
 از خیر و نیست که حضرت امیر بعد از آنکه بعضی از عذابهای جهنم را شنید فرمود در
 عذابی هستند که حرارتشان شد بد است و اتقی که مطابق است بر اهلیش که کثوره نمیشود
 از ایشان ابدا و داخل نمیشود برایشان باد و منقضي نمیشود عمر ایشان ابدا عذاب
 همیشه شد بد است و عقاب همیشه نازه است خانه زوال نیست که فانی بشود و
 اجال قوم منقضي نمیشود انتهی حالا تو را بجز انصاف بد که هیچ عذاب غفلت بر میدارد
 پس اینکه امر و دمی بنی که خالق از عذاب غافل شده اند با اینکه در حقیقت جهنم حااطه باها
 نموده بدانکه هنوز در دنیا بند که چشم و گوش و ادراک ایشان نیست و این است که بواسطه

خداوند مشغول نمیشوند و نادان از احوال خود نمیشوند و اما در آخرت نادان خواهند شد
 هر چه التماس کنند که مهلت بدهد بر کردیم و عمل کنیم نخواهند داد بلکه اگر التماس کنند
 ما را بکشید که در روز عذاب نگیریم آنها نمیکشند چنانکه خداوند فرموده و نادان یا مالک بقصر
 علی بن ابی طالب قال انکم ما لکون یعنی مالک و رنده و تو ما را بکشید جواب میدهند که در جهنم
 خواهید بود یعنی هر که نیست و رنده خواهد بود خلاصه پس اینها دل خوش کردند
 که مصنف رحمت کشیده و از خداوند مسئلت میکنیم بخیر و محال محمد علیهم السلام که دست
 ما را از دامان ولایت محال کوناه نکند و میان ما و ایشان جدائی نیاندازد **فصل**
 گفتار است از ایجاد منبر اسلام بوم مبعث است یعنی بومیکه حضرت خاتم انبیا بقیون
 و خاتم النبیین در این عالم مبعوث شد اصل مبعث در این عالم بوده حال چه شده که بوهوش
 بغیر کشند و قال لم یبقهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا الا به و ابان دیگر که لفظ مبعث در
 مقام ارسال رسل در آن مدکور است فعل کرده و عبارتی نصیحت است از خود و میرزا
 حسینعلی نوشته است **جواب** پناه ببرم بخداوند تا چه درجه این بدیخت اشتبا
 کاری میکند بردار بدید و نشان کتب لغت را ملاحظه کنید از برای الفاظ بعضی کجا
 مشترک است با اشتراک لفظی یا با اشتراک معنوی که یک لفظ بر معانی متعدده استعمال میشود
 حتی آنکه در الفاظ بسیار است که در معانی متضاده استعمال میشود و بقراین کلام و وضع
 فهمیده میشود که مراد چه هستند و قرآن بلسان عرب نازل شده و نفوذ بالله بیان نبر
 که نه عربی است و نه عجمی بلکه خرافات است و استعاره از این بود که چرا در ذکر با اینها رسیده
 که اسم بیان را در دفع قرآن میریزم خلاصه پس مبعث در لغت عرب بمعنی ارسال هست و بمعنی
 فتر هم هست و فتر بمعنی اجزاء است و رنده کردن پس مبعث رسل مراد ارسال رسل است
 که خداوند ایشان را بسوی خلق میفرستد و مبعث اموات مراد اجزاء اموات است چنانکه فرموده
 فانما لله ماة عام تم بعثه و اکون با شد هر جا استعمال لفظ مبعث میشود بمعنی اجزاء بگویم
 درست نمیدانم پس در کلام عرب بجهت بالکتاب و با لحدیث هم میگویند مبعث التاوه هم استعمال
 میکنند و اینها پس بمعنی خود است هوش از سرافسان میرود از این دل پس مبعث پیغمبر
 پیغمبر روزی که پیغمبر را این مائت بسوی خلق فرستاده و مبعث طالوت یعنی هنگامی که او را
 بجهت سلطنت بر بنی اسرائیل فرستاده است و قواضاف بد که روز مبعث مبعث محال است
 الله شاست یا غیر آن شبهه نیست که مبعث انحضرت است و شبهه نیست که در آن روز
 چهل سالی از عمر مقدس انحضرت گذشته بود که مبعوث شد و انحضرت از هنگامیکه در

شکم مادر بود بلکه در اصل با بیهوشی بود بلکه فرموده که کنت نبیا و ادم بهیمن الماء والطین
 و این است که از هنگامیکه در شکم مادر بود تا زمان چهل سالگی دایم ایالت نبوت از او بروز
 داشت طوریکه بر دوست و دشمن مخفی نبود پس اگر مراد از مبعث او بود مبعث است
 اقلا همان روز که تولد میکند با آن آثار و علامات آنروز را مبعث او بگویند چرا بگویند
 از ایام چهل سالگی او را مبعث گفتند و هم چنین در سایر انبیا و طالوت نیز مردی بود
 و چندین سال از سن او گذشته بود چنانکه روزی که او را سلطنت فرستادند مبعث طالوت
 گفتند و حال آنکه پیش از آن زمان هم همان طالوت بود که بود پس بقیین است که مراد از این مبعث
 اجزاء نیست زیرا که زمان اجزاء سابق بر آن بوده پس بیین که چه خرافات میگویند که نه بالغه
 و نه با استعمال عرب و نه با دلیل عقل هیچیک درست نمیدانم و همه محض اشتباه کاری و
 اضلال خلقت است خداوند ریشه باطل را از جهان براندازد و مخرج ال محمد را بجهت
 فرماید **فصل** گفته است خلق ذی روح بر چهار نوع است خلق الساعه
 کالحوام و الحشرات خلق البیض کالطیور و خلق النواتج کالجوانات و هی صامتة متحرکه بالاد
 و ناطق مدبره لک الکائنات و هذا الادراک بدین من کل الله المطاعه و لیس من العناصر و
 النکبات بل جسم و جسد و بیک و بدانش عرش ظهور و کلمه مطاعه است الهی من المشیة لا ماک
 و الا واده الکونیه خلق الانسان من صلصال کالتحار و خلق الجن من نار و اما الروح
 المنبعثه فی من الله و من الکلمه المحیطه النافله الیه بمنه علی العالمین پس النواتج عن الروح فل الروح
 من امری و ما و یتم من العلم الا فلادبانی انعام و احکم و منقن خلق فرموده که جمیع صانعها
 عقول و افکاره انا احیاء و ادراک ما عظم منهار ستر فها عاجز و قاصر بوده و خواهند بود و اگر
 فی الجمله تغییر و تبدل در آن فرض شود کل یکجمله غاقل خواهد شد ساعتی اگر فی الجمله الا
 و تربیش مختل شود محال است ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها برهانی است
 کافی و این اربع الحق الهوا هم نفسد کالتحار و الارض و من فیهن بل انبنا هم بد کریم فیهن
 ذکر هم معرضون و دلیل است و آن و این واده کونیه یا این قدرت و اقتدار و انقار و استحکام
 در ظهور و باو مع موالید مثله خود که ما مبینی و بلیق محتاج است بمعاونت عقل عاقل هر
 قدر بیشتر و ظهورش زیاد تر قوای مکنونه و مخزنه در وجودش و در زیاد تر است و ظهورش
 بیشتر حرکت عالم محبت است و حافظ و مربی و ناصر و مرتب ان عقل و مظهر و مظهر محبت و عین
 مظاهر کلیه الهیه اند هر قدر ظهور و اعظم ظهور و محبت عظمی و بر و عقل بیشتر است و
 ایشانند عقل اول در هر کوزه و در و که حقیقه علل العلل است و باپشاست بد و عود

ولا شبه لئلا يظن بها ضده فربما لا غرر وتواضع لخطئه العطاء فبلغ بعد ربه
 ما يشاء وهم حينئذ في دار خوار وادعية ليسا اطلب بيان شده است و بگویند بیدم که
 خود این عقل مخلوق باین راده کونست که میگوید هست یا نیست اگر نیست پس یافتیم
 است یا خالف میگوید غیر از خداوند دارد و امر را راده خدای ما هم یکبست چنانکه
 فرمود و ما امرنا الا واحدا پس نمیتوان گفت با مردی که او را خلق فرموده و معین امر دیگر
 قرار دارد پس اثبات حاجت برای راده پروردگار از کمال پیچیدگیست و عقل که توان
 را معین راده پروردگار دانستی از کلام تو منفصل و شرمند شد و چگونه تو
 و امثال تو دارای عقل نبوده و شرفی شرمندگی او نشد بدو اینکه فرموده است که
 ان الله ان يجرى الا شيئا الا بالاسباب دليل حاجت او نیست زیرا که کسیکه خود او
 خالق اسباب است و مسبب الاسباب است من غیر سبب چنانکه فرمودند خالق الشیء بنفسه
 پس چگونه حاجت در او و راده او فرض کرده میشود و اگر میگوید که مقصود من هم از این
 حاجت همین بوده که امور را با اسباب جاری میکند میگویم لفظ را هم باید تفحص کرد که مثلا
 با تو چه بد نباشد نمی بینی که نصاری هم مقصودشان از اینست عیسای این نیست که از
 خدا تو لذت یافته بلکه عرض بخت تشریف است و خداوند از این پسندیده و فرموده است
 انما نؤمن بالذي بين قالوا ان ثالث ثلثه و فرموده است و قال اليهود عربا بن الله و قالوا انما
 المسيح بن الله ذلك قولهم بافواههم يضاهئون قول الذين كفروا من قبل قالهم الله اتى بآيات
 پس سپین که خداوند آنها را کافر خواند و در جاهای دیگر مشرک خواند و با اینکه نصیر می
 کردند که مقصود ما محض تشبیه است معذرت عذر ایشان پذیرفته نیست و آنها را کافر
 خواندند اند پس چگونه تو راده خداوند را باین ناکید محتاج بمعین و ناصر میدانی و اینکه
 حواریین گفتند نحن انصار الله مقصود این نیست که نصرت خداوند در افعال و ارادات
 او بکنند بلکه چون حضرت عیسی فرمود من انصارى الله الخا عرض کردند نحن انصار
 الله و عرض اینست که نصرت عیسی نصرت خداست مثلا اینکه سایر معاصی که با
 انبیاء و اولیا میشود نصرت بخداوند داده میشود و از همین باب است قول خداوند ان
 نصر الله بغيركم و ثبتت اقدامكم و نصرت خدا نصرت رسول او است و اینها از باب
 تشبیه است که خداوند اینست و در خصص داده خلاصه اینها است نتایج دعا
 باطله ایشان که توحید را کامل کرده اند که خدای خود را محتاج و فقیر بشوند و بجز
 خود خواهند رسید چنانکه فرموده است لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله

فغير نحن اغنياء سنكتب ما قالوا و قلناهم الا انبياء بغير حق و نقول ذوقوا عذاب الحجر
 و اما آنچه در باب تقسیم خلق در بروج گفته و لا خود این تقسیم خطاست و جاهلان به سخنی گفته
 خلق البیت منحصر در طهور نیست بلکه در هوا و مثل ما رتق میبکند و در بدنه شده
 و در حیوانات بحری ماهی تخم میبکند و در دربی مثل سلخافه برقی که ان را سنک پشته
 میگویند نیز تخم میبکند و در در طهور خفاش بر خلاف سایر انبیا تن میشود و میزاید
 و حصص دارد و بچه ها را پاره میرود و عنکبوت از حشرات است در خرمن فوشنه که در بوشم
 او پرده سفید پیدا میشود و در زیر آن پرده بچه های او مکنون میشوند و چون قابل تولد
 شوند پرده جدا میشود و بچه ها تولد میکنند و بچه های ان را دیده ایم و خالق الشیء نیز
 اگر مراد این است که نه تخم میبکند و نه تولد میکند بلکه از خال مکنون میشود در بعضی
 حیوانات مثل موش مکرر دیده شده که مکنون میشود از خاک و تولد هم میکند خلا
 که این تشبیهات خرافات است و اقسام خلق خدا را خداوند میداند و بعضی از آنها را در کتب
 که در انجیل فوشنه اند شرح داده اند و نیز از انوار عداد سایر حیوانات شمرده اند مثل
 اینکه منطبقین انسان را حیوان نامق میبشوند در نزد حکیم عارف خطائی است باین و
 حقیقه ایشان ابتدا از منج این حیوانات نیست باری عرض تفصیل این مطالب نیست همین قدر
 اشاره کردم که معلوم باشد که تمام کلمات خرافات است و اما آنکه اناسی را بگویند شمرده
 و فرق در متابعت هوی و طاعت خدا داشته که دیگر خطائی است که معقول نمیشود زیرا
 که در حقیقه انسانیت غایب که در نوع اناسی هست نسبت بروح نبوت و خاتمیت بمنزله
 حیوانیت نسبت بافان و هم چنانکه حیوان مرکب سواری انسانیت که بر او سوار میشود
 و از او پیاده میشود و حیوانیت خاصه هم همین نسبت را دارد و این است که وقتی حیوان
 عارض میشود و انسانیت بیکل زایل میشود و حیوانیت میماند و بسیار بگویند باز بر میگرد
 پس این حیوانیت در حقیقه مرکب سواری او است که هر وقت خرون و شومس میشود او را
 ترک میکند و هر وقت دامست بر او سوار میشود خلاصه که بمنزله مرکب او است و هم چنین
 نباتات انسانی بمنزله چراگاه حیوانیت که در آن میچرد و چادیت او بمنزله زمین است که غلف
 از او میرود و هیچیک از اینها داخل بحقیقت انسان ندانند هم چنین است امر در روح
 نبوت و خاتمیت صلا اند و نیز همین ترتیب نسبت بافان افتاده اند و هر انسانی مظهر
 روح نبوت نمیشود مگر ان انسان که از اذن طینت او برای نبوت گرفته اند و هر نبی خامل
 روح خاتم نمیشود و حضرت انبیا طلب را عنوان میکنند تا فارغ البال هر یک هر چه بخوا

بخواهند کنند و امر باین سانی نیست و انکی که مبتدا و از عالم نبوت نیست اگر ما ذام
 ملایک الله عبادت کند و در متابعت امر خداوند یگانی برسد که یک صیغه از او سرزند و
 است که بمقام نبوت برسد و ظلم از خداوند نیست بلکه همان امر بیکه و زاول در بدایا
 قبول کرده باو عطا میفرماید و از همانجا که طینت او گرفته شده بجا میآید و برکت و حضرت
 عیسی فرمود که با سمان بالا نبرد و مکر هر که از آسمان نازل شده باشد و در حدیث حضرت
 صادق است در بیان مخرج خاتم انبیاء که در قطره آسمانی نازل شد که چیریل عرض کرد یا
 محمد بجائی گام زدی که از آنکه و انبیا کام نزدند و علان را امامت بیان فرمود که اگر
 روح و نفس او از اینجا نبود قادر بر اینکه با آنجا برسد نبود پس کسیکه طینت او از مقام نبوت
 نیست محالست که بمقام نبوت برسد و کسیکه طینت او از مقام خاتم نبوت محالست
 که بان مقام فایز شود و بعضی از اخبار طینت و حدیث نفوس را در این مقام عرض میکنم
 تا اینکه بدانی که نه هر که طرف کله کج نهاد و مندا نشست کلاه داری و این سروری
 داند پس در کتاب البیاض از جابر بن عبد الله روایت شده است گفت عرض کردم بر سوار
 خداست که اول چیزی که خدا بنخله خلق فرموده چیست فرمود نوری قواست اینجا و خلق و
 از این خلق کرده از آن هر چیزی را تا اینکه فرمود پس نظر کرد بسوی اینچشم هبست پس ترشح نمود
 آن نور و صد و بیست و چهار هزار قطره از او چکید پس خلق فرمود خداوند از هر قطره روح
 نبی و رسولی را بعد از او روح انبیا نفس زدند پس خلق فرمود خدا از انفس ایشان ارواح او را
 شهادت و صالحین را از حضرت علی بن الحسین روایت شده است که خداوند پیغمبران
 را از طینت علی بن افریده قلوب ایشان و ابدان ایشان را و قلوب مؤمنین را از آن طینت
 خلق فرموده و ابدان مؤمنین را از یاقین ترازان طینت خلق فرموده است تا آخر و از حضرت
 صادق روایت شده است در حدیثی که طینت هاشمیه تا است طینت انبیاء و مؤمنین از این
 طینت است مگر اینکه انبیاء ایشان صفتوه ان طینتند و ایشان اصلند و از برای ایشان
 است فضل ایشان و مؤمنون فرزند از جنس لایب هم چنین تقریب نمیکند خداوند و انبیا
 ایشان و شیعۀ ایشان و در فصل الخطاب از حضرت امیر روایت شده است در حدیثی که
 فرمود شبیدم از پیغمبر که میفرمود خداوند خلق را بر سه طبقه خلقت فرموده است و در
 منزل ایشان را منزل داده پس این است قول خداوند در کتاب الخطاب المبین و الخطاب المبین
 و الشاقون السابقون و اما آنچه ذکر شد است از سابقین پس انبیاء مرسلون هستند
 و غیر مرسلین قرار داده است خداوند در ایشان پیغمبر روح القدس و روح الایمان

و روح القوة و روح الشھوة و روح البدن پس بروج القدس مبعوث شدند انبیاء
 مرسلین و غیر مرسلین و بروج الایمان عبادت کرده اند خدا را و شریک نکر فتنند با او
 را و بروج القوة مجاهده کردند با دشمن خود و معالجه کردند معالیش خود را و بروج الشھوة
 بلذایط طعام رسیدند و شباب نشاء را نکاح کردند و بروج البدن حرکت نمودند بعد
 فرمود تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم فوق بعض درجات
 و انبیا عیسی بن مریم البتین و ابدا ناه بروج القدس بعد فرموده است در جماعت ایشان
 و ابدا هم بروج منه میفرماید کوامی داشته است ایشان را بان روح و تفضیل داده
 است ایشان را بر هر که سواي ایشانست و اما آنچه ذکر کرده شد از احاطه مبین پس ایشان
 مؤمنین هستند حقا با عیان ایشان پس قرار داده است در ایشان چهار روح روح
 الایمان و روح القوة و روح الشھوة و روح البدن تا آخر حدیث شریف که عوارضی
 که عارض این ارواح میشود در مؤمنین از ضعف قوی و معاصی بیان فرموده در
 باره انبیاء ذکر از عوارض فرمود و سؤال شد حضرت باقر از علم عالم پس فرمود
 که در انبیا و ارواح صباء پیغمبر است روح القدس و روح الایمان و روح الحیوة و روح
 القوة و روح الشھوة پس روح القدس شناخته اند مانند عرش را تا مانند اثری بعد
 فرمود که این ارواح حدثان با آنها میسرند مگر روح القدس پس بدینست که ان طهور
 لعب نمیکند تمام شد حدیث شریف و بدین است که روح الایمان با نبودن روح
 القدس حدثان معاصی باو میسرند و با بودن او نمیرسد مگر عوارضی که از باب
 ضعف بدن و تحلیل رفتن قوی و عروضا عارض عارض بشود پس بواسطه مرض مثلا
 معدن و از صیام بشود یا از قیام در صلوة و امثال آنها و اما عروضا معاصی با بودن
 روح القدس محالست و این را هم بدان که این روح بحقیقتها در حدی از انبیاء
 سابقین نبوده است و مخصوص است بخاتم انبیاء و ائمة اطهار و در باب انبیا
 وجهی از وجوه او است که هست چنانکه حضرت امام رضا فرمود که حدای عز وجل
 ناپید فرموده است ما از ابروی خودش که مقدس است و مظهر و ملک نیست و
 نبوده است با احدی از کشتگان مگر یار سونجاده و ان با ائمة از ما است که
 میبکند ایشان را و توفیق میدهد ایشان را و ان است عود بی از نور میان ما و خدای
 عز وجل اتمی و در حدیثی این روح را که مخصوص با ایشانست مگر از روح
 القدس شمرده اند چنانکه در کتاب البیاض از علی بن ابی طالب روایت شده است

حدیثی که خاصش اینست که از برای خدا تعالی است دون عرش او و دون آن هر نور و نیست
از نور او و در دو طرف هر دو روح مخلوق و روح القدس و روح من امر و از برای خدا
ده طیف است پنج از طیف و پنج از زمین تا اینکه فرمود که هیچ بنی آدمی ملک نیست مگر این که بعد
خلق او و بعد می شود و او از یکی از دو روح غیر از ما اهل بیت پس بدرستی که خداوند خلق
فرموده ما را از ده طیف جمعا و در میده است در ما از دو روح جمعا پس چه قدر طیب خوانده
بود آن و در باب نفوس در حدیث از امامان ما روایت شده است که قریب بیست و یک و یک
انند از انفل می کنیم در کتاب البین روایت شده است که اگر ای سوال کرد از آنحضرت از نفس
فرمود از کدام نفس سوال میکنی عرض کرد و این نفس نفس است اما آن فرمود باین نفسی است
نامش نباتیه و نفسی حیوانیه و نفسی ناطقه قدسیه و نفسی الهیه ملکوتیه عرض کرد یا مولای
نباتیه چیست فرمود قوه ایست که اصل آن طبایع چهارگانه است نباتی ای ایجاد آن تدریج سقوط
است مقتران کبد است ماده آن از لطایف عذیه است فعل آن نمودن و زیاده است و سبب فراق آن
اختلاف متولدات است و هرگاه مفارقت کرد بر میگردد با پنجه از آن ابتداء شده عود نمازجه نه عود
مجاوزه عرض کرد یا مولای نفس حیوانیه چیست فرمود قوه ایست که حرارتی است غریبه اصل
آن افلاک است بدو ایجاد آن در نزد و لادن جنماتیه است فعل آن جوعه است و حرکت و ظلم و غم
و غلبه و اکثار اموال و شهوات و نبوتیه و مقتران قلب است و سبب فراق اختلاف متولدات است
پس هرگاه مفارقت کرد بر میگردد با پنجه از آن ابتداء شده عود نمازجه نه عود مجاوزه پس معذو
میشود صورت آن و باطل میشود فعل آن و وجود آن و مضاعف میشود ترکیب آن عرض کرد و چیست
نفس ناطقه قدسیه فرمود قوه ایست لاهوتیه بدو ایجاد آن در نزد و لادن نبوتیه است مقتران
علوم حقیقه دینی است مواد آن نباتیه است عقلیه است فعل آن معارف و نباتیه است سبب
فراق آن خلل آلات جنماتیه است پس هرگاه مفارقت کرد بر میگردد بسوی پنجه از آن ابتداء شده
عود مجاوزه نه عود نمازجه عرض کرد یا مولای نفس لاهوتیه ملکوتیه چیست فرمود قوه
الهیة بسیطه زنده است بالذات اصل آن عقل است از آن ابتداء شده و از او حفظ کرده
و بسوی او دلالت نمود پس اشاره کرده عود آن بسوی او است هرگاه کامل شود و مشابه گردد
و از این نفس ابتدای موجودات شده و بسوی او بر میگردد بکمال پس این ذات الله تعالی است
و شجره طوبی است و سبزه المنتهی است و جنة الماوی است هر که او را شناخت شقی
نمیشود و هر که جاهل باشد ضلال و غاوی میشود سائل عرض کرد و چیست عقل فرمود
جوهری است در آن محیط باشاء از همه جهات الها عارف نشی پیش از کون آن پس

لاهوتیه حیوانیه نباتیه

ان علمه موجود داشت و طبایع مطالب انتهی و اینکه در حقیقت نفس لاهوتیه ذات الله تعالی است
مقصود ذات غیب الغیوب نیست بلکه از باب تشریف است مثل بیضا و مثالی آن چگونه
و حال اینکه انوار فرخ عقل گرفته اند و ذات پروردگار فرخ چیزی نیست بلکه اصل چیزی است
و نسبتی میان او و خلق مطهر نیست خلاصه پس از این حدیث شریف ظاهر میشود که مراتب نفس
چهار است و عقل فوق همه آنها است و در حدیث دیگر هم که کسب روایت میکند باین
مراتب نفوس را شمرده است و در آخر فرموده است که عقل وسط کل است پس معلومست
که عقل قطب نفوس است و اشرف از کل آنها است و ملاحظه میکنی که این نفوس هر یک با نسبت
باینکه دون درجه او است چیزی نیست که برای همه افراد یا این تر میسر کرد چنانکه علانیه می بین
که هر نباتی قابل روح حیوانیه نیست و حیوانیه نباتات که در عالم سقط شده اند و بمقام حیوانیه
نرسیده اند و مسلم است که چون استعداد انعام را نداشته اند یا حیوان رسیده اند و اگر استعداد
داشتند از جانب خداوند مخلع نبود و هم چنین هر حیوانیه قابل اینکه روح انسانی که ناطقه قدسیه
است با و تعلق بگیرد نیست و حیوانیه از حیوانات که سقط میشوند و با انعام نمیرسند و هم
چنین هر انسانی هم قابل اینکه نفس الهیه ملکوتیه با و تعلق بگیرد نیست و اگر قابل بود از جانب
خداوند مخلع نبود چنانکه فرموده است که اجب دعوة الذراع اذا دغان و قابلیت نفس ناطقه لای
مسالت نفس الهیه را نمیکند مثل اینکه میهن فرض کن مسالت نفس ناطقه را نمیکند و اگر
سال میهن را تربیت میکنند و فرض این کنیم که جمیع حرکات او در ظاهر مثل انسان شود آخر
بمقام انسانیت نمیرسد و همین که مرد بر میگردد با پنجه از آن ابتداء شده و مجاوزه با آن میشود
و آنرا که از اول قابلیت آن برای انسانیت ساخته شده هزار مرتبه انسان تر و زود تر و
بهتر بان مقام میرسد و هم چنین است مرد و انبیا و فرج انامی همه آنها قابلیت
مناسب روح نبوتیه که روح لاهوتیه باشد نیست و لای قابلیت مخصوص که برای اینها
و پنجه شده مناسب است و بزودی میرسد پس نه این است که این مقام امری باشد که هر
طلب میکند و بقول خود را خالص بکند در عبادت پروردگار با پنجه برسد بلکه عرض
میکند که آنکه اهل انعام نیست در حقیقه اهل طلبش نیست هر چند که اسمی بر زبان جا
بکند چنانکه بدیلمی است اگر میهن بیاموزند که بگوید انسانیت خوب است و من
طالب انسانیت هستم این لفظ را میگوید و لای صرفا صوابی است که بر زبان او جاری شده و
ابدا درک معنی از آن نمیکند و مقصودی ندارد و اگر ندی می بکنند که بعضی چو اینها را
بر هم نزنند که از آن صوفی خارج شود که من طالب حیوانیت یا انسانیت هستم خود آن چو

ابداً صدی و غرضی در این اصوات نخواهند داشت مثل جعبه حافظ الصوت که فرنگی
 ساختند هر کس از آن که بالا نرینا شد و هر دو عالم سینه که از آن شهر بفرینا شد هم
 است که در آن منطبع شود و مکرر هم عاده میکند و الحاح در دو عالم سالک هم مینماید اما
 هر کس این جعبه با مقام نمیرسد بلکه حقیقت سالک را هم نکرده است و هم چنین امر عامه تا
 نسبت بمقام نبوت و امر عامه انبیا بمقام خاتم که از اخبار ال محمد و دافعی که ایشان
 مخصوصند بر آن که در دون آن درجه نیست پس هر چند عبارات و کلماتی اهل مرتبه
 پائین تر بر زبان برانند و لما غنی و مقایسه برای اهل مرتبه بالا است نه در آن میکنند و
 مضد او را نمینمایند و نه طلب او را میکنند و نه میتوانند و رو باینجا حرکت میکنند این
 است که حضرت امیر در صفت خاتم مفرمانا بد که هیچ سبقت که بر او سبقت نمیکرد و
 هیچ ملحق شونده با او ملحق نمیشود و هیچ طمع کننده طمع ادراک مقام او را نمیکند و هیچ
 بامیر المؤمنین فرمود که یا علی شناخت خدا را مگر من و تو و شناخت مرا مگر تو و خدا و
 شناخت تو را مگر خدا و من پس وقتی که کوی ایشان را شناختند است طلب مقام ایشان طلب
 مجهول مطلق است که معنی از برای آن نیست و هر چند که مردم امی از ایشان شنیده اند
 اما چون در آن معنی نکرده اند طلبان مقام محال است مثل ظاهری عرضی که کوی بشود
 اسم اکبر را و بعضی از صفات ظاهری آن را اوقات در طلب او جاهلانند و بعضی بجزئیات
 بی معنی و بیقاعده بجا بیاورند و آخر باین طلب نخواهند رسید و اینشایه است ظاهری زیرا
 که ممکن است در این مردم که کوی دارای اکبر بشود اما ممکن نیست که کوی بمقام خاتم برسد
 یا برتری بگوید زیرا که او شرف ضلیتی است که خلایق در قوه امکان گذاشته و بیرون آمده است
 و دیگر محال است که مثل او بی غیر از او پیدا شود و نقیضی در قدرت پروردگار نیست و خلایق
 قدرت بی خدایت خود را در خلقت خاتم انبیا برور داده زیرا که کمال بی خدایت خود را با او
 عطا فرموده است پس چگونه فرض میشود که مثل او بی غیر از او پیدا شود و بی پیدا شود اما
 غیر از او که واضح است و اما مثل او هم ممکن نیست زیرا که عرض کردم که خداوند کمال بی خدایت
 خود را با او داده و اگر مثلی غیر او پیدا شود البته کمال هر یک از آن دو و مثناهی میشود زیرا که
 اگر مثناهی نشود و در ناخواهد شد خلاصه که آنچه ممکن بوده است که خداوند بخلاق عطا
 کند بایشان داده و ایشان هم حق عبودیت را بجا آورده اند چنانکه فرمود قل ان کان للرحمن
 ولد فانا اول الناس بدین و ممکن نیست که دیگری از این خلق بمقام ایشان برسد و هم چنین
 در مقام انبیا احدی از اناسی که طینتشان از طینت انبیا نیست بان مقام نمیرسد چنانکه

چون صامت بمقام انسانیت نمیرسد و این طبع است خام که حضرات افراد است او بر کوی
 و اثبات مقامات غالب برای خود میکنند و قوماً لحن انبیا خدا که از زمان بودند
 در رحم اثار نبوت از ایشان ظاهر بوده است و در رحم نکم میکرده اند مثل عیسی یحیی
 علیهما السلام و غیر این دو بزرگوار این بکدام تحصیل دهنوی بوده که بنوان از آن راه رفت
 و باین مقام رسید و هر چند که اینجا است منکر همه این معجزات خواهند بود و بی مسلمان
 چاره از ضد حق ندارند زیرا که اخبار ال محمد پر است از شواهد این مطلب و باینجا است
 بدلیل عقل سخن میگوئیم اگر چه از اهل متفق نمیشوند و بی برای انهم اهل هست پس از بار
 مقدمه میگوئیم که شبهه نیست که هیچ چیز از مبدأ خود تجاوز نمیکند و هر قدر ترقی بکند
 منتهی درجه او این است که بمبدأ خودش برگردد و اگر نخواهد از اینجا بگذرد فانی و فاضل
 میشود مثل این طلب اینست که از برای کوزه میدی هست که در همان مقام که صورت
 کوزه را روی قبضه کل گذارند باشد پس کوزه هر قدر ترقی بکند در همان حد خود
 کوزه است و منتهی درجه کمال او این است که کوزه لب را خوبی و با صفائی شود و اگر
 آنرا از مبدأ خودش حرکت بدی صورت کوزه در کل باطل میشود که دیگر ذکر کوزه و اسم
 آن را در خاصیت در کل مطلقاً نیست و کل کوزه نیست که باین مقام رسیده باشد
 بلکه کل خودش اصل کوزه بود و کوزه شاخ و برگ آن بود و اصل الله مقدم است بر شاخ
 و برگ و شاخ و برگ هر کس بمقام اصل نمیرسد چنانکه نور افتاب هر کس بمقام افتاب نمیرسد
 و همیشه تابع او است پس کلیه چیز از مبدأ خودش تجاوز نمیکند و این که شیخ مرحوم
 اعلی الله مقامه فرموده است کل شی لا یجاوز ما و از مبدأ و اخبار ال محمد پر است
 از شواهد این معنی و بعضی از آنها گذشت و چون این مقدمه را دافعی عرض میکنم که این
 خلق یعنی نبی نوع انسان که ملاحظه میکنم آیا مبدأهای مختلف از برای ایشان هست
 یا نیست اگر نیست که پس بعضی از آنها اهلیت اینک را می بینند و بعضی مرعی نخواهند
 داشت چنانکه صورت نمیشود که کوسفندی شبان از برای سایر کوسفندان بشود زیرا که در
 جمیع صفات بهیئت با آنها شبکست و اگر آنها محتاج برای هستند اهل محتاجت و صلا
 خود را نمیدانند چه جای صلاح آنها و دفع اذیت کول را از خود نمیتواند بکند چه جا
 نما و مرتع خود را نمیدانند چه جای آنها خلاصه که اگر بنا باشد کوسفندی شبان
 کوسفندان بشود از جهات بسیار باعث خال کوسفندان بلکه تلف ایشان خواهد
 بود و هر چند از میان کوسفندان یکی پیش از آنکه واقف بر معنی موقوف و موقوف بر

پیش از آنکه نیست و منتهم کار دیگر از پیش از آنکه بر مبادی است که چون قدری قوی تر
 و بیشتر از آنکه نیست و منتهم کار دیگر از پیش از آنکه بر مبادی است که چون قدری قوی تر
 از سوی خست باقی بنیاد است و میبندد و اگر چنان خود برود و امر را از گذار به پیش
 از آنکه کند بدون مهلت کوکان میبندد و پیش از آنکه و سایر هم را پاره میبندد
 اما اگر شبنانی که نفس از آن نیست و او است و عقبت از آنست امر هر صلاح میشود و دفع
 از آن کوکان از آنجا میشود هم چنان است امر و اناسی که یکدگر را می آید نشان است البته باید
 که محط بر همه آنها است در او باشد و اما از همه در غایت آنها باید و اگر او هم از سنخ یکی از آنها
 باشد هر چند که تعلیم گرفته و تربیت شده باشد آخر میشود و بترتیب پیش از آنکه در دنیا
 کوفتند و محال است که خود او یا استقلال از همه اینها را بر آید بلکه تربیت و تعلیم
 او را داعی است که دست را می بر سر او است و اگر غنا نیست خود را از او و بر داشت خالی و
 سایر یکی میشود چنانکه در مثل کوفتند از این مطلب را اعلامیه و دیگر پس محال است
 که داعی موعی از یک سنخ و یک درجه از یک مبدی گرفته شده باشند بلکه مبدیهای مختلف
 دارند و اگر مختلف شدند محال است که آنکه از مبدی پائین تر گرفته شده باشد بمقام بالاتر
 برسد چنانکه اگر شبنان هزار سال کوفتند و از تربیت بکند که روزی آن کوفتند
 بجای شبنان نباشند و شبنانی کند با مقام نخواهد رسید زیرا که مبدی کوفتند از عالم
 حیوانی است و مبدی شبنان انسانیست و اگر برادگنی که چه میگوئی در این باب که سلاطین و
 حکام و عاقل خلق را می نمایند و حال آنکه مبدی هم بالاتر از مبادی و عین ندارند
 عرض میکنم از برای این مطلب جوابها است و بیانات علی دارد که در این مقام موقع بیان آنها
 نیست مگر بعضی کلمات ظاهر بر آن است که چون خداوند خلق را مختار خلق فرموده
 اگر خود ایشان با اختیار خود از داعی حقیقی اعراض نمایند مثل شترانی که وحشی شوند
 و از سوار باز خود دست بردارند و خودشان بعضی با بعضی گردانند و مفاصل
 هم در امرشان پیدا شود نقص در خلقت حکیم نیست و اختیار می است که خود آنها
 کرده اند این خلق هم امرشان باین منوال است و خود با اختیار خود از داعی اعراض کرده
 بلکه اسباب غیبت او را هم فراهم کردند و داعی هم اگر چه قادر بر منع ایشان هست اما
 چون حکمت خداوند بر این جاری شده که امر با اختیار باشد این است که داعی هم
 را با اختیار گذارده و بعد از آنکه سر خود شدند بعضی بر بعضی بقلب برتری جسته
 و لازمه خود سری همین هست و علاوه بر این در حفظ نوع و بر پا آوردن اساس پیش

دست داعی حقیقی بالایی سر منقلبین هست و این است که فرمودند قلوب ملوک
 بیدار است و او است که قلوب آنها را بر مطیع میگردان میبندد و بر داعی سنا خط و بد
 الله داعی حقیقی است که فرمود آن الذین یبایعونک انما یبایعون الله بد الله فوق ایدیم
 و مع ذلک مفاصل هم از باب سوء اختیار ایشان در امر ایشان حادث شده و نقص از
 جانب حکیم نیست چنانکه حکیم عادل که عطش افراشته را بر اهم موجود کرده و اگر کسی با اختیار
 خود شرب بخورد تا از تشنگی هلاک شود نقصی در خلقت حکیم نیست خلاصه پس حکیم
 علی الاطلاق داعی حقیقی را صاحب نفسی مشمول و معین بر رعیت قرار داده است
 که در حفظ رعیت بکوشد تا هر کسی بمید خود که طاعت او را انجام گرفته باشد برگردد و
 احد از رعیت نیست که بنوازد بمقام داعی برسد و اگر میتوانست از اول رعیت محض
 نمیشد بلکه فرزند داعی بود یا برادر او و بقینا آثار فرزند و برادری از اول در او
 پیدا است و اصل و نسب حسبی و معتبر است و آنکه از صلب دیگری غیر از او پدیدش
 مثلاً بیرون آمده و از جنس او نیست آخر ملحق باو حقیقت نمیشود هر چند که کسی از رعیت
 را که داعی بدارد و بخود نسبت بدهد خلاصه و اگر همه این مطالب را منکر و مدعی
 بود حادث موجود را اختیار کرده با اینکه اخبار ائمه کوا به بطلان است اینقدر در
 که خودن بضمح کرده و با بطلان سابق که جمیع اسماء حسنه و صفات علیها از ایشان ظاهر
 است و در ائمه علیهم السلام این مطلب مسلم است و صدیق داریم و آثار و علامت
 این امر هم در ایشان محسوس بوده و ثقات و اصحاب برای ما نقل کرده اند و الا هم از قور مطهر
 منوره ایشان دیده میشود و درست و دشمن اتفاق بر آن دارند و خود ما از دشمن
 ایشان شنیده ایم و شمه در این باب نداریم حال آنکه مدعی است که با مقام رسیده
 که صاحب اسماء حسنه شده بعضی از آثار اسماء حسنه را بر زود و بعضی از آنها که هیچ غافل
 نمی پذیرد بلکه فعلیت میخواهد تا واقعیت آن معلوم شود یا بر می و خبر ثبات خرافات در
 این کلمات بسیار است و حاجت جواب همه آنها نیست الحمد لله خداوند بر زبان خودشان
 بطلان نشان را ظاهر میکند با اینهمه اصرار و ابرام که ثابت کرده بر عم خودش که معاد بر باشد
 و میزان نصب شده و حبش و حنم موجودند و مؤمنین در جنت و کفار در جهنم حالا
 تازه میکنند که اگر ثمرات سده بیان ظاهر شود خوالله کل ارض جنت الهی و فردوس
 علی و رضوانت پس معلوم است که هنوز خبری نیست و همه آنچه ناخال گفته بود
 دروغ بود **فصل** در این مقام چون بخیال باطل خود ثابت کرده که بوم

ظهور این دو قبّه بوده بسیاری از آنچه در قرآن وارد شده است و هم چنین در کتاب
 کتب ساریه و آثار دیگر باین روز میبندد و چون از آنچه ناخال بیان کرده ایم بعون الله
 بطلان اصل مطلب اظاها شد و حجم کتاب بسیار شده است دیگر حاجت بشمار
 این اعتبار نیست و از جمله عباراتی است که از کتاب ملاکی که من بتمامش از ورود روز
 عظیم و مهیب خداوند ایلبارا خواهم فرستاد و انوقت ایلبارا امیر را علی محمد نایل کرده
 و صریح فرمایند حضرت امیر علیه السلام است که در بعضی نسخ خطبه ایشان میفرماید انا ایلبارا انجل
 و از این فرمایش معلوم است که در انجیل هم آنحضرت را ایلبارا خوانده اند و نیز در بخاری نقل کرده
 از جابر بن جعفر از حضرت باقر از حضرت امیر در خطبه انا اسلمی الا انجل للبار و از انوار نقل
 نموده است که اسم آنحضرت در توره ایلبارا است خلاصه در ساریه آنچه نقل کرده از این
 قبل عیوب بسیار است الا اینکه باز اگر خواهیم شرح بدهم موجب طنب است و در مورد
 عبارات هم از ابواب بیان در معاد نقل کرده است که هر چه در این خرافات نایل نموده
 است و حاجتی بدگر اظا نیست و بطلان هم ظاهر شده است و باین وضع که اینها سابق
 ملاحظه کرده که هر چه از کتب سماوی نقل میکنند بمعانی غیر مقصوده نایل میکنند حال
 گمان کرده که بیکر نقضی در احتجاج او نیست همین مانده است که اثبات کند که کتب سماوی تخریب
 نشده و حال اینکه اگر مثل افتاب بر ما واضح شود که این کتب علیهم السلام است که از آسمان نازل
 شده مثل افتاب بنور و احسن که ابداد لای بر تحت مذهب شما ندارد و چنانکه مفصل این
 مطالب معلوم شده و باین باب این مطلب را هم مختصراً جواب گفت و بدانکه مولای بزرگوار
 من روحی فدا و ساله مفصل در جواب نصاری نوشته اند و از امتی محبام الذین توفوا
 و بطبع هم رسیده و هر که تفصیل این مطلب را خواسته باشد بان کتاب مبارک رجوع کند
 تا بر حق و لطف شود خلاصه گفتار و چون تخریب و ملحدین و جاهلین میگویند توره
 و انجیل تخریب شده محض دفع این توهم دفع این خیال باطل عرض میشود قرآن من اوله
 اخره مکتب باین قول است میفرماید و لما جاءهم کتاب من عند الله مصدق لما هم به و كانوا
 من قبل یستفتون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله علی الکافرين تصدق
 قد نه و انجیل موجود و مدیه را فرموده و لما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما هم به
 فریق من الذین اتوا الکتاب کتاب الله و اظهروهم کتابهم لا یسلمون و من قبله کتاب موسی اما ما
 و رجه و هذا کتاب مصدق و امنوا بما انزلنا مصدقاً لما معکم و هو الحق مصدقاً لما معکم
 مصدقاً لما بین یدیه نزل علینا الکتاب بالحق مصدقاً ما بین یدیه یا ایها الذین اتوا الکتاب امنوا

بما انزلنا مصدقاً لما معکم و انزلنا الیک الکتاب مصدقاً لما بین یدیه و انزلنا الیک من
 هو الحق مصدقاً لما بین یدیه یا قومنا اناسمعنا کلاماً انزل من بعد موسی مصدقاً لما بین یدیه
 فاما قد ایلکاب من عند الله هو اهدی منها انبتحان کنیم اگر کتاب تخریب شده و میان خلق
 نبود و یا مسود کرده بودند چگونه میفرمود فاما کتب که اهدی منها انبتحان و اینکه ذکر تخریب
 شده تخریب معنی است مجرّفون الکلام عن مواضعه مجرّفون الکلام من بعد مواضعه معنی
 وضع است چنانچه از قبل ذکر شد اخبار صریح و واضح مدله و اینکه در ظهور قائم علیها
 ناس کتاب الله را با فکار باطله خود نفسیه و اول بنمایند و بان احتجاج بر قائم بنمایند چنانچه
 البوم مشهور و مشهور است صریح تزیل و ترک کرده و ظاهر اخبار را فرض نموده و باقوال
 امثال خود احتجاج بر یات و صاحبان بنمایند و اسناد لال بر بطلان این امر عظیم می
 فرمایند این است مقصود از تخریب که البوم عالمیای شعبه بان مشغولند **جواب**
 صدق الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام حيث قال للزندقی فی بیان التنازع و القائلین
 به فطور القائلین نصاری فی اشیاء و طوره و هر چه بقولون ان الاشیاء علی غیر الحقیقه احدیث
 ملاحظه کنید که صدق مقالان بزرگواران در خربان امور ظاهر میشود اما موافقت
 ایشان را با اهل تنازع سابقاً دانستی و بان موافقت با نصاری گفتا نکرده محض اینکه چهار کلمه
 متشابه از کتب اهل سنت آورده و بیک منکر اعتقاد اسلام شده و کتب یهود و نصاری را با هم
 عیوبی که در آنها است تصحیح میکند و علماء مسلمین را محرف و ملحد و جاهل میخواند و الحمد لله
 ماکنون ظاهر شده که اینها حقیقات کبیست و بعد از اینهم ان شاء الله ظاهر تر میشود اما این
 اری که فرموده است و لما جاءهم کتاب من عند الله تا اخر این بدانکه چند حدیث در تفسیر این
 شریفه در میان روایت کرده است از حضرت امام حسن عسکری و حضرت صادق
 که حاصل آنها اینست که خداوند در توره نازل فرمود بود که محمدی که احی است از ولد
 اسمعیل است و مؤید است بنجیر ما خلق الله بعد از او که علی و لعنه الله باشد و یهود این
 مطلب را دانسته بودند و در شداید و نوائب خود استفتاح بمحمد و آل محمد میفروند
 چنانکه فرمود چنانکه فرموده و کافران قبل یستفتون علی الذین کفروا و خداوند هم
 با آنها همین سبب فتح و ظفر میداد چنانکه سپید نفر از یهود مقابل با موسی هزار از مشرکین
 میکردند و آنها را دفع میدادند و با اینکه یهود مخصوص بودند بجهنم توکل و استفتاح
 باران و طعام بر ایشان فرستاد و با هم این اوضاع بعد از آنکه پیغمبر تشریف آوردند
 بر دین پیغمبر اینکه از عرب بود و کافر شد عرض میکنم حال در این به مبارکه ملاحظه

کن یا این تفسیر که امام فرموده و خود به هم میسر می آید و در همین معنی است آنکه که دخل با نجس ندارد
و کتاب مشارالیه توریه است و ثانیاً چه دلالت در اینست که توریه تحریف نشد اگر اینک
بنا به پایانی چند از توریه بحفظ پروردگار و غیر محرف مانده باشد تا اینکه تمام حجة
بشود دلیل این است که هر توریه غیر محرف است پس دلالت بر غیر این مطلب که ندارد و در خود
این مطلب هم منتهی دلالت اینست که علماء یهود علم با این مطلب نزد خودشان داشتند و
اما اینکه توریه را تحریف نکردند و در کتب خود نگذاشتند و در جای دیگر می یافتند
و منهم آتیون لا یجلون الکتاب الا اماناً و اهل الاقطون قبول للذین یکتبون الکتاب با امان
ثم یقولون هذا من عند الله الا نه و در میان روایت کرده است از حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام آنچه حاصلش اینست که بعضی از یهود اشی بودند که کتاب را تمیید داشتند مگر
هر چه علماء ایشان بخوانند و علماء یهود هم تحریف کردند و نوشتند صفتی را که
مبعوث در آخر الزمان است بر خلاف آنچه که بود که او بلند قامت است و عظیم البطن است
و اصهب الشعر و یافضد سال بعد از این زمان میاید تا اینکه عوام یهود از کرد اظهار فریاد
نمودند و رهاست باطله اظهار برای آنها باقی باشد پس بین که در باب همین مطلب هم تحریف
کرده اند و ثابت خودشان میباشند که چه بوده و چه کرده اند و اینکه خداوند فرموده
مصدق لما همم یعنی آنچه علم از او باشند نه مصدق تحریفانی که کردند خلاصه و در
این تائیه نیز که فرموده و لانا جاءهم رسول من عند الله در میان روایت کرده از عسکری
از حضرت صادق علیه السلام که یعنی چونکه امد ایشان را یعنی یهود و کسانیکه تالیف آنها بر رسول خدا
که مصدق بود از برای آنچه که با ایشان بود و قرآن مشتمل بر وصف فضل محمد و علی و اهل بیت
و لا ینسبند و ولایت اولیائشان و عداوت اعدائشان بودند انا خند فرقی از انک
که آورده شده بود که کتاب را که یهود که توریه باشد و کتب انبیاء خدا را پشت سر خود
نهادند علماء با آنچه در آنها بود و حسد بردند محمد را بر نبوت او و علی را بر و جانشین
او و انکار کردند آنچه واقع شده بود و بدان از فضائل آن دو که گویا نمیدانند و کذب
فضل یا حدین و را درین برادر و اعرض میکنم باین که علماء کلام در باب خبر آمدن اند و نیز
بود که در این کتب بوده است و الا ان هم با اینکه تحریفان واقع شده باز بعضی دلائل
مانده که با اخبار ایشان خطاج میکنیم و اما اینکه تمام آنچه در این کتب هست عیناً و
حشور زاید منزل من السماء است بجه دلیل و بر فرض که لفظ بحسب ظاهر عموم داشته
باشد در قرآن بسیار از مقامات هست که ظاهر لفظ عموم دارد و مراد معنی خاصی است

و حضرت امیر نصیر به با این مطلب فرموده است و در عرفیم شایع است که مثلاً هرگاه حساب
دهتری باشد که حسابهای بسیار در آن دفتر ثبت نموده باشد و بکنفر از شرکاء او مثلاً
حساب شخص خود را بیاورد و با آن صفحه از دفتر که مخصوص با او است مقابل نماید و
حساب پس بدهد بعد صاحب دفتر مثلاً انکار نماید نه این است که شریک در این مقام خواهد
گفت که حساب من موافق است با آنچه که در دفتر خودت هست حالا این لفظ را که گفت معنی
این است که با همان صفحه که مخصوص بحساب من هست موافق است نه با همه صفحات هم
چنین است امر در این مقام پیچیده است از ادعوت مبغض بود بر سالت خودش و ولایت
علیه بن ابیطالب و سخن مختصر هم در این بود و مبغض بود که آنچه میگویم موافق است با آنچه
نزد شما است یعنی با آنچه مخصوص با این مساله است و اما از این مساله که کذب است چه بسیار
چه بسیار احکام توریه را که حضرت فرمود و تحریف داد اصرار و اغلال را برداشت پس بر
فرض که توریه تحریف هم نشده باشد در احکام منسوخه از توریه که قرآن موافق نیست
با آن پس چگونه میتوان این فرمایش پیغمبر را حل بر قصد بق تمام توریه نمود خلاصه درست
منوجه عرض بشود تا آنکه بدانی که باید این فرمایشات را مخصوص بزمان امور رسالت پیغمبر
دانست و اما به و من قبله کتاب موسی اما و رجه و هذا کتاب مصدق انهم و کواکان
کرده که مسلمین بکلی منکر وجود توریه و انجیل هستند که با این به استدلال کرده و گوی
انکار دارند که کتاب موسی امام و رجه بوده و مصدق قرآن را هم داشته است و قرآن هم
مصدق قرآن را داشته مثل اینکه خود موسی بگوید که هه انبیاء مصدق خاتم انبیاء ص بوده اند
بلکه مشتاق ولایت او و ذریه اش از ایشان کوفه شده و لای انبیا هیچیک دلیل این نیست
که انکه در دست یهود و نصاری است کتاب موسی است و نازل من عند الله است پس
قول خداوند که فرموده قبول للذین یکتبون الکتاب باید بهم تم بقولون هذا من عند
الله مصدق ندارد و هیچ امری واقع نشده است نفوذ بالله من بوار العقل و قبح التل
و بیست نحابین امیر خداوند فرموده با این کتاب مصدق کتاب موسی است چه دخل دارد
با این هفت نفر و اقراها که یهود بر موسی و سایر انبیاء خدا باشند و اسم آنها را کتاب خدا
گذاشتند و اگر کوئی که این در موقع استمهاد بر یهود و نصاری است و غیر این دست
انها نبوده که شاهد باشد میگویم خداوند چشم و گوش آنها را بست و بقدر ظهور
صدق پیغمبر و کتاب او در همین کتب هم مانده و اما همه آنچه در این کتب هست پیدا
هست عقول منزل من عند الله نیست چنانکه خواهی دانست و اما این و امنوا انزلت

و اگر اینچنین من عند الله است

مصدقاً لکم تمام آن است و لا تکرهوا اول کافیه و لا تشرابا یا ایها الذین آمنوا
 فانتم ولا تلبسوا الحق بالباطل و تکلموا الحق و انتم تعلمون و در برهان از امام حسن
 نقل کرده است در تفسیر این که فرموده است خداوند عز و جل یهود و ایمان بنیاد
 ای یهود با آنچه نازل کردم بر محمد از ذکر نبوت او و اخبار امامت علی و عزت ظاهرین او و
 حالیه که مصدق است آنچه را که باشد امام است پس بدین سبب که پیش از این در کتاب شما ذکر شده
 که محمد نبی سید اولین و آخرین است و مقتدی است و صبیح و خلیفه رسول رب العالمین
 و فاروق امت و باب مدینه حکمت و وصی رسول رحمة و محمد بابات من که منزله نبوت
 محمد و امامت علی و طیبین از عزت او است **ثمن فلیله** را با اینکه انکار کند نبوة بنی و
 امامت ائمه را و عوض بکری بدار از آنها عوض دنیا را پس بدین سبب که ان هر چه بسیار باشد
 عاقبت آن بسوی نفاق و خسارت و بوار است و فرموده است خدای عز و جل و از من بترسید
 در کجایان مرا محمد و امر و حق و یحیی و یحیی که شما اگر هم در این باب فتوی بکشید فلاح و در نبوت
 یحیی و در وصیت و حق نمی توانید بکنید بلکه حج خدا بر شما قائم است و بر اهلین او
 بر این مطلب واضح است و قطع منازع شما را نموده و نموده و اشتباه کاری شما را باطل کرده و
 این جماعت یهود بودند بعد از آنکه انکار کردند نبوت محمد را و خیانت کردند او را و گفتند
 که ما میدانیم که محمد نبی است و علی وصی او است و لکن قوا و نبی و این علی آن چه نیست پس
 خداوند جامه های افاضه را و چک های افاضه را که هر یک از ایشان بضاعتش میبکفت
 که در روح کفایت میدادند خدا بدین جهت محمد است و وصی علی است و او از آن داده بشود
 بمافشار بر شما میاوریم و شما را می بینیم و میبینیم پس پیغمبر فرمود که خدای عز و جل جمله
 میبدهد هدایت آنرا بجهت این که دانسته که از اصحاب ایشان ذریات طیبان مؤمنان
 بیرون میاید و اگر جدا شدند عذاب میکند بجهت نجات و عذاب الهی این است و جز
 این نیست که انجیل میکند کسی که از مرگ بترسد تمام شد حدیث شریف پس ملاحظه
 کن که این ابهام خاص بجان امر رسالت پیغمبر و ولایت علی و ذریه او است که در توره
 و انجیل هم ذکر آن هست و در خطبای این کتب شاملند ندارد و اما ابیه و هو الحق
 مصدقاً لکم ما هم صدور و بلیش این است و اذا قبل لهم امنوا بما انزل الله قالوا تو من بما انزل
 علینا و بکفر و ن بما و را نه و هو الحق مصدقاً لکم ما هم قل فلم یفعلون انبیاء الله من قبل
 ان کنتم مؤمنین و در برهان روایت کرده است از حضرت عسکری که هرگاه گفته شود باین
 جماعت یهود که پیش از ایشان گذشت که ایمان بنیادید با آنچه نازل فرموده است خداوند

محمد از قرآنی که مشتمل بر محال و حرام و فرائض و احکام است میگویند که ایمان داریم با آنچه
 نازل شده است بر ما از ان توره است و کافر میشوند با آنچه واه توره است یعنی بنیاسوا
 ان ایمان بنیادید و حال اینکه الحق است یعنی قرآن حق است بجهت این که ان ناسخست و
 منسوخ ان چیزی است که خداوند پیش فرستاده بود یعنی توره بعد خداوند بر آنها ابراد
 کرده که اگر ایمان بنیادید و داشتید چه اسلاف شما انبیاء خدا را میکشند و حال اینکه در توره
 تحریم قتل انبیاء بوده است و امام فرمود که هم چنین هرگاه ایمان محمد است و با آنچه نازل شده
 بر او که قرآن باشد بنیادید و حال اینکه ما مور یا ایمان بودند پس ایمان بنیادید هم بنیادید
 فرمود پیغمبر که خداوند خبر داده است که هر که ایمان بقرآن بنیادید و ایمان بنیادید هم بنیادید
 بجهت این که خداوند عهد گرفته است از ایشان که ایمان بقرآن بنیادید و قبول نمیکند خداوند
 ایمان بیکری امیر یا ایمان بدیکری تا آخر حدیث شریف پس در اینجا هم ملاحظه کن که
 مقصود از صدق ما هم همان ایمان به پیغمبر است و ایمان بقرآنست که موسی با آنها خبر داده بود
 و در کتابشان موجود بود و اما سایر آنچه در کتابشانست دلیل بر صحت آن در این ابیه هم
 نیست و اما ابیه مصدقاً لکم این بدین حد و ان این است قل من کان عدواً لجمیل فانه نزله
 علی قلبک باذن الله مصدقاً لکم این بدین مراد از ما این بدین توره و انجیل و سایر کتب انبیاء
 هم هست و اما این دلیل این نیست که هر آنچه در دست شما هست صحیح است بلکه غرض این
 است که قرآن مصدق کتب خلاصت و در جاهای دیگر هم فرموده که تحریف در این کتب
 شما واقع شد و از همین کتب محرفه هم باز حقیقت پیغمبر و علی و صدق قرآن ظاهر میشود
 و لو انیک در سایر امور تحریف کرده یا شدند و اما این نزول علیک الکتاب بالحق مصدقاً لکم این
 بدین و انزل التوریه و الانجیل من قبل هدی للناس پس در برهان سه حدیث در تفسیر
 مصدقاً لکم این بدین نقل کرده که در ذیل این خبر مرده اند که فرغان هر امر محکی است و کتابان
 جمله قرآن است که مصدق است و اشناد را هر که پیش از او بوده از انبیاء و در حدیث دیگر فرموده اند
 که قرآن مصدق است کسانیکه پیش از او بوده اند و انبیاء و از انبیا و حدیث ظاهر میشود
 که مصدق صیغه فاعل و مفعول هر دو خوانده میشود و مال هر دو یکی است پس این ابیه
 هم دخل بصدق توره و انجیل موجود ندارد و اگر ظاهر ابیه هم متقی بکنی این مطلب ظاهر
 است که اول فرموده مصدقاً لکم این بدین بعد فرموده و انزل التوریه و الانجیل من قبل هدی
 للناس پس معلوم است که این مطلب حدیث است و بر فرض هم که مصدق راجع بنوریه و انجیل
 بکنی توره و انجیل منزل را صریحاً فرموده است و دخل بقرآن ندارد و اما ابیه بالانجا الذین

او قوال کتاب منوا بما تزلنا مصداقاً لما معكم و وحديث در برهان روايت کرده که دلالت
 میکند که این ایه از جمله آیاتی است که منافقین مخربین کردند یکی از این است که حضرت
 باقر فرمود که نازل شد این ایه بر محمد هم چنین یا ایها الذین اوتوا الکتاب منوا بما انزلت
 فی علی مصداقاً لما معكم من قبل ان یطس وجوها فتردها علی ادبارها و نلخصهم الی قوله
 مفعولاً و انما قول خداوند مصداقاً لما معكم یعنی در حالیکه مصداق است بر رسول خدا
 عرض میکند پس این ایه بکلی خارج است از آنکه او خیال کرده و مراد از کتابی که آورده شده
 چنانکه در دو حدیث دیگر وارد شده احطاب سفلی هستند و من قبل ان یطس وجوها
 بحر از سه تقریبات است که بعد از حذف پیدا بماند در دوهای ایشان به پشت بر
 میگردد و نمیتوان این معنی را از بواطن قرآن شمرد زیرا که فرمودند و نزلت و اینطور بوده
 پس معنی ظاهرش همین است و عیث بان اسناد لال کرده و اما ایه و انزلنا الیک الکتاب
 بالحق مصداقاً لما بین بدیه من الکتاب در اینهم شبه نیست که قرآن مصداق است بر کتاب است
 است و حرف در این است که کتاب صحیح است و خدای هست یا نیست و هم چنین
 است کلام در این و الذی اوحینا الیک من الکتاب هو الحق مصداقاً لما بین بدیه در این
 آیات نفور موده مصداقاً اینها است بلکه فرموده مصداقاً این پیش روی و است یعنی از کتب
 اسمانی و در آنها هم که فرمود مصداقاً لما معكم دانستی که مراد اخبار از بیضا است خاصه که نزد آنها
 بود و اما ایه یا قوم منا انا معنا کما با انزل من بعد موسی مصداقاً لما بین بدیه این حکایت
 قول جامع از جبر است که ذکر افتاد و آیات سابقه شده و قرآن و اسبند مد و ایمان آوردند
 و محتمل است که در میان آنها تفرقه صحیح هم بوده است زیرا که غارتهای جالوت و بنج نصر که
 اسباب از میان رفتن توره شد و جلی بن نداشت و در میان آنها شایع بوده و محتمل هم
 هست که بجهن فدری که در این توره از اخبار نبی هست هدایت یافتند و اما ایه قل ما قوا
 بکتاب من عند الله هو الهدی منهم ایتقان کنیم صانع این اشاره بنوریه و قرآن است و خطابه
 باقرش که کافر بنوریه و قرآن هر دو بودند و اولاً که توره متر از انما مقصود است و ثانی اینکه ما
 که میگوئیم توره مخرب است منکر این نیستیم که بعضی آیات و احکام صحیح در آن هست و قطعاً به
 همین اندازه از حقتم که در این توره است قریشی که مشرک بودند نمیتوانند اهدا از ان را بیاورند
 زیرا که از حق در نزد آنها هیچ نبوده که باعث هدایت بشود اما در توره اصلش که تمام حق بود
 و مخربش هم بعضی آیات صحیح دارد که باعث هدایت است یعنی میبایست که در همین توره خبر از آمد
 محمل داده است و امر بایمان با فرموده و بجهن یک کلمه هر که گرفت هدایت کامله یافت پس این با

هیچیک دلیل این نیست که این کتب وجوده اسمانی بکلی خارج از مخربیند و اما اینکه گفته که اینک
 ذکر مخرب شده مخرب معنی است تاخر پس بدانکه از جمله آیات ذالیه بر مخرب یکی این است
 افطعون ان یؤمنوا لکم و قد کان فریق منهم لیسلمعون کلام الله تم یخرفونه من بعد ما عقلوا
 و هم یعلمون و در برهان حدیث طویل در تفسیر این ایه از امام حسن عسکری نقل کرده و آنچه
 متعلق بر مخرب است نیست که فرمود که تحقیق که بودند تقریبی از ایشان یعنی از جاعت یهود از بنی
 اسرائیل که می شنیدند کلام خدا را در اصل جبل علور سبنا و او امر خدا و نواهی او را بعد
 مخرب میکردند از آنچه شنیده بودند هرگاه ادا میکردند بیکسان که از واء ایشان بود
 تا بنی اسرائیل بعد از آنکه تفصل کردند از ایشان و دانستند که ایشان در آنچه میگویند کار نیستند
 و این بود که ایشان همبند با عوسى بسوی جبل رفتند پس شنیدند کلام خدا و او واقف
 بر او امر و نواهی او شدند و بر گشتند پس ادا کردند بسوی کتابی که بعد از آنها بودند پس
 بر ایشان کران امداماً مؤمنون پس ثابت ماندند بر ایمان شان و صادق بودند در تورات
 پس اتمام اسلاف اینجاعت یهود که تفاق کردند با رسول خدا در قصه بدر سپید که ایشان
 گفتند بنی اسرائیل که خدای تعالی این را فرموده و امر کرده است ما را با آنچه ذکر کردیم از
 و نوحی فرموده و باز فرموده است اینکه اگر مشکل شد بر شما آنچه از کلام شما و این باکی نیست
 بر شما که این فعل را بجا آورید و بدو اگر مشکل شد بر شما نوحی شما پس باکی نیست بر شما اینکه نزل
 بکنید از آوازه عافیت بکنید از ایشان می دانستند که دروغ میگویند تا آخر حدیث
 شریف پس ملا حظه کن که مخرب که کرده اند باین بود که علاوه بر حکایت قول خداوند گفته اند
 که خداوند باز فرموده که اگر مشکل شد بر شما مرخصید که ترک کنید و این واضح است
 که مخرب در معنی نیست بلکه در خصی علقه است و از جمله آیات ایه من الذین هادوا
 یخرفون الکلام عن مواضعه است و این در باب کلام را عتاً است که در لغت یهود مجای است
 و تحس استعمال میشد و در لغت عربی مراد از احوال ما را بکن و یهود نوریه میگردند
 و این لفظ را خطاب بر رسول خدا می گفتند و مقصود شان فحش بود و این خارج از عقل
 نظریه است و از جمله آیات است فیما تنقصهم میثاقهم و جعلنا قلوبهم قاسیه یخرفون
 الکلام عن مواضعه و شوا خطا ذکر و ایه و تفسیر ظاهر این ایه را از اخبار مذکور و در هر
 و گفته است که بعضی تفسیر میکنند از این غیر آنچه نازل شده و تفسیر میدهند صفتی بجهن را
 پس مخرب بدو امر میباشد یکی سوء تاویل و دیگری تفسیر و تبدیل مثل قول خدا تعالی
 و یقولون هو من عند الله و ما هو من عند الله و در سوره ال عمران در ذیل این و انهم

لقریباً بلون الشیخ بالکتاب المحسوب من الکتاب و ما هو من الکتاب و یقولون هو من عند الله
 و ما هو من عند الله و یقولون علی الله الکذب و هم یقولون طبعی قر ذکر کرده که گفته شده
 است که فاسد میگردد و انداختن خلاف حق تا اینکه شما ای مسلمانان بکنید که از کتاب خداست
 و ان از کتاب منزل بر موسی نبود و لکن ایشان اختراع میکردند و بدعت قرار میدادند و می
 گفتند که از نزد خداست و از نزد خدا نبود و در برهان از علی بن ابی طالب شاهد محکم این
 معنی را نقل کرده از معصوم تم که بودند و میگویند که چندی را میگویند که در توره نبود پس خدا
 نازل فرمود ایشان را و مولا می من و وحی نازل در حاتم الدین نقل فرموده از ابن عباس
 که اینها جاعلین بودند از یهود که را میخواستند و بر کعب بن اشرف و غیره را در توره نوشتند
 کتابی که شد بل کردند و ان صفت پیغمبر را بر قرطبه گفت ای پیغمبر بود و مطلق کردند
 بکتاب خودشان باری پس بین که تحریفان در عین عبارات توره بسیار واقع شده و اگر
 مقصود از بلان بمعانی دیگر بود میفرمود که مقصود این نبود و پیغمبر بود ان از کتاب نیست
 و از نزد خدا نیست چنانکه تا و بلات باطله که شما میکنید ما انکار خود را یات و اخبار صحیح را
 نمیکنیم و بل خود تا و بلات را انکار میکنیم و از جمله ایات تحریف است و من الذین هادوا و اتبعوا
 للکذب سماعون لقوم اخرین لمر یا قول یحرفون الکلام من بعد مواضعه یقولون ان و ستم هاد
 فخذوه و ان لم توثقوه فاحذروا و در برهان و ثابت کرده است حدیث طویل که وقتی
 یهود آمدند و از پیغمبر حکم ز نای محض و محصنه را خواستند و حضرت فرمود بقضای
 من را خیمه بسپار عرض کردند بل فرمود باید رجم نمود و اهل قبول نکردند جبرئیل نازل
 شد و عرض کرد این صور را از در میان اهل حکم کن حضرت با اهل فرمود که این صور باد
 میان شما چگونه است عرض کردند علم یهود است با آنچه خداوند بر موسی نازل کرده پس
 او را حاضر کردند و حضرت او را قیامهای غلیظه داد که ایا در کتاب خود حکم رجم بخشن
 را میباید عرض کرد بل تا آنکه حضرت فرمود که سبب این رخصتی که در میان شما حادث
 شد چیست عرض کرد اب ما این بود که هرگاه شریف زنا میکرد او را تری میگرددیم و هرگاه
 ضعیف زنا میکرد او را قتل میگرددیم پس زنا و اشراف بسیار شد تا آنکه ابن عم ملک ما زنا
 کرد و او را رجم نکردیم بعد مرد دیگری زنا کرد و ملک خواست او را رجم کند قوم او گفتند که
 تا ابن عم خود را رجم نکنی نمیکند اگر این مرد را رجم کنی پس گفتند که بنیاد حدی اسان ترا
 رجم قرار دهیم که بر شریف و وضعی هر یات پس قرار دادند که هر که زنا کند چهل ناز بانه
 بنزد و روی ان دورا سبام کند و در و خار و اودنه سوار کنند و طواف بدهند و بد

میان این صور با با سار یهود نزاع شد که چرا ابراز دادی تا اینکه خداوند بر پیغمبر نازل فرمود
 یا اهل الکتاب فذبحوا که رسولان بین کم کثیر اما کتم تحفون من الکتاب و یفوعون کثیر پس بر صواب
 برخواست و دست خود را برد و زانوی پیغمبر گذارد و عرض کرد پناه میبرم بخدا و بتو از اینکه
 ذکر بکنی کثیری تا که خداوند از من فرموده که عفو کنی خلاصه پس از این قبیل تحریفان هم در توره
 بسیار واقع شده چنانکه در توره قلم قریب بهمین وارد شده است و در برهان نقل کرده
 و بدیجیت که بین قسم بدعتهما مادامیکه یات توره و از غامه مردم پنهان نکند و راج
 نمیکنند و این است که خداوند فرموده تحفون من الکتاب پس بین که چه قدر تحریف در احکام
 ایشان واقع شده خلاصه پس از آنچه عرض شد و انستی که داده که خود او ذکر کرده که دلایل
 صحیح تمام این کتب نیست بلکه نصیر مجتهد هم در بسیاری چیزها شده و از اخبار هم که
 در دبل یات گذشت چیزها شک که دلالت بر تحریف داشت و ملاحظه کردی علاوه بر اها هم
 اخبار دیگر هست از جمله در بخار نقل کرده است از حضرت امیر در خبر کسب که ادعای شناقض
 در قران داشت فرمود و تحقیق که بیان کرده است خدا بیعت فیض مغیرین را بقول خودش
 الذین یکتبون الکتاب باید هم تم یقولون هدا من عند الله لیشر را به شما فلیلا و یقول خود
 و ان منهم لقریباً بلون الشیخ بالکتاب و یقول خود را از بدیتون ما لا یرضی من القول بعد از
 فقد رسول از آنچه فاسد میکنند با نکی باطل خودشان را بر حسب آنچه یهود و نصاری کردند
 بعد از فقد موسی و عیسی از پیغمبر توره و انجیل و تحریف کلم از مواضع خودش تا آخر حدیث
 عرض میکنم ملاحظه کن شیخ توره و انجیل را جدا فرموده و تحریف کلم را از مواضع خودش علاوه
 فرموده پس معلوم است که عبارات را پیغمبر داده اند و هم تا و بلات فاسد نموده اند و اگر اهل
 خبر یاشی میدانی که امر و تمام کتب سابقه اسمانی که در دست یهود و نصاری مسلمان هست
 همه همان ترجمه ها است که محل تا و بلات فاسد است زیرا که کتب اول بزبان سریانی بود و بعد از آن
 ترجمه بزبان عبری شده و بعد بزبان یونانی شده و بعد بزبان لاتی و این ترجمه های عبری و
 فارسی و بکلی از روی اهل اسن پس زبان سریانی اصل است نیست و هر ترجمه هاست که مشحون
 با باطل است و اینهم بک جواب صحیح بود از قول مصنف که گفت تحریف معانی بوده نه الفاظ
 او که بفرمائید حضرت امیر هر دو قسم تحریف و تغییر داشته تا آنکه در دست مردم این دنیا
 امروز سوای ترجمه ها چیزی نیست و باقرار خود تا و بلات فاسد دارد خلاصه و نیز از
 حضرت صادق را و ثابت کرده است که فرمود رسول خدا صلوات علی قران پشت فراش من است
 در مصحف و حر و قرطی پس بگردان و جمع بکنید و تغییر بکنید تا ابراهیم چنانکه مضییع

کردند و توبه را تا آخر حدیث و توبه در لغت بمعنی تلف کردن و هلاک نمودن و محصل
 گذاردن است پس ملاحظه کن که تفسیر طبرسی چه قاعده بوده است و در حاشا الدین نقل فرموده
 است از تفسیر مزبوره الا فوار از حدیث باقر که فرمود بدرستی که نیاسرا ایشل اختلاف کردند هم
 چنانکه این اقتضای اختلاف کردند در کتاب و زود نباشد که اختلاف بکنند در کتابی که باقی
 است که مینا و در آنرا انکه انکار میکنند از امر دم بسیار پس پیش مینا و در آنرا پس کوفتهای آنها
 و امیزند عرض میکنم مراد از کتابی که باقی است همان قرانی است که حضرت امیر جمع فرمود که در آنجا
 دیگر هیچ فرموده اند و سابق اخبار آن نقل شد و بدلی است که اختلاف بنی اسرائیل بدون
 تغییر تحریف نبوده زیرا که اگر تغییر تحریف نداده بودند کتاب یکی بود و محل اختلاف نبود پس اگر
 ادعای مسلمانی داری بصدق قرآن ایشل آن تحریف را بنما و قابل تصحیف این کتاب بشود و اگر صدق
 نداری ملحق بنضاری و یهود بشو و چون کلامی که مذمبی مرکب از نصارت است مستدعه و
 اسلام تحریف داشته باشی که مذمب بدین بیان ذلک لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو
 حدیث مفصل از حجاجه حضرت امام رضا در مجلس مأمون با واسطه ایشل و جاثلیق و دیگر
 نقل کرده ایم که فرمود از حضرت ایشل و جاثلیق خبر رسید که مراد از انجیل اول و ثانی که در بدایین نزد
 یافث شد و که بر شام و ارض ساخت این انجیل را عرض کرد ما که نگردیم انجیل را مگر یکروز و آنرا
 ناز پیدا کردیم و محتاجی بر ما بیرون آوردند فرمود چه قدر که معرفتی بسین انجیل و علما
 او را که انطور است که توکان میکنند چرا و انجیل اختلاف کردند و در این انجیل که در دست شما
 است اختلاف افتاده و اگر بر عهد اول باقی بود اختلاف در آن نمیکردید و لی من تعلیم
 تو میکنم بدانکه چون انجیل اول مفقود شد نصاری جمع شدند در نزد علماشان و
 گفتند عیسی کشته شد و ما انجیل را که در پیش ما علی ما هبید چه میدانند از
 انجیل پس اوقات و مرقات و بوجها و متنی گفتند که انجیل در سینه ما است و ما میدانیم
 سفر مینویسیم و هر یک شب سفری را مینویسیم و هر یک شب غصه بخوریم و کتبه ها را حلال نکند
 پر نشنند و این انجیلها را نوشتند و این چهار نفر شاگردش را که میخواندین بودند یاد داشتند
 ای جاثلیق عرض کن حال نمیدانم حال فهمیدم و دانستم که تو عالمی بعلوم انجیل و چیزها که
 نمیدانم تعلیم گرفتم عرض میکنم پس ببین که اهل علم و انصاف از خود نصاری بصدق انجیل
 راجی نمودند زیرا که از بدیهات است که با انجیل پیشتر نبوده و حال انجیلها را ندیده باشد
 است مسلم اینها حال از ضعیف نیست و علان بر اینها بصدق انجیل و انصاف و از خود علما
 نصاری داریم چنانکه مولای من روحی نداده و در ساله مباد که حشام الدین از جراثیم نصاری

نقل فرموده که مردی است مغیر میان نصاری و بعضی میگویند روح القدس در او حلال
 کرده و مؤید مرشد الله بوده مدتی بعد از حضرت عیسی بوده ظاهر اسپند و هشتاد
 سال بعد از انحضرت و بعضی یاد در بیان میگویند اعتبار در بین نصاری بواسطه او است
 و امر در ایشان با و منتهی میشود و میخواهند شخصی در پی در پیون نام توبه را از عیسی
 بلا نفی نقل کرده نوشته است ای پی در پیون مگر القاس میگوید که من توبه را از زبان
 عیسی بلا نفی در آورده خلاصه از ترجمه های دیگر که بر زبان یونانی و عبری شده بر توبه
 بدانکه اینکار پر خطر است زیرا که هرگاه بنظر اهل کنت کان من برسد ملامت میکنند
 و فریاد میزنند که من ترجمه از ترجمه های هفتاد نفر منجم که بفرموده بطلمیوس نوشته اند میکنند
 آن ترجمه ها مانند بدن کسی است که برص دارد بسبب چیزهای بسیار که داخل شده و برین نکرده اند
 که پیچیده بپرسایند پس بعد از کلامی چند میگویند من تنها اینکار نکردم بلکه آدمی هست
 منجم که هم مذهب من بود ترجمه از وی ترجمه آنها و ترجمه بنیاد از یوس کرده همه را مخلوط
 کرده و میگویند اینها را بعد از علامت ممتاز ساختن یکی شکل ستاره و بیه و دیگری بشکل پنج
 چپا برای آنچه فرق شود میان آنچه از توبه است و آنچه زیاده و کم شده و چیزهای چند که
 حواریین و علمای انجیل هم اقرار با آنها کرده بودند که در ترجمه ایشان نیست بعد میگویند اینها
 نمیدانم این هفتاد اوطاق پر از دروغ را که بنا کرده و مرادش این ترجمه ها است و بعد از
 آن عذر خواسته از زیاده و کم کردن میگویند در توبه خبر از بعضی امور آید بود از
 قبل آمدن عیسی و کشته شدن و رجعت نمودن او و در آنها شک داشتند چنانکه در
 بعد میگویند اما اینقدر میدانم که ترجمه ها که بر زبان لاتیینی کرده اند از ترجمه یونانی اصح
 است و ترجمه یونانی اصح از عبری است تمام شد عبارت جراثیم و این هفتاد منجم که گفته
 اشاره بان است که چون بطلمیوس سلطان مصر حبشه و بعضی عربستان بود هفتاد نفر
 از اهل هر ملته جمع کرد تا کتاب انجیل را بر او ترجمه کنند هر باب برای خودشان نوشتند و در باب
 و کم کردند و همه را از عیسی یونانی آوردند و مدار غالب خلق بر کتب یونانی بود بعد
 بزبان لاتینی کردند و جراثیم گفتند که اگر از یهود بپرسیم چرا چنین کردند میگویند بجهت
 مصلحت چنین کردند مثلاً بطلمیوس با اعتقاد افلاطون شد و قائل بود بوحث خلاق
 خواستند هر عبارت را که در کتب عبری است که دلیل تثلیث است ساقط کنند که او را
 خوش آمد و هم چنین از جراثیم نقل شد عبارت در ترجمه زبور که میخواهند و نفر نوشته که
 حاصلش اینست که مسوده آنچه من نوشتم بنویسید و شکل بنویسید و ستاره را حفظ کنید

در پیش هر عبادت که بشکل سنجی نقش کرده به بدینید تا جائیکه در نقطه گذارده ام اینچنین است
 در ترجمه هفتاد مترجم نبوده و من در اینجا زیاد کرده ام و هر جا که ستاره به بدینید تا جائیکه
 در نقطه دارد چنانچه در ترجمه اهلاندا شده و من از نسخه عجمی دیوان بنیاد از بوس مترجم نصرانی
 فراهم آورده زیاد کرده ام پس ملاحظه کن که زبور را هم با اینکه ما حدیثی نبوده تغییر دادند
 از همین نقل شده از ترجمه دیگر که بعضی یاد در آن نقل کرده اند که در این زمان از کتب سماویة
 نسخه صحیح نیست زیرا که همه مخفایست و از بعضی یاد در آن نقل کرده اند که در دنیا بعضی
 اناجیل نوشته شده که شما اگر او شنوید و انجیل و کتاب شنوید که خبر میدهد از وقایع بزرگ
 در روز پنداشته و اعتقاد میکنند و شاهد دیگر اینکه یاد در آن ضربه که چنانکه قبل از
 بزعم خود نوشته را سلام و مسلمین خود را در این کتاب مینویسند در مقام مدح
 یهود میگویند بعد از ذکر بعضی اخبار از آمدن حضرت عیسی **ع** اخرا لامر بعد از آمدن عیسی
 بن زکریا که بحسب اخبار پیش روی او بود آمد مسیح از خرد و شیر از خاندان داود و در بیت
 اللحم و هر قریه معجزه نمود لکن خود یهود انتظار میکشید چنانکه کسی را لکن میخواهند که آن
 شخص یا جاه و جلال دنیوی باشد پس او را قبول نکردند و بقتل رسانیدند و کتاب
 را الا من شعور کامل کردند موافق اخبار خود تمام شد آنچه از حنا ام الدین نقل نمودیم
 پس بیین تفاوت را از کجاست تا بجا خود منصفین یهود و نصاری میگویند که اینها
 کتاب اصل نیست و مترجم و مصحف است و اخبار ما هم که صحیح و در این معنی است و با یهود و
 کاسا از اشکرم تر شده از قای محتضات را میگویند و غرضش در چیست است یکی اینکه کان
 کرده او که معتبر از اخبار تحت مذهب خود است و در خواسته اعتبار اخبار را برساند و تو
 دانسته که همه آنچه گفته بود خط و خطا بود و ثانی چون علامه دلیل او این است که ممکن نیست کتاب
 التلمیث بخدا بدهند و از خدا نباشد پس بیان میزد اعلی محمد حکما از جانب خداست این است
 که در این مقام هم این اصرار را دارد و باطل را احقاق میکند که مؤید باطل دیگرش باشد
 و عجب است و الله که با اینهمه منکرات که یهود و نصاری در این ذکر کرده اند و انبیا و اعدای
 مسلم میگویند و این کتب را صحیح میدانند و همین بزرگتر دلیل است بر کفر و شرک و فسق او
 که بطنی مذهب تثلیث نماید که در این کتب مندرجست بضرورت اسلام مشرک بخداست
 و خداوند در کتاب مجید خود مکرر نصیر بکفر و شرک یهود و نصاری فرموده بسبب همین عتقا
 باطله شان چنانکه خداوند فرموده **لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسيح بن مريم وقال المسيح يا بني**
اسرائيل اعبدوا الله ربی و ربکم انتم من بشری بالله فقد حرم الله علیکم الجثه و ما به التار و ما

لظالمین من اضار لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثالثه و ما من الا اله واحد و ان لم ینبهوا
 عما یقولون لیمسن الذین کفروا منهم عذاب الیم و قال الذین کفروا ان الله و قال النصاری المسیح
 ابن الله ذلك قولهم باقوا هم یضاهون قول الذین کفروا فان لهم الله انی یوفون انما الذین کفروا
 و رهبا انهم اربابا من دون الله و المسیح بن مريم و ما امر الا بالعبادة و اله واحد لا اله الا هو یحیة
 عما یشرون لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح بن مريم قل من یملك من الله شیئا ان اراد بخلک
 المسیح بن مريم و الله و من لا ارض جیبا و قال الذین کفروا ان الله و اجزاءه قل فلیس بک
 بدو یکم بل انتم بشر من خلق خلاصه از این قبیل آیات بسیار است و همین مذهب در این کتب صریحا
 مندرجست نمیدانم در قرآن که اینطور کفر و شرک بر اهل اثبات کرده اند اینها از باب تضح است
 که در ان ملت با اعتقاد مصنف ثابت بوده و در اسلام نسخ شده و باز و مرتبه موافق نصیر بجا
 که مصنف سابق کرده است مشرک و عتده اگر اینطور باشد که موجب تکفیر و لعن نیست چنانکه
 بدیهی است که یهود و نصاری بر هر حکمی از احکام تورات که ثابت قدم مانده باشند و لودر
 شرع خاتم منسوخ باشد محل ملامت نیستند زیرا که ترک کردن منوط بقبول اسلام است
 که هنوز نکرده اند بلکه از جمله ملائمها که بر آنها واردیم ترک کردن احکام تورات است و کتب
 احکامیکه برای خود نوشته اند مثل مپشناه که در بیت المقدس ثانی عهدا سکند نوشته
 شد و از توراتی که شعل گفتند بخرید و توراتی که از حفظ نوشته شد و بعد از چندین
 کتاب دیگر نوشته شد و از انجا را نامیدند و تا یکصد و هفتاد و دو سال بعد از خرابی بیت
 المقدس ثانی مینوشته و گفتند توراتی موسی را در این زمانها ما مورو نیسیم علی کتب و
 بلمان خواندن باید گفتا کرد و بکار اعل نمود بعد از ان کتاب بکر خلاصه اسم گذاردند تا و یفنی
 که نبی یوسف قار و گابی نوشت شولخان غار و نامید و هم بر خلاف حکم خداست و عا
 یهود از روی این کتب است پس اینها عیوب بزرگ ایشانست که بعد از یهودیت داوند و از
 همین باب است که خداوند فرموده **اتخذوا احبارهم و رهبا انهم اربابا من دون الله بعد از**
انکه ابراد کردند بر پیغمبر که ما چنین کردیم جواب شنیدند که نه این بود که حلال خدا را بر شما
حرام کردند و حرام را حلال و شما قبول کردید پس در یهودیت و نصراپت این عیوب برای
اهل اهلست و اگر چیزی را موافق حکم تورات و انجیل میگویند البته محل ملامت و تکفیر
و لعن از ان باب نبوده پس معلوم است که این آیات در توحید ایشان و کفر و شرکشان
از باب نسخ نیست و شرع اینها بر توحید بوده و اهل افساد کردند و این است که خداوند فرمود
فرمود که انک قلت للناس اتخذونی و اخی الیهن من دون الله قال سبحانک ما یکون لک ان تقول

مال پس بگویند ان دلت فذلک علمه غایب و لا اعلم ما فی فذلک علم الغیوب
 مناقش هم الامام یقی به ان لا یجد الله ربی و ربکم خلاصه راصل توبه قابل لغیر نیست
 که بتوان این احتمال را داد و چون این کتب مشتمل بر این مطالب هست هر که بخواهد آنها را ببیند
 البته کافر و مشرک خواهد بود و هم چنین نسبت شرب عو و زنا با دخیل خود بخود الله بگوید
 پیغمبر دادن و سامله شدن دخیل و موافق عمل آمدن و نیز دخیل بر کفر و بطور شراب بلوط
 دادن و اورا مست کردن و پهلوی و خوابیدن و بن عی عمل آمدن که در فضا بود و هم سفر
 برایش که سفر نکون معرفت بتفصیل نوشتند و در همین سفر در فضول دیگر نسبت شرب
 خمر بوج پیغمبر دادن و خوابیدن و عورتش مکشوف شدن و هم چنین نسبت رؤیت بنیهم
 خدا را و غذا برای او آوردن و با هم خوردن و هم چنین بتفصیل نوشتند که استخوانی است
 شده بود و شکاری از شیر بزرگ خود خواست که او را در خاکند و بتفصیل نوشتند که در
 حبله کرد و امر را بر اسحق مشتمل کرد و در غایب بود و هم چنین خواب دیدن بتفصیل نوشتند که
 امام فرمود در شان کسی که مدعی بود که خدا را خواب دیدم فرموده است که او است که موحد
 نیست یا لفظ قریب باین پس محالست که اینگونه الفاظ از پیغمبران خدا رسیده باشد و اینگونه
 منکران را مرتکب شده باشند خلاصه و امثال این منکران در این کتب بسیار است و بهیچ عاقل
 پوشیده نیست که همه اینها جملاتی است که ملاهای یهود خواستند تا غایب الالبال مرگب معاصی
 شوند و اینها را جعل کردند و ما در این مقام در صدد تفصیل نیستیم و الا همین عبارات را
 مینوشتیم که براها مطلق نبوی و انکی که باین اصرار بپیچید این کتب را به خدا یا الله کافر و مشرک و
 فاسق و فاجر همه هستند و هیچ اعتقادی باین کتب نیست بلکه خداوند بعبانیت خاصه بعضی از آنها
 که از نسبت عیسی و خاتم و وصیاد او بوده است در این کتب باقی نگذاشته که باعث امامان مجتهد
 بوجهود و نصاری شود و آنها هم چنانچه از صریح کتب خدا و اخبار اهل بیت و افسی در جری
 مخفی و مخفی دارد و بسیار آنچه در این کتب هست ابتدا اعتقادی نیست مگر هر چه شاهد
 صدق از قرآن و کلمات اهل بیت سلم الله داشته باشیم حال آنکه کلمات مصنف را بد
 که در بک امر جزئی با کمال موافقت با خدا و رسول ندارد و از معتدین بن شد عام که همین قسم منکر
 که نسبت بلوط و فوج در سفر برایش داده شده باک ندارند که در ائمه ایشان یافت شود و اینها
 است لازمه فصیح این کتب خداوند محض و از انسان نکرده بخوبی کند پیغمبر او شارح و تفسیر
 باشد با دخیل خود در حقیقه خوب خود را مرخص کردند و بجز این اندیری برای اقبال عامه نیست
 معلومست که سر یا میشود برای مؤمنین مالمه بهیچ نفس و لذا لا عین باید جمع باشد

اینست که از اد شده اند اما ما هنوز در دار تکلیف که دنیا است مبتلا بتم و تحلف از ظنا
 شرح پیغمبر بر احد جا بر نیست و السلام علی من اتبع الهدی و مصنف بعد از آنکه بزم باطل
 خود صحت کتب سابقه است و از سائبه اشاره بایاتی چند نموده است که اینها در ذکر
 این بوم مبارک است و ما از حیاتی چند محتاج بدکر آنها نیستیم اول اینکه بر ما ثابت و محقق
 است که اعتقادی باین کتب نیست ثالثی اینکه نوع استدلالات انفرادی است اما که هر چه
 میل او است کلام و آثار او بل میکند ثالثی اینکه بر فرض بعضی ایات در ذکر ظهور و رجعت و
 قیامت با است تو بصرف دعوی اینها را در بار خود میخوانی مدعی هستی و شتانی بنبیای
 هم در بار خود مثلا میخوانی تکلیف مردم چه چیز است و دعوی کدام یک را باید پذیرد بر بنده خدا
 که حاجت بتفصیل نیست و بطلان هم کلمات شاهی الله ظاهر شده **فصل** در این
 مقام باز ایات بسیار است که استدلالات ذکر کرده است بلکه باین قاعده که عقاید خود را
 در امر امامت و ظهور و رجعت و قیامت ثابت انگاشته است بنا بر این هی ایات از قرآن ذکر میکند
 و برای فاسد خود تاویل باین روز میکند و جواب مختصر مفید این است که بقیث العرش ثم
 انقش و همین مطالب باینها سابق بر این مفصل و مشروح نوشته شده و هیچ سوای
 تکرار نیست و خود ش هم بصریح میکند که این بیانیها پیش گذاشته و ما هم که الحمد لله جواب
 همه را داده ایم دیگر حاجت بتکرار نیست و از جمله جمله ها که سابق کرده بود و در اینجا هم بیضا
 داده این است که میرزا حسینعلی حکم سبف را برداشته و در حق مردم دعای بسیار کرده
 و بنا بر این و عطف و نسبت همه گذاشته است و باین جمله میخواهد قلوب ضعیفا را
 تاویل باینجا بکند و ما هم سابق جواب این مطالب را داده ایم اینجا مختصری از راه دیگر میگویم
 که در نزد عاقل بصیر باین دعوی باطل که حضرت داود همین دلیل بطلان دعوی است
 و ما هم این مطالب را میگویم و بفرق بزرگی در میان ما و شما هست ما میگویم که ایام ایتام
 غیبت است و امامان و ما از جانب ائمه خود بنقیده و مهلاونه و مصافحه و خروج بسبف را قبل
 ظهور امام حرام میدانیم و بحسب ظاهر باید با مردم راه برویم و در دل خود بر عقیده
 حقه ثابت باشیم و اعتقاد ما این است که بعد از آنکه امام قسری بیاورد این احکام بریکرد
 و تقیه از عالم برداشته میشود و ایام همدن منقذی میشود و حکم سبف جاری میشود و
 امام انقدر میبکشد که مردم جاهل میگویند که قوا و اولاد فاطمه نیستی و الا در دل مردم
 بود و او فرزند فاطمه است و هر چه بکشد اسراف نیست و عوض بکشاخ موی سبب الشهدا
 و خون بچه شیر خواهد و اگر همه عالم اقل کنند باینجا است و هم چنین خود سبب الشهدا که

بعد از قائم بر منبر بقیایای ظلم را می کشد اینست که در کتاب البیِّن و غیر آن از حضرت باقر علیه السلام خود
 انحضرت بچرخ حرمین روایت شده که منبر را بعد از ظهور قائم و مکتب ایشان می کشد در روز
 بعد از آن امیر المؤمنین دفع می کند بسوی من سبف رسول خدا را و پیوسته از بسوی
 مشرق و مغرب پس بمقام بر دشمنان برای خدا مکران که خون او را می پاشد و ترک نمی کند صحنی را
 مکرانیکه میسوزانم از آنرا اینک واقع بشوم بر هندی فقیرم از او بدست سبک و انبال و پوش
 بیرون می آید بسوی امیر المؤمنین و می گویند صدق الله و رسوله و منبر می کشد بان دو
 بسوی بصره هفتاد مرد با هفتاد هزار مرد با اختلاف شش می کشند جنگیان ایشان را و می کشند
 یعنی را بسوی روم پس می کشند خلدند از برای ایشان بعد هر این می کشند الله هر دایه را که خدا
 گوشت از آنرا مکرده تا اینکه بنیاد بر روی زمین مکر طبع عرض می کشد بر جود و مضاری و
 سایر ملل و هر این می کشد ایشان را الله البقیه می آید اسلام و شمشیر بر هر کس اسلام آورد و دست
 بر او می کشد و هر که اسلام را گواهی داشته باشد خداوند خون او را می کشد و باقی می ماند هر که
 از شیعه نام مکرانیکه نازل می کشد خداوند بسوی او ملکی که می کشد از دشمنان او خاک را
 و شش تا ساند با و از واج او را و منزه او را در جنت و باقی می ماند بر روی زمین کور و زنده
 و نه مبتلا مکرانیکه خداوند کشف می کند از او بلای او را بسبب ما اهل بیت و بعد ذکر
 بر کائنات آسمان و زمین و عطاها را که بشیعه ایشان میشود فرمود و او را حل اشکال می آید
 نمود و آن اینست که در سبب قائم نیز همین قیامها روایت شده و در سبب سید الشهداء
 هم اینطور منبرها بدین اوقات هم دشمنان را هلاک می فرماید دیگر که می کشد از سید الشهداء
 او را بکشند و جواب از این مطلب اینست که اینک از بعضی اخبار بر می آید که قائم بر بعضی اهل ذمه و
 بعضی از خواص جزم می کشد و در بعضی حکم و فرمان او خواهند بود پس سید الشهداء که بر منبر جزم
 را بر می آید و از آنرا خبر بین اسلام و شمشیر می فرماید و جواب دویم اینست که قتل سید الشهداء
 فرماید منافات با قتل صاحب الامر ندارد زیرا که این قتل حکم دنیا است و قتل که حسین می فرماید
 در جنت است چنانکه در جنت و طاعت فرموده اند که بارها را بر می کشد و قتل می کشد پس قتل
 نیست که صاحب الامر قتل اهل دنیا را قتل بکند و سید الشهداء که قتل بر جنت می کشد می کشد
 خلاصه پس معلومست که سید الشهداء علیه السلام هم که رجعت می فرماید بخون دشمنان خدا را می کشد
 و یا قتل تمام هر شاه و هر مصلحت است چنانکه پیش دانسته پس درباره این مرد که العباد بالله دعا
 این می کشد که سید الشهداء است که رجعت کرده و عده نابراین نیست که بنیاد او را جبر کنند و
 او را بکلی کوفه کنند و همین که ببیند که پیش رفت ندارد بجمله و مکر سر تسلیم و مهر باقی را پیش

کرد و بدلیل عقل می گویند که طفل تا بکوچه که جاهل است تا او را می کشند و می کشند می کشند
 انحضرت می کشد تا وقتی که عقل او کامل شد دیگر حکم عفو و اغماض بر او نداشت و میشود و حدود
 جاری میشود پس اگر عقل مردم بجای رسیده که با بدامام که عقل کل است ظاهر شود و ببیند
 الشهداء و سالیان رجعت بفرماید دیگر جای عفو و اغماض نیست و این مذهب صوفیه
 است لعنهم الله که صلح کنند و راه را جلوه دهند و سیدان را تا کی می کشند پس بدین خاتم است این
 عقیده را که می کشند و بدین است که ظلمات و نور مساوی نیستند و ظل و حر و بر کائنات
 نمیشانند و جاهل و عالم و کافر و مؤمن هر حق نیستند و خدای حکیم عادل با انظار بکس
 رفتار نمی کند و فرمود پس بجل مثقال ذره خیر ابره و من بجل مثقال ذره خیر ابره و فرموده است
 جزون ما کنتم لعلون لیر این اظهار محبت و عطف نسبت بنام خلق را که بدین است که محض
 حمله است و چرا تا آن زمان که در ایمان جمعی که شما بودید تا بیکم جاری نشد الا با اصطلاح
 از پیادری است و ثانی اینکه اگر با کمال فراهم بودن اسباب این کار کرده بودید پس دلیل بطلان شما
 بود زیرا که چه در ظهور و امام و چه در رجعت و چه در قیام هیچکس بنا بر مهلت و مدارات نیست
 در ظهور و امام قنار اهلای نبوی خود از قتل و غارت الله خواهند رسید و هم چنین
 در رجعت بلکه اضافات آنچه در ظهور قائم می بینند در رجعت خواهند دید اگر قائم بگریز
 جنت و طاعت را ازنده می کشد و می کشد در رجعت و در هزار مرتبه زنده میشوند و کشته میشوند
 و در قیام دیگر می کشد و می کشد خواهند بود که هذا جای پیش بالنسبه یا حاجت باشد در مقابل
 هیئات هیئات چه قدر را می کشد و راست گرفته اند بقیه را سیدان می کشند و بکشتن و شریکین با حق
 خود را می کشد و در عذاب و عذاب حقشان می کشد پس در حقیقه مثل جود و رضوان و می کشد
 در اسلا عذاب را عذاب دانسته اند که ام نعمت بر شما می کشد که با خدا نیست و کلام عذاب
 می کشد اند که شما از آن این هستید و الله که پادشاه بازی لطیف حقیقتش از خرافات شما
 بیشتر است اقل مقصری که می آید و در حکم شمر می کشد و چهار ترک بیای او می کشد و مطیع و کجی
 او را هیچ نباشد بل کف بخورد بر شمشیر و می کشد و الله که پادشاه بازی شما
 از اینهم به حقیقه تراست ای از خدای خیران در باره خود هر چه می کشد که محض ادعاست
 حالا بر فرض که جاهل قبول کند نسبت باینهم که اینک برخلاف شما می کشد و این قیام کبری چه
 عذاب واقع شده که هیچ انفصال و تالیر ندارد اگر محض قول شما است که اینهم در باره
 شما اعتقاد دارند که جهنم الان در دلهای شما است چنانکه در حدیث وارد شده است غایت
 چون دنیا چشم و گوش را ببیند و شک نمی کشد و همین که بقیه بر می کشد و علاقی نبوی را بکشد

خواهد دید که چه عذابی برای خود خرداید پس اگر این بحضرت منوهم است انما هم در
 باره شما از و هم بالا بلکه بقیان باین امر در اندر فرض میکنم که توهم در باره انما هم این طور
 بقینی داشته باشی پس فرق ساله چه شد و همانطور که تو خود را منعم میدانی مؤمن
 هم والله خود را منعم میدانند پس هر حق با انجا لایک گذشت و والله که چنین نیست و عا
 قریب عقاید مؤمنین هم بروز و ظهور خواهد کرد و عقاید شما هم هر یک بر عکس نتیجه میدهد
فصل بعد از آنکه شرحی از اینکه هم انقدر ذکر خیر خلق و محبت و دوستی کل عالم
 و طاعت و انقیاد و لا تأمور و خدمت و نصرت دولت عاده بوده میدهد عبادانی با
 جمله آنها معترضه بسیار مینویسد که حاصل همه آنها کفر و فتنه و مذمبی است که نسبت
 بجمیع شرایع انبیا است و الله بدعت است و کفر و ضلالت و ابطال ثواب و عقاب و اولی ما
 فقره فقره عبادانی را مینویسم و جواب میکنم و بعد حاصل مطلب و اراده میکنم
 گفته است که هرگز امید نبود که نفسی ظاهر شود و بقوت طبیعت خلق مخالفه عقاید و مختلف
 الادیان و مختلف الطبیع و الشایب را متخالفه القول و مصلح علم و مهذب باخلاق
 امده و قلیل مدتی فرماید و سوف یحیط الارض و اتاظن ان ان یخیر الله فی الارض من
 یخیرها و لا یحیی الذین کفروا و استبقوا انهم لا یخزون **جواب** ایضا غلط مینویسد
 اینه اولی ان فی الخیر الله است و اینه ثانیه سبقوا انهم و مراد از همه این بجهت که کرده همین معنی
 است که کرده انهم و جمع شده اند که هر باطلی در عالم بر جز این قدرها بلکه شاید اضعاف اینها کرد
 اوجع میشوند و بنای عالم بر همین است ذره ذره کاندرا بر این ارض و سما است جنس خود را هر کجا
 و کهر با است این اجاعات دلیل حقیقت کفر نیست و اگر میبوسد سلطان از جمیع خلق احق بود زیرا که تمام
 کفار و مشرکین با هم اختلاف پیدا کنند در طاعت و انقیاد امر و متخالفند با وجود اینکه همه با امر او
 حاکم میکنند در واقع اختلاف ندارند چون سلطانیه که جمعی از قشون خود را بمشرق میفرستند
 و جمعی را بمغرب هر دو صادر از امر او هستند پس بجهت از کار سلطان بکن و این مطالب که مقصود
 داری در باره او راست تر میباشد و الا اینهمه و در که کرد شما جمع شده اند که قابل اعتنا نیستند
 و معدن لك مختلف هستند چنانکه در همین کتاب و موصوفی تو بعد از مسلمین با انما است که
 بر مبنای علم و حق نموده اند یا آنکه معتقد بمیرزا پیغمبری شدند و اعتنائی بمیرزا حسینعلی
 ندارند و طوائف دیگر هم از قرار مذکور در میان شما هستند پس همچو اتحاد هم که قابل اعتنا
 باشد ندارد و انهم که گفته مصلح علم و مهذب باخلاق ام شده ابد عوی است بی برهان ام
 همچو اعتقادی ندارند و هر کس هر چه میخواهد بگوید بگوید و عرق جبین و اعمال و افعال خود

کوداست اگر شمار است میگوید که اینها از عتبات شفاست تغییر در امور بدید طوریکه محسوس
 شود که تربیتها را سابقه هم از لطف شماست و ما در این اجماع از جانبین و اکمال انجیل بر سر پا
 زده در باره خود خیال کرده اند که ساطع اند و از همین قبیل خرافات سروده اند و چون
 دیدیم که سخنانی انجا با صطلاح پادشاه و در داند داشتیم که ما انجیل است و در باره شما
 هم علامه این مطلب را می بینیم شما منکرید بسم الله اثار نفسانیه خود را اظهار کنید تا ببینیم
 و تصدیق نمائیم و الا اینگونه سخنان را چنانچه هم میسر آید بلکه بطول می کشیم تعلیم بکنند
 او امیکند و اما ایاتی که نوشته است مسلم است که از دست خداوند فرار نمی توان کرد و بعد
 او را عاجز نمیکند و در دنیا جاعلی از انهم و در جهل یا انجا ها فرار میکنند اما مفری ندارد
 و انهم که انجا را در می یابند و در آخرت مجرای میسرند و همه مردم احراشان با انجا نمیرسد که در
 دار تکلیف که دنیا است معتقد میشوند که مفری از خداوند نیست و در میان میکنند که تو چنان
 کرده که این اتحاد عمومی خواهد شد و اگر باین منوال بود خلفت نا و بکه لا تنفد و لیس لحامد
 البقیه انهم خواهد بود و باز گفته است و الذین کفروا انهم کسرب بقیع بحسبه الظان ماء اخر
 اذا جاء له یوم شربا و وجد الله عنده فوفاه حسابه و الله مع رب الحساب نفس تکذیب انان
 و کافر شدن بانیات حساب شدن است **جواب** اینها کلمات معترضه بنظر میباشد و
 مناسبه با کلام سابق ندارد مگر اینکه مقصود از ذکر این باشد که اختلافات ام
 مثل سراسیمه و هیکنه پیش رفتی چیزی نیست و هیئات که مراد این باشد و نظیر این است
 این مثل الذین کفروا و بر تهم اعمالهم که مراد اشتد به الجمع فی يوم خاص لا بقدر و ن
 کسوا علی شیء ذلك هو الضلال البیعد و مراد از این است که اعمال دشمنان ان متخالف است
 که هر چه بر عزم خود جرات بجای آورند همه مثل خاکبازی که بیاد داده شود متفرق میشود و ثوی
 بطلان انجا میکنند چنانکه در حدیث مشرف در ذیل همین آیه وارد شده و همین معنی
 است آیه او که چنانکه در برهان روایت کرده است از حضرت باقر فرمود آنچه حاصلش
 اینست و الذین کفروا بنوا مهتدا اعمال ایشان مثل سراسیمه است که در بیابان است که گشته
 او را ابی بیندازد و هیکنه میرود می بیند که چیزی نیست و خدا را میداند و در نزد او
 پس حساب او را میکنند و خداوند سراسیمه است و غرض اینست که اعمالی که از ایشان
 دیده میشود بصورت خیران مثل سراسیمه است که واقفیت ندارد و ذائق انجا همان شر و در
 خباثت است و هر که نزدیک انجا برود از خیر کباب حقه حقیقی است چیزی نمیباید و این است
 که بعد از این آیه مفسرین باطل و کلام انبیاء بر کجی بقیع موج من فوفه موج من فوفه بحساب ظلمات

بعضها فوق بعض از اخرج بدله بکد بر اها و من لم یجعل الله له نورا فانه من نور کس مثل
 احوال ایشان را بطلان میزند که بعضی ان فوق بعض است و نوری در اظلمانیست پس با وجود
 اینکه نوری در اظلمانیست چگونه اختلاف احم بر داشتند میشود هیل بسنوی الظلمانی و
 التور و آنچه در باب حساب گفته چون هم غرضش اینست که بلکه اوضاع مشایخ این ظاهر
 دنیا بکذا در این لحاظ را میگوید و ما میگوئیم که این همه که در اخبار و ایان فرموده اند
 که حساب خلاصه باید بشود مقصود این نیست که خداوند علی لیس از جهل حاصل کند
 و خدا را جاهل با احوال خلق نیست بلکه او اینک فرموده لعلکم تتقون و لعلکم تتقون
 غرض ظاهر علم حادث است در مقام خلق و در علم ازلی خود هیچ چیزی را دانسته و اینست که
 میفرماید تا کائنات منقطع و ماکون یعنی عالمهای شما منقطع از ان علی است که برای خداوند ثابت
 بوده چنانکه از اخبار اهل محله ظاهر میشود پس غرض از حساب ظهور علی برای خدا نیست بلکه
 خلق باید خود را فاضل بر احوال خود بشوند و حساب ایشان کرده بشود و باقی و فاضل خود را بشود
 کنند تا اینکه بفهمند که خداوند عالم نیست و در دنیا تو این مطلب را علانی می بینی که خلق
 و افاض بر تمام احوال خود نیستند و حسن و قبح احوال خود را شعور نمیکنند با اینکه خبرش را به
 ایشان قضا شده اند و به معذرت چنان اعراض کرده اند که از همه اینها غافل شده اند پس اگر چه
 در نزد خدا احسانا شده باشد تا با ابدال برای خلق در قیود و اخراج آنها میگذرد
 که بفهمند و یا این سنانی که تو خیال کردی امر نمیکنند و باز گفته است ان الذین عند الله الا سلام
 و ما اخلف الذین اتوا الکتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بينهم و من یقر یا یا ان الله فان
 الله سبحانه و تعالی جاءهم العلم مقصود این نیست که کفار دانسته حق را انکار کردند مقصود این است
 که علم ابدال ایشان را سر کشی کردند و رفتند نادانانند و طغیان ایشان حاجب و مانع از اقبال
 شد **جواب** نمیدانم این چه حاجتی است که اینهمه مکر را از کفار و مشرکین میکنند که
 مقصود این نیست که کفار دانسته حق را انکار کردند خداوند فرموده و محمد و اهل او استیقامت
 و فرموده و یوفون نعمه الله ثم ینکرونها و اینهمه مکر را بر خلاف اینند و میگویند و قول عدل در
 این مقام این است که از برای کفار هم مثل مؤمنین در میان است و این است که خداوند از برای
 جهنم طبقات قرار داده که در هر طبقه اهل ان ساکن شوند پس بعضی از ایشان هستند که همین
 قدر که شنیده اند داعی هستند و رفتند و شنیدند و ندانند چنانچه ایشان ثابت درجه تمام شده و
 بعضی هستند که میروند و میشتوند و هم میگویند و معذرت ایمان میاورند و خجسته خداوند
 بر هر دو بالتسبیح احوال خودشان تمام است و این است که در باب شده در معنی حجه بالغة که خداوند

در روز قیامت به بنده خود میفرماید که ای بنده من آیا عالم بودی اگر بگوید باری میفرماید
 چرا اجل نکردی و اگر بگوید جاهل بودم میفرماید چرا غیبت نکردی تا عمل کنی پس خصم میکند
 با او و این است حجه بالغه عرض میکنم بدیعی است که باید معلم را بشناسد تا بتواند محقق
 کند و از برای اینهم در جانش بکد فقه میپوشد که کسی داعی معاصیت هست و حقیقت
 و بطلان را نداند و حقیقت هم در دست او نیست باید برود و بفهمد و بکد فقه رفته
 و فقهیده و از علم او تحصیل نکرده و عمل نکرده خلاصه که در جانش بسیار از برای خلق است
 و خجسته خداوند بر همه تمام است و در میان منضع عینی هم هستند که اگر در دنیا حجه
 بر اهل تمام نشده در آخرت تمام خواهد شد و اختلاف در میان خلق بعد از آمدن
 علم است و بحسب رجحان علم و عمل اختلاف حاصل میشود و طمان صورت که از دنیا
 میرود ابدال هر باقی خواهد بود و مثاب یا معاقب خواهد بود دیگر اینها فانی که حشر
 میسر آیند مقرر می شود و خواهد بود مقرر و قوم و مناسبت در این به نام طلبه که دست
 دارد ابدال نیست و باز گفته است و وضع الموازن القسط لیسوم العیبه فلا یظلم نفس شیئا
 و ان کان مثقال حبه من خردل لیتنا بها و کفی بنا خاسرین میگوید هم ترازوی عدل را
 روز قیامت پس ظلم نمیشود فقهی چیزی را اگر بوده باشد مثقال حبه از خردل به مباروریم و در او
 و کافی است بما حساب کنند چه قدر چیزی است که اگر هم شاعر نیستند و درون خود را
 کافی است بمالعه شهادت ماکافی است و اعطت از شهادت ظالمین **جواب** چه
 اینجا عت حاجی جاهلند و چه مخرفان بهم میبافند مقصود از این تحقیق اینست که چون
 معقدند که قیامت میسر باشد و مردم همه عود داده شده اند و ملاحظه میکنیم که هیچکس
 شاعر نیست که کبر از سابقین بوده و عود داده شده این است که میگوید اگر هم شاعر
 نیستند شهادت خداوند کافی است و اسناد لال غریبی است خردل در این مقام مثل
 احوال خلاصه است و لو بعد خردل باشد خداوند از او خواهد داد و در شخص عمل کننده
 شاعر باشد نه نفس عمل من حیث نفس در آنکه عمل صرف حقیقت است از برای شخص
 و اسناد لال از برای او نیست و وجود او و شعور او و سایر صفات او هر بسنه حیا
 صفة است پس اگر نظر بنفس عمل بکند از خود هیچ نداند و اگر نظر بصاحب صفت بکند از او هم
 چیزی است و شخص معاد انسان است با احوال خودش که همه تابع وجود او هستند و البته وقته
 که محسوس میشود هیچ چیز از نفس خودش فایده نیست چنانکه در اخبار بسیار فرموده اند و خداوند
 صریح فرموده که من یعمل مثقال ذره خیرا و من یعمل مثقال ذره شررا و رؤیت علی بدن شعور

و بکذا از علم او هم تحصیل کرده

و ادراك منصور نیست و فرموده است و رجلا ما علموا اخرنا ولا بظلم و بك احدا و فرموده
 است بوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا و ما عملت من سوء قد لوان بدنها و بدنه امد
 بجدا و بجزر که الله نفسه و الله و وف بالعباد پس با اینها پانصص و اخبار و حجه که
 از خود طناب ذکر فکریم میتوان شمه کرد که کسیکه بر یکدیگر و شاعر نباشد که بر کشته و اگر
 شاعر باشد افعال هم البته ندارد پس کبست که امد و کبست که بجای خود رسیده چه قدر
 کار را سهل کرده اند و اینست که فارغ البال هر چه میخواهند میکنند و الله که فضل و
 ادراک و شعور و افعال آنها که بر یکدیگر در هر از اهل دنیا بیشتر است و هر از مرتبه بهتر
 از دنیا شاعر نفس خود هستند و در دنیا میکنند که شخص از خود فراموش کند و براه است
 غفلت جمع است و در آخرت ممکن نیست خلاصه و اینکه فرموده است کفی بنا حاسبین یعنی از
 جهنم حساب خلد و کافی است و اولیاء او کافی هستند زیرا که در حساب ایشان سهو و غفلت
 و خطا نیست نه اینکه بنده شاعر نباشد که خود کرده و همچنین خداوند بفرماید که او است که امد
 و لو خود شعور نکند کافی باشد اینکافی هستند در خلقی که از اینند شعور از اینست و خدا
 اند و در لوح محفوظ پر و در کار ثابت هستند و در مقام خود شعور و ادراک از برای
 ایشان نیست و خود ایشان را امام خود و خازنه میفرماید یعنی بمبد خود بر یکدیگر و در هر
 میشود و تعبیری از برای آنها نمینماید اما با جمیع آنها در علم خدا ثابت هستند و این مقصود
 از خود نیست زیرا که عالم خداوند بداند و عود بی ندارد و عود اینقسم خلق بهمانطور است که فرموده
 و منخرجهم من الجنة بالاصول خودشان و اما ایشان بواسطه شعور و ادراک که داشته در حد
 خود منخرج میشود و بخار است و همیشه باقی است و خود او استشار بقای خود را میکند و عمل
 خود را میپایند و بجای عمل خود میرسد و اگر بنا باشد که بعضی شهادت بپوشد و در کار او بگذرد
 و خلق شعور نکند پس که معذب میشود و که منتهم میشود پس باید که همانطور که فرموده کفی بنا
 حاسبین بفرماید کفی بنا معذبین و کفی بنا منجین بصیغته مفعول و عجب خدای مهربانی
 است که خود را عوض بنده عذاب میکند و چه قدر بخیر است و محتاج که جزای اعمال بنده عذاب
 خود او میشود لغو و بالله من غضب الله و استغفر الله قال الله تعالى ما خلقناكم لایرج علیکم
 و لکن خلقناکم لایرجی علی ابن مخان که مصنف در این مقام میگوید را بجهت وجود و وجود میدهد
 چنانکه شنید و خواهی شنید و هر آن ظاهر و بین است اما بعد از حضرت و حدیث و وجودی
 اینکه آنها هم جاهلند از این چنانچه استنباط از شعور میشود و باز گفته یافتم آن ملک مقالی
 حینه من خردل فکن فی صحرة اوفی السموات و فی الارض بان فیما الله ان الله لطیف خبیر و مؤید

این بیان بومند لا یسئل عن ذنبه ان لا جان یعرف الجرمون لیسما هم فیؤخذ بالتواضع و الا فلام
 قال الله فاطر السموات و الارض عالم الغیب الشهادة انت محکم بین عبادک فیما کانوا فیہ یخلفون
جواب در اخبار ال محمد در ذیل این اولی فرموده اند از محقرات ذنوب پیر هیزند که
 بگویند گناه میکنم و استغفار میکنم که خداوند فرموده انک مثقال حبه من خردل الا به مقصود
 مصنف همان مضامین باطله است که در ذیل این سابقه گفت و جواب او گفته شد و اما اینکه
 گفته مؤید این بیان بومند لا یسئل عن ذنبه ان لا جان یعرف الجرمون مقصود او اینست چون اصل سخن
 در عطف و مهربانی میز احسب علی است که نسبت بخلق اظهار میکند و تصریح کرد باین که
 خلق مختلف الطباع را متحد کرد و زود باشد که این اتحاد را خاطمه زمین میکند و غرضش
 اینست که همه مردم مؤمن میشوند با و و خداوند هم با ایشان لطف میکند چنانکه ان الله
 لطیف خبیر فرموده خالا خوشحال شده است که مؤید برای این مطلب دست آورده و میگوید
 خداوند فرموده بومند لا یسئل عن ذنبه ان لا جان اما خداوند چشم و عقل او را گفته
 که بپسند را هم نوشته که در همین جا بطلان مقصود او را برساند که فرموده است یعرف الجرمون
 لیسما هم فیؤخذ بالتواضع و الا فلام و باید از اخبار اهل بیت سلا الله نفس هر دو و این معلوم
 شود تا فساد مذاهب و ظاهر کرد پس در بر همان روایت کرده است از مبسک گفت شنید
 از ابی الحسن رضاء که میفرمود دیدم میبشود از شمار ایشان و نقره و الله و نقره عرض
 کرد این مطلب در کجای کتاب خداست جواب فرمود تا مدتی گذشت و مبسک گفت که روزی
 در طواف با آنحضرت بودم یکم فرمود ای مبسک از آن داده شد بمن که جواب تو را بگویم از
 فلان مسئله که سوال کردی عرض کردم این مطلب در کجای کتاب خداست فرمود در سوره
 الرحمن قول خدای عز و جل فومند لا یسئل عن ذنبه منکم ان لا جان عر منکم دم و دایه
 منکم نیست فرمودید و سببیکان را تفسیر داد این را وی بود و این بجهت این بود که تخته بود
 این بر او و بر احباب و اگر دایه منکم بنا شد هر اینه ساقط میشود عذاب خدای عز و جل
 از خلق او و فقیه که سوال کرده نشد از ذنبش الفی نه جان و از علی بن ابیهم نیز از مصوم
 که فرمود است منکم بعد از شمه و بعد شرح فرمود که هر که لا یند امیر المؤمنین و برائت
 از اعداء او را داشته باشد و ملا و او را حلال بداند و حرام او را بداند بعد از اظ
 بشود در ذنوب و قویه نکند و در دنیا عذاب کرده میشود بر اعدا در برنج و بیرون میباشد
 و در قیامت نیست از برای او ذنبی که سوال کرده بشود از آن در روز قیامت عرض میکنم پس گفتا
 کن که این اصلش چه بوده است و مراد چیست و مصنف چگونه بظاهر او مغرور شده و دلایل

اولی کسب

مجموعه

دست آورده که حکم سیف بر داشته میشود و همه خلق مستحق عطف و مهربانی میشوند و با آنکه
 میشوند و بعد از آنکه ملاحظه کن که فرموده بجز من بجز من بجز من بجز من بجز من بجز من بجز من بجز من
 در برهان و آورده شده که خداوند خالق خلق است و محتاج نیست که کسی را بیاید او را
 و مراد از این است که قائم ال محمد حجج و ابیهای او میباشد و آثار او میباشد و بگو
 و اقدام و میزند بشیر عرض میکنم قائم اینجاست حجج را شناخت ابتدا و درها از شمشیر
 او معاف بودند و ابدا اعتنا با و نداشتند بلکه يك طايفه حججین که حجج الهی بسیار است
 هم الهی بودند که حضرت او را کردند و او را شناختند و قائم ال محمد شناخت و از پرده غیب است
 دراز کرد و آنها بقتل رسانیدند اگر فضل خداوند شامل شود و ظهور فرماید نسبت به
 حججین چنین خواهد کرد و سید الشهداء و امیر المؤمنین و پیغمبر خدا هم که رجعت فرمایند
 نسبت به حججین از اجزاء و راجعین چنین خواهند کرد و اگر اینها واقعت نداشتند
 خلقت حججین لغو خواهد بود زیرا که با اعتقاد قوه خوب میشوند و انما الله جل جلاله
 مقصودش همان تاویل برای است که اول اشاره کرده و بعد هم بفرموده میکند که این ظهور را که
 در اختلاف است و رافع الهی و در مقام و ابواب از جهات و بقره عرض میکنم تا بدانی که مقصود
 از حکم در اختلافات چیست خداوند میفرماید و لو ان للذين ظلموا منكم ارضا جبارا
 مثله معه لا فائدة و ابی من سوء العذاب يوم القيمة و بدایه من الله ما لیکونوا یحسبون و بدایه من
 سبب ان ما کسبوا و احاط بهم ما کافوا و یستعززون یعنی و اگر جمیع آنچه در زمین هست و مثالی
 با آن مال ظالمین باشد هر اینها را اندام میدهند از بدی عذاب در روز قیامت و ظاهر شود
 از برای ایشان از خداوند آنچه کسان نمیکردند و ظاهر شود از برای ایشان سبب ان آنچه کسب کردند
 و احاطه کند با ایشان آنچه بان استعزاز میکردند یعنی حجج تمام ملاحظه کن که مراد خداوند از حکم
 در اختلاف چیست و اینجاست چه تاویل است فاسد میکند و در اول همین سوره زمر است
 له الذین ظلموا و الذین اتهموا من دونه و انباء ما نعبد هم الا بقرب یومنا لا الله و ان الله یحکم
 بینهم فیهما هم یختلفون ان الله لا یهدی من هو کاذب کفار و در برهان از حضرت صادق علیه السلام
 آورده است که رسول خدا فرمود که خدای تبارک و تعالی و در روز قیامت هر چیزی که عبادت کرده
 از دون او از شمس و قمر و غیره آن بعد سوال میکند هر انسانی را از آنچه عبادت میکرد پس میگوید
 هر که عبادت غیر من را کرده که ای پرورنده ما عبادت نمیکردیم الهی را و ما عبادت میکردیم تو را و تو را
 بسوی تو فرمود پس خداوند تبارک و تعالی بملائکه میفرماید که بخوانید الهی را و هر چه عبادت
 میکردند بسوی اقرش مگر انکسان که استثنای کرده ام که الهی از اقرش بودند مراد از انکسان که استثنای

نمیکنم

مستند

شده اند مثل ملائکه اند و حضرت عیسی که خلق الهی از اقرش کردند و داخل اقرش نمیشوند و در
 در حدیث شریف در ذیل این شریفان الذین سبق لهم من الجنة اولئک عنها بعد و
 وارد شده خلاصه که حکم خداوند و آنچه اختلاف میکنند باین قاعده است این که رفع
 اختلاف میشود و باز مصنف باین قاعده نکرده و گفته است در همه جای قرآن است که اختلاف
 عالم و فناء ام را جلال و کرم و مظهر اسم اعظم برین دارد و جمیع امور را جاعل بحضرت مکرم طور
 است و از توبه و انجیل از قبل ذکر شد و کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیا کرم تم نیستیم
 تم هیچیک تم الیه ترجعون قال الذین لا یعلمون مثل قوم فالتهم بجهنم بوم القيمة فیهما کافوا فیه
 یختلفون هل یظنون الا ان یا بنی الله فی ظلل من الغمام و المثلثه و قضی الامر لله
 ترجع الامور ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف الميعاد و لکن لیسوا
 فیهما کرم فاستبقوا الخیر ان الله مرجعهم فیهما کرم فیهما کرم فیهما کرم فیهما کرم فیهما کرم
 الارض قل لله کتب علی نفسه الرحمة ليجتنبکم الیوم القيمة لا ریب فیهما کرم فیهما کرم فیهما کرم
 فیهما کرم فیهما کرم فیهما کرم فیهما کرم فیهما کرم فیهما کرم فیهما کرم فیهما کرم فیهما کرم
 لا یمن خاف عذاب الاخرة ذلك مجموع له الناس و ذلك يوم مشهور و ما توفیهم الا لاجل
 معدود بوم یا کرم لا تکلم نفس الا باذن فیهما کرم فیهما کرم فیهما کرم فیهما کرم فیهما کرم
 و الارض و ما بینهما و عنده علم الساعة و الیه ترجعون بوم بیعتهم الله جمیعاً فیهما کرم فیهما کرم
 احصاء الله و لنسب و الله علی کل شیء شهید **جواب** این سخنان است باقتضای ذکر
 اینها آنکه راجع و حدیث وجود میدهند اما نه بسبب سابق و حدیث وجود بخلاف اینها
 در ذات سخن میکنند و اینجاست که هر چه ذات را میکنند و ظهور الوهیتی دارند و همه
 را با او یکی میکنند و باین باب استندال میکنند و این است عبارت از این باب تمام از
 واحد ثانی نقل میکنند فی ان الفریق از برای هر روحی قری درامکنه خود مقرر و کل منتهی
 میشود ظهور من ظهور الله بنفسه که بعثت و بعثت کل است و حشر و حشر کل و خلق او
 خلق کل و خروج او از قبر و خروج کل از قبر خود و در باب هفتم از واحد ثانی گفته فی القيمة و
 هو قیام عظمی الله علی امر الله خلاصه پس حاصل مطلب حضرت این میشود که او که خود میکند
 معاد کل ثابت میشود و همه در او جمع میشوند طوریکه امتیاز بر داشته میشود و این
 که مصنف در اول گفته لازم نیست شاعر باشند بلکه شهادة الله کفایت میکند
 و ممکن است که وحدت موجود مرادشان باشد و الهی باطل است و در این مقام اول رجوع
 بسوی خداوند را از اخبار ال محمد علیهم السلام و دلیل عقلی که مستند از فرمایش ایشان

است

است خضید نا انکه مطلب ظاهر شود شیخ برهان در ذیل این و کیف تکفیران بالله از ائمه
 حریج عسکری را ثابت کرده که فرمود رسول خدا است بکفار قریش و یهود چگونه کافر میشود به
 خدا بلکه دلالت کرده است شمارا بر طریق هک و در کرده است شمارا اگر اخطا عت میکنی و را
 از سبیل هلاکت و شمارا موافق بود در احوال با ابناء و اطام اوقات پس زنده کرد شمارا و پیر
 او را احیاء بعد از مرگ شمارا و این بنا و داخل قبر میکند بعد از زنده میکند در قبور و
 نعمت میدهد در قبور و مؤمنین بنیوت و ولایت علی را و عذاب میکند کافرین را
 در قبور و بعد بسوی او راجع میشود در آخرت باینکه میرسد در قبور بعد از ان پس زنده
 بشود از برای بعثت در روز قیامت راجع بشود بسوی این بنیوت که وعده کرده است شمارا از
 ثواب بر طاعات اگر افعال طاعات باشد عرض میکنم احتمال میدهد لفظ مقارن قیامت در آخر
 حدیث مقارن قیامت بوده یعنی اگر مکتوب مناسبت باشد و تصحیف شده است و مطلب ظاهر
 پس ملاحظه کن که مراد از رجوع بسوی خدا بسوی امر خداست که ثواب و عقاب باشد و چند
 حدیث در ذیل این به هل یظنون الا ان یا نهم الله و او شده است که مراد ایشان و محیی
 امر الله است زیرا که ذات خداوند متعال از انتقال و محیی است پس قول خداوند و الله راجع
 الامور هم که فرموده یعنی رجوع امور هم با مر خداست و صناد و از او هستند و هم چنین
 الی الله مرجعکم و امثال این کلمات هر چه هست مراد رجوع با مر او است نه ذات او چنانکه
 حضرت امیر در خطبه خود میفرماید و کیف یجری علیه ما هو احوال و وجود فی ما هو ابد
 و یحدث فی ما هو حادثه اذا تفاوتت ذاته و لجزاء کله و لا منسج من الازل معناه و لکان له
 و را و اذا وجد له امام و لا التمس التمام اذا التمس التفضان و اذا التمام ابد المصنوع فی و لحوال
 دلیل بر اجدان کان مدلولاً علیه الخطبه پس محالست که رجوع خلق بذات پروردگار شود
 و این بیان شریف که حضرت در خطبه فرمود ما ست خود هم دلیل عقل است و هم فضل انجا
 که مدحی است که اگر بنا باشد خلق از ذات پروردگار ابدالتونند و بذات او برگردند
 در ذات او تفاوت و تنبیه حادث میشود و کعبه او متجری میشود زیرا که فرض شده که
 خلق اجزاء ذاتیه باشند و از ذات او خارج شده بلا بسوی او برگردند و البته تفاوت و تنبیه
 در ازل جمیع است و از ازل برای متفاوت و متجری بمنسج زیرا که هر چه متجری است مستوی
 بعد است و قائم بچیز که صانع و ترکیب کنند او باشد پس چگونه ازل قدیم میشود
 و نیز هر چه خلق از ذات او صادر شوند و بسوی او برگردند نامای که منحرف و مدخل خلق است
 برای او ثابت میشود و هر چه امام دارد و راه هم دارد پس حد و است و منتهای و منتهی

و از عقاب بر مناصحی که معارف طاعات باشد

خارج

خارج تمام شد نیست و چنین چیزی مصنوع است و مصنوع دلیل بر صانع است چنانکه در
 اخبار فرموده اند و شبهه در ان نیست پس محالست که رجوع خلق بذات پروردگار شود و مراد
 از همه اینها ایشان است که رجوع با مر او میکنند چنانکه با مر او صادر شده اند و
 مصنف خواهد گفت که فرض ما هم همین است و همان امر است که ان با اسم الوهیت میخوانیم
 و میگوئیم اولاً خود این خطا است که امر الله را با اسم الوهیت بخوانی زیرا که امر الله فعل است
 و فعل انچه نیست که خبر از حرکت متنی میدهد چنانکه امام فرموده است و حرکت صادر از
 مستی است نه خود مستی است و خطا کردن آنجا که اراده خداوند را ذات خدا کو خداوند و امام
 باد دلیل بر همان بر اخبار فرموده که یا نه این است که اراده او برگردد میگوئی پس اگر اراده ذات بود
 میبایست با بقول تو ذات حق و اثبات بشود پس گاه باشد و گاه نباشد خلاصه پس این
 بان خطا است و خطائی بکار این که مراد از رجوع با مر هم این نیست که متحد با مر شوند بلکه مراد همین
 است که در عرف همه خلق شایع است که میگویند مرجع فلان قبیله و فلان شخص است و مراد
 این نیست که راجع بذات او هستند یا راجع بنفس او هستند بلکه مراد این است که در مصفا
 خود هستند و امری او در ایشان نافذ است و مطیع امر او هستند و طاعت او است
 رجوع خلق با مر پروردگار یعنی امر خدا و ایشان نافذ است و جاری است و احدی تخلف از حکم
 او نمیتواند بکند و در باره هر که حکم بچیت کرد محضی است و در بیان هر که حکم بنار کرد محضی است
 و اگر بگوئی این تقسم رجوع با مر در دنیا هم هست پس چرا فرموده در قیامت رجوع با مر میکنند عرض
 میکنم از برای این طلب و جواب است یکی اینکه راست است که خلق در دنیا هم رجوعشان با مر خدا
 اما علایق و نبوت چشمهای آنها را بسته و در ان طلب و انبیکند و همچنین که با خرت برگردند و چنانکه
 که کویری از امر خدا نیست و بگویند که راست است که خلق در دنیا هم رجوعشان با مر خداست اما چون
 خداوند ایشان را بخار خلق فرموده و حول و قوه خود را مضایح ایشان کرده این است که ناد و دنیا
 هستند قضای خدا در باره ایشان حتم نمیشود و امور محتمل با است و همچنین که مردند و از دنیا
 رفتند قضای خدا در باره ایشان حتم میشود و البته تمامیت امر پروردگار با این است که بتعالیهضا
 برسد و انعام مرد نیست این است که گفته میشود همچنین که مردند رجوع با مر خدا میکنند یعنی با مر
 محضی پروردگار که دیگر محال بود ان نیست و حقیقت این بیانات تفسیر است که در این و شفا
 ذکر بشود و الحمد لله و ان نمیکند خلاصه که مقصود اینست که رجوع میکنند یعنی با فضل امر
 الله مطلق یکی میشوند زیرا که ابتدای آنها هم از نفس امر خداوند نبوده و در ان مقام هم نیست بودند
 و الا هم نیستند و بعد از انهم با نجا بر نمیگردند و یاها نالید در باب او و ما مثا الا که مقام

و نیز

ولكل درجاته فاعلموا ان كماله ان يثوبوا في يوم القيمة انفسهم مطلقا بغير حساب
 بانجامهم بغير محاسبه ونداشته در مقامات خود كه باشد اندام خدا در باره ایشان صادر و نافذ
 و جلای میشود و دلیل بر این مطلب اینست كه شهادت نیست كه خود دادن خلق بجهنم حلال
 است كه هر كس عمل خود را در مقام شخصیت خود میگذارد آنجا كه نیست چنانكه كوزه
 محل آب میشود و آب از آن میتوان خورد آنجا كه كوزه است نه در كل كه ذكری از برای آن
 نیست مكنیستی هم چنین انسان عمل میکند و میدهد و میگیرد آنجا كه هست نه در جائی
 كه نیست كه بالای مقام او باشد پس البته برای عمل خود را در مقام خودش كه عملگره
 باید به بندد و غیر از این از عدل نیست بلكه باعث بطلان ثواب و عقاب است زیرا
 المثل هر كاه كوزه از كل ساخته شد بسیار نازك و لطیف كه مستحق این شد كه كوزه آب
 خوری سلطان باشد و كوزه دیگر بسیار خشنم و بد و ناخوب و كوفته برای آب خوری
 تون ناب خویش پس از برای سلطان بودن و دیگر برابریون ناب سیرین نا جالی است
 كه كوزه ها هستند و اگر آنها را خورد كری و نرم نمودی و جز كل نمودی دیگر صورت
 خاجی برای هیچ يك نمینماید و كل را نمیتوان گفت كه مناسب سلطان است و نمیتوان گفت كه
 مناسب تون ناب و اگر بملاحظه اینكه كل اصل است از اب سلطان دادی جزای كوزه خنجم باطل
 میشود و اگر بیون ناب دادی جزای كوزه نازك لطیف باطل میشود پس ملتفت نگات
 مثل باش و امر در حقیقه هر از مرتبه بالاتر از اینهاست و اینها مثلای عرضی در تپا
 است پس جزای هر كس را با در مقام خودش باید داد و بالا تر از مقام او نه شخص او میباشد
 و نه بر شتر او و محالست كه چیزی از مقام خود تجاوز كند ملتفت نگه باش كه اگر كوزه را نرم
 كوی و باز كل كوی صورت كوزه كل شده است بلكه آن باطل شده است و كل است كه كل
 است پس جزای كوزه بصورت كوزه باید داد و اگر بکلادی بصورت كوزه نمیداد و خلفت كوزه
 عیب شده است و امر در بالا بالاتر از این است و در دنیا كل بکل بر میگردد و در اینجا كل هر
 كس هم در جای خودش هست و از جای خود بالا نمیرد خلاصه كه اهل عالم این مطالب كم است و قصد
 زبانه بر این لازم نیست پس رجوع بامر پروردگار هم مراد همانست كه هر كس در مقام خودش
 كه هست امر خدا را و نافذ میشود یعنی اگر اهل ثواب است با ثواب میدهدند و اگر اهل عقاب
 او را عقاب میکنند چنانچه صبر فرماید و در حدیثی كه نقل كردیم و اما اینکه فرموده
 است ربنا انك جامع الناس ليوم لا ريب فيه يا فرموده ليجتمعنكم الي يوم القيمة يا فرموده ذلك يوم
 مجموع الناس مراد از این جمع شدن این نیست كه هم یکی بشوند و يك شخص بشوند كه خدا را

جزای عمل خود نیست و هر كس

خسر كل باشد و بخت او بخت كل بلكه مراد اینست كه هر در آن روز حاضر میشوند و در آن وقت
 میباشدند مؤمن با حسنات خودش كافر با سیئات خودش و هر كس در مقام خودش میباشد
 و آخر جزای خود میرسد نه اینکه مخرج بشوند و یکی بشوند اینست كه حضرت امیر عودا نسا را
 مجاور فرموده و عود جوانات را مجاور فرموده است و آن انسان كه خودش مجاوره است اعم از
 كافر و مؤمن است و از صفات نیز هر كس شخصیت و انتقام حاضر میشود و قرآن شاهد این
 مطلب است این است كه میفرماید جمیع مؤمنان را در اول مرتبه و فرادی جمع فرماست با
 جمع فرما و معنی این است كه آمدند ما را فرموده افرده افرده چنانكه اول مرتبه خلق كریم شمارا و فرمود
 است يوم ينفق المؤمنون اخيه و ابیه و صاحبه و یفیه لكل امرأ منهن يومئذ ثوابها و عنبه و جود
 يومئذ صفة صا حكه مستبشرة و وجوده يومئذ علیها غیره ترهقه فافتره اولئك هم الكفرة
 الفجرة یعنی روزی كه فرار كنند از برادر خودش و مادر و پدرش و صاحبه و فرزندان از برای هر
 مردی از ایشان در آن روز شافی است كه مشغول دارد او را رخساره هائی هستند در آن روز كه
 روشن هستند و خندان و خوشحال و رخساره هائی هستند در آن روز كه بر آنها غبار نشسته
 و فرامیگردانند آنها را و یکی اینچنان ایشانند كه بجز خال ملاحظه كن كه این موضع بالاتر از درست
 میباشد و در صفت اهل بهشت میفرماید اخوان علی سرور مقابله این برادرانی هستند كه
 بر تختها برابر یکدیگر نشسته اند و در صفة اهل جهنم فرموده است ان ذل من اشیاء من النار
 و اول العذاب و تقطعت بهم الأسباب و قال الذین اشیاء الموات لنا انما كنتم قنبره و انهم كما نیروا
 مثلكم انهم الله اعلم حشران علیهم و ما هم بخارجین من النار یعنی و قنبره تیری کردند
 اما كه مناعت کرده شدند یعنی زن ساء ضلاله از آن گسان كه مناعت کردند و بدیدند عذاب
 را و منقطع شد از ایشان اسباب و گفتند گسانكه مناعت کردند كه كاش از برای ما بر گشتن
 بود یعنی بدینا كه ما هم تیری بكنیم از دوزخ و ساء هم چنانكه از ما تیری کردند هم چنین منما یامد
 خداوند ایشان را حال ایشان را حسرتها و نیستند ایشان خارج از ایشان تورا بحق خدا اخصا
 بدید این فرمایشتان با سخنان اینجاعت و فوق میدهد هدایت میدهد كه هم خوب میشوند
 و همه جمع میشوند و غرض صلیبش این است كه هم یکی میشوند چنانكه صریح عبارت میرسد
 علی محمد بود و چگونه جمع و متحد میشوند و حال اینكه خداوند فرموده ان الساعة انتم عاكفون
 لجزی كل نفس بما تسعى پس اگر با هم جمع و متحد شدند هر نفسی چگونه جزا داده میشود و بسیاری
 از آیات كه ذكر جمع دارد صریح است و دانست كه مراد این نیست كه متحد میشوند یا آنكه هم مؤمن میشوند
 چنانكه فرموده ذلك يوم يحمل الناس و ذلك يوم مشهود و ما تفرخه الا اهل معدود و يوم

اشعوا

بافت لا تکلم نفس الا باذن فنهتم شقی و سجد پس بین که با وجود این که جمع شدن اند بعضی شقیند
و بعضی سجد و بعد شرح حال شقی و سجد را در بابک بعد میفرماید که شقی در اولش است
و سجد در جنت و در جای دیگر میفرماید و نشانی بود الجمع لاریب فيه فیرقی فی الجنة و غیره
فی السجود و لو شاء الله لجمعه امه واحدة و لکن بدخل من يشاء فی رحمة و الظالمون ما لهم من
و لا لا نصیر یعنی و تبرئنا خلق را از روز جمع که در پی دران نیست فرقی در جنت هستند
و فرقی در سجد و بعد بر سبب امتناع میفرماید که اگر خداوند نخواهد هر را آتیه واحدة
قرار میدهد و له قواست و لکن داخل میکند هر که را نخواهد در رحمت خودش و ظالمون
از برای ایشان و له و ناصری نیست و هم چنین فرموده است بوم یجمعکم لیسوم الله بکم
و من یؤمن بالله و یعمل صالحا لکفر عنه سبائنه و بدخله جنان تجری من تحته الا انهم خالدهن فیها ابدا
و ذلک لقول العظیم الذین کفروا و الذین کفروا با اننا اولئک اصحاب النار و الذین کفروا بکبر یعنی
روز یک جمع میکند خداوند شما را برای روز جمع از و فغان است که اهل جنت اهل جهم و اهل جهم
میکند و هر که ایمان بنیاد و بدخله و عمل صالح میکند میبوشند از و کافران و اولاد داخل
میکند از و جانی که جاری میشود از و کافران و اولاد داخل دران جنان و این است و ستکار
عظیم و کسانیکه کافر شدند و نگذیب کردند بایان ما اینجا است اصحاب نار هستند و خالدهن در
ان و بد با کشتی است پس بین که با وجود این که روز جمعست فرد فرد مردم از مؤمن و کافر برای خود
باید برسند و چه قدر احقند بجایه که سخنان اینجا است را میشنوند و مغرور با آنها میشوند و بگویند
اها را میگویند و اها مطالب اینجا است را دست آورده و بگویند میگویند نیست والله مکر این که از
اول اعتقاد نداشته اند بلکه معتقد بنیوت و امامت هم نبوده اند و بداند که سخنان اینجا است
منافی با اعتقاد خودشان نیست و پیر آنها شدند و الا که که حقیقه معتقد بمعاد است و منظر
اینکه شخص از برای عمل خودش برسد محالست که کول بفتحخا و انجورد و این که در اخبار ال محمد
و بد که مثلا اعمال خیر مؤمنین را نسبت بخود ال محمد میدهدند دلیل مطلب حضرت نیست و الا
که همانطور که فرموده اند سخن اصل کل خبر من فرغنا کل ترهین طور فرموده اند اعدا و اصل
کل شتر من فرغهم کل فاحش و در رقیه هم ایشان میبایند با جمیع فروع خودشان و اجر هر
چیز که از هر کس صادر شده با ایشان میرسد و اعداء ایشان هم میبایند با جمیع فروع
خودشان و در هر شری که از کسی سر زده با آنها میرسد و علت این مطلب دو چیز است یکی علت
ظاهر و یکی علت باطن اما علت ظاهر این است که فرموده اند من من سنه حسنة فله
اکن من عملها الی بوم القیمة و من سنه سيئة فله و من عملها الی بوم القیمة و چون ال محمد

علیه

سنن حسنة و از جمیع عالمها گذارده اند از جمیع عمل کشتگان با ایشان میرسد و هم
چنین سنن سيئة را اعداء ایشان گذارده اند و هر کس که عمل با آنها میکند با آنها میرسد
و مراد از این این نیست که خود عمل کننده بی اجر میباشد چنانکه معلوم است که با ایشان میکند
هر چه انسان قرائت کند از قرآن مثلاً بمقام میرسد و له خود شخص قاری هم البته اجر میرسد و
هم چنین کسی که بکشد دیگری و عصبیت بکشد البته امر و مامور هر دو عقاب دارند بلکه بنا میباش
عمل بر سبب که امر است مقدم میباشد در عقاب و این علت در همه خلق جاری میشود اینست
که بطور عموم فرموده اند که هر که سنت حسنة بکند اجر عمل کننده با آنرا نار و رقیه می بیند و
هم چنین در طریق مقابل و اما علت باطن این است که خداوند مؤمنین را از نور ال محمد خائف
فرموده و هر چه از خیرات هم که از مؤمنین سرزند همه از نور ایشانست و البته ایشان مشایب ما جو
یضا آنها هستند اما مراد این نیست که اشخاص مؤمنین مثلاً در طریق همانند یا اشخاص
یک باطل و فانی میشوند معاذ الله زیرا که خداوند مؤمنین را از نور ال محمد که درون درجه ال
محمد است خائف فرموده و رجوع و عود مؤمنین بذات ال محمد نیست زیرا که بذات ایشان
از ذات ال محمد نیست بلکه از نور ایشانست که مرادها مقام مؤمنین باشد و این که ایشان
فرموده اند که باب خلق بسوی ما است و حساب ایشان بر ما است و هم چنین فرموده اند که بدگشا
از ما است و عود مشایب بسوی ما است اینهم مثل کلام خداست که فرموده خلق رجوع با و میکنند
و مرجع ایشان بسوی خداست همانطور که در انعام ثابت کردیم که رجوع خلق بذات خدا نیست بلکه
بامر خداست اینهم نه بذات امر بلکه مراد این است که امر خدا نافذ در ایشانست هم چنین است امر در شبهه
نسبت بال محمد رجوع ایشان بال محمد است یعنی رجوع با ایشان میکنند و ایشانند کسانیکه
با مرادشان مؤمنین منعم بنعمها میشوند بلکه امر ایشان نافذ در دشمنان ایشانست و ایشانست
فیم جنت و نار و این است که در ذیل ایه ان الینا الی الهم ثم ان علینا حسنا هم فرموده اند که خداوند ما
را منوال حساب خلاق میکند و امر جنت و جهم را بما و میگردانند پس ما در وستان خود را داخل
جنت میکنیم و دشمنان خود را داخل نار و بطور کلیت فرموده اند ان الینا الی اب هذا الخلق ثم ان
علینا حسنا هم و در بعضی اخبار دیگر شبهه را خاصه فرموده اند و علت این نیست که کفار هم اگر چه
رجوع با ایشان میکنند اما بخلاف ایشان و له شبهه رجوعشان با ایشانست اما بطناعت و عباد
ایشان است که رجوع شبهه را خاصه در بعضی مقامات بسوی خود فرموده اند خلاصه پس غرض این
نیست که رجوع شبهه بذات ال محمد میشود یعنی با ذات ایشان یک میشوند و اگر اینطور بود دیگر محال
نبود که علی بن ابیطالب قسم جنت باشد زیرا که غیر از شخص او کسی نیست که قسمی برده و هم چنین اگر همه

خلق مؤمنین میشوند و بگویند و وجود نار و قیام نار بودن و بر پشت جنت سوار شدن و قنداقها
 و ذریه ها را فرمودن و امثال اینها ایشان هیچیک معنی صحیحی برای ایشان ندارند و بزبان دیگر در بیان
 عدم رجوع مؤمنین بدان ایشان عرض میکنم که شبهه نیست که مؤمنین از نور ایشان خلق شده اند
 چنانکه فرمودند تا سیمت الشیعة شیعة که نام خلقوا من شعاع نور و نور ایشان البته کامل
 ایشان همیشه باید کامل باشند پس اگر انوار ایشان وقتی زایل و باطل میشوند و منحصراً
 ایشان بشود بدون نور بقیه آنقص ایشان است چون قرص ماه که منخسف شود البته نقص او
 است پس حال است که انوار ایشان در جای خود زایل و باطل شوند بلکه همیشه در جای خود هستند
 و ایشانند و راق شجره ال محمد و البته اگر او را درخت برین زایل شود نقص درخت خواهد
 بود و زینت او تمام میشود و این است که خطاب بشیعه و دوستان خود فرموده اند که کونوا لنا
 زینار و لا نکونوا شیعاً و اگر چه بر یک درخت که میریزد قوه بر کاهها و اصل نه باشد اما معذله
 زینت ظاهر درخت زایل میشود و این البته در مقام ال محمد آنقص است که شبهه ایشان در
 مقامات وجود خود باطل و زایل بشوند بلکه ثابت و باقی هستند و در مقام خودشان
 رجوعت با اصل شجره است و محکوم بحکم او هستند و مستند از امداد او این است که خداوند
 خطاب فرمود ایشان که لا یقیدن ولا یتلهکون ولا یبیدون و لا یهلك من قولا که و حقیقتاً بطلان بود
 که در این مقام دیگر کرده بشود و منظور این بود که اطراف مسئله شرح داده شود که جای سخن نمائند
 و اینکه سخن مرکب از اتحاد اشخاص بود و مؤمن شدن تمام خلق بملاحظه ظاهر عبارت بیان بود
 و ظاهر تحقیقات مصنف دلائل **فصل** بعد از ذکر این آیات گفته است شاید بعضی که
 لفظ موضوع را شنیده و از ما وضع نه غافلند بگویند جمیع ایان صحیح است و بیانات صریح که کل امور
 و اختلافات راجع بهوم الله و الی الله است و او است رافع اختلافات و جامع احزاب و فرقه و طایفه
 اختلاف در موضوع است که این مراتب و مقامات در این عالم اجسام و مرکبات ظاهر خواهد
 شد و در عوالم مجردات بعد از طلع غیبات جنات و بر فرس و قوعش در این عالم از کجا مقصود
 این ظهور است با این مظلومیت و تمهیز و شدت ابتلا و محن و زاریا و مصائب و موعولین که
 هر یک از مؤمنین و صاحب امر و ارشده و طالانکه بحکم ایشان بوم غلبه و افتاد و بوم همت و احاطه
 و احبنا است و لا ظهور و قوعش در این عالم انقیل بایان و بیانات ثابت و واضح شد و
 در زهد و ادب و بالایی قد علم اولو الالباب ان لا سند لال علی ما هنالک لا یصل الایمان
 ها عننا الدنیا من غیره الاخری هر غیبی را البته بشهادت چنانچه ذات مقدس باری بخلاف مقتد
 است از عین و شهادت و ظهور و بطون و اولین و آخرین مطالع قدس او بخلاف شأنه مطالع غیب و

و شهادت او و مواقع ظهور و بطون او و مظاهر اولی و آخرت او و محال سماء و صفات و شهادت
 و قدس بوده و هستند و هر چه را در عالم شهادت دارا شدیم و عمل کردیم و سزاوار گشتیم
 در عوالم آخری داریم و مشاهده میکنیم و اجر خود را بفضل الله اخذ میکنیم اگر در این
 عالم از صراط اذق از شعرا حد از سیف و خرازا ناز گشتیم در عوالم آخری میکنیم و اگر
 بپیریم بپوشا خنثاری مو قوا قبل ان تموتوا تر ظهور و سلطان ظهور در عوالم آخری نخواهیم بود
 لا بد و قون فیها الموت الا الموت الا و در عالم بهیم عذاب الجحیم فضلا من ربک و ذلک هو الفوز
 العظیم و اگر در این عالم در قریب سوال نشویم و بشکذیب و مضد بقیایات قیام ننماییم و در عوالم آخری
 جزای مصدق یا مکذب چگونه صحیح است و اگر در این عالم بر نبی اقرء کتاب که فی نفس الیوم
 علیک حساب از سیم در عوالم آخری چگونه خواهد شد و اگر در این عالم مؤمن بظهور الله
 و لقاء الله و ایمان الله نشویم در عوالم آخری چگونه مرزوق میشویم اگر در این عالم حق
 سبحانه و تعالی بظهور مظاهر خود ظاهر نشود ظهورش بغیر چه اگر در این عالم بجهت رضا
 و عرفان و ابقان داخل نشویم بعد خلود یعنی چه اگر در این عالم ببقا یا اثباتها النفس الطیفة
 ارجی الی ربک را حبت مرصیته مبعوث نکردیم در عوالم آخری چگونه متوقعیم اگر در این عالم
 بر نبی ارجعنا عرضنا الا مانه علی السموات و الارض و الجبال فابین بجلالتها و اشرف من منافعها
 و حلها الا انان ان کان ظلوماً جحولا یعترف انان کامل که مظهر جامع است متضاعد
 نشویم نخواهیم بود و موعود نعم و رضوان انانست نه حیوان معترض لا زال بوده و هست
 و انان معترض نیست نخواهد شد **جواب** حق و باطل از اینها شناخته میشود
 که باطل در نزد هیچکس حق لا شک نیست و میشود و از این است که فرمودند
 در و غلو حافظ ندارد هم عوالم غیب بود و تقاضا حسیلیکه از معاد میکنیم که هر را مکرر و شهادت
 میکنیم و میکنیم که چرا آنچه در باب معاد فرموده اند بعوالم مجردات که همه موهوم است و در
 انرا نمیکشیم تا و بل کنیم و آخر بدی که نمیشود و این بیان را در این مقام کرده ای بی انصاف
 مکرر ما نمیکشیم که دنیا خرد و آخرت و هر چه در دنیا کرب و دواخت داریم و هر چه کسب
 نکردیم نداریم غایت تو نلبیس میکنی و همین دنیا را آخرت میشمردی و حال خداوند دنیا
 خودی جاری کرد و اقرار کردی تا اتمام حجت بر تو بشود و والله که در امر ما من هم لجهن منوال
 در شکی چنانکه مکرر چه بجا اظهار شک خود را کرده و اما شیطان نکند اشک از غی خود دست
 برداری و با اینکه قدم را بر اینی از برای تو نیست هی سیر میکنی و بسبب همین اضطراب از صراط
 مستقیم بجهنم افتاده و خیر نداری خلاصه شبهه نیست که آنچه از ارضاع اخوت فرموده اند ظهور

این در دنیا باشد مثل اینکه خود دنیا ظهور را خست و این است که در حدیث شریف فرمودند **لَا تَرَوْنَ**
رِسْمَ الْآخِرَةِ و الاخره رسم الدنیا و فرمودند الظهور تمام البطون و البطون تمام الظهور و ما لم تکن
کلّیات الحکمة نامة فی ظهورها نامة فی بطونها کما نشأ الحکمة ناقصة من الحکیم و فرمودند انما ههنا عوالم
الباطن و خلد اندر مود قد علمتم النشأة الاوّلی فلو لا تذکرون و لای باز نکات در مقام هست
که باید مانند منتظان بود باینکه اگر چه صورتی در زبرد دار و آنچه در بالا استی اما معدّل کلا
صورت دنیا متناسب دنیا است و صورتی در دنیا متناسب و صورت دنیا متناسب و دنیا متناسب
است و خلد و باقی نیست و صورتی در دنیا متناسب و از برای ان فنانیت مؤمن در دنیا ایام
معدود و عمل میکند و بنیاد در مدتی عمر بکسر **لَا تَحْجِجُ** میکند و در آخرت ابدالدهر مجزای حج خود
و سایر احوال معدود و خود میرسد زیرا که نیست و این بوده است که اگر ابدالدهر در دنیا باشد
جنان میشد و کافر و ایام معدود و بعضی مضاعف معدود میکند و در آخرت ابدالدهر میسر
خواهد بود زیرا که نیست و این بوده که اگر ابدالدهر در دنیا باشد محضیت کند و این است که فرمود
فَبِالنَّيْتَانِ خلد هو لا و هو لا و عین این است که خود صورت دنیوی صورتی است محدود و
متناهی و آخرت بر عکس اینست باینکه این رسم همانست و مثل اینست که اگر بگوید
و این بر میکنی با نصف آسمان و عکس تمام ان نصف در این که کوچک میباشد یا چشم خود را باز
بکند و شبیه عنبیه بقدر رموی خنجر است و عکس نصف عالم در ان میباشد پس عکس که در چشم تو
است بادر بلور است مثل دنیا است که محدود و متناهیست و نیک و خارج عالم مشر
آخرت که بان وسعت است که خلد ایند و اینها مشایخی نبوی است و وسعت آخرت از
این سخنان خارج است و یاد دین مؤمن بصفتی میدهد که هفت هفت اینست دنیا است خلاصه
غرض اینست که اگر چه دنیا رسم آخرت است متناهی فاند که هر چه در دنیا است متناسب دنیا است
و هر چه در آخرت متناسب آخرت است اما مشایخ مصنف در این مقام زده است بدان مقدس باری
تعالی و ظهور ان که تو هم کرده خطای صرف است و خلد و نند در کباب مجید خود فرموده که پس کشند
شی و از برای ان مقدس خداوند ابد اظهاری نیست و جلالتی نیست و ذات پروردگار متنوع
کود تمام چیزها را و مظهر غیر از ظاهر است و غیر از ظهور چنانکه افق که در این عکس میباشد
اینست و نور افق و افق سه چیزند و لو اینکه در منظر یکی بدینست و نماند و خبر سه چیزند پس اگر
از برای ذات پروردگار که بقول خود تو مقدس از غیبت و شهادت است و ظهور و بطون و
از این و آخرت ظهوری در مظاهر باشد این تنزیه و تقدیر چگونه است میباشد پس ذات پروردگار
مقدس منزه از ظهور و بطون هر دو است و متنوع فرموده هر چه از این مظاهر مظاهر افوار و

هستند

هستند و مجالی با ان و اگر چه در کار ظهور داشت چنانچه معرفت ذات او منعقد میبود پس و مترازا
غیبت و حضور و ظهور و بطون است و کمال التوحید فی الصفات عنه شهادت کلا صفاتها
غیر الموصوف و شهادت کلا موصوفاته غیر الصفه و شهادت الصفه و الموصوف بالاقتران المنسج
الازل الثابت فی الحدیث خلاصه و انما دنیا محل ظهور آخرت هست و مزرعدان و معدّلک دنیا
بر حسب دنیا است و آخرت بر حسب آخرت و همین که بنیای عود شود هر یکی باصل خود بر میگرد
این است که حضرت امیر بجا بلیق فرمود و الدنیا رسم الاخره و الاخره رسم الدنیا و لیس الدنیا
الآخره و الاخره الدنیا اذا فارق الروح الجسم برجع الروح الجسم برجع کل واحد الی مأمنه بدی
و مأمنه خلق و چون نا اینجا آمد بدانکه چنانکه فرموده است که آخرت دنیا نیست و دنیا آخرت نیست
عرشه معاد هم دنیا نیست و معاد در آخرت است اما دنیا نقله است و راه منبر است و باید دنیا
را طبع کرد تا با آخرت رسید و عود بمنزله بر کفایت است بمقام اصل خود و دنیا مقام صیلاک است
نیست و مقام او عرشه آخرت است هبطت الیک من المحل الارض و رقاء ذات نفرد و تمنع دنیا محل
تجارت و کسب فانی است چون شخصیکه در وطن خود فقیر و بی چیز است ببلد دیگر میرود و
در آنجا تجارت و کسب با سائل میکند و بوطن خود بر میگرد و در آنجا سائلان استال زندگانه
میکند و عجب از ما است که وطن اصل امر اموش کرده و این بازاری که در غیر وطن ماسر یا
شده که از هر مشایخی در ان هست و لایا ای چیز بدیش نیست از انقطاع چشم و شبیه
و دست از کسب کشید و بتماشای زخارف اینسوق و محو کرده پس فردا که ایام این بازار رفتی
میشود لا بد و لا علاج باید بوطن برگردیم و اهل وطن خواهند گفت که تو در بازار دیگر
و چه آوردی خواهی گفت که من ملتفت انقطاع ان نبودم و بتماشای ان مشغول شدم و
پیش از آنکه کسی برای خود بکنم بازار بر چیده شد و دست من خالی ماند پس ما با فوسوس حسرت و
ندامت و سر شکست که نزد اهل وطن نا ابدالدهر خواهد بود اللهم استلک بنا سبیلنا الی اخره و تخنا
و بالمعراج محمدی محمد و آل محمد علیهم السلام الداعین الیک و الدالین علیک لعل الله اشتری من المؤمنین
اموالهم و انفسهم بان لهم الجنة خلاصه پس اگر چه اکتفا بر آخرت در دنیا میشود اما حقیقت ان مکشوف
نمیشود مگر بعد از فتح صور که باید در دنیا مرد و از برون آورد و در آنجا نیز مرد و از
آخرت سر بیرون آورد و فاعلاقی دنیوی و برزخی را داریم و در حقیقت آخرت را محال است
که بکنیم و اگر کسی با اختیار در دنیا ترک علاقی خود را کرده بامر نادرد دنیا را و میرود نشود اما
بالتسبیح فرقی میکند و در این هنگام در دنیا آخرت را بجز از در بکران خواهد کرد و این است که در
ین حاشیه گویند و عرض کرد پس سول خدا که در غیر حقتم زاد کوش خود میشود و مردم و برای

حزب

حساب و قوف می بینم اما معدل کله بعد از آنکه مرد و از دنیا رفت کفینش را بگریزای او
 مشهور و میشود نادر دنیا است مثل خیال برای او ظاهر میشود و همینکه مرد و از دنیا رفت
 شاهد میکند بین تفاوت ره از کجاست تا یکجا پس از کلمات جاهلان و مصنف کجاست
 که هر اخبار همین بوده که حال در دنیا بی بینیم و همین تصور آن و توهمات که برای ما امروز حاصل
 است بهمانان همانان است یعنی که امروز فرض میکنیم بالنسبه با آنچه در آخرت خواهد بود مثل هشت
 است و هشتی که موفقی در فرض کنند بالنسبه با آنچه در آخرت خواهد بود مثل جهنم است
 اینست که فرمودند الله تعالی یا سجن المؤمن و رجته الکافر **فصل** در بیان مقام عباد الله
 فوشتم و اول استغاده نموده که میگویند این نفوس مذبحی مرتبه سید الشهداء هستند
 و بعد صریحاً انمی بین و مرتبه بالاتر از دعوی نموده و گفته است که سابق بدلیل و برهان این
 مطلب ثابت شده و حال آنکه ثابت نشد و تمام آنچه گفته بود بدلیل و برهان ضعیفی که
 بخط و خطا بود و باز از جمله عباد الله است که صدق و حقیقت بمطالعیت و مقبول
 هیت ظاهر میشود و فرمایشی از حضرت امیر در باب شریف و در حق حضرت هرون
 نذر فرعون نقل کرده که علیهم السلام در عاصی و با بدیها العاصی طالع ان اسلام بقاء ملک و
 درام عزه فقال لا تعجبون من هؤلاء بشرطان لا درام القرون و ثبات الملك و هما با ترون من خال
 القفر و الذل فقالوا علیهم السلام من الذهب عظاما للذهب جده و احتقاد للصوت و لیس
 لو اراد الله سبحانه حيث يشاء ان يفتح لهم ثور الذهبان و معادن الثقیان و معاصر الجنان ففعل
 و لو كانت الا بنیاء اهل قوه لا تمام رعره لا تمام و ملک و معادن اعناق الزبیل لكان اهلون علی
 الخلق فی الا عینار و ابدهم فی الاستیکار و لا منوا عن ربه قاهره او رغبه ما تله فمکانت
 التیان مشرکه و الحسان مقتدره لکن اراد ان لا یناع لرسله و التقید بکینه امور الله حاجه
 لا شویها شایسته الی اخرها و بعضه از فقرات خطبه مبارکه ملاز وسط عباد الله بدون قربانند
 و شاید ملاحظه این بوده که حجه بر او نباشد زیرا که از جمله اهل الله است و لکن الله سبحانه جل
 رسله او قوه فی خیراتهم و ضعفه فی اتوی الا عین من خال انهم مع قناعه قمار القلوب و
 العیون عنی و خصاصه قماره الا بصار و الا سماع اذی عرض میکنم که طبع قوت غریب است
 که معجزات و خوارق عادات را نموده و انبیاء بر او میگرد و در حدیث شریف عرض کردند
 خدمت امام که عیسای باب واه مبرق فرمود بقیه یون که بود و الا بر هو اوه مبرق بر نفوس
 غریب و طبعی است که معجزات را ایشان بر او میگرد و در این شبهه نیست که خلق در معرض
 امتحانات هستند و انبیا و اولیا کثر از خراف دنیا که مردم بالطبع ما بلند بخود میگرد

مکر و تدبیر از ایشان که مصالح دیگر اقتضا کرده است مثل یوسف بن یعقوب و سلیمان بن
 داود و اسکندر و القزین عیالهم السلام که از او ضاع دنیا هم فراهم فرمودند و در رانته مانده
 بعضی بحسب مصالح زمان قدری از دنیا را بخود میگرد و از برای آن حکمتهاست که اگر نخواهد
 شرح کنیم بعضی بطول میانجامد و عجله انگارند و هم که در اب انبیا و اولیا کثیر بر همین بوده که در
 صدد جمع دنیا نبوده اند زیرا که مردم بالطبع اقبال بدنیار و مال دنیا دارند و هر جا که بتد
 مطلب ایشان حاصل است بسوی آن میشتابند و لکن اینک صرف صورت فقر و فاقه و
 حقیقت باشد و الا باید تابع همه فقر و مساکین عالم بشویم و چه بسیار از آنها که فاسق و
 فاجر و کافر و مشرک هستند و چه بسیار که جاهل و عاجز هستند و بدون شبهه متنا
 ایشان صحیح نیست و خداوند اعلم از همه حقیقت است از علم و تقوی و ورع و قوت و قدرت و تقوا
 با ایشان عطا کرده است چنانکه طبع حضرت موسی بصیرت قران ایاتی چند عطا فرمود که
 عقولها جران مانند و سحر با آن عیال غریبه عجز خود را مشاهده نمودند و نور انبیا بر گردید
 و اینست که در اول همین حدیث اشاره فرموده که نباید هم العاصی همین عصا بود که انحضرت را
 و از دهای عظیم شد و قصر و فرعون را فرافکند و نارهای سحر را بلند و سحر که با مسد
 عطای فرعون و مشارک در سلطنت او آمد بودند و سحر میکردند و کوفی از برای خود
 مشاهده کرده بودند و ضعف عالم از برای موسی هر کویان نمایان و در اندامها مصداق
 طبع آنها پاک بود که ایمان آوردند و فرعون و سایر حاضرین هم ایضا متضرع و ادب شدند و
 معذلک ایمان بنیاد و در سحر هم پیش از بدایات موسی ایمان نداشتند بلکه مطیع امر
 فرعون و مشرک بودند و چنانکه از قران هم اینطالع بدیهی است و مسلم کسیکه هنوز
 در حال شرک و کفر و ضلالت است نباید با یات نار و یله که شما از خرافات میسر است چشم از
 عطاهای فرعون و مشارک در ملک او پیوسته و بگوید مثلاً مراد از احیاء عصا
 هدایت کسی است که ساقی چون خشب مسند بوده و انبعصا عصا ادم بود که
 بارش در دنیا بنیاد بود تا بشعب پیوسته رسیده بود و از شعب بموسی رسید و نمپوان خود
 انفسار اول بشخص کافری مثلاً در مرتبه بنیانی است تا و بل نمود و چنین کسی تکبرگاه
 انبیاء نبوده و مارب خود را بچنین کسی بنمایان و درند که توانا و بل بکنه که احیاء عصا اقتدا
 چنین کسی است و تو ملاحظه کن که هر ذای که در عالم بر خواسته جامع مناجات او کرده اند و
 هم فرعون الا لوف از قبطیان تابع او بودند و ظاهر این است که قابل بر بوبت او هم بودند
 چنانکه خود فرعون بموسی هم همین تکلیف را کرد و گفت لن اخذت لک اشیای لاجلک من العیون

پس با اعتقاد فرعون و اعتقاد قبطیان همتاها هذابت یافته بودند بفرعون پس موافق تحقیقات شما هم احیاء شده بودند و فرعون اموات را زنده کرده پس صاحب معجزه بوده است پس شما هم فرعون بشوید چنانکه هسپد پس اینها خرافات است که مراد از احیاء اموات هذابت کفار است که در حکم مرده اند زیرا که این تحقیق است که در حق هر ذی جنه بتابع خودش میتواند زد و این خارق عادت نیست که دلیل حقیقت بشود و حال اینکه این را برای منکر میباشند و منکر همین قبول تابع را مومن او میدانند مثل اینکه من الان معتقدم که شما که تسلیم من برتر از علی محمد را کرده اید مردگان هسپد بنقض قول خداوند که کافر را مرده خواند حال هر چند تواند غای جوه بکنه موافق اعتقاد خود تو را مرده میدانم اینچگونه معجزی میشود برای من که سبب تمام حجت برای من بشود پس این قسم احیاء معجز انبیاء سلام الله نیست و اتمام حجت ایشان باین نمیشود زیرا که در صورت ظاهر که ملاحظه میکنی شرکاء ایشان در این امر بسیار است و هر ذی نسبت بتابع خود همین حرف را میزند پس آنکه سبب امتیاز انبیاء است چیست و مسلم این ایات که خداوند در قرآن از موسی علیه السلام و انبیاء دیگر از احیاء مواتی و غیر ذلک نقل فرموده ام و راست است که بانهما مردم را هداایت کرده اند و خلق دانسته اند که این عمل مخصوص با ایشانست و از جانب خدا آمده اند خالی از این هیأت امر مشتمل بوده یا چیزی بوده که اختصاص با ایشان داشته اگر امر مشتمل بوده پس حقیقت ایشان و بطلان سایر چیست و چرا اسم این ایات را خارق عادت گذاردند و حال اینکه بصورت ظاهر امر معتاد نیست که در همه دعا و مدح و تعویذ جاری میشود درستند بر یک بین این تا و بطلان فاسده را میتوان در اینهمه ایات کتاب و اخبار از ائمه اطهار جاری کرد یا نه اهل دنیا سواي صورت دنیا و چه بود که نمیکند در صورتیکه در تفری بینم که هر ذی مدعی نبوتند و یکی تابعان و حجتی تابع دیگری او میگویند من احیاء اموات نموده ام و اینجاست پیش از آنکه ایمان بمن بیاورند اموات بودند و حال زنده شده اند دیگر بگویم بعینه همین کلام را میگویند باز کجا فهمیم که کدام با حق میگویند و کدام باطل الان تو میگوئی من بر اعلی حجت احیاء اموات کرده و شما هم مردگان بودید و او شما را زنده کرده و زنده شده اید دیگر بگویم بعینه همین حرف را در بار دیگر میگویند مالکدام بگویند بگویم خلا که بنقریب سخن آمد و عرض این بود که اگر انبیاء خدا را خارق دنیا را بخندند اینگونه ایات علامت که باعث ظهور حقیقت ایشانست البته همین وضع ظاهری که همه درو العقول میدانند که خارق عادت این است باید با ایشان نباشد دیگر این سخنان یا و مثنوی نیست و نکته دیگر در این مقام این است که عرض کردم تا خلق در معرض امتحان هستند و انبیاء خدا را خارق

دنیایا بخود نگرشاند تا اینکه مردم در اقبال با ایشان غرض نبوی نداشته باشند و اما از اخبار ال محمد دلیل دارم که خلق در ترویج ظهور امامت کفر و ایمان شان بالذنب ایشان را مانع خالص میشود و مؤمن از کافر جدا میشود و این است که آنچه شریفه و تزلو العزبنا الذین کفروا را تفسیر بوقت ظهور امامت فرموده اند که انوقت است که مؤمن از کافر جدا میشود و هر یکی محض خالص میشود و اگر بقیه از شوائب و اعراض و ایشان مانده باشد در همان اوایل ظهور امامت بحاروت وجود مقدس او را بیل میشود و بعد از آن ایمان مؤمنین خالص میشود و کفار ما حصبین هم بقضل میسرند و اینست که از اخبار ال محمد ظاهر میشود که در اوایل ظهور امامت امر همین منوال است که در اخبار فرموده اند ما طعناهم الا الجشع ما لبناهم الا الغیظ یا الا الخشن و ما بعد از آنکه اعراض گرفته شد و ایمان مؤمنین خالص شد و از معرض امتحان بیرون آمدند دیگر ارضاع عالم دیگر کون میشود و کون از رض بر او ظاهر میشود و برکات آسمان فرو میریزد و اموال عالم برآید و جمع میشود و آنکه ما لهادر حضوا و مثل خرمن ریخته میشود و هر که سؤال میکند یا وعظا پیغمبر نماید انقدر که او را شنیده بکند و اداء بدون شیعته خود را میفرماید زیرا که آن روز که آنها را برهنه بیاورند علیل و مریض بودند و مینالید پس بکنند تا دفع علل ایشان بشود این است که ائمه مسلمین بعلت اینکه بفرمایند حضرت امیر که لا یبیشج بالفقیر فقره و یبأسی به خود نشان هم از رخاوت دنیا بخود نمیکشند و در خود راهم برهنه میدادند تا بعد از آنکه دفع عللها شد و دیگر مانع ندارد که همه قسم بغیبت ایشان خطا کنند مثل اینکه در بیشت اضعاف هم دنیا بادی مؤمن خواهند داد و هیچ تمیز ندارند که باز صبر کنند و منعم بنعم بگشت نشوید و اینکه فرموده اند الجنة اسفلها اکل و شرب و اعلاها العلم یا آنکه فرموده اند از اشعم اهل الجنة بالجنة نعم اهل الله بقاء الله دلیل این نیست که اهل علم اکل و شرب ندارند یا آنکه اهل الله نعم حجت را دارا نیستند بلکه افواج نعم بر ایشان حاصل است الا اینکه از برای نعم در جانش و همه در جات نعم برای مؤمن کامل جمع است و آنکه در ریشه از اولیست تراست از نعم عالمه ندارد و این است که فرمودند که دو مؤمن که در جهشت فصد زیادت بگویم دیگر را میبکنند آنکه در درجه بالا است بدرجه پائین میباشد و آنکه در درجه پائین است بدرجه بالا نمیرود و فرض بیشت را هم مثل دنیا باید کرد زیرا که نشاء اولی این نشاء آخری است اهل علم و دین و دنیا هم که راه میرند کمال لذت ایشان از علم است و بی معدنک بدن بشری غذا هم میخواهد و نکاح هم میکند اما معدنک روح او معانی

بنیالاست طوری که کار این سفر نشسته و یا اهل خود نماندند است هم چنین
 امر در هشت همد و جات نفع برای مؤمن کامل جسد امانت او مضرب نعم بالا است و کل
 لغت او از لغت است و خلایق در جات جنت و نعم الهی مثل دنیا نیست بلکه انفس است که مناسب
 انجاست خلاصه عرض اینست که تا خلق در معرض امتحانات و توبه هستند از دنیا باید پرهیز
 داده شوند و همین که خالص شدند دیگر این قیود و حدود برداشته میشود و در آنوقت هر چه باو
 بدهند خیر است اینست که در حدیث شریف فرمودند که عجب است از مؤمن که اگر همه دنیا را
 باو بدهند خیر است و اگر همه دنیا را از او بگیرند خیر است و هم چنین است امر در مقام توبه
 و مظلومیت ایشان انما در مؤمنین که طینتهای ایشان اختلاط دارد که معلوم است بجهنم بلایا
 و مصیبتها باید پاک میشوند و بعد از آنکه پاک شدند دیگر مانعی از اینکه انواع نعم برایشان فرود
 ریزد در ایشان نیست و اما در معصومین و گنایان از اولیاء ایشان علی ابن ابی طالب است
 است و در اسرار و شهادت سید الشهداء مکرر در اخبار اهل بیت سلام الله بیانشده
 و مشایخ ما شیخ فرموده اند و همه علی در زنده ظهور و امامت برداشته میشود و دیگر مانع نیست
 از اینکه بقیه از غلبه و استیلا ظاهر شوند و عجب است و الله از کسی که ادعای اسلام و
 تشیع بکند و گمان بکند که خداوند تمام دنیا و عزت و سلطنت ان را برای دشمنان بخش
 خلف فرموده و خود ایشان در دنیا هرگز نباید غریب میشوند و خال اینک وجود آنها بطویل
 و جودال محمد خلف شده حال عزت و سلطنت دنیا تمام مالا آنهاست و ال محمد و
 دوستان ایشان باید بیک مجموعه باشند عرض کردم که تا خلق طینتهای ایشان مختلط
 و در معرض امتحانند ال محمد این موضوعها را بخود میگیرند که مؤمن از غیر مؤمن جدا شود و
 از روز که از هم جدا شدند دیگر سبب ندارد که اینطور باشد مثلاً ناظره مؤمن در ویش
 کافرهست کافر مهلت داده میشود و همینکه او را مهلت دادند طغیان میکند و همینکه
 طغیان کرد ظلم میکند و همین که ظلم کرد ال محمد مظلوم واقع میشود اما همینکه طینتهای او
 هم جدا شد از همان اول او را مهلت نمیدهند که با آنها برسد و سبب ندارد که دیگر
 او را مهلت بدهند مگر تو بنیالانی که خداوند همه این ملک را بجهنم عبادت و معرفت خود
 خلقت فرموده و تا این شخص کافر محمل است که خود را ایمان بیاورد با اذاعتقاد و مؤمنی بودن
 ابد او را مهلت میدهند و همینکه این احتمال برداشته شد دیگر مهلت دادن او حکیمانه ندارد
 بلکه وجود او در آن هنگام لغو میشود و فوراً خداوند او را هلاک میکند پس دیگر قدرتی اینک
 ظلم بکند و آنکه ما سلام الله مظلوم واقع شوند برای او بنیاند و هم چنین از عللای بنیاند

بروز شهادت سید الشهداء و اندر دیگر این است که بجهنم آنکه کفار کائنات شایسته ایشان بشود و بسبب حزن
 و اندوهی که برایشان وارد میاید و در آنوقت که طینتهای مؤمنین بیک از شایسته کفر و ضلالت خالص
 البته باعث مصیبت از وجود ایشان بیرون میروند و این است که همه بمقامات و درجیات عالم میرسند پس
 در آنوقت اگر صاحب الامر خون سید الشهداء را هم از دشمنان او بگیرد نفی نیست و خواهد گرفت
 چنانکه اخبار صحیح است که آنحضرت بخون خواهی سید الشهداء را بر میخیزد و خداوند فرموده و من قتل
 مظلوماً فقد جعلنا لولته سلطاناً و فرموده ثم یفی علیه لپیخته الله و همه اینها در باب خون خواهی
 سید الشهداء است که قائم میفرماید و خون خواهی بمظلومیت ماء الشجر کند عی است هزار
 و سیصد سال چیزی که بعد از سید الشهداء باز مظلوم بودند تا در زمان ظهور هنوز باید
 مظلومیتی علاوه بر اینها بشود که خون خواهی بشود خون خواهی بدفع دشمن است نه بقوم
 او این خرافات چیست که میپسارند و دل خود را خوش میکنند و هم چنین از عللای که بجهنم
 مظلومیت ایشان شمرده اند چنانکه در حدیث حسین بن روح اعلی الله مقامه است این
 است که از آنجا که در معرفت داعی حق و باطل لازم بود که اینها و اولیاء صاحب معجزات باشند
 تا علامت این باشد که از جانب خدا مبعوث شده اند و رؤیت معجزات باعث این بود که ضعیفاء
 در بار ایشان ادعای ربوبیت کنند چنانکه مکرر کردند اینست که خداوند تقدیر فرمود که
 با وجود انانیت مبتلا بایلاها و محرم شوند تا بختی برای کراهان نماند و مشرک بخداوند نشوند
 مگر بعد از اتمام حجت و در زمانه که قائم ال محمد بر میخیزد مؤمنین ایمان ایشان قوت میگیرد و
 بعضی ایشان زیاد میشود و میدانند که شریکی برای خدا نیست و با همه اینها انانیت و اتمه
 از حد بندگی بالا نمیروند بلکه هر چه در بندگی خالص ترند شان و درجه ایشان بیشتر است
 و این آیات و معجزات هم چیزهایی است که خداوند بدست بندگانش از ملائکه و غیر ایشان
 جاری میکند و اینها دلیل الوهیت نیست اینست که دیگر بعد از ان حاجت نیست که اینها
 را اولیا مظلوم و مقهور باشند و تو بگویم بیهیم که آیا برای احکام خداوند مصالح هست یا
 نیست اگر نیست پس نفوذ بالله عجت کار است و اگر هست آیا این مصالح در این دنیا کدام
 در تعبیر است ممکن هست که تعبیر بکند یا نه البته ممکنست پس چه مانعست که یک وقتی
 زمان اقتضا بکند که مظلومیت و مقهوریت ایشان بر طرف شود مگر شایان این داود نبود که
 با ان سلطنت و جلال و در دستگاه حرکت میکرد و جن و انس طوع فرمان او بودند مگر اسکندر
 ذوالقرنین نبود که ان سلطنت عظیم را خدا باو داد مگر حضرت یوسف نبود که در ازلای آنکه او را ظلم
 باسم بندگی فروختند اما او بجائی رسید که تمام ملک مصر را ان پوشد و تمام اموال و نفوس

مردم را خرید که همه عبد و قاصدند و بعد از آن هر را از او فرمود و اموال آنها را با آنها زد و کرد
 اینها که در کربلا از مجرای بنیان نیست شمرده شود و بر آنکه خارق عاده نیست مثل سلطنت
 حضرت یوسف و چه بسیار که سلطنتهای بزرگ کرده اند پس اگر تو منکر معجزات منکر سلطنت
 حضرت یوسف اقرار مشو و بدلائل قرآن و اخبار اهل بیت سلام الله و حکایات مؤرخین معتاد
 بکبر پر چه منافست که همان طور که از و هیچ اقتضائی در ملک پیدا شد و خداوند بر
 حساب آن امر را جاری فرمود بعد از آنکه بشود پس چرا اینها آیات و اخبار را منکر بشوی
 و اینها بر این صیحه را که عقل شهادت بدهد که اینها بندگان بزرگواریم حضرت اینها که هوس
 کرده تو که بکفر عیاج ضعیف جاهل را امام بخوانی جفاست والله که اینها جان بیکه و حجت
 بکشته و خود بدست خود فلان بدست بیک جاهل عاجز را بر گردن خود بگذاری و
 هی التماس بیکه که دیگران از آنها نراه بنایند **فصل** در بیان مقام تحقیقانی کرده در
 باب اسماء و این که این اسم اعظم است این شخص را الهاء خوانده اند و الله بسیار غریب است
 این اسناد لا اله الا الله و از آن غریب است قبول کردن معنی اینها از اول که معلوم نیست که اسم اعظم
 باشد و در دعای سحر که وارد شده و فرموده اند که اسم اعظم در این دعا است اسماء متعدده
 در این دعا است از کجا که این مراد باشد بلکه از اخبار دیگر اسمهای دیگر ظاهر است الا اینکه خوش
 ندارم در این مقام بنویسم و بر فرض که بدلیل و برهان ثابت کردی که این اسم اعظم است چیزی را که
 شما خود بجعل خود گذارده اید و ان هی الا اسماء ستمه و هاتم و باو که ما از اول الله بمان
 سلطان و مخلوقون افکار چه حجتی در این است اینهم مثل اینکه میرزا علی محمد را قائم خواند بد و میرزا
 حسینعلی را سید الشهداء و انستید بلکه با اسم الوهیت میخوانند چه حجتی در این است خلاصه
 خلق را مختار حاکم فرموده محض اینکه هر که هر چه میخواهد بگوید بگوید و با سزا و ضابطه ایست
 ظاهر شود پس هیچ خنجر در این اسمها ایست شما که عذر گردید و جعل کردید در اینهم که ملامت
 این اسم را بر او بگذارید حجتی نیست چه بسیار از آنکه بجهاد میگویند و اسمشان همین بوده و
 محل نظر احدی نیستند و اینکه شنبه حکما اینچه مشایخ ما برای اسماء نبی و ائمه حکما
 بیان میکنند این بعد از آنی است که آثار و علامات و صفات دیگر در ایشان جمع بوده
 و مشاهده شده است پس میگویند که اسم ایشان هم از اسمان بمناسبت شان و مقار
 ایشان نازل شده و همان که در سنا بر خلق امر با این منوال باشد خاتم را حمل فرموده اند
 بناسبتا که خدا را نا است محمد بن اسمعیم محمد بود و هیچ ان مناسبات را انداخت عثمان بن
 عفان یکی میشود و عثمان بن مظعون و عثمان بن سعید یکی ابو بکر و عمر هستند و در

اولا دایم هم این اسمها پیدا میشوند پس بر فرض که این اسمها بدین عهد اتفاق بیفتند بخت
 یافت نیست تا علامات حقیقت جمع شود چه جای این که شما علم هم کرده اید و بقاء الدین
 عا صلی الله علیه و آله را هم یافتند و این اسم دلیل شایسته از برای اینست آن اگر میخواستند الله
 انقباض خلاصه که در حقیقت این را سخن پنداشته اند و هر منخری که بر زبان ایشان جاری
 میشود مضائقه نمیکند و میگویند و در این مقام عیناری از شیخ بونی از مرشد
 عامه است نقل کرده که گفته ام علم ان الله سوف یشرق اشراقا من الوجه البهیق الالهی باسم
 الیه فی يوم المطلق فی مرج عکار گفته در و آن هست و شاهد بالله که اعتمادی بر و آیتا
 او نداریم زیرا که در و مع بسیار از او نا کون دین ایم و بر فرض که عین عیناری شیخ بونی
 باشد چه اعتماد بقول او است اگر بنا باشد که مقلد گوئی بشویم کار ما خراب است حقیقا
 باطله دیگر هم داشته باشیم و در واتی هم بر سبیل اعتماد نقل کرده شما با عرق مضون
 است که در و ملا تحسین بوده که عقاید فاسد و دیگر هم از وحدت وجود و خبران داشته است
 اگر چه از یکی از مسائل او که در و او آخر مضیف کرده و هیچ ظاهر است که از عقاید باطله اش منقصر
 شده و تکلیف ما بملاحظه اینها ایست که بر او طلب رحمت و استغفار نماییم و علی
 ابطال عیناری شیخ بونی هیچ محل اعتنائی نیست و نیز حدیثی که سابق هم روایت کرده
 بود که آن در کتب و کلام کتب نقل کرده و سابقا مفضلا شرح داده ایم و در اخبار صحیح هم
 از آن بدینهم و باز عیناری از ترجمه های کتب انبیاء نقل کرده و علاوه بر آنکه اعتمادی
 با اصل کتب چنانکه دانسته نیست خاصه این جور ترجمه ها و لو بلفظ جهاد باشد دلیل
 امری نیست و در آنکه مثلا در اصل این کتب که بزبان لاتین بوده یا یونانی یا عبری لفظی بود
 که بر مبنای حسن و خیال و عظمت استعمال میکردند و اینها معانی در لغت عربی لفاظ متعدده
 دارد بالفرض اگر بلفظ جهاد ترجمه کرده باشند چه دلائل بر مطلب تو دارد اگر بلفظ جمال یا
 عظمت تفسیر شده بود چه میگردی و در ترجمه های این کتب بسیاری هستند که همین قسم
 اختلافات هست و هر مترجمی بلفظی میگوید و این ترجمین معصومین نبوده اند و شهادت
 جوامع مترجم را که از علمای بزرگ نصاری است در حق آنهاست و با وجود همه اینها عرض
 کردم که امور بیک بعد مخلوق واقع میشود با بدین عهد بحسب اعراض ملکه واقع میشود چیزی
 نیست که ایشان دین خود را با پیوره اقله از دست بدهد اگر در دین داری درست ملتفت
 میشوی و اگر نداری که فاختر نفسک ما مخلوق و از همه اینها تا شانی ترا سند لا اله الا الله است که
 بعبادت بیان بر این مطلب کرده و عرض کرده ام که جواب اینها با طایفه بالی از لیس هزار از این

برای ما بسیار و بی شائبه و بی غش و بی خوار بود و بعد از این و عبادت در دم نکر
 ایات ذکر کرده و بخیال خود مضامین نموده و سابق بر این هم مطالب را بتفصیل ذکر نموده
 و ما هم بتفصیل جواب داده ایم و حاجت بنکران ندارد تا آنکه آغاز سخن بر کتاب مبارک
 تقویم العوج و تنقیف الاورد نمود ما است و خرافات سروده و حیف که حجم این رساله بسیار
 شده و خوانندگان را ملال میبرد و الا سزاوار است که در این مقام بتفصیل جواب
 بدهیم اینقدر هست که همه آنچه در این مقام میگوید سابق بر این بتفصیل جواب داده شده
 و امید است که برای سندی بنین رفع شبهات شده باشد و در این مقام هم عجل جواب
 میگوئیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلوات الله علی محمد و آله الطیبین
فصل اول بعد از ذکر اسم مقدس مولای بزرگوار من و روحی فداه و جبار طه که
 که کرده که در این مقام نیست گفته است و اعجاز از کل در ارشاد العوام با ادعای ایمان و
 اسلام نوشته اند که شمس سلطان نبود بابتی بر علم اخبره که داشت بود و بعد از این از این فریاد
 داده است و یکی که اظهار از کرده جواب میگوئیم گفته است اولاد این بیان منتهی تعلق و
 دسیس چایلو می است جواب تمامی پادشاه اسلام گفتن بر مسلم عیب نموده نمیشود و حاجت
 از شیعان ائمه اطهار است باشد بلکه ما از جانب ائمه خود نم ماوریم که همین قسم رفتار نمائیم
 چنانکه در فصل الخطاب از رجال صدوق نقل شده است عن الصادق عن ابیه عن ابائه
 عن علی بن ابیطالب علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله جل جلاله اننا
 الله لا اله الا انا خالق الملوك و قلوبهم سید فایما قوم اطاعوا فاجعل قلوب الملوك علیهم
 رحمة و فایما قوم عصوا فاجعل قلوب الملوك علیهم سخط الا لا تشقوا انفسکم بسبب الملوك
 فوجوا الی اعطاف قلوبهم علیکم لیس ما یومئذ بانکه تر سبب ملوک را بکنیم و شاه شهید خطاب
 نراه که از شهید ال محمد بود و ناصر بن ایشان و در این امر عظیم خاصه بدل جهل در نظر
 ال محمد فرمود و نکند از که شاه غصب حق ایشان را بکنید و اسم ایشان را بباطل بر سر خود بگذار
 و البته مستحق هر قسم تعظیم و تکریم و شکر گذاری و دعا گوئی بوده است و الا انهم غلوی ان
 شهید هستند خداوند در جات او را عاک کند و کشته او را هم لغت کند و ما آنچه میگوئیم
 مطابق واقع است و از روی صدق هم میگوئیم و الا ان عبارت خود را و نقل میکنیم که مر
 بدانند معنی چایلو می و تعلق چیست و جواب هم عرض میکنیم گفته است تا بنیاد و تشبیح
 و الهات علم است جواب این چه الهات است که بگویند و تشبیح گادی میگرد جز به کار دارد
 الهات است اگر اهل حق بر اهل باطل باشد و اهل باطل نسبت با اهل حق همیشه اینگونه

صلوات الله علیه

سوره ها کرده اند و نمون در واقع غرض است تا بظلم جورا هانت با و میبکنند چنانکه فرمود
 نسبت به بنی اسرائیل کرد و از الهانید و خدمت گرفت و اجمال خستد و بدله برای انها معین
 کرد و هر که کاری نمیکرد جز به از او میکرد مگر سلوک که خلفاء جور نسبت با اهل بیت
 پیغمبر کردند نسبت به مگر اقرار بر بندگی گرفتن برید و از سبید سنا جلد بن نمیدان
 البته دست ظالم هینکه بالا رفت هر کار توانست میبکند و کدام ظالم از شما بدتر که اولاً
 ظلم بال محمد علیه السلام نمود بد و حق ایشان را غصب کرد بد بعد ظلم بر نفس خود نشان
 که از مستحق نار کرد بد و باز ظلم بر غایه ناس هر که کمره شد از ظلم شما بود و هر که او را دین
 کرد بد و خوش را از پنج بد و مالش را بر بد و انهم بچیان مظلوم دست شما بود و البته اگر خداوند
 باز هانت داده بود از این بالا از هم ظلمها میگردید و به هر چه میگردید مؤمن واقع
 عزیز بود و لو جز به بر او میبکند اشپند گفته است ثالثاً اظهار فضل و علم و قوت و بیان
 استدلال خودشان است جواب در این جمله از فرمایش ایشان که هیچ وجه لا یست و اگر
 باشد چه میشود البته عالمی که در اغلب علوم صاحب ضعیف و نالیف باشد و مثل
 همین کتاب مبارک ارشاد العوام را که در حقیقه ارشاد العلماء است و ناگون نظیران
 و اند به ایم و همه علماء و عاظم و اهل منبر از بر توان منفع میشوند بنصرت خودشان
 مگرد شده است که روزی هزار بیت از ان ضعیف فرموده اند البته هر چه در علم خود بفرستند
 گشت و هر که انگار دارد بر دارد و بنویسد و از مصدقین مستند انصاف میبرسیم خلاصه
 گفته است و انما شمس برهان ندم و دلیل بطلان این امر عظیم خطیر کان کرده اند
 و از بینه لیهلک من هلاک عن بینه و یحیی من حی عن بینه اعراض و از جناب الله هم
 العالیون و یالی الله الا ان یم نوره و لو کوه الشکون و شهادة سید الشهداء روح
 العالم المظلوم و روحه و غریبه الفداء و انبیا و اولیاء و علماء و سید فی سبیل الله شهید
 شد ندا غماض فرموده اند خضر سلطان ادام الله بقائه منقرض این خرب نشدند آنچه
 واقع شد با صواب و ابرام علمای ظاهر که بلیاس و اضله الله علی علم و بفاهت بعضی از
 و لا و منتسبین بود بلکه در موارد بسیار ذات شاهانه بنفسه این خرب را حفظ فرمود
 بشهد بذلك کل منصف و مؤسس هذا التباء العظیم و هذا التباء الکرم جواب کویا
 کلامی در برابر کلامی جواب است و مشروط به شرطی و مقتید به قیدی نیست اولاً
 اگر تعلق و چایلو می سلطان عیاست چنانکه ابرار اول بود تمام دارم سخن و دان مستلاً
 کنند که این تعلق و چایلو می یا بان کلمه مولای من فرموده ثانی هانت و افترای که پشاه شهید

رده حاکم و حامی این حزب بوده اند شاه مرحوم از زمان ولایت باس قلیل در مجلسی که
 مرحوم نظام العلماء و مرحوم ملا محمد تقی خاوری حاضر بودند و با منرا علی محمد صحبت کردند
 خرافاتی از او شنیدند که حال بود و بگو تو هم حقیقت شناس بکنند حتی خود شاه شهید غلط
 عبارتی و از اشعار الفقه جواب فرمود و چون ذهن او را علامه مشاهده نمود که باو گفتند خاتم
 خمس قرار داده شما چه شد که ثلث قرار دادید جواب داد که ثلث هم نصف خمس است و مضحکه است
 شد و بعد از آن برادرید ناسخ التواریخ را بخوانید و به بینید همت پادشاه اسلام ناچه
 درجه مصرین قلع و قمع شما بود و لسان الملک نوشته که کتاب را من البیدایه الی النهایه از نظر
 پادشاه گذرانیدم و فرمود که اغراق و کراف کوفی ندارد و تمام صحیح است و خلعت و افتا
 مرحمت فرمود و شما را ضمیمه شد بد ناگفته خاتم این حزب شیطان را بشاه شهید هم بریند
 و اگر است میگویند که شاه شهید نسبت بشما خاتم میفرمود پس شقاوت شما خوب ظاهر
 میشود که باوجود آنکه خود اقرار کردی و مرتبه با ایشان زدیدی و مرتبه اول خداوند حفظ
 فرمود و گارفتند و در مرتبه دوم کردید بدی پس باقرار خود کمال شقاوت را دادید
 که کس که حامی شما بوده میکشید و اوفت تحقیق میبکشد که اینطور هیچ طغی داری که حکم
 سبقت از عالم برداشته فحش است که انسان تا باین درجه دروغ بگوید و خجالت هم
 نکشد و اما البینه که گفته که شمشیر بر همان ند بر گرفته اند در این عبارت کجا میگوید که
 که بدلیل کشته شدن معلوم شد که باطل است بطلان شما باده بی شما ظاهر بود و
 از حسن الطاف پروردگار هم این شد که زود اساس شما را بر هم زد و خود مدعی را
 هم هلاک فرمود بلی اینقدر در از اخبار ال محمد علیه السلام داریم که حضرت صادق
 فرمود ان هذا الامر لا بدیعه غیر صاحب الا بقر الله عمره و نیز فرمود در حدیثی و من
 ادعی فیما لا یحل له فتح علیه ابواب الشرف و حضرت سجاد علیه السلام فرمود در حدیثی
 در اثبات امامت خود و ردع او از این دعوی و هذا سلاح رسول الله عندی فلا
 تترض لهذا فان اذات علیک نقص العمر و الشرف لکال لیس لای مدعوی امامت
 باطله موافق اخبار کوناه شدن عمر هست و لای از طرف اخبار و ادله افعال و
 اسناد ارجح از هر داریم و نکته دیگر هم هست که فرموده اند هر که دعوی امامت بباطل بکند
 عمر او کوتاه میشود و لای از طرف هم میگوید لیس دست بنار دهم که هر که مدعی امامت بحق
 بشود طویل العمر خواهد بود بلکه از برای هر پادشاهان اجل است طویل باقصی چنانکه
 در آئینه هم اگر چه هیچک باجل حتی خود از دنیا نرفتند و همان اجل غیر حتمی در بعضی

بسرعت رسید و شهید شدند و در بعضی بالنسبه طویل کشید این است که بعضی کوفی
 نمیتوان اثبات بطلان کسرا نمود و مولای من اعلی الله مقامه باین فرمایش که فرموده نخواسته
 حقیقت و بطلان شما را باین دلیل اثبات کند بلکه بدلیل این بطلان شما را بر عوام
 ظاهر فرمود و اینچاهم شکر خداوند نموده و شتای پادشاه اسلام را فرموده که قلع و قمع شما را
 فرموده است خلاصه این بود منتهای تحقیق این بود که این خرافات را دور و این کلام مبین از زبان
 مولای من سروده است **فصل** در جواب کتاب مبارک نفوس العوج و تنقیف الاود
 اولاً انکار نموده است که اینها عقاید مانع است کتابهای ما را برادرید ملاحظه کنید و خبر
 است و الله که میخواند از این فرموده بچنانکه است اینها اصرار و ابرام تو در انکار مجتاز و شاهد از زبان
 او در نبود که پیش از این جواب گفتیم و در ان کتاب مبارک هم سائل از زبان شما نقل کرده
 و جواب فرموده اند مگر همین مجتاز که کشفیات قران و ضرورت اخبار و متواتره ثابت شده است نبود که
 تو خود را ببل کردی مثلاً اجزاء مؤلفی را هذاب کفار بنی لاشق و در ان کتاب مبارک بنفصیل
 جواب داد شده مگر همین اصرار و ابرام تو نبود که ایات انبیا فقط اثبات گنایا است که در ان کتابهم
 ذکر شده و زده شده است مگر همین مطلب که فوج اناسی بدی سخت و هر که الهیاتی را بر طبع ایشان
 ترجیح داد و دارای عقل و محنت شد مافعی نیست که جلوه خاتم شود بنمود که بان اصرار بر عزم فاسد
 خود ثابت کردی و در ان کتاب مبارک بنفصیل رد فرموده اند ثابت تو در این کتاب اثبات بسیار و
 اخبار بسیار بد و من ملاحظه هم مناسبتی کردی و سائل در ان کتاب اهل علم بود و ان
 عقاید شما با خبر و ادله بچنانکه شما را که دیگر حد مناسبت افعال و ضووح داشت ترک کرده خلاصه
 و نیز در رساله دیگر که در مقدمه شرحی از ناویل فرموده اند مگر بنیای شما بر ناویل نیست اسم حنا
 الامر محمد بن الحسن علی الله فرجه و از سر میرزا علی محمد لیس میرزا رضا از شیرازی که داد و در
 غیر از ناویل است میگویند که چرا از مکه ظهور نکردی میگویند خودش بیست الله است مگر غیر از
 ناویل است مگر وادی السلام را بشام معنی میکنی غیر از ناویل است مگر قیام منرا علی محمد
 و میرزا حسینعلی را که قیام و حشر کل مبدائی غیر از ناویل است و غیر از تشایع است که ارجح
 در غیر قوال خود جلوه میکنند و هکذا تر سنی شما باین شده که محض اینکه بدید در شما
 حجاب و مردود شد بدانکار نمائید و بحال از دروغ نمیکشید **فصل** گفته
 است در فصل اول فرموده اند هر جزئی از کتاب تدوینی و تکرینی را ناویل بلکه ناویل
 است مسلم و بطور بی چند است و هم چنین اخبار و کلمات اظهار افتاد وجه است و اگر
 هزار وجه داشته باشد و به مناسبتی میخواهد و این مطلب در هفتاد و هفتاد ناویل

و هفتاد ظاهر شریست و ناول بل برکی مرد و راست نا اخر این فصل شرح اینجمله است بعد از
 گفته آنچه حاصلش اینست که اولاً هیچ معلوم است که ادعای علم اینها نیز دارند و ظاهر کنند
 تا به بینیم و اگر میگویند که از اسرار است اینطایفه کشف اسرار نموده اند و از ظواهر کتاب و بیانات
 صاحبان کتاب ظاهر کردند و ثانیاً این مقدمه است که درین ناول به نسبت با اینطایفه بدهند
 و حال اینکه مدعی رکن رابع خود بدین ناولی مؤمن است و هیچ دلیل بر مطلب خود ندارد
 اما اینجریز اوله بسیار بر مطلب خود دارند **جواب** در این مقام حق جواز
 اینست که ما هم از ان کتاب مستطاب تحقیق کرده و در این مقام تکرار کنیم تا در روح
 هر کس ظاهر شود و به خوف نظویل مانع از این است و کتاب محمد بن طبع رسیده و در
 عالم منتشر است اگر طالب حق است بشکون ممکن است که از انجیل نماید و اولاً در این فصل
 مبارک ابد دعوی اینک تمام این مقدار و جمیع کلمات تدوینی و تکیونی بر من ظاهر است نیست
 و اخبار بسیار از ان محمد علیه السلام نقل فرموده اند که ناول برای خازینست و حرام است و
 البته ایشان از رای خود که چیزی نخواهند فرمود و آنچه بفرمانند شواهد انرا از فرمایشات ان
 محمد که بطور خصوص یا عموم فرموده اند که خواهند فرمود و بکمال ناچیز و جبهه شواهد از اخبار
 اهل بیت سلام الله دست آورده باشند نه بر من می بایست و نه بر ما می بایست و اینک گفته
 که حالا که هیچ معلومست که مدعی علم انها هستند بیان کنید به بینیم و که هیچ اظهار
 نشده چنانکه بر همه ناظرین واضح است ثانیاً اینکه بر فرض که شده باشد مثل اینست که عالمی
 مدعی علم کسیر شود و جهال را و نخواهند که اگر است میگویند بیان انرا بکن و بر خود را فاش نماید
 و هیچ چیزی نخواهند شد و مساله داد و مقام است بکریه شخص مدعی امری میشود و از مردم
 قصد حق میخواهد که اقرار کنند بر صدق دعوی او و بکریه بطور نیست بصدق بقای کسی
 نخواهد یا مظهر دعوی نمیکند و در صورت اول بر او لازمست که هرگاه خلق از او طلب برها
 نمودند برهان کنند که خلق از ان بفهمند که راست گو است و اقامه نماید با این است که شاهد
 از قول صادق دیگر که خلق بقول او مطمئنند بسیار رد بابا این است که خود علیه که ادعا کرد
 ظاهر کند یا این است که لوازم ان را ظاهر کند مثلاً اگر مدعی شد که من عالم بعلم اکیستم
 یا با بدشاهد از قول عالم دیگر یا بن علم که مردم دانسته اند که او را است بسیار و دانکه
 خود اکیست و ایتام و کمال بنا زد و دست بدهند با آنکه اکیست را بیابا و در بر من طرح کند
 و از ان فاش کند و نمیتوان بر او ختم کرد که ترا کرد و انی بیابا و گما پیش روی من بیابا ز بر که انعلم
 از اسرار است و هرگز انرا برای جهال مکشوف نمیکند و این بر فرض اینست که مدعی ان علم

بشوند و قصد حق میخواهند و کی میگویند می کردند که من همه اینها را می دانم که کسی که خود را دلیل
 و برهان میاورد که دارای این علم نیست احدی مکرال محمد و هر که از ایشان گرفته اند و
 که از ایشان بار رسیده می دانند چگونه میتوان با و گفت که پس حالا که چنین است بیان انها
 را بکن خلاصه و اینکه گفته که این جماعت اسرار را از ظواهر کتاب بیرون آوردند و بر سر دار فاش
 کردند از اول این کتاب تا اینجا شرح اینجمله خوب شده است و سواي ناولان برای و بدو
 ما خدا را بخوارال محمد هیچ نبود و باز همان مثل کسیر از منبر منبر ملتفت مطلب میگویم
 فرض کن یعنی چند دست آورده که مردم دیگر هم دیده بودند و بحقیقت انها بر نموده اند
 یکم بیاید و مدعی شود که بر اسرار این نسخ واقف شدم انوقت بنا بکند و تحقیق کردن که
 مراد از این کلمات هر یکی چیست و آخر بعد از تفصیل بقدر یک صنعت مفضل که غالب
 بچه زرکها انرا می آموزند و کار می کنند فایده ان تحقیقات مرتب نشود و قلاً این بچه زرک
 الان که این سر غلبان را دست میامید که بعد بجهت مثل فقر است و لو بعد از آنکه در سنه میشه
 اقل گذارند زود شود و انرا بر نخی ان ظاهر شود اما این مفضل که تو او ردی شاهد بالله
 از همان ان اول علانیه و واضح است که برنج است و جز صحت دعوی تو هیچ ندارد حالا در
 اینصورت می آید تا بکن که من بر اسرار این نسخ واقف شدم و انها را بر سر دار فاش کردم ای مرد
 صدق قول تو انوقت ظاهر میشود که قطره از این کسیر را بر قطار فضا طرح کنی و بعد از آنکه
 احمر کنی که هنوز زکریای عالم بگویند که این است طلای احمر مثل آنست که بپودند و آنکه
 عطار بگوید اسرار شما جز از خاک هیچ نیست و همه را بجم میخواند ثابت کند طلای تو در
 جیم و وزن باطلی بکشت میگویم و زانت طلای شما کجالت میگوئی این حرف ساده لوحان
 فایده ای است در رایج مثل نخاس میماند میگویم این متحقق است میگوئی اینکه شنیده بودی
 طلای را بچه زرک ندارد و دروغ بود این را اگر دو ساعت در جای غناک بگذاری زعفران میشود
 یا زنجار میشود میگویم صفا و خلوص اتحاد اجزاء این کجالت میگوئی این حرف را از انبوا طلاهی
 است و اگر انبوا نبود خداوند را خسته بدو روح من نمیشد و زبان مرا کجالت میکرد و خداوند
 را خسته بدو روح تو نیست اما از ان غنا اینکه دارد تو را هم منع از دوغ با من قسم که کجالت بشوی
 نکرده اما همه این عیوب که در طلای تو هست بر اینست که اقامه فرموده که معلوم بشود تو
 دروغ کوئی و مسلمانان کول تو را نخورند و دست ملاحظه کن بین همه آنچه گفته مطابق با وضع
 شالیت یا نیست مدعی میشوی که اسرار رجعت و ظهور و انقیاد و امام ظاهر شده یک یک آثار
 امامت را میخواهم هر کدام را بیل قبلی رد میکنی بر اسرار ظهور و واقف شده بعد از این تفصیلان بد

سلام الله صریحاً فرموده اند اینها هم در این شخص است هم چنین آن است اگر از امام خبر داده
 که خواهد آمد و چنین چنان خواهد کرد هیچ کدام را این شخص نکرد از اینجائی هم که امام
 میباشد ظاهر شود نشد در از زمانه که میباشد ظاهر شود یعنی ظهور و علامات
 حتمی نشد خلاصه هیچ چیزش با امام نیماند مع ذلک تو میگوئی این امام موعود است
 خال تو را بحق خدا درین تاویل دین قواست که لفظ را در غیر ما وضع بدون دلیل درینها
 معنی میکنی یا درین مولای من کمال محمد فرموده اند همه دوستان ما را دوست دارد و
 همه دشمنان ما را دشمن دارد و دوست و دشمن را نیز هدیه و حقوق ایشان را بجا آورد
 گفته اند که اطاعت و از معنی ظاهر این لفظ بکسر و تنوین نکرده اند پس درست ملاحظه
 کن و قد خود را ایشان قدا اهل حق را هم ایشان **فصل** گفته است در حق
 ۲ فرموده اند مراتب تاویل مثل روح بدست پس ظاهر نماز بجای خود است تاویل هم
 بگوئی پس چیست که امام شرع جدید مینماید و شرع حکم ظاهر ایشان نه حکم تاویل حکم
 تاویل فوق این شرع است و مینماید امام شرع را یکی از میان بر میدارد شرع نیست مگر امر
 باینچه نفع دارد و فی از آنچه ضرر ریزی و حق حلال و رقی حرام و بالعکس است بر حسب صلاح
 و فساد خلق در اوقات مختلفه انتهى شرع جدید را تصدیق فرموده اند و تاویل فوق شرع
 پذیرفته شده که شرع تاویل ایشان مؤمن و معتقدند **جواب** کاش دیگر خلاصه
 نمیکردی و منقرض رد و بحث نمیشدی که خدا میداند که خلاصه کردنت مثل جهال است و
 جواب دادنت مثل اطفال و یک منصف خدا ترس میخواهم که برادران فصل شریف را ملاحظه
 نماید و اول به بنید که آنچه بنمود گفته خلاصه است یا نیست ثانی اینکه کجای این مطلب محل ایراد
 خلاصه و یا بنمقام میگوئیم که البته فرمایشات خداوند را لفظاً ظاهر و تاویل و باطن هر دو را
 دارد و یکست که بنماید منکر وجود این معنی باشد اما ظاهر که محل شبهه نیست و اما تاویل
 خداوند میفرماید لا یعلم تاویل الا الله و الراستخون فی العلم و هم چنین میفرماید و لقد
 جئناهم بکتاب فضلتنا علیه علم هدی و رحمة لقوم یؤمنون هل یظنون الا تاویل و
 بانی تاویل بقول الذین نسو من قبل قد جاء رسول ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء یشفعون
 لنا و ترد فعل غیر الذی کما فعل قد خسروا انفسهم و ضل عنهم ما كانوا یفترون پس نگار تاویل
 را نمیتوان کرد و هم چنین در اجازات محمد شاهد این معنی و معانی باطنیه بسیار است
 سابق بر این ذکر بعضی از آنها شده است و عرصه تاویل غیر عرصه ظاهر است عرصه شرع
 ظاهر و نبی است و تاویل نبی است شرع ظاهر البته باید باشد و تاویل عرصه ان عرصه

مثال است و مثال در این دنیا مثل روح است در بدن هم چنین تاویل در ظاهر مثل روح
 در بدن و تاویل در دنیا هم بگویم تاویل تنها نمیتوان عمل کرد چنانکه غذائی نبوی را باید خورد
 تا اینکه تقویت بدن بشود و تحصیل علم هم باید نمود تا اینکه تقویت روح بشود و اگر
 بخوای تحصیل علم تنها بگذرانی این بدن زیست نمیکند و هلاک میشود و اگر نخواهی
 دلیل اینکه عرصه تاویل عالم بالا است دست بیاوری در همین پایه شریفه که مخصوص
 ذکر آنرا نمودم ملاحظه کن که میفرماید بوم بانی تاویل بقول الذین نسو من قبل قد جاء
 رسول ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء یشفعون لنا و ترد فعل غیر الذی کما فعل یعنی
 امروز که تاویل کتاب میباشد میگویند آنها که ترک کردند از ایشان که رسول پرورند
 ماحق آورده بودند پس یا شفعائی هستند که برای ما شفاعت کنند یا بر گردیم
 پس عمل بکنیم غیر آنچه عمل میکردیم پس ملاحظه کن که در آن روز طمع بازگشت میکند و
 است که برنگرددند و این عرصه برزخست و قیامت که طمع بازگشت میکند و ممکن نیست
 والا اگر در دنیا بودند حاجت نیازگشی نبود در هک مقام که بودند فوراً ایمان میآوردند
 و از ایشان پذیرفته میشد پس بین چگونگی فرمایشات مشایخ ما ما خود از کتاب است
 است که کتاب خدا صریح است در این که بوم تاویل دیگر بازگشت برای کسی نیست و بدانکه
 سابق بیان کرده ایم که تاویل در فرمایشات اهل بیت سلام الله بر برای آن معنی خاصه
 است و معنی عامی اما معنی آن همان مصداق لفظ است خواه معنی ظاهر باشد یا
 تاویل بمعنی خاص یا باطن هر چه باشد تاویل میگویند و معنی خاص آن همانست که در
 لسان حکمت بیان میشود که معنی و باویل خود برگردانند و بر و زان در عوالم دیگر مشاهده
 کنند تاویل بمعنی عام در دنیا و آخرت و مثال همه جا ممکن است چنانکه سابق هم تفصیل
 این مطلب را ذکر کرده ایم و این است که حضرت صادق میفرماید که از برای قرآن تاویل است
 پس بعضی از آن آمده است و بعضی میباید پس هرگاه واقع شد تاویل در زمان امامی از آنکه
 پیش از آن امام از زمان و اما بمعنی خاص آن است که ظهور و بروز آن در عوالم دیگر است
 پس ملتفت این نکته باش که بکار میخورد باری عرض این بود که تاویل حق هست بقیه اینصورت
 خداوند و فرمایش اهل بیت سلام الله و ظاهر هم هست و تاویل نبی است حکم ظاهر و نبی البته
 باید باشد و محال است که برداشته بشود و لو هر روز بر حسب مصلحت حکمی بکنند اما مطلقاً
 حکم دینی نخواهد شد چنانکه طیب مریض را منع از غذا خوردن بکنی نمیکند اما غذای
 مناسب برای او ترتیب میدهد و از بقاء منع میکنند و امام علیه السلام هم شریف میآورد و البته

علیه السلام

علیه السلام

علاوه

که من از جمیع حالات و مطلع نیستم شاید در این اوقات خلاف عصمت از او سرزند و از این گذ
 که امام خود را اولی الامر است و ناسخ و منسوخ را میداند و ما جاهلیم پس اگر آنچه را که از خود
 تعلیم گرفته ایم میزان قرار دهیم شاید تکلیف خود را بآنچه بر فرموده باشد چنانکه نظام
 این در اخبار ایشان هست حتی فرمودند که لا تنظروا الی ما اصنع انا و اهملوا ما تو مرو
 و شاید که کلیت امر و حکم بر کشته پس من آنچه از پیش بواسطه خود او دانستم چگونگی را بآنچه
 کنم ایست که در زمانیکه پیغمبر در میان باشد یا امام منصوب علیه در میان باشد باید
 نص بر ما باشد بر امامت و عصمت امام بعد چنانکه در کتاب المبسوط روایت شده است
 عن موسی بن جعفر عن ابيه عن جده عن علي بن الحسين عليهم السلام قال لا امام متنا لا يكون
 الا معصوما و ما وليت العصمة في ظاهر الحلقه في غير هذا فذلك لا يكون الا منصوباً بالحق
 پس ملاحظ کن که عصمت امری نیست که از هر خلقت معلوم شود و لابد باید امام سابق
 یا پیغمبر نص بر او فرماید و در مثل این زمان که امام و پیغمبر در میان نیستند مخصوصاً در این
 بفرزندان امام حسن عسکری است و اینها هم مرد و فایده اش باینهاست که اگر مثل
 مثل میرزا علی محمد گوی پیران بیرون آید و ادعای عصمت نمود قبول نکنیم زیرا که نص بر او
 نیست اما خود امام که بیرون میاید مرد و من و تو چه میدانیم که این فرزندان امام حسن عسکری
 است تا آنکه بدانیم که مخصوص علی است پس سبیل معرفت ما امر و همان راهی است که پیش از این
 هر پیغمبر که مبعوث میشد پیش از ختم و ان بنود مکرر اینک ایات بنون از معجزات و علوم و اخلاص
 و آنچه لازمه این امر است یا او یا است پس امام یا پیغمبر معجزات و ایات یقینان و علم بملکان و ما
 بکون شناخت و مکتوب که خود علم ملکان و ما بکون نداری چگونه میشناسی زیرا که معرفت حد
 از با اخبار از معجزات مثلاً قیامت معلوم است و مثل اینهاست مگر که اخبار بیکه از اینست
 من تا که انتظار بکنم تا صدق او را بفهمم چرا که اخبار از معجزات مکتوب یا خبر آید نیست
 مثل عیسی پیغمبر خبر از ما با کون و ما بدخون میدهد و خبر از ما بر قلوب میدهد و هرگاه
 پس بسیار سهل است معرفت این مطلب اثابیه بیانات و تحقیقات علمیه اگر چه باشند که اینک
 قراین دست بنیاد و ندی علم او بر دلهاست اینکار عامه خلق نیست و معرفت افاضه این راهها
 است که علم اخبار را دارند یا میتوانند به قول دست بیارند خلاصه پس از این بیان دانسته
 که اینک مصنف گفته که این مرد بدون تاویل معصوم بود خود را بآنچه پذیرفته نیست زیرا که مسلم
 نص بر او نبوده و عصمت هم بفرمانش امام است صفتی در ظاهر خلقت نیست و هم چنین است
 امر در تقوی و کرم و استقامت و انقطاع زیرا که تمام اینها شئون عصمت است و هیچیک

اینها دانسته نمیشود مگر بنص یا معجزات زیرا که بالا از این نیست که تو احوال و عبادات و ریاضات
 شاقه از او بدیده باشی پس اینها هم عبادات بسیار میکنند هنوز هم جو که ایشان ریاضات
 شاقه میکنند و تواضع و تواضع میفرماید که اعمال ایشان پسندیده و خلوت و خلوت با نیست و هم
 چنین بر او که بدین رنجش بسیار میکردند و تواضع میفرماید که کرم و سخاوت و بیکه خلاصه همین
 است و اگر بگویند که کفایت و محل این عبادت و سخاوت و ملاحظه میکنم میگویم پس تو خود
 اگر مدعی مقامی که موقع هر چیز را دانسته و اگر مدعی نبستی پس البته اقرار بجهل خود
 باید کنی و اگر جاهل شدی میزان نمیشوی و وقتی که تو میزان شدی نمیفهمی که این شخص این عبادت
 و سخاوت را بجا کرده و اینها بر فرزند است که ایشان علی میپند و الا شما که چیزی ندیدید و صرف سخن
 است که میگویند و هم چنین است امر در استقامت و انقطاع کبی که خودش مستقیم نیست چه
 میفهمد که استقامت کدام است انظاره که انداخته و دانستی که مستقیم است کدام است اگر مستقیم خود
 توانست پس اول شما بسم الله اگر تو چراغ دست داری سببی که عقب آتش میگردی یا استقامت
 و انقطاع او را بشناسی پیغمبر موازنه کردی که بدی است که پیغمبر راه نرفت پس چه قاعد
 فیه که مستقیم است و الله در کلام قناعت دانند که از هوا گرفته شود و تقطیع حروف و کلام
 شود خواه معنی از برای آن باشد یا نباشد و هم چنین است امر در باب شباهت او به پیغمبر
 زیرا که اگر شباهت صورت منظور است بحال مقدس او را زبانت نکردیم و اگر شباهت معنی
 مقصود است علم از اندام و هم چنین است سخن در باب اسرار و آنچه میگوئی صرف تحکم و
 ادعاست و هیچ محتاج بمصدق در کلمات خود نیستی و فرض اینک بدی که باشد مثلاً مثل
 مدعی مصی که او را محمد احمد میگویند و جامع اسم ظاهر و باطن هم بسبب ظاهر بود و باطن
 در در شباهت است صورت این اسماء و البنا بالعرض بر دشمن خدا هم بکذا دارند پس اینعلامات
 را که در اخبار را محترم شمرده اند در موقع ذکر فضیلت است یا اینکه علامت است بنص
 و یا برهان جلی باید ثابت شود و در این زمان از نص امام بر این شخص مجهول الفیه که
 بر پیغمبر و ادعای امامت میکنند که محروم پس ما را چاره نیست جز فرمان ایشان که فرموده
 که اگر مدعی ادعای امامت کند سوال بکنند از او این امور عظیمه که مثل احوال و جواب
 میگویند و این امور عظیمه هم معجزات است و ایات یقینان و خوار عبادان و خبر از معجزات
 و امثال اینها مثل حاجت مردم لبوی او و عدم احتیاج او یا حدی و هم چنین اشجع
 بودن و اعلم بودن و امثال اینها هم خوبست و له معدنک امروزه اگر دیدم از برادر
 نفرزاد نکرده چه میدانم که اگر دو هزار نفر بر او ایستادند بار فرار نمیکنند بلی اگر بدیدم

یا اینجا کرده

مثل میز علی محمد با وجود اینکه شیطان اسباب فراهم آورد و سر باز اول عداوت را بر ایشان زد
 افتاد و سلامت معذرت آن تاب نیاورد و فرار نمود و در منزل پناه یافت و پناهان شد از این یقین
 میبکند که این شیاع نیست سبب است که زربکی هم ندانند زیرا که اگر آنها انجا پناهنده بودند و گفته بود که
 بیسبب اینهمه تیر خاله شد و بمن نخورد البته در دلهای جنغفار عظیمی پیدا میشد و در سده
 از او باز میباشند و له خلدند نکند که چنان میگویند و فرار نمود تا بر همه واضح شد که
 هیچکاره نیست و باز او را آوردند و کشتند و ملاحظه کن که این جماعت و اظهاریت و هیئت و این
 توحید می پندارند و اینهمه اینقدر و نفهمیده بود که از نفد پر خداوند که بر نیست اگر نفد پر شد
 کشته شود کشته میشود و فرار از نفد پر نمیشود اگر نفد پر شد که که هم قدرش کشتن او را
 ندارد پس چرا فرار کند بعد از وجود مقدس علی بن ابیطالب که تاج الموحدين است و این
 الله فی العالمین که فرمود من از جنات فرار نمیکنم زیرا که اگر نفد پر شد که کشته شوم که کیه نمی
 تواند مرا بکشد و اگر نفد پر شده که فرار سودی نمیدهد عرض کردند چرا بر قاطر سوار
 میشوند و در جنگ با قاطر ناخن و ناز نمیشوایند و فرمود من از جنات میگریزم و نه غلبه میگیرم
 میگریزم پس حاجت بنا خد و ناز ندارم و فرمود او تمام عرب پشت بر پشت نمود و هیچکس من نباشد
 فرار نمیکنم پس شیاع حقیقی است و موحید واقعی او که در میان قشون عایشه که کشته میشوند بودند
 میباشند و مساله توحید بیان میکند و الله که از خجالت او باید بر زمین فرو رفت که هیچ مردی
 در میان امت پیدا نشدند که ادعای مقام او را بکنند و خود را ایت توحید بشمرند و از زمینان
 بر زمین بیافکنند و بگریزند و در منزل پناه یافتند و پناهان بشوند چه قدر بواسلام و تشیع باید کرد
 و از خجالت ال محمد سر بر نداشتن خلاصه پس اینخالت را که دیدم یقین میکنم که این شخص قابل اعتنا
 نیست و الا که مثلاً دیدیم با چند نفر جنگید و فرار نکرد اگر چه نایک درجه علم حاصل میشود و له
 باز کمال یقین و اطمینان و قیاس حاصل میشود که یا نفس پیغمبر صادق باشد یا آنکه خود او و پیغمبر و برهان
 از جانب پروردگار ایشان امر خود را بکنند و ان منحصر است بثمان صفات و علوم و معجزات که پیش گفته ایم
 و شما خود صریحاً معجزات را میبینید که این شخص را را نبوده سبب است اخبار سابقین هم دروغ
 است و هم را منحصر میباشند باین کتاب که اشهد بالله غیر از خرافات هیچ نیست نه لفظ صحیح دارد
 و نه معنی صحیح سوائی کلماتی که بهم بافته و در فصل بعد شاید علاوه بر آنچه سابق گفته ایم باز بیجا
 بکنیم و در اینصورت که شما که خود از مؤمنین بار و همسبب با نفس صریح و انفی معجزات
 را میبینید و خلاف ضرورت تمام ملتین میگویند و دیگر چه حاجت برفتن و آمدن
 و چگونه روایت شما را تصدیق کنیم و چون سابقاً بیان معجزات شده است و دیگر در این

مقام تفصیل نمیدهم و اینک گفته که لایق فرموده اند و لا ظهور بعد کتاب بعد
 فرموده اند اینهم سابق بر این تفصیل بیان شده و در این مقام هم این قدر میگویند
 اولاً که سابق روایت کرده ایم از حضرت امام رضا در حدیثی که در بیان اولی العزم فرمود
 که شریعت محمدی نسخ کرده نمیشود تا روز قیامت و نبی بعد از او نیست تا روز قیامت پس
 کس ادعا کند نبوت را بعد از نبی مایا پنا و در بعد از قرآن بگانی پس خون او مباح است
 از برای هر کس که بشنود این را از اول پس ملاحظه کن که بعد از قرآن کتاب دیگر آورده نمیشود
 ابتدا و این تحقیقات که سابقاً کرده که حاصل اینها اینست که این کتاب بلکه نوع کتب جلوه هم
 قرآنست مشرعی نیست زیرا که بنا بر این توریه و انجیل هم جلوه همان بودند و نفرمودند که بعد
 از اینها کتابی نیست و له بعد از قرآن فرمودند پس معلوم است که مشارالیه هم این جلوه است
 که بعد از این جلوه جلوه دیگر نیست و اما اینکه گفته که لا ظهور بعد نفس موده است بملاحظه
 اینکه خود پیغمبر باید رجعت بفرماید و شیطان و اشباح او را بکشد و در میان خلق ساطعت
 بفرماید راست است معنی اینکه لایق فرموده این نیست که من خود بر نمیگردم و خود
 انحضرت البقیه بر میگردد و له توبیخیه بنیم که اینهمه اخبار که از ظهور داده بودند از ظهور امام
 ثانی عشر و حتی دوازدهم پیغمبر بود و رجعت پیغمبر سابقاً را علاوه بر آن خبر داده
 بودند یا غیر از این بود شبهه برای عاقل منصف نیست که خبر از ظهور امام ثانی عشر داده
 بودند خاصه و رجعت پیغمبر سابقاً را بعد از ظهور انحضرت خبر داده بودند و امام
 بلاشک و حق پیغمبر است و داعی لبوی او و ناشی شرع و کتاب او و نبیانیست که کتاب
 جد بیکدک ناسخ کتاب است و اشرف از آن با دغای تو پنا و در و او کوئی که با وجود اینکه
 امام است معذرت که ظهور پیغمبر هم هست و نبی هم خوانده میشود زیرا که اولنا محمد
 و اخرا محمد فرموده میگویند این حدیث را در زمان اول فرموده اند و علاوه بر این حضرت
 امیرنا محمد و محمد را نام فرمود چه شد که آن روز اسم نبی بر او را نبود چنانکه مکر پیغمبر
 با و فرمود انت منی بمنزله هرون من موسی الا لایق بعد پی و هم چنین در اخبار بسیار
 این مطلب را فرموده اند پس اسم نبی بر آن حضرت را نبود زیرا که ان ظهور و صابن و
 و لایق بود و صاحب الامر هم نبی شبهه ظهور و صابن و و لایق است چنانکه فرمودند در
 صفة انحضرت که لا یكون الا وصیاء ابن وصی پس همان طور که در ظهور آن قبل که بوشا
 بود اسم نبوت جایز نبود حتی نبوت و از خود نفی میفرمودند و ممکن نبود که گاهی بعد از
 قرآن پنا و درند که از امیر خود بنویسند چنانکه نکردند هم چنین است امر و این ظهور و

بصورتی که در اصول و اعمال منظره و در حقیقت پیوسته و این وضع که شمایم گویند
 بافتن و زده از ادب و صبا خارج است که کتابی سوامی کتاب پیچیده و زیاده و شریعی جدید
 مستقلا بگذارند پس لوظهور ظهور و خاتم باشد اما در هر ظهوری بر حسب اظهور و رفتار
 خواهد شد چنانکه عرش و کرسی و افلاک و عناصر همه ظهور و جسم هستند اما در عرش
 کار عرش میبکند و در کرسی کار کرسی و در افلاک و عناصر کار افلاک و زکریا کار عرش
 دین نمیشود و زحل مثلا هرگز کار عرش را نمیکند بلکه بر حسب قابلیت خود حرکتی برخلاف
 عرش دارند هر چند که حرکت خود را در حرکت بوم و لیل حرکت میدهد اما زحل بواسطه
 اینکه قابلیت از باب مطاوعه عرش را مثل خود عرش ندارد اینست که مگر قلیله از او پس
 میافشد که در هر سی سال یکدوره پس افتادن او را سنجیده اند و این از کمال مطاوعه او
 است با عرش که حرکتی که بعقب میبکند را بنقد و بطی است و این را که مطاوعه شان کمتر
 است که سیر شان بعقب سریع تر است خلاصه مطلب اینست که اگر چه همه اینها ظهور و انجیم
 هستند معذک هر یک شان خود را دارند در مقام خود نه شان جسم را پس قائم ال
 محله هم در عرصه ظهور و انشان انحصار و صائب است انهمه اعلی درجه و صائب بلکه
 خاتم الوصیین علی بن ابیطالب است و بعد از آنحضرت امام حسن و بعد از آنحضرت
 حضرت امام حسین و بعد از آن حضرت صاحب الامر بنا بر اخباری که باین ترتیب در کمال
 میبکند و لا رعبت درک این مطالب را نمیکند و معذک اشهاد آن را و احکم و نورم
 و طینتکم و احده طابت و طهرت بعضیها من بعض و با وجود اتحاد طینتها حکم نبوت در جماع
 خود است و حکم و صائب در جای خود و سابق بر این نیز شرح این مطالب شده است و حاجت
 بتفصیل زیاده بر این نیست **فصل** گفته است در فصل کلمات و ایات
 اینطور را منع را از خروج و نامر بوط و بی معنی و غلط فرموده اند و باین افترا لشکر غل صدر
 و طقی نارحسد نموده و فرموده اند بعد از آنکه خرافات خود را بد گفت حروف و کلمات نیز
 من جمله نمودند و من اظهار امر خص نمودم که جای هم استعمال شوند و هر یک عمل بیکدیگر نمایند
 اگر این فرمایش صدق و صحیح است چرا عین عبارات ایشانرا نقل فرمودند که اعظم برهان بر خرافات
 باشد و اگر دلیل بر پیغمبر بودن و مستغنی از رد کردن و تکلفات وارده نمودن است مضمین
 عالم فطانت و ذکاوت و آگاهی احاد و افراد اینجور معتقدند تا چه رسد بنفس مبارکه که بقوت بیبا
 و قدامت بیبا این قیوس کینه و انصراف و شکی فرموده و بکمالش خاضع داشته **جواب**
 اما آنچه گفته که باین بیانات الحفاء ناپه حسد نموده اند نه اشهد بالله حسد نمیکند و سگالات

در کمال

که شکر و سپاس الهی را میگویند که بایشان علم و معرفت داده که قیاس این خرافات را بیان کنند و چو
 حسد میبرد که خودش در زمان اندک دو بیت جلد کتاب مضیف و تالیف نموده باشد و
 اجوبه مسائل غامضه را که از اطراف و اکناف عالم سؤال شده است داده باشد و از بیانات
 و دروس و مواظط حکیمانانه او که هر یک مجلس آن در بیانی است از علم و معرفت تقریبا چهار کرد
 بیت نوشته شده باشد حال حسد باین کلمات منخرف بیان بیورد و الله که ادنی شاگرد او غار
 دارد از اینکه بکسر عبارات نظیر این و بیولید خلاصه جل بر حسد نکند که تمام آنچه نوشته اند از
 خود شما باشد و اینکه گفته که اگر اینفرمایش صدق و صحیح است عین عبارات او را چنانستند
 که گفته که این عبارات بیافست یا کتاب منخرف و دیگر او بیست و هفتاد و یک و تو امر و از عبارات
 او برای هر کس نقل میبکند در این راه هم همین طور هر کس از دوستان او نقل میبکند
 و نوشتجات منفرد از او میآورند و مولای بن رگوار من اعلی الله مقامه در رساله که با سر
 شاه شایب در رد آن مرد نوشته اند مرحوم فرموده که چون دید که غلطیها را از عذر
 و اعتذار گذشت و مرحوم اعراض نمیکند از قرار نوشتجات منتشره گفت من قطب روزگار
 و همه عالم بر گرد من میگردند و باین اجازه من حرکت میبکند جمیع حروف کلمات آمدند
 پیش من بجد کردند و من هر را عرض کردم که هر یک معنی دیگری را بدهند و خاصیت دیگر
 نایبشند حالا تو امر و از کتاب نوشته بعد از پنجاه سال انکار میبکنی و بیاد نام کسوت
 در چه سن بوده لبنا ابداد را زمان نبوده با آنکه طفل غریبی بوده و تحکم میبکند که هیچ
 نبوده و نیست و خداوند برای هر چیزی دلیل صدق دارد و قوا خود اهل عریضه خود
 در گوشه خلوت خود بنشین و نظر کن باین عبارات بیان موافق عربیت است یا نیست اگر
 عربیت کامل نداری مصدق پیغمبر در بیان خلق بسیار است از آسمان کن و خدا را بخود
 حاضر بین و نشئت را کار بکار همین عبارات که تو خود در همین کتاب تعبیر کرده و از بیان نقل
 نموده باین اینها عریض است هوش از سرافشان میبرد که او ای است که تو میخواهی حقیقت خود
 را اثبات کنی بگوئی شب روز است و روز شب از من توقع مصدق کنی حال تو همین کلمات
 میخواهی اثبات حقیقت اینمورد را بکنی و این عبارات نه لفظ صحیح دارد و نه معنی صحیح میگوئی
 بجهنمها تصدیق کن و لغت بیان در نزد من موجود نیست و بعضی عبارات در همین کتاب
 نقل کرده و من هم از نوشتن تمام آنها میزدورم زیرا که فطرت بلا طائفت است اما معذرت
 از عبارات عربی از این بنویسم ناصحت و رقم آنها معلوم شود و چون عبارات را ناقص نقل
 کرده در معانی هم سخن بسیار نمیتوان گفت با وی از اینجمله است فی الباب الخامس من الولد

الثالث

الثالث في ان المقاعد المرفوعة اذا اذن برفع ولا يثبت الامر به لله لا لخلق ولا لمفعول
 ما يشاء وبكم ما يريد لا لئلا يسال عما يفعل وكل عن كل شيء لئلا يكون غلط است اذا اذن
 اوله است برفع ويثبت برفع وثبت بابد باشد واذا امر فاعل يثبت است لفظا عيب ندارد
 اما معنى غلط است زیرا که ثبوت امر برای خدا محل استثنایست و در هر حال ثابت است
 وكل عن كل شيء لئلا يكون ظلمي است فاحش وخلاوند فرموده معاذ الله ان تاخذ الامم جدنا
 منا عنا عنده ولا يكلف الله نفسا الا وسعها والا ما انبها كنهه است في الباب الحادي و
 العاشر من الواحد الرابع من تيجار عن حدود البيان فلا يحكم عليه حكم الايمان سواء كان
 او سلطانا او ملوكا او مملوكا غلط است ملوك جمع است و بنا بر مقرر و در باب بعد
 ارتفاع كل بقاع كانت فوق الارض غلط است كل البقاع الله باكل بقعه بابد باشد
 في الباب الخامس من الواحد الخامس في اخذ اموال الذين لا يدعون بالبيان ورده ان
 دخول في الدين غلط است وردها بايد باشد في الباب الخامس من الواحد السادس
 في حكم التسليم ان يسلمن الرجال بالله اكبر ويحسبن بالله اعظم والثناء بالله المحي و
 يحسبن بالله اجل غلط است موقع فون تاكيد نیست و يحسبن در و هم با فون تاكيد
 ببيان بايد باشد و ب فون تاكيد ببيان بايد باشد و شما امروز را قه مبشر يدر
 اخوان خود را اهل بهشت و خداوند فرموده در چند جای قران باین مضمون بختتم
 فيها سلام في الباب العاشر من الواحد السادس فرض على كل نفس ان ينقش على عصى
 الاخر قل الله حق غلط است تحقيق احمر بالعقيق الاخر بايد باشد و این مضمون را
 مکرر مینویسید همیشه مراقب اول ظهور باشد که بقدر شمع شمع عشر ناسعه
 صبر کن غیر مذکور بی عند الله و جميع اعمال قوا باطل میشود و این تکلیف ما لا یتاقت
 و بنا بر این کل اعمالشان باطل شده است في الباب الخامس من الواحد السابع يوم ظهور شجرة
 لن يجل الا حلدان بدین بدین الذي قد دان به قتل الظهور و انما كنهه ان انتم تحبون ان تغفون
 چند غلط دارد يوم ظهور شجرة اگر چه مراد است الشجرة بايد باشد لن يجل لا يجل بايد
 باشد بدین الذي قد دان به الذي قد دان به بايد باشد ان تغفون ان تغفوا
 بايد باشد في الباب الثانی من الواحد الثامن يجب على كل نفس ان يورث لو اشته غلط است
 يورث وارثه بايد باشد و در همین باب ذلك يوم ظهور من يظهره الله ان قوم من قومكم
 انتم قل انتم بالله غلط است جای فون تاكيد نیست و باز و ان تعلمون لا نصبرون غلط است
 و ان تعلموا بايد باشد في الباب الخامس من الواحد الثامن فرض على من يقدان باخذ ثلاث

الماس البعده و اربع اصل اصغر و سبعة و ثمان و تسعة و عاشر و سبعمائة و سبعمائة و سبعمائة
 متعدد دارد اول چرا عدد البعده و اوسطا عددا و انداخته و حال اینکه متعلق بمجموعت
 ثانی قهرها میباشد جمع و حرو و باشند ثالثا عدله میباشد هه ثانی و ثانی باشد
 ثلاث و اربع مذکور شد و سبعة در مقام مؤنث و در باب فی دخول الحام اربعه يوم مرت و امه
 اربعه ايام بايد باشد چنانکه خود ش باز نمائند ايام گفته و نکته در این مقام است و ان اینست
 که بگوئی شخصی باین اختراع میکند و بر طبق زبان سایر مردم نیست اما خود این زبان که
 اختراع کرده بايد بر اینی باشند باشد که صحیح و سقیم ان قهر داده شود حالا اگر اختراع توان شد
 که اربعه يوم بگوئی دیگر نمائند ايام چیست و اربع اصل دیگر کدام است پس ملاحظه کن که
 قاسم بوط صرف است و نه پیش خود میزان دارد و نه بامیزان کلام عرب راست میباشد
 خلاصه در آخر این باب مینویسد طوبی لمن يدرك لقاء الله يوم ظهوره و كان على
 طهارة عن ما يجده الله و این بهیضه است خود او را اثبات عتس عن ما يجده الله خود را
 پیراسته اند اما محض شده اند نه ظاهر و درست انصاف بدیهید و ملاحظه کنید
 و نیز در باب بعد میگوید در بیان آنچه بنی يظهره الله ساجد شود ارواح علیین
 است و اگر نفسی بجز سجد که ساجد نشود او است کل در علیین ملاحظه کن و انصاف
 بدیه که بگفتی که ساجد نشود چگونه کل درون علیین میشود في الباب السادس من الواحد
 التاسع ينبغي على الناس ان يقرن طائفة من طهارة فيها النقطة غلط است ان يقرنوا باشد
 و فون تاكيد هم اینجا است و در باب بعد گفته قل الله انضبطكم عن التقى و ما ينسب اليه
 غلط است ظاهر باید باشد خلاصه که این قبلی از کثیر غلطهای عبادات او است
 که بجهت نمونه اشاره کردم و خدا رحم کرده است که اتباع او و زاول که این خرافات را
 مینوشت هم میگردند و تصحیح میکردند و بعد منتشر میکردند که اگر بصراف اول
 گذارده بودند دیگر پیش از اینها متاسف داشت و بقرعه عربی بخط خودش بمولای من
 اعلى الله مقامه نوشته است که بیست غلط در همان رقعہ نوشته و مولای من خرا
 عنوان فرموده و رساله در رد او نوشته است و عبادا تدر و دم مشایخ ما نوشته
 که سابق بر این ذکر کرده ایم باز غلط است و دیگر معانی و تحقیقات که میکند که کل
 از آنها میخندد کمال تعجب است و الله از کسیکه اندک سواد داشته باشد و احتمال بدهد
 که این شخص اهل لسانست چه جای علم و چه جای مقام و چه جای امانت و نبوت لا اله الا الله
 یعقلون و لا من اولیائه یقبلون حکم بالغة فاقنع الا یات والذکر عن قوم لا یؤمنون

واما آنچه گفته که منصفین عالم بظان و ذکاوت و آگاهی خاد و افراد انجرب معتمدند باید
 رسید بنفس او که بقوت بیان نصرف نفوس کرده باشد که خود را اعلم عالمی این کر و مستند
 فطانت و ذکاوت شمارا از اول کتاب تا اینجا سباحت کردیم که بحق خداوند قدر را از بر تمیز
 نمید هید چنانکه از شرحهای سابقه ظاهر شده و اما نصرف خود او بقوت بیان
 در قلوب نمیدانم نصرف ایشان بیشتر بود یا نصرف عمر بن الخطاب که کردنها از مردم
 فدائی آنها بودند و حال اینکه امر و زنه شمشیری بالای سرشان است و نه ماله باها
 بنال میشود بلکه فقط خست طبعهاست که آنها را باین راه واداشته و یکی از علما
 سخی شب در کتب ملاحظه میکرد و حقیقت امر الو منین علی بن ابیطالب بر او ظاهر
 شد صبح آمد در ملائشا گردان و گفت مرا بکشید که حقیقت علی را نصیب دهم و اینها
 از نصرف رؤساء نیست و روز قیمة شیطان میگوید ما کان لے علیکم عن سلطان
 الا ان دعوتکم فاستجتم لی فلا تلوی و لو هو انفسکم تا اخرین سلطانی از برای رؤسا
 نیست الا اینکه مشارکت در جنت طیب باعث انجذاب قلوب میشود پسوی جهنم
فصل گفته است و در فصل ۹ و ۱۰ نسبت دین تاویلی و تناسخ داده تا اینکه
 فرموده اند موافق عقل و نقل ان قالب در دنیا بسیار نیست عدد محصور است که از
 ان روح و صفة حکایت میکنند و ان همان چهارده نفس مقدسند و در فصل ۱۱
 طریق باطن آنکه شی را در بموش کمال محمدند حرکت میدهد که نورانی است و مجهل
 مطلق اگر ظلماتی است و در فصل ۱۲ فرموده اند اصل این مطلب محل سخن است که میشود
 بدنی پس از او خام بپوش آورد و بگوید من سلامتم یا نه این مخالف ظاهر اخبار است و عجیب
 علمای شیعه شناسخ دانسته اند و لے این حضرات باینه هیچ منع از شناسخ نمیدانند و همین نحو
 از غامبکتد سخن مادران مونی است که از قبر خود بیرون میاورند قبل از ظهور بمجر امام
 یا بمقتضا طبیعت بان قسم که خدا نانا است و حقیقت ان از اسرار ال محمد است و ان غیر شناسخ
 است و در فصل ۹ بعد از معاد ماات نتیجه گرفته اند که حال هم هر که کوساله صفت را پیشوا
 خود سازد و مرد مران دعوت نماید و اسامری بخوانند و باندک حسد قابل و تبصره
 فرعون اما موسی در هر قالیه بروز نمیکند انهی بعد از فاطم زنت که لا بق خود او است متکلم
 شد و گفته است انطیلع و اکثرا از اسرار میزدانند اینجا عه بر خورده اند و جسد بلا روح
 مرده است و روح بلا جسد ظهور و بروز ندارد و حقیقت محمدیه است که تجلی میفرماید و
 قوال بعد از اشراف از قوال قبل هستند و الا شناسخ و تکرار لازم میباشد و در و نیست

در عقبه یهود بگردیم و دست خدا را بسته ایم ما نفسخ من اینها و نسیه ما انان بچین من
 او مشاهیر المسلمان الله علی کل شیء قدیر او لم یروا ان الله الذی خلق السموات والارض
 قادر علی ان یخلق مثلهم وجعل لهم اجالا رب فیه فابی الظالمون الا کفورا و نفس مبارک
 از اعلی افق سیادت که او اسنه بصفا و علامات بود برخواست و اهل عالم را در بموش
 که خاتم انبیا است حرکت داد و نفوسی چند که در زمان و حدت خرق حجب تقلید
 نمودند شهادت دادند که این است ظهور موعود الله الذی انزل الکتاب المیزان کاب و
 میزان با همست قائم را با میزان که همان آیات است سنجیدند و موافق یافتند و گفتند
 هذا ما وعدنا الله ورسوله الحمد لله الذی صدقنا وعد و اینجاعت مرد کافی هستند
 که سر از قبر بیرون آورده بانفسم که خدا خواسته و ان از اسرار است و جماعتی که انکار نمودند
 سامری و قایلند که سر از قبر خود بیرون آورده اند بانفسم که خدا خواسته و ان غیر شناسخ
 است چنانکه کفر و ایمان که از سابقین ظاهر شد از اینها هم ظاهر گشت و بعد از خلع رطل
 از ابدان بجز این میسرند تا اینکه گفته مثل مثل شمس مرایا حاکمه از او است هر باب با سیمی دیگر
 و صفی خرمی اظم از اول ظاهر شدند و کاب بعد محیط و مجسم بر کاب قبل بود
 که هزارانند بکین پیش نیست جز خالان عدد داندیش نیست بر مثال موجها اعداد
 در عدد آورده باشد بادشان این بود خلاصه آنچه در این مقام ذکر کرده **جواب**
 کانکرده است که بر اسرار واقف شده و بهمان که رایحه مطالب حقه که بیان عبر واقع است
 بمشام آور سیده یاست و حیف که زمان مقتضی بیان نیست و لا میدید که اینجا عت محرو
 امر خداوند را باز بچنانکاشته اند و دل خود را بنو همتا خوش میکنند و زهم فی خوضم میگویند
 و مولای بزرگوار من ادام الله ایام افاضاته در مقدمه کتاب مذکور و در خاتمه ان کتاب
 بتقصیل اثبات فرموده است که حضرات مذهبی غیر از شناسخ ندارند نهایت در بعضی جزئیات
 باثنا سخیان سابق فرقداشته باشند که انها میگویند ارواح کفایت و تعلق بایان حیوانات
 میگرد و اینها این را نکشند و الا در سایر مطالب همان مذهب را اختیار کردند و این
 بنده در این رساله جزئیات و بکوار مذهب اینجا عت بر خودم که بعینه مذهب شناسخ
 است مثل آنچه در باب ملائکه میگویند و سابق اشار باها شده است خلاصه و مولا
 من روحی فداء حیواتی چند از ابقان نقل فرموده که بعینه مذهب شناسخیان و اثبات
 نموده است و خود این مرد هم در همین مقام و در سابق مضرب باها نموده است نهایت چون
 در اخبار صریحانکبر فاعل شناسخ را فرموده اند اینها اسم را از خود و میگویند و لرسم

همانست و تناسخ خبر از این چیزی نیست که روح از این قالب بیرون آید و بقالب دیگر منتقل گردد
 شما که بجهت همین سخن را در بد میگویند و بگویند که خود را در کفایت و تناسخ از خود نفی کرد
 برای چه چیز است مگر همین که گفتی ارواح بمنزله شمس هستند و اجسام بمنزله حرابا از تناسخ
 خارج میشود مراد از تناسخ این است که همان قهقهه روح در قالب و لیس بروز داشت
 قاعده در قالب دیگر بروز کند نه ثابت تو تغییر از این میاوی که روح اول عکس در قالب دیگر
 انداخته بود و حال انتقال شکست و قالب دیگر جای او نگذاشته شد تناسخی میگوید که روح
 از این قالب بیرون میرود و در قالب دیگر داخل میشود و بسا که شرح مراد خود را هم بگوید
 همین سخن تو را بگوید و حال اینکه سابق ما ثابت کردیم از اخبار اهل محمد علیهم السلام که کفر تناسخ
 از باب لفظ خروج و ولوج نیست زیرا که این لفظ را خود امام در آخر همان حدیث شریف که
 در دو آنها میفرماید بنا بر آنکه بیان حق مسئله را میفرماید که میگوید در فرق مذاهب اتفاقا
 مذهب حق در لفظ خروج و ولوج نیست که شما از این فراموش کرده اید و فرقی در این است که اما
 بیان میفرماید که روح که از بدن خود بیرون میرود در قالب بدن او محفوظ است در نزد کسی که
 چیزی از او دور نیست و جبرین بحث هر روحی را بیدن خاص خودش بر میگردد و اهل
 تناسخ میگویند که از این قالب بیرون میرود و بقالب دیگر داخل میشود و این باطل است و
 شما هم که همین را میگویند حتی صریحا میگویند که اشتباه باشد در دنیا مدتها
 مدد بد زنده کافی کرده باشند و برای خود صاحب جلی از خبر یا شتر باشند و یک دفعه
 منقلب میشوند و کس دیگر نشوند چنانکه در ابقان صریحا میگوید بنفصل و نظر یا خضرا
 بکفر عبادت را و با پیشتر بنفوس گفته است و هم چنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از فور
 بعثت بدیع جد بدله جان خود را بصد هزار چله و ندرت بر از موارد هلاک حفظ نمودند
 بقسمی که از خاری اخر از می جسته اند و از و باقی المثل فرار می نمودند بعد از شرف نفوز
 کبری و عنایت عظمی صد هزاران جان را بگان اتفاق میفرمودند بلکه نفوس معصی
 از نفس تن بیلد و بکفر از این جنود در مقابل گروهی مقابله می نمودند معذک چگونه
 میشود که اگر این نفوس بجهت همان نفوس قبل باشند اینگونه موارث که مخالف عادات بشری
 و متنافی هوای جسمانی است از ایشان ظاهر شود باری این مطلب واضح است که بدون
 تغییر بنده بل الهی محال است که این قسم آثار و افعال که بهیچ وجه شباهت با آثار و افعال
 قبل ندارد از ایشان ظاهر شود و در عرصه کون بوجود اید چنانچه اضطراب ایشان به
 اطمینان بنده بل میشود و ظن بقیه تغییر میبافت و خوف بمرات مبادله میبکشد اینست

اکسیر الهی تا اخر آنچه گفته ملاحظه کن که چگونه مجوز میکند که مخلوق باشد ساطع الهی
 در دنیا زنده گانی کرده باشد و اعمال از خبر یا شتر از او سر زده باشد و بل مرتبه یکی
 منقلب شود و شخص دیگر شود و یکی شخص اول باطل شود و ثواب و عقاب او از دنیا
 برود و اینها اهل نادان اینقدر معرفت بحقیقه نفس انسانی ندارد که اینگونه تغییرات
 و اکسایات را سبب تغییر نفس میدانند و اگر اینها سبب تغییر نفس است پس همان شخص
 کافر یا مؤمن یا ضعیف در حالت اول خود هر روز در حال تغییر و انقلاب است و هر روز
 شخص دیگری است زیرا که هر روز علم تازه دست میآورد و عمل تازه میبکشد اگر بنا
 باشد این تغییرات سبب تغییر و انقلاب نفس انسانی بشود جزئی و کلی آنها سبب
 تغییر میشود چنانکه عدد ده و امثال او یکی بر او افزوده میبکشد و باز ده میبکشد
 و اگر هزار هم بر او افزوده میبکشد و هزار ده میبکشد و اگر نفس انسان امرش با این
 منوال باشد که این تغییرات بر او وارد آید پس در هر آن آن شخص دیگر خواهد بود و از
 کجا است که انسان شصت سال عمر میبکشد و هر وقت ملاحظه میبکندی ببندی که
 خود او است و ز یاد و گم شده و مثل اینجاست مثل الشخص است که کدوئی بگردن خود
 بسته بود که خود را گم کند و در وقت سباب خوابید و شخص طحان کدوئی او را باز کرده
 بگردن خود بست چون صبح شد بچانه جاهل نظر کرد و بدو وضع دیگر است و با خود
 میبکشد اگر من منم کجا است کدوئی گم کردیم و اینها اینجاست با این معرفت از غای معرفت توحید
 میبکشد و حال اینکه نفس خود را نشناخته اند و با اینکه تغییرات نفس را کم میکنند و عجب
 اینست که مثل همان شخص صاحب کدو و خود را میبایند و معذک خود را کم میکنند
 و برادران خود میگویند که ای برادر تو همه اندیشه ما بقی الحی دمی رفته خوشتر از امکن
 یا و مکرش تو همان هوشی و باقی هوش پوش و در حقیقه تغییر باندیشه و هوش هم از
 نفس انسانی سر و در نیست و او از اینهم بالا تر است زیرا که اندیشه و هوش هم در زیاده
 و نقصان است و خداوند فرموده ردالی العمر لکلا یعلم بعد علم شیئا و نفس انشا
 ابد تغییر پذیر نیست و اگر تغییر پذیر بود پس چگونه باقی و دائم و خالد بود و چگونه جبری و متعنا
 میبکشد پس اینها خرافات است که اینجاست از جهل خود سر زده اند و در حقیقت بدانند و آنها
 مغلول دانسته اند که گمان کرده اند که همان ارواح سابقه است که هم در مظاهر جدید بروز
 میکنند و نمیدانند که خداوند هر روز خلق جدید میآفریند و امام ردیهی مطلب را از
 مذهب شما بخوان فرمود و فرمود من لای اول و مطلب اینست که اگر اینها ارواح قبل

در دنیا زنده گانی کرده باشد و اعمال از خبر یا شتر از او سر زده باشد و بل مرتبه یکی

هستند روح اول از کجا اندیش همانکه روح اول را خلقت فرمود قادر است که او را وحید را
هم بیافریند باری و اما این شریقه مانع من ایند و نفسها نانات بخیر منها و مثلها سا بقا فرما
امام را کرده ایم که فرمود در نزول اب الف و او نبود و این را الحاق کردند و اصل ان اینطور
بود مانع من ایند و نفسها نانات بخیر منها و مثلها سا بقا فرما
است و بدین است که حاکم مثل درجائی است که غیر اول منظور باشد و الا مفرود مانع
من ایند و نفسها نانات بخیر منها و مثلها سا بقا فرما
الا امثالکم پس در باب و ظهور را امثال خوانند و مسلم غیر انسانند و اگر این امثال را
هم بدانیم معنی تفسیر یکدیگر تمام مذهب متاخرانچو گرفته و از شما بعد نیست ولی از
حق دور است خلاصه پس همه آنچه می بینی که خداوند در این ملک میافریند هر یکی خلق
خاص جدا بدست و در خطی بنا بقاین ندارد و همه آنچه هم که خلق میکند باقی و دائم است
و فرمودند که خلقکم للبقاء لا للفناء و نفس هر کس در حد خود دارای کمال است و هست اما
بدن دنیوی بجهت خبثی که از جای آن هست ناچار باید این کالات را بدست و ببرد و بد
این است که یک روز جاهل است و روز دیگر علمی زیاده میکند و روز دیگر کمالی میافزاید
و روز دیگر صنعتی میآموزد و روزی منعم است در این بدست و عزایق دارد و روز
دیگر مفارقه پیدا میکند و در همه حال او است و پس او است که روزی قطع حلقه میکند
از بدن او است که در مرتبه بیدن خود متعلق میشود و رجعت میکند و باز میبرد و مکرر
بیدن خود متعلق میشود و در رتبه محسوس میشود و ابدان تغییر بدست و در ذات او حادث
نمیشود و زنده زنده است و عمر و عمر و هیچیک تغییر نمیکنند و منقلب بدیگری نمیشوند
و بدن هر کدام مخصوص بخودشان است و حال است که روح زید در بدن عمر و یکجای چنان
شاکر و اگر نزد استاد بی تحصیل کند تا تمام علم و حال او را بیاموزد غایت شخص اسناد
یافتی بر حال خود است و شخص شاکر و باقی بر حال خود و هیچیک منقلب بدیگری نمیشوند
خلاصه و سابق بر این بر اینهای دیگر این مطالب بیان شده است و در این مقام خود مولای
بزرگوار من باضمح بیان شرح فرموده و تفصیل زیاده بر این لازم نیست الا اینکه صاحب این
که کو با استادها اینها است و در این بیان و هیچ کدام بدرجه تلبیس و نمیرسند بیانی میکنند که
سابق ما هم بیانها کرده ایم که در آن کلام را میکنند و اینها شان هم در این مقام ضرر ندارد و
ان اینست که میگویند از قبل و مقام از برای شمس مشرق از مشرق الهیه بیان نمودیم
یکی مقام توحید و در رتبه تفرید چنانچه از قبل ذکر شد لا تفرق بین احد منهم مقام دیگر

تفصیل

تفصیل و عالم خلق و در رتبه حد و ذات بشریه است و این مقام هر کدام را هیچیک معاین و امری
مقرر و ظهوری مقدار و حد و مخصوص است چنانچه هر کدام با سببی موسوم و بوصیف
موصوف و امری بدیع و شریج جدید ما موردن تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض
منهم من كلم الله و رفع بعضهم درجات و اینها تفسیر بر مریم البیتات و ایدناه روح القدس
نظر با اختلاف باین مراتب و مقامات است که بیانات و کلمات مختلفه از ان بنا بهج علو
سخانی ظاهر میشود و الا فی الحقیقه نزد غار فیه معضلات مسائل الهیه جمیع در حکم
کلمه مذکور است چون اکثر ناس اخلاص بر مقامات مذکوره نیافته اند اینست که در کلمات
مختلفه ان هیاکل منخلة مضطرب منزول میشوند تا آنکه شریج در این مقام داده و اطلاق
ربوبیت و الوهیت در مقام وحدت ایشان نموده است تا آنکه گفته و اگر نفعی از رسول
الله براند این نیز صحیح است و مشککی در ان نه چنانچه میفرماید ما کان محمد الا احد من بندگان
ولکن رسول الله و در این مقام هم مرسلند از نزد سلطان حقیقی و کینون از لای و او جمیع
ندای انا خاتم النبیین برانند انهم حق است و شبهه و اداهی نه و سبیلی نه زیرا که جمیع یکدند
و یکنفس و یکروح و یکجسد و یکامر دارند و همه مظهر بدت و ختمیت و اولیت و آخریت
و ظاهریت و باطنیت ان روح الارواح حقیقی و سادج التواضع از پسند و هم چنین اگر
بفرمایند نحن عباد الله این نیز ثابت و ظاهراست تا آخر آنچه گفته و گمان کرده که تحقیقی از این
شریفر و لطیف نیست و حقیقه معرفت را دست آورده است و حال آنکه آنچه گفته خطی است
فاش و خطا نیست باین زیرا که شبهه نیست که خاتم انبیاء مؤثر جمیع خیرات عالم هست
و همه از نور مقدس او خلقت شده است و ائمه اطهار هم با انحضرت از بل نور و یک
طیف هستند چنانکه فرمودند در زیارت که شهدای ارواحم و نورکم و طبیعتکم واحدة
طایب و طهرت بعضیها من بعض و اینها هم در مقام حقیقه بالنسبه بجهت کائنات مؤثر هستند
و جمیع خیرات عالم از اشخاص انبیاء و مؤمنین الش و جن و ملئکه و سایر خیرات همه شئون و
شعب نور مقدس ایشان است باین تفصیل و ترتیبی که در سلسله طوبیه بیان شده است
و بدین است که شئون و شعب نور مؤثر در مقام خود هیچیک مظهر اسم جامع مؤثر نمیشود
چنانکه رؤیت و سماع و شتم و ذوق و لمس مثلا آثار روح حیوانی هستند و شئون و شعب
او بند و هیچ یک از این صفات مظهر اسم جامع روح حیوانی نمیشوند و اگر ادعای این مطلب
را هم بکنند از ایشان مستفوع نیست زیرا که اگر چشم مثلا ادعا کنند که من مظهر جامع حیوان
باو میگویند که یکی از کالات حیوان شنیدن است شنیدن تو کجا است یکی از کالات

حیوان

جوان بودند نسبت بودند و کجاست یکی چشیدن چشیدن تو کجاست از عهد
هیچیک از این کالات چشم بر نگارید و هم چنین کوش بالنبه بچشمین و هکذا سا بر
در میان اعضا و جوارح قلب مدعی است که من مظهر اسم جامع روح هستم که کالات
از من است و چشم بفرمان من می بیند و کوش بفرمان من بشنود و سا بر اعضا هر یک بحکم
من کار میکنند پس من همه چیز دارم و اسم جامع بر من رسد است و سا بر اینطور نیستند و
حق میگویند و درست بفرمان من است که میثاق و طاعت قلب و از تمام اعضا کافر
و همو طبع او هستند و اعضا هر یک نسبت بدیگری اگر حکم قلب در میان نباشد
اطاعت از یکدیگر ندارند و اینک می بینی هر چه در ویا و یکدیگر هستند بخود خود
الها نیست بلکه هر یک از اعضا عرض حاجت بقلب میکنند و او امر میکند سایر را
که کمال حال او باشند چنانکه اگر نور چراغ را بجوای یا خود بیره و در حاجت خود صرف
کند بحالت غریبه که در چراغ کعبه و چراغ را بخود بیری که نور چراغ بنبیست و بپاید و الا
بتنهائی طاعتی از تو نخواهد کرد هم چنین است امر در این مقام اگر چشم نزد کوش هزار التماس
کند که یک کلمه برای او بشنود نخواهد شنید مگر اینکه رو بقلب کند و از او بخواهد
و کوش را فراداد تا اینکه برای چشم بشنود خلاصه عرض اینست که این آلات هر یک در
حد خود صاحب یک کمال مخصوصند و همان اسم بر او رسد است و اگر ادعای بالا نکند
از او مجموع نیست زیرا که بر همان ندارد و انکال کاذب کرده و دان نیست و خاصیت
ان از او بروز نمیکند هم چنین است امر در این مقام و لهم المثل الا علی هر چند که اینها
هم آثار و جرم مقدس خاتم هستند و از عرق جبین او خلقت شده اند اما هر یک از
ایشان را شانی خاص هست چنانکه فرمودت انزل فی فضلنا بعضهم علی بعضنا اخر
ایه و هیچیک از انبیا سوای محمد بن عبدالله مظهر اسم جامع حقیقه خاتم نیستند و
اینست که عصمت کلیه از برای احدی از ایشان نیست و نسبت بربان ایشان نوع عصمتی
داده شده است اگر چه همان عمل برای مؤمنین که در وجه ایشان طاعت باشد
و له برای ایشان عصمتیست چنانکه فرمودند حسنا لا یبر سبئان المرفین و اختلاف
در میان ایشان بالنسبه بمقام ال محمد که بنیچیم بسیار است بعضی اولی القومند بعضی
مرسلین بعضی انبیا و در میان ایشان اشتباه هستند که بسا مبعوث بر نفس خود هستند
نه دیگری و هم چنین در علم ایشان اختلاف است خضر علیه السلام میداندا آنچه موسی نمیدانید
و ما مورد میشود که از او تعلیم بگیرد سلمان میداندا آنچه داود نمیدانید و هکذا همه ایشان

نسبت بیکدیگر امرشان بجهن منوال است و هر یک جهت خدمتی برای ایشان معین
است و بدینجهل است که بمقتضای قابلیت هر یک ما مورد جهت میباشند و اگر قابلیت
جامع یک کاتب در میان ایشان بود مثل خاتم مبعوث بسوی کافه ناس میشد و
بالفرض اگر بکوفی که این بملاحظه صلاح حال ناس است و اقتضای قابلیت ایشان
میگویم از آنکه حکمت و عدل پروردگار در بالا و پایین و راجی و مرجی همه جا جاریست
ثانی اینکه اگر اینطور است که تو فرض کرده جهت چیست که باید موسی از خضر تعلیم بگیرد
و سلمان فتوای را بداند که داود ندانید پس بالبداهه در میان ایشان اختلاف در رجات
هست چنانکه صریح قرآنست و هیچیک از ایشان در حکایت کالات خاتم انبیا بدرجه تجلی
عبدالله نمیرسند و او است بمنزله قلب در میان همه ایشان اینست که حضرت امیر فرمود انا
واصحابی ناشئنا القبطیاء علام الفلك و احکاب النخضر در این مقام پیغمبر است و ائمه اطهار
که مضایح اویند و اینست مراد از فرمایش پیغمبر که مثل اصحابی کالتیوم باهم اقتدیتم اهدتیم
نه آنچه مردم گمان کردند و گمراه شدند خلاصه پس محمد بن عبدالله در میان همه انبیا بمنزله
قلب است و سایر همه اعضا و جوارح او و هیچیک حکایت اسم جامع خاتم را نکرده اند سوای
او و اینست که عصمت کلیه مخصوص بانحضرت است و ائمه اطهار و علم ماکان و ما بکون در
نزد ایشان رفت و فرمودند که اگر میان موسی و خضر بودم خبر میدادم بایشان که من علم از هر
دوی انعام و هکذا و فضل خاتم بالنسبه بتمام ایشان که ضروری مسلمین است
و فضل ائمه بر ایشان ضروری شیعه است و اینست که میثاق و لایط و طاعة
و رضایت ال محمد و از همه ایشان گرفته اند و هیچیک را نمیرسد که مدعی مقام محمد بن عبد
الله و ائمه اطهار شوند چنانکه چشم و کوش را نمیرسد که هسری باقلب بکنند زیرا
که آنها محتاج بقلبند و مطیع امر او و او حاکم و فرمانفرما و میان آنها و شان او ارفع
از تمام آنها است و خرافات اینجماعت را بشنو که اگر هر یک ادعای خاتم النبیین میکنند
و است از برای احدی از ایشان دان نیست سوای محمد بن عبدالله صلی الله علیه و
اله و است انکسی که معراج رفت و جبرئیل عرض کرد که بجای کام زدی که احدی پیش از
تو کام نرفته است و احدی هم بعد از تو کام نمیزند و این است که انحضرت همین که از اعلى
مقامات نزول فرمود در دون درجه ذات خود مثلا موسای پیغمبر را در دو فرمود و موسی
در نایب نماز شفاعت است و اگر در تحقیق خواست و انحضرت باز عروج فرمود و عرض
کرد و نیز انبیا و دیگر را در عرض راه ملاقات فرمود و اما در مقام بالا فرمود بجای رسید

چگونه جاری میشود و یا نفس مقام خاتم نیست که جزائی که با دقایق پیغمبران باید باشد
 شخص او بداند و توانسته اخبار را ندیده که انبیاء هر یکی بجهت منوال بحر صفت
 میباشد و خاتم بجهت منوال همه از شفاعت است معذرت میخواهند بسبب ترلا از کلام
 که از ایشان سر زده و حواله بجام می کنند بلکه شهادت بتالیع رسالت خود را از خاتم
 میخواهند بلکه در مقبضه واقع ایشان بشفاعت محمد و آل محمد داخل جنت میشود
 واحدی از اولین و آخرین مستغنی از ایشان نیست و فرمودند که همه انبیاء در مقبضه در
 تحت لوی خاتم میباشد معنی اینکه ایشان چه است ایایان وضع که شایع یافته اند و
 میخواهند و جنت و بهشتی بیانند درست میباشد و الله که چنین نیست و مساله مؤثر
 ایشان که فرمودند تا آدم انا فوج در حلیه بمساله بد و عودند در ایشان مؤثرند و لای
 بکلی از کل و انبیاء از خود ایشان که دون درجه ایشان است خلقت شده اند و در
 مقام عود هم بخوان مقام که از ان اسناد شده اند بر میگردد و همان که از ان مقام ال
 محمد ابد شده باشند یا تا نجا بر گردند و تا الا که مقام معلوم و اما آنچه مصنف دلا
 از صفات ایشان مولا و روحی فدا و نقل کرده در باب اینکه اسم سامری و فرعون را مثال ایشان
 برسد و دیگری میتوان گذارد مثل اینکه در حدیث شریف ابو موسی اسفندی و سامری
 این امت خوانند زیرا که لا قتال گفت و هم چنین عرض میکنم ذکر فراغت این امت در احضار
 مکرر شده است و فرعون و هارون و ابوبکر و عمر تا قبل فرموده اند و این در مقامی
 تا قبل باطن است و در مقامی تا قبل خاص خلاصه که مصنف باین فرمایش کان کرده که
 حال شهادتی از قول ایشان دست او رده و بر ایشان رد کرده است ای بی مبالات
 تو در خانه کتاب ملاحظه کن و ببین که مطلب ایشان از این فرمایش چیست انوقت ببین که
 مؤید مطلب تو هست یا نیست و تفصیل مطلب را خود ایشان فرموده اند بطوریکه در
 شهادت لیس شده و در اینجا همین قدر اشاره میکنم که اگر ناخاری نظر کرد فرمایش ایشان
 در غالب اشکال نمائند پس بدانند که مراد از فرمایش ایشان این است که مثل فرعون و سامر
 آنها صفاتی هستند نوعی که در اشخاص بروز میکنند و هر جا که بروز کردند بان اسم
 خوانده میشود مثل اینکه کتاب صفتی است نوعی که در اشخاص بروز میکنند و هر جا که
 پیدا شد آن شخص را کتاب میگویند و علم صفتی است نوعی و در هر که پیدا شد او را عالم
 میگویند بلکه مثل ظاهر هر که صاحب علام شد او را مولی میگویند و هر که صاحب
 ملک شد او را صاحب مال و در ملک مینامند تا بداند که کاتبان و

برای خود شخصی هستند و هیچ دخل بد دیگری ندارند و علما هر یک برای شخصی هستند
 و هم چنین موال و از باب هیچک از اینها عین دیگری نیستند مستلما پس چه در
 ان واحد و چه در انان مختلفه همینکه تو صاحب صفت کاتب را بدی و او را کاتب
 خواندی بجز این که دیگری را هم بدی که کاتب است کاتب میگوئی و در این اسم
 نوعی و ملاحظه اختلاف اشخاص نمیشود بلکه ملاحظه حسن قبح خطوط و اقسام
 آنها هم نمیشود هر که بر خطی بر قسم نوشت او را کاتب میگوئی اما معذرت که هر
 که بر عمار برای توبک کتاب نوشت مستحق جزای خود است و انعام بسیار میخواهد
 و اگر همان کتاب را نویسد دیگر که بد نویسن است نوشت قطعا جزای مبر عمار را با او
 نمیدهند ان مدحی که از مبر عمار بسبب حفظ مبردی از او نمیکند و حال فرض میکنم
 که در وقتی هم مثل مبر عمار بنویسد اگر تو جزای مبر عمار را داده باشی در وقتی را محروم از
 جزا نمیشوای بکنی و اگر جزای او را نداده باشی و بشخص در و تم بدی مبر عمار ظلم کرده البته
 ایام ممکن است که تو تقوا را از نا جری بگیری و عثمان را بتاجر دیگر بدی باین دلیل که
 من تقوا را از نا جری بدادم و این است نا جری حاشا و کلا این ظلمی است فاحش و اگر بر تو
 نیست خداوند هم بقیضا چنین مجازاتی نمیدهد چنانکه آیات قران صریح است در این
 مطالب هم چنین است امر در سار ترب و فرعونیت فرعون و سامری و فرعون بودند که قبل
 از آنکه منصف بشوند باین دو صفت شخصی بودند مستقل برای خود و این دو صفت را مثل
 لباس بخود پوشیدند و در مقبضه الله با بداند و شخص بیابد و عقوبت پوشیدن این دو
 لباس میشود را بپوشند و هر که بپوشد آنها را نمود و اندر لباس را پوشید بپوشان اسم خوانده
 میشود و همان جزا را میباید تا آنکه اشخاص ایشان بکی میشوند در خصوصیت این جنفهم
 مثل هم نمیشوند چنانکه سامری لا مساس گفت و ابو موسی لا قتال گفت و شباهت نوعی در
 میان آنها پیدا شد اما اشخاص شان و خصوصیتها عملشان فرق کرد جزائی هم که میبایستند
 اگر چه نوعا شبیه مجرای یکدیگر باشد اما در خصوصیتها بقیضا فرق دارد زیرا که خداوند
 بجز نیم و صفتهم و هم انقسم که صفات نوعی جزای نوعی دارند صفات شخصی هم جزای
 شخصی دارند بلکه عین صفات اشخاص است که جزای ایشان است چنانکه صریح قول
 خداست و ما تجزون الا ما کنتم فعلون و پیغمبر فرمود اما ای عا لکم تر الذلکم فی لباسی
 لا مساس بر میگردد و ابو موسی لا قتال و اگر چه هر دو در حدیث سبیل الله مشارکن و صفتی
 دارند اما بقیضا آنها فرق میکند و ابو موسی سامری حضرت موسی نیست که رجعت کرد

باشد و هیچ خبر هم از حال او ندارد بلکه اظهار برانست از او که می کند و جزای واحد جزای
و نیست بلکه هر یک جزای برای خود دارند پس درست ملاحظه کن و حقیقه طایب در باب
و ضرورت مسلمین بلکه همه ملتین را با این سخنان واهی زدست مده و دست خدا را معالو
مندان که مثل اینجا عرض کنی که خداوند روح معده و داده و روح یکی خبر یکی شری یا ملت روح
بمقتضای این که مصنف ضریح کرده که هر مؤمن میشود و مجتمع میشوند و رجوعشان بخدا
میشود و این بکر و حرا خاسته بوده و هی این را تطلب میکند تا باصل واحد خود برگردد بلکه
اعداد افراد خلق را خدا دانست و از برای هر یکی معای معلوم قرار داده که در بالای مقام خود
بد و او عودا همیشه معلوم بوده اند و خواهند بود و در اینجا که خداوند آنها خلقت فرموده همیشه
موجود خواهند بود و فنا از برای آنها نیست و همان طور که فردا خلق شده اند فردا فردا
عود میکنند و غیر از این از عدل نیست بلکه با هیچ صفت از صفات تو حید درست نباید و
این باعث با اینکه مدعی معرفتند و الله خدای خود را نشناختند و توهمها میکنند و در
در این مقام منتهی نفری نابر تو را ضعیف شود که بر عقبه بگوید اینجا بر کشند و بد الله را معلول ذکر
اند یا مانع از کن اگر کوزه کری کل چنان کند و مشتی بگیرد و کوزه بسیار و باز آنرا بشکند و کوزه
دیگر بسیار یعنی همان صورت کوزه را باز روی کل بگذارد و هم چنین مرتبه های بسیار و در این
شکل او همین باشد و کوزه کردی که کل را بشکند و کوزه بسیار و انواع اقسام و کاسه
بسیار و بشکلهای مختلف و خنیا بسیار و در ظرفهای گوناگون ترتیب دهد که از هر یک خواهد بسیار
برآید و دفع حاجت ناس را نماید یا تو که کراول را ناقص و دست بسته میدانی یا کوزه کردی و هم را
شبهه نیست که اولی ناقص است که سوای صنعت کوزه از او چیزی بر نیامده و هر چند نکرار عمل کرده
همان کوزه را بجد بد کرده و عمل تازه نکرده است بلکه دست او معلول است از سایر صنعتها و انکی و
هم که دستهای او را غل میکنند خود دست در کردن داشتن علی است که الان دارا هست اما
چون از سایر اعمال و افعال ممنوع است و او را معلول دانسته اند پس انکی که خلق را بد روح میداند
یا ارواح معتبه که هر تکرار میشود و او است که بد الله را معلول دانسته اند انکی که میگوید کل بوم
هو بی شان و است که معتقد است که هر خلقی جدید میفرماید و خلق خدا را ثابت نیست و هم هم
در مقامات خود ثابت هستند بلکه نظر بعلم از لای پرو در کار همیشه معلوم خداوند بوده اند
در مواقع خود شان و بر عالم خداوند چیزی افزوده یا کاسته نمیشود خلاصه که حیفا این مطالب است
که با بنطورهای بیان شود اما خداوند تعالی کند مشطان را که ناچار میکنند از انرا **فصل**
گفته است و دیگر فرمود اند سبحان الله چه مخرجات است که میگوید رسول خدا محمدی فرمود که

مثله سور یا پکوره یا بکفصه این قران نمیتوانید بیاورید اینم میگوید مثل بکرف
نمیتوانید بیاورید و در همه قران و در یک کلمه جمع مینمایم ما خاصیم بخوان بینیم این
مخرجات بعد از یک دم ماکرهای اثر میکنند آنتی خلاصه جوابی قای بزگوار و در مثل
پنج سال هشتاد و نه نفر زباده از هر قبیل در این راه و اینکند از بکان خان دادند
بقدر دم ماکرهای و انحضرت اثر نمود و از انزلت سورة فنهیم من بقول انکم زادنه هذه انما
الایه الی کافرون تا انکه گفته اگر جمیع اهل ایران جمع شوند و ظهر یکدیگر شوند یک کلمه مثل
سلطان نمیتوانند بیاورند و معلومست که ما سوی الله مثل خدا نمیتوانند بگویند و
بیاورند بعد گفته جسد او را جانور و خود و فرار نمود و انکار نمود و قالوا فسلوا فی
حقه ما قالوا فسلوا فی عیسی مبنی احسن علی حاج سلیمان و اقبل از شهادت مامور
از دایجان کرد و بعد از شهادت جسد او را حرکت داد و حال در او عیبه حکمه موجب است شنبه
کذب بنفوسی که از ما سوی گذشتند نمیتوان در فتنه الموثان کتم صادفین تا اخر این گفته
جواب هوش از سر عاقل میرود که اینجا عت چه قدر از عقل محرومند یا انکه
عالم را غامد از کلام حق اعراض دارند انصاف دهید ای امانان که در سوختن صلی الله علیه
والله این متحدان را که فرموده بچه قسم بوده است یا نایان نیست که فرموده مثلاً حدیثی یا سور
یاده سور مثل انرا بیاورید و این از جهته این است که متحدی که میکنند داب این است که
مصدق از فتنه او بلغا بیاورند و ملاحظه کنند که ایان کلمات که در برابر قران گفته شده
در فصاحت و بلاغت بدرجه اورسیده است یا نرسیده و این است که در ابرادانی که جمالی بر
قران میکردند حضرت از کلام فصیحی عرب شاهد میاورند بلکه گاه خود آنها را می طلبند
و آنها را بطایف اندیز و میباشند که کلامی بگویند که معلوم میشود که ابراد مورد از جهته
است مثل و این که معروف است که در لفظ استمراء و بکار و عجب بر انحضرت ابراد کرده
که این کلمات فصیح نیست انحضرت فرمود که شهادت که را قبول دار بد عرض کردند فلان
شخص و حضرت نام فرمود او را حاضر کردند و جای را معتبر فرمود که بنشیند همین که
نشست فرمود از انجا بر خیزد و در فلان محل بنشین برخواست در انجا نشست و باز او را
تا چند مرتبه بلند کرد و نشاند ان شخص هم که مسلم نبود که طبع باشد متغیر شد و عرض
کرد انتم هر روز و انان من بکار العربیان هذا الشی عجب حضرت فرمود که بشنوی مصدق شما
بدون سوال من باین الفاظ مشکلم شد و مخصوص باین ندید و ان شخص در او ردازد و
جهت یکی اینکه خود او اگر از اول میدانست که طلب چیست شاید بی انصافی میکرد و دیگر

باختیار است ملاحظه کن که صحیفه میشود که عمر را بیکر و ابو عبیده و ساله و دیگران نشنیدند
 چه اثری در خلق کرد که تا امروزه لاف لوف مردم هنوز تابعان صحیفه میشوند و اندر
 از انظر از آیات قرآن که صریح در ولایت حضرت امیر علیه السلام است احدی از
 انجمنه متاثر از ان آیات نشد پس اگر تاثر دلیل حقیقت است باید صحیفه میشود حق
 باشد و اگر عدم تاثر دلیل بطلان است پس انبیاء با الله قرآن باطل است پس انبیاء
 با خلق مختار نمیتوان احتجاج کرد و اگر امام یا پیغمبر میخواهند با عجز بعضی آثار در
 خلق بواسطه قرآن بروز بدهند ایشانرا ممکن است ولی انقسم عجمه محل سخن ما نیست
 پس انبیا و ائمه که مولای روحی فدا فرموده است مطلب از ان این است که همانطور که
 از برای آیات قرآن اثرهایی چند در حوائج و در خواص و در حیوانات و اشجار و جمادات
 بروز میکند که حجب و محول نمیشود و مکرر دیده ایم و این است بکراه که از ان قضیه
 ایم که انکلام خداست حال اگر بیافهم با اعتقاد شما کلام خداست پس الله بد با ان تمام
 ابواب بیان جاری کند و بد عرض حق را بیان دفع کند و دم ما را با ان به بندد و بد
 هکذا ناما به بینیم که انهم همین طور تاثر دارد و الا اگر بیافهم خودشان استدلال میکنند و بیافهم
 عامه هم از صحیفه میشوند استدلال میکنند و الله که از شما بعد نیست زیرا که معتقد بود
 که همه اینها اخر رجوع بحق و مظهر الوهیت میباشد باری و اما آنچه گفته که بدن میرزا علی
 محمد را جانور نخورد و فرار نمود در ان موقع چندین هزار مخلوق جمع بوده اند و بداند
 و حکایت کرده اند و در منابع نوشته اند و بدی که حرف صریحی مثل شماهاست و معنی نیست
 خاصه که قرآن بلکه شواهد معتبره کذب شما موجود است و جان دادن شما دلیل صدق
 مدعا نیست چه بسیار زنان و مردان که از سفاهت خود عداست میخورند و خود را می
 کشند و خوار میگردانند و اصحاب بر بد هم نیز جانها دادند و هر چه دلالت بر صدق و حقیقت
 آنها کرد برای شما هم میکند و هیچ معلوم است که در بار ما و معتقد است که کشته نشد
 و مثل حضرت عیسی بگری بجای او کشته شده است و بعد از ان که کلام جسد مطهر
 بوده که حال در او چه محفوظ است خلاصه حرف مفت میباشد میتوان زد و ولی سلطان
 و برهان الهی باید تا مطلب را اثبات نماید **فصل** گفته است در فصل دهم
 میخواهند در احادیث و اخبار بگردانند و این ظهور اعظم از قبل مخازن علم الهی خبر فرمود
 و خند و شتم نمایند قرآن و آیات افاق و انفس را چه میکنند و ظهور را با این تصرف و
 تشویر و همنه و قوت و قدرت چه میکنند فرموده اند این احادیث را با بی نظورند و بداند

در سینه ام

بدتر از علماء
سوء مر

و تشنیده ام ندیده و تشنیده نمیشوند و بد و تشنیده را تکیذیب نماید عدم وجدان
 و دلیل بر عدم وجود نیست تا اینکه فرموده اند نوع این طلب صحیح است که امام شرع
 جدید و کتاب جدید میبار و بد و متفق همین هم بان حضرت عداوت میباشد بلکه علماء
 سوء عالمند از فرمایش و ضد بقایشان مدعای انحراف ثابت و انکارشان مردود
 است تا اخر آنچه گفته **جواب** مراد از این اخبار و آیات و ادله افاق و انفس که
 میگوید همینها است که سابق ذکر کرده است و برای منصفین ظاهر شده است که اثبات
 مدعا شما را نمیکند و بعضی از آنها را هم از مولای بزرگوار من سوال کرده اند و تقصیر
 جواب فرموده و اهل بصیرت نظر کنند و فرمایشانی که فرموده بپسند و این جوابها هم
 که انهم در داده ملاحظه نمایند به بینند که اینها سخن جاهل است یا عالم و مراد از این
 اخبار بیکه فرموده اند با این الفاظ ندیده ام ان است که حضرت از حواله و غیران روایت
 میکنند که فرموده اند انهم من نبی هاشم صبی ذو کتاب جدید ناخو و علاوه بدانکه
 مولای من فرموده است که این اخبار را ندیدیم اشهد بالله که ما هم باز مکرر از اول
 اخر عواله ملاحظه کردیم و با این لفظ حدیثی ندیدیم و ما فرض حجت انرا نموده جواب شافی
 کافی داده ایم و بودن و نبودن فرق نمیکند زیرا که بدی است در میان اهل اخبار که هرگاه
 حدیثی باشد بحمل و بهمه و حدیثی یا اخبار بدی بکری باشد مفسر و مبتنی بحمل و اهل بر مبین
 میکنند پس ما چندین حدیث داریم که صاحب الامر فرزند حسن بن علی ابن محمد بن
 علی الرضا است تا بسول خدا و فرض این است که فرموده اند صبی از نبی هاشم است
 پس اینک که بحمل که حل برهان اخبار مبتنی باید بشود و نمیتوان با چندین بحمل که هنوز
 ما خدا را دست نیارده ایم بطور عموم گرفتن و هر نبی هاشمی که مدعی امامت شد
 از او قبول کرد باری و اما آنچه گفته که شرع جدید و کتاب جدید را تصدیق کرده اند
 این ضد بق مدعای شما است اول تو ملاحظه کن پس مرادشان از اند و چیست
 بعد اظهار سرور کن مراد از کتاب جدید همان کتابی است که خداوند بر پیغمبر نازل فرمود
 و بخط علی بن ابی طالب مکتوب است که لا یأثم الا باطل من بین بدیه و لا من خلفه نه این
 خرافات که تمام بمغی است و مراد از سنت جدید سنت پیغمبر که اصل انرا بد و بد و بد
 و تقییر میبار و بد و احکامیکه بحکم انحضرت باید فسخ شود فسخ میکنند و همین لبر است
 که شما در همه اینها مدعی استقلال و استنباد بد و از این گذشته که صرف کتاب و سنت
 آوردن اهل حق و باطل هر دو میبار و بد پس اگر کسی اهل معرفت است نظر میکند که میگوید

لا

کتابی است و چگونه سنی و حق و باطل را تمیز دهد و اگر اهل معرفت نیست یا آن را
 دیگر باید تا آنکه حقیقت آنها ثابت شود و سابق مفضل و شجره اهرام و اخبار ال محمد
 بر این مطالب شاهد آورده ایم و مولای بزرگوار من بتفصیل جواب فرموده و حاجت
 بنکر نیست **فصل** چون مولای روحی فداه از اخبار و آثار شاهد آورد
 که مراد از کتاب جدید کلامی است که بر پیغمبر نازل شده و آن در نزد اهل بیت سلام
 الله صلی الله علیه و آله و ان را میاورند و هم چنین شریعت پیغمبر بطور صدق و کمال می
 آورند بخمال خود در کرده که قرآن مخریف نشود و سبب هیچ خلاف سنی در آن نیست
 و گفته که آن تارک فیکم الثقلین را نمیخواند و اول نمود و ناخن زن لک و آناله الحافظون
 را حمل داشت و البوم الکمل کم دینکم را معتدل گذاشت و اگر در اخبار دلیل بر تحریف
 کتاب باشد صحیح نیست و تفسیر است و امثال اینها را در سر و **جواب**
 در مقدمه شرح تحریف کتاب را عرض کردیم و از اخبار ال محمد و السنی که چه بسیار از
 کتاب را نقل کردند و در بابی چه بسیار که پیش و پس نمودند و حروفی چند در همین کتاب
 موجود هست که زاید است یا ناقص و غیر آن آمد عبد الله ابن عمر و بن عباس از نزد
 عثمان و امیر المؤمنین را ملاقات نمود و عرض کرد بیخونه کردیم در امری که امید داریم
 که خداوند ثابت بدارد این است را امیر المؤمنین فرمود هرگز حجتی نخواهد ماند
 من آنچه شما در آن بیخونه کردید مخریف کردید و تفسیر دادید و بنیدل نمودید قصد
 حرف را سپید حرف مخریف کردید و سپید تفسیر دادید و سپید بنیدل نمودید
 بعد فرمود فویل للذین یکتبون الکتاب یا بدیههم ثم یقولون هذا من عند الله تا آخر
 این را فاد و نیست حدیث بسیار داریم که با الفاظ مختلفه دلالت بر این مطالب میکند
 و در کتاب قرآن مجید بسیار از الفاظ مضبوط است و کتب تفاسیر که اخبار ال محمد
 و انقل نموده اند مثل برهان و کثر الدقائق و عتباتی و فنی و صرأت الا نوار و اول
 الایات و غیر اینها که اعیان علمای نوشته اند همه حملواست از شهادت بر این مطلب حالا
 جاهل نادان از میان در آمده مثل اینکه انکار بچهار هزار اخبار معجزات را هم کرده اینها
 را هم منکر است و کمان کرده که فرمایش پیغمبر اتی تارک فیکم الثقلین مخالف این مطلب است
 و حال اینکه موید این مطلب است زیرا که فرموده است اتی تارک فیکم الثقلین کتاب الله
 و غیر اهل بقی لئن یفتر فاحتر برد اعلی الکوض پس کلامی که در دست هفتاد و سه فرق است
 هست یا اینکه هر سوای بل فرقه ازال محمد منقطعند و ایشان را تارک کرده اند چو

بعینه کتاب منزل من السماء است اگر چه نمیگوئیم که در این که باقی مانده و باید بسیار
 هست و موافق فرمایشات ال محمد حروف زاید در آن هست و ایات بسیار که
 شاید بقدر ثلث اینکه مانده باشد از آن سقط شده است و قرآن تمام کامل در نزد
 ال محمد است و از ایشان جدا نمیشود و در دست این خلق نیست و اگر از اول دست
 از ایشان برداشته بودند قرآنهم در میان بود و باز میگوئیم که اتی تارک فیکم الثقلین
 فرموده اگر معنی این این است که هیچ نصرتی از امت در اینها نمیشود پس شکستن چپای
 فاطمه زهرا و زبمان کردن علی بن ابیطالب و شهادت آن بزرگوار و شهادت امام حسن
 و امام حسین و سایر ائمه که شهید شده اند همه را انکار کن باین دلیل که پیغمبر
 فرموده اند اتی تارک فیکم الثقلین خلفاء جور و ظلم را هم که غصب حق ال محمد را
 نمودند بیکل انکار کن و مثل عامه را احباب پیغمبر و مؤمنین بدان هوش از سر
 افشان مبرور که این جماعت چه قدر نادان و چه قدر بی باکند و اما قول خدا
 اتی تارک فیکم الثقلین و آناله الحافظون حفظ فرموده است قرآن را بر حسب وعده خود
 طوریکه لا یستلوا المطهرون فان در نزد ال محمد محفوظ است چنانکه حضرت امام حسن
 مجتوبه فرمود که این مجموع است و محفوظ در نزد اهلش و اخبار بسیار است این معنی
 است و این کتاب هم که در نزد ما است باز بالنسبه محفوظ است اول اینکه خداوند نگذاشته
 که چیزی را بیایران بفرستد بلکه بعضی حروف پیش نیست ثانی اینکه ال محمد و اخبار
 خود بیان فرموده اند حروف زاید و الا اینکه از باب تفسیر اذن نداده اند که اینطور
 و اینست که ما آنچه معاندین میگویند که نداده است مانع است و این منافات ندارد با این
 که فرموده محفوظ است زیرا که فرموده در دست عموم امت محفوظ است بلکه حجاب
 فرموده که محفوظ است و الا نهیم بالتمام و الکمال در نزد صاحب الامر هست و یا آنچه
 فرموده البوم الکمل کم دینکم اگر این را به دلیل این است که قرآن هیچ سافط نمیکند
 پس را صلح بر سر میزنند پس بنا بر این بعد از پیغمبر بن ناز و بدعت جدید هم
 یا اعتقاد تو گذارده شده زیرا که درین خدا کامل است هوش از سر افشان میدهد که منکر
 اینهمه بدیهیات میتوان شد و با نیکوایانها باطل را مثل میرزا علی محمد حق بشمر
 معتقد باشند و از اینها غریب تر این است که میگویند اخبار بیک دلیل مخریف است تفسیر
 است امیر مخریف و تفسیر را خلفاء جور و مثل عمر و عثمان و تابعین آنها داده اند و تفسیر
 از آنها است اگر این اخبار تفسیر خود میباشد نفی تحریف را بکنند زیرا که غایه اقرا و حق

کنند که خلفاء کتاب خدا را تحریف کردند و البته شیعه را نمد در زمان آنها با حضورشان
تقیه میکردند پس چگونه این اخبار که دلیل تحریف است تقیه میشود و از اینها که نشانه
در احتیاج حضرت امام حسن با معویه و غیر این اخبار متعدد وارد شده است که ائمه
با آنها حاجت میفرمودند که قرآن را تغییر دادند و بسیاری از آن ضایع ماند و در نزد ما
محفوظ است با ملاء رسول خدا و خط علی و فرمود انحصار بمعویه که گمان کردند قوی
که ایشان اولی بکتاب هستند از مآخذی که در دست ایشان بود و اداری حالا این الفاظ
تقیه است نه والله که هیچ تقیه نیست و آن کان و لا بد اگر تقیه کرده بودند میبایست تقی میفرمودند
بکنند نه اثبات تحریف و خوب بود اینجاست با این حال و دیگر تقیه نمیکردند و فرخندان
نمیکشید **فصل** بعضی فرمایشات را نقل میکنم در جوابی که هم ندارد و چیز دیگر
میکوید از جمله میگوید که فرموده اند اینها را بعد از آنکه در مدینه و کوفه و غلبه که برای
امام است در وقت ظهور برایشان حاصل شد معذرت برای خود پیدا کردند و ناانگیز
گفته که فرموده شصت مدعی بر پیچید و در وازده نفر آنها هستند و سلاطین هم قلع میفرمایند
بعد جواب میگوید بسیاری از این مدعیهای که بعد از غروب حضرت سید مرتضی
و طوائف اخروی از صلب هم و بطن هوی چون آمدند و از علامت حتی ظهور است
جواب در حدیث فرموده اند که شصت نفر مدعی باطل هستند از غای نبوت میکنند
و از اهل اطلاع سوال میکنم که در میان شیعه آنکس که مدعی نبوت شده است کیست
احدی از ایشان چنین مدعی نکرده و خداوند لعنت کند هر که بعد از محمد عبد الله
صلی الله علیه و آله مدعی نبوت کند یا اینکه هفت بر نه بد بکران روی تو سفید نمیشود
در رئیس شما که شیهه نیست که مدعی نبوت و امامت شده است و خداوند بزرگ مواله ما
بطلان او را ظاهر کرد و اینکه گفته از علامت حتی ظهور است منظورشان این است که از آنها
بود سفیانی و دجال و باین عقده دل خود را کشوده است برای سفیانی و دجال او و شما
را اخبار ال محمد ذکر شده است که در احدی دیده نشده آن کان و لا بد رئیس شما در حواله
شام بود و از جهه مکان با سفیانی مناسبتی داشت و بعد از آنکه این سفیانی نیست
زیرا که آن هشت ماه قبل از ظهور خرج میکند و سالها گذشت و ظهور امام قشدا ما
موافق اخبار سفیانیها متعدد در دین خدا و انا است که بعد از کدام یک امام ظاهر شود
باری کلوا و انداز را یاداش سنک است **فصل** و باز گفته است که اینک در باب
حدیث لوح فرموده اند که مراد زمان عیبت است بعرفون نعمه الله ثم تنکرونها

جواب فقره حدیث لوح این است که سید دل و لپائی که زمانه نهاده ای او هم
تا آخر هزار و شصت سال از عیبت امام میگذرد که شیعه ظاهراً یا صاحب الزمان
گفته اند و در محبت و ولایت او مبتلای بیلاها و صدقات بوده اند و هستند حال
اینجاست زمان را مخصوص میکنند بر زمان ظهور او و انوقت میگویند که بابا این زمانها در زمان
ظهور بر او نیاید و از او بدو اول که بضرورت شیعه همه این مدت گذشته و اینده تا ظهور او و از زمان
او است و همه این مصائب در زمان او بر شیعه وارد آمده و بعد از ظهور بنقل اخبار او
محمد جمیع این آنها بر طرف میشود و منتهای عزت و قوت و شوکت برای آنحضرت و احتیاج
او حاصل میشود و منافات ندارد با اینکه در حدیث لوح فرموده اند که در زمان او ولایت او
دلیل میشود چنانکه اگر خبر صادق خبر بد دهد که در سال آینده قحط شد بد خواهد شد
و باز خبر بد دهد که در سال آینده فراوانی بسیار خواهد بود این دو خبر منافات با هم ندارد
و در صورتیکه شخص است که او است منکر هیچ یک نباید شد زیرا که ممکن است که مثلاً
در اول سال قبل از حصاد قحط شد بد باشد و بعد از حصاد فراوانی بسیار باشد
و مکرر همین طور شده پس هر دو خبر را از خبر صادق باید قبول کرد و بعد از آنکه بدی
است که از هزار و شصت سال قبل از این تا انوقت که خدا را انا است همه زمان صاحب
الامر است و حدیث لوح صادق از ایشان و یاک و اخبار هم که هر دلیل این است که در
زمان ظهور خاصه جمیع زمین پرازدل و داد میشود و امام غالب بر کل زمین میشود
چنانکه فرموده لظهور علی الدین کله و فرموده و منکی لهم فی الارض نیز همه اینها صادق و از ایشان
پس بجهت دلیل میتوان انکار نمود اینها را و فقره حدیث لوح را نفی داد و در جمیع زمان او و زمان
او را هم مخصوص داد بوقت ظهور جمیع اینها کلماتی است که ایدار لیل بر آنها نیست **فصل**
چون مولای بزرگوار من در باب حدیث زوراء فرموده اند که روایت ثمانون و اندی
ام و ثمانون الف هست و اول انکار کرده که ندیدن شما منافات نیست تا اینکه گفته که ثمانون
الف هزار مقابل شهادت بر صدق مدعی ایشان زیادتر است و اگر بفرمایند
در زوراء محققاً ثمانون الف شهید نشدند کل بوم عاشوراء کل ارض کر بلا و طاعت
حققه مسلمه است **جواب** سابق بر این مفصلاً جواب این مطالب داده
شده و مولای بزرگوار من بنفصیل جواب فرموده اند و در این مقام حاجت باطن
نیست کل ارض کر بلا فرموده اند کل ارض زوراء که فرموده اند کل بوم عاشوراء فرموده
و چه دخل لبنا بر یام دارد چرا اینقدر بی انصافی میکنی اگر میخواهی سخن برای مگوئی

که چه حاجت بخواند حدیث و ایستاد و اگر حدیث و ایستاد بخوانی باید ملاحظه کنی که اگر در
 زمره آورده اند نمود بعد از آنکه ملاحظه عظیمت زمین کربلا و برزکی روز عاشورا میشود
 گفته میشود که برزکی ایند و احاطه جمیع مکاتبا و زمانها کرده و همه اخبار را حمل و صیبت
 نموده و کجا از برای روزاء و حج و برزکی است و کجا اینجاست در روزاء گفته شدند و خود
 حدیث شاهد است که روزا ان کوه سیاهی است که در سوق دواب زری که می
 رفتند در طرف راست راه واقع بود و وجه حمل باین شهر حالیه دارد و از این گذشته که
 حدیث صریح است که این جماعت از ولد فلان هستند یعنی بنی عباس و مراد از حصار
 خلافتی که فرموده است مثل خلافت هرون و مامون است و این در مقام مدح نیست
 خلاصه نضای بد و ملاحظه کن که سوای محلات مجاری هیچ ندارند **فصل**
 گفته است و حدیث فی سنه الثمانین بظهر امره و پیافور کرده و چند قسم و این فرموده اند
 و آخر فرموده اند شاید تصحیف شده باشد ولی شبهه نیستین باشد و الا اذا جاء
 الاحتمال بطل الاستدلال ثانیاً علی زعم الباطل و ناوید الباطل ظهور حضرت موعود
 در شبهه است که هر اینها ان کشف میشود چنانچه شبهه بود و چون میزان فسطوح
 عدل بیمان امد معلوم و واضح شد و صادق و کاذب مصدق و مکذب مفهوم و
 منفصل گردید ثالثاً مرحوم خان و الدیشان در فصل خطاب فی سنه الثمانین روایت
 فرموده اند **جواب** نمیدانیم بر اسلام بکریم با یکلمات این فرد بچندیم خداوند
 شیطان را لعنت کند که ملجأ میکند ایشان را از اینکه با جهالتی که مثل کور کان
 حرف میزنند سخن بگوید کلماتی چند را موخه اند و نمیدانند در کجا باید گفت و خوشا
 که هیچ فرمایشی بر میکنند و در رساله مبارکه مولای من نظر کن و ببین الهی جوابهای محکم
 که مفرقی جز تسلیم ندارد فرموده است و این فرد بنی عم خود باین سه کلمه جواب همه را داد و بخود
 بالبد که می شود جواب نموده و اولاً و ثانیاً گفته ثانی اینکه ملاحظه کن این هنوز نفهمید
 که در خود یکدیگر مولای من روحی فداء شما ابتداء برداشته اند و این حدیث را
 برای من میگویند و ناوید و بل بچنان نموده باید ایشان فرموده اند که شیخ این حدیث مختلف است
 و هیچ یک دلیل قول شما نیست و جوابهای بسیار فرموده اند حالا این شخص جواب میگوید
 که اولاً اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال اینکه اجاهل رد تو است بعد از آنکه شیخ حدیث
 مختلف شد و احتمالاً ان الاستدلال تو که مستدل بان هستی باطل میشود مگر آنکه از پی
 متشابهات نرفته بودیم تو باین حدیث مختلف و متشابه گرفته بودی پس چون احتمالاً ثابت

و استدلالات باطلها را در این باب

استدلال تو باطل شد بچاره اینکه را یاد گرفته و نمیدانند کجا باید گفت و باین الحد و برز
 شده ایم اگر شیخ خرافات اینها را بگویم من برضعفای مسلمین مشبه میشود و اگر شیخ
 بگویم اینها مستمایا و در عیوب کلمات خود را ملغف شد و در صد و صد اصلاح و
 تلخیص و بکریم میباید و چنانچه از گفتن نیست و دست خدا بالا می رسد است و جلالت
 علی ظلم باینکه ان بفقوه و زانانهم و قراوات و جبهه و هم بعضی که برای کلمه فی شیخ
 کرده غلط است و این لام ایند نیست و لام انتفاء است مثل سقناه لبده نیست و معنی باین
 میشود که ظاهر میشود در شبهه نا اینکه ظاهر شود امر او و بلیت و بشود ذکر او و اما میزان فسط
 و محک عدل که بیمان امد اگر کتاب و سنت است و شد بد و ثانیاً بدانند که برخلاف
 حکم کردند و اگر اختیار شما است که ان مسالده بکر است و اما آنکه گفته که مولای من بر کوا و من
 اعطی الله مقام فی سنه الثمانین نقل فرموده اند کسی منکر نشد که باین لفظ روایت شده و
 خود مولای من بکر من در این رساله تصریح فرموده که باین لفظ روایت شده و چه مانع است
 که شیخ اختیار تصحیف که مرحوم افادت است آورده اند بعد از ایشان دست مده باشد و مثلاً
 اینکه ثابت فرموده اند که موافق هر یک از شیخ دلالیه بر قول شما ندارد و چون سابق و فاضلاً
 بیمان دفع اشکال از حدیث شریف شده و در این مقام دیگر تفصیل نمیدهم **فصل**
 گفته است و حدیث العلم سبعة وعشرون حرفاً جمیع ما جاء به التسل حرمان فاذا قام الظاهر
 بقت باقی الوجوه منزل کتاب مستطاب ابقان نازل فرموده اند قوله جل و عزیر هاتنه
 و امر به که انبیا و اولیاء و اصحابا بان اطلاع نیافند و یا امر بمرم اظهار ندانند این هیچ
 رعاع بقول و علوم و ادراک ناقص خود باین منتهایند اگر مطابق نیابند انکار نمینمایند
 انحبس ان اکثرهم لیس بمؤمن او یقولون انهم الا کالانعام بل هم اضل سبیلاً انتم بعد
 بالفاظیکه لا یقی خود و است اشاره بمولای من کرده که امر به که انبیا و اولیاء و اصحابا بان
 اطلاع نیافند و ذکر فرموده و یا با امر بمرم اظهار ندانند و اقر فرموده و بعد از ذکر کرده اند
 که بیمان فقر بودن دلیل ندانستن نیست و این شخص جواب میگوید که صاحب ابقان را هم گفته
 بود که یا با امر بمرم اظهار ندانند و بکر چاره کردید و باز چون از مقصود آنها آگاه بوده که مقصود
 تفصیل اینها است بر خاتم و ائمه خواسته متشابهی کر کنند که ما را ملزم کند گفته است
 و دیگر آنکه از مطالب مسلمة محققه حضرت شیخ و جناب سیدار و احاطه الفداس است که از قرآن
 و آثار برین آورده اند و جمیع افاق و انفس و کتب اسمانی و ظهورات و مظاهر قدسیه را شاهد
 ان آورده اند که باطن و لایب اشرف از نبوت است و ظهورات و بطون است و جناب انبیا

خوبایم یعنی را می دانند و همین است که در صد هزار پرده اسم انوار کن رابع گذاشته خال
محض رد و اعتراض او را ظهور و صوابت انکاشه اند حفظ شش و غایت عنك استباه
جواب اولاً ملاحظه کن که کتاب ایشان و صاحب و رایج القاب میخوانند و حال
اینکه نظرم میباید در حدیثی امام مکی فرموده از اینکه مثل جل جلاله در تعظیم ایشان ذکر
کنند و فرمود که اینچنین مخصوص خدا است برای غیر او نباید ذکر کرد و اینجاست چون ک
شان بسیار سهل شده و هر گاهی را منزل من التمام میخوانند و هر چه سر و پای را
ظهور و بویبت و الوهیت می دانند این است که اینچنین هم مخصوص خداست برای اهل
ذکر میکنند و نمیدانم چه فضیله برای اینچنین است که برای ائمه مائه نبوده است که
ایشان را ضعیف نشاندند که مثل عز و جل برای ایشان ذکر شود و اینچنین بالندارد خداوند
دین و ادب را از ایشان نگیرد و اما آنچه گفته که عبارت ایشان این بوده و الا مولای من فرمود
است که در یکی از نوشته های ایشان دیده ام چه میباید از ایشان بوده است و ثانی این که در
فوج این مطلب شبه نیست که شما این ظهور را شرف میدانید و شرفیست لازم باشد زیاد
علم است پس چرا انکار میکنید و ثالثاً اینکه اگر مقتضای این نبوده چرا از پی مثل ایشان
میگردید که شاهد بر شرفیت دست بیاورد و بعضی عبارات مشایخ اهل دین را
مقام ناپدید کردند تا رفع اشتباه بشود از جمله فرمایش سید مرحوم علی الله مقامه
است که در شرح قصیده میفرماید در مقامی عنوان الاول والاولیه المطلقه الاولیه
الکلیه الظاهره با مرکن و بقوله الساربه بنورها و ظهورها فی جمیع الدورات الوجودیه من
مبداء الغیب الی اخر مراتب التعینات وان کان لا لها نه ظهورها الظاهره بالافاضه علی
الاشیاء کلها بجمیع مراتبها و اطوارها العنوان الثانی رتبه النبوة وهی الوساطه فی
التشریع و فی التکوین ایضاً بوجه دقیق و لا شک ان النبوة مقامها بعد الولایه و ان کان
الجامع له السبق علی المنفرد به بقره و کما ان المنفرد به بقره و اجتماع و اقترن بعد بمناسبت
اینکه صاحب قصیده از خانه است الزاماً هم عبارت از جمیع الدورات الوجودیه و ما اینکه
فرموده است و هذا هو الذي نقلنا عنه سابقاً من ان الحضرة الخيرية اقرب الحضرات الى الحضرة
الاحدیة فكانت له الولایة العامة الواقعة علی کل مדר و مبر و له النبوة الخاصة العامة
المطابقة فهو من حيث ولايته اعلی منه من حيث نبوته و بالامرین تقدّم علی صاحب الولایة
فقط انتهى ملاحظه کن که میفرماید شکی نیست که نبوت مقام او بعد از ولایت است و اگر چه
انکسب که جامع مقام ولایت و نبوت است یعنی خاتم از برای او سبقت است بر مفسر و بعد

امیر المؤمنین که صاحب ولایت بقیتهائی است و جامع که خاتم باشد بسبب جامعیت مفسر
شده که نظری برای او نیست و مثال ابدی خلق نمیشود هم چنانکه مفسر یعنی علم لایسب که
صاحب ولایت بقیتهائی است و مقام او بعد از خاتم است او مجتمع و مقترن شده است یعنی
با خلق و بعد از نظری میفرماید که حضرت محمدیه از برای او است و ولایت عاقده که و اصف بر کل
مخلوقات است و از برای او است نبوت خاصه که مخصوص با او است و احدی صاحب مقام
نبوت و عاقده مطلقه است یعنی مبعوث بسوی کافه ناس است حق تعالی محمد بعد میفرماید
پس خاتم از حیث ولا یقبل علی است از حیث نبوتش یعنی مقام ولا یقبل اشرف از مقام نبوت
است و چون صاحب مقام نبوت و ولایت هر دو است پیشی گرفته بر صاحب ولایت فقط یعنی
بر علی بن ابیطالب و سایر ائمه اطهار پس میبینی که با اینکه ولایت را اشرف از نبوت میگویند
معذک و لا اشرف از نبی نمیگویند زیرا که نبی صاحب ولایت و نبوت هر دو است و ک
صاحب ولایت بقیتهائی چنانکه خداوند فرموده و اما اولیکم الله و رسول و الذین امنوا الایة
پس نبی و رسول و اولی هر دو خوانده و اما انکشان که ایمان آورده اند یعنی ائمه اطهار را
همان صاحب ولایتند زیرا که عطف بر رسول شده اند و عطف مقتضی معابر است
و شبح او حد امجد در شرح زیارت میفرماید در مقامی المولا بهی ظهور الی الحق سبحانه
لخالقه بنماط و علیهم فی کل شیء و هو قول تعالی الرحمن علی العرش استوی و محامی الذی لیجها
قلب محمد صلی الله علیه و آله کما قال تعالی ما وسعنی ارضی ولا سماوی و وسعنی قلب عبدک
المؤمن و قلب الولی من قلب النبی صلی الله علیه و آله کما انقروا من الضوء و الی هذا اشار بقوله
اعطیت لواء الحمد و علی خامله و در مقام دیگر میفرماید در ذیل حدیثی فاخبر ان نوره
صلی الله علیه و آله بقی بطوف بالقدرة ثمانین الف سنة و الظاهر ان المراد منه ان بطوف
علی حکم الولایة هذه المدة الیهی مقدار سبق ظهور الولایة علی النبوة الیهی العظمی و جلاد
العظمی فاما و صل الی مقام النبوة سجد له بقطباً لانه هو شان النبوة بخلاف الخال الاول الذی
هو شان الولایة فانه مقام ربوبیة لا مقام عبودیة و مقام بالنبوة و قام علی بالولایة بعد
محمد و انتهى پس در هر دو این عبارت ملاحظه کن که با اینکه ولایت را اشرف از نبوت میگویند
معذک اول که یک صاحب مقام ولایت شده است خاتم است صلی الله علیه و آله و
بعد از آنحضرت حضرت امیر بلکه میفرماید شیخ او حداء با اینکه هر نبی و هر هست
اما هر ولایتی نیست چنانکه در رساله شرح سوره توحید و ابیه نور و مسائل دیگر میفرماید
فالنبوة هی اخبار و رساله عن و امر المملک و ظهر الولایة هی تولى سلطنة المملک و مملکته

و ندیدها و النظر فیها و البقی ما کان خاملا لا مر المالك و یضیحه الی التجهیز لم ان نكون له ولا یله یقتضی
 فی تبلیغ الرسالة و تقویهم التجهیز علی حسب مراد الملك فكانت الاولیة لازمة النبوة و لا عكس فكل
 یقی و لا عكس الی اخرین ملاحظه كن كه هر یك مقام و لا یست بالقبضه بمقام او از برای او هست
 ولی در ای دو مقام خود صاحب نبوت نیست و خاتم جمیع اعلی و جاك ایند و صفه است خلاصه
 پس قتیكه خود خاتم قبل از جمیع كائینات صاحب مقام و لا یست بوده است و مقام نبوت را هم دارا
 البقا و اشرف از جمیع خلق خواهد بود و باید كه آنرا اظهر صاحب مقام و لا یست شود چه ظاهران
 و چه باطن اشرف از خاتم النبیه نخواهند شد زیرا كه و ظاهر و باطن و لا یست هر دو را داد و است بعد از
 نبوت پس انحرافات كه میگویند كه این شخص را ظهور و لا یست میگویند و بعد از ان اشرف از خاتم
 میباید باشد هم اشرف است اولی و محقق کرده ایم كه این شخص مقام صاحب بن مقام نیست بلكه
 سلطان و اقدس جتیم نیست با و لا یست دارند چنانكه خداوند فرموده و ثانیا شخص امام هم كه
 تشریف بیاورد بفرموده خود شان اشرف از خاتم نیستند و بنقل اخبار ال محمد هیچ علی بال
 محمد نمیرسد مگر اینكه اول بخاتم میرسد و بعد از ان حضرت با ایشان میرسد بان ترتیب
 كه دارند و اما اینكه گفته كه مراد مولای من از كن تابع این است خداوند لعنت كند كاذبین
 و الانبیا عت لهمین قانعند كه طاعت بزمند چه دخل دارد مسأله و كن تابع باین مطلب كن
 تابع ایمان در ذریع مشایخ ما و لا یست و انباء ال محمد است و برائت از اعداء ایشان و ماشیه
 ال محمد و اشعاع انبیا میباید ایم و انباء و اشعاع ال محمد چنانكه خداوند پیغمبر مابذل
 من شیعه لا یبرهم و موافق اخبار بعضی از پیغمبر شیعه علی بن ابیطالب است و شعاع هر كز بقا
 صاحب شعاع نمیرسد چنانكه نور افتاب هر كز بمقام افتاب نمیرسد و نور چراغ هر كز
 چراغ نمیشود بلكه تابع او است و لبته با او است و وجودش لبته با شراق او است پس چگونه
 چیز بكم وجودش لبته با شراق دیگری است بمقام ذات او میرسد پس شیعیان ال محمد كه مراد
 مؤمنین انر هستند بمقام انبیا خدا بعضی مثل ابرهیم و فوج و سایر انبیا نمیرسند
 و انبیا هم بمقام ال محمد نمیرسند پس بین كه سخن ما چیست و افراهای این مرد چه چیز
 است كه میخواهد برای خود شریکی در قول بگرد و ما پیغمبر محمد و نذاز اینكه با این
 جماعت موافقت بكنیم لا تقم لیسوا من الحنفیه فی شئ و تمام آنچه میگویند بدعت است
فصل گفته است و حدیث مروی بخاران لغاتنا اربع علامات من اربع نبي و
 هم بتكلیفات خبر و بخوی چه زحمتها كشته اند كه شبهه فرمایند عبادت حدیث عربیه
 زیاده باشد دلیل اینكه روایت صحیح نبوده و نیست نا اخر خرافاتی كه گفته **جواب**

فرمایند مولای من روحی فداه در جواب این است كه شاید حدیث را بمعنی خواستند و
 كند در عبادت هم سهو و هت و باین مضمون احادیث متعدده است و بعد روایات
 را نقل فرموده است از عوالم و در هیچ يك از روایات نام باین الفاظ كه اینها نقل کرده اند
 نیست و این بنده هم سابق بر این در جایی كه مصنف ذكر این روایت را کرده بود از این
 روایات باین مضمون را نقل کرده ایم و تحریف كلی كه کرده اند این است كه در اخر حدیث
 و اما من محمد فالتقیام لیسر و یثیب اناره بوده و اینها تحریف کرده اند و العار نه من محمد
 بنهر با ثار مثل قرآن کرده اند حال اگر شما مدعی هستید كه باین لفظ كه شما گفته اید در
 بخار هست انرا نشان بدهید و اگر قبول دارید كه نقل بمعنی شده و در نقل بمعنی خلاف
 کرده اید و لا كه خلاف عربیه است و الثاني اینكه فرموده اند و یثیب اناره یعنی ثیبین
 انار محمد و قرآن و حی خداست كه بر انحضرت نازل شده و اثر خود انحضرت شمرده نمیشود
 چنانكه فرمود ما یطبق عن الهوی ان هو الا و حی پوی و فرمود ان تتبع الا ما یوحی الیك
 انحضرت نازل نمیشد بفرمود نمیدانم و خداوند فرموده و كذ لك او حینا الیك و ما
 من امرنا ما كنك ندری ما الكتاب و الا ایمان پس قرآن اثر شخص پیغمبر شمرده نمیشود
 بلكه كتاب خداست و اگر كوی كه همه آنچه پیغمبر را دادست عطای خداست كویم راست
 است اما معد لك خزینه كه خداوند قرآن را از ان نازل فرموده تا خزان باقی فرق دارد
 و از این است كه قرآن مجز است و باقی را با الفاظ و عبارات مجز شمرده اند پس معلوم
 است كه از برای قرآن اختصاصی بخداوند خالق هست مثل اینكه در ظاهر همه و در ضمن خلقت
 خداست اما كعبه بپن الله شمرده شده و مساجد نسبت بخداوند داده شده و سایر ابدان
 نشد پس معلوم است كه وجه اختصاصی در اینها هست كه در باقی نیست خلاصه كه قرآن
 كلام خداست و بعلم پروردگار نازل شده و اختصاص او از میان همه كلامان پیغمبران
 بلكه كسب ایشان بخداوند معلوم است چنانكه در مقدمه ذكر این مطلب شده است
 لهذا انجا كه گفته میشود ثیبین انار محمد و این و تفسیر كردن بقرآن درست نیست و اگر چه
 كوی كه عین این لفظ فرمایند خود ایشان حدیث را از بخار نشان بدهید و بر فرض صحه
 انار مثل قرآن و ایشان بدهید و والله بسا و غریب است كه انسان اینقدر پیچیده باشد
 كه عبارات بیان را بگوید مثل قرآن است سایر عبارات خود پیغمبر و حضرت امیر و
 سایر ائمه اظهار كه افصح عبارات اهل و زكرا است مثل قرآن نیست و اینها حیا نمیكنند
 و این خرافات را كه لفظ صحیح دارد و نه معنی درست اینها را مثل قرآن بلكه محض بران میبندد

خلاصه و مولای بنو کوار من بنفصیل بیان فرموده اند که ایاد را بنفصیل دلالته بر شد
 مدغای شمانیست و این شخص چون از جواب انظار ماند بهین متمل شد که حدیث را
 نصیح نکرده اید و خرافاتی سروده و انظار اهد بدی که فرموده اند که نقل معنی است و اخبار
 چند باین معنی در این **فصل** گفته است فرموده اند انشا الله که اذنا کرد اول
 ذلک خودش و شجاعتش شد الان بی و هشت سال است که خرد و جگر و مثال و شاعر
 سر نتوانسته اند راست کنند و در هیچ مجلس اسم او را نمیتوانند ببرند و هنوز جوی از روی
 ایشان در عکاسی و سندان این کدام نصرت و نظرات است بل دل خود را خوش میکند و چای
 و پلو بخورند و عیش میکنند که ما مظهر **الانسان** ای سید من ناهشتصد سال شعبه
 غنی و مستور و مرد و فرای و مطر و بلاد بودند و در کائنات از آنکه هدی و عالم اجوی
 و سجون از مذهب خود آگاه نیستند یا بنیاد علی الله اغراض و انکار فرمودند تا آخر آنچه در
 و صفاهل عکاسی **جواب** در این فقره بی انصافی و اعران کوئی کرد و شعبه
 هنوز هم مبتلا به عادی هستند و خواهند بود تا زمان که قائم ال محمد ظهور
 فرماید این قدر هم که بی بی شعبه در این اوقات راهی میروند یکی اینکه در بعضی بلاد
 انظار است نه همه جا و ثانی اینکه در همین جاه که راه میروند هزار تقیه و مدارا باید بکنند
 و فضا بل ال محمد را باید در دلهای پنهان بدارند تا آنکه ندکی بکنند پس هنوز هم روز
 عیش ایشان نیست و چیزی که هست این است که خداوند مجازات و امتداد و اول که انصاف
 بر بخیزد و عدل تمکین اهل زمین و غلبه و نظاهر بر ایشان و دفع دشمنان فرموده و در کتب
 اسمانی و اخبار بکه با نبی است مثل ادم و نوح و ابرهیم و موسی و عیسی سلیمان و اسفیل
 و ذکر تا و دیگران خیر از مصائب سید الله هدایت داده اند که ام المصائب و المحن است که میبیند
 او پیغمبر خداست مصیبت زده شد و فاطمه زهرا دلبشت بر او میگردد و آئمه اطهار و جمیع انبیاء
 و اولیا بلکه هزار هزار عالم مصیبت او مصیبت زده شدند و راحت و خوشی باین سبب
 از عالم بر داشته شده و تا خون او کوفته نشود از دشمنان او سالتش و زندگانی از برای مخلوق
 پیدا نخواهد شد و بر کائنات اسما و زمین بر ایشان فرو نهد و پس عهد و میثاق ال محمد
 همین بوده که در اول اسلام همین طور باشد و خداوند باین ملاحظه در کتاب محمد خود ایشان
 را مستضعف خوانده و فرموده است و نزلان من علی الذین استضعفوا فی الارض و بنجدهم
 ائمه و بنجدهم الوارثین و منکم فی الارض نری فرعون و هامان و جنودهما منمنا کافرا
 بجد و ن امانیاد از استضعفات و عدل تمکین و ظفر و وراثت و غلبه بر دشمنان را داده است

و در ایات بسیار از انظار طلبی فرموده و در اخبار اهل بیت آن روز را بنوم ظهور قائم
 تقصیر فرموده اند و لبها را حدیث دلیل بر غلبه و قوت و قدرت و عزت و سلطنت ایشان
 در این روز وارد شده و نصیر فرموده اند که در همان روز اول امر باین سوال خواهد
 بود که غلبه بر بخیزد چنانکه فرمودند که بعضی من اخوان الناس و بعضی من الناس پس
 بیین که با اینکه امام است گفته میشود که شام میکند و از همه مردم خوف و بیشتر است و
 صبح میکند و از همه مردم این تر است و معلوم است که خوف و بملاحظه نقد بر خداست
 که هنوز روز ظفر و نرسیده و از همین خوف بود که غالب شد که پیغمبر باید ضرورت منکم تا
 خشمک و در صفت و اخافا بنزق و وارد شده و آن روز که وعده خداوند میرسد و نصرت
 پروردگار بر او سابه میبازد و در بکر این میشود و میداند که تمام عالم را با او مقابلی نه
 میکند و همان اول خطیب مکه را میکشد و بعد از چند روز در مدینه جیت و طاعون
 میکشد و الا مؤمنین خالص را و بعد از چند روز در بکر مدینه جیت و طاعون
 را بپرون میاورد و زمین و زاندر جمیع اشیاء انظار اهل لاله میکند خلاصه انبیا
 همه وعده های خوری است که در اول ظهور باید بریزند و نادول انظار صرفات
 باطنیه کردن خطا است زیرا که در باطن از زمان ادم تا قیامت همیشه ملک در نصرت انبیا
 و اولیا بوده و هیچ نفرمودند که ظهور شد و خداوند وعده داد که ایشان را خلیفه بکند
 چنانکه فرموده و عدا الله الذین امنوا و عملوا الصالحات لبس تخلفهم فی الارض تا آخر و
 البته وعده و اخلی دارد و اجل ان بنقض کتاب خدا و اخبار ال محمد ظهور قائم است
 دیگر اینست که دل خود را خوش میکند مگر شری نیست این شخص آمد و چند صبا می
 بیشتر طول نکشید و مرد و رفت و اگر میگوئی که وعده بروج داده شده که در مظاهر بعد
 هست میگویم آن روح در خاتم و آئمه هم بود چرا ایشان را مستضعف شمرند نداری
 باید فکر کرد و درین باب این باز بچه ها از دست نداد جفاست و الله که اینهمه جان بکشی
 و خود را خسته کنی و خداوند ناراضی باشد خلاصه که بیشتر بیان این مطالب شده اما
 بی انصافی اینهمه ملجا میکند ما را از ذکر ارباری و باز ذکر کرده است که در خاتم بعضی
 عبارات ابقان را ذکر کرده اند و شاعران و شاعران و شاعران و شاعران و شاعران و شاعران
 ان نموده که در رساله مبارکه بنفصیل انظار ذکر شده است و کجا نکرده که باینها ایشان و طلب
 او میشود و این بنده در چند فصل پیش همان عبارات را که اشاره میکند در باب انظار
 مقامات انبیا در و بنه یابن و اتحادشان در اعلی ذکر نموده و بنفصیل جواب داده ایم

و دیگر حاجت بنقصیل نیست و بعد از این عهد مطلب مصنف احتیاج بر طایفه از
است و الحمد لله ما فراغت جسمیم از آنچه متعلق بنا بود و در جواب احتیاجات آخر
سراسر است که بنویسیم و قال الله و لیست القصدی علی شیء و قال القصدی لیست الیه
علی شیء و هم یقولون ان کتاب کذا قال الذین لا یعلمون مثل قولهم لایة و چون این بد
بینان اذقای سید الشهدا برای میرزا حسینعلی داشتند و غضب حق انحضرت
و انور مدام است که این رساله بصره حاضر از انحضرت روحی و روح العالمین فداء
باشد و لهذا ختم ان مطابق شد با یوم عاشورا از سنه هزار سیصد و بیست و یک
هجری و از فضیلت حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه امید دارم که یا اینک اینغدا
رو سبناه و کلام او قابل ذکر نیست و چون مشغول بودیم که این بزرگواران است و دفعه
اعادی و غاصبین حق ایشان از ایشان بکرم قبول فرمایند و در دنیا و آخرت نظر هر
خود را از غایب ندانند و چون هر چه از حق در نزد ما است بنویسم و مشایخ ما بنا
در سبب است از خداوند مسالت میکنیم که در جات و مقامات ایشان را بلند فرماید
ایشان را با ال محمد محشور فرماید و بقیه مشایخ ما که مولای بزرگواران است روحی
فداء از خداوند بنویسد ال محمد مسالت میکنیم که بر توفیقات و نایبیت ایشان در
شتر امر ال محمد بنفراید و کفایت محض ایشان را بفرماید و عمر مقدس ایشان را طویل
فرموده بظهور قائم ال محمد علیهم السلام به پیوند دامن یا ارحم الراحمین تمت
حامداً مصلیاً مستغفراً تراباً قدماً حبیبتاً ال محمد

افل العاصی صمد بن احمد تبریزی

۲۴ چهارده شهر رمضان

المبارک من شهر

۱۳۲۱

jabir.abbas

jabir.abbas@yahoo.com

jabir.abbas@yahoo.com